بنیروی یزدان نیکی دهش | ازین کوه آتش نیابم تپش
سیاوش سیه را بتندی بتاخت | نشد تنگدل پیش آتش بساخت

خروشی برآمد ز دشت و ز شهر | غم آمد جهان را ازان کار بهر
ازان روی دیگر برون رفت شاه | که مویی نشد بر تن او تباه



چو از دشت سودابه آوا شنید | برآمد بایوان و آتش بدید
همی خواست کو را بد آید بروی | همی گشت پیچان پر از گفت و گوی

بسم الله الرحمن الرحیم

ابوالقاسم فردوسی

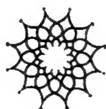
داستان سیاووش

از شاهنامهٔ فردوسی

جلد اوّل

تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی

مقدمه از: مهدی قریب



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

داستان سیاووش

شماره : ۵۳۷

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : ۱۳۶۳

ناظر چاپ : ابوالفضل صحتی

نوبت چاپ : چاپ اول

چاپخانه : دانشگاه تهران

بها : ۱۸۰۰ ریال

فهرست مندرجات

مقدمهٔ داستان سیاووش

امروزه ، بررسی و تحقیق در بارهٔ شاهنامهٔ فردوسی به عنوان یک شاهکار ادبی وتاریخی ، موضوعاً ، با حوزه‌هائی چند از تحقیقات علوم ادبی وانسانی سروکار می‌یابد :

۱ــ حوزهٔ تحقیق وتصحیح انتقادی متون ؛ این حوزه با اتکاء براسناد ومواد ، اسلوب وقوانین وسیستم استدلالی خاص خودکه چون دیگر رشته‌های علوم ذاتی آن است ، تنها درپی به دست دادن متنی هرچه نزدیک‌تر به بیان شاعر ، نویسنده و . . . مورد پژوهش است (۱)

۲ــ رشته‌های دیگرعلوم ادبی وانسانی مانند اسطوره شناسی ، اسطوره شناسی تطبیقی ، ادبیات تطبیقی ، جامعه شناسی‌ادبیات ، جامعه شناسی تاریخی ، تاریخ ، روانشناسی‌اجتماعی وتاریخی ، تاریخ ادبیات ، نقد ادبی ورشته‌هائی نظیراینهاکه موضوع پژوهشهایشان مسائلی‌است چون منشأ وبنیان اساطیر ، کیفیت تبدیل اسطوره به حماسه ، مقتضیات اجتماعی شکل گیری وتکوین حماسه‌های ملی ومذهبی ، روانشناسی حماسه واسطوره ، ساختمان تفکّر اساطیری ، تحلیل نظام فکری حماسه ، اشکال چندگانهٔ بیان حماسی ، کاربرد اسطوره وحماسه در زندگی انسان و . . .

در این مقدمه‌که در توضیح شیوهٔ کار ومراحل تصحیح داستان سیاووش ، آخرین‌کار تحقیق زنده یاد استاد مجتبی مینوی تنظیم یافته ، طبیعتاً ، اصول وقواعد وسیستم استدلالی حوزهٔ نخستین بررسی وتبیین خواهد شد. موضوع وحدود پژوهشهای حوزهٔ دوم اگر چه مستقیماً بکار مصحّح متن نمی‌آید

---

۱) در میان آثار ادبی واسناد تاریخی ، بدیهی است آثاری درچهار چوب وظایف حوزهٔ تصحیح انتقادی وعلمی متون جای می‌گیردکه نسخه‌ای از آن به خطّ شاعر یانویسندهٔ آن در دست نباشد . از آنجاکه هدف کار دراین حوزه ، به دست آوردن نزدیک‌ترین بیان ممکن به بیان سراینده ونویسندهٔ اثر تعریف می‌گردد ؛ داده های این شاخهٔ علمی تحقیق ، همواره با اصطلاح « نسبی » متصّف می‌شود .

امّا شواهدی با ارزش دراختیار پژوهنده قرار می‌دهد وکار آئی اورا درغلبه بردشواریهای کار تصحیح بیشتر می‌کنـــــد .

ازدید تصحیح علمی وانتقادی متون، شاهنامه تنها به‌عنوان اثری ازفردوسی‌توسی شاعرقرن چهارم هجری قمری مطـرح‌است. این حوزه می‌کوشد با استناد به‌مواد ومنـابع وبه‌یاری اسلوب وقواعد وشیوهٔ استدلالی خود ویژه‌اش، نزدیک ترین متن شاهنامه به بیان شاعررا، ازمیان دخل وتصرف کاتبان نسخه‌ها وخوانندگان شاهنامه در ادوار مختلف، تشخیص داده وارائه دهد. مصحِّح / منتقد متن، عمدتاً، شاهنامه را درکمّیت ابیات وخصوصیت تاریخی بیان‌آن (درحالت صرفی ونحوی) درنظر می‌گیرد وباجنبه‌های دیگر اثر برخوردی جزئی ، تبعی وغیر مستقیم دارد .

در این حوزه ، وصول به نزدیک ترین متن ممکن به‌آنچه فردوسی سروده است ، فقط ، به یاری کیفیتی هماهنگ ومنسجم امکان پذیر می‌گردد که این خود معلول کیفیت‌های جزئی تراست .

اصول وموازین علمی تصحیح متن‌که از سوی استاد مجتبی مینوی درتصحیح متون بطور اعمّ، از جمله بخش‌هائی از شاهنامه ومتن حاضر– داستان سیاووش – عملاً به‌کار رفته‌است ، می‌تواند به‌صورت زیر تدوین وتنظیم گردد :

I مواد ومنابع

II شایستگی واهلیّت مصحِّح / منتقد

III شیوه و روش استدلالی کار

بدیهی است تفکیک وجدائی میان این موازین واصول ، بدین صورت فقط در تئوری حوزهٔ تصحیح انتقادی متن متصوَّر است نه درمسیرعمل تصحیح . بعلاوه، این موازین درمسیر شیوهٔ استدلالی کار تصحیح ، در رابطه‌ای متقابل ولازم وملزوم یکدیگر، فعلیّت می‌یابد . از این رو فقدان هریک و یا عدم درک ونقص برداشت از سوی مصحِّح / منتقد موجد خلأ درکارتصحیح ونقصان اساسی در حاصل آنست .

I مواد ومنابع ؛که مشتمل است بر **الف : مواد اصلی کار** مانند قدیم ترین نسخ خطی و رده‌بندی اعتباری آن برموازین علمی نسخه شناسی **ب : منابع فرعی** مثل انواع تذکره‌ها وکتب لغت قدیمی که ابیات و بخش‌هائی از شاهنامه را به اشکال مختلف ، به مناسبت‌هائی آورده‌اند . همچنین متون نظم ونثر معاصر فردوسی که زبان وسبک شاهنامه به‌مثابه یک « **کمّیت ادبی خاص** » جزئی از « **کمّیت ادبی**

عام» آن بوده ونقاط اشتراك فراوان میان «**منطق بیان**» حاکم بر کل آنها وجود دارد .

الف : قدیمترین نسخه‌های خطی شاهنامه : موازین واصول علمی نسخه شناسی درحوزهٔ تصحیح متن‌اگرچه اساس کار را بر «**اقدم نسخ**» قرار می‌دهد امّا این اصل را درسندیّت بخشیدن به نسخه ها بهیچوجه مطلق نمی‌کنند . معیارهائی دیگر مانند «**استقلال**» یا «**عدم استقلال**» که وابستگی یا عدم وابستگی دونسخه یا بیشتر را به مادرنسخه‌ای واحد واحتمالاً بسیار قدیمتر مطرح می‌سازد، همچنین اصل «**صحّت واصالت متن**» که به یک نسخهٔ فرضاً متأخرتراز دید پیراستگی وپاکیزگی درنظم طولی ابیات و روایات ، وسلامت واژگان درعرض هربیت ، درمیان مجموع نسخ مورد استفاده ، اعتبار ووزن خاصی می‌دهد ؛ موازینی است که هم درطبقه بندی نسخه‌ها درآغاز کار تصحیح وهم درنوع برخورد واستناد مصحّح درمسیر کار ، اهمیت بسیار دارد .

جمع نسبی عواملی چون «قدمت» ، «صحت» و «استقلال» درهریک از نسخه‌های خطی قدیم ، وزن اعتبار وصحّت نهائی آن را برای استفادهٔ مصحّح معیّن می‌کند. برای نشان دادن کیفیت این‌شمول نسبی درعمل، نخست ده نسخه از اقدم نسخ خطی شاهنامه را به **ترتیب تاریخ کتابت** با نشانهٔ اختصاری وشمارهٔ خزینهٔ مربوطه می‌آوریم وسپس **رده بندی اعتباری** آنهارا به‌صورتی‌که درتصحیح متن حاضر — داستان سیاووش — مورد استناد واستفاده قرارگرفته ، نشان می‌دهیم تا ضوابط واصول کلی کار نسخه شناسی درحوزهٔ تصحیح انتقادی متن ، عملاً روشن‌گردد. قدیمترین نسخهٔ خطی شناخته شدهٔ شاهنامه مربوط به نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری قمری است و جدیدترین آن (در میان ده نسخهٔ حاضر) مربوط است به واپسین دهه‌های قرن نهم هجری .

۱— نسخهٔ بریتیش میوزیم به نشان Add - 21103 که مورخ ۶۷۵ هجری وقدیمترین[1] نسخهٔ خطی

---

۱) در اوائل سال ۱۳۵۶ هجری شمسی (۱۹۷۷ میلادی) نسخه ای از شاهنامه درفلورانس ایتالیا معرفی شدکه تاریخ کتابت آن با حروف وکلمات واضح فارسی وخط دقیق وخوانا — خواناتر از خط قسمت اعظم متن نسخه —«ششصد وچهارده هجری‌قمری» قید شده‌که بدین ترتیب می‌باید قاعدتاً قدیم‌ترین نسخهٔ خطی شاهنامه تلقی گردد . تا بررسی کامل اصل نسخه از نزدیک و اظهار نظر قطعی صاحبنظران واهل فن دربارهٔ صحت واصالت آن ، عجالتاً ، هیچگونه اظهارنظری جایز و دقیق نمی‌تواند باشد . بهر حال ، چنانچه نسخه مجعول نباشد ، یا احتمالاً نسخه‌ای بسیار متأخر نبوده‌که بعدها تاریخ آن دستکاری شده است، البته درتجدید نظر آتی داستان سیاووش مورد استفاده واستناد قرار خواهدگرفت .

شناخته شدهٔ شاهنامه است . این نسخه درمتن مصحّح داستان سیاوش باعلامت اختصاری **بم** نموده شده‌است (نسخهٔ بم درشاهنامهٔ چاپ مسکو متن اساس است و با رمز П مشخص است) .

۲– نسخهٔ موزهٔ طوپقاپو سرای ترکیه (استانبول) مورخ ۷۳۱ هجری قمری به نشانهٔ خزینهٔ ۱۴۷۹ . این نسخه درتصحیح حاضر با رمز **ط** نشان داده شده است .

۳– نسخهٔ لنین‌گراد (موزهٔ لنینگراد درکشور شوروی) به شمارهٔ خزینهٔ 329 که درسال ۷۳۳ هجری قمری کتابت شده‌است. (این نسخه درتصحیح شاهنامهٔ چاپ مسکو باعلامت I مشخص گردیده – برای تمیز از نسخهٔ دیگر موزهٔ لنینگراد که در تصحیح مسکو با علامت II نشان داده شده‌است –) نسخهٔ لنینگراد درمتن حاضر با رمز **لن** نموده شده .

٤– نسخهٔ ناقص مؤسسهٔ شرق شناسی کاما درهندوستان . این نسخه بدون تاریخ است و اوراق باقیمانده از آن شامل نزدیک به نیمی از شاهنامه است (بیشتر بخش اساطیری وبندرت بخش تاریخی) . استاد مینوی‌که خود یابندهٔ این نسخه بودند براساس قرائن متعدد نسخه شناسی حدس می‌زدند‌که تاریخ کتابت این نسخه نباید از نیمهٔ قرن هشتم هجری متأخرتر باشد. نسخهٔ کاما درتصحیح داستان سیاوش با رمز **ک** مشخص گردیده است .

٥– نسخهٔ اوّل قاهره به‌نشان ٦٠٠٦/س مورخ ۷٤۱ هجری‌قمری(این نسخه درمجموع پیراسته‌ترین نسخهٔ شاهنامه پس از **بم** و معادل **ط** است . امّا به‌نظر می‌رسد‌که پیراستگی این نسخه ، گاه ، نتیجهٔ جرح‌کاتب بوده است .) نسخهٔ قاهره درمتن مصحّح حاضر به اختصار **قا** نامیده می‌شود .

٦– نسخهٔ پاکستان مورخ ۷٥۲ هجری قمری به نشانهٔ خزینهٔ N. m913/3 با رمز **پاک** درتصحیح حاضر (نسخهٔ پاک فقط نیمهٔ دوم شاهنامه ازگشتاسپ تا سرانجام‌کار یزدگرد سوم را دارا است .)

۷– نسخهٔ دوم قاهره تاریخ کتابت ۷۹٦ هجری به نشان ۷۳ . علامت اختصاری این نسخه **قب** است .

۸– نسخهٔ حاشیهٔ ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی مورخ ۸۰۷ هجری محفوظ درموزهٔ بریتانیا به نشانهٔ OR. 2833 با رمز **حظ** .

۹– نسخهٔ دهلی مورخ ۸۳۱ هجری محفوظ درموزهٔ ملی هند (دهلی نو) .

۱۰– نسخهٔ محفوظ درموزهٔ بریتانیا‌که به‌تاریخ ۸٤۱ هجری استنساخ شده است. نشانهٔ خزینهٔ این

نسخه 1403 . OR است ودر تصحیح داستان سیاووش با نشانهٔ **مب** مشخص شده . این نسخه نخست متعلّق به ژول موهل فرانسوی بوده وچهارمین نسخه‌ای است که درتصحیح شاهنامه مورد استفادهٔ ایرانشناس مزبور قرارگرفته است .

۱۱ــ **الشاهنامه** ؛ نظمها بالفارسیه ابوالقاسم الفردوسی وترجمها نثرا الفتح بن علی البنداری (مورخ ۶۲۰ هجری قمری) (۱) .

درنخستین مرحلهٔ تصحیح شاهنامه ؛ برای رده بندی نسخه‌های خطی موجود برمبنای اعتبار و ارزش آنها، سه ضابطه ومعیار زیر، چنانکه گفته شد، به‌کار می‌رود: I) قدمت نسخه . II) صحت و اصالت متن نسخه. III) استقلال نسخه (عدم وابستگی دونسخه یا بیشتر به مادرنسخه‌ای واحد) .

با بررسی ومقایسهٔ نسخه‌های خطی یاد شده که متن کامل شاهنامه را دارا هستند ؛ درارتباط با دخل و تصرف های گوناگون ، نخست به یک نتیجه‌گیری کلی و واحد می‌رسیم : کمیّت و کیفیّت اغتشاش ودستخوردگی دربخش اساطیری بسیار بیشتر ازبخش تاریخی‌است. دلایلی که باتأثیرهای متفاوت درشکل‌گیری این پدیده دخالت داشته اند، اینها است :

۱ــ علاقه وکشش طبیعی عامهٔ مردم به سوی داستانها و روایات افسانه‌ای وپهلوانی شاهنامه ، در ادوار مختلف .

۲ــ تخیّلات هنری وتمایلات داستانپردازی کاتبان نسخ و خوانندگان شاهنامه در چارچوب

---

۱) لازم به یاد آوری است که ترجمهٔ عربی شاهنامه اگرچه متعلّق به نیمهٔ اوّل قرن هفتم هجری است، امّا، چون مترجم دربرگرداندن متن شاهنامه بیشتر به ترجمهٔ ملخّص مضمون دست زده نه‌ترجمهٔ لفظ به لفظ و بیت به بیت شاهنامه، به این دلیل و نیز به دلایل دیگر ترجمهٔ بنداری درتصحیح حاضر بیشتر به‌عنوان مأخذ کمکی مورد استفاده قرارگرفته است .

اشتباهی که مصحّحان شاهنامهٔ چاپ مسکو مرتکب شده‌اند، اینست که تا اوائل جلد پنجـــم (داستان بیژن ومنیژه) علی رغم شیوهٔ انتقادی تصحیح متن ، دراغلب موارد ، ضبط بنداری بدون هیچگونه برهانی برنسخهٔ اساس و نسخه‌بدلها ترجیح داده شده . به عبارت دیگر قدمت ترجمهٔ عربی شاهنامه به صورت عامل مطلق، ملاك عمل مصحّحان دراختیار وجه بظاهر اصیل بوده‌است .

وهمناك روایات وطبیعت داستانی بخش اساطیری، میدان وسیعتری برای جولان وطبع آزمائی داشته‌است.

۳- تعدّد، تکثّر وتنوّع روایت‌ها وداستانهای شفاهی وکتبی، که گاه یک سرگذشت و خوارق عادات یک پهلوان باچندین فرم وشکل روائی و داستانی شهرت ونفوذ داشته است، دست دخل و تصرف کنندگان را برای افزایش وکاهش، تعویض وتبدیل باز می‌گذاشته؛ درحالی که اسکلت مشخص‌تر ومحدودتر مسائل تاریخی این امکان را کمتر می‌کرده است.

٤- به‌هرحال در ادوار پس از فردوسی، مآخذ، کتب واسناد تاریخی که با روایت‌های بخش دوم شاهنامه بالنسبه، همسو وهمنوا بوده اند، نوعی حتمیّت وقوع به سرگذشت‌های بخش تاریخی شاهنامه می‌دادند که با رسوخ در اذهان مردم، مانعی برای دستخوردگی ایجاد می‌کردند.

۵- مضمون بخش اساطیری شاهنامه با مفهومی فراتر از زمان و مکان، همچون حقیقتی زنده و ملموس درتار وپود زندگی مردم همهٔ ادوار رسوخ کرده است. مردم درهر دوره با شاهنامه به‌مثابه پدیده‌ای از آنِ خویش برخورد کرده‌اند. ازاین رو، آنچه راکه در واقعیت خشن زمانهٔ خویش نمی‌یافتند درآن می‌جستند وتأویل‌های سادهٔ خود را از زندگی حماسی وپهلوانان حماسه بدان الحاق می‌کردند. در حالی که رویداد های بخش تاریخی‌را همچون اسنادی‌خشک وبیگانه بازندگی جاری زمان خویش به‌دورهٔ وقوع آن وانهاده وجستجو وپژوهش درآن‌را به خواص واگذاشته‌اند. بدیهی است توزیع میزان دخل وتصرف درداستانهای قسمت اساطیری شاهنامه نیز، به‌یک نسبت نیست. ودر رابطه باویژگی‌های روائی، داستانی وهنری هربخش وشرایط ذهنی وتاریخی هردوره تغییر می‌کرده است [1].

چنانکه‌آمد، برای تعیین رده بندی اعتباری نسخ سه اصل‌قدمت، صحّت واصالت متن واستقلال نسخه درپیوند بایکدیگر می‌باید مورد عمل قرارگیرد:

I - **قدمت نسخه**: تجربه‌های متعدد درکار تصحیح متن و استقصا در نسخ خطی شاهنامه یاهر متن قدیم دیگر، مدلّل می‌دارد که قدمت نسخه شرط عمدهٔ پاکیزگی واعتبار آنست. دراصول نسخه‌شناسی شاهنامه صرفنظر ازتفاوتهائی که منشأ آنها احتمالاً به تجدید نظرهای خود فردوسی درشاهنامه باز می‌گردد، ازهمان آغازِ استنساخ اولین نسخهٔ شاهنامه پس از مرگ فردوسی، نسبت دخل وتصرف در

---

۱) نگارندهٔ این سطور دراین زمینه تحقیقی مستقل در دست انجام داردکه بصورت کتاب منتشر خواهد شد.

نسخه‌ها: به مرور زمان همواره حرکتی از کمیّت ها و کیفیت های جزئی بوده‌است به سوی کمیّت ها و کیفیت های کلّی . به سخن دیگر، انواع دستخوردگی از تعویض، تبدیل وتحریف وجرح یک کلمه و یک بیت شروع شده وبه افزودن وکاستن، جابجائی وجرح وتعدیل یک داستان ویک روایت انجامیده . این قاعده درنسبت عکس این مسیرهم صدق می‌کند. یعنی‌اگر فی‌المثل نسخهٔ مب مورخ ۸۴۱ هجری راکه متأخرترین نسخهٔ خطی در میان نسخ دهگانهٔ حاضر بوده ودر بالاترین حدّ از آشفتگی و فساد هم قرار دارد به عنوان «کلّ» درنظر بگیریم واقدم نسخ خطی شناخته شده یعنی نسخهٔ بم مورخ ۶۷۵ هجری راکه در پائین ترین حدّ از دستخوردگی وفساد متن است« جزء » فرض‌کنیم، کیفیتی عکس حرکت بالا مشاهده می‌شود : حرکت ازکمیّت‌ها وکیفیت‌های کلّی دخل وتصرف به سوی کمیّت‌ها وکیفیت‌های جزئی. بایک محاسبهٔ کلّی می‌بینیم که نسخهٔ بم (نسخهٔ ردیف ۱در رده بندی تاریخی) شاهنامه را درحدود ۴۸۰۰۰ بیت آورده ونسخه‌ای است درکمترین حدّ از اغتشاش درنظم داستانها ، ابیات و پائین ترین میزان فساد وغلط‌کاری . درمقابل ، نسخهٔ مب (نسخهٔ ردیف آخر ترتیب تاریخی) حدود ۶۸۰۰۰ بیت دارد . [از جمله نسخهٔ بم داستان سیاوش را درحدود ۳۷۷۴ بیت آورده ونسخهٔ مب حدود ۵۵۰۰ بیت یعنی قریب ۱۸۰۰ بیت بیشتر از بم] . با اینهمه متن اقدم نسخ خطی شاهنامه، بمعنی نزدیک ترین صورت به سرودهٔ استاد توس‌نیست؛ زیراکه **اولاً** معیارهای دیگری نیزدرحوزهٔ نسخه‌ـ شناسی هست که برترتیب اعتبار وارزش نسخه‌ها اثر می‌گذارد **وثانیاً** قواعد وضوابط معیّنی دربرخورد با نسخه‌ها واستناد بدانها اعمال می‌گرددکه درتوضیح شیوهٔ کار تصحیح بدان اشاره خواهد شد .

II **صحت واصالت متن‌نسخه**: این‌کیفیّت ارتباط می‌یابد با ۱ـ اعتبارتاریخی نسخه. ۲ـ نسبت نزدیکی ضبط نسخه به اقدم نسخ ودوری‌آن با متأخرترین نسخه. ۳ـ انطباق نسبی متن نسخه با «منطق بیان » ، « منطق مضمون » شاهنامه ، که ازکـل شاهنـامه درمحدودهٔ ضبط اقدم نسخ حاصل می‌شود . ۴ـ عدم تعارض کلی وجزئی متن یک نسخه با منطق «فکری» و« هنری» معینی که انگیزهٔ فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است. ۵ـ پیراستگی معقول متن نسخه؛ بدین صورت‌که تعداد ابیات‌آن درمقایسه با اقدم نسخ ازحد متعارف تجاوز نکند. ۶ ـ داستانها یا روایاتی راکه « قرائن داخلی» شاهنامه و« قرائن خارجی» برالحاقی بودن آنها اتفاق نظر دارند ، نداشته باشد .

III **استقلال نسخه** ملاك مهمی در اعتبار آن شمرده می‌شود[1] . اینکه کدام یک از نسخه‌های خطی دهگانه « استقلال » دارد ؛ یعنی چند نسخه فی المثل از روی « مادرنسخه »ای مستقل از دیگری رونویسی شده اند، می‌تواند در واقع بخشی ازمعیارهای اعتباری را در رده بندی نسخ جابجا کند . دراین صورت **اولاً** وزن واعتبار نسخه‌ای متأخر که «مادرنسخه» ای قدیمتر دارد ، افزایش می‌یابد . **ثانیاً** درارتباط باده نسخهٔ حاضر ، فرضاً پژوهندهٔ شاهنامه می‌تواند یقین کند که در کارتصحیح ، با ده نسخهٔ مستقل که هریک از روی مادرنسخه‌ای جدا از دیگری رونویسی شده ، روبروست **وثالثاً** بی جوئی «استقلال» نسخه‌ها ممکن است پژوهشگر را به حقیقتی دیگر رهنمون شود . بدین شکل که معلوم گردد درمیان نسخه‌های مورد استفاده ، بیش از یک یادونسخه استقلال ندارند وبقیه دو دو یاسه سه یا بیشتر از روی «مادرنسخه»ای واحد رونویسی شده‌اند. بدین ترتیب برخی از دشواریها درطبقه‌بندی وارزش - گذاری نسخ برطرف می‌گردد . با این قرینه نیز ممکن است بعضی بن‌بست‌ها که درمراحل تصحیح ، در اختیار یا عدم اختیار واریانت نسخه‌بدلها بجای ضبط فاسد و مخدوش اساس پیش می‌آید ، گشوده گردد . تا آنجاکه اندك بررسی دراین زمینه نشان می‌دهد، درمیان ده نسخهٔ خطی مورد استفاده دراین تصحیح، بجز نسخهٔ بم ، ظاهراً نسخه‌های قا وحظ استقلال دارند . قا با هیچیک ازنسخه‌های نه‌گانه وجوه اشتراك وافتراق خاصّی که مبیّن ارتباط آنها با« مادرنسخه»ای واحد باشد ، ندارد . نسخهٔ حظ نیز بظاهر مستقل می‌نماید ، چراکه گاه درآن به ضبط‌هائی برمی‌خوریم که منحصر به این نسخه‌است وبا هیچیک ازنسخه‌ها مطابقت ندارد . دراین‌میان ، نسخهٔ قا نسخهٔ پاکیزه وپیراسته‌ای‌است‌که‌ظاهراً‌به وسیلهٔ کاتبی مجرّب و باسواد رونویسی شده. عیب بزرگ این نسخه دراینست که کاتب درحین کتابت ، ظاهراً، هرجا معنی بیت یاکلمه‌ای را نفهمیده ، آن را حذف کرده است. امّا نسخهٔ حظ این‌خصوصیت ارزنده (: پیراستگی) قارا ندارد؛ زیرا حظ ازنظرکمیّت ابیات الحاق درحدّ بالائی قرار دارد. (حدود ۶۰/۰۰۰ بیت دارد) وضبط‌های فاسد ومخدوش درآن کم نیست . لیکن کاتب این نسخه ، حدّ اقل، این اندازه

---

۱) تعیین «استقلال» یا« عدم استقلال » نسخه‌های خطی قدیمی، نیاز به تحقیق گسترده وجامع - الاطراف وتخصّص وآگاهی عمیق در نسخه شناسی دارد . تا این زمان ، هنوز ، بصورت جدی در این زمینه کار نشده است .

امین بوده است که هر گاه کلماتی را نفهمیده ویا نتوانسته است درست بخواند بهمان شکل نسخهٔ مادر نقاشی کرده . در رابطه بانسخهٔ مب می‌توان گفت اعتبار این نسخه با اینکه به «مادرنسخه»های آنست یعنی از روی نسخه‌ای کتابت شده که مورخ ۷۷۹ هجری است واین نسخه نیز از روی نسخهٔ مورخ ۶۸۹ هجری رونویسی گردیده امّا، احتمالاً ، هم بسبب وجود عارضهٔ دخل وتصرف در «مادرنسخه»ها وهم به دلیل دستخوردگی هائی که طی این ۱۵۲ سال برنسخه عارض شده . مب در رده‌بندی اعتباری مکان آخر را به خود اختصاص می‌دهد [1]. پس باررسی وارزشیابی نسخه‌های خطی قدیمی برمبنای سه اصل یاد شدهٔ فوق ، می‌توان به نوعی طبقه بندی اعتباری دست یافت که با ترتیب تاریخی نسخ ، الزاماً ، یکی نیست :

الف : نسخهٔ بم مورخ ۶۷۵ هجری درترتیب اعتباری نسخه‌ها مکان نخست را به خود اختصاص می‌دهد به دلایل زیر :

۱ــ قدیم ترین نسخهٔ خطی شناخته شدهٔ شاهنامه در جهان است ۲ــ پیراسته ترین نسخهٔ موجود است (: ۴۸۲۰۰ بیت) و ملحقات آن به نسبت نسخه‌های دیگر بسیارکمتراست ۳ــ نظم داستانها و توالی ابیات آن معقول‌تر ومتعادل‌تر ازدیگرنسخه‌های حاضراست ٤ــ قدیم‌ترین نسخهٔ شاهنامه ازبرخی از روایات یا داستانهائی که برمبنای « قرائن داخلی » و « شواهد خارجی » (داده‌های رشتهٔ اسطوره ـ شناسی . انگیزه‌های فردوسی درگزینش روایات و .... مآخذ واسناد ادبی وتاریخی پیش ازاسلام و همعصر فردوسی ومنطقی که برتمامی جنبه‌ها وجهات شکل‌گیری وخلق شاهنامه حاکم بوده است ؛ ونیز برخی قرینه‌های دیگر ...) نمی‌تواند ازفردوسی باشد، پیراسته است. مانند بخش پادشاهی گرشاسپ ، داستان کشف آتش (اسطورهٔ آتش) درپادشاهی هوشنگ و روایت گنگ دژ در داستان سیاوش (روایت کشف آتش و گنگ دژ به خطی دیگر ــ خط کاتب ۸ صفحهٔ اول نسخهٔ بم ومعدود اوراق دیگر درجای جای این نسخه ــ درحاشیهٔ نسخه رقم خورده واحتمالاً اگر این هردو داستان بهرتقدیر

---

۱) در بارهٔ مشخصات نسخهٔ اخیر (مب) ونیز برخی ویژگی‌های نسخهٔ بم ر.ك. به مقالهٔ محققانهٔ علاّمهٔ زنده یاد استاد مینوی (مصحّح متن حاضر) زیرنام « نسخه های خطی قدیم باید ملاك تصحیح متون ادبی بشود » درکتاب « مینوی وشاهنامه » از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی سال ۱۳۵٦ ص ۱۲۲ ــ ۱۲۵ .

سروده‌ٔ فردوسی باشد ، تحقیقاً جای اصلی آن در دستنوشته‌ٔ شاعر درموضع فعلی نبوده‌است) ٥– بلحاظ وجود واژه‌های مخدوش، فاسد ومغلوط، غلط‌کاریهای متداول درقافیه ودیگر تصرفات عرضی، نسخهٔ م به نسبت دیگرنسخه‌ها بکرتراست . بنابر این، براساس‌اصول وقوانین‌حوزهٔ تصحیح انتقادی متن . م (اقدم و اصح نسخ خطی موجود شاهنامه) می‌باید ، الزاماً، به عنوان نسخهٔ اساس مبنای کار تصحیح قرارگیرد .

ب : نسخهٔ قا مورخ ٧٤١ هجری (نسخهٔ ردیف ٥ درترتیب تاریخی) به سبب پیراستگی متن (تعداد ابیات این نسخه حدوداً مساوی م است) واستقلال – بااینکه از عارضهٔ جرح و حذف برکنار نمانده – درطبقه بندی ارزش واعتبار نسخ ، بلافاصله پس از م قرار می‌گیرد .

ج : نسخهٔ ط مورخ ٧٣١ ونسخهٔ لث (مورخ نیمهٔ اول قرن هشتم هجری) ظاهراً از روی مادر- نسخه‌ای واحد رو نویسی شده‌اند یا اینکه حد اقل بایک واسطه به منشأ واحدی می‌رسند. چراکه حدود ٨٥٪ از کل متن این دونسخه بتقریب باهم مطابق‌است[1]. این تطابق بویژه بلحاظ وجود نقاط اشتراك و افتراق با نسخه‌های دیگر ، بیشتر به چشم می‌آید. نسخه‌های ط ولث در رده بندی اعتباری نسخ به‌ترتیب ردیف‌های ٣ و ٤ را اشغال می‌کنند ، با این تأکیدکه یک درجه رتبهٔ برتر نسخهٔ ط ، بیشتر ، به سبب ناقص بودن نسخهٔ لث است .

د : نسخه‌های قب ولن که هردومتن‌کامل شاهنامه را دارا هستند ، درترتیب اعتباری نسخ در ردیف‌های ٥ و٦ قرار می‌گیرند . با اینکه نسخهٔ لن از نظرصحت واعتبار متن و میزان دخل وتصرف از قب معتبرتر است ، امّا ، ازآن روکه این نسخه درپاره‌ای جاها افتادگی‌هائی دارد ، پس از قب قرار می‌گیرد . این ترتیب اعتباری، چنانکه خواهیم دید – بویژه از ردیف ٥ به بعد – درارتباط بابخش‌های مختلف شاهنامه ثابت نمی‌ماند وجابجا می‌شود .

ﻫ : دونسخهٔ حظ ومب همانطور که دیدیم بلحاظ کمّیت ملحقّات ، به‌نسبت دیگرنسخ ازاعتبار نازلی برخوردارند – بویژه در داستان سیاووش – لیکن ، نسخهٔ حظ به سبب نوعی ویژگی که درضبط کلمات آن وجود دارد و نیز برخی واریانت‌های منحصر بفردکه در آن هست ، وقرینه‌هائی چند ،

---

۱) البته این نسبت درارتباط باهمهٔ بخش‌اساطیری –که بیشتر اوراق باقی ماندهٔ نسخهٔ‌لث شامل‌این بخش است – صدق نمی کند . امّا بهرحال این تفاوت از مرز ١٠٪ تجاوز نمی کند .

اصالت آنها را تأیید می‌کند . اعتبارش در بخش‌های دیگر شاهنامه بسی بیش‌تر از ردهٔ فعلی است .

پس در تصحیح داستان سیاووش هشت نسخه‌ای که ملاك کار بوده است به‌ترتیب اعتبار وارزش زیر مورد مقابله واستناد قرار گرفته‌اند: بم (نسخهٔ اساس) و ۷ نسخه بدل قا ـ ط ، ك ، قب ، لن ، حظ ومب .

بدیهی است به دلیل وجود عوامل متعدد با عملکرد پیچیده که در مبحث روانشناسی تاریخی دخل و تصرف در نسخه‌های خطی شاهنامه ، می‌باید مورد بررسی وتحقیق قرار گیرد ؛ کمیّت وکیفیّت دخل وتصرف در نسخه‌ها ، در هر دورهٔ تاریخی ودرارتباط با هر بخش از شاهنامه تغییر می‌کرده‌است . بنابراین ارزش واعتبار نسخه‌ها در بخش‌های مختلف شاهنامه نمی‌تواند الزاماً یکی باشد .

جدول زیر تفاوت ترتیب تاریخی باترتیب اعتباری نسخه‌هارا در داستانهای رستم وسهراب ، فرود ، بیژن ومنیژه ومتن حاضر یعنی داستان سیاووش (مجموعاً ۶۷۸۸ بیت معادل بیش از ۱/۸ شاهنامه) نشان می‌دهد :

[جدول مقایسهٔ ترتیب تاریخی با ترتیب اعتباری نسخ خطی درچند بخش شاهنامه]

ترتیب تاریخی	رمز نسخه	تاریخ کتابت نسخه	ترتیب اعتباری			
			رستم وسهراب	فرود	بیژن ومنیژه	سیاووش
۱	بم	۶۷۵	بم	بم	بم	بم
۲	ط	۷۳۱	قا	قا	قا	قا
۳	لن	۷۳۳	ط	ط	ط	ط
۴	ك	حدود نیمهٔ اول قرن ۸	(—)	(—)	ك	ك
۵	قا	۷۴۱	حظ	حظ	حظ	قب
۶	پاك	۷۵۲	(—)	(—)	(—)	(—)
۷	قب	۷۹۶	قب	لن	لن	لن
۸	حظ	۸۰۷	دهلی	قب	قب	حظ
۹	دهلی	۸۳۱	لن	مب	(—)	(—)
۱۰	مب	۸۴۱	مب	دهلی	مب	مب

یادآوری : نسخه‌های ك و پاك هرکدام فقط یک نیمه از شاهنامه را دارند (ك نیمهٔ اوّل و پاك نیمهٔ دوم) . پس ، علامت (—) در جدول به معنی اینست که داستان مورد نظر در نسخهٔ مربوطه ساقط شده است .

همانطورکه درجدول بالاملاحظه می‌شود ، درمیان ده نسخهٔ حاضر ، فقط ارزش واعتبار سه نسخه با قدمت آنها معادل است : **بم** ، **ك** و**مب.ك** در ردیف ٤ است و **بم** و**مب** چنانکه پیش‌ترهم گفته شد به ترتیب دربالاترین وپائین‌ترین‌پلهٔ **اعتبار وقدمت** ایستاده‌اند. نسخه‌های دیگر ، هیچیک در ردیف قدمت خود نیستند. دراین‌میان ، درهرچهار داستان ، نسخه‌های **قا** و**ط** درقیاس بادیگرنسخ بلحاظ تعادل وارزش متن وقدمت از توازن بیشتری برخوردارند . اعتبار نسخهٔ **حظ** در داستان سیاووش معادل قدمت آنست ودر سه داستان دیگربالاترازقدمت خود ایستاده‌است(**حظ** از نظرارزش واعتبارمتن دربخش‌هائی از شاهنامه حتی بالاتر ازنسخه‌های **قب** ، **لن** و**دهلی** قرار دارد) . ارزش وصحت متن نسخهٔ **لن** به‌نسبت زیاد کمتر از قدمت آن است واعتبار **قب** بتقریب معادل قدمت آن قرار دارد .

ب – **منابع واسناد فرعی کار تصحیح** : این اسناد ومنابع که یاخود مستقیماً مرجع مصحِّح متن قرار می‌گیرد ویا بررسی‌های شاخه‌های دیگرعلوم ادبی وانسانی پژوهندهٔ‌شاهنامه را دراستفاده ازمطالب آن یاری می‌دهد ، بلحاظ تاریخی وموضوعی به‌چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱ – کتب ومآخذ تاریخی – فارسی وعربی – که قبل ازفردوسی یاهمزمان با اوتألیف شده و مؤلفان آن تسلسل سرگذشت جهان وانسان را برمبنای تلقی واستنباط خویش از افسانه وتاریخ واخبار پیشینیان نقل کرده‌اند. این‌قبیل آثارکه موضوعاً با شاهنامه سنخیّت دارد ، احتمالاً ، یاخود مستقیماً مورد استفادهٔ فردوسی بوده ویا اینکه شاعر ، بعضاً ، برمآخذ کارشان دسترسی داشته‌است ؛ از این قبیل‌است : مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری ، فتوح البلدان ، آثار الباقیه ، غرر اخبار . . . ، تاریخ طبری ، بلعمی ، سنی ملوك الارض والانبیاء و . . . .

۲ – کتب تاریخ که درادوار پس‌ازفردوسی تألیف شده‌است . مؤلفان این‌آثار برمحور نقل روایات کهن واخبار تاریخی ، به اقتضای کلام ، از فردوسی ومضمون شاهنامهٔ اونیز یادکرده‌اند ، مانند: مجمل التواریخ والقصص ، تاریخ سیستان ، تاریخ بناکتی ، تاریخ یعقوبی ، فارسنامه ، الکامل فی التاریخ ، مروج الذهب ، راحة الصدور ، خرد نامه ، تاریخ گزیده و . . . . .

۳ – لغت نامه‌های عام فارسی‌مانند لغت فرس‌اسدی ، مجمع الفرس ، صحاح‌الفرس ، فرهنگ قواس ، بردان ، فرهنگ جهانگیری و . . . . که بلحاظ کمی وکیفی ، شاهنامه مأخذ مهم کارشان بوده وابیاتی از شاهنامه ، به‌تکرار ، درآنها آمده است ؛ وفرهنگهای خاص شاهنامه مانند معجم شاهنامه ولغت شهنامه

عبد القادر بغدادی ــ فارسی / ترکی ــ و . . .

۴ــ تذکره‌های شاعران ونویسندگان و کتب ادبی مشابه که اکثراً همراه گوشه‌ای از زندگنامهٔ فردوسی ، ابیاتی ازشاهنامه را نیز چاشنی کرده‌اند؛ مانند چهار مقالهٔ نظامی عروضی، تذکرة‌الشعراء و . . .

II **شایستگی واهلیّت مصحّح / منتقد:** شایستگی واهلیّت ،مصحّح ،شرط مهم درحوزهٔ تصحیح انتقادی متن تلقی می‌گردد ؛ واصلی است که کاربست هماهنگ ومتعادل منابع ومواد وقواعد واسلوب کار تصحیح را تضمین می‌کند . احراز این خصوصیت ، بطور نسبی ، بوسیلهٔ مصحّح متن شاهنامه . بالفعل . در دو بُعد عام وخاص امکان پذیر است :

الف ــ بُعد عام که تجزیه می‌شود به ۱ــ اعتقاد مصحّح به کارآئی اسلوب وقواعد وتسلط بر کار-بست متوازن براهین واستدلالهای ویژهٔ حوزهٔ تصحیح انتقادی متون ۲ــ احاطهٔ نسبی برسبک زبان فارسی بطورکلی وادراك تجربی شیوه‌های کاربرد تاریخی آن درحالت‌های صرفی ونحوی وشناخت سبکهای چندگانهٔ شعر (وتطوّر نثر) .

ب ــ بُعد خاص که بیانگر اولاً شناخت مصحّح بر « منطق بیان » زبان فارسی عصر فردوسی است درحوزهٔ آثار باقیمانده از این دوره وثانیاً آگاهی بر «منطق بیان» و « منطق مضمون » و « منطق هنری » شاهنامه و« منطق فکری » سرایندهٔ آن .

شناخت « منطق بیان » عصر فردوسی ، عبارت است از آگاهی ووقوف مصحّح برظرفیّت کمّی وکیفی زبان فارسی رایج درقرن چهارم هجری واستقصاء درشیوه‌های کاربرد صرفی و نحوی آن در معدود متون شناخته شدهٔ این دوره . وقوف برابزار کلام واجزاء زبان فارسی و روش استعمال آن در انواع مختلف ادبی در عهد شاهنامه ؛ ومقایسهٔ آن با دو سدهٔ بعد شواهد مستندی بیرون ازاثر مورد پژوهش یعنی شاهنامه ، در اختیار پژوهنده قرار می‌دهد که به مددآن می‌تواند ، بطورنسبی، خلأ ۲۷۰ ساله ای راکه میان مرگ فردوسی ــ حدود ۴۱۱ هجری ــ وتاریخ کتابت اولین نسخهٔ خطی شاهنامهٔ شناخته شدهٔ جهان ــ ۶۷۵ﻫ هجری ــ وجود دارد ، پر کند . با وقوف براین منطق و با کاربست عوامل دیگر می‌توان امیدوارتر شد تصحیح نسخهٔ بم (۶۷۵ﻫ .) که با مقابله با ۸ نسخهٔ معتبر دیگر وبه‌شیوهٔ استدلالی تصحیح انتقادی انجام می‌گیرد، درجهت نزدیکترشدن به متن اصل سیر کند، نه اینکه احتمالاً بردستخوردگی های این نسخه ، مشکلات وکژخوانیهای جدیدی نیز بیفزاید . شناخت منطقی که برزبان

فارسی قرن چهارم وپنجم (بویژه درخراسان بزرگ) حاکم بوده‌است، ملازم با شناخت منطق‌حاکم بربیان شاهنامه، به مصحّح متن شگردی می‌بخشدکه می‌تواند فساد ، تصحیف ودستخوردگی‌های عرضی ابیات را **در چار چوب ضبط جامع نسخ خطی موجود** تشخیص دهد .

« **منطق بیان** » حاکم برشاهنامه، بیانگرشیوه‌های‌کاربرد ابزار زبان فارسی قرن چهارم هجری‌است بوسیلهٔ شاعری معیّن به‌نام فردوسی . نقطهٔ عزیمت برای‌درك این‌منطق**اقدم نسخ خطی‌شاهنامه یعنی‌نسخهٔ بم است**. لیکن‌ادراك ودریافت جامع‌الاطراف«منطق بیان» فردوسی درشاهنامه، جز در روند تصحیح متن آن ، با استقصاء درمجموعهٔ اسناد ومدارك – نسخ خطی واسناد ومنابع فرعی – میسر نیست . از این رو **اولاً** به سبب اینکه کار تصحیح اثری مانند شاهنامه الزاماً می‌باید به‌شکل گروهی سامان یابد و **ثانیاً** تا ارائهٔ تصحیح متن‌کامل شاهنامه عملاً ، بخش‌های مختلف آن بصورت تصحیح آزمایشی ، جداگانه وبه تناوب چاپ ونشر می‌گردد ؛ پس بناچار ، « منطق بیان »کل شاهنامه از تبادل تجـــارب پژوهشگران بخش‌های مختلف دراین زمینه ووحدت بخشیدن بدان حاصل می‌گردد .

تجربهٔ چندین‌ساله‌ای که گروه مصحّحان بنیاد شاهنامهٔ فردوسی به‌رهبری‌استاد زنده یادمجتبی‌مینوی، مستمراً درتصحیح بخش‌های مختلف شاهنامه کسب کرده‌اند، آنان را به این‌نتیجه رهنمون‌کرده که بسامد مفردات وکلّ ترکیبات (اعمّ از تعبیرات ، اصطلاحات. استعمالات و . . .) هربخش از شاهنامه می‌بایست درحین تصحیح بوسیلهٔ پژوهشگرآن قسمت فیش شده وبا تحقیق مصحّحان بخش‌های دیگر مبادله گردد . بالطبع ، جزاستفادهٔ پژوهندهٔ هربخش‌شاهنامه ازکاربردهای صرفی ونحوی خود ویژهٔ قسمت‌های دیگر که درکارتصحیح آزمایشی عامل‌مؤثری بشمار است، با ادغام لغتنامهٔ‌قسمت‌های‌مختلف می‌توان‌هم درتصحیح نهائی متن‌کامل شاهنامه به مثابه معیاری مهم سود جست وهم از آن به عنوان مواد اوّلیه واصلی‌کارتدوین فرهنگ جامع شاهنامه استفاده‌کرد .

« **منطق مضمون** » **شاهنامه** (۱) : مضمون شاهنامه‌که درکلیّت خویش‌گزینشی است برحسب مقصود از روایات واخبارکهن‌کتبی وشفاهی ایرانی ، تجزیه وتجرید می‌شود به تأملات فلسفی فردوسی در

---

۱) دربارهٔ تفاوت میان theme (موضوع یا مایهٔ‌فکری) و Sujet, Subject (مضمون) باید گفت که حد ومرز موضوع با مضمون گاه بوسیلهٔ نویسندگان ومترجمان معاصر مخدوش شده است. رابطهٔ موضوع بامضمون را می‌توان ازمقولهٔ رابطهٔ عام وخاص‌دانست. درهرحال، theme اعمّ است از Sujet .

ارتباط باخدا، آفرینش هستی وانسان ـ مذهب وسرگذشت افسانه‌ای وتاریخی انسان وجهان از آغاز تا نفوذ وسیطرهٔ اسلام برمحور محدوده‌ای از ایران که ازدید جغرافیای تاریخی در دریافت و باور شاعر جای داشته‌است. حال ـ نوعی‌منطق خاص که هم برپیوند میان بخش‌ها، داستانها وسرگذشت‌ها ومناسبات شخصیت‌ها وتعادل حماسی اجزاء منظومه حاکم است وهم برنسبت این کلیّت ادبی هماهنگ و متجانس به عنوان یک جزء ـ باموضوع حماسه ومفاهیم حماسی رایج درقرن ٤ هجری به مثابه کل، نظارت دارد؛ «منطق مضمون» شاهنامه تعریف می‌گردد. درك این «منطق» معیاری دراختیار پژوهشگر قرار می‌دهد. پژوهندهٔ شاهنامه به‌یاری این قرینهٔ درواقع عینی می‌داندکه : ۱ــ شاهنامه کشکول وجُنگی سرهم‌بندی شده ، درهم جوش وبی منطق از هرگونه روایات واخبارکهن ایرانی نیست ـ منطق خاصّی برگزینش منابع کهن حکمفرماست . بنا براین ـ شهرت واصالت وجاذبهٔ یک روایت ، نمی‌تواند دلیلی متقن بر استفادهٔ فردوسی ازآن باشد. ۲ــ عناصر داستانی و روائی مضمون درنظم وتوالی معیّن وهماهنگی ارائه شده است . ۳ــ منطق معینی برانتخاب یک فرم وبیان خاص از میان تعدّد قالب ها واشکال روائی داستانها، شیوه‌های روایت اعمال پهلوانی وسرگذشت‌هائی با محتوای واحد حکمفرماست .

چنانکه آمد ، عدم درك منطق مضمون شاهنامه از سوی کاتبان نسخه‌ها درادوار بعد ـ دخل و تصرفهائی را دراین ارتباط سبب گردیده است . پژوهندهٔ شاهنامه، بدین قیاس ـ قادراست هرنوع روایت یا حتی بیت الحاقی را به‌عنوان عنصری نامتجانس وناهمگون درمضمون شاهنامه تشخیص دهد ، وبه‌یاری معیارهای متعدد دیگر نزدیک ترین متن به کلام استاد توس را تدوین کند .

« منطق هنری » شاهنامه : شناخت کیفیّت پرداخت هنری وسبک داستانسرائی شاهنامه وشیوهٔ خاصی که درکاربرد اجزاء وعوامل داستانی ، معرفی وحرکت شخصیت‌ها وسیر وقایع اعمال گردیده ؛ « منطق هنری » شاهنامه را تبیین می‌کند .

تجزیهٔ کلیّت هنری شاهنامه ، نخست در چارچوب دو بخش اساطیری وتاریخی اثر وسپس در حوزهٔ هرداستان وسرانجام در بافت هر واقعه وسرگذشت ودریافت منطق هنری ویژه‌ای که درترکیب و تبلور هریک از عناصر داستانی با ارزش‌ها وتأثیرهای عاطفی متفاوت به‌کار رفته است ؛ می‌تواند مصحّح شاهنامه را به تشخیص دخل و تصرف کسانی که دید هنری و منطق داستان‌سرائی شاعر را درك نمی‌کردند ، رهنمون شود .

منطقی که بر« مضمون » و«پرداخت‌هنری» شاهنامه و«تفکّر» سرایندهٔ آن حاکم بوده، فردوسی

را درطی سی‌سال نظم‌شاهنامه، بصورت شاعری مجسّم می‌کند که مستمراً درحال گزینش برخی‌از روایات وداستانهای کهن وچشم پوشیدن ازبرخی دیگراست تا بتواند حماسه ای بیافریند که دراوج شدّت ورقّت وانسجام هنری وادبی، هم هویّت مورد نظرشاعررا به صراحت نشان دهد وهم تعارضات موجود در زمینهٔ آفرینش خویش را پوشیده دارد. پس، باتجزیهٔ کلیّت هنری شاهنامه و تجرید عناصر داستان‌پردازی فردوسی؛ می‌توان دریافت که شاعر به‌انبوه حقایق پراگنده ودورازهم باستانی، آنچنان وحدت وانسجامی بخشیده که بجزپاره‌ای نقص‌های جزئی، بصورت حقیقت واحد شاهنامه متجلّی شده است.

با این معیارها و شواهد، پژوهندهٔ شاهنامه می‌داند که بافت متجانس هنری شاهنامه، وجود هرگونه حشو وتکرار، اطناب ونقیضه‌گوئی را پس می‌زند. درنتیجه تشخیص می‌دهد که **الف** ــ اشارهٔ شاعردرمجال یک یا چند بیت به یک داستان ویا سرگذشت پهلوانی خاص درجائی از شاهنامه ــ اگرهم اصیل ومشهور باشد ــ الزاماً به معنی وجودکل آن روایت یا سرگذشت درشاهنامه نمی‌تواند باشد. واز نظر داستانپردازی هیچگونه الزامی برای شاعر درنقل اصل آن ایجاد نمی‌کند. **ب** ــ تکرار بیهودهٔ یک سرگذشت، واقعه یاداستان درشاهنامه، قاعدتاً، با منطق هنری حاکم براثر بیگانه است. **ج** ــ تأکید برامور عرفی وشرعی رایج زمانه که به‌فشردگی، حدّت وتأثیرسرگذشت لطمه می‌زند وفقط بیانگر نوعی‌توجیه اخلاقی می‌تواند باشد، کارفردوسی‌نیست. **د** ــ بسط وگسترش‌نابجا، بیهوده وملّ یک روایت یا داستان با مفاهیم نامتجانس، با شیوهٔ داستانسرائی شاعر متعارض‌است. **ه** ــ انتساب خوارق عادات یا روایتی جذاب واصیل به چند پهلوان با منطق هنری و با وحدت مضمونی شاهنامه نمی‌تواند همخوانی داشته باشد. **و** ــ کلام، معمولاً درشاهنامه درچارچوب محتوای هرداستان ریتم وضربان عادی خودرا دارد. شکستن این روال طبیعی وجادادن خنک وغیرضروری یک واقعه یاسرگذشت، در شأن فردوسی نیست. **ز** ــ وقتی شاعری مانند فردوسی، دوبخش اساطیری وتاریخی را باچنان ظرافت وشگرد هنری قابل تحسین به‌یک دیگرجوش داده، چگونه ممکن‌است تصوّر کرد همین‌آدم چارچوب و اسکلت معیّن ومنسجم یک یا چند داستان را با افزودن وقایع غیر ضروری، درهم بشکند! یابرعکس سرگذشتی را نیمه‌کاره رهاکند وخلأی زشت وحشوی قبیح درمیان آن جای دهد؟

«**منطق فکری**» **فردوسی**: آن تفکّر خاصی که ازسوی شاعر برترکیب و یگانگی عناصر لفظی ومعنوی شاهنامه نظارت داشته است، تا اثر بتواند پیام معیّن وبینش مشخّصی را به مخاطبان خویش القاء کند، می‌توان «منطق فکری» فردوسی نامید.

« دوالیسم (Dualisme) وثنویت درپای جهان‌بینی ایرانی ، که علاوه برشالودهٔ مذهبی به احتمال زیاد مبنای اجتماعی نیز دارد »[1] درمفهوم حماسی شاهنامه بصورت نبرد مداوم دو نیروی خیر وشر تجسّم یافته است . « سرتا سرشاهنامه داستان رویاروئی وبرخورد ایرانیان وانیرانیان است که مطابق با برداشت ثنوی، ازاین دو ، یکی همه نیک وخجسته واهورائی ودیگری نکوهیده وتباه واهریمنی قلمداد شده است . دشمنی وجنگ همیشگی بین این دوگروه نژادی متخاصم درشاهنامه انعکاسی است حماسی از ستیزه وکارزارمداوم مظاهر نیکی وبدی دراساطیر دینی»[2]. درشاهنامه، این‌تقابل‌خیر وشردرباورمزدائی کهن با عناصر بنیادی از آئین دیرینهٔ زروانی درآمیخته است . بازتاب این پندار درحماسهٔ فردوسی بصورت نبرد خیر وشر درمحدودهٔ زمانی هزاره‌ها تجسم یافته است[3]. از سوی دیگر، چنانکه می‌دانیم فردوسی شیعی مذهب بوده است وبه مبانی مذهب تشیع ایمان متقن داشته ؛ چنانکه حتی ترجیح داده است روایت ظهور زردشت و یادکرد از دقایق آئین زردشتی ، سرودهٔ شاعری زردشتی مذهب باشد و او فقط به عنوان امین وناقل این مفهوم معرفی گردد[4]. مضاف براین ، تعهّد عظیمی که فردوسی در سنگر ادبیات درقبال جنبش‌ها ومبارزات سیاسی مردم میهن‌خویش علیه خلفای عباسی‌احساس می‌کرده وانگیزهٔ اصلی شاعر درخلق شاهنامه بوده ، تنگنای دیگرکار او بوده است . طرح هماهنگ ومتوازن این همه عناصر متباین فکری وآئینی درمنظومه‌ای با ویژگی شاهنامه ، که درکلّیت خویش نه تنها این تعارضات را آشکارنمی‌سازد. بلکه در وحدتی منسجم وچشم‌گیر می‌نمایاند، هستهٔ اصلی«منطق فکری» استاد توس را تبیین می‌کند. انسجام ووحدت مورد نظرشاعر ، درنسخه‌های شاهنامه. به تفاوت، لطمه دیده ودرهر دوره کاتبان نسخ هریک بیگانه بانظرگاه فکری فردوسی بسته به‌اعتقاد دینی ومنطق‌فکری وذوق ادبی خویش‌مفاهیم کلّی وجزئی مورد علاقهٔ خودرا درشاهنامه دخالت داده‌اند. پس شناخت نظام فکری‌شاعر وتعهد هنری اونیزمعیارمهمی درتشخیص‌داستان، سرگذشت، بیت وحتی‌گاه کلمه‌ای می‌تواند باشدکه متضمّن اندیشه‌ای نامتجانس و متباین بانظام عقیدتی فردوسی وانگیزه‌های تاریخی آفرینش

۱) بهمن سرکاراتی : بنیان اساطیری حماسهٔ ملی ایران. مجموعهٔ شاهنامه شناسی ۱ . انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی . ۱۳۵٦ ص ۱۰۵.

۲) همان مأخذ ص ۱۰٦ .

۳) مهرداد بهار : اساطیر ایران . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۵۵ ص ۷۸ .

٤) البته . این نکته تنها دلیل آوردن ۱۰۰۰ بیت دقیقی . از سوی فردوسی نبوده است .

شاهنامه بوده است .

بدیهی است، هریک از این مقولات یاد شده درمبحث اهلیّت وشایستگی پژوهنده ، به صورت لازم وملزوم، بایکدیگر و یا منابع واسلوب وقواعد حوزهٔ تصحیح انتقادی متن، می‌تواند کار آئی مؤثر خودرا اعمال کند. تسامح وتساهل مصحّح در برخورد باهریک از این عوامل ، بسته به‌اهمیّت آن ، به کیفیّت کار تصحیح صدمه می‌رساند. با استقصاء درمتون مصحّح موجود، بویژه شاهنامه‌های چاپی، می‌شود بتقریب میزان پیروی مصحّح آن را ازهریک از اصول وضوابط یاد شدهٔ تصحیح انتقادی تعیین کـــرد .

III **شیوه وروش استدلالی کارتصحیح** : سوّمین اصل درحوزهٔ تصحیح انتقادی متن شاهنامه . ارتباط می‌یابد به شیوهٔ استدلالی پژوهشگر در کاربست هماهنگ اصول وضوابط دیگر این حوزه ونیز به کیفیّت ارزش گذاری وعمل به‌معیارهای تجربی وعینی کار تصحیح . مصحّح ومحقّق شاهنامه. عملاً ، در برخورد بامواد ومصالح اصلی واوّلیهٔ کار تصحیح یعنی نسخه‌های خطی ، با سه نوع دخل وتصرف ناسخان شاهنامه روبروست :

الف – دستخوردگی‌های کلی که به صورت افزایش یا کاهش ، جابجائی روایات وداستانها ونیز تداخل پاره‌ای حوادث وسرگذشت‌های فرعی در درون داستانها نمود می‌یابد .

ب – دخل وتصرف به‌صورت افزایش یا کاهش ویا جابجائی ابیات .

ج – دستخوردگی درعرض یک بیت؛ بصورت جابجائی دومصراع ، غلط کاری درقافیه؛ غلط ـ خوانی ، تعویض. تصحیف وجرح وتعدیل واژه یا واژه‌ها درمحدودهٔ یک بیت .

بدیهی است درتصحیح این کیفیت‌ها وکمّیت‌های سه‌گانهٔ دخل وتصرف، برخورد مصحّح شاهنامه بلحاظ اتکاء برنسخه‌ها، نوع استدلال وبرهان ودیگرضوابط تصحیح عیناً یکی نیست . به‌سخن دیگر ، مصحّح/ منتقد درتشخیص دستخوردگی‌های نوع **الف** نخست موقعیت روایت یاداستان مورد نظررا در نسخه‌هابرمبنای ترتیب‌اعتباری آنها مورد مداقه قرارمی‌دهد. سپس به‌مقایسهٔ شیوهٔ بیان، کیفیت مضمون، پرداخت هنری ونوع تفکّرحاکم برروایت بامنطق‌های چندگانهٔ فردوسی درشاهنامه می‌پردازد وسرانجام تحقیقات رشته‌های دیگرعلوم انسانی راکه موضوعاً به‌بررسی بنیاد اسطوره‌ها، روانشناسی تکوین افسانه وحماسه و. . . اهتمام دارند، مورد توجّه واستناد قرارمی‌دهد. لیکن، درشیوهٔ کارمصحّح متن شاهنامه، مواد ومصالح واهلیت وسزاواری مصحّح، درواقع، به‌صورت هماهنگ ودر کیفیّتی مرتبط بایکدیگر

انجام می‌پذیرد . تجربهٔ تصحیح بیش از نیمی از شاهنامه بوسیلهٔ پژوهشگران بنیاد شاهنامه ، نشان می‌دهد که موقعیت مغشوش یک روایت در اقدم / اصح نسخه‌های خطی را بلحاظ الحاقی بودن ، معیارهائی چون «منطق بیان» ، مضمون ، پرداخت هنری و بینش حاکم برشاهنامه وبرخی قرائن خارجی باحداکثر ۱۰ ٪ اختلاف تأیید می‌کند . به سخن دیگر ، نبودن یک روایت یا داستان در اقدم / اصح نسخ یا ضبط آن در حاشیهٔ این نسخه‌ها بوسیلهٔ کاتبی دیگر ، اکثراً از دید شیوهٔ بیان ، مضمون وفلسفهٔ حاکم برآن نیز ، مردود والحاقی بنظر می‌رسد .

در جدول زیر موقعیت سه روایت : گنگ دژ در داستان سیاووش ؛ داستان کشف آتش در روایت پادشاهی هوشنگ وبخش پادشاهی گرشاسپ که براساس اقدم نسخه‌ها وقرائن واسناد بسیار الحاقی بودن آنها ، تقریباً امری متیقّن تلقی می‌گردد . درنسخه‌های خطی حاضرنشان داده شده است :

[جدول موقعیت ضبط سه روایت الحاقی در نسخه‌های خطی شاهنامه]

رمزنسخه‌ها درترتیب اعتباری / روایات الحاقی	بم	قا	ط	ك	قب	لن	حظ	سب	ترجمهٔ عربی شاهنامهٔ بنداری
روایت گنگ دژ	+	+	−	−	+	+	−	+	−
اسطورهٔ آتش	●	O	−	−	+	+	+	+	−
پادشاهی گرشاسپ	+	+	−	−	+	+	+	+	−

+ درمتن نسخه آمده است .

− « « نیامده است .

O درحاشیهٔ نسخه به خط کاتب اصلی متن آمده است .

● « « « کاتب دیگری جز کاتب اصلی آمده .

لازم به یادآوری است نسخه‌هائی که این سه روایت را در متن آورده‌اند ، ابیات را به صورت مغشوش و درهم وبرهم ضبط کرده‌اند.

چنانکه درجدول بالانشان داده شده ، گاه شیوهٔ بیان ، مضمون ، داستانسرائی ونوع اندیشهٔ حاکم بریک روایت ، چنان بامنطق حاکم برشاهنامه و شواهد خارجی دیگر درتضاد قرار دارد که با وجود آمدن این روایت درنسخهٔ اساس وچند نسخهٔ معتبر دیگر ، باز ، بوسیلهٔ مصحّح متن الحاقی قلمداد می‌گردد . این واقعیت ، اتهام آن گروه ازمخالفان تصحیح انتقادی متن را که معتقدند پیروان این شیوهٔ کار ، برای قدمت نسخه‌های خطی ، اصالت مطلق قائلند ، به سهولت رد می‌کند .

ازآنجاکه شاهنامهٔ فردوسی متنی است که الزاماً می‌باید بوسیلهٔ گروهی از پژوهشگران ذیصلاح تصحیح گردد ــ چنانکه در زمان حیات عالم زنده یاداستاد مجتبی‌مینوی کارتصحیح‌شاهنامه بدین‌صورت انجام می‌شد ــ بنابراین ، ایجاد وحدت وهماهنگی در روش کار ونوع استدلال مصحّحان هربخش ، شرط ضروری درتوازن بخشیدن به تصحیح متن‌کامل شاهنامه است .

با یک چنین شیوه‌ای ، اعمال سلیقه‌ها واستنباطهای شخصی که بهرحال درارتباط باپژوهش جمعی ، تا اندازه‌ای گریزناپذیر است ، تحت سیطرهٔ نظام واحد ومنسجم برخورد بامواد ومصالح واسلوب و قواعدکارتصحیح ، به حد اقلِ ممکن کاهش یافته وتعادل متن مصحّح را تضمین می‌کند . برای نمونه در شناخت وتشخیص روایات وداستانها وسرگذشت‌های الحاقی ، کیفیت کاربست منطق‌های چندگانهٔ فردوسی درنظم‌شاهنامه ، بایستی بارعایت اولویت‌هائی متناسب کمّیت وکیفیّت دخل وتصرف اعمال گردد .

در تشخیص وتعیین یک داستان یا چند بیت متوالی الحاقی یاجابجائی آنها ، منطق فکری اثر وشگرد داستانسرائی فردوسی ، باید بلافاصله پس‌از بررسی وتدقیق نسخه‌ها وهماهنگ با آن ملاک کار مصحّح قرارگیرد . تجربهٔ تصحیح شاهنامه به اثبات رسانده که خودویژگی مضمون و بیان شاهنامه بر داده‌های منطق فکری وهنری ، درمراحل بعدی‌کار ، قاعدتاً ، مهرتأیید زده‌اند . این شیوهٔ واحد اگر از سوی گروه مصحّحان ، بتمامی ، جذب نشده و درطی مراحل تصحیح به دقت مرعی نگردد ، بی‌تردید ، تشخیص دخل وتصرف‌های کلی واساسی باچندگانگی وتشتّت روبروشده ودرنهایت به‌اصالت ووحدت متن مصحّح شاهنامه ، لطمهٔ جدی وارد می‌سازد .

ب ــ در وارسی تداخل ، حذف وجابجائی ابیات شاهنامه ، شیوهٔ استدلال پژوهنده متناسب با نوع دستخوردگی تفاوت می‌کند . اگرنسخهٔ اساس یا نسخه بدلها نتوانستند پژوهنده را دراتخاذ تدبیر قاطع وصریح یاری رسانند بدیهی است باید به‌قرائن داخلی اثر رجوع کرد . نوع دخل وتصرف دراین مرحله‌ایجاب می‌کندکه «منطق پرداخت‌هنری» فردوسی درشاهنامه درسرلوحهٔ کارقرارگیرد . گاه درنسخه

یانسخه‌هائی کاتب روال داستان را تنها بر اساس درك خویش از سیر واقعه ومفهوم، منطقی نمی‌بیند وکوشش می‌کند ابیاتی را جابجا کرده یا با افزودن ویاحذف بیت یا بیت‌هائی مفهوم را اصلاح کند. این نوع دستخوردگی‌ها طبعاً چون براساس دید وبرداشت هنری دیگری اعمال شده، قابل تشخیص است. امّا گاه، کیفیّت این جابجائی‌ها واغتشاشها چنان پیچیده ومبهم است که مصحّح را وادار می‌سازد به شواهد دیگر توسّل جوید وبه یاری شیوه‌های دیگر فردوسی، پیوند ابیات را ازمیان توالی‌های جرح وتعدیل شده، معین کند. بنابراین، مصححان شاهنامه دربرخورد با تداخل بیت یا ابیاتی از این دست، آنگاه که نسخه‌ها ساکت مانده وهیچگونه کمکی نمی‌کنند، می‌باید با رعایت حداکثر وسواس واحتیاط قواعد ومعیارهای زیررا مورد عمل قرار دهند:

۱ــ وجود بیت یا ابیات، توالی ونظم منطقی مضمون را مختل کرده، به تأثیر و زیبائی وبلاغت داستان وشگرد تصویرگری‌های عینی وذهنی فردوسی لطمه واردکند.

۲ــ بیت یا ابیات، متضمّن حشوی بی‌جا وقبیح باشد.

۳ــ بیت یا بیت‌هائی که وجودشان میان واقعه یا داستان متضمّن اطنابی ملال‌آور بوده، در ریتم مفهوم ایجاد سکته کنــــد.

۴ــ وجود بیت یا ابیات بیانگر اندیشه ونوع تفکّری باشد که بانظام فکری فردوسی ومضمون کلی شاهنامه درتضاد یاتناقض باشد.

۵ــ ترکیباتی در بیت‌ها به‌کار رفته باشد که بلحاظ لفظی ومعنوی از سنخ تعبیرات، کنایات، استعمالات، اصطلاحات و... فردوسی نباشد.

همین‌جا تأکید براین نکته ضروری است که با ابیات سست واحیاناً نا استوار وسخیف بهیچوجه نباید برخوردی تجریدی وجدا از اقتضای بیان و مفهوم داستان‌ها و زبان عمومی شاهنامه صورت‌گیرد؛ زیرا، غرض ما از طرح «منطق بیان» شاهنامه دراین مقدمه، مجموعه‌ای منسجم وهماهنگ از اکثریت ابیات استوار، زیبا وکوبنده است با اقلیّت ابیات متوسط وضعیف. بنابراین درتشخیص ابیات الحاقی، سست بودن بیت بهیچوجه به معنای الحاقی بودن آن نمی‌تواند باشد. شرط احتیاط اقتضا می‌کند ابیات یا حتی روایاتی که درنسخهٔ اساس هست، امّا الحاقی تشخیص داده می‌شود، ازمتن مصحّح حذف نشود. ارجح است این بیت‌ها یاروایات درموضع خود بیاید، لیکن باعلائم مشخّصه ممتازگردد، یاباحروف ریزتر چاپ شود.

مصحّح شاهنامه درمراحل تصحیح، گاه تشخیص می‌دهد بیت یا ابیاتی از نسخهٔ اساس ساقط شده وبه اقتضای مفهوم ضروری است که ابیاتی ازنسخه‌های دیگر برمتن افزوده شود. دراین وضعیّت نیز تجارب تصحیح شاهنامه نشان داده که این نوع موارد یعنی ناگزیری در افزودن بیت یا ابیاتی به متن اساس، بندرت، آنهم درحجمی ناچیز پیش می‌آید. این نوع تصحیح، بازهم بارعایت احتیاط وملاحظهٔ قرائن مختلف، درمحدودهٔ شرایط زیر باید عملی گردد:

۱ــ روال مفهوم وسیر داستان به سبب کمبود این بیت یا بیت‌ها درنسخهٔ اساس مغشوش ودرهم‌ریخته باشد.

۲ــ نبودن بیت یا ابیات در موضع مورد نظر، سبب پادرهوا ماندن مفهوم شده وخلأ مشهود در معنا ایجاد کند.

۳ــ حد اقل چند نسخه از اقدم / اصح نسخ پس ازنسخهٔ اساس، بیت یابیت‌های ساقط شده را دارا باشند.

٤ــ ضبط بیت یا ابیات مورد نظر درنسخه بدلها، با منطق زبانی، فکری و هنری شاهنامه کاملاً همخوانی داشته باشد.

دریک چنین شرایطی، بیت یا ابیات ساقط شده، ازنزدیکترین نسخهٔ معتبر به بم انتخاب ودر متن افزوده می‌شود. بدیهی است علت وکیفیت این کار می‌بایستی به دقت در حاشیهٔ همان صفحه قید گردد.

ج ــ درتصحیح دستخوردگیهائی که درعرض یک بیت، بصورت جابجائی دومصراع، غلط کاری درقافیه، غلط خوانی، تعویض وتصحیف وجرح وتعدیل واژگان، درنسخه‌ها وجود دارد، بازهم اتکاء مصحّح به مواد ومنابع واسلوب وقواعدکار، متناسب بانوع دستخوردگی بوده ودقیقاً مطابق موارد دیگر نیست. دراین مرحله: مصحّح با اجزاء زبان فردوسی روبروست که همان اجزاء زبان قرن چهارم هجری‌است. دراین موارد، نسخه‌ها اصالت خاص می‌یابند؛ زیرا دربرخورد باکلمات مغلوط، تصحیف شده، فاسد و... نسخهٔ اساس: **کوشش دراختیار وجه صحیح و اصیل، می‌باید فقط درچار چوب ضبط نسخه‌های مورد استفاده و با رعایت ترتیب اعتباری آنها صورت گیرد ولاغیر.**

بهرحال، ضبط ظاهراً صحیح واصیل، می‌باید ازمیان صُوَری ازآن مفرد یاترکیب اختیارگردد و درمتن گنجانده شودکه **اولاً** حد اقل یکی از نسخه‌های خطی مورد استناد، وجهی از وجوه تصحیف‌

شدهٔ آن را ضبط کرده باشد. وثانیاً خصوصیات الفبای عربی ونوع رسم الخط فارسی‌ازعلل غلط‌خوانی وتصحیف کـاتب نسخه بوده باشد. برای مثال واژهٔ **پویه** به معنی آرزو درشاهنامه ٤ یا ٥ باربه‌کار رفته است. تمامی شاهنامه‌هـای مصحَّح موجود از صدر تا ذیل این واژه را به‌صورت مصحَّف **بویه** چاپ کرده‌اند. قراءت این واژه درارتباط باویژگی حروف فارسی به **سی وشش** وجه میسّراست. بنابراین، اگرحتیٰ یکی ازنسخه‌های خطی‌شاهنامه که مأخذ تصحیح است این واژه را به‌صورت تصحیف‌شده در یکی‌از اشکـال **سی و ششگانهٔ** آن ضبط کـرده باشد (نوبه، توبه، بوبه، ثوبه و الخ . . .) مصحَّح شاهنامه مجازاست براساس منابع دیگـر مانند لغت فرس اسدی، گـرشاسپ نامه. تتمهٔ صوان الحکمه و . . . که‌صورت صحیح این واژه را دارند، ضبط **پویه** را اختیار ودرمتن بگنجاند(۱). درغیراین‌صورت اختیار واژه‌ای خارج ازضبط جامع نسخه‌های مورد استفاده، تنها به اعتبار مآخذ دیگر وآوردن آن در متن، تصحیح قیاسی شمرده شده ونقض اصول وقواعد تصحیح انتقادی وعلمی متون بوده وناصواب است. ذکراین موارد نه درمتن مصحَّح بلکه باید درحاشیهٔ صفحه یا دربخش تعلیقات کتاب باتوضیح لازم آورده شود. استاد مینوی، حتی دربرخورد باصورت مغلوط واژه‌ای‌که شکل‌صحیح آن درجای دیگرشاهنامه ضبط گردیده واین واژه درمنابع قرن چهارم نیز مکرر استعمال شده است، سخت محتاط عمل می‌کـرد. دراین‌گونه موارد اگرهیچیک از نسخه‌ها یکی از اشکـال تصحیف کلمه و یا صورت نزدیک به‌آن را نداشتند، استاد با قید احتیاط صورت صحیح را اختیار می‌کـرد، امّا درحاشیهٔ همـان بیت شک خود را ابراز می‌داشت؛ چنانکه درتصحیح داستان سیاووش به دفعات چنین‌کرده‌است.

استقصاء درنسخه‌های خطی شاهنامه وتجربهٔ تصحیح متن آن نشـان داده‌کـه ضبط‌هـای‌آسان ـ شده، نوعاً به نسخه‌های متأخر ومغلوط تعلق دارد. از این رو دربررسی عرضی ابیات وتصحیح اجزاء زبان شاهنامه، قاعدهٔ کلّی‌کار، ترجیح وجوه دشوار برآسان است. امّا، این قاعده را نمی‌توان در درکارتصحیح مطلق پنداشت ودرهمه‌جا ودرهمهٔ موارد وجه دشوار را ترجیح داد. دراین مرحله اگـر نسخهٔ اساس مغلوط باشد، بازترتیب اعتباری نسخه‌ها، منابع فرعی‌کار و شیوهٔ بیان عهد فردوسی باید ملاک‌کار قرارگیرد. لکن، دراین موردهم اختیار هرنوع واژه‌ای بجـای صورت فاسد ومغلوط

---

۱) در مورد Lexicologie واژهٔ **پویه** ر. ك. به مقـالهٔ عالمانهٔ مصحَّح متن حـاضر استاد نادرالمثال زنده یاد مجتبی مینوی درمجلهٔ یغما سال نهم‌شمارهٔ دوازدهم، اسفند ماه ۱۳۳۵ص ۵۳۰ – ۵۳۷ .

نسخهٔ اساس، می‌بایست درچار چوب نسخه‌های مورد استفاده باشد نه فی المثل وجه ظاهراً صحیح آن در اشعار رودکی یا فلان شاعر ونویسندهٔ معاصر فردوسی . درهمهٔ این موارد روال کار، باید باتوضیح لازم درحاشیهٔ صفحهٔ مربوطه قید گردد .

نقطه‌گذاری متن مصحَّح از مهمترین خصوصیّات تصحیح انتقادی متن است که درتصحیحات بنیاد شاهنامه از سوی پژوهشگران سخت مورد توجه جدی قرارگرفته‌است . در واقع ، نقطه‌گذاری یک متن کهن، عامل مهمی‌است که بویژه درارتباط بارسم‌الخط فارسی وخصوصیّت ترکیبی این زبان، می‌تواندکار قراءت ، درك وفهم عبارت را نه‌تنها برای خوانندهٔ عادی بلکه برای خوانندگان حوزهٔ خواص نیز ، بسیار آسان‌کند .

* * *

مراحل کار تصحیح شاهنامهٔ فردوسی ، که حاصل تجارب چندین سالهٔ استاد مینوی وهمکاران ایشان دربنیاد شاهنامهٔ فردوسی‌است از آغاز تصحیح تاچاپ ونشر متن مصحَّح ، ازمراحل زیر تشکیل می‌شود :

۱– **استنساخ نسخهٔ اساس** (رسم الخط نسخهٔ هم بلحاظ شیوهٔ املاء بعضی کلمات ونقطه‌گذاری واژگان، ویژگی‌هائی داردکه برای‌احترازازلغزش واشتباه پژوهشگران درمراحل بعد ونیز برای‌کمك به استدراکهای بعدی ، شیوهٔ کتابت‌کاتب نسخه دراین مرحله عیناً رعایت می‌گردد) .

۲– **بازخوانی دستنویس نسخهٔ‌اساس با اصل نسخه** (از آنجاکه هنگـام رونویسی نسخهٔ اساس کژ خوانی ، افتادگی ولغزشهائی از این قبیل، حتی به نسبت بسیار کم اجتناب ناپذیراست ، برای رعایت حداکثر احتیاط یکبار دستنویس نسخهٔ متن با اصل نسخه بازخوانی ومقابله می‌شود) .

۳– **مقابلهٔ دستنویس نسخهٔ اساس با نسخه بدلها** (در این مرحله نسخه‌ها به‌ترتیب صحت و اعتبار ، با نسخهٔ اساس مقابله می‌شوند . بدیهی است دراین مرحله نیز شکل ضبط حروف ، اعراب‌ـ گذاری‌های احتمالی ونوع نقطه‌گذاری کلمات درنسخه بدل ، عیناً در ثبت اختلاف هرنسخه رعایت می‌شود) .

٤– **بازخوانی ضبط اختلافهای هرنسخه با نسخهٔ‌اساس** برای رفع لغزشهای‌احتمالی مقابله‌کننده . (دراین مرحله اصل نسخه‌ها – نسخه بدل مورد مقابله ونسخهٔ‌اساس – برای رجوع احتمالی دردسترس پژوهشگر است) .

۵- **تلفیق اختلاف ضبط نسخه بدلها با نسخهٔ اساس** (ترتیب ثبت اختلاف نسخه‌ها ؛ از ضبط حد اقل اختلاف هرنسخه با نسخهٔ اساس آغاز می‌شود وبه ثبت حد اکثر اختلاف پایان می‌یابد . بدین ترتیب که نخست اختلاف نسخه بدلی ثبت می‌شود که کمترین تفاوت را با نسخهٔ اساس دارد و الخ . . .) .

۶- **بازخوانی وکنترل ضبط اختلاف های تلفیق شدهٔ مجموعهٔ نسخ با نسخهٔ اساس** (دراین مرحله برای رفع هرگونه اشتباه درضبط اختلافات یا ترتیب ثبت آنها ، واریانت هرنسخه بصورت جداگانه بامتن اساس بازخوانی وکنترل می‌شود) .

۷- در این مرحله مصحِّح متن به اتفاق یکی‌دیگر از پژوهشگران، با پیش رو داشتن مفردات و ترکیبات بخش‌های دیگر- البته آن قسمت هائی از شاهنامه که لغات آن استخراج والفبائی شده است- ودیگر اسناد فرعی کار تصحیح به‌بررسی واژه به واژه و بیت به بیت متن مربوطه می‌پردازند و نظراتِ خود را دربرگه‌های جداگانه ضمیمهٔ صفحهٔ مربوطه درمتن دستنویس اساس می‌کنند .

۸- دراین مرحله ، پژوهشگر متن به اتفاق استاد ورهبرگروه تحقیق- سابقاً دربنیاد شاهنامهٔ فردوسی زنده یاد استاد مینوی این وظیفه را به‌عهده داشتند- به بررسی متن ویادداشت‌های فراهم‌آمده درمرحلهٔ پیش ، می‌پردازند . درپایان این مرحله استدراکهای رهبرکار تصحیح به یادداشت‌ها واظهار نظرهای قبل ، ضمیمه می‌شود .

۹- مشکلات ومبهمات تمامی مراحل پیش‌گفته ، دراین مرحله ازکار، بوسیلهٔ پژوهشگر متن ، درجلسه‌ای متشکّل ازچند تن ازصاحبنظران در رشته‌های زبانشناسی، زبانهای باستانی، ادبیات فارسی، ادبیات عربی وبا حضور رهبرگروه تحقیق طرح ومورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد (دربنیاد شاهنامه، در این جلسه که هفته‌ای حد اقل دوبار تشکیل می‌شد : عملاً متن مورد نظر، ازآغاز تا پایان قراءت و نظرحاضران در رابطه با موارد مبهم ومشکل یادداشت می‌گردید) .

۱۰- حاصل کار جلسهٔ صاحبنظران یکبار دیگر بوسیلهٔ پژوهشگر متن ورهبر پژوهش به دقت بررسی وموارد پذیرفته شده درمتن اعمال می‌شود .

۱۱- رهبرگروه مصحّحان ، دراین مرحله، اجازهٔ چاپ متن را صادر می‌کند .

۱۲- درآخرین مرحلهٔ کارتصحیح ، که متن مصحَّح زیرچاپ است، هنگام تصحیح فرمهای مطبعی نیز اگر رهبرگروه مصحّحان یا هریک ازپژوهشگران متن ، احتمالاً به‌استدراکهای جدیدی دست یابند، چنانچه روند چاپ اجازه دهد ، آخرین تصحیح را درفرم مربوطه اعمال می‌کنند وگرنه

این استدراکها در پایان کتاب به صورت ضمیمه افزوده می‌شود .

****

سیاووش شهزادهٔ ایرانی ، پسر کاووس پادشاه ایران است . کاووس پسررا از کودکی به رستم می‌سپارد تا اورا به سیستان برد ودرمکتب خویش آئین آزادگی ، نبرد ، شکار ونشست و برخاست بیاموزد . هفت سال می‌گذرد . سیاووش به درگاه پدرباز می‌گردد ، درحالی‌که درکمال جسم وجان یگانهٔ زمانهٔ خویش است . تقدیر دردناك و رنج گدازان زندگی کوتاه این شهزاده نیز ریشه درخوبروئی وپاکی او دارد . چراکه سوداوه (سودابه) دخترشاه هاماوران وسوگلی کاووس که اونیز مظهر زیبائی اغواگرانهٔ زن است ، دل به‌عشق او می‌سپارد ودراین سودای ناپاك تامرز توطئه. ورسوائی پیش می‌رود. تمهیدات شاهبانوی وسوسه‌گر درشهزادهٔ دلیر وپاك درنمی‌گیرد . کاووس سبك مغز ، با اینکه به‌بی‌گناهی پسر باور دارد ، فریفتهٔ سودای سوداوه ، همچون همهٔ بزدلان اسیر تمنّیات خویش ، نمی‌داند چه کند . سرانجام سیاووش به تن‌خویش داوطلب می‌شود تابرآئین‌ازآتش گذرکند ، زیرا بنابرباوری کهن می‌داند : آتش در پاکان درنمی‌گیرد . پس درخرمنی ازآتش فرو می‌رود وسربلند وبی زیان ازسوی دیگر به‌در می‌آید. کاووس ، ناگزیر ، می‌خواهد شهبانوی زیانکاررا بکشد ، امّا ، سیاووش که به سودای پیرانهٔ عشق پدر وطبیعت نا استوار اوآگاه است ، از این کار بازش می‌دارد . امّا ، این بار برعشق وهوس شاهبانوی تحقیر شده ، کینه نیز افزوده شده . سیاووش برای رهائی‌ازدسیسه‌های سوداوه ، داوطلب جنگ با افراسیاب می‌شود که دراین زمان ازجیحون ، مرز دوکشور ، پیش‌ترآمده‌است. کاووس می‌پذیرد وفرزند دلاور را بهمراهی رستم به میدان جنگ می‌فرستد . سیاووش دلیرانه با افراسیاب می‌جنگد ، سپاه اورا به آنسوی جیحون می‌راند وبرای پدرفتح نامه می‌فرستد . فرمان کاووس درپاسخ به رخصت فرزند دلیر خویش که می‌خواهد به تعقیب سپاه هزیمت یافتهٔ توران بشتابد ، کوتاه است : همان جاىمان تاافراسیاب خود بدین‌سو آید! شاه توران درپی گردکردن سپاه‌است که خوابی هولناك اورا برمی‌آشوباند. ازسیاووش تقاضای صلح می‌کند وبرای‌استواری پیمان می‌پذیرد که صدتن ازپیوستگان خویش‌را به‌گروگان نزد اوفرستد. سیاووش می‌پذیرد وپیمان بسته می‌شود . امّا ، کاووس تنك مایه هوسی نودارد. به پسر امر می‌کند که گروگانها را به درگاه فرستد تاکشته شوند وخود باهمهٔ نیرو به توران بتازد . امّا ، در نظام فکری سیاووش ازپیمان شکنی بزرگتر گناهی نیست . برفرمان کاووس گردن نمی‌نهد وچون در وطنش سبك مغزی پدر ووسوسهٔ ناپاك سوداوه ، همچون ورطه‌ای سیاه تباهی‌هستی اورا انتظارمی‌کشد. بناچار

ازافراسیاب اجازه می‌خواهد از توران بگذرد تا شاید بتواند درگوشه‌ای ازجهان آرامشی را که درجستجوی آنست بیابد. لیکن، سرنوشت درد بار زندگی شهزادهٔ نیک اندیش جزاین رقم خورده‌است. افراسیاب به‌صلاحدید وزیر خردمندش پیران، ازسیاوش می‌خواهد براو منّت نهد وچون مهمانی عالیقدر درکشور توران اقامت گزیند. سیاوش قبول می‌کند ودرتوران جای می‌گیرد. باجریره دختر پیران وفری‌گیس دختر افراسیاب ازدواج می‌کند. اومی‌پندارد آرامشی‌راکه درجستجوی آن بوده، یافته است. امّا تارهای توطئه‌ای دیگر، این بار از سوی گرسیوز برادر تباهکار وسیاهدل افراسیاب، برگرد زندگی او تنیده می‌شود. تفتین گرسیوز بتدریج درشاه توران کارگر می‌افتد. سیاوش که دراین زمان آزرده از زمانهٔ جفاکار آهنگ وطن کرده است، اسیر می‌شود و باز به‌اغوای گرسیوز، شاه توران فرمان می‌دهد سر از تن شهزادهٔ دلیر وبی‌گناه دور کنند.

داستان سیاوش دراینجا پایان می‌یابد. وقایع بعدی؛ یعنی خواب دیدن گودرز، سفرهفت سالهٔ گیو برای یافتن کیخسرو فرزند برومند سیاوش. آمدن کیخسرو به‌ایران ونبرد اوبافریبرز فرزند دیگر کاووس وسرانجام به تخت شاهی نشستن کیخسرو، همه، زمینه ساز آغاز دوران کیخسرو است. دورانی که تا پایان بخش اساطیری شاهنامه ادامه‌دارد و «کین خواهی خون سیاوش» بوسیلهٔ ایرانیان به رهبری رستم ازکُشندگان تورانی او، یکی‌از انگیزه‌های زمینی نبرد خیر وشردرشاهنامه است. بدین ترتیب، می‌بینیم که فاجعهٔ کشته شدن سیاوش وتقدیر دردناك زندگی او تراژدی به‌مفهوم دقیق آن نیست. اگر تراژدی را روایت بغرنج و پیچیده‌ای از تضاد زندگی آدمیان آزاد ومختاری بدانیم که باچشمان باز، توفان بنیانکنی راکه به‌سویشان‌می‌آید، می‌بینند، امّا، چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند برآن پیروز شوند یا ازچنبر آن بگریزند، به‌مرگی آگـاهانه گردن می‌نهند، غمنامهٔ سیاوش، بهیچوجه تراژدی نیست. ونیز اگـر تراژدی را تبلورهنرمندانهٔ درگیری درد بار آدمیانی تعریف کنیم که درتارو پود تضادی محتوم جزنابودی یکی‌ازطرفین درگیر راه حلی نمی‌یابد، باز زندگی سیاوش تراژدی نیست، لیکن درآن لحظات تراژیك فراوان است. سیاوش شهزادهٔ دلیرایرانی، انسانی است کـه وجودش یکسره ازنیکی سرشته شـده. معصومیّت وپاکدامنی او باواقعیت زمانه‌اش درتضاد است. از لحظه‌ای‌که می‌بالـد وبه بالا وسال رشید ودلاور وبه‌اندیشه خردمنـد وفرزانه می‌شود، هستی‌اش‌درخم چنبر زمانه، زیرفشارجبری ویرانگر بتدریج. می‌فرساید تاسرانجام خرد می‌شود. سیاوش در عصری می‌زیدکه بدان تعلق ندارد. شرف مردانه‌اش در حرمسرای رسوا وآلودهٔ کاووس عنصری بیگانه است واندیشهٔ سیاسی وصلح طلبی پایدارش درعهدی

که آفاق وانفس از وحشت خون وجنگ سرسام گرفته‌است، برای ابنای زمانه‌اش تحمل پذیر نیست. او با منش سودائی وبردباری مسالمت آمیزش، مرد میدان دسیسه وهوس سوداوه وسبکسری پیرانهٔ پدر نیست. سیاووش انسان آگاهی است که به حقیقت حیات وقوف دارد امّا، حوصلهٔ ایستادگی ونبرد باپلیدیها وکژیها را ندارد. پس یا باید به کژّی‌ها وناراستی‌ها گردن نهد ویا بگریزد. ازاین رو هنگامی که با افراسیاب پیمان صلح می‌بندد و کاووس این پیمان را برنمی‌تابد واز او می‌طلبد به توران حمله برد، از وطن می‌گریزد تا شاید خواستهٔ مسالمت جویانه‌اش درغربت وتبعید دیار دشمن عملی گردد.

* * * * *

مراحل مختلف کارتصحیح انتقادی متن حاضر — داستان سیاووش — به قرار زیر است:

متن داستان سیاووش که برمبنای نسخهٔ بم بالغ بر ۳۷۷۰ بیت است، نخست بوسیلهٔ آقای محمد مختاری پژوهشگر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی دراوائل سال ۱۳۵۱ از روی نسخهٔ اساس (بم مورخ ۶۷۵ هجری) استنساخ شد وسپس بانسخه‌های **قا**، **ط**، **لك**، **قب**، **لن**، **حظ** و**مب** و ترجمهٔ عربی شاهنامهٔ بنداری (۶۲۰ هجری) مقابله گردید. درمرحلهٔ بعد، اختلاف نسخه بدلها با اساس، به ترتیب حد اقل اختلاف با یکدیگر تلفیق وثبت گردید. سپس حاصل کار سه مرحلهٔ پیش بوسیلهٔ پژوهشگر متن (آقای مختاری) و شخص استاد مینوی قراءت وبررسی شد، مشکلات و مبهمات متن مشخص و یادداشت گردید و آمادهٔ ارائهٔ درمرحلهٔ بعد شد. درمرحلهٔ بعدی، متن، یادداشت‌ها وتفصیل نسخه بدلها بوسیلهٔ پژوهشگر متن در هیأت صاحبنظران متشکل ازآقایان سید جعفر شهیدی، عباس زریاب خوئی، احمد تفضلی، علی رواقی با حضور استاد مینوی مطرح و یکبار دیگر مورد بررسی قرارگرفت. سپس درمرحلهٔ نهائی کار استاد مینوی وپژوهشگر متن، سیاووش‌نامه را از آخرین مراحل بررسی گذرانده وباشیوهٔ استدلالی خاص — که درصفحات قبل بدان اشاره شد — یادداشت‌ها واستدراکهای مراحل قبل را مورد مداقه ونقد قرار دادند و سرانجام متن مصحّح نهائی را به چاپخانه سپردند. اینهمه، حدود ۵ سال (۱۳۵۵—۱۳۵۱) به‌طول انجامید که البته دراین مدّت درعرض و به موازات کارتصحیح سیاووش دوبخش دیگر ازشاهنامه — رستم وسهراب وفرود — تصحیح وچاپ شد وبخش‌های دیگر نیز ازمراحل مختلف تصحیح گذشت. درمیانهٔ کارچاپ متن داستان سیاووش بود که باکمال تأسف استاد مجتبی مینوی، هماهنگ کنندهٔ پژوهش ورهبرعلمی بنیاد شاهنامه، به‌سبب سکتهٔ قلبی دربیمارستان بستری شد. امّا، بیماری شدید استاد مانع از این نشد که مشارالیه حتّی ازتصحیح مطبعی فرمهای چاپی دست شوید.

اجازهٔ چاپ آخرین فرم مطبعی متن داستان سیاووش در واپسین روزهای حیات استاد – آخرین روزهای دیماه ۱۳۵۵ – بوسیلهٔ شخص ایشان داده شد. بدین ترتیب می‌توان گفت تصحیح داستان سیاووش شاهنامهٔ فردوسی آخرین کار تحقیقی استاد مینوی و نمونهٔ ارزنده ومثال زدنی شیوهٔ علمی و انتقادی تصحیح متن است، که نظیر آن را می‌باید، باز در میان کارهای خودِ استاد زنده یاد جست که از آنجمله است: کلیله و دمنه، ناصر خسرو.

استاد مینوی در تصحیح متن سیاووش نامه هرجا لازم دیده توضیحاتی درحاشیهٔ صفحهٔ مربوطه آورده وموارد مبهم یا مشکوك را به دقت وباصراحت وشهامت – که از ویژگی‌های اخلاق علمی او بود – با ذکر برهان و دلیل مشخص کرده است. لغتنامهٔ جامع داستان سیاووش مرکب از مفردات وترکیبات (ترکیبات اعم ازهرنوع تعبیر، کنایه، استعاره و... خاص فردوسی) بهمراه فهرست اعلام در جلد دوم متن حاضر خواهد آمد. پس از حدود ۸ سال که از درگذشت استاد زنده یاد می‌گذرد، همکاران استاد، درقراءت وبررسی مجدد متن چاپی حاضر، به برخی از استدراکهای بالنسبه مهم دست یافتند که برای تعظیم به شعائر علمی استاد درکار تصحیح وشیوهٔ مختار کار او، در جلد دوم بهمراه لغتنامه، فهرست اعلام وتعلیقات خواهد آمد.

مهدی قریب

۱٤ شهریور ۱۳٦۳

ز گفتار دهقان کنون داستان
تو بر خوان و برگوی با راستان

کهن گشته این داستانها ز من
همی نو شود بر سر انجمن

[خطبه داستان]

کنون ای سخن‌گوی بیدار مغز   یکی داستانی بیارای نغز
سخن چون برابر شود با خرد   روان سراینده رامش برد
کسی را که اندیشه ناخوش بود   بدان ناخوشی رای او گَش بود
همی خویشتن را چلیپا کند   به پیش خردمند رسوا کند
ولیکن نبیند کس آهوی خویش   ترا روشن آید همه خوی خویش
اگر داد باید که ماند بجای   بیارای ازین پس به دانا نمای
چو دانا پسندد پسندیده گشت   به جوی تو در آب چون دیده‌گشت
ز گفتار دهقان کنون داستان   تو برخوان و برگوی با راستان
کهن گشته این داستانها ، ز من   همی نو شود بر سر انجمن
اگر زندگانی بود دیریاز   براین دین خرّم بمانم دراز
یکی میوه‌داری بماند ز من   که نازد همی بار او بر چمن
ازان پس که بنمود پنجاه و هشت   به سر بر فراوان شگفتی گذشت

ب ٤ : خویشتن را چلیپا کردن ، به‌معنی خودرا رسوا و انگشت‌نما کردن ؛ مانند کسی که اورا برسر دار به‌منظور رسوا شدن می‌آویخته‌اند . نظیر آنست تعبیر درفشی کردن خویش به‌معنی علم شدن و کردن (ب ۲٤۱۰ همین داستان) .

ب ۱۰ (مصراع دوم) : دین خرّم روشن نیست که آیا به‌معنی کیش و آئین و روش خرّم‌است یا چیزی دیگر بوده است . دراین تعبیر و نیز در تعبیرهای فوردین (بجای فروردین) و هوردین ، این لفظ « دین » نمی‌دانیم به‌چه معنی بکار رفته است .

همی آز کمتر نگــردد به سال　　همی روز جوید به تقویم و فال
چه گفته‌ست آن موبد پیش‌رو　　که : هرگــز نگردد کهن‌گشته نو .
تو چندانکه گوئی سخن‌گوی باش　　خـردمند باش و جهانجوی باش
چو رفتی سر و کار با ایزدست　　اگر نیك باشدْت جای ار بدست
نگـر تا چه کاری همان بدروی　　سخن هر چه گوئی همان بشنوی
درشتی زکس نشنود نرم گوی　　بجز نیکوی در زمانه مجوی
به گفتار دهقان کنون باز گــرد　　نگر تـا چه گوید سراینده مرد

[آغاز داستان]

چنین‌گفت موبد که یك روز طوس　　بدان‌گه‌که برخاست بانگ خروس
خود و گیو گودرز و چندی سوار　　بـرفتند شاد از در شهــریار
به نخچیر گوران به دشت دغوی　　ابا بـاز و یوزان نخچیر جوی
فــراوان گرفتند و انداختند　　علفها چهــل روزه را ساختند
بدان جایگه ترك نزدیك بود　　زمینش ز خرگاه تاریك بـود
یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور　　بنزدیك مـرز سواران تـور
همی‌راند در پیش با طوس گیــو　　پس اندر پرستنده‌ای چند نیو
برآن بیشه رفتند هــر دو سوار　　بگشتند بر گــرد آن مرغـزار

ب ۲۱ : نسخ بسیاری «گیو و گودرز» دارند ، ولی گودرز در داستان دیده نمی‌شود، وبنابراین باید «گیو گودرز » باشد به‌اضافهٔ بُنوّت .

به بیشه یکــی خوب‌رخ یافتند　　پر از خنده لب هر دو بشتافتند
به دیــدار او در زمانه نبود　　برو بــر ز خوبی بهانه نبود
بدو گفت گیو « ای فــریبنده ماه　　ترا سوی این بیشه چون بود راه؟» ۳۰
چنین داد پاسخ که « ما را پدر　　بزد دوش ، بگذاشتم بوم و بــر
شب تیره مست آمد از دشت سور　　همان چون مرا دید،جوشان ز دور
یکی خنجری آبگون برکشید　　همان خواست از تن سرم را برید» ۳۳
بپرسید زو پهـلوان از نژاد　　بــرو سروبن یك بیك کــرد یاد
بدو گفت « من خویش گــرسیوزم　　بشاه آفریدون کشد پروزم »
«پیاده» بدو گفت « چون آمدی ؟　　که بی باره و رهنمون آمدی » ۳۶
چنین داد پاسخ که « اسپم بماند　　ز سستی مرا بر زمین بر نشاند
بی اندازه زرّ و گهر داشتم　　به‌سر بــر یکی تاج زر داشتم
برآن رویِ بالا ز من بستدند　　نیام یکی تیغ بر من زدند ۳۹
چو هشیار گردد پدر ، بی گمان　　سواران فرستد پس من دمان
بیاید همی تــازنـان مادرم　　نخواهد کزاین بوم و بر بگذرم »
دل پهلوانان بدو نرم گشت　　سر طوسِ نوذر بی آزرم گشت ۴۲
شه نوذری گفت « من یــافتم　　ازیــرا چنین تیز بشتافــتم »
بدو گفت گیو « ای سپهــدار شاه　　نه بـا من برابــر بدی با سپاه ؟ »

ب ۳۵ (دوم) : ظاهراینست که «پروز» به‌معنی اصل و نسب و نژاد بکار می‌رفته‌است ، در صحاح‌الفرس و لغت‌نامه ابیاتی شاهد این معنی آورده‌اند . نیز به بیت ۱۴۱۹ ازهمین داستان رجوع شود .

ب ۴۱ : تازنان ، از تازنیدن به‌معنی تاختن و تازانیدن ، در نسخهٔ اساس همه‌جا به‌نون نوشته‌شده است .

٤٥ همان طـوس نوذر بدان بستهید — کجا « پیش اسپ من اینجا رسید »
بدو گیو گفت « این سخن خود مگوی — که من تاخـتم پیش نخچیر جوی
ز بهـر پرستنده‌ای کـژمگوی — نگردد جوانمـرد پرخاشجوی »
٤٨ سخن‌شان به‌تندی به جائی رسید — که « این ماه را سر بباید برید »
میان‌شان چنین داوری شد دراز — میانجی برآمد یکی سرفـراز
که « این را بر شاه ایــران برید — بدان کو دهد هردو فـرمان برید »
٥١ نگشتند هـر دو ز گفتار اوی — بر شاه ایــران نهـادند روی
چـو کاووس روی کنیزك بدید — بخندید و لب را به دندان گزید
به‌هــردو سپهبد چنین گفت شاه — کـه « کوتاه شد برشما رنج راه
٥٤ براین داستان بگــذرانیم روز — که : خورشید گـیرند گردان به یوز
گوزنست اگــر آهوی دلــبرست — شکاری چنین از در مهـترست »
بدو گفت خسرو « نژاد تو چیست؟ — که چهرت همانند چهر پریست »
٥٧ ورا گفت « از مـام خاتونـیم — ز سوی پدربــر فـریدونـیم
نیا ام سپهـدار گـرسیوزست — برآن مرز خرگاهِ او مرکزست »
بدوگفت ک«این روی‌و موی و نژاد — همی خـواستی داد هـر سه بباد

ب ٤٧ : «کژمگوی» در چهار نسخه‌ای که این صورت آمده‌است، لفظ را کژ مکوی ضبط کرده‌اند. احتمال می‌رود که لفظ گرمگوی باشد که فردوسی در بیتهای دیگری نیز بکار برده‌است (ر. ك. به ج۱ مسکو ص۲٤٦ ب ۱٦۱۳ و ج۷ مسکو ص۳٥۲ ب۸۳۱). شاید گاف را به سه نقطه نوشته بوده‌اند ونسخه نویسان سه نقطه را به حرف بعد نقل کرده‌اند.

ب ٤۹ : چنین شاید بجای «چن این» نوشته شده است.

به مشکوی زرّین کنم شایدت	سر ماه‌رویان کنم بایدت » ۶۰
چنین داد پاسخ که « دیدم ترا	ز گردنکشان برگزیدم ترا »
بت اندر شبستان فرستاد شاه	بفرمود تا برنشیند به‌گاه
بیاراستندش به دیبای زرد	به یاقوت و پیروزه و لاجورد ۶۳
دگر ایزدی هرچه بایست بود	یکی سرخ‌یاقوت بد ناپسود

*

بسی برنیامد برین روزگار	که رنگ اندر آمد به خرّم بهار
جدا گشت زو کودکی چون پری	به چهره بسان بت آزری ۶۶
بگفتند با شاه کاووس کی	که « برخوردی از ماه فرخنده پی
یکی بچّهٔ فرّخ آمد پدید	کنون تخت بر ابر باید کشید »
جهان گشت از آن خوب پرگفتگوی	کز آن گونه نشنید کس روی و موی ۶۹
جهاندار نامش سیاوخش کرد	برو چرخ گردنده را بخش کرد
از انک او شُمار سپهر بلند	بدانست ، نیک و بد و چون و چند
ستاره بر آن بچّه آشفته دید	غمی گشت چون کار او خفته دید ۷۲
بدید از بد و نیک آزار او	به یزدان پناهید از کار او
چنین تا برآمد برین روزگار	تهمتن بیامد بَرِ شهریار

ب ٦٧ و ٦٨ درنسخه‌ها بخلاف این ترتیب ضبط شده‌است . ازلحاظ اینکه معنی « تخت برابرباید کشید » که مخاطب آن کیکاووس است روشن شود ترتیب آنها را تغییردادیم . درترجمهٔ بنداری این قضیّه بدین ترتیب آمده است : ولمّا ولّدت بشّر بأنّها وضعت ولداً کأنّه قمراوصنم . . .

ب ۷۰ : چرخ را بخش کرد: اشاره است به اینکه زایچهٔ طالع او را رسم کرد.

۷۵ چنین گفت «این کودک شیرفش   مرا پرورانید باید به کش
چو دارندگان ترا مایه نیست   مر او را به گیتی چو من دایه نیست»
بسی مهتر اندیشه کرد اندران   نیامد همی بر دلش بر گران
۷۸ به رستم سپردش دل و دیده را   جهانجوی و گرد پسندیده را
تهمتن ببردش به زابلستان   نشستنگهش ساخت در گلستان
سواریّ و تیر و کمان و کمند   عنان و رکیب و چه و چون و چند
۸۱ نشستن گه مجلس و می‌گسار   همان باز و شاهین و کار شکار
ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه   سخن گفتن رزم و راندن سپاه
هنرها بیاموختش سر بسر   بسی رنج برداشت وآمد به بر
۸٤ سیاوش چنان شد که اندر جهان   به مانند او کس نبود از مهان
چو یك چند بگذشت و او شد بلند   سوی گردن شیر شد با کمند
چنین گفت با رستم سرفراز   که «آمد به دیدار شاهم نیاز
۸۷ بسی رنج بردیّ و دل سوختی   هنرهای شاهانم آموختی
پدر باید اکنون که بیند ز من   هنرهای آموزش پیلتن»
گو شیر دل کار او را بساخت   فرستادگان را ز هر سو بتاخت
۹۰ ز اسپ و پرستنده و سیم و زر   ز مُهر و ز تخت و کلاه و کمر
ز پوشیدنی هم ز گستردنی   ز هر سو بیاورد آوردنی
ازین هرچه در گنج رستم نبود   ز گیتی فرستاد و آورد زود
۹۳ کُسی کرد ازآن گونه او را به راه   که شد بر سیاوش نظاره سپاه

همی رفت با او تهمتن بهم   بدان تا نباشد سپهبد دژم
جهانی بآئین بیاراستند   چو خشنودی نامور خواستند
همه زر به عنبر برآمیختند   ز گنبد به‌سر بر همی‌ریختند ۹۶
جهان گشته پر شادی و خواسته   در و بام هر برزن آراسته
بزیر پی تازی اسپان درم   به ایران نبودند یك تن دژم
همه یال اسپ از کران تا کران   براندوده مشك و می و زعفران ۹۹
چو آمد به‌کاووس شاه آگهی   که آمد سیاوخشِ با فرّهی
بفرمود تا با سپه گیو و طوس   برفتند با نای روئین و کوس
همه نامداران شدند انجمن   چو گرگین و خرّاد لشکرشکن ۱۰۲
پذیره برفتند یکسر ز جای   بنزد سیاووش فرخنده رای
چو دیدند گردانِ گو پورِ شاه   خروش آمد و برگشادند راه
پرستار با مجمر و بوی خوش   نظاره برو دست کرده به کش ۱۰۵
به‌هر کنج‌در سیصد استاده بود   میان‌در سیاووش آزاده بود
بسی زرّ و گوهر برافشاندند   سراسر همه آفرین خواندند
چو کاووس را دید بر تخت عاج   ز یاقوت رخشنده بر سَرْش تاج ۱۰۸
نخست آفرین کرد و بردش نماز   زمانی همی‌گفت با خاك راز
وزان پس بیامد بَرِ شهریار   سپهبد گرفتش سر اندر کنار
شگفتی ز دیدار او خیره ماند   برو بر همی نام یزدان بخواند ۱۱۱
بدان اندکی سال و چندان خرد   که گفتی روانش خرد پرورد

بسی آفرین بر جهان آفرین   بخواند و بمالید رخ بر زمین
۱۱۴ همی‌گفت کِ«ای کردگار سپهر   خداوند هوش و خداوند مهر
همه نیکویها به گیتی ز تست   نیایش ز فرزند گیرم نخست»
ز رستم بپرسید و بنواختش   بر آن تخت پیروزه بنشاختش
۱۱۷ بزرگان ایران همه با نثار   برفتند شادان بَرِ شهریار
ز فرّ سیاوش فروماندند   به دادار بر آفرین خواندند
بفرمود تا پیش ایرانیان   ببستند گردان لشکر میان
۱۲۰ به کاخ و به باغ و به میدان اوی   جهانی به شادی نَهادند روی
به‌هر جای جشنی بیاراستند   می و رود و رامشگران خواستند
یکی سور فرمود کاندر جهان   کسی پیش از وی نکرد از مهان
۱۲۳ به یك هفته زان گونه بودند شاد   به هشتم دَرِ گنجها برگشاد
ز هر چیز گنجی بفرمود شاه   ز مُهر و ز تیغ و ز تخت و کلاه
از اسپان تازی به زین پلنگ   ز برگستوانها و خفتان جَنگ
۱۲۶ ز دینار و از بدره‌های درم   ز دیبای و ز گوهر و بیش و کم
جز افسر که هنگام افسر نبود   بدان کودکی تاج در خور نبود
سیاووش را داد و کردش نوید   ز خوبی بدادش فراوان امید
۱۲۹ چنین هفت سالش همی‌آزمود   به هر کار جز پاك زاده نبود

ب ۱۱۶ : زرستم بپرسید: احوال رستم را از سیاووش پرسید . بم «برستم» دارد.

ب ۱۱۹ : درهمهٔ نسخ معتبرما همین‌طوراست . اگردرمصراع اول «پیشش» که ضبط نسخ چاپی‌است، وبا «فی خدمته» که دربنداری است مطابق می‌آید ، بخوانیم و درمصراع دوم گردان لشکررا بدل ایرانیان بگیریم مطلب خالی ازعیب می‌شود .

به هشتم بفرمــود تا تاج زر زمین خراسان و زرّین کمر
نبشتند منشور بــر پــرنیان به رسم بزرگان و فــرّ کیان
زمین کهستان ورا داد شاه که بود او سزای بزرگیّ و گاه ۱۳۲
*چنین خواندندش همی پیشتر که خوانی ورا ماوراالنّهر بــر

*

برآمد برین نیز یك روزگار چنان بد که سوداوهٔ پرنگار
ز ناگاه روی سیاوش بدیــد پراندیشه گشت و دلش بــردمید ۱۳۵
چنان شدکه گفتی طراز نخ است وگر پیش آتش نهاده یخ است
کسی را فرستاد نزدیك اوی که : پنهان سیاووش را این بگوی
که « اندر شبستان شاه جهــان نباشد شگفت ار شوی ناگهان» ۱۳۸
فرستاده رفت و بدادش پیام بــرآشفت زان کار او نیك نام
بدو گفت « مــرد شبستان نیم مجویم که با بند و دستان نــیم »
دگر روز شبگــیر سوداوه رفت برِ شاه ایــران خرامید تفت ۱۴۱
بدو گفت ک « ای شهــریار سپاه که چون تو ندیده‌ست خورشیدو ماه
نه اندر زمین کس چو فرزند تو جهان شاد بادا به پیوند تو
فرستش به سوی شبستان خویش بــر خواهران و فغستان خویش ٤٤

ب ۱۳۰ : فعل « به او دادند » ظاهراً باید درتقدیرگرفته شود یا «منشورنبشتند» شامل این‌هم می‌شود .
ب ۱۳۳ : درنسخهٔ قا نیست ولی باقی نسخ آن را دارند . سستی بیت و نادرست بودن مطلبی که درضمن آن آمده این حدس را القا می‌کند که بیت الحاقی باشد .

همه روی پوشیدگان را ز مهـر پر از خون دلست و پر از آب چهر
نمازش بـرند و نثار آورند درخت پرستش ببار آورند»
۱۴۷ بدو گفت شاه «این سخن درخورست برو بـر ترا مهر صد مادرست»
سپهبد سیاووش را خواند و گفت که «خـون دل مهر نتوان نهفت
پس پردهٔ من ترا خواهرست و سودابه چون مهربان مادرست
۱۵۰ ترا پاك یزدان چنان آفرید که مهر آورد بر تو هر کِه‌ت بدید
بویژه که پیوستهٔ خون بود چو از دور بینند ترا چون بود ؟
پس پـرده پوشیدگان را ببین زمـانی بمان تا کنند آفـرین»
۱۵۳ سیاوش چو بشنید گفتار شاه همی کرد خـیره بدو در نگاه
زمانی همی با دل اندیشه کـرد بکوشید تا دل بشوید ز گرد
گمانی چنان برد کـو را پدر پژوهـد همی تا چه دارد به‌سر
۱۵۶ که بسیار دانست و چـیره زبان هشیوار و بینا دل و بدگـمان
بپیچید و برخویشتن راز کـرد ز انجام آهنگ آغاز کـرد
که «گر من شوم در شبستان اوی ز سوداوه یابم بسی گفت و گوی»
۱۵۹ سیاوش چنین داد پاسخ که «شاه مرا داد فـرمان تخت و کلاه

ب ۱٤۸ (دوم) درنسخهٔ اساس همین‌طوراست . در لن «خون و رگ و مهر» ، در قا «خون وپی ومهر» — محتمل‌است یکی ازاین دوصورت صواب باشد وبیت به‌این معنی‌باشد که «اصل‌ونژاد وخویشی ومحبّت ورَحِم را نمی‌توان پنهان‌کرد» .

ب ۱۵۷ (دوم) : شاید مراد این باشد که درآغاز آهنگ کردن به کارفکراین‌را که به‌کجا خواهد انجامید، درنظرداشت ، امّا ترکیب جمله موافق این منظور نیست.

از آن جـایگه کآفتاب بلنـد   بـر آید کند خاك را ارجمند
چو تو شاه ننهاد بـر سر کـلاه   به خـوبی و دانش به آئین و راه
مرا موبدان ساز با بخردان   بـزرگان و کارآزمـوده ردان ۱۶۲
دگر نیزه و گرز و تـیر و کمان   که چون پیچم اندر صف بدگمان
دگـر گاه شاهـان و آئین بار   دگـر بزم و رود و می و می‌گسار
چه آمـوزم اندر شبستان شاه ؟   به دانش زنان کی نمایند راه ؟ ۱۶۵
گر ایدونکه فرمان شاه این بود   ورا پیش من رفتن آئین بـود »
بدوگفت شاه « ای پسر ، شاد باش   همیشه خـرد را تو بنیاد باش
سخن کم شنیدم بـدین نیکوی   فـزاید همی مغـز کاین بشنوی ۱۶۸
مـدار ایچ اندیشهٔ بد بـدل   همـه شادی آرای و غم برگسل
ببین پردگی کودکان را یکی   مگـر شادمانه شوند اندکی
* پس پرده اندر ترا خواهرست   پر از مهر و سوداوه چون مادرست » ۱۷۱

ب ۱۶۰ : در مصراع اول نسخهٔ اساس « کزانجایگه آفتاب بلند » دارد و همهٔ نسخ دیگر « ازانجایگه کافتاب بلند » . به هرصورت که بخوانیم اشکالی درمعنی وارتباط ابیات باقی می‌ماند . ازآن جایگه کافتاب بلند برآید ، محتاج به‌انتهائی هست ، تا کجا ؟ وانگهی ربط آن با ب ۱۵۹ زیاد روشن نیست .

ب ۱۶۶ (دوم) : گویا مراد این‌بوده‌است که اگرفرمان شاه‌باشد من بناچار به‌شبستان خواهم‌رفت ، امااین معنا ازالفاظی که درمتن آمده‌است برنمی‌آید وتغییراتی که درسایرنسخ داده‌شده قابل اعتماد نیست .

ب ۱۷۱ : تقریباً عین بیتی‌است که به‌شمارهٔ ۱۴۹ ضبط شد ، وآنجا متناسب‌تراست تا اینجا ، وچون آنجا آوردیم دراین‌جا اضافی و غیر لازم بنظر می‌رسد . در بُنداری هم این مضمون در هردو موضع آمده است .

سیاوش چنین گفت کَ «ز بامداد   بیایم کنم هر چه او کرد یاد»

یکی مرد بد نام او هَرزبَد   زدوده دل و مغز و رایش ز بد

۱۷۴ که بتخانه را هیچ نگذاشتی   کلید در پرده او داشتی

سپهدار ایران به‌فرزانه گفت   که «چون بر کشد تیغ هور از نهفت

به پیش سیاوش همی رو بهوش   نگر تا چه فرماید آن دار گوش

۱۷۷ به سوداوه فرمای تا پیش اوی   نثار آورد گوهر و مشك و بوی

پرستندگان نیز با خواهران   زبرجد فشانند با زعفران»

چو خورشید بر زد سر از کوهسار   سیاوش برآمد بَرِ شهریار

۱۸۰ برو آفرین کرد و بردش نماز   سخن گفت با او سپهبَد براز

چو پرداخته شد هرزبد را بخواند   سخنهای شایسته چندی براند

سیاووش را گفت «با او برو   بیارای دل را به دیدار نو»

۱۸۳ برفتند هر دو بیك جا بهم   روان شادمان و تهی دل ز غم

چو برداشت پرده ز در هرزبد   سیاوش همی بود ترسان ز بد

شبستان همه پیش باز آمدند   پر از شادی و بزم ساز آمدند

۱۸۶ همه جام بود از کران تا کران   پر از مشك و دینار و پر زعفران

ب ۱۷۳ : کلمهٔ هرزبد ازترجمهٔ عربی بنداری نقل شده است بجای کلمهٔ هیربذ که درنسخهٔ اساس ، وکلمهٔ هرزه‌بد که درنسخهٔ قا ، وکلمهٔ هیربذ که درسایرنسخ آمده‌است . هرجبد درتاریخ طبری ودینوری بصورت منصب اَبَرسام دیده می‌شود . درابیات ۱۸۱ و ۱۸٤ و ۲٤۹ و ۲۵۱ نیز این لفظ راکه هیربذ ضبط شده بود ، به‌هرزبدتبدیل کردیم .

درم زیر پایش همی‌ریختند عقیق و زبرجد بر آمیختند
زمین بود در زیرِ دیبای چین پر از درّ خوشّاب روی زمین
می و رود و آوای رامشگران همه بر سران افسر از گوهران ۱۸۹
شبستان بهشتی شد آراسته پر از خوب رویان و پر خواسته
سیاوش چو نزدیك ایوان رسید یکی تخت زرّین درفشنده دید
برو بر ز پیروزه کرده نگار به دیبا بیاراسته شاهوار ۱۹۲
بر آن تخت سوداوهٔ ماه روی بسان بهشتی پر از رنگ و بوی
نشسته چو تابان سهیل یمن سر جعد زلفش سراسر شکن
یکی تاج بر سر نهاده بلند فرو هشته تا پای مشکین کمند ۱۹۵
پرستار نعلین زرّین به دست به پای ایستاده سرافگنده پست
سیاوش چو از پیش پرده برفت فرود آمد از تخت سوداوه تفت
بیامد خرامان و بردش نماز به بر درگرفتش زمانی دراز ۱۹۸
همی چشم و رویش ببوسید دیر نیامد ز دیدار آن شاه سیر
همی گفت « صد ره ز یزدان سپاس نیایش کنم روز و شب بر سه پاس
که کس را بسان تو فرزند نیست همان شاه را نیز پیوند نیست » ۲۰۱
سیاوش بدانست کان بهرِ چیست چنان دوستی نز ره ایزدیست
بنزدیك خواهر خرامید زود که آن جایگه کار ناساز بود
برو خواهران آفرین خواندند به کرسیّ زرّینْش بنشاندند ۲۰۴
بَرِ خواهران بد زمانی دراز خرامان بیامد سوی تخت باز

شبستان همه شد پر از گفت و گوی — که « اینت سر و تاج فرهنگ جوی
۲۰۷ تو گوئی به مردم نماند همی — روانش خرد برفشاند همی »
سیاوش به پیش پدر شد بگفت — که « دیدم به پرده سرای نهفت
همه نیکوی در جهان بهر تُست — ز یزدان بهانه نبایدْت جست
۲۱۰ ز جمّ و فریدون و هوشنگ شاه — فزونی به گنج و به شمشیر و گاه »
ز گفتار او شاد شد شهریار — بیاراست ایوان چو خرّم بهار
می و بربط و نای برساختند — دل از بودنیها بپرداختند
۲۱۳ چو شب گشت پیدا و شد روز تار — شد اندر شبستان شه نامدار
پژوهنده سوداوه را شاه گفت — که « این رازت از من نباید نهفت
ز فرهنگ و رای سیاوش بگوی — ز بالا و دیدار و گفتار اوی
۲۱۶ پسند تو آمد ؟ خردمند هست ؟ — از آواز به ، گر ز دیدن بهست ؟ »
بدو گفت سوداوه « همتای شاه — ندیده‌ست برگاه خورشید و ماه
چو فرزند تو کیست اندر جهان ؟ — چرا گفت باید سخن در نهان ؟ »
۲۱۹ بدو گفت شاه « ار به‌مردی رسد — نباید که بیند ورا چشم بد »
بدو گفت سوداوه « گر گفتِ من — پذیرد شود رای را جفت من
هم از تخم خویشش یکی زن دهم — نه از نامداران برزن دهم
۲۲۲ که فرزند آرد ورا در جهان — پدید آورد در میان مهان

ب ۲۲۲ ، در بم : « که فرزند دارد » آمده‌است مطابق نسخ دیگر اصلاح‌شد. مصراع دوم هم درنسخه‌های

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد)

مرا دختراننـد ماننـد تـو — ز تخم تـو و پاك پیوند تو
گر از تخم کی آرش و کی پَشین — بخواهد بشادی کنند آفرین »
بدوگفت « این خود به‌کام منست — بزرگی به فرجام نام منست » ۲۲۵
سیاوش بشبگیر شد نزد شاه — همی آفرین خواند برتاج و گاه
پدر با پسر رازگفتن گرفت — ز بیگانه مردم نهفتن گرفت
همی گفت کَ« ز کردگار جهان — یکی آرزو دارم اندر نهان ۲۲۸
که ماند ز تو نام من یادگار — ز تخم تو آید یکی شهریار
چنان کز تو من گشته‌ام تازه روی — تو دل برگشائی به دیدار اوی
چنین یافتم اخترت را نشان — ز گفت ستاره شُمر موبدان ۲۳۱
که از پشت تو شهریاری بود — که اندر جهان یادگاری بود
کنون از بزرگان یکی برگزین — نگه‌کن پس پردهٔ کی پَشین
به‌خان کی آرش همان نیز هست — ز هر سو بیارای و بپساو دست » ۲۳۴
بدو گفت « من شاه را بنده‌ام — به فرمان و رایش سرافگنده‌ام
هرآن‌کس‌که او برگزیند رواست — جهاندار بر بندگان پادشاست
نباید که سوداوه این بشنود — دگرگونه گوید بدین نگرود ۲۳۷
به سوداوه زین گونه گفتار نیست — مرا در شبستان او کار نیست »

(بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل)

دیگربه‌غیر این صورت است . مطلب بیت چندان روشن نیست ، شاید بتوان چنین تأویل کردکه «آن زن ازبرای سیاووش فرزندی بیاورد، وآن فرزند باعث بقای نام او، با علم شدن او، درمیان مردم بشود » . قا مصراع دوم را این‌طور دارد : پدیدآید اندرمیان مهان .

ز گفت سیاوش بخندید شاه   نه آگاه بد ز آبِ در زیر کاه
۲۴۰ « گزین تو باید » بدو گفت « زن   ازو هیچ مندیش و ز انجمن
که گفتار او مهربانی بود   به‌جان تو بر پاسبانی بود »
سیاوش ز گفتار او شاد شد   نهانش ز اندیشه آزاد شد
۲۴۳ به شاه جهان‌بر ستایش گرفت   نوان پیش تختش نیایش گرفت
نهانی ز سوداوهٔ چاره گر   همی بود پیچان و خسته جگر
بدانست کان نیز گفتار اوست   همی زو بدرّید بر تَنْش پوست
۲۴٦ بدین داستان نیز شب برگذشت   سپهر از بَرِ کوهِ تیره بگشت
نشست از برِ تخت سوداوه شاد   ز یاقوت و زر افسری بر نهاد
همه دختران را برِ خویش خواند   بیاراست و برتخت زرّین نشاند
۲۴۹ چنین گفت با هرزبد ماه روی   کَ«ز ایدر برو با سیاوش بگوی
که باید که رنجه‌کنی پایِ خویش   نمائي مرا سرو بالای خویش »
بشد هرزبد با سیاووش گفت   برآورد پوشیده راز از نهفت
۲۵۲ خرامان بیامد سیاوش برش   بدید آن نشست و سر و افسرش
به‌پیشش بتان نوآئین بپای   تو گفتی بهشتست کاخ و سرای
فرود آمد از تخت و شد پیش اوی   به گوهر بیاراسته روی و موی
۲۵۵ سیاووش بر تخت زرّین نشست   ز پیشش به‌کش کرده سوداوه دست
بتان را به شاه نوآئین نمود   که بودند چون گوهر ناپسود
بدو گفت « بنگر بدین تخت و گاه   پرستنده چندین به‌زرّین کلاه

همه نارسیده بتان طراز / که بسرشتشان ایزد از شرم و ناز ۲۵۸
کسی که‌ت خوش آید ازایشان بگوی / نگه‌کن به دیدار و بالای اوی »
سیاووش چشم اندکی برگماشت / از ایشان یکی چشم ازُو برنداشت
* همی این بدان آن بدین بنگرید / [بدل] فتنه شد هرکه رویش بدید ۲٦۱
همه یك به دیگر بگفتند « ماه / نیارد بدین شاه کردن نگاه »
برفتند هریك سوی تخت خویش / زکان و شمارنده بربخت خویش
چو ایشان برفتند سوداوه گفت / که «چندین چه‌داری سخن درنهفت؟ ۲٦٤
نگوئی مرا تا مراد تو چیست؟ / که بر چهر تو فرّ چهر پریست
هرآن کس که از دور بیند ترا / شود بیهش و برگزیند ترا
از این خوب رویان به‌چشم خرد / نگه‌کن که با تو که اندر خورد » ۲٦۷
سیاوش فرو ماند ، پاسخ نداد / چنین آمدش بر دل پاك یاد
که « من بر دل پاك شیون کنم / به آید که از دشمنان زن کنم
شنیده‌ستم از نامور مهتران / همه داستانهای هاماوران ۲۷۰
که از پیش با شاه ایران چه‌کرد / زگردان ایران برآورد گرد
پر از بند سوداوه کو دخت اوست / نخواهد همی دوده را مغز و پوست »
به پاسخ سیاوش چو نگشاد لب / پری چهره برداشت از رخ قصب ۲۷۳
بدو گفت « خورشید با ماه نو / گرایدونکه بینند برگاه نو
نباشد شگفت ار شود ماه خوار / تو خورشید داری خود اندر کنار

ب ۲٦۱ : درچهارنسخه ازنسخ ما نیست ومحتملست که الحاقی باشد .

۲۷۶ کسی کو چو من دید برتخت عاج   ز یاقوت و پیروزه برسرش تاج
نباشد شگفت ار به مه ننگرد   کسی را بخوبی بکس نشمرد
اگر با من اکنون تو پیمان کنی   نپیچیّ و اندیشه آسان کنی
۲۷۹ یکی دختری نارسیده بجای   کنم چون پرستار پیشت بپای
به سوگند پیمان کن اکنون یکی   ز گفتار من سر مپیچ اندکی
چو بیرون شود زین جهان شهریار   تو خواهی بُدَن زو مرا یادگار
۲۸۲ نمانی که آید به من بر گزند   بداری مرا همچو او ارجمند
من اینك به پیش تو استاده‌ام   تن و جان شیرین ترا داده‌ام
ز من هر چه خواهی همه کام تو   برآرم نپیچم سر از دام تو »
۲۸۵ سرش تنگ بگرفت و یك بوسه چاك   بداد و نبود آگه از شرم و باك (؟)
رُخان سیاوش چو گل شد ز شرم   بیاراست مژگان به خوناب گرم
چنین گفت با دل که « از کار دیو   مرا دور داراد گیهان خدیو !
۲۸۸ نه من با پدر بیوفائی کنم   نه با آهْرمن آشنائی کنم
وگر سرد گویم بدین شوخ چشم   بجوشد دلش ، گرم گردد زخشم
یکی جادوی سازد اندر نهان   بدو بگرود شهریار جهان
۲۹۱ همان به که با او به آواز نرم   سخن گویم و دارمش چرب و گرم »
سیاوش ازان پس به سوداوه گفت   که « اندرجهان خودترا کیست جفت؟
نمانی مگر نیمهٔ ماه را   نشائی به گیتی بجز شاه را
۲۹۴ کنون دخترت بس که باشد مرا   نشاید جز او کس که باشد مرا

برین باش و با شاه ایــران بگوی نگه کن که پاسخ چه یابی ازوی
بخواهم من اورا و پیمان کـنم زبان را بنزدت گـروگان کـنم
که تا او نگـردد ببالای من نیاید به دیگـر کسی رای من ۲۹۷
و دیگر که پرسیدی از چهر من بیامیخت با جان تــو مهر من
مرا آفـریننده از فـرّ خویش چنان آفرید ای نگارین ز پیش
تو این راز مگشای و با کس مگوی مـرا جز نهفتن همان نیست روی ۳۰۰
سر بانــوانی و هــم مهـتری من ایدون گمانم که تــو مادری »
بگفت این و غمگین برون شد بدر ز گفتار او بــود آسیمه سر
چو کاووس کی در شبستان رسید نگه کرد سوداوه او را بدیــد ۳۰۳
بــرِ شاه شد زان سخن مژده داد ز کار سیاوش بسی کـرد یاد
که « آمد نگه کرد ایــوان همه بتان سیه چشم کــردم رمــه
چنان بود ایوان ز بس خوب چهر که گفتی همی بارد از مــاه مهــر ۳۰۶
جز از دخــتر من پسندش نبود ز خوبان کسی ارجمنــدش نبود »
چنان شاد شد زان سخن شهریار که ماه آمــدش گفتی انــدر کنار
در گنج بگشاد و چندان گهر ز دیبای زربفت و زرّین کمــر ۳۰۹
همــان یاره و تاج و انگشتری همان طوق و هم تخت گنداوری
ز هــر چیز گنجی بُــد آراسته جهانی سراسر پــر از خواسته
نگه کرد سوداوه خـیره بماند باندیشه افسون فراوان بخواند ۳۱۲
که « گــر او نیاید بهفــرمان من روا دارم ار بگسلد جــان من

بد و نیك هر چاره کاندر جهان　　کنند آشکارا و انـدر نهـان
۲۱۵ بسازم گر او سر بپیچد ز من　　کـنم زو فغان بـر سر انجمن »

*

نشست از بـر تخت با گوشوار　　به‌سر بـر نهـاد افسری پر نگار
سیاوخش را در بَرِ خویش خواند　　ز هـرگونه با او سخنها بـراند
۲۱۸ بدوگفت « گنجی بیاراست شاه　　کز آن‌سان ندیده‌ست‌کس تاج وگاه
ز هرچیز چندان که اندازه نیست　　اگر بـر نهی پیل باید دویست
بتو داد خواهـد همی دخـترم　　نگه کن به روی و سر و افسرم
۲۲۱ بهـانه چه داری تو از مهر من ؟　　بپیچی ز بالا و از چهـر من!
که تا من تـرا دیده‌ام برده‌ام　　خروشان و جوشان و آزرده‌ام
همی روز روشن نبینم ز درد　　برآنم که خورشید شد لاجورد
۲۲۴ کنون هفت سالست تا مهـر من　　همی خون چکاند بدین چهر من
یکی شاد کن در نهـانی مـرا　　ببخشای روز جـوانی مـرا
فـزون زانکه دادت جهاندار شاه　　بیارایمت یاره و تـاج و گاه
۲۲۷ وگر سر بپیچی ز فـرمان من　　نیایـد دلت سوی پیمان من
کـنم بر تـو بر پادشاهی تباه　　شود تیره بر روی تو چشم شاه »
سیاوش بدو گفت « هرگـز مباد　　که از بهر دل دین دهم من بباد

ب ۳۲۸ (مصراع دوم) : شبیه به این تعبیر است مصراع دوم ب ۵۰۹ داستان بیژن و منیژه در چاپ مسکو، ج ۵ : همی چشمش ازروی او تیره دید. نیز ب ۲۷۴۰ ص ۳۹۷ ج ۵ دیده شود.

چنین با پدر بیوفائی کنم ز مردیّ و دانش جدائی کنم ۲۳۰
تو بانوی شاهیّ و خورشید گاه سزد کز تو ناید بدین‌سان گناه»
وزآن تخت برخاست با خشم وجنگ بدو اندر آویخت سوداوه چنگ
بدو گفت «من راز دل پیش تو بگفتم نهان از بداندیش تو ۲۳۳
مرا خیره خواهی که رسوا کنی به پیش خردمند رعنا کنی»
بزد دست و جامه بدرّید پاك به ناخن دو رخ را همی‌کرد چاك
برآمد خروش از شبستان اوی فغانش ز ایوان برآمد به کوی ۲۳۶
یکی غلغل از باغ و ایوان بخاست که‌گفتی شب رستخیزست راست
به گوش سپهبد رسید آگهی فرود آمد از تخت شاهنشهی
پراندیشه از تخت زرّین برفت بسوی شبستان خرامید و تفت ۲۳۹
بیامد چو سوداوه را دید روی خراشیده و کاخ پر گفت و گوی
ز هرکس بپرسید و شد تنگ دل ندانست کردار آن سنگ دل
خروشید سوداوه در پیش اوی همی ریخت آب و همی‌کند موی ۲۴۲
چنین‌گفت ک«امد سیاوش به‌تخت برآراست چنگ و برآویخت سخت
که : جز تو نخواهم کسی را زبن جز اینت همی راند باید سخن
که از تُست جان و دلم پر ز مهر چه‌پرهیزی ازمن تو ای خوب چهر؟ ۲۴۵
بینداخت افسر ز مشکین سرم چنین چاك شد جامه اندر برم»
پراندیشه شد زان سخن شهریار سخن کرد هرگونه‌ای خواستار

۳۴۸ بدل گفت « این راست گوید همی   وزاین گونه زشتی نجوید همی
سیاووش را سر بباید برید   بدین‌سان بود بند بد را کلید
خردمند مردم چه گوید کنون ؟   خوی شرم از این داستان گشت خون »
۳۵۱ کسی را که اندر شبستان بدند   هشیوار و مهتر پرستان بدند
گسی کرد و برگاه تنها بماند   سیاووش و سوداوه را پیش خواند
به هوش و خرد با سیاووش گفت   که « این راز بر من نشاید نهفت
۳۵۴ نکردی تو این بد ، که من کرده‌ام   ز گفتار بیهوده آزرده‌ام
چرا خواندم در شبستان ترا ؟   کنون غم مرا بود و دستان ترا
کنون راستی جوی و با من بگوی   سخن بر چه سانست ؟ بنمای روی »
۳۵۷ سیاووش گفت آن کجا رفته بود   وزآن در که سوداوه آشفته بود
چنین گفت سوداوه ک« این نیست راست   که او از بتان جز تن من نخواست
بگفتم همه هر چه شاه جهان   بدو داد خواست آشکار و نهان
۳۶۰ ز فرزند و ز تاج و ز خواسته   ز دینار و ز گنج آراسته
بگفتم که « چندین برین سر نهم   همه نیکویها به دختر دهم »
« مرا » گفت « با خواسته کار نیست   به دختر مرا راه دیدار نیست
۳۶۳ ترا بایدم زین میان » گفت « بس   نه گنجم بکارست بی تو نه کس »

ب ۳۴۸ (مصراع اوّل): درنسخهٔ اساس وچهارنسخهٔ دیگرهمین‌طور به‌صورت اخباری‌است ولی دردو نسخهٔ حظ (گفت ار این) و ط (گفت اگر) به‌صورت شرطی آمده وبنداری هم ظاهراً نسخه‌ای ازاین قبیل داشته که می‌گوید « ان صحّ هذا عنه . . . »

مرا خواست کارد به کاری بچنگ   دو دست اندر آویخت چون سنگ تنگ
نکردمْش فرمان ، همی موی من   بکند و خراشیده شد روی من
یکی کودکی دارم اندر نهان   ز پشت تو ای شهریار جهان ۲۶۶
ز بس رنج کشتنْش نزدیك بود   جهان پیش من تنگ و تاریك بود »
چنین گفت با خویشتن شهریار   که « گفتار هر دو نیاید بکار
براین کار بر نیست جای شتاب   که تنگی‌یْ دل آرد خرد را به خواب ۲۶۹
نگه کرد باید براین در نخست   گوائی دهد دل چو گردد درست
ببینم کز این دو گنه‌کار کیست   به پادافرهِ بد سزاوار کیست »
بدان باز جستن همی چاره جست   ببوئید دست سیاوش نخست ۲۷۲
بر و بازو و سرو بالای او   سراسر ببوئید هر جای او
ز سوداوه بوی می و مشك ناب   همی یافت کاووس و بوی گلاب
ندید از سیاوش بدان‌گونه بوی   نشان پسودن نبود اندروی ۲۷۵
غمی گشت و سوداوه را خوار کرد   دل خویشتن را پر آزار کرد
بدل گفت ک« ‌این را به شمشیر تیز   بباید کنون کردنش ریز ریز »
ز هاماوران زان پس اندیشه کرد   که آشوب خیزد ز آواز و درد ۲۷۸
و دیگر بدانگه که در بند بود   برِ او نه خویش و نه پیوند بود
پرستار سوداوه بد روز و شب   که پیچید ازآن درد و نگشاد لب
سدیگر که یك دل پر از مهر داشت   ببایست زو هر بد اندر گذاشت ۲۸۱
چهارم کزو کودکان داشت خرد   به‌جان بر غم خرد نتوان شمرد

سیاوش ازآن کار بد بی گناه — خــردمندی وی بدانست شاه
۲۸۴ بدوگفت «ازین خود مینديش هیچ — هشیواری و رای و دانش پسیچ
مکن یاد ازین هیچ و با کس مگوی — نبایدکه گیرد سخن رنگ و بوی»
چو دانست سوداوه کو گشت خوار — همان سرد شد بــر دل شهــریار
۲۸۷ یکی چاره جست اندرآن کارْ زشت — زکینه درختی بنوّی بکشت
زنی بــود با او سپرده درون — پر از جادوی بود و رنگ و فسون
گران بود و اندر شکم بچّه داشت — همی ازگــرانی بسختی گذاشت
۲۹۰ بدو راز بگشاد و زو چاره جست — کَ«زآغاز پیمانْت خواهم نخست»
چو پیمان ستد چیز بسیار داد — «سخن»گفت «ازاین درمکن هیچ یاد
یکی داروی ساز کاین بفگــنی — تهی مانی و راز من نشکنی
۲۹۳ مگر کاین همه پند و چندین دروغ — بدین بچّگان تو گــیرد فــروغ
به کاووس گــویم که «این ازمنند — چنین کشته بــر دست آهرمنند»
مگر کاین شود بر سیاوش درست — کنون چارهٔ این ببایدَْت جست
۲۹۶ گــر این نشنوی آب من نزد شاه — شود تــیره و دور مانم زگاه»
بدو گفت زن «من تــرا بنده‌ام — به فــرمان و رایت سرافگنده‌ام»
چو شب تیره شد داروی خورد زن — که بفتاد زو بچّــهٔ اهــرمن
۲۹۹ دو بچّه چنان چون بود دیو زاد — چگونه بــود بچّه جادو نــژاد؟
«یکی طشت زرّین بیارید پیش» — بگفت آن سخن با پرستار خویش

ب ۳۹۰ : بیتی نظیراین درداستان دوازده رخ ج ۵ مسکو ص ۱۵۵ به‌شمارهٔ ۱۲۲۴ آمده است.

نهاد اندرُو بچّهٔ اهـرمن　　خروشید و بفگند بـر جامه تن
نهان کـرد زن را و او خود بخفت　　فغانش برآمـد ز کاخ نهفت ۴۰۲
در ایـوان پرستار چندانکه بود　　بنـزدیك سوداوه رفتند زود
دو کودك بدیدند مـرده به طشت　　از ایوان به کیوان فغان برگذشت
چو بشنید کاووس از ایوان خروش　　بلرزید در خواب و بگشاد گوش ۴۰۵
بپرسید و گفتند با شهـریار　　که چون گشت بر ماه رخ روزگار
نمی‌گشت ، آن شب نزد هیچ دم　　بشبگیر برخاست و آمـد دژم
برآن‌گونه سوداوه را خفته دید　　سراسر شبستان برآشفته دیـد ۴۰۸
دو کودك برآن‌گونه با طشت زر　　فگنده بخواریّ و خسته جگـر
بببارید سوداوه از دیده آب　　بدو گفت « روشن ببین آفتاب »
همی‌گفت « بنگر چه کرد از بدی　　به گفتار او خـیره ایمن شدی » ۴۱۱
دل شاه کاووس شد بدگمان　　برفت و در اندیشه شد یك زمان
همی گفت ک« این را چه درمان کنم ؟　　نشاید که این بردل آسان کنم »
ازان پس نگه کـرد کاووس شاه　　کسی را که کردی به اخـتر نگاه ۴۱۴
بجست و زایشان بَرِ خویش خواند　　بپرسید و بر تخت زرّین نشاند
ز سوداوه و رزم هـاماوران　　سخن گفت هـرگونه با مهـتران
بـدان تا شوند آگه از کار او　　به دانش بـدانند کـردار او ۴۱۷
وزآن کودکان نیـز بسیار گفت　　همی داشت پوشیده اندر نهفت
همه زیج و صرلاب بـرداشتند　　بـرآن کار یك هفته بگذاشتند

۴۲۰ سرانجام گفتند ک«این کی بود؟ — به‌جامی که زهـر افگنی می بود ؟

دو کودك ز پشت کسی دیگـرانـد — نه از پشت شاه و نه زین مادرانـد

گـر از گوهـر شهـریاران بدی — ازاین زیجها جستن آسان بـدی

۴۲۳ نه پیداست رازش دراین آسمان — نه اندر زمین ، این شگفتی بدان »

نشان بدانـدیش ناپاك زن — بگفتند با شاه در انجمن

نهان داشت کاووس و با کس نگفت — همی‌داشت پوشیده انـدر نهفت

۴۲۶ براین‌کار بگذشت یك هفته نیـز — ز جادو جهان را پـرآمد قفیز

بنالید سوداوه و داد خـواست — ز شاه جهاندار فـریاد خواست

همی‌گفت « همـداستانم ز شاه — به‌زخم و به افگندن از تخت و گاه

۴۲۹ ز فـرزند کشته بپیچد دلم — زمان تا زمان سر ز تن نگسلم(؟)

بدوگفت « ای زن تو آرام گـیر — چه گـوئی سخنهای نادلپذیر ؟ »

همـه روزبانان درگاه شاه — بفرمـود تا برگـرفتند راه

۴۳۲ همه شهر و برزن بپای آورند — زن بدکنش را بجای آورند

بنزدیکی اندر نشان یافتند — جهان دیدگان نیـز بشتافتند

ب ۴۲۶ (دوم) : استعمال «قفیز پر آمدن» دراین مصراع معلوم نیست به چه معنی است ، آیا مراد اینست که خبراین زن جادو ، درجهان ودرمیان مردمان پیچید؟ به‌هرحال بااستعمال این اصطلاح درابیات دیگری ازشاهنامه موافق نیست. ر. ك. به ج۴ مسکو ص۴۹ ب ۶۳۵ و ج۹ ص۱۵۵ ب ۲۴۵۴.

ب ۴۲۹ (دوم) : براساس نسخهٔ حظ ونسخه IV مسکو : دل ز تن بگسلم ، وشاید همین درست باشد. به‌معنی اینکه دلم ازتنم نومید می‌شود، یا اینکه علاقهٔ دل من از تنم گسسته می‌شود . اما تعبیر دل‌ازتن گسستن دربیت ۴۲۹ داستان رستم و سهراب به‌معنای دیگری غیرازین بکاررفته‌است .

کشیدند بدبخت زن‌را ز راه بخواری ببردند نزدیك شاه
بخوبی بپرسید و کردش امید بسی روز را داد نیزش نوید ۴۳۵
وزان پس به‌خواریّ و زخم و به‌بند بپردخت ازو شهریار بلند
نبد هیچ خستو بدان داستان نبد شاه پرمایه همداستان
بفرمود کَ«ز پیش بیرون برید بسی چاره جوئید و افسون برید ۴۳۸
چو خستو نیامد میانش به ار ببرّید و این دانم آئین و فر»
ببردند زن را ز درگاه شاه ز شمشیر گفتند و ز دار و چاه
چنین گفت جادو که «من بی‌گناه چه گویم بدین نامور پیشگاه ؟ ۴۴۱
بگفتند با شاه کاین زن چه گفت «جهان آفرین داند اندر نهفت»
به سوداوه فرمود تا رفت پیش ستاره شمر گفت گفتار خویش
که «این هردو کودك ز جادو زنند پدیدند کز پشت آهرمنند» ۴۴۴
چنین پاسخ آورد سوداوه باز که «نزدیك ایشان جز اینست راز
فزونست زین‌شان سخن در نهفت ز بهر سیاوش نیارند گفت
ز بیم سپهبد، گو پیلتن، بلرزد همی شیر بر انجمن ۴۴۷
کجا زور دارد به هشتاد پیل ببندد چو خواهد ره آب نیل
همان لشکر نامور صد هزار گریزند ازو در صف کار زار

ب ۴۳۸ (دوم) : متن اساس «اکنون برید» بود. بدل کردیم به «افسون برید»، به اتکای سایر نسخ و استعمال آن در بیت ۳۷۳ داستان رستم وسهراب.

ب ۴۴۷ : تعبیر «برانجمن» درمصراع دوم مقایسه شود با ب ۲۷۰۳ ج۵ چاپ مسکو ص۳۹۵ .

٤٥٠ مـرا نیز پایابِ او چون بـود؟ مگـر دیده همواره پـر خون بود
جز آنك او بفرماید ، اخـترشناش چه گوید سخن ، وز که دارد سپاس؟
ترا گـر غم خرد فـرزند نیست مرا هم فزون از تو پیوند نیست
٤٥٣ سخن گـر گـرفتی چنین سرسری بدان گیتی افگندم این داوری »
ز دیده فـزون زان ببارید آب که بردارد از رود نیل آفتاب
سپهـبد ز گفتار او شد دژم همی زار بگـریست با او بهم
٤٥٦ کسی کـرد سوداوه را خسته دل برآن کار بنهـاد پیوسته دل
چنین گفت ک« اندر نهان این سَخُن پژوهـیم تا خود چه آید به بُن »
ز پهـلو همه موبدان را بخوانـد ز سوداوه چندی سخنها براند
٤٥٩ چنین گفت موبد به شاه جهان که « درد سپهـبد نماند نهـان
چو خواهی که پیدا کنی گفت گوی بباید زدن سنگ را بـر سبوی
که هرچند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گـزند
٤٦٢ وزاین دخـتر شاه هامـاوران پراندیشه گشتی به دیگر کـران
ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بـرآتش یکی را ببابد گذشت
چنین است سوگند چرخ بلنـد که بـر بی‌گناهان نیاید گزند »
٤٦٥ جهاندار سوداوه را پیش خـواند همی با سیاوش به گفتن نشانـد
سرانجام گفت « ایمن از هـردوان نگـردد مرا دل نه روشن روان
مگـر کآتش تیز پیدا کند گنه کـرده را زود رسوا کند »
٤٦٨ چنین پاسخ آورد سوداوه پیش که « من راست گویم به گفتار خویش

فگنده دو کودک نمودم به شاه / ازین بیشتر کس نبیند گناه
سیاووش را کرد باید درست / که این بد نکرد و تباهی نجست »
به پور جوان گفت شاه زمین / که « رایت چه بیند کنون اندرین؟ » ۴۷۱
سیاوش چنین گفت با شهریار / که « دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
اگر کوه آتش بود بسپرم / ازین تنگ خوارست اگر بگذرم »(؟)
پراندیشه شد جان کاووس کی / ز فرزند و سوداوهٔ نیک پی ۴۷۴
کَ« ز این دو یکی گر شود نابکار / ازان پس که خواند مرا شهریار؟
چو فرزند و زن باشد و هوش و مغز / کرا پیش بیرون شود کار نغز
همان به کز این زشت کردار ، دل / بشویم ، کنم چاره‌ای دلگسل ۴۷۷
چه گفت آن سپهدار نیکو سخن / که : با بد دلی شهریاری مکن »
به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت صد کاروان
هیونان به هیزم کشیدن شدند / همه شهر ایران به دیدن شدند ۴۸۰
به صد کاروان اشتر سرخ موی / همی هیزم آورد پرخاشجوی
نهادند هیزم دو کوه بلند / شمارش گذر کرد بر چون و چند
ز دور از دو فرسنگ هر کس بدید / چنین جست جوی بلا را کلید ۴۸۳
همی خواست دیدن درِ راستی / - ز کار زن آید همه کاستی

ب ۴۷۴ : با اینکه چهارنسخه ازنسخ ما «بداندیش شد» دارند ما ضبط بقیهٔ نسخ را مرجّح دانستیم.

ب ۴۷۶ (مصراع دوم) : مقایسه شود با بیت ۱۲۸ در ج ٤ مسکو ص ۱٦ که آنجا هم تعبیر « پیش بیرون شدن » تقریباً به همین معنی بکاررفته است.

چو این داستان سر بسر بشنوی   به آید ترا گر بدین بگروی –
٤٨٦ نهادند بر دشت هیزم دو کوه   نظاره هم آنجا شده هم گروه
گذر بود چندانکه گوئی سوار   میانه برفتی بتنگی چهار
بدان گاه سوگند پرمایه شاه   چنین بود آئین و این بود راه
٤٨٩ وزان پس به موبد بفرمود شاه   که برچوب ریزند نفط سیاه
بیامد دو صد مرد آتش فروز   دمیدند گفتی شب آمد ز روز
نخستین دمیدن سیه شد ز دود   زبانه برآمد پس از دود زود
٤٩٢ زمین گشت روشن‌تر از آسمان   جهانی خروشان و آتش دمان
سراسر همه دشت بریان شدند   بر آن چهر خندانْش گریان شدند
سیاوش بیامد به پیش پدر   یکی خود زرّین نهاده به سر
٤٩٥ هشیوار و با جامه‌های سپید   لبی پر ز خنده دلی پر امید
یکی تازیی بر نشسته سیاه   همی خاك نعلش برآمد به ماه
پراگنده کافور بر خویشتن   چنان چون بود رسم و ساز کفن
٤٩٨ بدان‌گه که شد پیش کاووس باز   فرود آمد از باره بردش نماز
رخ شاه کاووس پر شرم دید   سخن گفتنش با پسر نرم دید
سیاوش بدو گفت « انده مدار   کزاین سان بود گردش روزگار
٥٠١ سر پر ز شرم و بهائی مراست   اگر بی‌گناهم رهائی مراست
ور ایدون کزاین کار هستم گناه   جهان آفرینم ندارد نگاه

ب ٤٨٨: شاید بتوان گفت مراد اینست که در آن زمان سوگند خوردن شاه (را) رسم و آئین چنین بوده است.

به نیروی یزدان نیکی دهش   کز این کوه آتش نیابم تبش »
خروشی برآمد ز دشت و ز شهر   غم آمد جهان را از آن کار بهر ۵۰۴
چو از دشت سوداوه آوا شنید   برآمد به ایوان و آتش بدید
همی خواست کورا بد آید بروی   همی بود جوشان پر از گفت‌گوی
جهانی نهاده به‌کاووس چشم   زبان پر ز دشنام و دل پر ز خشم ۵۰۷
سیاوش سیه را بتندی بتاخت   نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت
ز هرسو زبانه همی برکشید   کسی خود و اسپ سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر ز خون   که تا او کی آید ز آتش برون ۵۱۰
چو او را بدیدند برخاست عو   که « آمد زآتش برون شاه نو »
اگر آب بودی مگر تر شدی   ز تری همه جامه بی بر شدی
چنان آمد اسپ و قبای سوار   که گفتی سمن داشت اندر کنار ۵۱۳
چو بخشایش پاك یزدان بود   دم آتش و آب یکسان بود
چو از کوه آتش به هامون گذشت   خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
سواران لشکر برانگیختند   همه دشت پیشش درم ریختند ۵۱۶
یکی شادمانی بد اندر جهان   میان کهان و میان مهان
همی داد مژده یکی را دگر   که « بخشود بر بی گنه دادگر »
همی کند سوداوه از خشم موی   همی ریخت آب و همی خست روی ۵۱۹
چو پیش پدر شد سیاووش پاك   نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاك
فرود آمد از اسپ کاووس شاه   پیاده سپهبد پیاده سپاه

٥٢٢ سیاووش را تنگ در بر گرفت   زکردارِ بد پوزش اندر گرفت
سیاوش به‌پیش جهانـدارِ پاك   بیامد بمـالید رخ را به خاك
که از تفّ آن کوه آتش برست   همـه کامهٔ دشمنان گشت پست
٥٢٥ بدو گفت شاه «ای دلـبر و جوان   که پاکیـزه تخمیّ و روشن روان
چنانی کـه از مـادر پارسا   بـزاید شود بـر جهان پادشا»
به ایوان خـرامید و بنشست شاد   کـلاه کیانی به سر بر نهـاد
٥٢٨ می آورد و رامشگران را بخواند   همه کامها با سیاوش بـراند
سه روز اندرآن سور می درکشید   نبد بـر در گنج بند و کلـید
چهارم به تخت کیی بر نشست   یکی گرزهٔ گاو پیکر به دست
٥٣١ برآشفت و سوداوه را پیش خواند   گذشته سخنها برو بـر براند
که «بی شرمی و بد بسی کرده‌ای   فـراوان دل من بیازرده‌ای
یکی بد نمودی به فـرجام کار   که بر جان فـرزند من زینهار
٥٣٤ بخوردیّ و در آتش انداختـی   براین گـونه بر جادوی ساختی
نیاید ترا پوزش اکنون بکار   بـپرداز جای و برآرای کار
نشاید که باشی تـو اندر زمین   جز آویختن نیست پاداش این»
٥٣٧ بدوگفت سوداوه که«ای شهریار   تو آتش بدین تارك من ببار
مرا گـر همی سر بباید بـرید   مکافات این بد که بر من رسید
بفرمای و من دل نهـادم برین   نبود آتش تیز با او بکین
٥٤٠ سیاوش سخن راست گـوید همی   دل شاه از غم بشویـد همی

همه جادوی زال کرد اندرین   نخواهم که داری دل از من بکین»
بدوگفت «نیرنگ داری هنوز   نگردد همی پشت شوخیت کوز»
به ایرانیان گفت شاه جهان   کَ«زاین بد که این ساخت اندر نهان ٥٤٣
چه سازم؟ چه باشد مکافات این؟»   همه شاه را خواندند آفرین
که «پاداش این آنکه بی جان شود   ز بد کردن خویش پیچان شود»
به دژخیم فرمود کَ«این را به کوی   ز دار اندر آویز و بر تاب روی» ٥٤٦
چو سوداوه را روی بر گاشتند   شبستان همه بانگ برداشتند
دل شاه کاوس پردرد شد   نهان داشت، رنگ رخش زرد شد
سیاوش چنین گفت با شهریار   که «دل را بدین کار رنجه مدار ٥٤٩
به من بخش سوداوه را زین گناه   پذیرد مگر پند و آید براه»
همی گفت با دل که «بردست شاه   گر ایدونکه سوداوه گردد تباه
به فرجام کار او پشیمان شود   ز من بیند او غم چو پیچان شود» ٥٥٢
بهانه همی جست زان کار شاه   بدان تا ببخشد گذشته گناه
سیاووش را گفت «بخشیدمش   ازان پس که خون ریختن دیدمش»
سیاوش ببوسید تخت پدر   وزآن تخت برخاست و آمد بدر ٥٥٥
شبستان همه پیش سوداوه باز   دویدند و بردند او را نماز

*

براین گونه بگذشت یك روزگار   برو گرم‌تر شد دل شهریار
چنان شد دلش باز از مهر او   که دیده نه برداشت از چهر او ٥٥٨

دگر باره با شهریار جهان	همی جادوی ساخت اندر نهان
بدان تا شود با سیاووش بد	بدان سان که از گوهر او سزد
٥٦١ ز گفتار او شاه شد در گمان	نکرد ایچ بر کس پدید از مهان
بجائی که کاری چنین اوفتاد	خرد باید و دانش و دین و داد
چنان چون بود مردم ترس‌گار	برآید به کام دل مرد کار
٥٦٤ به‌جامی که زهر آگند روزگار	ازو نوش خیره مکن خواستار
تو با آفرینش بسنده نه‌ای	مشو تیز گر پرورنده نه‌ای
چنین است کردار گردان سپهر	نخواهد گشادن همی بر تو چهر
٥٦٧ برین داستان زد یکی رهنمون	که «مهری فزون نیست از مهرخون»
چو فرزند شایسته آمد پدید	ز مهر زنان دل بباید برید

*

به مهر اندرون بود شاه جهان	که بشنید گفتار کارآگهان
٥٧٠ که افراسیاب آمد و صد هزار	گزیده ز ترکان شمرده سوار
سوی شهر ایران نهاده‌ست روی	وزو گشت کشور پراز گفت و گوی
دل شاه کاووس ازان تنگ شد	که از بزم رایش سوی جنگ شد
٥٧٣ یکی انجمن کرد از ایرانیان	کسی را که بد نیك خواه کیان
بدیشان چنین گفت ک«افراسیاب	ز باد و ز آتش ز خاك و ز آب
همانا که ایزد نکردش سرشت	مگر خود سپهرش دگرگونه کِشت
٥٧٦ که چندین به سوگند پیمان کند	زبان را به خوبی گروگان کند

چوگـرد آورد مردم کینه جوی — بتابد ز پیمان و سوگند روی
جز از من نشاید ورا کینه‌خواه — کنم روز روشن بدو بـر سیاه
مگر کم کـنم نام او در جهان — وگر نه چو تـیر از کمان ناگهان ۵۷۹
سپه سازد و رزم ایران کند — بسی زین برو بوم ویران کند »
بدو گفت موبد « چه باید سپاه — چو خود رفت باید به آوردگاه ؟
چرا خواسته داد باید بباد ؟ — در گنج چندین چه باید گشاد ؟ ۵۸۲
دو بار این سر نامور گاه خویش — سپردی بتیزی به بدخواه خویش
کنون پهـلوانی نگه‌کن گزین — سزاوار جنگ و سزاوار کین »
چنین داد پاسخ بدیشان که « من — نبینم کسی را بدین انجمن ۵۸۵
که دارد پی و تاب افـراسیاب — مرا رفت باید چو کشتی برآب
شما باز گـردید تا من کنون — بپیچم یکی دل براین رهنمون
سیاوش ازان دل پراندیشه کـرد — روان را از اندیشه چون تیشه‌کرد ۵۸۸
بدل گفت « من سازم این رزمگاه — بخوبی بگـویم بخواهم ز شاه
مگر که‌م رهائی دهـد دادگر — ز سوداوه و گفت و گوی پـدر
و دیگر کـز این کار نام آورم — چنین لشکری را به دام آورم » ۵۹۱
بشد با کمر پیش کاووس شاه — بدو گفت « من دارم این پایگاه

ب ۵۸۸ (مصراع دوم) : «چون تیشه‌کرد» مطابق نسخهٔ بم است وظاهراً ازمقولهٔ دوسه موردی‌است که فردوسی می‌گوید خرد چون تبرهوش چون تیشه‌کرد (داستان رستم واسفندیار) وخردرا تبر رای‌را تیشه‌کرد (درداستان بهرام‌گور). مع‌هذا چون بیشه‌کرد نیزممکنست دراینجا درست‌باشد.

که با شاه توران بجویم نبرد　　سر سروران اندر آرم بگرد »

۵۹۴ ـ چنین بود رای جهان آفرین　　که او جان سپارد به توران زمین

به رای و به اندیشهٔ نابکار　　کجا باز گردد بد روزگار؟

بدین کار همداستان شد پدر　　که بندد براین کین سیاوش کمر

۵۹۷ ازو شادمان گشت و بنواختش　　بنوّی یکی پایگه ساختش

بدوگفت « گنج و گهر پیش تست　　توگوئی سپه سر بسر خویش تست

زگفتار و کردار و از آفرین　　که خوانند بر تو به ایران زمین »

۶۰۰ گو پیلتن را بَرِ خویش خواند　　بسی داستانهای نیکو براند

بدوگفت « هم زور تو پیل نیست　　چو گرد پی رخش تو نیل نیست

زگیتی هنرمند و خامش توی　　که پروردگار سیاوش توی

۶۰۳ چو آهن ببندد به کان گهر　　گشاده شود چون تو بستی کمر

* بدان ای خردمند رزم‌آزمای　　بنزد سیاووش فرخنده رای

سیاوش بیامد کمر بر میان　　سخن گفت با من چو شیر ژیان

۶۰۶ همی خواهد او جنگ افراسیاب　　تو با او برو روی ازو بر متاب

چو بیدار باشی تو خواب آیدم　　چو آرام یابی شتاب آیدم

جهان ایمن از تیر و شمشیر تست　　سر ماه با چرخ در زیر تست »

ب ۶۰۱ (دوم): این مضمون عیناً درداستان رستم وسهراب دوبار آمده‌است . رجوع شود به‌توضیحات بربیت ۶۰۷ آن داستان و به‌انتقادهائی‌که درمجلّهٔ سخن ومجلّهٔ یغما دراین باب منتشر گردیده‌است.

تهمتن بدوگفت « من بنـــده‌ام سخن هر چه گوئـــی سراینده‌ام ۶۰۹
سیاوش پناه و روان منست سر و تاج او آسمان منست »
چو بشنید ازو آفرین کرد وگفت که « با جان پاکت خرد باد جفت! »
وزان پس خروشیدن نای و کوس بر آمد بیامد سپهـــدار طوس ۶۱۲
به درگاه بـــر انجمن شد سپاه در گنـــج و دینار بگشاد شاه
ز شمشیر و گرز و کلاه و کمر همان خود و درع و سنان و سپر
به گنجی که بد جامهٔ نابـــرید فـــرستاد نزد سیاوش کلیـــد ۶۱۵
که « بر جان و برخواسته کدخدای توی ساز کن تا چه آیدْت رای »
گزین کرد از آن نامداران سوار دلـــیران جنگی ده و دو هـــزار
هم از پهلو پارس ، کوچ و بلوچ ز گیلان جنگـــیّ و دشت سروج ۶۱۸
سپرور پیاده ده و دو هـــزار گزین کـــرد شاه ازدر کارزار
از ایران هرآن‌کس که او زاده بود دلـــیر و خـــردمند و آزاده بود
به بالا و سال سیاوش بدنـــد خردمند و بیدار و خامش بدند ۶۲۱
ز گـــردان جنگـــیّ و ناماوران چو بهرام و چون زنگهٔ شاوران
همان پنج موبد ز ایـــرانیان بر افـــراختند اختـــر کاویان
بفرمود تا جمله بیرون شدند ز پهلو سوی دشت و هامون شدند ۶۲۴

ب ۶۰۹ (دوم) : راجع به « سراینده » درهمین معنی رجوع شود به بیت ۲۵۸۲ همین داستان، ونیز به ب ۶۷ داستان یزدگرد بزه‌گر ج ۷ ص ۲۶۸ ؛ نیز ب ۲۱۱۳ ج ۵ ص ۳۵۹ چاپ مسکو.
ب ۶۱۰ (دوم) : سرتاج که درسایرنسخ آمده است شاید بهتر باشد.

توگفتی که اندر زمین جای نیست / که برخاك او نعل را پای نیست
سر اندر سپهر اختر کاویان / چو ماه درخشنده اندر میان
٦٢٧ ز پهلو برون رفت کاووس شاه / یکی تیز برگشت گرد سپاه
یکی آفرین کرد پرمایه کی / که « ای نامداران فرخنده پی
مبادا جز از بخت همراهتان / شده تیره دیدار بد خواهتان
٦٣٠ به نیك اختر و تن درستی شدن / بپیروزی و شاد باز آمدن »
وز آن جایگه کوس بر پیل بست / به گردان بفرمود و خود برنشست
دو دیده پر از آب کاووس شاه / همی بود یك روز با او براه
٦٣٣ سرانجام مر یکدگر را کنار / گرفتند ، هر دو چو ابر بهار
ز دیده همی خون فرو ریختند / بزاری خروشی برانگیختند
گواهی همی داد دل در شدن / که دیدار ازان پس نخواهد بدن
٦٣٦ ـ چنین است کردار گردنده دهر / گهی نوش بار آورد گاه زهر ـ
سوی گاه بنهاد کاووس روی / سیاوش ابا لشکر جنگ جوی
سپه را سوی زاولستان کشید / ابا پیلتن سوی دستان کشید
٦٣٩ همی بود یك چند با رود و می / بنزدیك دستان فرخنده پی
گهی با تهمتن بدی می پرست / گهی با زواره گزیدی نشست
گهی شاد بر تخت دستان بدی / گهی در شکار و شبستان بدی
٦٤٢ چو یك ماه بگذشت لشکر براند / گو پیلتن رفت و دستان بماند
سپاهی برفتند با پهلوان / ز زابل هم از کابل و هندوان

ز هـــر سو که بد نامور لشکری بخواند و بیامد به شهـــر هـــری
ازایشان فـــراوان سپاهی بـــبرد بنه زنگهٔ شاوران را سپرد ٦٤٥
سوی طالقان آمـــد و مرورود سپهـــرش همی داد گفتی درود
ازان پس بیامـــد بنزدیك بلخ نیازرد کس را به گفتار تلخ
وزان روی گرسیوز و بارمان کشیدند لشکر چو باد دمان ٦٤٨
سپهرم بُد و بارمان پیش رو خبر شد بدیشان ز سالار نو
که « آمـــد سپاهیّ و شاهی جوان از ایـــران گو پیلتن پهـــلوان »
هیونی به نزدیك افـــراسیاب برافگند برسان کشتی بـــرآب ٦٥١
که « آمد ز ایـــران سپاهی گران سپهـــبد سیاووش ، با او سران
سپه‌کش چو رستم گـــو پیلتن به یك دست خنجر به دیگر کفن
تو لشکر بیارای و چندین مپای که از باد کشتی بجنبد زجای » ٦٥٤
برانگیخت برسان آتش هیون کزاین‌سان سخن راند با رهنمون
سیاووش زین‌سو به پاسخ نماند سوی بلخ چون باد لشکر براند
چو تنگ اندر آمد ز ایران سپاه نشایست کردن به پاسخ نگاه ٦٥٧
نگه کـــرد گرسیوز جنگ جوی جز از جنگ جستن ندید ایچ روی
چو زایران سپاه اندر آمد بتنگ به دروازهٔ بلخ بر ساخت جنگ

ب ٦٥٥ (دوم) : بدین‌صورت معنی روشن نیست، در قا آمده است : « سخن داشت از رهنمون »، که می‌توان آن را چنین فهمید که مقصود از « رهنمون » گرسیوز باشد ؛ و او به قاصد چنین دستور داده است .

٦٦٠ دوجنگ گران کرده شد در سه روز   بیامد سیاووش لشکرفروز
پیاده فرستاد بر هر دری   به بلخ اندر آمد گران لشکری
گریزان سپهرم بدان روی آب   بشد با سپه نزد افراسیاب
٦٦٣ سیاووش در بلخ شد با سپاه   یکی نامه فرمود نزدیك شاه
نوشتن به مشك و گلاب و عبیر   چنان چون سزاوار بد بر حریر
نخست «آفرین» کرد «بر کردگار   کزو گشت پیروز و به روزگار
٦٦٦ خداوند خورشید و گردنده ماه   فرازندهٔ تاج و تخت و کلاه
کسی را که خواهد برآرد بلند   یکی را کند سوکوار و نژند
«چرا» نه به‌فرمانش اندر نه «چون»   خرد کرد باید بدین رهنمون
٦٦٩ از آن دادگر کو جهان آفرید   ابا آشکارا نهان آفرید
همی آفرین باد بر شهریار   همه نیکوی باد فرجام کار
به بلخ آمدم شاد و پیروز بخت   به فرّ جهاندارِ با تاج و تخت
٦٧٢ سه روز اندر این جنگ شد روزگار   چهارم ببخشود پروردگار
سپهرم به ترمذ شد و بارمان   بکردار ناوك بجست از کمان
کنون تا به جیحون سپاه منست   جهان زیر فرّ کلاه منست
٦٧٥ به سغد است با لشکر افراسیاب   سپاه و سپهبد بدان روی آب
گرایدونکه فرمان دهد شهریار   سپه بگذرانم کنم کار زار»
چو نامه بَرِ شاه ایران رسید   سر تاج و تختش به کیوان رسید
٦٧٨ به یزدان پناهید و زو جست بخت   بدان تا ببار آید آن نو درخت

بشادی یکی نامه پاسخ نوشت / چو تازه بهاری در اردیبهشت
که «از آفرینندهٔ هور و ماه / جهاندار و بخشندهٔ تاج و گاه
ترا جاودان شادمان باد دل / ز درد و بلا گشته آزاد دل
همیشه به پیروزی و فرّهی / کلاه بزرگیّ و تاج مهی
سپه بردی و جنگ را خواستی / که بخت و هنر داری و راستی
همی از لبت شیر بوید هنوز / که زد بر کمان تو از جنگ توز؟
همیشه هنرمند بادا تنت / رسیده به‌کام دل روشنت
ازان پس که پیروز گشتی به جنگ / به‌کار اندرون کرد باید درنگ
نباید پراگنده کردن سپاه / بپیمای روز و بر آرای گاه
که آن ترك بد پیشه و ریمنست / که هم بد نژادست و هم بد تنست
همان با کلاهست و با دستگاه / همی سر برآرد ز تابنده ماه
مکن هیچ برجنگ جستن شتاب / به جنگ تو آید خود افراسیاب
گر ایدونکه زین روی جیحون کشد / همی دامن خویش در خون کشد»
نهاد از بَرِ نامه بر مُهر خویش / هم‌آنگه فرستاده را خواند پیش
بدو داد و فرمود تا گشت باز / همی تاخت اندر نشیب و فراز
فرستاده نزد سیاوش رسید / چو آن نامهٔ شاه ایران بدید
زمین را ببوسید و دل شاد کرد / ز هر غم دل پاك آزاد کرد
از آن نامهٔ شاه چون گشت شاد / بخندید و نامه به سر بر نهاد
نگه داشت بیدار فرمان او / نپیچید دل را ز پیمان او

وزان پس چوگرسیوز شیر مرد   بیامد بر شاه ترکان چو گرد
۶۹۹ بگفت آن سخنهای ناپاك و تلخ   که «آمد سپهبد سیاوش به بلخ
سپه کش چو رستم، سپاهی گران   بسی نامداران جنگ آوران
ز هر یك ز ما بود پنجاه بیش   سر افراز با گرزهٔ گاومیش
۷۰۲ پیاده بکردار آتش بدند   سپردار با تیر و ترکش بدند
نپرّد بکردار ایشان عقاب   یکی را سر اندر نیاید به خواب
سه روز و سه شب بود هم زین نشان   غمی شد سر و اسپ گردنکشان
۷۰۵ ازایشان کسی را که خواب آمدی   ز جنگش بدان گه شتاب آمدی
برفتیّ و آسوده برخاستی   بنوّی یکی جنگ آراستی»
برآشفت چون آتش افراسیاب   که «چندین چه گوئی زآرام وخواب؟»
۷۰۸ به گرسیوز اندر چنان بنگرید   که گفتی میانش بخواهد برید
یکی بانگ برزد، براندش ز پیش   کجا خواست راندن برو خشم خویش
بفرمود کَ«ز نامداران هزار   بخوانید و ز بزم سازید کار
۷۱۱ سراسر همه دشت پرچین نهید   به سُغد اندر آرایش چین نهید»
بدین سان بشادی گذر کرد روز   چو از چشم شد دور گیتّی فروز
به خواب و به‌آرامش آمد شتاب   بغلتید بر جامه افراسیاب
۷۱۴ چو یك پاس بگذشت ازتیره شب   چنان چون کسی راز گوید به‌تب
خروشی بر آمد ز افراسیاب   بلرزید برجای آرام و خواب
پرستندگان تیز برخاستند   خروشیدن و غلغل آراستند

چو آمد به گرسیوز آن آگهی   که شد تیره دیهیم شاهنشهی ۷۱۷
بتیزی بیامد بنزدیك شاه   ورا دید برخاك خفته به راه
به بر در گرفتش بپرسید زوی   که « این داستان با برادر بگوی »
چنین داد پاسخ که « پرسش مکن   مگو این زمان ایچ با من سخن ۷۲۰
بدان تا خرد باز یابم یکی   به برگیر و سختم بدار اندکی »
زمانی برآمد ، چو آمد بهوش   جهاندیده با ناله و با خروش
نهادند شمع و برآمد به تخت   همی بود لرزان بسان درخت ۷۲۳
بپرسید گرسیوز نامجوی   که « بگشای لب زین شگفتی بگوی»
چنین گفت پرمایه افراسیاب   که « هرگز کسی این نبیند به‌خواب
کجا چون شب تیره من دیده‌ام   ز پیر و جوان نیز نشنیده‌ام ۷۲۶
بیابان پر از مار دیدم به خواب   جهان پر ز گرد آسمان پر عقاب
زمین خشك شخّی که گفتی سپهر   بدو تا جهان بود ننمود چهر
سراپردهٔ من زده بر کران   به‌گردش سپاهی ز گنداوران ۷۲۹
یکی باد بر خاستی پر ز گرد   درفش مرا سرنگونسار کرد
برفتی ز هر سو یکی جوی خون   سراپرده و خیمه گشتی نگون
سپاهی ز ایران چو باد دمان   چه نیزه به‌دست و چه تیر و کمان ۷۳۲
برِ تخت من تاختندی سوار   همه نیزه‌هاشان سرآورده بار
برانگیختندی ز جای نشست   مرا تاختندی همی بسته دست
نگه کردمی نیك هر سو بسی   ز پیوسته پیشم نبودی کسی ۷۳۵

مرا پیش کاووس بردی دوان یکی باد سر نامور پهلوان
یکی تخت بودی چو تابنده ماه نشسته برو پور کاووس شاه
۷۳۸ دو هفته نبودی ورا سال بیش چو دیدی مرا بسته درپیش خویش
دمیدی بکردار غرّنده میغ میانم به دو نیم کردی به تیغ
خروشیدمی من فراوان ز درد مرا ناله و درد بیدار کرد »
۷۴۱ بدو گفت گرسیوز : این خواب شاه نباشد جز از کامهٔ نیك خواه
همه کام دل باشد و تاج و تخت نگون گشته بر بدسگال تو بخت
گزارندهٔ خواب باید کسی که از دانش اندازه دارد بسی
۷۴۴ بخوانیم بیدار دل موبدان از اختر شناسان و ز بخردان
هرآن کس کزاین دانش آگه بود پراگنده ، گر بر در شه بود
شدند انجمن بر در شهریار بدان تا چرا کردشان خواستار
۷۴۷ بخواند و سزاوار بنشاند پیش سخن راند با هر یك از کمّ و بیش
چنین گفت با نامور موبدان که « ای پاك دل نیك پی بخردان
گر این خواب گفتار من در جهان ز کس بشنوم آشکار و نهان
۷۵۰ یکی را نمانم سر و تن بهم اگر زین سخن بر لب آرند دم »
ببخشیدشان بی کران زرّ و سیم بدان تا نباشد کسی زو ببیم

ب ۷۴۵: به سبب اغتشاش نسخ نمی‌توان دانست که این بیت دنبالهٔ گفتار گرسیوز است یا متعلّق به بیت بعد. درنسخهٔ حظ «آگاه بود» و «شاه بود» آمده ، ونسخهٔ قب «آگه بدند» و «شه بدند» ، ودونسخهٔ ط و لك «آگه بوند» و «شه بوند» دارند. در قا این بیت نیست، ودرمب بیتی بعدازان الحاق شده است .

ازان پس بگفت آنچه درخواب دید   چو موبد ز شاه آن سخنها شنید
بترسید و ز شاه زنهار خواست   که «این خواب را کی توان گفت راست؟ ۷۵۳
مگر شاه با بنده پیمان کند   زوان را بپاسخ گروگان کند
کز این در سخن هرچه دارم یاد   گشائیم بر شاه و یابیم داد»
به زِنهار دادن زبان داد شاه   کز آن بد ازایشان نبینند گناه ۷۵۶
زبان آوری بود بسیار مغز   کجا برگشادی سخنهای نغز
چنین گفت کَ«ز خوابِ شاهِ جهان   به بیداری آمد سپاهی گران
یکی شاه زاده به پیش اندرون   جهاندیده با وی بسی رهنمون ۷۵۹
برآن طالع او را گسی کرد شاه   که این بوم گردد به ما بر تباه
اگر با سیاوش کند شاه جنگ   چو دیبه شود روی گیتی به‌رنگ
ز ترکان نماند کسی پارسا   غمی گردد از جنگ او پادشا ۷۶۲
وگر او شود کشته بر دست شاه   به‌توران نماند سر و تاج و گاه
سراسر پرآشوب گردد زمین   ز بهر سیاوش به جنگ و به‌کین
بدان گاه یاد آیدت راستی   که ویران شود کشور از کاستی ۷۶۵

ب ۷۵۴ (دوم) : درنسخهٔ اساس «روان‌را» بوده‌است ودرنسخ دیگر «زبان‌را» .

ب ۷۶۱ (دوم) : رنگ دیبهٔ کنایه ازرنگ سرخ است. ب ۱۳ ازپادشاهی منوچهرچاپ مسکو دیده شود : بدان را ز بد دست کوته کنم * زمین را به‌کین رنگ دیبه‌کنم . ولی بنداری درترجمهٔ این مصراع گفته : «اغبرّت الآفاق » یعنی جهان تیره‌گون وخاك رنگ خواهد شد.

ب ۷۶۲ : « پارسا» را دراین بیت ودربیت دیگری که درجنگ بزرگ ص ۲۵۸ ج ۵ مسکوآمده است بنداری درترجمهٔ خود به معنی سالم فهمیده ، وولف آن‌را دلیر و پاك وخالص معنی کرده‌است .

جهاندار گر مرغ گـردد بـپر براین چرخ گـردان نیابد گذر
براین‌سان گذر کرد خواهد سپهـر گهی پر ز خشم و گهی پر ز مهر »
۷۶۸ غمی شد چو بشنید افراسیاب نکرد ایچ بر جنگ جستن شتاب
به گرسیوز آن رازها برگشاد نهفته سخنها بسی کـرد یاد
که « گر من به جنگ سیاوش سپاه نرانم نیاید کسی کینه خواه
۷۷۱ نه او کشته آید به جنگ و نه من برآساید از گفت گوی انجمن
نه کاووس خواهد ز من نیز کین نه آشوب گـیرد سراسر زمین
بجای جهان جستن و کارزار مبادم بجز آشتی هیچ کار
۷۷۴ فـرستم به نزدیك او سیم و زر همان تاج و تخت و فراوان گهر
مگر کاین بلاها ز من بگذرد که ترسم روانم فـرو پژمرد
چو چشم زمانه بدوزم به گنـج سزد گـر سپهـرم نخواهد برنج
۷۷۷ نخواهم زمانه جز آن کو نوشت چنان زیست باید که یزدان سرشت »
چو بگذشت نیمی ز گردان سپهر درخشنده خورشید بنمود چهر
بزرگان به درگاه شاه آمدند پرستنده و با کـلاه آمـدند
۷۸۰ یکی انجمن ساخت با بخردان هشیوار و کار آزموده ردان
بدیشان چنین گفت که « ز روزگار نبینم همی بهـره جز کارزار
بسا نامداران که بر دست من تبه شد به جنگ اندر این انجمن
۷۸۳ بسی شارستان گشت بیمارستان بسی بوستان نیز شد خارستان

ب ۷۸۲ : فقط ضبط نسخهٔ قب « بسانامدارا » می‌باشد.

بسا باغ کان رزمگاه منست   بهر سو نشان سپاه منست
ز بیدادی شهریار جهان   همه نیکوی باشد اندر نهان
نزاید بهنگام در دشت گور   شود بچّهٔ باز را دیده کور ۷۸۶
ببرّد ز پستان نخچیر شیر   شود آب در چشمهٔ خویش قیر
شود در جهان چشمهٔ آب خشك   نگیرد به نافه درون بوی مشك
ز کژّی گریزان شود راستی   پدید آید از هر سوی کاستی ۷۸۹
کنون دانش و داد یاد آوریم   بجای غم و رنج داد آوریم
برآساید از ما زمانی جهان   نباید که مرگ آید از ناگهان
دو بهر از جهان زیر پای منست   به ایران و توران سرای منست ۷۹۲
گر ایدونکه باشید همداستان   به رستم فرستم یکی داستان
در آشتی با سیاووش نیز   بجویم فرستم بی اندازه چیز »
سران یك به یك پاسخ آراستند   همی خوبی و راستی خواستند ۷۹۵
که « تو شهریاریّ و ما چون رهی   بران دل نهاده که فرمان دهی »
همه باز گشتند سر پر ز داد   نیامد کسی را غم و رنج یاد
به گرسیوز آنگه چنین گفت شاه   که « بپسیچ کار و بپیمای راه ۷۹۸
بزودی بساز و سخن را مایست   ز لشکر گزین کن سواری دویست
بنزد سیاووش بر خواسته   ز هر چیز گنجی بیاراسته
از اسپان تازی به زرّین ستام   ز شمشیر هندی به زرّین نیام ۸۰۱
یکی تاج پر گوهر شاهوار   ز گستردنی صد شتروار بار

ب ۷۸۷ : بنداری ترجمه کرده: وقلّت الألبان فی الأخلاف والضّروع.

غلام و کنیزك ببر هم دویست بگویش که «با تو مرا جنگ نیست»
۸۰۴ بپرسش فراوان و او را بگوی که «ما سوی ایران نکردیم روی
زمین تا لب رود جیحون مراست به سُغدیم و این پادشاهی جداست
همانست کز تور و سلم دلیر زبر شد جهان آن کجا بود زیر
۸۰۷ از ایرج که بر بی‌گنه کشته شد ز مغز بزرگان خرد گشته شد
ز توران به ایران جدائی نبود که با کین و جنگ آشنائی نبود
ز یزدان برآن گونه دارم امید که آید درود و خُرام و نوید
۸۱۰ برانگیخت از شهر ایران ترا که برمهر دید از دلیران ترا
به بخت تو آرام گیرد جهان شود جنگ و ناخوبی اندر نهان
چو گرسیوز آمد به نزدیك تو بیاراید آن رای تاریك تو
۸۱۳ چنان چون به گاه فریدون گرد که گیتی به بخشش به‌گردان سپرد
ببخشیم و آن رای باز آوریم ز جنگ و زکین پای باز آوریم
تو شاهیّ و با شاه ایران بگوی مگر نرم گردد سر جنگ جوی»
۸۱۶ سخنها همی گوی با پیلتن بچربی بسی داستانها بزن
براین هم نشان نزد رستم پیام پرستنده و اسپ و زرّین ستام
بنزدیك او هم چنین خواسته ببر تا شود کار پیراسته
۸۱۹ جز از تخت زرّین که او شاه نیست تن پهلوان از در گاه نیست»
بیاورد گرسیوز آن خواسته که روی زمین زو شد آراسته
دمان تا لب رود جیحون رسید زگردان فرستاده‌ای برگزید

بدان تا رساند به شاه آگهی　　که گرسیوز آمد بدان فرّهی ۸۲۲
به کشتی به یك روز بگذاشت آب　　بیامد سوی بلخ دل پر شتاب
فرستاده آمد به درگاه شاه　　بگفتند «گرسیوز آمد به راه»
سیاوش گو پیلتن را بخواند　　وزاین داستان چند گونه براند ۸۲۵
چو گرسیوز آمد به‌درگاه شاه　　بفرمود تا برگشادند راه
سیاوش ورا دید، بر پای خاست　　بخندید بسیار و پوزش بخواست
ببوسید گرسیوز از دور خاك　　رخش پر ز شرم و دلش پر ز باك ۸۲۸
سیاووش بنشاندش زیر تخت　　از افراسیابش بپرسید سخت
چو بنشست گرسیوز، از گاه نو　　بدید آن سر و افسر شاه نو
به رستم چنین‌گفت ک«افراسیاب　　چو از تو خبر یافت اندر شتاب ۸۳۱
یکی یادگاری به نزدیك شاه　　فرستاد با من کنون در به راه»
بفرمود تا هدیه برداشتند　　به چشم سیاووش بگذاشتند
ز دروازهٔ شهر تا بارگاه　　درم بود و اسپ و غلام و کلاه ۸۳۴
کس اندازه نشناخت آن‌را که چند　　ز دینار و ز تاج و تخت بلند
غلامان همه با کلاه و کمر　　پرستنده با یاره و طوق زر
پسند آمدش سخت، بگشاد روی　　نگه کرد و بشنید پیغام اوی ۸۳۷
تهمتن بدو گفت «یك هفته شاد　　همی باش تا پاسخ آریم یاد
بدین خواهش اندیشه باید بسی　　همان نیز پرسیدن از هرکسی»
چو بشنید گرسیوز پیش بین　　زمین را ببوسید و کرد آفرین ۸۴۰

یکی خانه او را بیاراستند — به دیبا و ، خوالیگران خواستند
نشستند بیدار هر دو بهم — سگالش گرفتند بر بیش و کم
۸۴۳ از آن کار شد پیلتن بدگمان — کزآن گونه گرسیوز آمد دمان
طلایه ز هر سو برون تاختند — چنان چون ببایست برساختند
سیاوش ز رستم بپرسید و گفت — که « این راز بیرون کنید از نهفت
۸۴۶ که این آشتی جستن از بهر چیست — نگه کن که تریاك این زهر چیست
ز پیوستهٔ خون بنزدیك اوی — ببین تا کدامند صد نامجوی
گروگان فرستد به نزدیك ما — کند روشن این رای تاریك ما
۸۴۹ نباید که از ما غمی شد ، ز بیم — همی طبل سازد به زیر گلیم
چو این کرده باشیم نزدیك شاه — فرستاده باید ، یکی نیك خواه ،
برد زین سخن نزد او آگهی — مگر مغز گرداند از کین تهی »
۸۵۲ چنین گفت رستم که « اینست رای — جز این روی پیمان نیاید بجای »
بشبگیر گرسیوز آمد بدر — چنان چون بود با کلاه و کمر
بیامد به پیش سیاوش ، زمین — ببوسید و بر شاه کرد آفرین
۸۵۵ سیاوش بدو گفت کَ« ز کار تو — پر اندیشه بودم ز گفتار تو
کنون رای یکسر بران شد درست — که از کینه دل را بخواهیم شست
تو پاسخ فرستی به افراسیاب — که « از کین اگر شد سرت پرشتاب

ب ۸۴۹ (دوم) : تعبیر «طبل سازد به زیر گلیم » دراینجا ظاهراً به این معنی‌است که خودرا پنهانی آمادهٔ جنگ می کند .

کسی کو ببیند سرانجام بد	ز کردار بد باز گشتن سزد
دلی کز خرد گردد آراسته	یکی گنج گردد پر از خواسته
اگر زیر نوش اندرون زهر نیست	دلت را ز رنج و زیان بهر نیست
چو پیمان همی کرد خواهی درست	که آزار و کینه نخواهیم جست
ز گردان که رستم بداند همی	کجا نامشان بر تو خواند همی
بَرِ من فرستی برسم نوا	که باشد به گفتار تو بر گوا
و دیگر ز ایران زمین هرچه هست	که آن شهرها را تو داری به دست
بپردازی و خود به توران شوی	زمانی ز جنگ و ز کین بغنوی
نباشد جز از راستی در میان	به کینه نبندم کمر بر میان
فرستم یکی نامه نزدیك شاه	مگر بآشتی باز خواند سپاه »
برافگند گرسیوز اندر زمان	فرستاده‌ای چون هزبر دمان
بدو گفت « خیره منه سر به خواب	برو تازنان نزد افراسیاب
بگویش که : من تیز بشتافتم	همی هر چه جستم همه یافتم
گروگان همی خواهد از شهریار	چو خواهی که برگردد از کارزار »
فرستاده آمد بدادش پیام	ز شاه و ز گرسیوز نیك نام
چو گفتِ فرستاده بشنید شاه	فراوان بپیچید و گم کرد راه
همی‌گفت « صد تن ز خویشان من	گر ایدونکه کم گردد از انجمن
شکست اندر آید بدین بارگاه	نماند بَرِ من کسی نیك خواه
وگر گویم از من گروگان مجوی	دروغ آیدش سر بسر گفت گوی

فرستاد باید بَرِ او نوا   اگر بی گروگان ندارد روا »
برآن‌سان که رستم همی نام برد   ز خویشان نزدیك صد برشمرد
۸۷۹ بَرِ شاه ایران فرستادشان   بسی خلعت و نیکوی دادشان
بفرمود تا کوس با کرّنای   زدند و فرو هشت پرده سرای
بخارا و سغد و سمرقند و چاج   سپیجاب و آن کشور و تخت عاج
۸۸۲ تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ   بهانه نجست و فریب و درنگ
چو از رفتنش رستم آگاه شد   روانش ز اندیشه کوتاه شد
بنزد سیاوش بیامد چو گرد   شنیده سخنها همه یاد کرد
۸۸۵ بدوگفت « چون کارها گشت راست   چو گرسیوز ار بازگردد رواست »
بفرمود تا خلعت آراستند   سلیح و کلاه و کمر خواستند
یکی اسپ تازی به زرّین ستام   یکی تیغ هندی به زرّین نیام
۸۸۸ چو گرسیوز آن خلعت شاه دید   تو گفتی مگر بر زمین ماه دید
بشد با زبانی پر از آفرین   تو گفتی مگر بر نوردد زمین
سیاوش نشست از بَرِ تخت عاج   بیاویخته بر سر عاج تاج
۸۹۱ همی رای زد با یکی چرب‌گوی   کسی کو سخن را دهد رنگ و بوی
ز لشکر همی جُست گُردی سوار   که با او بسازد دَمِ شهریار
چنین گفت با او گو پیلتن   کَ«زاین در که یارد گشادن سخن؟
۸۹۴ همانست کاووس کز پیش بود   ز تندی نه کاهد، نه خواهد فزود
مگر من شوم نزد شاه جهان   کنم آشکارا برو بر نهان

ببرّم زمین گر تو فرمان دهی ز رفتن نبینم همی جز بهی »
سیاوش ز گفتار او شاد شد حدیث فرستادگان باد شد ۸۹۷
سپهدار بنشست و رستم بهم سخن راند هرگونه از بیش و کم

نامهٔ سیاووش بنزد کاووس و رفتن رستم

بفرمود تا رفت پیشش دبیر نوشتن یکی نامه‌ای بر حریر
نخست آفرین کرد بر دادگر کزو دید نیروی و فرّ و هنر ۹۰۰
« خداوند هوش و زمان و مکان خرد پروراند همی با روان
گذر نیست کس را ز فرمان او، کسی کو بگردد ز پیمان او
ز گیتی نبیند مگر کاستی بدو باشد افزونی و راستی ۹۰۳
ازو باد بر شهریار آفرین جهاندار و ز نامداران گزین
رسیده به هرنیك و بد رای او ستون خرد گشته بالای او
رسیدم به بلخ و به خرّم بهار همه شادمان بودم از روزگار ۹۰۶
ز من چون خبر یافت افراسیاب سیه شد به چشم اندرش آفتاب
بدانست که ش کار دشوار گشت جهان تیره شد بخت او خوارگشت
بیامد برادَرْش با خواسته بسی خوب رویان آراسته ۹۰۹
که زنهار خواهد ز شاه جهان سپارد بدو تاج و تخت مهان
بسنده کند زین جهان مرز خویش بداند همی پایهٔ ارز خویش

۹۱۲ از ایران زمین بسپرد تـیره خاك   بشوید دل از کینه و جنگ پاك
ز خویشان فـرستاد صد نزد من   بدین خواهش آمد گـو پیلتن
گر او را ببخشد ، ز مهرش سزاست   که بر مهر او چهر او بر گواست »
۹۱۵ چو بنوشت نامه ، یل جنگجوی   سوی شاه کاووس بنهاد روی
وزآن روی گرسیوز نیك خـواه   بیامد بَـرِ شاهِ توران سپاه
همـه داستان سیاوش بگفت   که « اورا ز شاهان کسی نیست جفت
۹۱۸ ز خوبـیّ دیدار و کردار او   ز هوش و دل و شرم و گفتار او
دلیر و سخن‌گوی و گـرد و سوار   تو گوئی خـرد دارد اندر کنار »
بخندید و با او چنین گفت شاه   که « چاره به از جنگ ، ای نیك خواه
۹۲۱ و دیگر کزآن خوابم آمـد نهیب   ز بالا بدیـدم نشان نشیب
پراز درد گشتم سوی چاره باز   بدان تا نبینم نشیب از فـراز
به گنج و درم چاره آراستم   کنون شد برآن سان که من خواستم »

*

۹۲٤ وزآن روی چون رستم شیر مرد   بیامد بَـرِ شاه ایـران چو گرد
به پیش اندرآمد به کش کرده دست   برآمد سپهـبد ز جای نشست
بپرسید و بگرفتش اندر کنار   ز فـرزند و ز گردش روزگار
۹۲۷ ز گـردان و ز رزم و کار سپاه   وزان تا چـرا باز گشت او ز راه

ب ۹۱٤ (دوم) : «برمهراو چهر او برگواست» درعموم نسخ جز مب چنین است . «بر» دوم را آیا می‌توان احتمال بعیدی داد که با «گوا» یک کلمهٔ مرکّب درست کرده باشد ، برگوا ، به معنی گواه ؟ اما بهرصورت محلّ تأمّل است .

نخست از سیاوش زبان برگشاد ستودش فراوان و نامه بداد
چو نامه برو خواند فرّخ دبیر رخ شهریار جهان شد چو قیر
به رستم چنین گفت : گیرم که اوی جوانست و بد نارسیده به‌روی ۹۳۰
چو تو نیست اندر جهان سربسر به جنگ از تو جویند شیران هنر
ندیدی بدیهای افراسیاب ؟ که گم شد ز ما خورد و آرام و خواب
مرا رفت بایست ، کردم درنگ مرا بود با او سری پر ز جنگ ۹۳۳
نرفتم که گفتند « ز ایدر مرو بمان تا بپیچد جهاندارِ نو »
چو پادافره ایزدی خواست بود مکافات بدها بدی خواست بود
شما را بدان مُردری خواسته بدان‌گونه بر شد دل آراسته ۹۳۶
ـ کجا بستد از هرکسی بی‌گناه ـ بدان تا بپیچیدتان دل ز راه
به صد ترك بیچاره و بد نژاد که نام پدرشان ندارند یاد
کنون ازگروگان کی اندیشد او ؟ همان پیش چشمش همان خاك کو ۹۳۹
شما گر خرد را نبستید کار نه من سیرم از جنگ و ز کارزار
بنزد سیاوش فرستم کنون یکی مرد پر دانش و پر فسون
بفرمایمش کـ«آتشی کن بلند به بند گران پای ترکان ببند ۹۴۲
برآتش بنه خواسته هرچه هست نگر تا نیازی به یك چیز دست
پس آن بستگان را بر من فرست که من سر بخواهم زتن‌شان گسست
تو با لشکر خویش سر پر ز جنگ برو تا به درگاه او بی درنگ ۹۴۵
همه دست بگشای تا یکسره چو گرگ اندر آید به پیش بره

چو تو ساز گیری بد آموختن سپاهت کند غارت و سوختن
۹۴۸ بیاید به جنگ تو افراسیاب چوگردد برو ناخوش آرام و خواب»
تهمتن بدو گفت ک«ای شهریار دلت را بدین کار غمگین مدار
سخن بشنو از من ، توای شه ،نخست پس آنگه جهان زیر فرمان تست
۹۵۱ تو گفتی که «برجنگ افراسیاب مران تیز لشکر بر آن روی آب
بمانید تا او بیاید به جنگ که او خود شتاب آورد بی درنگ»
ببودیم یك چند در جنگ سست درِ آشتی او گشاد از نخست
۹۵۴ کسی کاشتی جوید و سور و بزم نه نیکو بود پیش رفتن به رزم
و دیگر که پیمان شکستن ز شاه نباشد پسندیدهٔ نیك خواه
سیاوش چو پیروز بودی به جنگ برفتی بسان دلاور پلنگ
۹۵۷ چه جستی جز از تخت و تاج و نگین تن آسانی و گنج ایران زمین ؟
همه یافتی جنگ خیره مجوی دل روشنت باب تیره مشوی
گر افراسیاب این سخنها که گفت به پیمان شکستن بخواهد نهفت
۹۶۰ هم از جنگ جستن نگشتیم سیر بجایست شمشیر و چنگال شیر
ز فرزند پیمان شکستن مخواه مکن آنچه نه اندر خورد با کلاه
نهانی چرا گفت باید سخن سیاوش زِ پیمان نگردد ز بن
۹۶۳ وزاین کار کاندیشه کردهست شاه برآشوبد این نامور پیش‌گاه»
چو کاووس بشنید شد پر زخشم برآشفت زان کار و بگشاد چشم
به رستم چنین گفت شاه جهان که «ایدون نماند سخن در نهان

که این در سر او تو افگنده‌ای　　چنین بیخ کین از دلش کنده‌ای ۹۶۶
تن آسانی خویش جستی برین　　نه افروزش تاج و تخت و نگین
تو ایدر بمان تا سپهدار طوس　　ببندد براین کار بر پیل کوس
من اکنون هیونی فرستم به بلخ　　یکی نامه‌ای با سخنهای تلخ ۹۶۹
سیاوش اگر سر ز پیمان من　　بپیچد نیاید به فرمان من
به طوس سپهبد سپارد سپاه　　خود و ویژگان بازگردد به راه
ببیند ز من هرچه اندرخورست　　گر او را چنین داوری در سرست» ۹۷۲
غمی گشت رستم بآواز گفت　　که «گردون سر من نیارد نهفت
اگر طوس جنگی‌تر از رستمست　　چنان دان که رستم ز گیتی کمست»
بگفت این و بیرون شد از پیش اوی　　پراز خشم و جنگ و پرآژنگ روی ۹۷۵
هم اندر زمان طوس را خواند شاه　　بفرمود لشکر کشیدن به راه
چو بیرون شد از پیش کاووس طوس　　بفرمود تا لشکر و بوق و کوس
بسازند و آرایش ره کنند　　وزآن رزمگه راه کوته کنند ۹۷۸
هیونی بیاراست کاووس شاه　　بفرمود تا بازگردد به راه

ب ۹۷۳: بنظر می‌رسد که «غمی گشتن» را به‌معنی خشمگین گشتن بکار برده‌است، نظیر این استعمال در بیت ۲۸۴۲ نیز آمده است.

ب ۹۷۸ (دوم): از این بیت وبیت ۲۸۸۱ همین داستان مفهوم می‌شود که مراد از کوتاه کردن راه از رزم اینست که زودتر آن را به‌پایان برسانند وکاررا فیصله دهند.

پاسخ نامهٔ کاووس بنزد سیاووش

نویسندهٔ نامه را پیش خواند   به کرسیّ زر پیکرش برنشاند
۹۸۱ یکی نامه فرمود پرخشم و جنگ   زبان تیز و رخساره چون بادرنگ
نخست «آفرین» کرد «بر کردگار   خداوند آرامش و کارزار
خداوند بهرام و کیوان و ماه   خداوند نیك و بد و فرّ و جاه
۹۸۴ به فرمان اویست گردان سپهر   ازو بازگسترده هرجای مهر
ترا ای جوان تن‌درستیّ و بخت   همیشه بماناد با تاج و تخت
اگر بر دلت رای من تیره گشت   ز خواب جوانی سرت خیره گشت
۹۸۷ شنیدی که دشمن به ایران چه کرد   چو پیروز شد روزگار نبرد
کنون خیره آزرم دشمن مجوی   براین بارگه بر مبر آب روی
منه با جوانی سراندر فریب   گر از چرخ گردان نخواهی نهیب
۹۹۰ که من زان فریبنده گفتار او   بسی باز گشتم ز پیکار او
ترا گر فریبد نباشد شگفت   مرا از خود اندازه باید گرفت
نرفت ایچ با من سخن زآشتی   ز فرمان من روی برگاشتی
۹۹۳ همان رستم از گنجِ آراسته   نخواهد شدن سیر و از خواسته
ازآن مُردری تاج شاهنشهی   ترا شد سر از جنگ جستن تهی
در بی نیازی به شمشیر جوی   به کشور بود شاه را آب روی

چو طوس سپهبد رسد پیش تو بسازد چو باید کم و بیش تو ۹۹۶
گروگان که داری به بند گران هم اندر زمان بارکن بر خران
پرستار و زخواسته هرچه هست بزودی مرآن را بهٔ درگه فرست
تو شو کین و آویختن را بساز ازاین در سخنها مگردان دراز ۹۹۹
چو تو ساز جنگ شبیخون کنی زخاك سیه رود جیحون کنی
سپهبد سر اندر نیارد به خواب بیاید به جنگ تو افراسیاب
وگر مهر داری بر آن اهرمن نخواهی که خوانَدْت پیمان شکن ۱۰۰۲
سپه طوسِ رَدْ را ده و بازگرد نه‌ای مرد پرخاش روز نبرد
تو با خوب رویان بر آمیختی به بزم اندر از رزم بگریختی »
نهادند بر نامه بر مُهر شاه هیون پر برآورد و ببرید راه ۱۰۰۵
چو نامه بنزد سیاوش رسید برآن‌گونه گفتار ناخوب دید
فرستاده را خواند و پرسید چُست ازو کرد یکسر سخنها درست
بگفت آنکه با پیلتن رفته بود ز طوس و ز کاووس کاشفته بود ۱۰۰۸
سیاوش چو بشنید گفتار اوی ز رستم غمی گشت و برتافت روی
زکار پدر دل پر اندیشه کرد ز ترکان و ز روزگار نبرد
همی‌گفت « صد مرد ترك و سوار ز خویشان شاهی چنین نامدار ۱۰۱۱
همه نیك خواه و همه بی‌گناه اگرشان فرستم بنزدیك شاه
نه پرسد نه اندیشد از کارشان هم‌آنگه کند زنده بردارشان
به نزدیك یزدان چه پوزش برم بد آمد ز کار جهان بر سرم ۱۰۱۴

ور ایدونکه جنگ آورم بی‌گناه چنان خیره با شاه توران سپاه
جهاندار نپسندد این بد ز من گشایند بر من زبان انجمن
۱۰۱۷ وگر بازگردم به نزدیک شاه به طوس سپهبد سپارم سپاه
ازو نیز هم بر تنم بد رسد چپ و راست بد بینم و پیش بد
نیاید ز سوداوه خود جز بدی ندانم چه خواهد رسید ایزدی »
۱۰۲۰ دوتن را ز لشکر ز گنداوران چو بهرام و چون زنگهٔ شاوران
برآن رازشان خواند نزدیک خویش بپردخت ایوان و بنشاند پیش
که رازش بهم بود با هردوتن ازان پس که رستم شد از انجمن
۱۰۲۳ بدیشان چنین گفت کَ«ز بخت بد فراوان همی بر تنم بد رسد
بدان مهربانی دل شهریار بسان درختی پر از رنگ و بار
چو سوداوه او را فریبنده گشت توگفتی که زهر گزاینده گشت
۱۰۲۶ شبستان او گشت زندان من غمی شد دل و بخت خندان من
چنین رفت بر سر مرا روزگار که با مهر او آتش آورد بار
گزیدم برآن شور بختیم جنگ مگر دور مانم ز چنگ نهنگ
۱۰۲۹ به بلخ اندرون بود چندان سپاه سپهبد چو گرسیوز کینه خواه
نشسته به‌سغد اندرون شهریار پر از کینه با تیغ زن صد هزار
برفتیم برسان باد دمان نجستیم در جنگ ایشان زمان
۱۰۳۲ چو کشور سراسر بپرداختند گروگان و آن هدیه‌ها ساختند
همه موبدان آن نمودند راه که ما بازگردیم زین رزمگاه

پسندش نیامد همی کار من — بکوشد به رنج و به‌آزار من
بخیره همی جنگ فرمایدم — بترسم که سوگند بگزایدم ۱۰۳۵
ورا گر ز بهر فزونیست جنگ — چوگنج آمد و کشور آمد به‌چنگ
چه باید همی خیره خون ریختن — چنین دل به‌کین اندر آویختن؟
همی سر ز یزدان بباید کشید — فراوان نکوهش بباید شنید ۱۰۳۸
دوگیتی همی برد خواهد ز من — بمانم بکام دل اهرمن
نزادی مرا کاشکی مادرم — وگر زاد مرگ آمدی بر سرم
که چندین بلاها بباید کشید — ز گیتی همی زهر باید چشید ۱۰۴۱
بدین‌گونه پیمان که من کرده‌ام — به یزدان و سوگندها خورده‌ام
اگر سر بگردانم از راستی — فراز آید از هر سوی کاستی
پراگنده شد در جهان این سخن — که با شاه ترکان فگندیم بن ۱۰۴۴
زبان برگشایند هر کس به بد — به هر جای بر من چنان چون سزد
به‌کین بازگشتن بریدن ز دین — کشیدن سر از آسمان و زمین
چنین کی پسندد ز من کردگار؟ — کجا بر دهد گردش روزگار؟ ۱۰۴۷
شوم کشوری جویم اندر جهان — که نامم ز کاووس ماند نهان
رَوِشْنِ زمانه بر آن‌سان بود — که فرمان دادار گیهان بود

ب ۱۰۴۹ : در بم : که روشن؛ ولی شکی نیست که «که» زائداست وباید رَوِشْن خوانده شود . نسخه نویسان بواسطهٔ آشنا نبودن با این لفظ کلمه را روشَن خوانده‌اند و همیشه یک کلمهٔ یک هجائی قبل ازان برای پر کردن وزن افزوده‌اند . راجع به این کلمه رجوع شود به فرهنگ جهانگیری و شاهنامهٔ چاپ مسکو ج ۲ ص۱۴۹ ب ۳۴۸ و ج۸ ص ۱۰۲ ب ۸۴۲ و ص۲۵٤ ب ۳٤۵۳ .

۱۰۵۰ سری کش نباشد ز مغز آگهی نه از بتّری باز داند بهی
قباد آمد و رفت و گیتی سپرد ورا نیز هم رفته باید شُمرد
تو ای نامور زنگهٔ شاوران بیارای تن را به رنج گران
۱۰۵۳ برو تا به درگاه افراسیاب درنگی مباش و منه سر به خواب
گروگان و این خواسته هرچه هست ز دینار و ز تاج و تخت و نشست
ببر هم چنین جمله تا پیش اوی بگویش که ما را چه آمد به روی »
۱۰۵۶ بفرمود بهرام گودرز را که « این نامور لشکر و مرز را
سپردم ترا ، گنج و پیلان کوس بمان تا بیاید سپهدار طوس
بدو ده تو این لشکر و خواسته همه کارها یکسر آراسته
۱۰۵۹ یکایك برو برشُمر هرچه هست ز گنج و ز تاج و ز تخت و نشست »
چو بهرام بشنید گفتار او دلش گشت پیچان به تیمار او
ببارید خون زنگهٔ شاوران بنفرید بر بوم هاماوران
۱۰۶۲ پر از غم نشستند هردو بهم روان شان ز گفتار او شد دژم
بدو باز گفتند ک« این رای نیست ترا بی پدر در جهان جای نیست
یکی نامه بنویس نزدیك شاه دگرباره زو پیلتن را بخواه
۱۰۶۵ اگر جنگ فرمان دهد جنگ ساز مکن خیره اندیشهٔ دل دراز
مگردان به ما بر دژم روزگار چو آمد درخت بزرگی به بار »
نپذرفت زان دو خردمند پند دگرگونه بُد راز چرخ بلند
۱۰۶۸ چنین داد پاسخ که « فرمان شاه برانم که برتر ز خورشید و ماه

ولیکن به فرمان یزدان دلیر   نباشد ز خاشاك تا پیل و شیر
کسی کو ز فرمان یزدان بتافت   سراسیمه شد خویشتن را نیافت
همی دست یازید باید به خون   به کین دو کشور بُدن رهنمون ۱۰۷۱
وزان پس که داند کزاین کار زار   کرا برکشد گردش روزگار؟
ز بهر نوا هم بیازارد او   سخنهای گم کرده باز آرد او
همان خشم و پیکار بار آورد   سرشك غم اندر کنار آورد ۱۰۷۴
اگر تیره تان شد دل از کار من   بپیچید سرتان ز گفتار من
فرستاده خود باشم و رهنمای   بمانم براین دشت پرده سرای»
سیاوش چو پاسخ چنین کرد باز   بپژمرد جان دو گردن فراز ۱۰۷۷
زبیم جدائیش گریان شدند   چو بر آتش تیز بریان شدند
همی دید چشم و دل روزگار   که اندر نهان چیست با شهریار
نخواهد بدن نیز دیدار او   ازان چشم گریان شد از کار او ۱۰۸۰
چنین گفت زنگه که «ما بنده‌ایم   به مهر سپهبد دل آگنده‌ایم
فدای تو بادا تن و جان ما   چنین باد تا مرگ پیمان ما»
چو پاسخ چنین یافت از نیك خواه   چنین گفت با زنگه بیدار شاه ۱۰۸۳
که «رو شاه توران سپه را بگوی   که: زین کار ما را چه آمد بروی
از این آشتی جنگ بهر منست   همی نوش تو درد و زهر منست
ز پیمان تو سر نگردد تهی   وگر دور مانم ز تخت مهی ۱۰۸۶
جهاندار یزدان پناه منست   زمین تخت و گردون کلاه منست

ودیگر که بر خیره ناکرده کار نشایست رفتن بَرِ شهریار
١٠٨٩ یکی راه بگشای تا بگذرم بجائی که کرد ایزد آبش‌خورم
یکی کشوری جویم اندر جهان که نامم ز کاووس ماند نهان
ز خوی بد او سخن نشنوم ز پیکار او یك زمان بغنوم »
١٠٩٢ بشد زنگه با نامور صد سوار گروگان ببرد ازدر شهریار
چو در شهر سالار ترکان رسید خروش آمد و دیده بانش بدید
پذیره شدش نامداری بزرگ کجا نام او بود جنگی طُوُرْگ
١٠٩٥ چو زنگه بیامد به نزدیك شاه سپهدار برخاست از پیش‌گاه
گرفتش به بر تنگ و بنواختش گرامی برِ خویش بنشاختش
چو بنشست با شاه پیغام داد سراسر سخنها بدو کرد یاد
١٠٩٨ چو بشنید پیچان شد افراسیاب دلش گشت پردرد و سر پر زتاب
بفرمود تا جایگه ساختند ورا چون سزا بود بنواختند
چو پیران بیامد تهی کرد جای سخن رفت با نامور کدخدای
١١٠١ ازکاووس و زخام گفتار او زخوی بد و رای و پیکار او
همی‌گفت و رخساره کرده دژم زکار سیاووش دل پر ز غم
فرستادن زنگهٔ شاوران همه یاد کرد از کران تا کران
١١٠٤ بپرسید ک« این را چه درمان کنیم؟ وزاین چاره جستن چه پیمان کنیم؟ »
بدوگفت پیران که « ای شهریار انوشه بَدی تا بود روزگار
تو ازما به هرکار داناتری به بایسته‌ها بر تواناتری

(؟)گمان و دل و دانش و رای من　　چنین است اندیشه بر جای من ۱۱۰۷
که هرکس که بر نیکوی در جهان　　توانا بود آشکار و نهان
از این شاه زاده نگیرند باز　　ز گنج و ز رنج آنچه آید فراز
من ایدون شنیدم که اندر جهان　　کسی نیست مانند او از مهان ۱۱۱۰
به بالا و دیدار و آهستگی　　به فرهنگی و رای و شایستگی
هنر با خرد نیز بیش از نژاد　　ز مادر چنو شاه زاده نزاد
به دیدن کنون از شنیدن بهست　　گرانمایه و شاه‌زاد و مهست ۱۱۱۳
وگر خود جز اینش نبودی هنر　　که از خون صد نامور با پدر
برآشفت و بگذاشت تخت و کلاه　　همی از تو جوید بدین‌گونه راه
نه نیکو نماید ز راه خرد　　کز این کشور آن نامور بگذرد ۱۱۱۶
ترا سرزنش باشد از مهتران　　سر او همان از تو گردد گران
و دیگر که کاووس شد پیر سر　　ز تخت آمدش روزگار گذر
سیاوش جوانست و با فرهی　　بدو ماند آئین و تخت مهی ۱۱۱۹
اگر شاه بیند به رای بلند　　نویسد یکی نامهٔ سودمند
چنان چون نوازند فرزند را　　نوازد جوان خردمند را
یکی جای سازد بدین کشورش　　بدارد سزاوار اندر خورش ۱۲۲

ب ۱۱۰۷ (مصراع دوم): معنی «اندیشه برجای من» روشن نیست.
ب ۱۱۱۱ : فرهنگی دراینجا بی‌مورد بنظر می‌رسد، شاید ضبط همهٔ نسخ دیگر : به فرهنگ و رای و به شایستگی، درست باشد.

برآئین دهد دختری را بدوی بـــدارَدْش با ناز و با آب روی
مگـــر کو بماند به نزدیك شاه کند کشور و بومت آرامـــگاه
۱۱۲۵ وگر باز گردد سوی شهـــریار ترا بهـــتری باشد از روزگار
سپاسی بـــود نزد شاه زمین بزرگان گیتی کنند آفـــرین
برآساید از کین دو کشور مگـــر اگر آردش نزد ما دادگـــر
۱۱۲۸ ز داد جهان آفـــرین این سزاست که گردد زمانه بدین جنگ راست »
چو سالار گفتار پـــیران شنید چنان هم همـــه بودنیها بدید
پس اندیشه کرد اندران یك زمان همی داشت بر نیك و بد بـــر گمان
۱۱۳۱ چنین داد پاسخ به پـــیران پـــیر که « هست اینکه گفتی همه دلپـــذیر
ولیکن شنیدم یکـــی داستان که باشد بدین رای همـــداستان
که چون بچّهٔ شیر نـــر پروری چو دندان کند تیز کیفر بـــری
۱۱۳۴ چو با زور و با چنگ برخیزد او به پروردگار انـــدر آویـــزد او »
بدو گفت پـــیران که « اندر خرد یکی شاه گنداوران بنگـــرد
کسی کز پدر کژّی و خوی بد نگـــیرد ازو بدخوی کی سزد ؟
۱۱۳۷ نبینی که کاووس دیرینه گشت چو دیرینه گشت او بباید گذشت
سیاوش بگـــیرد جهانی فراخ بسی گنج بی رنج و ایوان و کاخ
دو کشور ترا باشد و تاج و تخت چنین خود که یابد مگر نیك‌بخت؟»
۱۱۴۰ چو بشنید افـــراسیاب این سخن یکی رای با دانش افکنـــد بن

ب ۱۱۲۳ چند نسخهٔ دیگر : دخترش‌را، و بنداری چنین ترجمه کرده : وزوّجه باحدی کرائمه .

نامهٔ افراسیاب بر سیاووش

دبیر جهاندیده را پیش خواند　　زبان برگشاد و سخن برفشاند
نخستین که بر خامه بنهاد دست　　به عنبر سر خامه را کرد مست
جهان آفرین را ستایش گرفت　　بزرگیّ و دانش نمایش گرفت ۱۱۴۳
«کجا برترست از مکان و زمان　　بدو کی رسد بندگان را گمان؟
خداوند جانست و آنِ خرد　　خردمند را دادِ او پرورد
ازو باد بر شاه‌زاده درود　　خداوند گوپال و شمشیر و خود ۱۱۴۶
خداوند شرم و خداوند باك　　ز بیداد و کژّی دل و دست پاك
شنیدم پیام از کران تا کران　　ز بیدار دل زنگهٔ شاوران
غمی شد دلم زانکه شاه جهان　　چنین تیز شد با تو اندر نهان ۱۱۴۹
ولیکن به گیتّی بجز تاج و تخت　　چه جوید خردمند بیدار بخت؟
ترا این همه ایدر آراسته‌ست　　اگر شهریاریّ وگر خواسته‌ست
همه شهر توران برندت نماز　　مرا خود به‌مهر تو باشد نیاز ۱۱۵۲
تو فرزند باشیّ و من چون پدر　　پدر پیش فرزند بسته کمر
چنان دان که کاووس بر تو به‌مهر　　برآن‌گونه یك روز نگشاد چهر
کجا من گشایم در گنج بست　　سپارم به تو تاج و تخت نشست ۱۱۵۵

ب ۱۱۵۵ (مصراع دوم) : درموارد دیگری «تخت و نشست» نیز به‌کار رفته است .

بدارمْت بی‌رنج فرزند وار — به گیتی تو مانی ز من یادگار
چو از کشورم بگذری در جهان — نکوهش کنندم کهان و مهان
۱۱۵۸ وزاین روی دشوار یابی گذر — مگر ایزدی باشد آئین و فر
بدین راه پیدا نبینی زمین — گذر کرد باید به دریای چین
ازاین کرد یزدان ترا بی نیاز — هم ایدر بباش و بخوبی بناز
۱۱۶۱ سپاه و در گنج و شهر آن تست — به رفتن بهانه نبایدْت جست
چو رای آیدت آشتی با پدر — سپارم ترا تاج و زرّین کمر
که ز ایدر به ایران شوی با سپاه — ببندم بدلسوزگی با تو راه
۱۱۶۴ نماند ترا با پدر جنگ دیر — کهن شد سرش گردد از جنگ سیر ـ
گر آتش ببیند پی شست و پنج — رسد آتش از باد پیری به‌رنج ـ
ترا باشد ایران و گنج و سپاه — زکشور به‌کشور رساند کلاه
۱۱۶۷ پذیرفتم از پاك یزدان که من — بکوشم بخوبی بجان و بتن
نفرمایم و خود نسازم به بد — باندیشه دل را نیازم به بد »
چو نامه به‌مهر اندر آورد شاه — بفرمود تا زنگهٔ نیك خواه
۱۱۷۰ بزودی به‌رفتن ببندد کمر — یکی خلعت آراست با سیم و زر
یکی اسپ بر سر ستام گران — بیامد دمان زنگهٔ شاوران
چو نزدیك تخت سیاوش رسید — بگفت آنچه پرسید و بشنید و دید
۱۱۷۳ سیاوش به یك روی زان شاد شد — به دیگر پراز درد و فریاد شد
که دشمن همی دوست بایست کرد — زآتش کجا بر دمد باد سرد ؟

یکی نامه بنوشت نزد پدر   همه یاد کرد آنچه بُد در بدر
که «من با جوانی خرد یافتم   به هر نیك و بد تیز نشتافتم ۱۱۷۶
از آن زن ، یکی مغز شاه جهان ،   دل من برافروخت اندر نهان
شبستان او درد من شد نخست   ز خون دلم رخ ببایست شست
ببایست بر کوه آتش گذشت   مرا زار بگریست آهو به دشت ۱۱۷۹
ازآن ننگ و خواری به‌جنگ آمدم   خرامان به چنگِ نهنگ آمدم
دو کشور بدین آشتی شاد گشت   دل شاه چون تیغ پولاد گشت
نیاید همی هیچ کارش پسند   گشادن همان و همان بود بند ۱۱۸۲
چو چشمش ز دیدار من گشت سیر   بَرِ سیردیده نباشند دیر
ز شادی مبادا دل او رها   شدم من ز غم در دم اژدها
ندانم کزاین کار بر من سپهر   چه دارد براز اندر ازکین و مهر» ۱۱۸۵
ازان پس بفرمود بهرام را   که اندر جهان تازه کن کام را
سپردم ترا تاج و پرده سرای   همان گنج آگنده و تخت و جای
درفش و سواران و پیلان کوس   چو ایدر بیاید سپهدار طوس ۱۱۸۸
چنین هم پذیرفته او را سپار   تو بیداردل باش و به‌روزگار»
*ز دیده بباریدِ خوناب زرد   لب راد مردان پر از باد سرد
زلشکر گزین کرد سیصد سوار   همه گرد و شایستهٔ کارزار ۱۱۹۱
صد اسپ گزیده بزرّین ستام   پرستار و زرّین کمر صد غلام
بفرمود تا پیش او آورند   سلیح و ستام و کمر بشمرند

۱۱۹۴ درم نیز چندانکه بودش بکار ز دینار و ز گوهر شاهوار
ازان پس گرانمایگان را بخواند سخنهای بایسته چندی براند
چنین گفت کَ«ز نزد افراسیاب گذشته‌ست پیران بدین روی آب
۱۱۹۷ یکی راز پیغام دارد به من که ایمن بدویست از انجمن
همی سازم اکنون پذیره شدن شما را هم ایدر بباید بدن
همه سوی بهرام دارید روی مپیچید دل را ز گفتار اوی»
۱۲۰۰ همی بوسه دادند گردان زمین بر آن خوب سالار باآفرین
چو خورشید تابنده بنمود پشت هوا شد سیاه و زمین شد درشت
سیاووش لشکر به جیحون کشید به مژگان همی از جگر خون کشید
۱۲۰۳ چو آمد به ترمذ درون بام و کوی بسان بهاران پر از رنگ و بوی
چنان بد همه شهرها تا به چاج تو گفتی عروسیست با طوق و تاج
به‌هر منزلی ساخته خوردنی خورشهای زیبا و گستردنی
۱۲۰۶ چنین تا به قجغارباشی براند فرود آمد آنجا و چندی بماند
چو آگاهی آمد پذیره شدند همه سرکشان با تبیره شدند
ز خویشان گزین کرد پیران هزار پذیره شدن را برآراست کار
۱۲۰۹ بیاراسته چار پیل سپید سپه را همی داد یکسر نوید
یکی برنهاده ز پیروزه تخت درفشنده مهدی بسان درخت

ب ۱۲۰۱ (دوم) : صفت درشت را به معنائی مناسب این بیت درفرهنگها نیافتیم . نظیر این استعمال در شاهنامهٔ چاپ مسکو ج ٤ ص ۱٤۰ ب ٤۰۰ و ج ۵ ص ۳۳۳ ب ۱٦۵٤ دیده می‌شود.

سرش ماه زرّین و بومش بنفش — به زر بافته پرنیانی درفش
ابا تخت زرّین سه پیل دگر — صد از ماه رویان زرّین کمر ۱۲۱۲
سپاهی برآن‌سان که گفتی سپهر — بیاراست روی زمین را بمهر
صد اسپ گرانمایه با زین زر — به دیبا بیاراسته سر بسر
سیاووش بشنید کامد سپاه — پذیره شدن را بیاراست شاه ۱۲۱۵
درفش سپهدار پیران بدید — خروشیدن پیل و اسپان شنید
بشد تیز و بگرفتش اندر کنار — بپرسیدش از نامور شهریار
بدو گفت ک «ای پهلوان سپاه — چرا رنجه کردی روان را به راه؟ ۱۲۱۸
همه بردل اندیشه این بد نخست — که بیند دو چشمم ترا تن درست»
ببوسید پیران سر و پای او — همان خوب چهر دل‌آرای او
چنین گفت ک «ای شهریار جوان — مرا گر به خواب این نمودی روان ۱۲۲۱
ستایش کنم پیش یزدان نخست — چو دیدم ترا روشن و تن درست
ترا چون پدر باشد افراسیاب — همه بنده باشیم زین روی آب
ز پیوستگان هست بیش از هزار — پرستندگانند با گوشوار ۱۲۲۴
تو بی‌کام دل هیچ دم بر مزن — ترا بنده باشد همی مرد و زن
مرا گر پذیری تو با پیر سر — ز بهر پرستش ببندم کمر»
برفتند هر دو بشادی بهم — سخن یاد کردند بر بیش و کم ۱۲۲۷

ب ۱۲۲۱ (مصراع دوم): گویا می‌خواهد بگوید «مگراینکه چنین چیزی را به خواب می‌دیدم»، اگر بجای مگر دربیت دیگری نیزدیده می‌شود : ج۲ ص۱۶۹ ب۶۱۰ چاپ مسکو.

همه ره ز آوای چنگ و رباب   همی خفته را سر برآمد ز خواب
همی خاك مشکین شد از مشك و زر   همی اسپ تازی برآورد پر
۱۲۳۰ سیاوش چو آن دید آب از دو چشم   ببارید و ز اندیشه آمد بخشم
که یاد آمدش بوم زاولستان   بیاراسته تا به کاولستان
همان شهر ایرانش آمد بیاد   همی برکشید از جگر سرد باد
۱۲۳۳ ز ایران دلش یاد کرد و بسوخت   بکردار آتش رخش بر فروخت
ز پیران بپیچید و پوشید روی   سپهبد بدید آن غم و درد اوی
بدانست کورا چه آمد بیاد   غمی گشت و دندان بلب بر نهاد
۱۲۳۶ به قجغارباشی فرود آمدند   نشستند و یکبار دم بر زدند
نگه کرد پیران به دیدار او   نشست و بر و یال و گفتار او
بدو در دو چشمش همی خیره ماند   همی هر زمان نام یزدان بخواند
۱۲۳۹ بدو گفت ک «ای نامور شهریار   ز شاهان گیتی توی یادگار
سه چیزست بر تو که اندر جهان   کسی را نباشد ز تخم مهان
یکی آنکه از تخمهٔ کیقباد   همی از تو گیرند گوئی نژاد
۱۲۴۲ ودیگر زبانی بدین راستی   به گفتار نیکو بیاراستی
سه دیگر که گوئی که از چهر تو   ببارد همی بر زمین مهر تو»
چنین داد پاسخ سیاوش بدوی   که «ای پیر پاکیزه و راست‌گوی
۱۲۴۵ خُنیده به گیتی به مهر و وفا   از آهرمنی دور و دور از جفا

ب ۱۲۳۶ : راجع به‌استعمال «یکبار» و «دم برزدند» ر.ك. به حاشیه بر بیت ۱۷۰۱ همین داستان.

گرایدونکه با من تو پیمان کنی　　شناسم که پیمان من نشکنی
گر از بودن ایدر مرا نیکویست　　براین کردهٔ خود نباید گریست
وگر نیست فرمای تا بگذرم　　نمائی ره کشوری دیگرم »۱۲۴۸
بدوگفت پیران که « مندیش زین　　چو اندر گذشتی ز ایران زمین
مگردان دل از مهر افراسیاب　　مکن هیچ گونه به رفتن شتاب
پراگنده نامش به گیتی بدیست　　ولیکن جز اینست ، مرد ایزدیست۱۲۵۱
خرد دارد و رای و هوش بلند　　بخیره نیاید به راه گزند
مرا نیز خویشیست با او به خون　　همش پهلوانم همش رهنمون
همانا براین بوم و بر صد هزار　　به فرمان من بیش باشد سوار۱۲۵۴
همم بوم و بر هست و هم گوسفند　　هم اسپ و سلیح و کمان و کمند
مرا بی‌نیازیست از هرکسی　　نهفته جزاین نیز هستم بسی
فدای تو بادا همه هر چه هست　　گرایدونکه سازی بشادی نشست۱۲۵۷
پذیرفتم از پاك یزدان ترا　　به رای و دل هوشمندان ترا
که بر تو نیاید ز بدها گزند　　نداند کسی راز چرخ بلند
(؟)مگر کز تو آشوب خیزد به شهر　　بیامیزی از دود تریاك زهر »۱۲۶۰
سیاوش بدان گفته‌ها رام شد　　برافروخت واندرخور جام شد

ب ۱۲۵٤ : درهفت نسخهٔ دیگری که داریم پس‌ازاین بیت بیت دیگری آمده است بدین صورت :

ده و دوهزار آنکه خویش منند　　چوخواهم شب و روز پیش منند

ومضمون این بیت دربنداری نیزهست امّا از برای تکمیل متن لزومی ندارد .

ب ۱۲٦۰ (دوم) : نسخه‌ها « ازدورتریاك و » دارند .

به خوردن نشستند یك با دگر / سیاوش پسر گشت و پیران پدر
١٢٦٣ برفتند با خنده و شادمان / به ره بر نجستند جائی زمان
چنین تا رسیدند در شهر گنگ / کزان بود خرّم سرای درنگ
پیاده به‌کوی آمد افراسیاب / از ایوان میان بسته و پرشتاب
١٢٦٦ سیاوش چو او را پیاده بدید / فرود آمد از اسپ و پیشش دوید
گرفتند مر یك دگر را به بر / بسی بوس دادند بر چشم و سر
ازان پس چنین گفت افراسیاب / که «گردان جهان اندرآمد به‌خواب
١٢٦٩ ازین پس نه آشوب خیزد نه‌جنگ / به‌آبش‌خور آیند میش و پلنگ
برآشفت گیتی ز تور دلیر / کنون روی گیتی شد از جنگ سیر
دو کشور سراسر پراز شور بود / جهان را دل از آشتی کور بود
١٢٧٢ به‌تو رام گردد زمانه کنون / برآساید از جنگ و ز جوش خون
کنون شهر توران ترا بنده‌اند / همه دل به مهرِ تو آگنده‌اند
مرا چیز با جان همی پیش تست / سپهبد به جان و به تن خویش تست»
١٢٧٥ سیاوش برو آفرین کرد سخت / که «از گوهر تو مگرداد بخت
سپاس از خدای جهان آفرین / کزویست آرام و پرخاش و کین»
سپهدار دست سیاوش به‌دست / بیامد به تخت مهی بر نشست
١٢٧٨ به روی سیاوش نگه کرد و گفت / که «این‌را به گیتی کسی نیست جفت
نه زین‌گونه مردم بود در جهان / چنین روی و بالا و فرّ مهان»
ازان پس به پیران چنین گفت رد / که «کاووس تندست و اندك خرد

که بشکیبد از روی چونین پسر   چنین برز و بالا و چندین هنر ۱۲۸۱
مرا دیده از خوب دیدار او   بماندست ، دل خیره از کار او
که فرزند باشد کسی را چنین   دو دیده بگرداند اندر زمین »
از ایوانها پس یکی برگزید   همه کاخ زربفتها گسترید ۱۲۸۴
یکی تخت زرّین نهادند پیش   همه پایه‌ها چون سر گاومیش
به دیبای چینی بیاراستند   فراوان پرستندگان خواستند
بفرمود پس تا رود سوی کاخ   بباشد بکام و نشیند فراخ ۱۲۸۷
سیاوش چو در پیش ایوان رسید   سر طاق ایوان به‌کیوان رسید
بیامد برآن تخت زر بر نشست   هشیوار جان اندر اندیشه بست
چو خوان سپهبد بیاراستند   کس آمد سیاووش را خواستند ۱۲۹۰
ز هرگونه‌ای رفت بر خوان سخُن   همه شادمانی فگندند بُن
چو از خوان سالار برخاستند   نشستن گه می بیاراستند
برفتند با رود رامشگران   به باده نشستند یکسر سران ۱۲۹۳
بدو داد جان و دل افراسیاب   همی بی سیاوش نیامَدْش خواب
همی خورد می تا جهان تیره شد   سر میگساران ز می خیره شد
سیاوش به ایوان خرامید شاد   به مستی ز ایران نیامَدْش یاد ۱۲۹۶
*بدان شب هم اندر بفرمود شاه   بدان کس که بودند بر بزمگاه
چنین گفت با شیده افراسیاب   که «چون سر برآرد سیاوش زخواب

ب ۱۲۹۷ : درقا نیست ، ومطلب با بودن این بیت مغشوش می‌شود ، وممکنست بیتی الحاق بوده باشد.

۱۲۹۹ تو با پهلوانان و خویشان من — کسی کو بود مهتر انجمن
بشبگیر با هدیه و با غلام — گرانمایه اسپان زرّین ستام
ز لشکر همی هرکسی با نثار — ز دینار و ز گوهر شاهوار
۱۳۰۲ ازاین‌گونه پیش سیاوش روید — هشیوار و بیدار و خامش روید»
فراوان سپهبد فرستاد چیز — بدین‌گونه یك هفته بگذشت نیز

*

شبی با سیاوش چنین گفت شاه — که «فردا بسازیم هر دو پگاه
۱۳۰۵ که باگوی و چوگان به میدان شویم — زمانی بتازیم و خندان شویم
ز هرکس شنیدم که چوگان تو — نبینند گردان به میدان تو
تو فرزند مائیّ و زیبای گاه — تو تاج کیانیّ و پشت سپاه»
۱۳۰۸ بدو گفت «شاها انوشه بَدی — روان را به دیدار توشه بَدی
همی از تو جویند شاهان هنر — که یابد به هرکار بر تو گذر؟
مرا روز روشن به دیدار تست — همی از تو خواهم بد و نیك جست»

هنرنمودن سیاوش پیش افراسیاب

۱۳۱۱ بشبگیر ترکان به‌میدان شدند — گرازان و تازان و خندان شدند
چنین‌گفت پس شاه ترکان بدوی — که «یاران گزینیم در زخم گوی
تو باشی بدان روی و زین روی من — به دو نیم هم زین نشان انجمن»

سیاوش بدو گفت کـ«ای شهریار … کجا باشدم دست و چوگان بکار ؟ ۱۳۱۴
برابر نیارم زدن با تو گوی … به میدان هم‌آورد دیگر بجوی
چو هستم سزاوار یار توأم … براین پهن میدان سوار توأم »
سپهبد ز گفتار او شاد شد … سخن گفتن هرکسی باد شد ۱۳۱۷
« به جان و سر شاه کاووس » گفت … که « با من تو باشی هم‌آورد و جفت
هنر کن به پیش سواران پدید … بدان تا نگویند کو بد گزید
کنند آفرین بر تو مردان من … شکفته شود روی خندان من » ۱۳۲۰
سیاوش بدوگفت « فرمان تراست … سواران و میدان و چوگان تراست »
سپهبد گزین کرد گلباد را … چو گرسیوز و جهنِ پولاد را
چو پیران و نستیهن جنگجوی … چو هومان که بردارد از آب گوی ۱۳۲۳
بنزد سیاوش فرستاد یار … چو روئین و چون شیدهٔ نامدار
دگر اندریمان سوار دلیر … چو اوخواست مرد افگن نرّه شیر
سیاوش چنین گفت کـ«ای نامجوی … ازایشان که یارد شدن پیش گوی ؟ ۱۳۲۶
همه یار شاهند و تنها منم … نگهبان چوگان یك تا منم
گر ایدونکه فرمان دهد شهریار … بیارم به‌میدان ز ایران سوار
مرا یار باشند بر زخم گوی … برآن سان که آئین بود بر دو روی ۱۳۲۹
سپهبد چو بشنید زو داستان … برآن داستان گشت همداستان
سیاوش از ایرانیان هفت مرد … گزین کرد شایستهٔ کارکرد

ب ۱۳۲۵ : بجای اوخواست در بعضی نسخ ودربنداری مکرّر اخواست آمده است .

۱۲۳۲ خروش تبیره ز میدان بخاست همی خاك با آسمان گشت راست
از آوای صنج و دم کرّنای تو گفتی بجنبید میدان ز جای
سیاوش برانگیخت اسپِ نبرد چو گوی اندر آمد به پیشش بگرد
۱۲۳۵ بزد هم چنان چون به میدان رسید برآن سان که از چشم شد ناپدید
بفرمود پس شهریار بلند که گوئی به نزد سیاوش برند
سیاوش برآن گوی برداد بوس برآمد خروشیدن نای و کوس
۱۲۳۸ سیاوش به اسپی دگر بر نشست بینداخت آن گوی خسرو به دست
ازان پس به چوگان برو کارکرد چنان شد که با ماه دیدار کرد
ز چوگان او گوی شد ناپدید تو گفتی سپهرش همی برکشید
۱۲۴۱ ازآن گوی خندان شد افراسیاب سر نامداران برآمد ز خواب
بآواز گفتند «هرگز سوار ندیدیم بر زین چنین نامدار»
ز میدان به یك سو نهادند گاه بیامد نشست از بَرِ گاه شاه
۱۲۴۴ سیاووش بنشست با او به تخت به دیدار او شاد شد شاه سخت
به لشکر چنین گفت پس نامجوی که «میدان شما را و چوگان و گوی»
همی ساختند آن دو لشکر نبرد برآمد همی تا به خورشید گرد
۱۲۴۷ چو ترکان بتندی بیاراستند همی بردن گوی را خواستند
ربودند ایرانیان گوی پیش بماندند ترکان زکردار خویش
سیاوش غمی گشت ز ایرانیان سخن گفت بر پهلوانی زبان
۱۲۵۰ که «میدان بازیست گر کار زار براین گردش و بخشش روزگار؟

چو میدان سرآید بتابید روی / بدیشان سپارید یك بار گوی »
سواران عنانها کشیدند نرم / نکردند زان پس کسی اسپ گرم
یکی گوی ترکان بینداختند / بکردار آتش همی تاختند ۱۳۵۳
سپهبد چو آواز ترکان شنود / بدانست کان پهلوانی چه بود
چنین گفت پس شاه توران سپاه / که « گفته ست با من یکی نیك خواه
که : او را زگیتی کسی نیست جفت / به تیرو کمان چون گشاید دو سفت » ۱۳۵۶
سیاوش چو گفتار مهتر شنید / ز قُربان کمان کیی بر کشید
سپهبد کمان خواست تا بنگرد / یکی برگراید که فرمان برد
کمان را نگه کرد و خیره بماند / بسی آفرین کیانی بخواند ۱۳۵۹
به گرسیوز تیغ زن داد مه / که « خانه بمال و در آور به زه »
بکوشید تا بر زه آرد کمان / نیامد برو چیره ، شد بد گمان
ازو شاه بستد به زانو نشست / بمالید خانهٔ کمان را به دست ۱۳۶۲
به زه کرد و خندان چنین گفت شاه / که « اینت کمانی چو باید براه
مرا نیز گاه جوانی کمان / چنین بود و اکنون دگر شد زمان
به توران و ایران کس این را به چنگ / نیارد گرفتن به هنگام جنگ ۱۳۶۵
بر و یال و کتف سیاوش جز این / نخواهد کمان نیز بردشت کین »
نشانی نهادند بر اسپریس / سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس

ب ۱۳۶۷ (دوم) : مِکیس به کسر میم ، مُمال مِکاس عربی است که به‌معنی چانه زدن استعمال شده‌است. شاید مراد شاعر این بوده است که سیاووش در باب جزئیات شرایط نشانه سختگیری نکرد و چیزی نگفت .

۱۲۶۸ نشست از بر باد پای چو دیو ... برافشارد ران و برآمد غریو
یکی تیر زد بر میان نشان ... نهاده بدو چشم گردنکشان
خدنگی دگر باره با چار پر ... بینداخت از باد و بگشاد بر
۱۲۷۱ نشانهٔ دوباره به یك تاختن ... مغربل بکرد اندر انداختن
عنان را بپیچید بر دست راست ... بزد بار دیگر برآن سو که خواست
کمان را بزه بر به‌بازو فگند ... بیامد بَرِ شهریار بلند
۱۲۷۴ فرود آمد و شاه بر پای خاست ... برو آفرین ز آفریننده خواست
وزآن جایگه سوی کاخ بلند ... برفتند شادان دل و ارجمند
نشستند خوان و می آراستند ... کسی کو سزا بود بنشاستند
۱۲۷۷ می چند خوردند و گشتند شاد ... بنام سیاوش کردند یاد
به‌خوان بر یکی خلعت آراست شاه ... از اسپ و ستام و ز تخت و کلاه
همان دست زر جامهٔ نابرید ... که اندر جهان پیش ازان کس ندید
۱۲۸۰ ز دینار و ز بدره‌های درم ... ز یاقوت و پیروزه و بیش و کم
پرستار بسیار و چندی غلام ... یکی پر ز یاقوتِ رخشنده جام
بفرمود تا خواسته بشمرند ... همه سوی کاخ سیاوش برند
۱۲۸۳ زهر که‌ش به‌توران زمین خویش بود ... ورا مهربانی برو بیش بود

ب ۱۳۷۰ (دوم) : از مثلهای متعدد که درخود شاهنامه دیده شده است ، معلوم می‌شود « از باد » به‌معنای بشتاب و بتندی و بزودی بکاررفته است . درگرشاسپ‌نامه ص ٤۸ نیزآمده است :
بزد برکمر بندش از باد چنگ .

به خویشان چنین گفت ک «ورا همه … شما خیل باشید هم‌چون رمه»
بدان شاه‌زاده چنین گفت شاه … که «یك روز با من به نخچیرگاه
گرانی که دل شاد و خرّم کنیم … روان را به‌نخچیر بی غم کنیم» ۱۳۸۶
بدوگفت «هرگه که رای آیدت … بران سو که دل رهنمای آیدت»
برفتند روزی به نخچیرگاه … همی‌رفت با یوز و با باز شاه
سپاهی ز هرگونه با او برفت … از ایران و توران به نخچیر تفت ۱۳۸۹
سیاوش به‌دشت اندرون گور دید … چو باد از میان سپه بر دمید
سبك شد عنان و گران شد رکیب … همی‌تاخت اندر فراز و نشیب
یکی را به شمشیر زد به دو نیم … دو دستش ترازو بد و گور سیم ۱۳۹۲
به یك جو ز دیگر گران‌تر نبود … نظاره شد آن لشکر شاه زود
بگفتند یکسر همه انجمن … که «اینت سرافراز و شمشیر زن!»
بآواز گفتند یك با دگر … که «ما را بد آمد ز ایران به سر ۱۳۹۵
سر سروران اندر آمد به ننگ … سزد گر بسازیم با شاه جنگ»
سیاوش همیدون به نخچیر گور … همی تاخت وافگند در دشت گور(؟)
به غار و به کوه و به هامون بتاخت … به شمشیر و تیر و به نیزه بیاخت ۱۳۹۸
به هر جایگه بر یکی توده کرد … سپه را ز نخچیر آسوده کرد
وزآن جایگه سوی ایوان شاه … همه شاد دل برگرفتند راه

ب ۱۳۹۷: بهمین صورت درم آمده‌است، ونسخه بدلها هیچ‌یک جز مب آن‌را ندارد. ضبط مب مثل چاپ کلکته درقافیهٔ مصراع دوم «شور» است. شاید درمصراع اوّل «بور» درست باشد.

۱۴۰۱ سپهبد چه شادان چه بودی دژم   بجز با سیاوش نبودی بهم
ز جهن و ز گرسیوز و هر که بود   به کس راز نگشاد و شادان نبود
مگر با سیاوش بدی روز و شب   ازو برگشادی به خنده دو لب
۱۴۰۴ براین‌گونه یك سال بگذاشتند   غم و شادمانی بهم داشتند

پیوند کردن سیاوش با پیران ویسه

سیاوش یکی روز و پیران بهم   نشستند و گفتند هر بیش و کم
بدو گفت پیران که «زاین بوم و بر   چنانی که باشد کسی برگذر
۱۴۰۷ بدین مهربانی که بر تست شاه   بنام تو خسپد به آرامگاه
چنان دان که خرّم بهارش توی   نگارش توی غمگسارش توی
بزرگیّ و فرزند کاووس شاه   سر از بس هنرها رسیده به ماه
۱۴۱۰ پدر پیرسر شد تو برنا دلی   نگر سر ز تاج کیی نگسلی
به ایران و توران توی شهریار   ز شاهان یکی پر هنر یادگار
بنهْ دل براین بوم و جائی بساز   چنان چون بود در خور کام و ناز
۱۴۱۳ نبینَمْت پیوستهٔ خون کسی   کجا داردی مهر بر تو بسی
برادر نداری نه خواهر نه زن   چو شاخ گلی بر کنار چمن

ب ۱۴۰۲ : برحسب قواعد علم قافیه بود ونبود در دومصراع با هم قافیه شدنی نیست . ولی درهمهٔ نسخ همین‌طور است و شاید فردوسی این اندازه سختگیری وتقیّد نداشته است .

یکی زن نگه کن سزاوار خویش　　از ایـران منه درد و تیمار پیش
پس ازمرگ کاووس ایران تراست　　همان تاج و تخت دلیران تراست ۱۴۱۶
پس پردهٔ شهـریار جهان　　سه ماهست با زیور اندر نهان
اگر ماه را دیده بـودی سیاه　　ازایشان نه برداشتی چشمْ ماه
سه انـدر شبستان گرسیوز اند　　که از مام و ز باب با پروزاند ۱۴۱۹
نبیره‌یْ فـریدون و فـرزند شاه　　که هم جاه دارند و هم تاج و گاه
ولیکن تـرا آن سزاوارتر　　که از دامن شاه جوئی گهـر
پس پردهٔ من چهارند خـرد　　چو باید ترا بنده باید شُمـرد ۱۴۲۲
ازایشان جریره‌ست مهـتر به سال　　که از خوب رویان ندارد همـال
یکی دخـتری هست آراسته　　چـو ماه درخشنده با خواسته
نخواهد کسی‌را که آن رای نیست　　بجز چهر شاهش دل آرای نیست ۱۴۲۵
*ز خوبان جریره‌ست انباز تـو　　بود روز رخشنده دمساز تـو
اگـر رای باشد ترا بنده‌ایست　　به پیش تو اندر پرستنده‌ایست »
سیاوش بدو گفت « دارم سپاس　　مرا خود ز فـرزند برتر شناس ۱۴۲۸
گـر او باشدم نازش جان و تن　　نخواهم جز او کس از این انجمن
سپاسی نهـی زین همی بـر سرم　　که تا زنده‌ام حقّ آن نسپرم »
پس آنگاه پـیران ز نزدیك اوی　　سوی خانهٔ خـویش بنهاد روی ۱۴۳۱
چو پـیران ز پیش سیاوش برفت　　به نزدیك گلشهر تازید و تفت
بدو گفت « کار جـریره بساز　　به فـرّ سیاووش خسرو بناز

١٤٢٤ چگونه نباشیم امروز شاد — که داماد باشد چو پور قباد؟»
بیاورد گلشهر دخترش را — نهاد از بَرِ تارك افسرش را
به دیبا و دینار و درّ و درم — بەبوی و بەرنگ و بەهر بیش و کم
١٤٢٧ بیاراست او را چو خرّم بهار — فرستاد درشب بَرِ شهریار
مر او را بپیوست با شاه نو — نشاند از برِ گاه چون ماه نو
ندانست کس گنج او را شُمار — ز یاقوت و ز تاج گوهر نگار
١٤٤٠ سیاوش چو روی جریره بدید — خوش آمَدْش، خندید و شادی گزید
همی بود با او شب و روز شاد — نیامد ز کاووس و دستانْش یاد

*

برین نیز چندی بگردید چرخ — سیاووش را بد ز نیکیش برخ
١٤٤٣ ورا هر زمان پیش افراسیاب — فزون‌تر بدی حشمت و جاه و آب
یکی روز پیران به بِهْ روزگار — سیاووش را گفت ک«ای نامدار
تو دانی که سالار توران سپاه — ز اوج فلك بر فرازد کلاه
١٤٤٦ شب و روز روشن روانش توی — دل و هوش و توش و توانش توی
چو با او تو پیوستهٔ خون شوی — ازاین پایه هردم بافزون شوی
بباشد امیدش به تو استوار — که خواهی بدن پیش او پایدار
١٤٤٩ اگر چند فرزند من خویش تست — مرا غم ز بهر کم و بیش تست
فری‌گیس مهتر ز خوبان اوی — نبینی بەگیتی چنان موی و روی
بەبالا ز سرو سهی برترست — ز مشك سیه برسرش افسرست

هنرها و دانش ز اندازه بیش   خرد را پرستار دارد به پیش ۱۴۵۲
از افراسیاب ار بخواهی رواست   چنو بت به کشمیر و کابل کجاست ؟
شود شاه پر مایه پیوند تو   درفشان شود فرّ و اورند تو
چو فرمان دهی من بگویم بدوی   بجویم بدین نزد او آب روی » ۱۴۵۵
سیاوش به پیران نگه کرد و گفت   که « فرمان یزدان نشاید نهفت
اگر آسمانی چنین است رای   مرا با سپهر روان نیست پای
اگر من به ایران نخواهم رسید   نخواهم همی روی کاووس دید ۱۴۵۸
چو دستان که پروردگار منست   تهمتن که روشن بهار منست
چو بهرام و چون زنگهٔ شاوران   جزاین نامداران گنداوران
چو از روی ایشان بباید برید   به توران همی جای باید گزید ۱۴۶۱
پدر باش و این کدخدائی بساز   مگو این سخن با زمین جز به راز
اگر بخت باشد مرا نیك خواه   همانا دهد ره به پیوند شاه »
همی گفت و مژگان پراز آب کرد   همی برزد اندر میان بادِ سرد ۱۴۶۴
بدو گفت پیران که « با روزگار   نسازد خردیافته کارزار
نیابی گذر تو ز گردان سپهر   کزویست آرام و پرخاش و مهر
به ایران اگر دوستان داشتی   به توران سپردیّ و بگذاشتی ۱۴۶۷
نشست و نشانت کنون ایدرست   سر تخت ایران به دست اندرست »
بگفت این و برخاست از پیش او   چو آگاه گشت از کم و بیش او
بشادی بشد تا به درگاه شاه   فرود آمد و برگشادند راه ۱۴۷۰

همی بود بـر پیش او یك زمان   بدو گفت سالار نیکـی گمان
که «چندین چه‌باشی به‌پیشم به‌پای؟   چه خواهی به‌گیتی چه آیدت رای؟
۱۴۷۳ سپاه و در گنـج من پیش تست   مرا سودمندی کم و بیش تست
کسی کو به زندان و بند منست   گشادنْش درد و گـزند منست
ز خشم و ز بند من آزاد گشت   ز بهـر تـو پیکار او باد گشت
۱۴۷۶ از بسیار و اندك چه باید؟ بخواه   ز تیغ و ز مُهر و ز تخت و کلاه»
خـردمند پاسخ چنین داد باز   که «از تـو مبادا جهان بی‌نیاز
مرا خواسته هست و گنج و سپاه   به‌بخت تو هم تیغ و هم تاج و گاه
۱۴۷۹ از بهـر سیاوش پیامی دراز   رسانم به‌گوش سپهبـد براز
مرا گفت: با شاه ترکان بگوی   که من شاد دل گشتم و نامجوی
بـپروردیم چون پدر در کنار   همـه شادی آورد بخت تو بار
۱۴۸۲ کنون هم چنین کدخدائی بساز   به نیك و بد از تو نـیم بی‌نیاز
پس پردهٔ تو یکی دختـرست   که ایوان و تخت مرا درخورست
فـری‌گیس خواند همی مادرش   شوم شاد اگر باشم اندر خورش»
۱۴۸۵ پراندیشه شد جان افـراسیاب   چنین گفت با دیده کرده پرآب
که «من گفته‌ام پیش ازین داستان   نبودی بـرآن گفته همداستان
چنین گفت با من یکی هوشمنـد   که رایش خرد بود و دانش بلند
۱۴۸۸ که: ای دایهٔ بچّهٔ شـیر نر   چه رنجی؟ که جان هم نیاری به‌بر

ب ۱۴۸۷ (مصراع دوم): بقیهٔ نسخ مصراع را چنین‌آورده‌اند: که جانش خرد بود و رایش بلند.

و دیگر که از پیش گنداوران | ز کار ستاره شمر بخردان
شمار ستاره به پیش پدر | همی راندندی همه در بدر
کزاین دو نژاده یکی شهریار | بیاید بگیرد جهان در کنار ۱۴۹۱
به توران نماند بر و بوم و رُست | کلاه من اندازد از کین نخست
کنون باورم شد که او این بگفت | که گردون گردان چه دارد نهفت
چرا کشت باید درختی به دست | که بارش بود زهر و بیخش کبست؟ ۱۴۹۴
ز کاووس و ز تخم افراسیاب | چو آتش بود تیز یا موج آب
ندانم به توران گراید به مهر | وگر سوی ایران کند پاك چهر
چرا برگمان زهر باید چشید ؟ | دُم مار خیره نباید گزید » ۱۴۹۷
بدو گفت پیران که « ای شهریار | دلت را بدین کار غمگین مدار
کسی کز نژاد سیاوش بود | خردمند و بیدار و خامش بود
به گفت ستاره شمر مگرو ایچ | خرد گیرو کار سیاوش بسیچ ۱۵۰۰
کزاین دو نژاده یکی نامور | بر آرد به خورشید تابنده سر
به ایران و توران بود شهریار | دو کشور برآساید از کارزار
وگر زین‌نشان راز دارد سپهر | نیفزایدش هم به اندیشه مهر ۱۵۰۳
بخواهد بدن بی‌گمان بودنی | نکاهد به پرهیز افزودنی
نگه کن که این کار فرّخ بود | ز بخت آنچه پرسند پاسخ بود

ب ۱۴۸۹ : قافیهٔ این بیت معیوب بنظرمی‌رسد ولی تبدیل آن را بیکی از وجوهی که ازدو نسخهٔ دیگر بدست می‌آید جایز ندانستیم . مب دارد : «ودیگر که از پیر سرموبدان» .

۱۰۰۶ از تخم فـــریدون و ز کیقبـــاد فـــروزنده تر زین نباشد نژاد »
به پیران چنین گفت پس شهریار که « رای تو بر بد نیاید بکار
به فرمان و رای تـــو کردم سخن برو هـــر چه باید بخوبی بکن »
۱۰۰۹ دوتا گشت پـــیران و بردش نماز بسی آفـــرین کرد و برگشت باز
بنزد سیاوش خرامیـــد زود برو بر شُمـــرد آن کجا رفته بود
نشستند شادان دل آن شب بهم به باده بشستند جان را ز غم

پیوند کردن سیاووش با افراسیاب

۱۰۱۲ چو خورشید از چرخ گردنده سر برآورد بـــرسان زرّین سپر
سپهدار پـــیران میان را ببست یکی بارهٔ تیز رو بـــر نشست
به کاخ سیاووش بنهـــاد روی بسی آفرین خواند بر فـــرّ اوی
۱۰۱۵ بدو گفت ک« امـــروز برساز کار به مهمانی دخـــتر شهـــریار
چو فـــرمان دهی من سزاوار او میـــان را ببندم پـــی کار او »
سیاووش را دل پـــرآزرم بـــود ز پـــیران رخانش پر از شرم بود
۱۰۱۸ بدو گفت « رو هـــرچه باید بساز تو دانی که از تو مرا نیست راز »
چو بشنید پیران سوی خانه رفت دل و جان ببست اندر آن کار و تفت
در خـــانهٔ جـــامهٔ نا بـــرید به گلشهر بسپرد پـــیران کلید
۱۰۲۱ کجا بـــود کدبانوی پهـــلوان ستوده زنی بـــود روشن روان

به‌گنج اندرون آنچه بد نامدار　گزیده ز زربفت چینی هزار
زبرجد طبقها و پیروزه جام　پر از نافهٔ مشك و پر عود خام
دو افسر پر از گوهر شاهوار　دو یاره ، یکی طوق و دو گوشوار ۱۰۲٤
ز گستردنیها شتروار شست　ز زربفت پوشیدنیها سه دست
همه پیکرش سرخ کرده به زر　برو بافته چند گونه گهر
ز سیمین و زرّین شتر بار سی　طبقها و از جامهٔ پارسی ۱۰۲۷
یکی تخت زرّین و کرسی چهار　سه نعلین زرّین زبرجد نگار
پرستنده سیصد به‌زرّین کلاه　ز خویشان نزدیك صد نیك‌خواه
پرستار با جام زرّین دو شست　گرفته از آن جام هریك به‌دست ۱۰۳۰
همان صد طبق مشك و صد زعفران　سپردند یکسر به فرمان بران
به‌زرّین عماریّ و دیبا جُلَیْل　برفتند با خواسته خیل خیل
بیاورد بانو ز بهر نثار　ز دینار با خویشتن سی هزار ۱۰۳۳
بنزد فری‌گیس بردند چیز　روان شان پر از آفرین بود نیز
وزآن روی پیران و افراسیاب　ز بهر سیاوش همه پرشتاب
به یك هفته بر مرغ و ماهی نخفت　نیامد سر یك تن اندر نهفت ۱۰۳۶
زمین باغ گشت از کران تا کران　ز شادیّ و آوای رامشگران

ب ۱۰۳۲ : برای جُلیل به ب ۰۷۱ داستان رستم و سهراب وتعلیق بران مراجعه شود .

ب ۱۰۳٤ : درمتن بم «روان» آمده واگرچه امکان صحّت آن هست بیشتر احتمال داده می‌شود که «زوان» یعنی زبان درست باشد که درهمهٔ نسخ دیگر آمده‌است ، توضیح درفرهنگ لغات داده‌خواهدشد.

به پیوستگی بر گـوا ساختند چو زین عهد و پیمان بپرداختند
۱۰۳۹ پیامی فرستاد پـیران چو دود به گلشهر گفتا « فـری‌گیس زود
هم امشب به‌کاخ سیاوش رود خـردمند و بیدار و خامش رود »
چو بانوی بشنید پیغام اوی بسوی فری‌گیس بنهاد روی
۱۰۴۲ زمین را ببوسید گلشهر و گفت که « خورشید را گشت ناهید جفت
هم امشب بباید شدن نزد شاه بیاراستن گاه او را به ماه »
بیامد فری‌گیس چون ماه نو بنزدیك آن تاجور شاه نو
۱۰۴۵ بدین کار بگذشت یك هفته نیز سپهـبد بیاراست بسیار چیز
از اسپان تازیّ و ز گـوسفند همان جوشن و خود و تیغ و کمند
ز دینار و ز بــدره‌های درم ز پــوشیدنیها و از بیش و کم
۱۰۴۸ وزاین مرز تا پیش دریای چین همی نام بـردند شهـر و زمین
*به فـرسنگ صد بود بالای او نشایست پیمود پهنـای او
نوشتند منشور بـر پرنیان همـه پادشاهی به رسم کیان
۱۰۵۱ به خان سیاوش فـرستاد شاه یکی تخت زرّین و زرّین کـلاه
ازان پس بیاراست میـدان سور هرآن‌کس که رفتی ز نزدیك و دور
به‌می‌خوان و خـوالیگران یافتی بخوردیّ و هرچنـد بر تافتی
۱۰۵۴ ببردیّ و رفتی سوی خان خویش بدی شاد یك هفته مهمان خویش
در بسته زندانها بـرگشاد ازو شادمان بخت و او نیز شاد

ب ۱۰۴۹ را سه نسخه ازنسخ ما ندارد و طول و عرض بیان‌کردن زائد می‌نماید .

به هشتم سیاوش بیامد پگاه   ابا گرد پیران بنزدیك شاه
گرفتند هردو برو آفرین   که «ای مهتر و شهریار زمین ۱۰۵۷
همیشه ترا جاودان باد روز   بشادیّ و بدخواه‌را پشت کوز»
وزآن جایگه بازگشتند شاد   بسی از جهاندار کردند یاد

*

چنین نیز یك‌سال گردان سپهر   همی‌گشت بیدار بر داد و مهر ۱۰۶۰
فرستاده آمد ز نزدیك شاه   بنزد سیاوش یکی نیك خواه
که «پرسد همی شاه را شهریار   همی‌گوید : ای مهتر نامدار
بود که‌ت ز من دل بگیرد همی   وزاین برنشستن گزیرد همی ۱۰۶۳
از ایدر ترا داده‌ام تا به چین   یکی گرد بر گرد و بنگر زمین
به شهری که آرام و رای آیدت   همان آرزوها بجای آیدت
بشادی بباش و بنیکی بمان   ز خوبی مپرداز دل یك زمان ۱۰۶۶
سیاوش زگفتار او گشت شاد   بزد نای و کوس و بُنه بر نهاد
سلیح و سپاه و نگین و کلاه   ببردند زین‌گونه با او به‌راه
فراوان عماری بیاراستند   پس پرده خوبان بپیراستند ۱۰۶۹
فری‌گیس را در عماری نشاند   بُنه بر نهاد و سپه را براند
ازو باز نگسست پیران گرد   بُنه بر نهاد و سپه را ببرد
بشادی برفتند سوی ختن   همه نامداران شدند انجمن ۱۰۷۲
که سالار پیران ازآن شهر بود   که از بد گمانیش بی بهر بود

همی بود یك ماه مهمان او بر آن سر چنین بود پیمان او
۱۰۷۵ز خوردن نیاسود یك روز شاه گهی رود و می گاه نخچیر گاه
سر ماه برخاست آوای کوس بر آنگه که خیزد خروش خروس
بیامد سوی پادشاهیّ خویش سپاه از پس پشت و پیران ز پیش
۱۰۷۸بر آن مرز و بوم اندر آگه شدند بزرگان به راه شهنشه شدند
بشادی دل از جای برخاستند جهانی بآئین بیاراستند
از آن پادشاهی خروشی بخاست تو گفتی زمین گشت با چرخ راست
۱۰۸۱از بس رامش و نالهٔ کرّ نای تو گفتی بجنبد همی دل ز جای
به‌جائی رسیدند کآباد بود یکی خوب فرخنده بنیاد بود
به یك روی دریا و یك روی کوه برو بر ز نخچیر گشته گروه
۱۰۸۴درختان بسیار و آب روان همی شد دل سال خورده جوان
سیاوش به پیران سخن برگشاد که « اینت بر و بوم فرّخ نهاد
بسازم من ایدر یکی خوب جای که باشد به‌شادی مرا رهنمای
۱۰۸۷بر آرم یکی شارستان فراخ فراوان کنم اندرو باغ و کاخ
نشستن گهی بر فرازم به ماه چنان چون بود در خور تاج و گاه »
بدو گفت پیران که « ای خوب رای بر آن رو که اندیشه آرد بجای
۱۰۹۰چو فرمان دهد من بر آن سان که خواست بر آرم یکی جای تا ماه راست
نخواهم که باشد مرا بوم و گنج زمان و زمین از تو دارم سپنج

یکی شارستان سازم ایدر فراخ فراوان بدو اندر ایوان و کاخ »
سیاوش بدوگفت ک«ای بختیار درخت بزرگی تو آری ببار ۱۵۹۳
مرا گنج و خوبی همه زان تست به هرجای رنج تو بینم نخست
یکی شهر سازم بدین جای من که خیره بماند دل انجمن »
ازآن بوم خرّم چو گشتند باز سیاوش همی بود با دل براز ۱۵۹٦
از اخترشناسان بپرسید شاه که « گرسازم ایدر یکی جایگاه
ازو فرّ و بختم بسامان بود وگر کار با جنگ سازان بود ؟ »
بگفتند یکسر به شاه گزین که « بس نیست فرخنده بنیاد این » ۱۵۹۹
از اخترشناسان برآورد خشم دلش گشت پر درد و پرآب چشم
کجا گفته بودند با او ز پیش که « چون بگذرد چرخ بر کارخویش
سرانجام چون گرددت روزگار به زشتی شود بخت آموزگار » ۱٦۰۲
عنان تگاور همی داشت نرم همی ریخت از دیدگان آب گرم
بدوگفت پیران که « ای شهریار چه بودت که گشتی چنین سوکوار؟ »
چنین داد پاسخ که « چرخ بلند دلم کرد پردرد و جانم نژند ۱٦۰۵
که هرچند گردآورم خواسته هم از گنج و هم تاج آراسته
بفرجام یکسر به دشمن رسد بدی بد بود مرگ بر تن رسد

ب ۱۵۹۲ تقریباً تکرار همان ۱۵۸٦ است که گفتار سیاووش بود . درسه نسخه از نسخه‌ها این بیت نیست.

ب ۱٦۰۷ (دوم) : معنی زیاد روشن نیست ؛ « بدی بد بود » را آیا می‌توان « بدی بربود » خواند بدین معنی که « ثمرهٔ آن بدی است » ، یا آنکه بد دوم را صفت بدی دانست؟

۱۶۰۸* کجا آن حکیمان و دانندگان؟ همان رنج بُردار خوانندگان؟
* کجا آن سر تاج شاهنشهان؟ کجا آن دلاور گرامی مهان؟
* کجا آن بتانی پر از ناز و شرم؟ سخن گفتن خوب و آوای نرم؟
۱۶۱۱* کجا آنکه بر کوه بودش کنام رمیده ز آرام و ز کام و نام؟
* چو گیتی تهی مانَد از راستان تو ایدر به بودن مزن داستان

صفت گنگ دژ سیاوش به ترکستان

* ز خاکیم و باید شدن زیر خاک همه جای ترس است و تیمار و باك
۱۶۱۴* تو رفتیّ و گیتی بماند دراز کسی آشکارا نداند ز راز
* جهان سر بسر عبرت و حکمتست چرا زو همه بهر من غفلتست
* چوشد سال برشست و شش چاره جوی ز بیشیّ و ز رنج بر تاب روی
۱۶۱۷* تو چنگ فزونی زدی بر جهان گذشتند بر تو بسی همرهان
* چو زان نامداران جهان شد تهی تو تاج فزونی چرا بر نهی
* نباشی بدین گفته همداستان یکی شو بخوان نامهٔ باستان
۱۶۲۰* کزایشان جهان یکسر آباد بود بدان گه که اندر جهان داد بود

آغاز داستان

* ز من بشنو از گنگ دژ داستان بدین داستان باش همداستان
* که چون گنگ دژ درجهان جای نیست بدان سان زمینی دل آرای نیست

ب ۱۶۰۸ : بعد از ب ۱۶۰۷ ب ۱۶۶۳ خوانده شود که دنبالهٔ این سخنان سیاوش است ، وهمهٔ ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۶۲ معترضهٔ الحاقی‌است ، ولواینکه برخی‌از ابیات اصیل‌ومتعلق به‌جایهای دیگرباشد. سه نسخهٔ ما این ابیات را ندارند .

* که آن را سیاوش بر آورده بود　　بسی اندرو رنجها برده بود ۱۶۲۳
* به یک ماه زان روی دریای چین　　که بی نام بود آن زمان و زمین
* بیابان بیاید چو دریا گذشت　　ببینی یکی پهن بی آب دشت
* کزین بگذری بینی آباد شهر　　کزآن شهرها بر توان داشت بهر ۱۶۲۶
* ازان پس یکی کوه بینی بلند　　که بالای او برتر از چون و چند
* مراین کوه را گنگ دژ در میان　　بدان کهت ز دانش نیابد زبان
* چو فرسنگ صد کرده بد گرد کوه　　ز بالای او چشم گردد ستوه ۱۶۲۹
* زهرسو که پوئی بدو راه نیست　　همه گرد بر گرد او در یکیست
* بدین کوه بینی دو فرسنگ تنگ　　از این روی و زان روی دیوار سنگ
* بدین چند فرسنگ اگر پنج مرد　　بباشد به راه از پی کار کرد ۱۶۳۲
* نیابد برایشان گذر صد هزار　　زره دار و برگستوان ور سوار
* چو زین بگذری شهر بینی فراخ　　همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
* همه شهر گرمابه و رود و جوی　　بهر برزنی آتش و رنگ و بوی ۱۶۳۵
* همه کوه نخچیر و آهو به دشت　　چو این شهر بینی نشاید گذشت
* تذروان و طاووس و کبگ دری　　بیابی چو از کوهها بگذری
* نه گرماش گرم و نه سرماش سرد　　همه جای شادیّ و آرام و خورد ۱۶۳۸
* نبینی بدان شهر بیمار کس　　یکی بوستان بهشتست بس
* همه آبها روشن و خوش گوار　　همیشه بر و بوم او چون بهار
* درازیّ و پهناش می بار می　　بود گر بپیمایدش پارسی ۱۶۴۱
* یک و نیم فرسنگ بالای کوه　　که از رفتنش مرد گردد ستوه
* وز آن روی هامونی آید پدید　　کزان خوبتر جایها کس ندید
* همه گلشن و باغ و ایوان بود　　که ش ایوانها سر به‌کیوان بود ۱۶۴۴
* بشد پور کاووس و آنجای دید　　مرآن را ز ایران همی برگزید
* تن خویش را نامبُردار کرد　　فزونی یکی نیز دیوار کرد
* ز سنگ و ز گچ بود و چندی رخام　　وزان جوهری که ش ندانیم نام ۱۶۴۷

* دو صد رش فزونست بالای او   همان سیّ و پنج است پهنای او
* که آن را کسی تا نبیند به چشم   تو گوئی ز گوینده گیرند خشم
۱۶۰۰* نیابد برو منجنیق و نه تیر   بباید ترا دیدن آن ناگزیر
* ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاك   همه گرد بر گرد خاکش مغاك
* نبیند ز بن دیده بر تیغ کوه   هم از برشدن مرد گردد ستوه
۱۶۰۳* بدان آفرین کان چنان آفرید   ابا آشکارا نهان آفرید
* نه بایست یار و نه آموزگار   برو بر همه کار دشوار خوار
* جز او را مدان کردگار جهان   جز او را مخوان آشکار و نهان
۱۶۰۶* به پیغمبرش بر کنیم آفرین   به یارانش بر هر یکی هم چنین
* مرا فرّ نیکی دهش یار بود   خردمندی و بخت بیدار بود
* براین‌سان یکی شارستان ساختم   سرش را به پروین برافراختم
۱۶۰۹* کنون ای خردمند بیدار دل   من این گنگ دژ را برآرم ز گل
* چه بندی دل اندر سرای سپنج ؟   چه یازی به رنج و چه نازی به گنج ؟
* که از رنج دیگر کسی بر خورد   جهانجوی دشمن چرا پرورد
۱۶۶۲* چو خرّم بود جای آراسته   پدید آید از هر سوی خواسته
نباشد مرا بودن ایدر بسی   نشیند براین جای دیگر کسی
نه من شاد باشم نه فرزند من   نه پرمایه گردی ز پیوند من
۱۶۶۵نباشد مرا زندگانی دراز   ز کاخ و ز ایوان شوم بی‌نیاز
شود تخت من گاه افراسیاب   کند بی گنه مرگ بر من شتاب
چنین است رای سپهر بلند   گهی شاد دارد گهی مستمند »
۱۶۶۸بدو گفت پیران که « ای سرفراز   مکن خیره اندیشهٔ دل دراز
که افراسیاب از بلا پشت تست   به شاهی نگین اندر انگشت تست
مرا نیز تا جان بود در تنم   بکوشم که پیمان تو نشکنم

نمانم که بادی به‌تو بگـذرد   وگر موی بر تو هوا بشمرد» ۱۶۷۱
سیاوش بدو گفت ک«ای نیک نام   نبینم جـز از نیک نامیت کام
تو پیمان چنین داری و رای راست   ولیکن فلک را جز اینست خواست
همـه راز من آشکارا به تُست   که بیدار دل بادی و تن درست ۱۶۷۴
من آگاهی از فـرّ یزدان دهم   هم از راز چرخ بلنـد آگهم
بگویم تـرا بودنیها درست   ز ایوان و کاخ اندر آیم نخست
بدان تا نگوئی چو بینی جهان   که «این برسیاوش چرا شد نهان؟» ۱۶۷۷
تو ای گرد پـیران بسیار هوش   بدین گفته‌ها پهـن بگشای گوش
فـراوان بدین نگذرد روزگار   که بر دست بیدار دل شهـریار
شوم زار من کشته بـر بی‌گناه   کسی دیگر آراید این تاج و گاه ۱۶۸۰
زگفتار بد خواه و ز بخت بد   چنین بی گنه بـر سرم بد رسد
ز کشته شود زندگانی دژم   برآشوبد ایـران و تـوران بهم
پـر از رنج گردد سراسر زمین   دو کشور شود پر ز شمشیر کین ۱۶۸۳
بسی سرخ و زرد و سیاه و بنفش   از ایـران و توران ببینی درفش
بسی غارت و بـردن خواسته   پـراگندن گنج آراسته
بسا کشورا کان به پای ستور   بکوبند و گردد به‌جوی آب شور ۱۶۸۶
از ایران و توران برآید خروش   جهانی ز خون من آیـد بجوش
جهاندار بر چرخ چونین نوشت   به فرمان او بر دهد هرچه کشت
سپه دار ترکان ز کردار خویش   پشیمان شود هم ز گفتار خویش ۱۶۸۹

پشیمانی آنگه ندارَدْش سود   که بـر خیزد از بوم آباد دود
بیا تا بشادی دهیم و خوریم   چو گاه گذشتن بود بگذریم »
۱۶۹۲ چو بشنید پیران و اندیشه کرد   زگفتار او شد دلش پر ز درد
چنین گفت کَ « ز من بد آمد به من   گر او راست گوید همی این سخن
ورا من کشیدم به توران زمین   پراگندم اندر جهان تخم کین
۱۶۹۵ شمردم همه باد گفتار شاه   چنین هم همی‌گفت با من به‌گاه »
وزان پس چنین گفت با دل بمهر   که « از جنبش و راز گردان سپهر
چه داند ؟ بدو رازها کی گشاد؟   همانا ز ایرانش آمد به یاد
۱۶۹۸ از کاووس و ز تخت شاهنشهی   به یاد آمدش روزگار مهی »
دل خویش زان گفته خرسند کرد   نه آهنگ رای خردمند کرد
همه راه زین‌گونه بد گفت‌گوی   دل از بودنیها پر از جست‌جوی
۱۷۰۱ چو از پشت اسپان فرود آمدند   ز گفتار یك بار دم برزدند
یکی خوان زرّین بیاراستند   می و رود و رامشگران خواستند
ببودند یك هفته زین‌گونه شاد   ز شاهان گیتی گرفتند یاد
۱۷۰۴ به هشتم یکی نامه آمد ز شاه   بنزدیك سالار توران سپاه

ب ۱۷۰۱ (مصراع دوم) : یکبار دم برزدند . دربیت ۱۲۳۶ نظیر آن گذشته است . شاید مراد اینست که دمی بیاسودند : ز پیکار یکباره دم برزدند (ج ٤ ص ۱۵۵ ب ٦۲۱) ، نیز : ز پیکار یکبار دم برزدند (ج۵ ص۱۳۰ ب۷۸۲) ، نیز: ببودند و یک‌هفته دم برزدند (ج۸ ص۳۸ ب۱٤۸) وموارد دیگر، همه درچاپ مسکو .

کَ «زآنجا بـرو تا به‌دریای چین   ازان پس گذر کن به‌مکران زمین
همی رو چنین تا سر مرز هنـد   وزآنجا گذرکن به دریای سند
همه باژ کشور سراسر بخواه   بگسر به مرز خزر در سپاه» ۱۷۰۷
برآمد خروش از در پهلوان   ز بانگ تبیره زمین شد نـوان
ز هر سو سپاه انجمن شد بروی   یکی لشکری گَشْن پرخاشجوی
بنزد سیاوش بسی خواسته   ز دینار و اسپان آراسته ۱۷۱۰
به‌هنگام پدرود کـردن بماند   به فرمان برفت و سپه را براند

*

هیونی ز نزدیک افـراسیاب   چو آتش بیامد به‌هنگام خواب
یکی نامه سوی سیاوش بمهر   نوشته بکردار گردان سپهـر ۱۷۱۳
که «تا تو برفتی نیم شادمان   از اندیشه بی غم نیم یک زمان
ولیکن من انـدرخور رای تـو   به توران بجستم همی جای تو
گرآنجا که هستی خوش و خرّم است   چنان چون بباید دلت بی‌غم است ۱۷۱۶
بشادی بباش و بنیکی بمان   تو شادان، بد اندیش تو با غمان
بدان پادشاهی همی باز گرد   سر بدسگال انـدرآور بگرد»
سیاوش سپه بر گرفت و برفت   بدان سو که فرمود سالار، تفت ۱۷۱۹
صد اشتر ز گنج درم بار کـرد   چهل را همه بار دینـار کرد
هزار اشتر بُختی سرخ موی   بنه بـر نهادند با رنگ و بوی
از ایـران و توران گزیده سوار   برفتند شمشیر زن ده هـزار ۱۷۲۲

به پیش سپاه اندرون خواسته عماریّ و خوبان آراسته
ز یاقوت و ز گوهر شاهوار چه از طوق و ز تاج و ز گوشوار
۱۷۲۵ چه مشك و چه کافور و عود و عبیر چه دیبا و چه تختهای حریر
ز مصریّ و چینیّ و ز پارسی همی رفت با او شتر بار سی
چو آمد بر آن شارستان دست آخت دو فرسنگ بالا و پهناش ساخت
۱۷۲۸ از ایوان و میدان و کاخ بلند ز پالیز و ز گلشن ارجمند
بیاراست شهری بسان بهشت به هامون گل و سنبل و لاله کشت
بر ایوان نگارید چندی نگار ز شاهان و ز بزم و ز کار زار
۱۷۳۱ [نگار سر و تاج کاووس شاه نبشتند با یاره و گرز و گاه]
بَـرِ تخت او رستم پیلتن همان زال و گودرز و آن انجمن
ز دیگر سو افراسیاب و سپاه چو پیران و گرسیوز کینه خواه
۱۷۳۴ بهر گوشه‌ای گنبدی ساخته سرش را به ابر اندر افراخته
نشسته سراینده رامشگران سر اندر ستاره سران سران
سیاووش‌کردش نهادند نام همه شهر زان شارستان شادکام
۱۷۳۷ چو پیران بیامد ز هند و ز چین سخن رفت زان شهر با آفرین
خنیده به توران سیاووش‌کرد کز اختر بُنِش کرده شد روز ارد
از ایوان و کاخ و ز پالیز و باغ ز کوه و در و رود و ز دشت و راغ
۱۷۴۰ شتاب آمدش تا ببیند که شاه چه کرد اندر آن نامور جایگاه
هر آن کس که او ازدر کار بود بدان مرز با او سزاوار بود

هزار از هنرمند گردان گرد چو هنگامهٔ رفتن آمد ببرد
چو آمد بنزدیك آن جایگاه سیاوش پذیره شدش با سپاه ۱۷۴۳
چو پیران بنزد سیاوش رسید پیاده شد از دور کو را بدید
سیاوش فرود آمد از نیل‌رنگ مر او را گرفت اندر آغوش تنگ
بگشتند هر دو بدان شارستان ز هر در زدند از هنر داستان ۱۷۴۶
سراسر همه باغ و میدان و کاخ همی دید هر سو بنای فراخ
سپهدار پیران ز هر سو براند بسی آفرین بر سیاوش بخواند
بدو گفت «گر فرّ و برز کیان نبودیت با دانش اندر میان ۱۷۴۹
کی آغاز کردی بدین‌گونه جای؟ کجا آمدی جای زین‌سان بپای؟
بماناد تا رستخیز این نشان میان دلیران و گردنکشان
پسر بر پسر همچنین شاد باد جهاندار و پیروز و فرُّخ نژاد» ۱۷۵۲
چو یك بهره از شهر خرّم بدید به ایوان و باغ سیاوش رسید
به کاخ فری‌گیس بنهاد روی چنان شاد و پیروز و دیهیم جوی
پذیره شدش دختر شهریار بپرسید و دینار کردش نثار ۱۷۵۵
چو برتخت بنشست و آن جای دید بر آن‌سان بهشتی دل آرای دید
بدان نیز چندی ستایش گرفت جهان آفرین را نیایش گرفت
ازان پس به خوردن گرفتند کار می و خوان و خوالیگر و میگسار ۱۷۵۸
ببودند یك هفته با می به‌دست گهی خرّم و شاد دل گاه مست
به هشتم ره‌آورد پیش آورید همان هدیهٔ شارستان چون سزید

۱۷۶۱ از یاقوت و ز گوهر شاهوار ز دینار و ز تاج گوهرنگار
ز دیبا و اسپان به زین پلنگ به زرّین ستام و حنای خدنگ
فری‌گیس را افسر و گوشوار همان یاره و طوق گوهرنگار
۱۷۶۴ بداد و بیامد به سوی ختن همی رای زد شاد با انجمن
چو آمد بشادی به ایوان خویش همان‌گاه شد در شبستان خویش
به‌گلشهر گفت « آنکه خرّم بهشت ندید و نداند که رضوان چه‌کشت
۱۷۶۷ چو خورشید برگاه فرّخ سروش نشسته بآئین با فرّ و هوش
به رامش بپیمای لختی زمین برو شارستان سیاوش ببین
خداوند آن شهر نیکوترست تو گوئی فروزندهٔ خاورست »
۱۷۷۰ وزآن جایگه نزد افراسیاب همی رفت برسان کشتی برآب
بیامد بگفت آن کجا کرده بود همان باژ کشور که آورده بود
بیاورد پیشش همه سر بسر بدادش ز کشور سراسر خبر
۱۷۷۳ که « از داد شه گشت آباد بوم ز دریای چین تا به دریای روم »
وزآنجا به‌کار سیاوش رسید سراسر همه یاد کرد آنچه دید
ز کار سیاوش بپرسید شاه وزآن شهر و آن کشور و جایگاه
۱۷۷۶ بدوگفت پیران که « خرّم بهشت کسی کو ببیند به اردیبهشت

ب ۱۷۶۶ : پس ازاین بیت درمب بیتی آمده است که جواب این بیت می‌شود :
ببیند مرآن شهر فرخنده جای بهشت برینست گاه و سرای
امّا این بیت در هیچ نسخهٔ دیگری نیست و برحسب ظاهرمطلب ناقص مانده‌است ومحتمل‌است که بیتی ازاینجا ساقط شده باشد .

همانا ندانند از آن شهر باز   نه خورشید از آن مهتر سرفراز
سروش آوریدش همانا خبر   که چونان نگاریدش آن بوم و بر
یکی شهر دیدم که اندر زمین   نبیند دگر کس به توران و چین ۱۷۷۹
زبس باغ و ایوان و آب روان   برآمیخت گفتی خرد با روان
چو کاخ فری‌گیس دیدم ز دور   چو گنج گهر بُد به میدان سور
بدان زیب و آئین که داماد تست   ز خوبی به کام دل شاد تست ۱۷۸۲
گله کرد باید ز گیتی یله   ترا چون نباشد ز گیتی گله
گر ایدونکه آید ز مینو سروش   نباشد بدان فرّ و اورنگ و هوش
ودیگر دوکشور زجنگ و زجوش   برآسود چون مهتر آمد بهوش ۱۷۸۵
بماناد بر ما چنین جاودان   دل هوشمندان و رای ردان »
ز گفتار او شاد شد شهریار   که دخت برومندش آمد ببار
به‌گرسیوز این داستان برگشاد   سخنهای پیران همه کرد یاد ۱۷۸۸
پس‌آنگه به گرسیوز آهسته گفت   نهفته همه برگشاد از نهفت
بدوگفت « رو تا سیاووش‌کرد   ببین تا چه جایست برگرد گرد
سیاوش به توران زمین دل نهاد   از ایران نگیرد دگر هیچ یاد ۱۷۹۱
مگر کرد پدرود تخت و کلاه   چو گودرز و بهرام و کاووس شاه
برآن خرّمی بر یکی خارستان   همی بوم و بر سازد و شارستان

ب ۱۷۸۷ (دوم) : همهٔ نسخ دیگر « شاخ برومندش » دارند و ، بنداری هم « غُصن » گفته است ، مع هذا به نظر ما متن رجحان دارد .

۱۷۹۴ فری‌گیس را کاخهای بلند   برآورد و دارد همی ارجمند
چو بینی بخوبی فراوان بگوی   به چشم بزرگی نگه کن بروی
چو نخچیر و می باشد و دشت و کوه   نشینند پیشت ز ایران گروه
۱۷۹۷ بدان‌گه که یاد من آید به دست   چو خوردی بشادی بباید نشست
یکی هدیه آرای بسیار مر   ز دینار و ز اسپ و زرّین کمر
همان گوهر و تخت و دیبای چین   همان یاره و گرز و تیغ و نگین
۱۸۰۰ ز گستردنیها و از بوی و رنگ   ببین تا ز گنجت چه‌آید به‌چنگ
فری‌گیس را هدیه بر هم چنین   برو با زبانی پر از آفرین
اگر آب دارد ترا میزبان   برآن شهر خرّم دو هفته بمان »
۱۸۰۳ نگه کرد گرسیوز نامدار   سواران ترکان گزیده هزار
خنیده سپاه اندر آورد گرد   بشد شادمان تا سیاووش کرد

رفتن گرسیوز پیش سیاووش

سیاوش چو بشنید بسپرد راه   پذیره شدش تازنان با سپاه
۱۸۰۶ گرفتند مر یکدگر را کنار   سیاوش بپرسید از شهریار
به ایوان کشیدند زان جایگاه   سیاوش بیاراست جای سپاه
دگر روز گرسیوز آمد پگاه   بیاورد خلعت ز نزدیك شاه
۱۸۰۹ سیاوش بدان خلعت شهریار   نگه کرد و شد چون گل اندر بهار

همه شهر و برزن یکایك براوی   نمود و سوی کاخ بنهاد روی
هم‌آنگه بنزد سیاوش چو باد   سواری بیامد ورا مژده داد
که «از دختر پهلوان، مهر و ماه،   یکی کودك آمد بمانند شاه» ۱۸۱۲
ورا نام کردند فرّخ فرود   به‌تیره شب آمد، چو پیران شنود
بزودی مرا با سواری دگر   بگفت اینکه «شو شاه را مژده بر»
همان مادر کودك ارجمند   جریره سر بانوان بلند ۱۸۱۵
بفرمود یکسر به فرمان بران   زدن دست آن خرد بر زعفران
نهادند بر پشت این نامه بر   که «پیش سیاووش خودکامه بر»
بگویش که: هرچند من سال‌خورد   بدم پاك یزدان مرا شاد کرد» ۱۸۱۸
سیاوش بدوگفت «گاه مهی   از این تخمه هرگز مبادا تهی»
فرستاده را داد چندان درم   که آرنده گشت از کشیدن دژم
به‌کاخ فری‌گیس رفتند شاد   بدید آن بزرگیّ فرّخ نژاد ۱۸۲۱
پرستار چندی به‌زرّین کلاه   فری‌گیس با تاج در پیش‌گاه
فرود آمد از تخت و بردش نثار   بپرسیدش از شهر و ز شهریار
دل و مغز گرسیوز آمد بجوش   دگرگونه‌تر شد به‌آئین و هوش ۱۸۲۴
به دل گفت «سالی چنین بگذرد   سیاوش کسی را بکس نشمرد
همش پادشاهیست و هم تاج و گاه   همش گنج و هم دانش و هم سپاه»

ب ۱۸۱۲ : معنی مهر و ماه دراین مصراع برما روشن‌نیست، بعضی‌نسخ ما «مهرماه» دارند، و دونسخهٔ لن و مب : پهلوان سپاه.

۱۸۲۷ نهان دل خویش پیدا نکرد   همی بود پیچان و رخساره زرد
بدو گفت «برخوردی از رنج خویش   همه سال شادان دل ازگنج خویش»
نهادند در کاخ زرّین دو تخت   نشستند شادان‌دل و نیك‌بخت
۱۸۳۰ نوازندهٔ رود با میگسار   بیامد بَرِ تخت گوهر نگار
ز نالیدن چنگ و رود و سرود   بشادی همی داد دل را درود
چو خورشید تابنده بگشاد راز   به هر جای بنمود چهر از فراز
۱۸۳۳ سیاوش ز ایوان به میدان گذشت   ببازی همی گرد میدان بگشت
چو گرسیوز آمد بینداخت گوی   سپهبد پس گوی بنهاد روی
چنو گوی در زخم چوگان گرفت   هم‌آورد او خاك میدان گرفت
۱۸۳۶ ز چوگان او گوی شد ناپدید   تو گفتی سپهرش همی برکشید
بفرمود تا تخت زرّین نهند   به میدان پرخاش ژوپین نهند
[سواران به میدان بکردار گرد   به ژوپین گرفتند ننگ و نبرد]
۱۸۳۹ دو مهتر نشستند برتخت زر   بدان تا کرا بر فروزد هنر
بدوگفت گرسیوز «ای شهریار   هنرمند و ز خسروان یادگار
هنر بر خرد نیز کرده گذر   سزد گر نمائی به ترکان هنر

ب ۱۸۳۷ (دوم) : درنسخهٔ حظ بجای پرخاش، برحاس آمده است ، و سه نسخهٔ ط و ك و حظ « به میدان و » ضبط کرده‌اند . با توجه به اختلاف نسخ شاید حق با همکار ما آقای دکتر علی رواقی باشد که معتقد است این مصراع را چنین بخوانیم : به میدان و برجاس ژوپین نهند .

ب ۱۸۳۸ : درنسخهٔ اساس نیست ، از نسخ دیگر درمتن داخل کردیم .

ب ۱۸۴۱ : بجای « هنربرخرد » ، درچهارنسخهٔ ط و ك و قب و حظ «هنر برگهر» آمده است ، که با توجه به بیت قبل ، شاید صواب همین باشد .

به نوك سنان و به تیر و کمان   زمین آورد تیرگی یك زمان » ۱۸۴۲
ببر زد سیاوش بدان کار دست   به زین اندر آمد ز تخت نشست
زره را بهم بر ببستند پنج   که از یك زره تن رسیدی برنج
نهادند بر خطّ آوردگاه   نظاره برو بر ز هر سو سپاه ۱۸۴۵
سیاوش یکی نیزهٔ شاهوار   کجا داشتی از پدر یادگار
که در جنگ مازندران داشتی   به نخچیر بر شیر بگذاشتی
به‌آوردگه رفت نیزه به‌دست   عنان را بپیچید چون پیل مست ۱۸۴۸
بزد نیزه و برگرفت آن زره   زره را نماند ایچ بند و گره
از آورد نیزه برآورد راست   زره را بینداخت زان سو که خواست
سواران گرسیوز دام‌ساز   برفتند با نیزه‌های دراز ۱۸۵۱
فراوان بگشتند گرد زره   ز میدان نه برشد زره یك گره
سیاوش سپر خواست گیلی چهار   دو چوبین و دو ز آهن آب‌دار
کمان خواست با تیرهای خدنگ   شش اندر میان زد سه چوبه به‌تنگ ۱۸۵۴
یکی در کمان راند و بفشارد ران   نظاره به‌گردش سپاهی گران
برآن چار چوبین و ز آهن سپر   گذر کرد پیکان آن نامور
بزد هم برآن‌گونه ده چوبه تیر   برو آفرین کرد برنا و پیر ۱۸۵۷
ازآن ده یکی را گذاره نماند   برو هرکسی نام یزدان بخواند

ب ۱۸۵۸ : در دو نسخهٔ لن و مب بجای « یکی را گذاره نماند » عبارت « یکی بی‌گذاره نماند » آمده

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد)

بدوگفت گرسیوز « ای شهریار   به ایران و توران ترا نیست یار

۱۸۶۰ بیا تا من و تو به آوردگاه   بتازیم هر دو به پیش سپاه

بگیریم هر دو دوال کمر   بکردار جنگی دو پرخاش‌خر

ز ترکان مرا نیست همتا کسی   چو اسپم نبینی ز اسپان بسی

۱۸۶۳ به میدان کسی نیست همتای تو   هم‌آورد تو گر ببالای تو

گر ایدونکه بردارم از پشت زین   ترا ناگهان بر زنم بر زمین

چنان دان که از تو دلاورترم   به اسپ و به مردی ز تو برترم

۱۸۶۶ وگر تو مرا بر نهی بر زمین   نگردم بجائی که جویند کین »

سیاوش بدوگفت ک « این خود مگوی   که تو مهتری شیر و پرخاشجوی

همان اسپ تو شاه اسپ منست   کلاه تو آذرگشسپ منست

۱۸۶۹ جز از خود ز ترکان یکی برگزین   که با من بگردد ، نه‌بر راه کین »

بدوگفت گرسیوز « ای نامجوی   ز بازی نشانی نیاید به‌روی »

سیاوش بدوگفت ک « این رای نیست   نبرد برادر کنی جای نیست

۱۸۷۲ نبرد دو تن جنگ و میدان بود   پر از خشم دل چهره خندان بود

ز گیتی برادر توی شاه را   همی زیر نعل آوری ماه را

کنم هر چه گوئی به‌فرمان تو   برین نشکنم رای و پیمان تو

(بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل)

است ، بدین‌صورت شاید مراد این‌باشد که‌یکی‌نماند که‌ازسپرها وجوشن‌ها عبورنکند. ونیزممکن‌است نماند را فعل متعدی بگیریم وبگوئیم سیاووش حتی یک تیررا بدون عبور کردن نگذاشت .

ز یاران یکی شیر جنگی بخوان   برین تیزتگ بارگی برنشان ۱۸۷۵
گرایدونکه رایت نبرد منست   سر سرکشان زیر گرد منست »
بخندید گرسیوز نامجوی   همانا خوش آمَدْش گفتار اوی
به‌ترکان چنین گفت ک« ای سرکشان   که خواهد که گردد به‌گیتی نشان؟ ۱۸۷۸
یکی با سیاوش نبرد آورد   سر سرکشان زیر گرد آورد »
نیوشنده بودند لب با گره   به پاسخ بیامد گروی زره
« منم » گفت « شایستهٔ کارکرد   اگر نیست او را کسی هم نبرد » ۱۸۸۱
سیاوش ز گفت گروی زره   برو کرد پرچین و جان پرگره
بدوگفت گرسیوز « ای نامدار   ز گردان لشکر ورا نیست یار »
سیاوش بدوگفت کَ« ز تو گذشت   نبرد دلیران مرا خوار گشت ۱۸۸۴
از ایشان دو یل باید آراسته   به‌میدان نبرد مرا خواسته »
یکی نامور بود نامش دمور   که همتا نبودش به‌ترکان به زور
بیامد برآن کار بسته میان   بنزد جهانجوی شاه کیان ۱۸۸۷
سیاوش به آورد بنهاد روی   برفتند پیچان دمور و گروی
به بند میان گروی زره   فرو برد چنگال و بر زد گره
ز زین برگرفتش به میدان فگند   نیازش نیامد به‌گرز و کمند ۱۸۹۰
وزان پس بپیچید سوی دمور   گرفت آن بر و گردن او به زور
چنان خوارش از پشت زین برگرفت   که لشکر بدو ماند اندر شگفت
چنان پیش گرسیوز آورد خوش   که گفتی ندارد کسی زیرکش ۱۸۹۳

فرود آمد از باره بگشاد دست   پر از خنده برتخت زرّین نشست
برآشفت گرسیوز از کار اوی   پراز غم شدش دل ، پراز رنگ روی
۱۸۹۶ وزآن تخت زرّین به ایوان شدند   به بد گفتن شاه ایران شدند
نشستند یك هفته با نای و رود   می و ناز و رامشگران و سرود
به هشتم به رفتن گرفتند ساز   بزرگان و گرسیوز سرفراز
۱۸۹۹ یکی نامه بنوشت نزدیك شاه   پر از لابه و پرسش نیك‌خواه
ازان پس مر او را بسی هدیه داد   برفتند زان شهر آباد شاد
به ره شان سخن رفت یك با دگر   از آن پرهنر شاه و آن بوم و بر
۱۹۰۲ چنین گفت گرسیوز کینه‌جوی   که « ما را ز ایران بدآمد به روی
یکی مرد را شاه ز ایران بخواند   که از ننگ ما را به خوی در نشاند
دو شیر ژیان چون دمور و گروی   که بودند گردان پرخاشجوی
۱۹۰۵ چنین زار و بی‌کار گشتند و خوار   به چنگال ناپاك‌تن یك سوار
سرانجام ازین بگذراند سخن   نه سر بینم این‌کار او را نه بن »
چنین تا به‌درگاه افراسیاب   نرفت اندر آن جوی جز تیره‌آب
۱۹۰۸ چو نزدیك سالار توران سپاه   رسیدند و هرگونه پرسید شاه
فراوان سخن گفت و نامه بداد   بخواند و بخندید و زو گشت شاد
نگه کرد گرسیوز کینه دار   بدان تازه‌رخسارهٔ شهریار
۱۹۱۱ همی رفت و یك دل پراز کین و درد   بدان‌گه که خورشید شد لاژورد
همه شب بپیچید تا روز پاك   چو شب جامهٔ قیرگون کرد چاك

سر مرد کین اندر آمد ز خواب   بیامد بنزدیك افراسیاب
ز بیگانه پردخته کردند جای   نشستند و جستند هرگونه رای ۱۹۱۴
بدو گفت گرسیوز «ای شهریار   سیاوش جز آن دارد آئین و کار
فرستاده آمد ز کاووس شاه   نهانی بنزدیك او چند گاه
ز روم و ز چین نیزش آمد پیام   همی یاد کاووس گیرد به جام ۱۹۱۷
برو انجمن شد فراوان سپاه   بپیچد ازو یك زمان جان شاه
اگر تور را دل نگشتی دژم   ز گیتی به ایرج نکردی ستم
دو کشور یکی آتش و دیگر آب   به‌دل یك ز دیگر گرفته شتاب ۱۹۲۰
تو خواهی که شان خیره جفت آوری؟   همی باد را در نهفت آوری!
اگر کردمی بر تو این بد نهان   مرا زشت نامی بدی در جهان»
دل شاه زان کار شد دردمند   پر از غم شد از روزگار گزند ۱۹۲۳
بدو گفت «بر من ترا مهر خون   بجنبید و شد مر ترا رهنمون
سه روز اندر این کار رای آوریم   سخنهای بهتر بجای آوریم
چو این رای گردد خرد را درست   بگویم که درمان چه بایَدْت جست» ۱۹۲۶
چهارم چو گرسیوز آمد به در   کله بر سر و تنگ بسته کمر
سپهدار ترکان ورا پیش خواند   ز کار سیاوش فراوان براند
بدو گفت ک«ای یادگار پشنگ   چه‌دارم به‌گیتی جز از تو به‌چنگ؟ ۱۹۲۹
همه رازها بر تو باید گشاد   بژرفی ببین تا چه آیَدْت یاد
ازآن خواب بد چون دلم شد غمی   به مغز اندر آورد لختی کمی

۱۹۳۲ نبستم به جنگ سیاوش میان ازو نیز ما را نیامد زیان
چو او تخت پرمایه پدرود کرد خرد تار کرد و مرا پود کرد
ز فرمان من یك زمان سر نتافت چو از من چنان نیکوبها بیافت
۱۹۳۵ سپردم بدو کشور و گنج خویش نکردیم یاد از غم و رنج خویش
بخون نیز پیوستگی ساختم دل از کین ایران بپرداختم
بپیچیدم از گنج و فرزند روی گرامی دو دیده سپردم بدوی
۱۹۳۸ پس از نیکوبها و هرگونه رنج فدی کردن کشور و تاج و گنج
گر ایدونکه من بد سگالم بدوی زگیتی برآید یکی گفت گوی
بدو بر بهانه ندارم به بد گر از من بدو اندکی بد رسد
۱۹۴۱ زبان برگشایند بر من مهان درفشی شوم در میان جهان
نباشد پسند جهان آفرین نه نیز از بزرگان روی زمین
ز دد تیز دندان‌تر از شیر نیست که اندر دلش بیم شمشیر نیست
۱۹۴۴ اگر بچّهٔ او شود دردمند کند مرغزاری پناه از گزند
وگر ما بشوریم بر بی‌گناه پسندد چنین داور هور و ماه ؟
ندانم جز آن که‌ش بخوانم به در وز ایدر فرستمْش نزد پدر

ب ۱۹۳۷ : نسخهٔ بم «ازچنگ» دارد که بنظر نادرست می‌آید .

ب ۱۹٤٤ (دوم) : پناه را ازقراءت بعضی نسخ اقتباس کردیم، متن بم تباه دارد .

ب ۱۹٤٥ : مصراع اول در لن چنین است : سزدگر بدآید بدو از پناه . و چون ضبط نسخ دیگر نیز مغشوش است ما متن خودرا محتاج به‌تغییرندانستیم ؛ ومعنی را چنین استنباط کردیم که اگر بچّهٔ شیری مرغزاری‌را پناهگاه خود قراردهد ، آیا خداوند ازما می‌پسندد که بی آنکه گناهی‌ازاوصادر شده باشد براو بشوریم؟ با این‌همه این توجیه ونیزصورت متن مورد تأمل است .

اگر گاه جوید گر انگشتری   از این بوم و بر بگسلد داوری ۱۹۴۷
بدوگفت گرسیوز «ای شهریار   مگیر این چنین کار پرمایه خوار
از ایدر گر او سوی ایران شود   بر و بوم ما پاك ویران شود
هرآنگه که بیگانه شد خویش تو   بدانست راز کم و بیش تو ۱۹۵۰
چو جوئی دگر زو تو بیگانگی   کند رهنمونی به دیوانگی
یکی دشمنی باشد اندوخته   نمك را پراگنده بر سوخته
بدین داستان زد یکی رهنمون   که: بادی که از خانه آید برون ۱۹۵۳
ندانی تو بستن برو ره‌گذار   وگر بگذری نگذرد روزگار
سیاووش داند همه کار تو   هم از کار تو هم ز گفتار تو
نبینی تو زو جز همه درد و رنج   پراگندن دوده و نام و گنج ۱۹۵۶
ندانی که پروردگار پلنگ   نبیند ز پرورده جز درد و جنگ؟»
چو افراسیاب این سخن باز جست   همه گفتِ گرسیوز آمد درست
پشیمان شد از رای و کردار خویش   همی کژّ دانست بازار خویش ۱۹۵۹
چنین داد پاسخ که «من زین سخن   نه سر نیك بینم بلا را نه بن
بباشیم تا رای گردان سپهر   چگونه گشاید بدین‌کار چهر
به هرکار بهتر درنگ از شتاب   بمان تا برآید بلند آفتاب ۱۹۶۲
ببینم که رای جهاندار چیست   رخ شمع چرخ روان سوی کیست
وگر سوی درگاه خوانَمْش باز   بجویم سخن تا چه دارد براز
نگهبان او من بسم بی‌گمان   همی بنگرم تا چه گردد زمان ۱۹۶۵

چو زو کـژّی آشکارا شود — که ناچاره دل بی‌مدارا شود
ازان پس نکوهش نباید به‌کس — مکافات بد جز بدی نیست، بس »
۱۹۶۸ چنین گفت گرسیوز کینه‌جوی — که « ای شاه بینا دل و راست‌گوی
سیاوش بـر آن آلت و فرّ و برز — بدان ایزدی شاخ و آن تیغ و گرز
بیاید به درگاه تـو با سپاه — شود بر تو بر تیره خورشید و ماه
۱۹۷۱ سیاوش نه‌آنست که‌ش دید شاه — همی زآسمان برگـذارد کلاه
فری‌گیس را هم ندانی تـو باز — تو گوئی شده‌ست از جهان بی‌نیاز
سپاهت بدو باز گردد همـه — تو باشی رمه گـر نیاری دمه،
۱۹۷٤ سپاهی که شاهی ببینند چنوی — بدان بخشش و رای و آن ماه روی
تو خوانی که « ایدر مرا بنده باش؟ — بخواری به‌مهر من آگنده باش؟ »
ندیده‌ست کس جفت با پیل شیر — نه آتش دمان از بر و آب زیـر
۱۹۷۷ اگر بچّهٔ شیرِ ناخورده شیر — بپوشد کسی در میان حریـر
به‌گوهر شود باز چون شد بزرگ — نترسد ز آهنگ پیل سترگ »
پس افـراسیاب اندران بسته شد — غمی گشت و اندیشه پیوسته شد
۱۹۸۰ همی از شتابش به آمد درنگ — که پـیروز باشد خداوند سنگ
ستـوده نباشد سر بادسار — بدین داستان زد یکی هوشیار

ب ۱۹۷٤ و ۱۹۷۵ : میان این دوبیت رابطهٔ ظاهری نیست، درتمام نسخ دیگربین این دوبیت ، دوبیت دیگرخوانده می‌شود، بااین‌مضمون که آن سپاه ترا دیگر به‌شاهی نخواهند خواست؛ به تفصیل نسخه بدلها رجوع شود .

که: گر باد خیره نَجَستی ز جای — بماندی بدو پیشه و پرّ و پای
سبکسار مردم نه والا بود — وگر چه به تن سروبالا بود ۱۹۸۳
برفتند پیچان و لب پر سخن — پر از کین دل از روزگار کهن
بَرِ شاه رفتی زمان تا زمان — بد اندیشه گرسیوز بدگمان
ز هرگونه رنگ اندرآمیختی — دل شاه ترکان برانگیختی ۱۹۸۶
چنین تا برآمد برین روزگار — پر از درد و کین شد دل شهریار
سپهبد چنین دید یك روز رای — که پردخت ماند ز بیگانه جای
به‌گرسیوز این داستان برگشاد — ز کار سیاوش بسی کرد یاد ۱۹۸۹
بدوگفت «ز ایدر بباید شدن — بَرِ او فراوان نباید بدن
بپرسیّ و گوئی کَ«ز آن جشن‌گاه — نخواهی همی‌کرد کس را نگاه؟
به مهرت همی دل بجنبد ز جای — یکی با فری‌گیس خیز ایدر آی ۱۹۹۲
نیازست ما را به دیدار تو — بدان پر هنر جان بیدار تو
براین کوه ما نیز نخچیر هست — ز جام زبرجد می و شیر هست
گذاریم یك چند و باشیم شاد — چو آیَدْت از شهر آباد یاد ۱۹۹۵
برامش بباش و بشادی خرام — می و جام با من چرا شد حرام؟»
برآراست گرسیوز دام‌ساز — دلی پر ز کین و سری پر ز راز
چو نزدیك شهر سیاوش رسید — ز لشکر زبان آوری برگزید ۱۹۹۸

ب ۱۹۸۲: گمان می‌کنم مراد شاعر اینست که باد چون سبکساراست وبیهوده می‌جنبد دارای هیچ‌نیست، واگرنه چنین بودی همانا پیشه و پرو پای براو می‌ماندی. رجوع شود به فرهنگ لغات.

بدوگفت « رو با سیاوش بگوی   که : ای پاك زاده کی نامجوی
به‌جان و سر شاه توران سپاه   به فرّ و به دیهیم کاووس شاه
۲۰۰۱ که از بهر من برنخیزی ز گاه   نه پیش من آئی پذیره به‌راه
که تو زان فزونی به‌فرهنگ و بخت   به فرّ و نژاد و به تاج و به تخت
که هر باد را بست باید میان   تهی کردن آن جایگاه کیان »
۲۰۰۴ فرستاده نزد سیاوش رسید   زمین را ببوسید کو را بدید
چو پیغام گرسیوز او را بگفت   سیاوش غمی گشت و اندرنهفت
براندیشه بنشست بیدار دیر   همی گفت « رازیست این را به‌زیر
۲۰۰۷ ندانم که گرسیوز نیك خواه   چه‌گفته‌ست از من بدان بارگاه »
چوگرسیوز آمد برآن شهر نو   پذیره بیامد ز ایوان به کو
بپرسیدش از راه و ز کار شاه   ز رسم سپاه و ز تخت و کلاه
۲۰۱۰ پیام سپهدار توران بداد   سیاوش ز پیغام او گشت شاد
چنین داد پاسخ که « با یاد اوی   نگردانم از تیغ پولاد روی
من اینك به‌رفتن کمر بسته‌ام   عنان با عنان تو پیوسته‌ام
۲۰۱۳ سه روز اندر این گلشن زرنگار   بباشیم و ز باده سازیم کار
که گیتی سپنج است پر درد و رنج   بدآن‌را که با غم بود در سپنج »
چو بشنید گفتِ خردمند شاه   بپیچید گرسیوز کینه‌خواه
۲۰۱۶ به‌دل گفت « ار ایدونکه با من به راه   سیاوش بیاید بنزدیك شاه
بدین شیر مردیّ و چندین خرد   گمان مرا زیر پی بسپرد

سخن گفتن من شود بی فروغ   شود پیش او چارهٔ من دروغ
یکی چاره باید کنون ساختن   دلش را به راه بد انداختن» ۲۰۱۹
زمانی همی بود و خامش بماند   دو چشمش به روی سیاوش بماند
فروریخت از دیدگان آب زرد   به‌آب دو دیده همی چاره کرد
سیاوش ورا دید پرآب چهر   بسان کسی کو بپیچد بمهر ۲۰۲۲
بدوگفت نرم «ای برادر، چه بود؟   غمی هست کان را بشاید شنود؟
گر از شاه ترکان شده‌ستی دژم   به دیده در آوردی از درد نم
من اینک همی با تو آیم به راه   کنم جنگ با شاه توران سپاه ۲۰۲۵
بدان تا ز بهر چه آزاردت   چرا کهتر از خویشتن داردت
وگر دشمنی آمده‌ستت پدید   که تیمار و رنجش بباید کشید
من اینک به هرکار یار توام   چو جنگ آوری مایه‌دار توام ۲۰۲۸
ورایدونکه نزدیک افراسیاب   ترا تیره گشته‌ست برخیره آب،
به گفتار مرد دروغ‌آزمای   کسی برتر از توگرفته‌ست جای؟»
بدوگفت گرسیوز نامدار   «مرا این سخن نیست با شهریار ۲۰۳۱
نه از دشمنی آمده‌ستم برنج   نه از چاره دورم به مردیّ و گنج
زگوهر مرا با دل اندیشه خاست   که یاد آمدم زان سخنهای راست
نخستین ز تور ایدر آمد بدی   که برخاست زو فرّهٔ ایزدی ۲۰۳۴
شنیدی که با ایرج کم‌سخن   به آغاز کینه چه افگند بن
وزآن جایگه تا به‌افراسیاب   شده‌ست آتش ایران و توران چوآب

۲۰۳۷ به یك جای هرگز نیامیختند ز پند و خرد هر دو بگریختند
سپهدار ترکان ازان بتّرست کنون گاوپیسه به‌چرم اندرست
ندانی تو خوی بدش بی‌گمان بمان تا بیاید بدی را زمان
۲۰۴۰ نخستین ز اغریرث اندازه گیر که بردست او کشته شد خیره‌خیر
برادر بد از کالبد هم ز پشت چنان پرخرد بی‌گنه را بکشت
ازان پس بسی نامور بی‌گناه شده‌ستند بردست او بر تباه
۲۰۴۳ مرا زین سخن ویژه اندوه تست که بیداردل بادی و تن‌درست
تو تا آمده‌ستی بدین بوم و بر کسی را نیامد بد از تو به سر
همه مردی جستّی و راستّی جهانی به دانش بیاراستّی
۲۰۴۶ کنون خیره آهرمن دلگسل ورا از تو کرده‌ست آزرده دل
دلی دارد از تو پر از درد و کین ندانم چه خواهد جهان آفرین
تو دانی که من دوستدار توَم به هر نیك و بد ویژه یار توَم
۲۰۴۹ نباید که فردا گمانی بری که من بودم آگاه زین داوری»
سیاوش بدوگفت «مندیش زین که یارست با من جهان آفرین
سپهبد جزاین کرد ما را امید که بر من شب آرد به روز سپید
۲۰۵۲ گر آزار بودیش در دل ز من سرم برنیفراختی ز انجمن
ندادی به من کشور و تاج و گاه بر و بوم و فرزند و گنج و سپاه
کنون با تو آیم به درگاه او درخشان کنم تیره‌گون ماه او

ب ۲۰۳۸ (مصراع دوم) : برای این تعبیرمثلی رجوع شود به امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۶۳ .

هرآنجا که روشن بود راستی   فروغ دروغ آورد کاستی ۲۰۵۵
نمایم دلم را بر افراسیاب   درخشان‌تر از بر سپهر آفتاب
تو دل را بجز شادمانه مدار   روان را به بد در گمانه مدار
کسی کو دم اژدها نسپرد   ز رای جهان آفرین نگذرد» ۲۰۵۸
بدو گفت گرسیوز «ای مهربان   تو او را بدان‌سان که دیدی مدان
و دیگر بجائی که گردان سپهر   شود تند و چین اندرآرد به چهر
خردمند دانا بداند فسون   که از چنبر او سر آرد برون ۲۰۶۱
بدین دانش و این دل هوشمند   بدین سرو بالا و رای بلند
ندانی همی چاره از مهر باز   نباید که بخت بد آید فراز
همی مر ترا بند و تُنبل فروخت   به اروند چشم خرد را بدوخت ۲۰۶۴
نخست آنکه داماد کردت بدام   بخیره شدی زان سخن شادکام
ودیگر که‌ت از خویشتن دور کرد   به روی بزرگان یکی سور کرد
بدان تا تو گستاخ باشی بدوی   فروماند اندر جهان گفت گوی ۲۰۶۷
ترا هم ز اغریرث ارجمند   فزون نیست خویشیّ و پیوند و بند
میانش به‌خنجر به دو نیم کرد   سپه را به کردار او بیم کرد
نهانش ببین آشکارا کنون   چنین دان و ایمن مشو زو به خون ۲۰۷۰
مرا هرچه اندر دل اندیشه بود   خرد بود و ز هر دری پیشه بود
همان آزمایش بد از روزگار   از این کینه‌ور تیزدل شهریار
همه پیش تو یك بیك راندم   چو خورشید تابنده برخواندم ۲۰۷۳

به ایــران پدر را بینداختی   به توران همی شارستان ساختی
چنین دل بدادی به‌گفتار او   بگشتی همی گـرد تیمار او
۲۰۷۶ درختی بد این برنشانده به دست   کجا بار او زهر و بیخش کبست»
همی گفت و مژگان پراز آب زرد   پرافسون دل و لب پر از باد سرد
سیاوش نگه کرد خـیره بدوی   ز دیده نهاده به‌رخ بـر دو جوی
۲۰۷۹ چو یاد آمدش روزگار گـزند   کزو بگسلد مهر چرخ بلنـد
نماند بـروبر بسی روزگار   به روز جـوانی سرآیَدْش کار
دلش گشت پر درد و رخساره زرد   پر از غم دل و لب پراز باد سرد
۲۰۸۲ بدو گفت «هرچونکه می بنگرم   به پادافـره بد نه انـدر خورم
زگفتار و کردار بر پیش و پس   زمن هیچ ناخوب نشنید کس
چوگستاخ شد دست با گنج او   بپیچد همانا تن از رنج او
۲۰۸۵ اگر چه بد آید همی بر سرم   هم از رای و فرمان او نگذرم
بیایم برش هم‌کنون بی سپاه   ببینم که از چیست آزار شاه»
بدوگفت گـرسیوز نامجـوی   «ترا آمدن پیش او نیست روی
۲۰۸۸ به پا اندر آتش نشاید شدن   نه بر موج دریا بـر ایمن بدن
همی خـیره بـر بد شتاب آوری   سر بخت خندان به خواب آوری
تــرا من همانا بسم پای‌مرد   برآتش یکی بـر زنم آب سرد

ب ٢٠٨٤ : معنی بیت روشن‌نیست ، شاید چنین باشد : چون دست من با گنج اوگستاخ است ، ازگمان اینکه مبادا خیانت بورزم دررنج است ، ولی عبارت بیت به‌ادای این مقصود وافی‌نیست.

یکی پاسخ نامه باید نوشت پدیدار کردن همه خوب و زشت ۲۰۹۱
ز کین گر ببینم سر او تهی، درخشان شود روزگار بهی،
سواری فرستم بنزدیك تو درفشان کنم رای تاریك تو
امیدستم از کردگار جهان شناسندهٔ آشکار و نهان ۲۰۹۴
که او بازگردد سوی راستی شود دور ازو کژّی و کاستی
وگر بینم اندر سرش هیچ تاب هیونی فرستم هم اندر شتاب
تو زان‌سان که باید بزودی بساز مکن کار بر خویشتن بر دراز ۲۰۹۷
برون ران از ایدر به هرکشوری به هر نامداریّ و هر مهتری
صدو بیست فرسنگ ز ایدر بچین همان سیصد و سی به ایران زمین
ازاین‌سو همه دوستدار تواند پرستنده و غمگسار تواند ۲۱۰۰
وزآن‌سو پدر آرزومند تست جهان بندهٔ خویش و پیوند تست
به هرکس یکی نامه‌ای کن دراز بسیچیده باش و درنگی مساز»
سیاوش به‌گفتار او بگروید چنان جان بیدار او بغنوید ۲۱۰۳
بدوگفت «از آن در که رانی سَخُن ز پیمان و رایت نگردم ز بُن
تو خواهشگری کن مرا زو بخواه همی راستی جوی و بنمای راه»

نامه نوشتن سیاووش به افراسیاب

دبیر پژوهنده را پیش خواند سخنهای آگنده را برفشاند ۲۱۰۶

نخست آفریننده را یاد کرد ز وام خرد جانش آزاد کرد
ازان پس خرد را ستایش گرفت ابر شاه ترکان نیایش گرفت
۲۱۰۹ که « ای شاه پیروز و بهْ روزگار زمانه مبادا ز تو یادگار
مرا خواستی شاد گشتم بدان که بادا نشست تو با موبدان
و دیگر فری‌گیس را خواستی به مهر و وفا دل بیاراستی
۲۱۱۲ فری‌گیس نالنده بود این زمان به لب ناچران و به تن ناچمان
* مرا دل پراز رای و دیدار تست دوکشور پر از رنج و آزار تست
ز نالندگی چون سبکتر شود فدای تن شاه کشور شود
۲۱۱۵ بهانه مرا نیز آزار اوست نهانم پر از درد و تیمار اوست »
چو نامه به مهر اندر آمد بداد بزودی به گرسیوز بد نژاد
دلاور سه اسپِ تگاور بخواست همی تاخت یکسر شب و روز راست
۲۱۱۸ چهارم بیامد به درگاه شاه پر از بد روان و زبان پر گناه
فراوان بپُرسیدش افراسیاب چو دیدش پر از رنج و سر پرشتاب
« چرا با شتاب آمدی؟ » گفت شاه « چگونه سپردی چنین تند راه ؟ »
۲۱۲۱ بدو گفت « چون تیره شد روی کار نشاید شُمردن به بد روزگار
سیاوش نکرد ایچ برکس نگاه پذیره نیامد مرا خود به راه
سخن نیز نشنید و نامه نخواند مرا پیش تختش به زانو نشاند
۲۱۲۴ ز ایران بدو نامه پیوسته شد به ما در همی مهر او بسته شد

ب ۲۱۲٤ (دوم): فقط نسخهٔ مب ضبطی دارد که ممکن است با اینجا سازگار باشد: «به‌ما بر در مهر او»، وچهار نسخهٔ دیگر «به ما بر درشهر او» دارند که بی‌مورد است . و به‌صورت متن بهر حال عکس مطلب را می‌رساند .

سپاهی ز روم و سپاهی ز چین همی هر زمان برخروشد زمین
تو در کار او گر درنگ آوری مگر باد زان پس به‌چنگ آوری
وگر دیر گیری تو جنگ آورد دو کشور به‌مردی به‌چنگ آورد ۲۱۲۷
وگر سوی ایران براند سپاه که یارد شدن پیش او کینه خواه؟
ترا کردم آگه ز دیدار خویش ازین پس بپیچی ز کردار خویش»
چو بشنید افراسیاب این سخن برو تازه شد روزگار کهن ۲۱۳۰
به گرسیوز از خشم پاسخ نداد دلش گشت پر زاتش و سر چو باد
بفرمود تا برکشیدند نای همان صنج و شیپور و هندی درای
به سوی سیاووش بنهاد روی ابا نامداران پرخاشجوی ۲۱۳۳

*

بدانگه که گرسیوز بدفریب گران کرد بر زین دوال رکیب
سیاوش به پرده درآمد بدرد به تن لرزلرزان و رخساره زرد
فری گیس گفت « ای گو شیرچنگ چه‌بودت که دیگرشده‌ستی به‌رنگ؟» ۲۱۳۶
چنین داد پاسخ که « ای خوب روی به توران زمین شد مرا آب روی
بدین سان که گفتار گرسیوزست ز پرگار بهره مرا مرکزست
فری‌گیس بگرفت گیسو به‌دست گل و ارغوان را به فندق بخست ۲۱۳۹
*پراز خون شد آن بُسّد مشك بوی پراز آب چشم و پراز گرد روی

ب ۲۱۳٤ : بنظر نمی‌رسد که فردوسی « بد فریب » گفته باشد، نسخ دیگر « برفریب » دارند ، که ممکن است آن‌هم « پرفریب » بوده باشد .

* همی اشك بارید بـــر کوه سیم — دو لاله ز خوشاب شد به دو نیم
۲۱٤۲ همی کند موی و همی ریخت آب — ز گفتار و کردار افــراسیاب
بدوگفت کـ«ای شاه گردن فــراز — چه سازی کنون؟ زود بگشای راز
پدر خود دلی دارد از تـــو بدرد — از ایران نیاری سخن یاد کـــرد
۲۱٤۵ سوی روم ره با درنگ آیدت — نپوئی سوی چین که ننگ آیدت
ز گیتی کرا گیری اکنون پناه؟ — پناهت خداوند خورشید و ماه
ستم باد بـــر جان او ماه و سال — کجا بـــر تن تو شود بدسگال»
۲۱٤۸ همی گفت «گرسیوز اکنون ز راه — بیاید همانا ز نـــزدیك شاه»
چهارم شب اندر بـــرِ ماه‌روی — به‌خواب اندرون بود با رنگ و بوی
بلرزید و ز خواب خیره بجست — خروشی برآورد چون پیل مست
۲۱۵۱ همی داشت اندر برش خوب چهر — بدوگفت «شاها چه بودت؟» ز مهر
خروشید و شمعی برافـــروختند — برش عود و عنبر همی سوختند
بپرسید زو دخت افـــراسیاب — که«فرزانه‌شاها چه‌دیدی به‌خواب؟»
۲۱۵٤ سیاوش بدوگفت کَ«ز خواب من — لبت هیچ مگشای بـــر انجمن
چنین‌دیدم ای سرو سیمین به‌خواب — که بودی یکی بی کـــران رود آب
یکی کوه آتش به دیگر کران — گـــرفته لب آب نیـــزه‌وران

ب ۲۱٤۵ : نسخهٔ بم «سوم روم» دارد، اما به‌نظرمی‌رسد که اشکال بیت بیشتر در ترکیب «با درنگ آیدت» باشد. بهرحال آنچه از این مصراع برمی‌آید بامعنائی که بنداری دریافته و ضبط کرده‌است متناقض می‌نماید: «ولیس لك إلّا العزیمة علی المصیر الی الرّوم».

ز یك سو شدی آتش تیز و گرد بر افــروختی از سیاووش کــرد ۲۱۵۷
ز یك دست آتش ز یك دست‌آب به پیش اندرون پیل و افراسیاب
بدیدی مرا روی کرده دژم دمیدی بــرآن آتش تیز دم
*چو گرسیوز آن آتش افروختی از افروختن مــر مرا سوختی» ۲۱۶۰
فری‌گیس گفت « این بجز نیکوی نباشد ، نگر یك زمان بغنوی
*به‌گرسیوز آید همی بخت شوم شود کشته بر دست سالار روم »
سیاوش سپه را سراسر بخواند به درگاه ایــوان زمانی بماند ۲۱۶۳
پسیچید و بنشست خنجر به‌چنگ طلایه فرستاد بر سوی گنگ
دو بهره چو از تیره شب درگذشت طلایه هم‌آنگه بیامد ز دشت
که « افراسیاب و فــراوان سپاه پدید آمد از دور تازان به‌راه» ۲۱۶۶
ز نزدیك گرسیوز آمد نوند که « برچارهٔ جان میان را ببند
نیامد ز گفتار من هیچ سود از آتش ندیدم جز از تیره دود
نگر تا چه باید کنون ساختن سپه را کجا باید انداختن» ۲۱۶۹
سیاوش ندانست زان کار او همی راست آمَدْش گفتار او
فری‌گیس گفت « ای خردمند شاه مکن هیچ‌گونه به ما در نگاه
یکی بارهٔ گام‌زن بــرنشین مباش ایچ ایمن به توران زمین ۲۱۷۲
ترا زنده خواهم که مانی بجای سر خویش گــیر و کسی را مپای»

ب ۲۱۵۷: ظاهراً مراد اینست که آتش‌تندی در گوشه‌ای روشن‌شده‌بود وشهرسیاووش کرد را می‌سوزاند. اما ضبط نسخهٔ اساس مورد تردیداست، به نسخه بدلها رجوع شود .

سیاوش بدو گفت کـ«آن خواب من   بجای آمد و ، تیره شد آب من
مـرا زندگانی سرآید همـی   غم و درد و انده درآید همی
چنین است کار سپهر بلنـد   گهی شاد دارد گهی مستمند
گر ایوان من سر به کیوان کشید   همان زهـر گیتی بباید چشید
اگر سال گردد هزار و دویست   بجز خاك تیره مرا جای نیست
ز شب روشنائی نجوید کسی   کجا بهـره دارد ز دانش بسی
تـرا پنج ماهست ز آبستنی   از این نامور گر بود رستنی
درخت تو گر نر ببار آورد   یکی نامور شهـریار آورد
سرافـراز کیخسروش نام کن   به غم خوردن او دل آرام کن
چنین گـردد این گنبد تیزرو   سرای کهن را نخوانند نـو
ازین پس به فرمان افراسیاب   مرا تیره بخت اندر آید به خواب
بـبرّند بـر بی‌گنه بـر سرم   ز خون جگر بر نهنـد افسرم
نه تابوت یابم نه گور و کفن   نه بر من بگرید کسی زانجمن
نهـالی مرا خاك توران بود   سرای کهن کام شیران بـود
براین گونه خواهد گذشتن سپهـر   نخواهد شدن رام با من به مهر

ب ۲۱۸۰ (دوم) : «گر بود رستنی» ضبط نسخهٔ اساس است ، و تمام نسخ دیگر «بچهٔ رستنی» یا «تخمهٔ رستنی» دارند، و بیت مورد تأمل است .

ب ۲۱۸۱ : شرطی بودن جمله درحالی که سیاووش پیش‌گوئی می کند، محلّ تردید است .

ب ۲۱۸۷ (دوم) : گویا «کام شیر» دراین بیت درحکم استعاره‌ای برای جهان، ازقبیل استعارهٔ کام نهنگ وکام اژدها، بکار رفته باشد، به معنی محل خطر و هلاك .

ز خورشید تابنده تا تیره خاك گذر نیست از داد یزدان پاك
بخواری تــرا روزبانان شاه سر و تن برهنه برندت به راه ۲۱۹۰
بیاید سپهــدار پیران به در به خواهش بخواهد ترا از پدر
به‌جان بی‌گنه خواهدت زینهار به ایوان خویشت برد زار و خوار
وز ایــران بیاید یکی چاره‌گر به فــرمان دادار بسته کمر ۲۱۹۳
از ایدر تــرا با پسر ناگهان سوی رود جیحون برد در نهــان
نشانند بــر تخت شاهی ورا به فرمان بود مرغ و ماهی ورا
ز گیتی برآرد سراسر خروش زمانه ز کیخسرو آید بجوش ۲۱۹۶
ز ایران یکی لشکر آرد به‌کین پرآشوب گــردد سراسر زمین
پی رخش فــرُّخ زمین بسپرد به توران کسی را بکس نشمرد
به‌کین من امروز تا رستخیز نبینی جز از گرز و شمشیر تیز ۲۱۹۹
براین‌گفته‌ها بر تو دل سخت‌کن تن از ناز و آرام پردخت کن »
سیاوش چو با جفت غمها بگفت خروشان بدو اندرآویخت جفت
رخش پر ز خون دل و دیده گشت سوی آخُر تازی اسپان گذشت ۲۲۰۲
بیاورد شبرنگ بهــزاد را که دریافتی روز کین باد را
خروشان سرش را به بر درگرفت لگام و فسارش ز سر بر گرفت
به گوش اندرش گفت رازی دراز که « بیداردل باش و با کس مساز ۲۲۰۵
چو کیخسرو آید به‌کین خواستن عنانش تــرا باید آراستن

* ورا بارگی باش و گیتی بکوب چنان چون سر مار افعی به چوب
۲۲۰۸ از آخُر ببر دل بیکبارگی که او را تو باشی به‌کین بارگی
دگر مرکبان را همه کرد پی بر افروخت برسان آتش ز نی
خود و سرکشان سوی ایران کشید رخ از خون دیده شده ناپدید
۲۲۱۱ چو یك نیم فرسنگ ببرید راه رسید اندرو شاه توران سپاه
سپه دید با خود و تیغ و زره سیاوش زده بر زره بر گره
به‌دل گفت «گرسیوز این راست گفت سخن زین نشان کی بود در نهفت؟»
۲۲۱۴ سیاوش بترسید از بیم جان ـ مگر گفتِ بدخواه گردد نهان؟ ـ
همی بنگرید این بدان آن بدین که کینه نبُدشان به‌دل پیش ازین
ز بیم سیاوش سواران جنگ گرفتند آرام و هوش و درنگ
۲۲۱۷ چنین گفت زان پس به افراسیاب که «ای پر هنر شاه با جاه و آب
چرا جنگ جوی آمدی با سپاه ؟ چرا کشت خواهی مرا بی گناه ؟
سپاه دو کشور پر از کین کنی زمان و زمین پر ز نفرین کنی»
۲۲۲۰ چنین گفت گرسیوز کم خرد کز «این درسخن خود کی اندرخورد؟
گر ایدر چنین بی‌گناه آمدی چرا با زره نزد شاه آمدی؟
پذیره شدن زین نشان راه نیست سنان و سپر هدیهٔ شاه نیست»
۲۲۲۳ سیاوش بدانست کان کار اوست برآشفتن شه ز بازار اوست
چو گفتار گرسیوز افراسیاب شنید و برآمد بلند آفتاب

ب ۲۲۰۷: اینجا الحاقی‌است، ولی بیتی اصیل‌است وبا اختلافی بعدازین آمده‌است؛ ب ۳۱۹۳ دیده‌شود.

به ترکان بفرمود ک«اندر دهید   در این دشت کشتی به خون برنهید»
از ایران سپه بود مردی هزار   همه نامدار از در کارزار ۲۲۲۶
رده برکشیدند ایرانیان   ببستند خون ریختن را میان
همه با سیاوش گرفتند جنگ   ندیدند جای فسون و درنگ
«کنون خیره» گفتند «ما را کشند   نباید که تنها به خون درکشند ۲۲۲۹
بمان تا ز ایرانیان دستبرد   ببینند و مشمر چنین کار خرد»
سیاوش چنین گفت ک«این رای نیست   همان جنگ را مایه و پای نیست
چه گفت آن خردمند بسیار هوش   که «با اختر بد بمردی مکوش» ۲۲۳۲
مرا چرخ گردان اگر بی‌گناه   به‌دست بدان کرد خواهد تباه
بمردی کنون زور و آهنگ نیست   که با کردگار جهان جنگ نیست»
سرآمد برایشان بر آن روزگار   همه کشته گشتند و برگشته کار ۲۲۳۵
ز تیر و ز ژوپین ببد خسته شاه   نگون اندر آمد ز پشت سیاه
همی‌گشت برخاك و نیزه به‌دست   گروی زره دست او را ببست
نهادند بر گردنش پالهنگ   دودست از پس پشت بسته چوسنگ ۲۲۳۸
دوان خون برآن چهرهٔ ارغوان   چنان روزنادیده چشم جوان
برفتند سوی سیاووش کرد   پس پشت و پیش سپه بود گرد
چنین گفت سالار توران سپاه   که «اندرکشیدش به یك سو ز راه ۲۲۴۱
کنیدش به خنجر سر از تن جدا   به شخّی که هرگز نروید گیا
بریزید خونش برآن گرم خاك   ممانید دیر و مدارید باك»

۲۲۴۴ چنین گفت با شاه یکسر سپاه که «زو شهریارا چه دیدی گناه؟
چرا کشت خواهی کسی را که تاج بگرید برو زار با تخت عاج؟
سری را کجا تاج باشد کلاه نشاید برید، ای خردمند شاه
۲۲۴۷ به هنگام شادی درختی مکار که زهر آورد بار او روزگار»
همی بود گرسیوز بدنشان ز بیهودگی یار مردم‌کشان
که خون سیاوش بریزد بدرد کزو داشت درد دل اندر نبرد
۲۲۵۰ ز پیران یکی بود کهتر به سال برادر بد او را و فرّخ همال
کجا پیلسم بود نام جوان یکی پرهنر بود و روشن‌روان
چنین گفت مر شاه را پیلسم که «این شاخ را بار دردست و غم
۲۲۵۳ ز دانا شنیدم یکی داستان خرد شد بران نیز همداستان
که: آهسته‌دل کم پشیمان شود هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار آهرمنست پشیمانی جان و رنج تنست
۲۲۵۶ سری را که باشی بدو پادشا بتیزی بریدن نبینم روا
به بندش همی‌دار تا روزگار براین بد ترا باشد آموزگار
چو باد خرد بر دلت بروزد ازان پس ورا سر بریدن سزد
۲۲۵۹ بفرمای بند و تو تندی مکن که تندی پشیمانی آرد به بن
چه بری سری را همی بی‌گناه که کاووس و رستم بود کینه خواه؟

ب ۲۲۴۹ : مصراع دوم را نسخه‌های دیگر بدین‌صورت دارند : کزو داشت دردل به روز نبرد ، و بدین‌صورت معنی روشن‌تر می‌شود .

پدر شاه و رستمْش پروردگار بپیچی به فرجام زین روزگار
چو گودرز و چون گیو و بُرزین و طوس ببندند بر کوههٔ پیل کوس ۲۲۶۲
دمنده سپهبد گو پیلتن که خوارند بر چشم او انجمن
فریبرز کاووس درّنده شیر که هرگز ندیدش کس از جنگ سیر
براین کینه بندند یکسر کمر در و دشت گردد پر از کینه ور ۲۲۶۵
نه من پای دارم نه پیوند من نه گردی ز گردان این انجمن
همانا که پیران بیاید پگاه ازو بشنود داستان نیز شاه
مگر خود نیازت نیاید بدین مگستر یکی تا جهانست کین » ۲۲۶۸
بدو گفت گرسیوز « ای هوشمند به گفتِ جوانان هوا را مبند
از ایرانیان دشت پر کرگس است گر از کین بترسی ترا این بسست
همین بد که کردی ترا خود نه بس که خیره همی بشنوی پند کس؟ ۲۲۷۱
سیاوش چو بخروشد، از روم و چین پر از گرز و شمشیر بینی زمین
بریدی دُم مار و خستی سرش به دیبا بپوشید خواهی برش؟
گرایدونکه او را به جان زینهار دهی، من نباشم بَرِ شهریار ۲۲۷۴
به پیغوله‌ای خیزم از بیم جان مگر خود بزودی سرآید زمان »
برفتند پیچان دمور و گروی بَرِ شاه ترکان پر از رنگ و بوی
که « چندین به‌خون سیاوش مپیچ که آرام خوار آید اندر پسیچ ۲۲۷۷
به گفتار گرسیوز رهنمای برآرای و بردار دشمن ز جای
زدی دام و دشمن گرفتی بدوی ز ایران برآید یکی های هوی

سزا نیست این را گرفتن بدست   دل بدسگالان بباید شکست
سپاهی بدین‌گونه کردی تباه   نگر تا چگونه بود رای شاه
اگر خود نیازردیی از نخست   به‌آب این‌گنه را توانست شست
کنون آن به آید که اندر جهان   نباشد پدید آشکار و نهان»
بدیشان چنین پاسخ آورد شاه   کَ«زو من ندیدم به دیده گناه
ولیکن ز گفتِ ستاره شُمر   به‌فرجام زو سختی آید ببر
گرایدونکه خونش بریزم به‌کین   یکی گرد خیزد ز ایران زمین
رها کردنش بتّر از کشتن است   همان کشتنش رنج و درد منست
به توران گزند مرا آمده‌ست   غم و درد و بند مرا آمده‌ست
خردمند گر مردم بدگمان   نداند کسی چارهٔ آسمان»
فری‌گیس بشنید رخ را بخست   میان را به زنّار خونین ببست
پیاده بیامد بنزدیك شاه   به خون رنگ داده دو رخساره، ماه
به پیش پدر شد پر از درد و باك   خروشان به سر بر همی ریخت خاك
بدو گفت کَ«ای پرهنر شهریار   چرا کرد خواهی مرا خاکسار؟
دلت را چرا بستی اندر فریب؟   همی از بلندی نبینی نشیب!
سر تاج داران مبُر بی‌گناه   که نپسندد این داور هور و ماه

ب ۲۲۹۰ (دوم): ازاین بیت و دوسه بیت دیگر که این تعبیر درآنها بکاررفته‌است برمی‌آید که «میان‌را به زنّار خونین بستن» گوئیا کنایه از سوکوار و دردمند و گریان بودن باشد. ر. ك. به ج ۱ مسکو ص ۱۳٤ ب ۸۹۳ و ص ۱۰٦ ب ٤٥۳ و ج ٤ ص ۱۲۱ ب ۸۲.

سیاوش که بگذاشت ایران زمین همی از جهان بر تو کرد آفـرین
بیازرد از بهـر تـو شاه را چنان افسر و تخت و آن گاه را
بیامد ترا کرد پشت و پناه کنون زو چه‌دیدی؟ که بردت زراه؟ ۲۲۹۸
نـبرّد سر تاج داران کسی که با تاج بر تخت ماند بسی
مکن بی‌گنه بر تن من ستم که گیتی سپنج است با باد و دم
یکی را به چاه افگند بی‌گناه یکی با کله برنشاند به‌گاه ۲۲۰۱
سرانجام هردو به‌خاك اندرند ز اخـتر به‌چنگ مغاك اندرند
شنیدی که از آفریدون گـرد ستمگاره ضحّاك تازی چه بـرد
همان از منوچهـر شاه بزرگ چه آمد به سلم و به تور سترگ ۲۲۰۴
کنون زنده درگاه کاووس شاه چو دستان و چون رستم کینه خواه
جهان از تهمتن بلـرزد همی که توران به جنگش نیرزد همی
چو بهـرام و چون زنگهٔ شاوران که نندیشد از گرز گنـداوران ۲۲۰۷
همان گیو کز بیم او روز جنگ همی چرم روباه پوشد پلنگ
درختی نشانی همی بـر زمین کجا برگ خون آورد بار کین
به‌کین سیاوش سیه پوشد آب کند زار نفـرین به‌افـراسیاب ۲۲۱۰
ستمگاره‌ای بـر تن خویشتن بسی یادت آید ز گفتار من
نه اندر شکاری که گور افگـنی وگر آهوان را به شور افگنی
همی شهـریاری ربائی ز گاه در این کار به زین نگه‌کن بگاه ۲۲۱۳
مده شهـر توران بخـیره بباد نباید که روز بد آیدْت یاد »

بگفت این و روی سیاوش بدید ‌ ‌ ‌ دو رخ را بکند و فغان برکشید
۲۳۱۶ دل شاه توران برو بـر بسوخت ‌ ‌ ‌ همی خـیره چشم خرد را بدوخت
بدو گفت «برگرد و ایدر مپای ‌ ‌ ‌ چه دانی کزین بد مرا چیست رای؟»
به کاخ بلندش یکی خانه بـود ‌ ‌ ‌ فری گیس زان خانه بیگانه بود
۲۳۱۹ مر او را درآن خانه انداختند ‌ ‌ ‌ در خانه را بند بـر ساختند

گفتار اندر کشته شدن سیاووش

بفـرمود پس تا سیاووش را ‌ ‌ ‌ مرآن شاه بی کین و خامـوش را
که «این را به جائی بریدش که کس ‌ ‌ ‌ نباشد ورا یار و فـریادرس
۲۳۲۲ سرش را بـبرّید یکسر ز تن ‌ ‌ ‌ تنش کرگسان را بپوشد کفن
نباید که خـون سیاوش زمین ‌ ‌ ‌ ببوید، بـروید گیا روز کین
همـی تاختندش پیاده کشان ‌ ‌ ‌ چنان روزبانان مـردم کشان
۲۳۲۵ سیاوش بنالید با کـردگار ‌ ‌ ‌ که «ای برتر از گردش روزگار
یکی شاخ پیدا کن از تخم من ‌ ‌ ‌ چو خورشید تابنده بـر انجمن
که خواهد ازاین دشمنان کین خویش ‌ ‌ ‌ کند تازه درکشور آئین خویش»
۲۳۲۸ همی شد پس پشت او پیلسم ‌ ‌ ‌ دو دیده پر از خون و دل پر ز غم

ب ۲۳۱۹: پس‌ازاین بیت، دو بیتی درچهار نسخه اضافه آمده‌است که مضمون آنها دربنداری نیز هست؛ به‌تفصیل نسخه بدلها رجوع شود.

سیاوش بدوگفت « پدرود باش … زمین تار و تو جاودان پود باش
درودی ز من سوی پیران رسان … بگویش که گیتی دگر شد به‌سان
به پیران نه زین‌گونه بودم امید … همی پند او باد بُد من چو بید ۲۳۳۱
مرا گفته بود او که با صد هزار … زره دار و برگستوان‌ور سوار
چو برگرددت روز یار توأم … به‌گاه چرا مرغزار توأم
کنون پیش گرسیوز اندر دوان … پیاده چنین خوار و تیره‌روان ۲۳۳۴
نبینم همی یار با خود کسی … که بخروشدی زار بر من بسی »
چو از شهر و ز لشکر اندرگذشت … کشانش ببردند بر سوی دشت
ز گرسیوز آن خنجر آبگون … گروی زره بستد از بهر خون ۲۳۳۷
بیفگند پیل ژیان را به خاك … نه شرم آمدش زان سپهبد نه باك
یکی تشت بنهاد زرّین برش … جدا کرد زان سرو سیمین سرش
به‌جائی که فرموده بُد تشت خون … گروی زره برد و کردش نگون ۲۳۴۰
یکی باد با تیره گردی سیاه … برآمد بپوشید خورشید و ماه
همی یکدگر را ندیدند روی … گرفتند نفرین همه بر گروی
چو از سرو بن دور گشت آفتاب … سر شهریار اندر آمد به خواب ۲۳۴۳
چه خوابی که چندین زمان برگذشت … نجنبید و بیدار هرگز نگشت !
چو از شاه شد گاه و میدان تهی … مه خورشید بادا مه سرو سهی !

*

چپ و راست هر سو بتابم همی … سر و پای گیتی نیابم همی ۲۳۴۶

یکی بد کند نیک پیش آیدش   جهان بنده و بخت خویش آیدش
یکی جز به نیکی جهان نسپرد   همی از نژندی فروپژمرد
۲۲۴۹ مدار ایچ تیمار با او بهم   به‌گیتی مکن جان و دل را دژم

*

ز خان سیاوش برآمد خروش   جهانی ز گرسیوز آمد بجوش
ز سر ماه‌رویان گسسته کمند   خراشیده روی و بمانده نژند
۲۲۵۲ همه بندگان موی کردند باز   فری‌گیس مشکین کمند دراز
برید و میان را به‌گیسو ببست   به فندق گل و ارغوان را بخست
بآواز بر جان افراسیاب   همی‌کرد نفرین و می‌ریخت آب
۲۲۵۵ خروشش به‌گوش سپهبد رسید   چو آن نالهٔ زار و نفرین شنید
به گرسیوز بدنشان شاه گفت   که « او را به‌کوی آورید از نهفت
ز پرده به درگه بریدش کشان   بَرِ روزبانان مردم‌کشان
۲۲۵۸ بدان تا بگیرند موی سرش   بدرّند بر بر همه چادرش
زنندش همی چوب تا تخم‌کین   بریزد براین بوم توران زمین
نخواهم ز بیخ سیاوش درخت   نه‌شاخ و نه‌برگ و نه‌تاج و نه‌تخت »
۲۲۶۱ همه نامداران آن انجمن   گرفتند نفرین برو تن بتن
که از شاه و دستور و ز لشکری   ازین‌گونه نشنید کس داوری
بیامد پر از خون دو رخ پیلسم   روان پر ز داغ و رخان پر ز نم
۲۲۶۴ بنزدیک لهّاک و فرشیدورد   سراسر سخنها همه یاد کرد

که « دوزخ به از بوم افــراسیاب   نباید بدین کشور آرام و خواب
بتازیم و نزدیك پــیران شویم   به تیمار و درد اسیران شویم »
سه اسپ گــرانمایه کردند زین   همی بــرنوشتند گفتی زمین ۲۲۶۷
به پیران رسیدند هر سه سوار   رخان پــر ز خون همچو ابر بهار
برو برشمــردند یکسر سخن   که بخت از بدیها چه افگند بن
« یکی زاریی خاست کاندر جهان   نبیند کسی از کهــان و مهان ۲۲۷۰
سیاووش را دست بسته چو سنگ   فگندند در گــردنش پالهنگ
به‌دشتش کشیدند پرآب روی   پیاده دوان در به پیش گــروی
تن پیل‌وارش برآن گــرم خاك   فگندند و از کس نکردند باك ۲۲۷۳
یکی تشت بنهاد پیشش گــروی   بپیچید چون گوسفندانش روی
برید آن سر شاهــوارش ز تن   فگندش چو سرو سهی بر چمن
همــه شهر پر زاری و ناله گشت   به چشم اندرون آب چون ژاله گشت » ۲۲۷۶
چو پــیران به‌گفتار بنهاد گوش   زتخت اندر افتاد و زو رفت هوش
همی جامه را بــر برش کرد چاك   همی کند موی و همی ریخت خاك
بــدو پیلسم گفت « بشتاب زود   که دردی بدین درد و سختی فزود ۲۲۷۹
فــری‌گیس را نیز خواهند کشت   مکن هیچ گونه براین کار پشت
به درگاه بــردند مویش کشان   بَــرِ روزبانان مــردم کشان
جهانی بدو کرده دیده پــرآب   زکردار بدگــوهر افــراسیاب ۲۲۸۲
که این هول کاریست با درد و بیم   که اکنون فری‌گیس را به دو نیم

زنند و شود پادشاهی تباه   مر او را نخواند کسی نیز شاه»
۲۳۸۵ ز آخُر بیاورد پس پهلوان   ده اسپ سوارآزموده جوان
خود و گرد روئین و فرشیدورد   بر آورد زان راه ناگاه گرد
به‌دو روز و دو شب به درگه رسید   در نامور پسر جفاپیشه دید
۲۳۸۸ فری‌گیس را دید چون بیهشان   گرفته ورا روزبانان کشان
به چنگال هر یك یکی تیغ تیز   ز درگاه برخاسته رستخیز
هم آنگاه پیران بیامد چو باد   کسی کش خرد بود گشتند شاد
۲۳۹۱ چو چشم گرامی به پیران رسید   شد از خون دیده رخش ناپدید
بدو گفت «با من چه بدساختی   چرا خیره بر آتش انداختی؟»
ز اسپ اندر افتاد پیران به خاك   همه جامهٔ پهلوی کرده چاك
۲۳۹۴ بفرمود تا روزبانانِ در   زمانی ز فرمان بتابند سر
بیامد دمان پیش افراسیاب   دل از درد خسته دو دیده پرآب
بدو گفت «شاها انوشه بَدی   روان را به دیدار توشه بدی
۲۳۹۷ چه آمد ز بد بر تو ای نیك خوی؟   که آوردت این روز بد آرزوی؟
چرا بر دلت چیره شد رای دیو؟   ببرد از رخت شرمِ گیهان خدیو!
بکشتی سیاووش را بی‌گناه   به خاك اندر انداختی نام و جاه
۲۴۰۰ به ایران رسد زین بدی آگهی   که شد خشك پالیزِ سرو سهی

ب ۲۳۹۸ : دراین مورد، ونیزدرچند مورد دیگر ازجمله ب ۳۳۳ ص ۱۵ ج۲ مسکو چاپ دوم، نسخهٔ اساس «خیره» دارد، ومعلوم نشدکه‌آیا کاتب اشتباهاً بجای «چیره» این لفظ را نوشته یا «خیره» گاهی‌هم معنی «چیره» می‌داده است.

بسا تاج‌داران ایران زمین که با لشکر آیند پردرد و کین
جهان آرمیده ز دست بدی شده آشکارا ره ایزدی
فریبنده دیوی ز دوزخ بجست بیامد دل شاه ترکان بخست ۲۴۰۳
بدان اهرمن نیز نفرین سزد که پیچد روانت سوی راه بد
پشیمان شوی زین به روز دراز بپیچی زمانی به گُرم و گداز
ندانم که این گفتن بد ز کیست وزین آفریننده را رای چیست ۲۴۰۶
چو دیوانه از جای برخاستی چنین خیره بد را بیاراستی
کنون زوگذشتی به‌فرزند خویش رسیدی به بیچاره پیوند خویش
نجوید همانا فری‌گیس بخت نه اورنگ شاهی نه تاج و نه تخت ۲۴۰۹
به فرزند با کودکی در نهان درفشی مکن خویشتن در جهان
که تا زنده‌ای بر تو نفرین بود پس از زندگی دوزخ آئین بود
اگر شاه روشن کند جان من فرستد ورا سوی ایوان من ۲۴۱۲
گرایدونکه اندیشه زین کودك است همانا که این درد و رنج اندك است
بمان تا جدا گردد از کالبد به پیش تو آرم بدو ساز بد »
بدوگفت « زین سان که گفتی بساز مرا کردی از خون او بی‌نیاز » ۲۴۱۵
سپهدار پیران بدان شاد شد از اندیشه و درد آزاد شد
بیامد به درگاه و او را ببرد بسی نیز بر روزبانان شمرد
بی آزار بردش به سوی ختن خروشان همه درگه و انجمن ۲۴۱۸
چو آمد به‌ایوان به‌گلشهر گفت که « این خوب رخ را بباید نهفت

تو بر پیش این نامور زینهار   بباش و بدارش پرستاروار »
۲۴۲۱ برین نیز بگذشت یك چند روز   گران شد فـری‌گیس گیتّی فروز

گفتار اندر مولود شاه کیخسرو

شبي قـیرگون ماه پنهان شده   به خواب اندرون مرغ و دام و دده
چنان دید سالار پیران به خواب   که شمعی بر افروختی ز آفتاب
۲۴۲۴ سیاوش بَـرِ شمـع تیغی به‌دست   بآواز گفـتّی « نشاید نشست
از این خواب نوشین سرآزاد کن   ز فـرجام گیتّی یکی یاد کن
که روز نوآئین و جشنی نوست   شب سور آزاده کیخسروست »
۲۴۲۷ سپهبد بلرزید بر خواب خوش   بجنبید گلشهـر خورشیدفش
بدوگفت پـیران که « برخیز و رو   خردمند پیش فری‌گیس شو
سیاووش را دیدم اکنون به‌خواب   درخشان‌تر از بـر سپهر آفتاب
۲۴۳۰ که گفتّی مرا : چند خسپی؟ مپای   به جشن جهانجوی کیخسرو آی »
همی رفت گلشهر تا پیش ماه   جدا گشته بود از بَـرِ ماه شاه
بدید و بشادی سبك بازگشت   هم‌آنگاه گیتّی پـرآواز گشت
۲۴۳۳ بیامد بشادی به‌پـیران بگفت   که « اینت بآئین خور و ماه جفت
یکی انـدرآو شگفتّی ببین   بزرگیّ و رای جهان آفـرین
تو گوئی نشاید مگر تاج را   وگر جوشن و ترگ و تاراج را »
۲۴۳۶ سپهبـد بیامد بَـر شهـریار   بسی آفـرین کرد و بردش نثار

برآن برز و بالا و آن شاخ و یال   تو گوئی برو برگذشته‌ست سال
ز بهر سیاوش دو دیده پرآب   همی کرد نفرین به افراسیاب
چنین گفت با نامدار انجمن   که «گر بگسلد زین سخن جان من ۲۴۳۹
نمانم که یازد بدین شاه چنگ   مرا گر سپارد به چنگ نهنگ»
بدانگه که بنمود خورشید تیغ   به خواب اندر آمد سر تیره میغ
چو بیدار شد پهلوان سپاه   دمان اندر آمد بنزدیك شاه ۲۴۴۲
همی بود تا جای پردخت شد   بنزدیك آن نامور تخت شد
بدوگفت «خورشیدفش مهترا،   جهاندار و بیدار و افسون‌گرا،
به در بر یکی بنده بفزود دوش   تو گفتی ورا مایه داده‌ست هوش ۲۴۴۵
نماند ز خوبی جز از تو به‌کس   تو گوئی که برگاه شاهست و بس
اگر تور را روز باز آمدی   به دیدار چهرش نیاز آمدی
فریدونِ گُردست گوئی بجای   به فرّ و به چهر و به دست و به‌پای ۲۴۴۸
برایوان چنو کس نبیند نگار   بدو تازه شد فرّهٔ شهریار
از اندیشهٔ بد بپرداز دل   برافراز تاج و برافراز دل»
چنان کرد روشن جهان آفرین   کزو دور شد جنگ و بیداد و کین ۲۴۵۱
روانش ز خون سیاوش بدرد   برآورد بر لب یکی باد سرد
پشیمان بشد زان کجا کرده بود   به‌گفتار بیهوده آزرده بود
بدوگفت «من زین نوآمد بسی   سخنها شنیده‌ستم از هر کسی ۲۴۵۴

ب ۲۴۵۴ : «نوآمد» دربیت ۴۹۰ ج۱ مسکو ص ۱۰۹ نیز بکاررفته است .

پر آشوب جنگست زو روزگار   همه یاد دارم ز آموزگار
که از تخمهٔ تور و ز کیقباد   یکی شاه سر برزند با نژاد
۲٤۵۷ جهان را به مهر وی آید نیاز   همه شهر توران برندش نماز
کنون بودنی هر چه بایست بود   ندارد غم و رنج و اندیشه سود
مداریدش اندر میان گروه   بنزد شبانان فرستش به کوه
۲٤٦۰ بدان تا نداند که « من خود کیم   بدیشان سپرده ز بهر چیم »
نیاموزد از کس خرد گر نژاد   ز کار گذشته نیایَدْش یاد »
بگفت آنچه یاد آمدش زین سخن   همه نو شُمرد این سرای کهن
۲٤٦۳ ــ چه‌سازی؟ که چاره بدست تو نیست!   درازست، در کام و شست تو نیست!
گرایدونکه بد بینی از روزگار   به نیکی همو باشد آموزگار ــ
بیامد به در پهلوان شادمان   به دل بر همه نیك بودش گمان
۲٤٦٦ جهان آفرین را نیایش گرفت   به شاه جهان بر ستایش گرفت
بر اندیشه بُد تا به ایوان رسید   کز آن رنج و مهرش چه آید پدید
شبانان کوه قلان را بخواند   وزان خُرد چندی سخنها براند
۲٤٦۹ که « این را بدارید چون جان پاك   نباید که بینند ورا باد و خاك
نباید که تنگ آیدش روزگار   اگر دیده و دل کند خواستار »
شبان را ببخشید بسیار چیز   یکی دایه با او فرستاد نیز

ب ۲٤٦۳ : نسخهٔ اساس چنین است ونسخهٔ قا چنین ضبط کرده: « درازست وبردام شست‌تونیست» ، بهر حال معنی بیت مورد تأمّل است، ونسخ دیگر هم کمکی به‌توجیه بیت نمی کنند. در راحة‌الصدور ص ۹٤ نیزاین بیت آمده که مصراع دوم آن ضبطی غیرازنسخ ما را نشان می‌دهد .

بر ایشان سپرد آن دل و دیده را   جهانجوی گــرد پسندیده را ۲۴۷۲
بدین نیز بگذشت گردان سپهــر   به خسرو بــر از مهر بگشاد چهر
چو شد هفت ساله گــو سرفراز   هــنر با نژادش همی گفت راز
ز چوبی کمان کرد و ز رود زه   ز هرسو برافگند زه را گره ۲۴۷۵
ابی پرّ و پیکان یکی تــیر کرد   به‌دشت اندر آهنگ نخچیر کرد
چو ده ساله شدگشت گردی سترگ   به‌زخم گراز آمد و خرس و گرگ
وزآن جایگه شد به شیر و پلنگ   همان چوب خمّیده بُد ساز جنگ ۲۴۷۸
چنین تا برآمد برین روزگار   نیامد به فــرمان آمــوزگار
شبان انــدر آمد زکوه و ز دشت   بنالید و نزدیك پــیران گذشت
که « من زین سرافــراز شیر یله   سوی پهــلوان آمــدم با گله ۲۴۸۱
همی کرد نخچیر آهو نخست   بَــرِ شیر و چنگ پلنگان نجست
کنون نزد او جنگ شیر دمان   همانست و نــخچیر آهو همان
نباید که آید برو بــر گزند   بیاویزدم پهــلوان بلنــد » ۲۴۸۴
چو بشنید پیران بخندید و گفت   « نماند نژاد و هــنر در نهفت »
نشست از بَــرِ بارهٔ دست‌کش   بیامد بَــرِ خسرو شیرفش
بفــرمود تا پیش او شد به مهر   نگه کرد پیران برآن فــرّ و چهر ۲۴۸۷
به‌بــر درگرفتش زمانی دراز   همی گفت با داور پاك راز
بدوگفت کیخسرو پاك دین   « به تو باد رخشنده توران زمین
ازیــرا کسی که‌ت نداند همی   جز از مهربانت نخــواند همی ۲۴۹۰

شبان زاده‌ای را چنین درکنار بگیریّ و ازکس نیایدْت عار »
خردمند را دل بسرو بر بسوخت بکردار آتش رخش برفروخت
۲٤۹۳ بدوگفت ک«ای یادگار مهان پسندیده و ناسپرده جهان
* که تاج سر شهریاران توی که گوید که پور شبانان توی ؟
شبان نیست از گوهر تو کسی وزاین داستان هست با من بسی »
۲٤۹۶ زبهر جوان اسپ و پالای خواست همان جامهٔ خسروآرای خواست
به ایوان خرامید با او بهم روانش ز بهر سیاوش دژم
همی پرورانیدش اندر کنار بدو شادمان گردش روزگار
۲٤۹۹ بدین نیز بگذشت چندی سپهر به مغز اندرون داشت با شاه مهر
شب تیره هنگام آرام و خواب کس آمد ز نزدیك افراسیاب
برآن تیرگی پهلوان را بخواند گذشته سخنها فراوان براند
۲۵۰۲ گ«ز اندیشهٔ بد همه شب دلم بپیچید و ز غم همی بگسلم
ازاین کودکی کز سیاوش رسید تو گفتی مرا روز شد ناپدید
نبیره‌ی فریدون شبان پرورد ز رای خرد این کی اندرخورد؟
۲۵۰۵ ازو گر نوشته به‌من‌بر بدیست نشاید گذشتن که آن ایزدیست
چو کار گذشته نیارد به یاد زید شاد و ما نیز باشیم شاد
وگر هیچ خوی بد آرد پدید بسان پدر سر بباید برید »
۲۵۰۸ بدوگفت پیران که « ای شهریار ترا خود نباید کس آموزگار
یکی کودکی خرد چون بیهشان زکار گذشته چه دارد نشان ؟

تو خود این میندیش و بد را مکوش — چه گفت آن خردمند بسیارهوش
که «پــروردگار از پدر برترست — اگــر زاده را مهر با مادرست» ۲۰۱۱
نخستین به پیمان مرا شاد کن — ز سوگند شاهان یکی یاد کن
فــریدون به داد و به تخت و کلاه — همی داشتی راستی را نگاه»
ز پیران چو بشنید افــراسیاب — سر مرد جنگی در آمد بخواب ۲۰۱۴
یکی سخت سوگند شاهانه خورد — «به روز سپید و شب لاژورد
به دادار کو این جهان آفرید — سپهر و دد و دام و جان آفــرید
که ناید بدین کودك از من ستم — نه هرگز برو بــر زنم تیز دم» ۲۰۱۷
زمین را ببوسید پیران و گفت — که «ای دادگر شاه بی‌یار و جفت
براین بند و سوگند تو ایمنم — کنــون یافت آرام جان و تنم»
وزآنجا بَــرِ خسرو آمد دمان — رخی ارغــوان و دلی شادمان ۲۰۲۰
بدو گفت کَ«ز دل خرد دور کن — چو رزم آورد پاسخش سور کن
مرو پیش او جز به دیوانگی — مگــردان زبان جز به بیگانگی
مگرد ایچ گونه بگــردِ خرد — یك امروز بــر تو مگر بگذرد» ۲۰۲۳
به‌سر بــر نهادش کلاه کیان — ببستش کیانی کمر بــر میان
یکی بارهٔ گام زن خواست نغز — برو برنشست آن گو پاك مغز

ب ۲۰۱۱ مصراع دوم: درنسخه‌های ط و ك «همان زاده‌را...» آمده‌است.

ب ۲۰۱۳: ارتباط بین این بیت و بیت قبل ظاهراً باید معنای مقدّری باشدکه: تو هم مانند نیای خود فریدون رعایت راستی کن.

۲۵۲۶ بیامد به درگاه افراسیاب جهانی برو دیده کرده پرآب
روارو برآمد که «بگشای راه که آمد نوآئین یکی پیشگاه»
همی رفت پیش اندرون شاهِ گرد سپهدار پیران ورا پیش برد
۲۵۲۹ بیامد بنزدیك افراسیاب نیا را رخ از شرم او شد پرآب
برآن خسروی یال و آن چنگ او بدان شاخ و آن فرّ و اورنگ او
زمانی نگه کرد و نیکو بدید همی‌گشت رنگ رخش ناپدید
۲۵۳۲ تن پهلوان گشت لرزان چو بید ز جان جوان پاك بگسست امید
زمانی چنان بود، بگشاد چهر زمانه به‌دلْش اندر آورد مهر
بپرسید ک«ای نو رسیده جوان چه آگاه داری ز کار جهان؟
۲۵۳۵ بَرِ گوسفندان چه کردی همی؟ زمین را چگونه سپردی همی؟»
چنین‌داد پاسخ که «نخچیر نیست مرا خود کمان و پر تیر نیست»
بپرسید بازش ز آموزگار ز نیك و بد و گردش روزگار
۲۵۳۸ بدو گفت «جائی‌که باشد پلنگ بدرّد دل مردم تیز چنگ»
سه دیگر بپرسیدش از مام و باب زایوان و زشهر و زخورد و خواب
چنین داد پاسخ که «درّنده شیر بیارد سگ کارزاری به زیر»
۲۵۴۱ بخندید خسرو ز گفتار اوی سوی پهلوان سپه کرد روی
بدوگفت ک«این دل ندارد بجای ز سر پرسمش پاسخ آرد ز پای

ب ۲۵۳۵ : بُنداری کلمه را چه‌گردی خوانده است و «تدور خلف الغنم» ترجمه‌کرده است .

ب ۲۵۴۰ مصراع دوم : بیارد ونیارد هردوقابل‌توجیه‌است، متن ما بی نقطه است، ضبط قا بیارد است، سایرنسخ نیاردآورده‌اند .

نباید همانا بد و نیک ازوی — نه زین سان بود مردم کینه‌جوی
رو این را بخوبی به مادر سپار — به دست یکی مرد پرهیزگار ۲۰۴۴
گُسی کن به سوی سیاووش‌کرد — مگردان بدآموز را هیچ گرد
ز اسپ و پرستنده و بیش و کم — بده هرچه باید ز گنج درم»
سپهبد برو کرد لختی شتاب — برون بردش از پیش افراسیاب ۲۰۴۷
به ایوان خویش آمد افروخته — خرامان و چشم بدی دوخته
همی‌گفت کَ«ز دادگر کردگار — درخت نو آمد جهان را به‌بار
در گنجهای کهن کرد باز — ز هرگونه‌ای شاه‌را کرد ساز ۲۰۵۰
ز دینار و دیبا و تیغ و گهر — ز اسپ و سلیح و کلاه و کمر
هم از تخت و ز بدره‌های درم — ز گستردنیها و ز بیش و کم
گسی کردشان سوی آن شارستان — کجا جملگی گشته بد خارستان ۲۰۵۳
فری‌گیس و کیخسرو آنجا رسید — بسی مردم آمد ز هر سو پدید
به‌دیده سپردند یك‌یك زمین — زبان دد و دام پرآفرین
همی‌گفت هرکس که بودش هنر — «سپاس از جهان داور دادگر ۲۰۵۶
کزآن بیخ برکنده فرُّخ درخت — ازاین‌گونه شاخی برآورد سخت
زشاه کیان چشم بد دور باد — روان سیاوش پر از نور باد»
همه خاك آن شارستان شاد شد — گیا برچمن سرو آزاد شد ۲۰۵۹
ز خاکی که خون سیاوش بخورد — به ابر اندر آمد درختی ز گرد
نگاریده بر برگها چهر او — همی بوی مشك آمد از مهر او

٢٠٦٢ به دی مه نشان بهاران بدی   پرستش‌گه سوکواران بدی

٥

چنین است کردار این گنده پیر   ستاند ز فرزند پستان شیر

چو پیوسته شد مهر دل برجهان   به خاك اندر آرد سرش ناگهان

٢٠٦٥ تو از وی بجز شادمانی مجوی   به باغ جهان برگ اندُه مبوی

اگر تاج داری وگر دست تنگ   نبینی همی روزگار درنگ

مرنجان روان کاین سرای تو نیست   بجز تنگ تابوت جای تو نیست

٢٠٦٨ نهادن چه باید؟ به خوردن نشین   بر امّید گنج جهان آفرین

رفتن رستم و ایرانیان به کین خواستن سیاووش

چو آمد بنزدیك سر تیغ شست   مده می که از سال شد مرد مست

بجای عنانم عصا داد سال   پراگنده شد مال و برگشت حال

٢٠٧١ همان دیده‌بان بر سر کوهسار   نبیند همی لشکر شهریار

کشیدن ز دشمن نداند عنان   مگر پیش مژگانش آید سنان

گراینده تیز پای نوند   همان شست بدخواه کردش به‌بند

٢٠٧٤ همان گوش از آوای او گشت سیر   همش لحن بلبل هم آوای شیر

چو برداشتم جام پنجاه و هشت   نگیرم بجز یاد تابوت ونشت

ب ٢٠٧٥ : کلمهٔ آخر درمتن نسخهٔ ما چنانکه دیده می‌شود روشن نیست که چه بوده‌است ، پنج نسخهٔ

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد)

دریغ آن گل و مشك و خوشاب سی — همان تیغ بـرّندهٔ پارسی
نگردد همی گـرد نسرین تذرو — گل نارون خـواهد و شاخ سرو ۲۰۷۷
همی خـواهم از روشن کـردگار — که چندان زمان یابم از روزگار
کز این نامور نامهٔ باستان — بمـانم به گیتی یکی داستان
که هرکس که اندر سخن داد داد — ز من جز به نیکی نگـیرند یاد ۲۰۸۰
بدان گیتیم نیز خـواهشگرست — که با تیغ تیزست و با منبرست
مـنم بندهٔ اهل بیت نـبی — سرایندهٔ خاك پای وصی
برین زادم و هم برین بگـذرم — چنان دان که خاك پی حیـدرم ۲۰۸۳
ابا دیگران مر مرا کار نیست — بدین اندرون هیچ گفتار نیست
به گفتار دهقان کنـون بازگرد — نگر تا چه گوید سراینده مرد

آغاز داستان

چو آگاهی آمد به کاووس شاه — که « شد روزگار سیاوش تباه ۲۰۸۶
بکردار مرغان سرش را ز تن — جدا کـرد سالار آن انجمن

(بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل)
دیگر ما « ودشت » دارند وتنها یکی « وطشت » آورده است . آیا ممکن است « تابوت و تشت » منظور باشد ؟

ب ۲۵۸۲ و ۲۵۸۳ دردیباچهٔ فردوسی نیز آمده است ، بجای سراینده در ب ۲۵۸۲ درآن مورد ستاینده آمده است .

ابـر بی‌گناهش به خنجر بـزار بریدند سر زان تن شاهوار
۲۰۸۹ بنالد همی بلبل از شاخ سرو چه درّاج زیـر گلان با تذرو
همه شهر توران پر از داغ و درد به‌بیشه درون برگ گلنار زرد
گرفتند شیون به هـر کوهسار نه فریادرس بود و نه خواستار »
۲۰۹۲ چو این گفته بشنید کاووس شاه سر نامدارش نگـون شد ز گاه
بر و جامه بدرید و رخ را بکند به خاك اندر آمد ز تخت بلنـد
برفتند با نـوحه ایـرانیان بدان سوك بسته بـزاری میان
۲۰۹۵ همه دیده پر خون و رخساره زرد زبان از سیاوش پر از یادکـرد
چو طوس و چو گودرز و گیو دلـیر چو شاپور و فـرهاد و رهّام شیر
همـه جامه کـرده کبود و سیاه همـه خاك بـر سر بجای کلاه
۲۰۹۸ پس آگاهی آمـد سوی نیمروز بنزدیك سالار گیتی فـروز
که « از شهـر ایران برآمد خروش همی خاك تـیره برآمد به جوش
پراگند کاووس بـر یال خاك همـه جامهٔ خسروی کـرد چاك »
۲۱۰۱ تهمتن چو بشنید زو رفت هوش ز زاول بـزاری برآمد خـروش
به چنگال رخساره بشخود زال همی ریخت خاك از بر شاخ و یال
چو یك هفته با سوك بود و دژم به هشتم بـرآمد ز شیپور دم
۲۱۰۴ سپاهی فـراوان بَـرِ پیلتن ز کشمیر و کابل شدند انجمن
به درگاه کاووس بنهاد روی دو دیده پر از آب و دل کینه جوی
چو نزدیکی شهـر ایـران رسید همـه جامهٔ پهـلوی بـردرید

به دادار دارنده سوگند خورد — که « هرگز تنم بی سلیح نبرد ۲۶۰۷
نباشد ، نشویم سرم را ز خاك — همه بر تن غم بود سوك ناك (؟)
کله ترگ و شمشیر جام منست — به بازو خم خام دام منست »
چو آمد بنزدیك کاووس کی — سرش بود پُر خاك و پر خاك پی ۲۶۱۰
بدو گفت « خوی بد ای شهریار — پراگندی و تخمت آمد به بار
ترا مهر سوداوه و بدخوی — ز سر برگرفت افسر خسروی
کنون آشکارا ببینی همی — که بر موج دریا نشینی همی ۲۶۱۳
از اندیشهٔ خرد و شاه سترگ — بیامد به ما بر زیانی بزرگ
کسی کو بود مهتر انجمن — کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش به گفتار زن شد به باد — خجسته زنی کو ز مادر نزاد ۲۶۱۶
دریغ آن بر و برز و بالای او — رکیب و خم خسروآرای او
دریغ آن گوِ نامبرده سوار — که چون او نبیند دگر روزگار
چو در بزم بودی بهاران بُدی — به رزم افسر نامداران بدی ۲۶۱۹
همی جنگ با چشم گریان کنم — جهان چون دل خویش بریان کنم »
نگه کرد کاووس بر چهر او — بدید اشك خونین و آن مهر او
نداد ایچ پاسخ مر او را ز شرم — فرو ریخت از دیدگان آب گرم ۲۶۲۲
تهمتن برفت از بر تخت اوی — سوی خان سوداوه بنهاد روی
ز پرده بگیسوش بیرون کشید — ز تخت بزرگیش در خون کشید
به خنجر بدو نیم کردش به راه — نجنبید بر جای کاووس شاه ۲۶۲۵

بیامد به درگاه با سوك و درد پر از خون دل و دیده ، رخساره زرد
همه شهر ایران بماتم شدند پر از درد نزدیك رستم شدند
٢٦٢٨ چو یك هفته با سوك و با آب چشم به درگاه بنشست پـر درد و خشم
به‌هشتم بزد نای روئین و کوس بیامد به‌درگاه گودرز و طوس
چو فرهاد و شیدوش و گرگین و گیو چو بهرام و رهّام و شاپور نیو
٢٦٣١ فریبرزِ کاووس درّنده شیر گرازه که بود اژدهای دلیر
فرامرز رستم که بد پیش‌رو نگه‌بان هر مرز و سالار نو
به‌گردان چنین گفت رستم که « من براین کینه دادم دل و جان و تن
٢٦٣٤ که اندر جهان چون سیاوش سوار نبندد کمر نیز یك نامدار
چنین کار یکسر مدارید خرد چنین کینه را خرد نتوان شمرد
ز دلها همه ترس بیرون کنید زمین را ز خون رود جیحون کنید
٢٦٣٧ به یزدان که تا در جهان زنده‌ام به‌کین سیاوش دل آگنده‌ام
برآن تشت زرّین کجا خون اوی فرو ریخت ناکاردیده گروی
بمالید خواهم همی روی و چشم مگر بر دلم کم شود درد و خشم
٢٦٤٠ وگر هم چنانم بَرَد بسته‌چنگ نهاده به‌گردن درون پالهنگ
به‌خاك اندرون خوار چون گوسفند کشندم دو بازو به خمّ کمند
وگر نه من و گرز و شمشیر تیز برانگیزم اندر جهان رستخیز
٢٦٤٣ نبیند دو چشمم مگر گرد رزم حرامست بر من می و جام و بزم »
به درگاه هر پهلوانی که بود چو زان‌گونه آواز رستم شنود

همه برگرفتند با او خروش　　تو گفتی که میدان برآمد بجوش
ز میدان یکی بانگ بر شد به‌ابر　　تو گفتی زمین شد به‌کام هِـزَبْر ۲۶۴۶
بزد مهره بر پشت پیلان به‌جام　　یلان برکشیدند تیغ از نیام
برآمد خروشیدن گاو دم　　دَم نای روئین و روئینه خم
جهان پر شد از کین افراسیاب　　به دریا تو گفتی بجوش آمد آب ۲۶۴۹
نبد جای پوینده را بر زمین　　ز نیزه هوا ماند اندر کمین
ستاره به‌جنگ اندر آمد نخست　　زمین و زمان دست خون را بشست
ببستند گردان ایران میان　　به پیش اندرون اختر کاویان ۲۶۵۲
گزین کرد پس رستم زابلی　　ز گردان شمشیرزن کابلی
ز ایران و ز بیشهٔ نارون　　ده و دو هزار از یلان انجمن
سپه را فرامرز بد پیش رو　　که فرزند گو بود و سالار نو ۲۶۵۵
همی رفت تا مرز توران رسید　　ز دشمن کسی را به ره بر ندید
درآن مرز شاه سپیجاب بود　　که با لشکر و گنج و با آب بود
ورازاد بد نام آن پهلوان　　دلیر و سپه تاز و روشن روان ۲۶۵۸
سپه بود شمشیرزن سی هزار　　همه رزمجوی ازدر کارزار
ورازاد از قلب لشکر برفت　　بیامد بنزد فرامرز تفت
بپرسید و گفتش «چه‌مردی؟ بگوی　　چرا کرده‌ای سوی این مرز روی؟ ۲۶۶۱
سزد گر بگوئی مرا نام خویش　　بجوئی از این کار فرجام خویش

ب ۲۶۴۶ : درنسخهٔ قا «گشت کام هزبر»، ولی معنی بیت مورد تأمّل است، وضبط نسخه‌های دیگر که «کنام هزبر» است، شاید ناشی ازاصلاح دیگران باشد.

همانا به فرمان شاه آمدی | گر از پهلوان سپاه آمدی؟
۲۶۶۴ چه داری ز افراسیاب آگهی، | ز اورنگ و ز تاج و تخت مهی؟
نباید که بی نام بر دست من | روانت برآید ز تاریك تن»
فرامرز گفت «ای گو شوربخت | منم بار آن خسروانی درخت
۲۶۶۷ که از نام او شیر پیچان شود | چو خشم آورد پیل بی جان شود
مرا با تو بدگوهر دیوزاد | چرا کرد باید همی نام یاد؟
گو پیلتن با سپاه از پس است | که اندرجهان کینه خواه او بس است
۲۶۷۰ به کین سیاوش کمر بر میان | ببست و بیامد چو شیر ژیان
برآرد از این مرز بی ارز دود | هوا گرد او را نیارد پسود»
ورازاد بشنید گفتار او | همی خوار دانست پیکار او
۲۶۷۳ به لشکر بفرمود که «اندر دهید | کمانها سراسر به زه بر نهید»
رده برکشید از دو رویه سپاه | به سر بر نهادند زآهن کلاه
ز هر سو برآمد ز گردان خروش | همی کر شد از نالهٔ کوس گوش
۲۶۷۶ چو آواز کوس آمد و کرّنای | فرامرز را دل برآمد ز جای
به یك حمله اندر ز گردان هزار | بیفگند و برگشت از کارزار
دگر حمله کردش هزار و دویست | ورازاد را گفت لشکر «مه ایست
۲۶۷۹ که امروز پادافره ایزدیست | مکافات بد را ز یزدان بدیست»
چنین لشکری گشن و چندین سوار | سراسیمه شد از یکی نامدار

ب ۲۶۷۸ : اگرمراد اینست که درحملهٔ دوم هزارودویست نفر را انداخت، عبارت وافی بهمقصودنیست.

همی شد فرامرز نیزه به دست   ورازاد را راهْ یزدان ببست
فرامرز جنگی چو او را بدید   خروشی چو شیر ژیان برکشید ۲۶۸۲
برانگیخت از جای شبرنگ را   بیفشرد بر نیزه بر چنگ را
یکی نیزه زد برکمربند او   که بگسست زیر زره بند او
چنان برگرفتش ز زین خدنگ   که گفتی یکی پشّه دارد به چنگ ۲۶۸۵
بیفگند بر خاك و آمد فرود   سیاووش را داد چندی درود
سر نامور دور کرد از تنش   پر از خون بیالود پیراهنش
چنین گفت ک «اینت سر کین نخست   پراگنده شد تخم پرخاش و رست» ۲۶۸۸
همه بوم و بر آتش اندر فگند   همی دود بر شد به چرخ بلند
یکی نامه بنوشت نزد پدر   ز کار ورازاد پرخاش خر
که «چون برگشادم در کین و جنگ   ورا برگرفتم ز زین خدنگ ۲۶۹۱
به‌کین سیاوش بریدم سرش   برافروختم آتش از کشورش»
وزان سو نوندی بیامد به‌راه   بنزدیك سالار توران سپاه
که «آمد به‌کین رستم پیلتن   بزرگان ایران شدند انجمن ۲۶۹۴
ورازاد را سر بریدند زار   برانگیخت از مرز توران دمار
سپه را سراسر به هم برزدند   به بوم و به بر آتش اندر زدند»
چو بشنید افراسیاب این سخن   غمی شد ز کردارهای کهن ۲۶۹۷
نماند ایچ بر دشت ز اسپان یله   بیاورد چوپان به میدان گله
در گنج گوپال و برگستوان   همان نیزه و خنجر هندوان

۲۷۰۰ همان گنج دینار و درّ و گهر — همان افسر و طوق و زرّین کمر
ز دستور گنجور بستد کلید — همه کاخ و میدان درم گسترید
چو لشکر سراسر شد آراسته — برایشان پراگنده شد خواسته
۲۷۰۳ بزد کوس روئین و هندی درای — سواران سوی رزم کردند رای
سپهدار از گنگ بیرون کشید — سپه را ز تنگی به هامون کشید
فرستاد و مر سُرخه را پیش خواند — ز رستم بسی داستانها براند
۲۷۰۶ بدو گفت «شمشیرزن سی هزار — ببر نامدار ازدر کارزار
نگه دار جان از بد پور زال — به رزمت نباشد جز او کس همال
تو فرزندی و نیک‌خواهِ منی — ستون سپاهیّ و ماهِ منی
۲۷۰۹ چو بیداردل باشی و راه‌جوی — که یارد نهادن به روی تو روی ؟
کنون پیش‌رو باش و بیدار باش — سپه را ز دشمن نگه‌دار باش»
ز پیش پدر سرخه بیرون کشید — درفش و سپه را به‌هامون کشید
۲۷۱۲ طلایه چو گرد سپه دید تفت — بپیچید و سوی فرامرز رفت
از ایران سپه برشد آوای کوس — ز گرد سپه شد هوا آبنوس
خروش سواران و گرد سپاه — چو شب کرد گیتی ، نهان گشت ماه
۲۷۱۵ درخشیدن تیغ الماس‌گون — سنانهای آهار داده بخون
تو گفتی که برشد به گیتی بخار — برافروختند آتش کارزار
زکشته فگنده به هر سو سران — زمین کوه گشت از کران تا کران
۲۷۱۸ چو سرخه برآن گونه پیکار دید — درفش فرامرز سالار دید

عنان را به بور سرافراز داد　　به نیزه در آمد کمان باز داد
فرامرز بگذاشت قلب سپاه　　بَرِ سرخه با نیزه شد کینه‌خواه
یکی نیزه زد همچو آذرگشسپ　　زکوهه ببردش سوی یال اسپ ۲۷۲۱
ز ترکان به یاریّ اوی آمدند　　پر از جنگ و پرخاشجوی آمدند
از آشوب ترکان و ز رزم سخت　　فرامرز را نیزه شد لخت لخت
بدانست سرخه که پایاب اوی　　ندارد ، غمی‌گشت و برگاشت روی ۲۷۲۴
پس اندر فرامرز با تیغ تیز　　همی تاخت و انگیخته رستخیز
سواران ایران بکردار دیو　　دمان از پسش برکشیده غریو
فرامرز چون سرخه را یافت، چنگ　　بیازید ، زان‌سان که یازد پلنگ ۲۷۲۷
گرفتش کمربند و از پشت زین　　برآورد و زد ناگهان بر زمین
پیاده به‌پیش اندر افگند خوار　　به لشکرگه آوردش از کارزار
درفش تهمتن هم‌آنگه ز راه　　پدید آمد و گرد پیل و سپاه ۲۷۳۰
فرامرز پیش پدر شد چو گرد　　بپیروزی از روزگار نبرد
به‌پیش‌اندرون سرخه را بسته دست　　بکرده وراازاد را یال پست
همه غار و هامون پر از کشته بود　　سر دشمن از رزم برگشته بود ۲۷۳۳
سپاه آفرین خواند بر پهلوان　　بر آن نامبُردار پور جوان
تهمتن برو آفرین کرد نیز　　به درویش بخشید بسیار چیز
یکی داستان زد برو پیلتن　　که « هر کس که سر برکشد ز انجمن ۲۷۳۶
خرد باید و گوهر نامدار　　هنر یار و فرهنگش آموزگار

چو این گوهران را بجای آورد   دلاور شود پرّ و پای آورد
۲۷۳۹ از آتش نبینی جز افروختن   جهانی چو پیش آیدش سوختن
فرامرز نشگفت اگر سرکش است   که پولاد را دل پر از آتش است
چو آورد با سنگ خارا کند   ز دل راز خویش آشکارا کند»
۲۷۴۲ به سُرخه نگه کرد پس پیلتن   یکی سرو آزاده بد بر چمن
برش چون بَرِ شیر و رخ چون بهار   ز مشك سیه کرده بر گل نگار
بفرمود پس تا برندش به دشت   ابا خنجر و روزبانان و تشت
۲۷۴۵ ببندند دستش به خمّ کمند   بخوابند برخاك چون گوسفند
بسان سیاوش سرش را ز تن   ببرّند و کرگس بپوشد کفن
چو بشنید طوس سپهبد برفت   به خون ریختن روی بنهاد و تفت
۲۷۴۸ بدو سرخه گفت «ای سرافراز شاه   چه ریزی همی خون من بی‌گناه؟
سیاوش مرا بود هم‌سال و دوست   روانم پر از درد و اندوه اوست
مرا دیده پر آب بد روز و شب   همیشه به نفرین گشاده دو لب
۲۷۵۱ بر آن کس که آن تشت و خنجر گرفت   بر آن کس که آن شاه را سر گرفت»
دل طوس بخشایش آورد سخت   بر آن نامبُردار برگشته بخت
بَرِ رستم آمد بگفت این سخن   که پور سپهدار افگند بن
۲۷۵۴ چنین گفت رستم که «گر شهریار   چنان خسته‌دل شاید و سوکوار
همیشه دل و جان افراسیاب   پر از درد باد و دو دیده پر آب»
همان تشت و خنجر زواره ببرد   بدان روزبانان لشکر سپرد

سرش را به خنجر ببرّید زار   زمانی خروشید و برگشت کار ۲۷۵۷
بریده سر و تنْش بر دار کرد   دو پایش ز بر سر نگونسار کرد
بر آن کشته از کین برافشاند خاك   تنش را به خنجر بکردند چاك
جهانا چه خواهی ز پروردگان ؟   چه پروردگان ، داغ دل بردگان ! ۲۷۶۰

آگاهی یافتن افراسیاب از کشتن سرخه

چو لشکر بیامد ز دشت نبرد   تنان پر ز خون و سران پر ز گرد
خبر شد ز ترکان به افراسیاب   که « بیدار بخت اندر آمد بخواب
همان سرخهٔ نامور کشته شد   چنان دولت تیز برگشته شد ۲۷۶۳
بریده سرش را نگونسار کرد   تنش را به خون غرقه بر دار کرد
همه شهر ایران جگرخسته‌اند   به کین سیاوش کمر بسته‌اند »
نگون شد سر تاج افراسیاب   همی کند موی و همی ریخت آب ۲۷۶۶
همی گفت « رادا ، سرا ، موبدا !   ردا ، نامدارا ، یلا ، بخردا !
دریغ ارغوانی رخت همچو ماه !   دریغ آن کیی برز و بالای شاه ! »
خروشان به سر بر پراگند خاك   همه جامه‌ها کرد بر خویش چاك ۲۷۶۹
چنین گفت با لشکر افراسیاب   که « ما را برآمد سر از خورد و خواب
همه کینه را چشم روشن کنید   نهالی ز خفتان و جوشن کنید »
چو برخاست آوای کوس از درش   بجنبید بر بارگه لشکرش ۲۷۷۲
بزد نای روئین و بر بست کوس   همی آسمان بر زمین داد بوس

به گردن‌کشان خسرو آواز کرد   که «ای نامداران روز نبرد
۲۷۷۵ چو برخیزد آوای کوس از دو روی   نجوید زمان مرد پرخاشجوی
همه رزم را دل پر از کین کنید   به ایرانیان پاك نفرین کنید»
خروش آمد و نالهٔ کرّنای   دم نای روئین و هندی درای
۲۷۷۸ زمین آمد از سمّ اسپان بجوش   به ابر اندر آمد فغان و خروش
چو برخاست از دشت گرد سپاه   کس آمد بَرِ رستم از دیده‌گاه
که «آمد سپاهی چو کوه گران   همه رزم جویان گُنداوران»
۲۷۸۱ ز تیغ دلیران هوا شد بنفش   برفتند با کاویانی درفش
برآمد خروش سپاه از دو روی   جهان شد پر از مردم جنگ‌جوی
خور و ماه گفتی به‌رنگ اندرست   ستاره به چنگ نهنگ اندرست
۲۷۸۴ سپهدار ترکان برآراست جنگ   گرفتند گوپال و خنجر به چنگ
بیامد سوی میمنه بارمان   سپاهی ز ترکان دنان و دمان
سوی میسره کهرم تیغ زن   به قلب اندرون شاه با انجمن
۲۷۸۷ وزاین روی رستم سپه برکشید   هوا شد ز تیغ یلان ناپدید
بیاراست بر میمنه گیو و طوس   سواران بیدار با پیل و کوس
چو گودرز گشواد بر میسره   هجیر و گرانمایگان یکسره

ب ۲۷۸۳ : درنسخ دیگر «به‌جنگ اندرست»، ودر بم و لن «به‌رنگ‌اندرست»، آیا رنگ به‌معنی تیرگی درست‌است، یا باقتضای معنی زنگ دراینجا مناسب‌تراست؟ درداستان جنگ بزرگ نیزبیتی آمده که درآن همهٔ نسخ «رنگ» بدون نقطه‌آورده‌اند :

چو خورشید برداشت از چرخ رنگ   بدرّید پیراهن مشک رنگ

به قلب اندرون رستم زابلی زره‌دار با خنجر کابلی ۲۷۹۰
* توگفتی نه شب بود پیدا نه روز نهان گشت خورشید گیتی‌فروز
شد از سمّ اسپان زمین سنگ رنگ ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ
توگفتی هوا کوه آهن شده‌ست سر کوه پر ترگ و جوشن شده‌ست ۲۷۹۳
به ابر اندر آمد سنان و درفش درفشیدن تیغهای بنفش
بیامد ز قلب سپه پیلسم دلش پر ز خون ، کرده چهره دژم
چنین گفت با شاه توران سپاه که « ای پرهنر خسرو نیک‌خواه ۲۷۹۶
گرایدونکه از من نداری دریغ یکی باره و جوشن و گرز و تیغ
ابا رستم امروز جنگ آورم همه نام او زیر ننگ آورم
به پیش تو آرم سر و رخش او همان خود و تیغ جهان‌بخش او » ۲۷۹۹
ازو شاد شد جان افراسیاب سر نیزه بگذاشت از آفتاب
بدو گفت ک«ای نامبردار شیر همانا که پیلت نیارد به زیر
اگر پیلتن را به چنگ آوری زمانه بر آساید از داوری ۲۸۰۲
به توران چو توکس نباشد به‌جاه به‌گنج و به‌تیغ و به‌تخت و کلاه
به گردان سپهر اندر آری سرم سپارم ترا دختر و کشورم
از ایران و توران دو بهر آنِ تست همان گوهر و گنج و شهرآن تست » ۲۸۰۵
چو بشنید پیران غمی گشت سخت بیامد بَرِ شاه خورشید بخت

ب ۲۷۹۱ : دراینجا الحاقی بنظر می‌آید، ونسخه بدلها آن‌را پس‌ازبیت ۲۷۸۲ آورده‌اند که مناسبت بیشتری باآنجا دارد.

بدوگفت کـ«این مرد برنا و تیز   همی بـر تن خویش دارد ستیز
۲۸۰۸ همی در گمان افتد از نام خویش   نیندیشد از کار فـرجام خویش
* کسی سوی دوزخ نپوید به‌پای   وگر خـیره سوی دم اژدهای
گر او با تهمتن نبرد آورد ،   سر خویش را زیـر گرد آورد ،
۲۸۱۱ شکسته شود دل گوان را به‌جنگ   بود این سخن نیز بر شاه ننگ
برادر تو دانی که کهـتر بود   فزونتر برو مهر مهتر بود »
به پیران چنین گفت پس پیلسم   کَـ«زین ، پهلوان دل ندارد دژم
۲۸۱۴ که گر من کنم جنگ جنگی نهنگ   نیارم به بخت تو بر شاه ننگ
به پیش تـو با نامور چار گرد   چه کردم ، تو دیدی ز من دست برد
همانا کنون زورم افـزون‌ترست   شکستن دل من نه انـدرخورست
۲۸۱۷ برآید به دست من این کارکرد   به گـرد دَرِ اختر بد مگرد »
چو بشنید زو این سخن شهـریار   یکی اسپ شایستهٔ کارزار
بدو داد با تیـغ و برگستوان   همان نیزه و درع و خود گـوان
۲۸۲۰ بیاراست آن جنگ را پیلسم   همی رانـد چون شیر با باد و دم
به ایرانیان گفت « رستم کجاست؟   که‌گوید که او روز جنگ اژدهاست »
چو بشنید گیو این سخن بردمید   بزد دست و تیغ از میان برکشید
۲۸۲۳ بدوگفت « رستم به‌یك ترك جنگ   نسازد همانا که آیَدْش ننگ »

ب ۲۸۰۹ : درهیچ یک از نسخ دیگرجز مب نیست .

ب ۲۸۲۱ : مصراع دوم مطابق بعضی ازنسخ وضبط بنداری : که‌گویندکو .

برآویختند آن دو جنگی بهم   دمان گیو گودرز با پیلسم
یکی نیزه زد گیو را کز نهیب   برون آمدش هر دو پا از رکیب
فرامرز چون دید یار آمدش   همی یار جنگی به‌کار آمدش ۲۸۲۶
یکی تیغ بر نیزهٔ پیلسم   بزد ، نیزه از تیغ او شد قلم
دگر باره زد بر سر ترگ اوی   شکسته شد آن تیغ پرخاشجوی
همی‌گشت با آن دو یل پیلسم   به میدان بکردار شیر دژم ۲۸۲۹
تهمتن ز قلب سپه بنگرید   دو گرد دلیر و گرانمایه دید
برآویخته با یکی شیرمرد   به ابر اندر آورده از باد گرد
بدانست رستم که جز پیلسم   ز ترکان ندارد کس آن زور و دم ۲۸۳۲
و دیگر که از نامور بخردان   ز گفت ستاره‌شمر موبدان
ز اختر بد و نیك بشنوده بود   جهان را چپ و راست پیموده بود
که : گر پیلسم از بد روزگار   خرد یابد و پند آموزگار ۲۸۳۵
نبرده چنو در جهان سر بسر   به ایران و توران نبندد کمر ؛
« همانا که او را زمان آمده‌ست   که ایدر به جنگم دمان آمده‌ست »
به‌لشکر بفرمود کَ« ز جای خویش   نگر ناورید اندکی پای پیش ۲۸۳۸
شوم برگرایم تن پیلسم   ببینم که دارد پی و شاخ و دم ؟ »
یکی نیزهٔ بارکش بر گرفت   بیفشارد ران ترگ بر سر گرفت
گران شد رکیب و سبك شد عنان   به چشم اندر آورد رخشان سنان ۲۸۴۱
غمی گشت و بر لب برآورد کف   همی تاخت از قلب تا پیش صف

ب ۲۸٤۲ : راجع به « غمی گشت» به ب ۹۷۳ همین داستان رجوع شود.

چنین گفت ک«ای نامور پیلسم   مرا خواستی تا بسوزی به دم؟»
۲۸٤٤ همی گفت و می‌تاخت برسان گرد   یکی کرد با او سخن در نبرد
یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی   ز زین برگرفتش بکردار گوی
همی تاخت تا قلب توران سپاه   بینداختش خوار در قلب‌گاه
۲۸٤۷ چنین گفت ک«این را به‌دیبای زرد   بپوشید کز گرد شد لاژورد»
عنان را بپیچید زان جایگاه   بیامد دمان تا به قلب سپاه
ببارید پیران ز مژگان سرشك   تن پیلسم دور دید از پزشك
۲۸۵۰ دل لشکر و شاه توران سپاه   شکسته شد و تیره شد رزمگاه
خروش آمد از لشکر از هر دو سوی   دِه و دارِ گُردان پرخاشجوی
خروشیدن کوس بر پشت پیل   ز هر سو همی رفت تا چند میل
۲۸۵۳ زمین شد ز نعل ستوران ستوه   همه کوه دریا شد و دشت کوه
ز بس نعره و نالهٔ کرّنای   همی آسمان اندر آمد ز جای
همی سنگ مرجان شد و خاك خون   سراسر سر سروران شد نگون
۲۸۵٦ بکشتند چندان ز هر دو گروه   که شد خاك دریا و هامون چو کوه
یکی باد برخاست از رزمگاه   هوا را بپوشید گرد سیاه
دو لشکر به هامون همی تاختند   یك از دیگران باز نشناختند
۲۸۵۹ جهان چون شب تیره تاریك شد   تو گفتی به شب روز نزدیك شد
چنین گفت با لشکر افراسیاب   که «بیدار بخت اندرآمد به‌خواب

ب ۲۸۵٤ شبیه‌است به ب ۲۸۸۹ .

اگر سستی آرید یك تن به جنگ — نماند مرا روزگار درنگ
بر ایشان ز هرسو کمین آورید — به نیزه خور اندر زمین آورید» ۲۸۶۲
بیامد خود از قلب توران سپاه — بَـرِ طوس شد داغ دل کینه خواه
از ایـران فراوان سپه را بکشت — غمی شد دل طوس و بنمود پشت
بَـرِ رستم آمد یکی چاره‌جوی — که «امروز ازاین رزم شد رنگ وبوی ۲۸۶۵
همـه رزمگه شد چو دریای خون — درفش سپهدار ایـران نگون»
بیامـد ز قلب سپه پیلتن — پس او فـرامرز با انجمن
سپردار بسیار در پیش بـود — که دل‌شان ز رستم بداندیش بود ۲۸۶۸
همه خویش و پیوند افـراسیاب — همه سر پر از کین و دل پرشتاب
تهمتن فـراوان از ایشان بکشت — فرامرز و طوس اندر آمد به‌پشت
چو افـراسیاب آن درفش بنفش — نگه کـرد بـر جایگاه درفش ۲۸۷۱
بدانست کان پیلتن رستمست — سرافـراز و ز تخمهٔ نـیرمست
بر آشفت برسان جنگی پلنگ — بیفشارد ران پیش او شد به جنگ
چو رستم درفش سیه را بدید — بکـردار شیر ژیان بردمیـد ۲۸۷۴
به جوش آمد آن نامـبردار گرد — عنان بارهٔ تیزتگ را سپرد
برآویخت با سرکش افـراسیاب — به پیکار خون رفت چون رود آب
یکی نیزه سالار توران سپاه — بزد بر بَـرِ رستم کینه‌خواه ۲۸۷۷
سنان اندر آمـد به بند کمر — به بـبر بیان بـر نبد کارگـر
تهمتن بکین اندر آورد روی — یکی نیزه زد بر سر اسپِ اوی

۲۸۸۰ تگاور ز درد اندر آمد بسر   بیفتاد زو شاه پرخاشخر
همی جست رستم کمرگاه او   که از رزم کوته کند راه او
نگه کرد هومان بدید از کران   به‌گردن برآورد گرز گران
۲۸۸۳ بزد بر سر شانهٔ پیلتن   به لشکر خروش آمد از انجمن
ز پس کرد رستم هم‌آنگه نگاه   بجست از کفش نامبردار شاه
برآشفت گردافگن تاج بخش   به دنبال هومان برانگیخت رخش
۲۸۸۶ بتازید چندیّ و چندی شتافت   زمانه بُدش مانده او را نیافت
سپهدار ترکان نشد زیر دست   یکی بارهٔ تیزتگ برنشست
چو از جنگ رستم بپیچید روی   گریزان همی رفت پرخاشجوی
۲۸۸۹ * برآمد ز هرسو دم کرّ نای   همی آسمان اندر آمد ز جای
به ابر اندر آمد خروش سران   گرائیدن گرزهای گران
گوان سر بسر نعره برداشتند   سنانها به ابر اندر افراشتند
۲۸۹۲ زمین سر بسر کشته و خسته بود   وگر لاله بر زعفران رسته بود
سپردند اسپان همی خون به نعل   شده پای پیل از دل کشته لعل
هزیمت گرفتند ترکان چو باد   که رستم ز بازو همی داد داد
۲۸۹۵ سه فرسنگ چون اژدهای دمان   تهمتن همی شد پس بدگمان

ب ۲۸۸۱ : مصراع دوم، نظیر این مضمون در بیت ۹۷۸ هم آمده است.
ب ۲۸۸۹ : تقریباً همان بیت ۲۸۵٤ است که با اندکی تغییر تکرار شده است و چون درشش نسخهٔ ما نیست محتمل است که اینجا الحاق باشد.

وزآن جایگه پیلتن بازگشت　　سپه یکسر از جنگ ناساز گشت
ز رستم بپرسید پرمایه طوس　　که «چون‌یافت شیر ازیکی گور کوس؟»
بدو گفت رستم که «گرز گران　　چو یاد آرد از یال جنگ آوران ۲۸۹۸
دل سنگ و سندان نماند درست،　　بر و یال کوبنده باید نخست
عمودی که کوبنده هومان بود　　تو آهن مخوانش‌که موم آن بود»
به لشکر گهِ خویش گشتند باز　　سپه یکسر از خواسته بی‌نیاز ۲۹۰۱
همه دشت پر آهن و سیم و زر　　سنان و ستام و کلاه و کمر
چو خورشید برزد سر از کوهسار　　بگسترد یاقوت بر جویبار
*تهمتن همه خواسته گرد کرد　　ببخشید یکسر به‌مردان مرد ۲۹۰٤
خروش آمد و نالهٔ کرّ نای　　تهمتن برانگیخت لشکر ز جای
نهادند سر سوی افراسیاب　　همه رخ ز کین سیاوش پرآب
*پس آگاهی آمد به پرخاشجوی　　که رستم به توران در آورد روی ۲۹۰۷
*به پیران چنین‌گفت ک«ایرانیان　　بدی را ببستند یکسر میان
* کنون بوم و بر جمله ویران شود　　بکام دلیران ایران شود
*کسی نزد رستم برد آگهی　　از این کودك شوم بی فرّهی ۲۹۱۰
* هم‌آنگه برندش به ایران سپاه　　یکی ناسزا بر نهندش کلاه

ب ۲۹۰٤: درهیچ‌یک ازنسخ دیگرنیست، وبین دوبیت ۲۹۰۳ و ۲۹۰۵ معترضه‌ای نابجا بنظرمی‌رسد، مگر اینکه بیت قبل از ۲۹۰۳ خوانده شود.
ب ۲۹۰۷ : داستان موجود درابیات ۲۹۰۷ تا ۲۹۱۵ را برخی ازنسخه‌ها با تفصیل بیشتری‌آورده‌اند، اما بنداری ونسخهٔ قا هیچ یک ازاینها را ندارند. بهرحال بنظرالحاق می‌رسد.

* نوندی برافگن هم انـدر زمان — بَـرِ شوم پـی زادهٔ بد گمان
۲۹۱۳* که با مادر آن هر دو تن را بهم — بیارد نگوید سخن بیش و کم »
* نوندی بیامد بـبردندشان — شدند آن دو بیچاره چون بیهشان
* بنزدیك افراسیاب آمدند — پـر از درد و تیمار و تاب آمدند
۲۹۱٦وزآن جایگه شاه توران زمین — بیاورد لشکر به دریای چین

نشستن رستم به‌پادشاهی به‌ترکستان

تهمتن نشست از بَـرِ تخت او — به خاك انـدر آمد سر بخت او
یکی داستانی بگفت از نخست — که « پرمایه آن کس که دشمن نجست
۲۹۱۹چو بدخواه پیش آیدت کشته به — گر آواره از پیش برگشته به »
از ایوان همـه گنج او بازجست — بگفتند با او یکایك درست
غـلامان و اسپ و پـرستندگان — همان مایه‌ور خوب‌رخ بندگان
۲۹۲۲در گنج دینار و پـرمایه تاج — همان گـوهر و دیبه و تخت عاج
یکایك ز هرسو به چنگک آمدش — بسی گوهـر از گنج گنگک آمدش
سپه سربسر زان توانگر شدند — ابا یاره و تخت و افسر شدند
۲۹۲۵یکی طوس را داد زان تخت عاج — همان یاره و طوق و منشور جاج
ورا گفت « هرکس که تاب آورد — وگر نام افـراسیاب آورد
همان‌گه سرش را ز تن دور کن — ازو کرگسان را یکی سور کن

کسی کو خرد جوید و ایمنی نیازد سوی کیش آهرمنی ۲۹۲۸
چو فرزند باید که داری به ناز ز رنج ایمن از خواسته بی‌نیاز
تو درویش را رنج منمای هیچ همی داد و بر داد دادن پسیچ
که گیتی سپنجست و جاوید نیست فری برتر از فرّ جمشید نیست ۲۹۳۱
سپهر بلندش بپای آورید جهان را جز او کدخدای آورید »
یکی تاج پُر گوهر شاهوار دو تا یاره و طوق با گوشوار
سپیجاب دز را به گودرز داد بسی پند و منشور و اندرز داد ۲۹۳۴
ستودش فراوان و کرد آفرین که « چون توکسی نیست اندر زمین
بزرگیّ و فرّ و بلندیّ و داد همان بزم و رزم از تو داریم یاد
ترا با هنر گوهرست و خرد روانت همی از تو رامش برد ۲۹۳۷
روا باشد ار پند من بشنوی که آموزگار بزرگان توی
ز بلغار تا آبِ گل‌زریون ز فرمان تو کس نیاید برون »
فریبرزِ کاووس را تاج زر فرستاد و دینار و تخت و کمر ۲۹۴۰
بدو گفت « سالار و مهتر توی سیاووشِ رَدْ را برادر توی

ب ۲۹۳۰ (مصراع دوم) : معنی به‌این‌صورت روشن‌نیست، وضبطهای مندرج درنسخه‌های دیگرنیز بنظر نمی‌رسد که گفتهٔ فردوسی باشد . مقایسه شود با ب ۲۷۳ ص ۱۵٤ ج ۱ مسکو .

ب ۲۹۳٤ : نسخهٔ حظ : سپیجاب و سغدش ، درترجمهٔ بنداری نیز« سپیجاب وسغد » آمده ، چاپ کلکته «سپیجاب وسغدی» دارد ، درچاپ مسکوهم «سپیجاب وسغد» را مرجح دانسته‌اند .

ب ۲۹۳۹ : بجای «زبلغار» که در بم آمده همهٔ نسخ دیگر « سپیجاب» دارند و این با بیت ۲۹۳٤ بهتر سازگاراست . مع‌هذا نمی‌توان درباب اسامی جغرافیائی شاهنامه زیاده دقّت بکاربرد .

میان را به کین برادر ببند ز فتراك مگشای بند کمند
۲۹۴۳* به چین و ختن اندر آور سپاه به هر جای از دشمنان کینه خواه
میاسای از کین افراسیاب زتن دور کن خورد و آرام و خواب»
به ماچین و چین آمد این آگهی که «بنشست رستم به شاهنشهی»
۲۹۴۶ همه هدیه‌ها ساختند و نثار ز دینار و ز گوهر شاهوار
تهمتن به جان داد زنهارشان بدید آن روانهای بیدارشان
وزان پس به نخچیر و با یوز و باز برآمد برین روزگاری دراز
۲۹۴۹ چنان بد که روزی زواره برفت به نخچیر گوران خرامید و تفت
یکی ترك تا باشدش رهنمای به پیش اندر افگند و آمد بجای
یکی بیشه دید اندر آن پهن دشت که گفتی بروبر نشاید گذشت
۲۹۵۲ ز بس بوی و بس رنگ و آب روان همی نو شد از باد گفتی روان
پس آن ترك خیره زبان برگشاد به پیش زواره همی کرد یاد
که «نخچیرگاه سیاوش بُد این برین بود مهرش به توران زمین
۲۹۵۵ بدین جایگه شاد و خرّم بدی جز ایدر همه جای با غم بُدی»
زواره چو بشنید زو این سخن برو تازه شد روزگار کهن
چو گفتار آن ترکش آمد به گوش ز اسپ اندر افتاد و زو رفت هوش
۲۹۵۸ یکی باز بودش به چنگ اندرون رها کرد و مژگان شدش جوی خون
رسیدند یاران لشکر بدوی غمی یافتندش پر از آب روی

ب ۲۹۵۰ : «آمد بجای» درمصراع دوم به چه معنی است ؟

گرفتند نفرین بـــرآن رهنمای   به زخمش فگندند هر یك ز پای
زواره یکی سخت سوگنـــد خورد   فروریخت از دیدگان آب زرد ۲۹۶۱
که «زین پس نه‌نخچیرجویم نه‌خواب   نه پردازم از کین افـــراسیاب
نمانم که رستم بـــرآساید ایچ   همی کینه را کـــرد باید پسیچ»
هم آنگه چو نزد تهمتن رسید   خروشید چون روی او را بدید ۲۹۶۴
بدو گفت ک«ایدر به‌کین آمدیم   وگر لب پر از آفـــرین آمدیم؟
چو یزدان نیکی‌دهش زور داد   از اخـــتر ترا گردش هـــور داد
چرا باید این کشور آباد ماند،   یکی را براین بوم و بَر شاد ماند؟ ۲۹۶۷
فرامش مکن کین آن شهـــریار   که چون او نبیند دگر روزگار»
برانگیخت آن پیلتن را ز جای   تهمتن هم‌آن کرد کو دید رای
همان غارت و کشتن انـــدر گرفت   همه بوم و بـــر دست بر سرگرفت ۲۹۷۰
ز توران زمین تا به سقلاب و روم   نماندند یك مرز آباد و بـــوم
همی سر بـــریدند برنا و پـــیر   زن و کودك خرد کـــردند اسیر
براین‌گونه فرسنگ بیش از هزار   بـــرآمد ز کشور سراسر دمار ۲۹۷۳
هرآن‌کس‌که بد مهتری با گهـــر   همه پیش رفتند بـــر خاك سر
که «بیزار گشتیم ز افـــراسیاب   نخواهیم دیدار او را به‌خواب
ازآن خون که او ریخت بر بی‌گناه   کسی را نبود انـــدر آن روی راه ۲۹۷۶
کنون انجمن گر پراگنـــده‌ایم   همه پیش تو چاکر و بنده‌ایم
چو چیره شدی بی‌گنه خون مریز   مکن جنگ گـــردون گردنده تیز

۲۹۷۹ ندانیم ما کان جفاگر کجاست به ابرست گر در دم اژدهاست »
چو بشنید گفتار آن انجمن بپیچید بینا دل پیلتن
سوی مرز قجغارباشی براند سرانِ سپه را سراسر بخواند
۲۹۸۲ شدند انجمن پیش او بخردان بزرگان و کارآزموده ردان
که « کاووس بی دست و بی فرّ و پای نشسته ست بر تخت بی رهنمای
گر افراسیاب از رهی بی درنگ یکی لشکر آرد به ایران به جنگ
۲۹۸۵ بیابد بر آن پیر کاووس دست شود کام و آرام ما جمله پست
یکایک همه فام کین توختیم همه شهر آباد او سوختیم
کجا سالیان اندر آمد به شش که نگذشت بر ما یکی روز خوش
۲۹۸۸ کنون نزد آن پیر خسرو شویم چو رزم اندر آید همه نو شویم
چو دل بر نهی بر سرای کهن کند ناز و ز تو سوشد سخن »
تهمتن بران گشت همداستان که فرخنده موبد زد این داستان
۲۹۹۱ چنین گفت خرّم دل رهنمای که « خوبی گزین زین سپنجی سرای
بنوش و بناز و بپوش و بخور ترا بهره اینست زین ره گذر
سوی آز منگر که او دشمنست دلش بردهٔ جان آهرمنست

ب ۲۹۸۳ : ممکن است « بی فرّ و پای » بجای « بی پرّ و پای » بکار رفته باشد ، ر.ك به ب ۳۱۶۶ همین داستان .

ب ۲۹۸۹ (مصراع دوم): «سوشد» دراصل چنین است، که می‌توان آن را بپوشد یا ننوشد خواند . اگر ننوشد خلاصهٔ ننیوشد باشد به این معنی می‌شود که دنیا به میل تو نخواهد چرخید .

ب ۲۹۹۳ (مصراع دوم):شاید « پردهٔ جان» به‌معنی حافظ و نگاه دارندهٔ جان باشد، و مراد اینکه دل آز نگهدارندهٔ اهریمن است .

نگه کن که در خاك جفت تو کیست ... براین خواسته چند خواهی گریست؟» ۲۹۹۴
تهمتن چو بشنید شرم آمدش ... به رفتن یکی رای گـرم آمدش
نگه کرد ز اسپان به هرسو گله ... که بودند بر دشت تـرکان یله
غلام و پرستندگان ده هـزار ... بیاورد شایستهٔ شهـریار ۲۹۹۷
همان نافهٔ مشك و موی سمور ... ز درّ سپید و ز کیمال تـور
به رنگ و به بوی و به دیبا و زر ... شد آراسته پشت پیلان نـر
ز گستردنیها و از بیش و کم ... ز پـوشیدنیها و گنـج درم ۳۰۰۰
ز گنج سلیح و ز تاج و ز تخت ... به‌ایـران کشیدند و بر بست رخت
ز توران سوی زاولستان کشید ... به نزدیك فـرخنده دستان کشید
سوی پارس شد طوس و گودرز و گیو ... سپاهی چنان نامـبردار و نیو ۳۰۰۳
نهـادند سر سوی شاه جهان ... همـه نامداران فـرّخ مهان

*

وزان پس چو بشنید افـراسیاب ... که بگذشت رستم برآن روی آب
شد از باختر سوی دریای گنگ ... دلی پـر زکینه سری پر ز جنگ ۳۰۰۶
همه بوم زیر و زبـر کرده دید ... مهان کشته و کهتران برده دید
نه‌اسپ و نه‌گنج و نه تاج و نه‌تخت ... نه شاداب در باغ بـرگ درخت
جهانی به آتش بـرافـروخته ... همـه کاخها کنـده و سوخته ۳۰۰۹

ب ۲۹۹۸: «کیمال تور» معلوم نشد که چیست. دربیت ۲۲۳ ص۲۶۸ ج۹ مسکو باز کیمال تور (مطابق.م) بکاررفته است. درلغتنامه برای کیمال معنائی آورده‌اند (راسو یا سمور یا چیزی شبیه به‌آنها) ولی لفظ دوم را برحسب متون چاپی بور آورده‌اند (کیمال و بور) که‌آن هم مجهول است.

ز دیده ببارید خونابه شاه ‌‌ ‌ ‌ چنین گفت با مهتران سپاه

که «هرکس که این را فرامش کند ‌ ‌ ‌ همی جان بیدار خامش کند

٢٠١٢ همه یك بیك دل پر از کین کنید ‌ ‌ ‌ سپر بستر و تیغ بالین کنید

به ایرانسپه رزم و کین آوریم ‌ ‌ ‌ به‌نیزه خور اندر زمین آوریم

به یك رزم اگر باد ایشان بجست ‌ ‌ ‌ نباید چنین کردن اندیشه پست»

٢٠١٥ برآراست بر هر سوی تاختن ‌ ‌ ‌ ندید ایچ هنگام پرداختن

همی سوخت آباد بوم و درخت ‌ ‌ ‌ به‌ایرانیان‌بر شد آن کار سخت

ز باران هوا خشك شد هفت سال ‌ ‌ ‌ دگرگونه شد بخت و برگشت حال

٢٠١٨ شد از رنج و سختی جهان پرنیاز ‌ ‌ ‌ برآمد برین روزگار دراز

خواب دیدن گودرز سروش را

چنان دید گودرز یك شب به‌خواب ‌ ‌ ‌ که ابری برآمد ز ایران پرآب

برآن ابرِ باران خجسته سروش ‌ ‌ ‌ به‌گودرز گفتی که «بگشای گوش

٢٠٢١ چو خواهی که یابی ز تنگی رها ‌ ‌ ‌ وزاین نامور ترك نرّ اژدها

به توران یکی نامداری نوست ‌ ‌ ‌ کجا نام آن شاه کیخسروست

ز پشت سیاوش یکی شهریار ‌ ‌ ‌ هنرمند و از گوهر نامدار

٢٠٢٤ از این تخمه از گوهر کیقباد ‌ ‌ ‌ ز مادر سوی تور دارد نژاد

چو آید به ایران پی فرُّخش ‌ ‌ ‌ ز چرخ آنچه پرسد دهد پاسخش

میان را ببندد به‌کین پدر ‌ ‌ ‌ کند کشور تور زیر و زبر

به دریای قلزم بجـوش آرد آب نشوید سر از کین افـراسیاب ۲۰۲۷
همه ساله در جوشن کین بـود شب و روز در جنگ بر زین بود
ز گردان ایـران و گردنکشان نیابد جز از گیو ازو کس نشان
چنین است فرمان گردان سپهر بدو دارد از داد گسترده مهر » ۲۰۳۰
چو از خواب گودرز بیدار شد نیایش کنان پیش دادار شد
بمالید برخاك ریش سپید ز شاه جهاندار شد پـرامید
چو خورشید پیدا شد از پشت راغ برآمد بکـردار زرّین جناغ ۲۰۳۳
سپهبد نشست از بَـرِ تخت عاج بیاراست ایوان به‌کرسیّ ساج
پراندیشه مر گیو را پیش خواند وزآن خواب چندی سخنها براند
بدوگفت « فـرّخ پی و روز تو همان اخـتر گیتی‌افـروز تـو ۲۰۳۶
تو تا زادی از مادر بافرین پر از آفرین شد سراسر زمین
به‌فرمان یزدان خجسته سروش مرا روی بنمود در خواب دوش
نشسته بر ابری پر از باد و نم بشستی جهان را سراسر ز غم ۲۰۳۹
مرا دید و گفت « این‌همه غم چراست؟ جهانی پر از کین و بی نم چراست؟
ازیرا که بی فـرّ و بُـرزست شاه ندارد همی راه شاهان نگاه
چو کیخسرو آید ز توران زمین سوی دشمنان افگند رنج و کین ۲۰۴۲

ب ۲۰۳۳ (دوم) : زرّین حناغ ضبط نسخهٔ بم است . این کلمه را می‌توان جناغ خواند وبه‌معنای انحنای جلوزین که تفسیر مندرج در بعضی از کتب لغت است گرفت . « روشن چراغ » که در دو نسخهٔ قا و حظ آمده و « زرین چراغ » که درسایرنسخ هست نیز قابل قبول است.

نبیند کس او را ز گردان نیو مگر نامور پور گودرز گیو »
چنین کرد بخشش سپهر بلند که از تو گشاید غم و رنج بند
۲۰۴۵ همی نام جستی میان دو صف کنون نام جاویدت آمد به‌کف
که تا در جهان مردُمست و سخن چنین نام هرگز نگردد کهن
زمین را همانا سپهر بلند به دست تو خواهد گشادن ز بند
۲۰۴۸ به رنجست گنج و به نامست رنج همانا که نامت به آید ز گنج
اگر جاودانه نمانی به جای همی نام به زین سپنجی سرای
جهان را یکی شهریار آوری درخت وفا را ببار آوری »
۲۰۵۱ بدو گفت گیو « ای پدر بنده‌ام بکوشم به رای تو تا زنده‌ام
خریدارم این را گر آید بجای به فرخنده نام و پی رهنمای
به ایوان شد و ساز رفتن گرفت ز خواب پدر مانده اندر شگفت
۲۰۵۴ چو خورشید رخشنده آمد پدید زمین شد بسان گل و شنبلید
بیامد کمربسته گیو دلیر یکی بارکش بادپائی به زیر
به‌گودرز گفت « ای جهان پهلوان دلیر و سرافراز و روشن‌روان
۲۰۵۷ کمندیّ و اسپی مرا یار بس نشاید کشیدن بدان مرز کس
چو مردم برم خواستار آیدم ازان پس مگر کارزار آیدم
مرا دشت و کوهست یك چند جای مگر پیشم آید یکی رهنمای
۲۰۶۰ به پیروز بخت جهان پهلوان نیایم جز از شاد و روشن‌روان
تو مر بیژن خرد را در کنار بپرور ، نگه دارش از روزگار

ندانم که دیدار باشد جزاین	که داند چنین جز جهان‌آفرین؟
تو پدرود باش و مرا یاد دار	روان را ز درد من آزاد دار ۲۰۶۳
چو شوئی ز بهر پرستش رخان	به من بر جهان‌آفرین را بخوان
مگر باشدم دادگر رهنمای	به‌نزدیك آن نامور کدخدای»
به فرمان بیاراست و آمد برون	پدر دل پر از درد و رخ پر ز خون ۲۰۶۶
پدر پیرسر بود و برنا دلیر	دهن جنگ را باز کرده چو شیر
ندانست کو باز بیند پسر	ز رفتن دلش بود زیر و زبر

•

بسا رنجها کز جهان دیده‌اند	ز بهر بزرگی پسندیده‌اند ۲۰۶۹
سرانجام بستر جز از خاك نیست	ازو بهره زهرست و تریاك نیست
چو دانی که ایدر نمانی دراز	به تارك چرا برنهی تاج آز؟
همان آز را زیر خاك آوری	سرش را سر اندر مغاك آوری ۲۰۷۲
ترا زین جهان شادمانی بس است	کجا رنج تو بهر دیگرکس است
تو رنجیّ و آسان دگرکس خورد	سوی گور و تابوت تو ننگرد
برُو نیز شادی سرآید همی	سرش زیر گرد اندر آید همی ۲۰۷۵
ز روز گذرکردن اندیشه کن	پرستیدن دادگر پیشه کن
بترس از خدا و میازار کس	ره رستگاری همین است و بس

رفتن گیو به ترکستان به طلب شاه کیخسرو

۳۰۷۸ کنون ، ای خـردمند بیداردل ، مشو درگمان پای درکش ز گل
تـرا کـردگارست پروردگار توی بنده و کردهٔ کـردگار
چو گردون به اندیشه زیر آوری ز هستی مکن پرسش و داوری
۳۰۸۱ نشاید خور و خواب و باآن نشست که خستو نباشد به یزدان که هست
دلش کور باشد سرش بی خرد خردمندش از مردمان نشمرد
ز هستی نشانست بر آب و خاك ز دانش منش را مکن در مغاك
۳۰۸۴ توانا و دانا و دارنده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست
جهان آفـرید و مکان و زمان پـی پشّهٔ خرد و پیل گـران
چو سالار ترکان به دل گفت « من به بیشی بـرآرم سر از انجمن »
۳۰۸۷ چنان شاه زاده‌ی جوان را بکشت ندانست جز گنج و شمشیر پشت
هم از پشت او روشن کـردگار درختی بـرآورد یازان ببار
که بااوبگفت آنکه « جزتو کس‌است که اندر جهان کردگار او بس است
۳۰۹۰ خداوند خورشید و کیوان و ماه کزویست پـیروزی و دستگاه

ب ۳۰۸۱ : خوروخواب [و] نشست: «و» را به‌این‌جهت به‌پیروی ازنسخه‌های دیگردرمتن افزودیم که گمان می‌کنیم مراد این باشدکه « خور و خواب و نشست باآن کس که به‌هستی یزدان خستو نباشد شایسته نیست » .

ب ۳۰۸۵ : درنسخه‌های دیگرما نیست، ولی درچاپ کلکتّه هست باضبط « پیل ژیان » .

جز از رای و فرمان او راه نیست   خور و ماه ازاین‌دانش آگاه نیست »

آغازداستان

پسر را بفــرمود گودرز پیر   به توران شدن کار را ناگــزیر
به‌فــرمان او گیــو بسته میان   بیامد بکــردار شیر ژیان ۳۰۹۲
همی تاخت تا مرز توران رسید   هرآن‌کس که در راه تنها بدید
زبان را به تــرکی بیاراستی   ز کیخسرو از وی نشان خواستی
چو گفتی « ندارم ز شاه آگهی »   تنش را ز جان زود کردی تهـی ۳۰۹۶
به خمّ کمنــدش بیاویختی   سبك از برش خاك بر بیختی
بدان تا نداند کسی راز او   همان نشنود نام و آواز او
یکی را همی برد با خویشتن   ورا رهنمون بود زان انجمن ۳۰۹۹
همی رفت بیدار با او به راه   بــرو راز نگشاد تا چند گاه
بدوگفت روزی که « اندر جهان   سخن پرسم از تــو یکی در نهان
گر ایدونکه یابم ز تو راستی   بشوئی به دانش دل از کاستی ۳۱۰۲
ببخشم ترا هرچه خواهی ز من   ندارم دریــغ از تو پرمایه تن »
چنین‌داد پاسخ که « دانش بس‌است   ولیکن پراگنده با هرکس است
گرایدونکه پرسیم هست آگهی   ز پاسخ زبان را نیابی تهـی » ۳۱۰۵
بدوگفت « کیخسرو اکنون کجاست؟   ببـاید به من‌بــر گشادنْت راست »

چنین داد پاسخ که «نشنیده‌ام   چنین نام هرگــز نپرسیده‌ام»
۲۱۰۸ چو پاسخ چنین یافت از رهنمون   بزد تیــغ و انداختش سرنگون
به توران همی رفت چون بیهشان   مگر یابد از شاه جائی نشان
چنین تا برآمد برین هفت سال   میان سوده از تیــغ و بندِ دوال
۲۱۱۱ خورش گور و پوشش هم از چرم گور   گیا خوردن باره و آب شور
همی گشت گرد بیابان و کوه   برنج و بسختیّ و دور از گروه
چنان بد که روزی براندیشه بود   به پیشش یکی نامور بیشه بود
۲۱۱۴ بدان مرغزار اندر آمد دژم   جهان خــرّم و مرد را دل بغم
زمین سبز و چشمه پر از آب دید   همی جای آرامش و خواب دید
فــرود آمد و اسپ را برگذاشت   بخفت و همی بر دل اندیشه داشت
۲۱۱۷ همی گفت «مانا که دیــو پلیــد   بَــرِ پهلوان بُد که آن خواب دید
ز کیخسرو ایدر نبینم نشان   چه دارم همی خویشتن را کشان؟
کنون گر به رزم‌اند یاران من   به بزم اندرون غمگساران من
۲۱۲۰ یکی نام جوی و یکی شادروز   مرا بخت برگنبد افشاند گوز
همی برفشانم بخــیره روان   خمیده‌ست پشتم چو خمّ کمان
همانا که خسرو ز مادر نــزاد   وگــر زاد دادش زمانه بباد
۲۱۲۳ ز جستن مرا رنج و سختیست بهر   انوشه کسی کو بمیرد به زهر»
سرش پر ز غم گرد آن مرغزار   همی گشت شه را کنان خواستار

یکی چشمه‌ای دید تابان ز دور   یکی سروبالا دل انجام تور
یکی جام پر می گرفته به چنگ   به‌سر بر زده دسته‌ای بوی و رنگ ۳۱۲۶
ز بالای او فرّهٔ ایزدی   پدید آمد و رایت بخردی
تو گفتی منوچهر بر تخت عاج   نشسته‌ست بر سر ز پیروزه تاج
همی بوی مهر آمد از روی او   همی زیب تاج آمد از موی او ۳۱۲۹
بدل گفت گیو «این بجز شاه نیست   چنین چهره جز درخور گاه نیست»
پیاده بدو تیز بنهاد روی   چو تنگ اندر آمد گو شاه‌جوی
گره سست شد بر درِ رنج او   پدید آمد آن نامور گنج او ۳۱۳۲
چو کیخسرو از چشمه او را بدید   بخندید و شادان دلش بردمید
بدل گفت کـ«این گُرد جز گیو نیست   بدین مرز خود زین نشان نیو نیست
مرا کرد خواهد همی خواستار   به ایران برد تا کند شهریار» ۳۱۳۵
چو آمد برش گیو بردش نماز   بدو گفت کـ«ای نامور سرفراز
بر آنم که پور سیاوش توی   ز تخم کیانیّ و کیخسروی»
چنین داد پاسخ ورا شهریار   که «تو گیو گودرزی، ای نامدار» ۳۱۳۸
بدو گفت گیو «ای سر راستان   ز گودرز با تو که زد داستان؟
ز گشواد و گیوت که داد آگهی؟   که با خرّمی بادی و فرّهی!»

ب ۳۱۲۵ (دوم): «دل انجام تور» عین ضبط بم است. درهمهٔ نسخ دیگر «دلارام پور» آمده است. درچاپ کلکته دربیت ۲۹۹ پادشاهی لهراسپ «دل‌انجام دخترت‌را» بکاررفته است ولی درچاپ مهل «سرافرازدخترت را» ودر بم «دلارام دخترت را» ضبط شده. پور هم به‌معنی نوجوان در جائی دیده نشد. تور به چه معنی‌است واینجا چه‌طور تفسیری‌توان‌کرد، نمی‌دانیم.

۳۱۴۱ بدو گفت کیخسرو «ای شیر مرد، — مرا مادر این از پدر یاد کرد
که از فرّ یزدان گشادی سخن — بدانگه که اندرزش آمد به بن
همی‌گفت با نامور مادرم — که: ز ایدر چه آید ز بد برسرم
۳۱۴۴ سرانجام کیخسرو آید پدید — بجای آورد بندها را کلید
بدانگه که گردد جهاندار نیو — ز ایران بیاید سرافراز گیو
مر او را سوی تخت ایران برد — بَرِ نامداران و شیران برد
۳۱۴۷ جهان را بمردی بپای آورد — همان کین ما را بجای آورد»
بدو گفت گیو «ای سر سرکشان — ز فرّ بزرگی چه داری نشان؟
نشان سیاوش پدیدار بود — چو بر گلستان نقطهٔ قار بود
۳۱۵۰ تو بگشای و بنمای بازو به من — نشان تو پیداست بر انجمن»
برهنه تن خویش بنمود شاه — نگه کرد گیو آن نشان سیاه
که میراث بود از گهِ کیقباد — درستی بدان بُد کیان را نژاد
۳۱۵۳ چو گیو آن نشان دید بردش نماز — همی ریخت آب و همی‌گفت راز
گرفتش به بر شهریار زمین — ز شادی بر و بر گرفت آفرین
از ایران بپرسید و ز تخت و گاه — ز گودرز و ز رستم نیك خواه
۳۱۵۶ بدو گفت گیو «ای جهاندار کی، — سرافراز و بیدار و فرخنده‌پی،
جهاندارِ دارندهٔ خوب و زشت — مرا گر نمودی سراسر بهشت
همان هفت کشور به شاهنشهی — نهاد بزرگیّ و تاج مهی

ب ۳۱٤٥ : «جهاندار» در اینجا بدل کیخسرو بکار رفته‌است، و «نیو گردد» بمعنی بالغ و پهلوان شود.

نبودی دل من بدین خرّمی — که روی تو دیدم به توران زمی ۳۱۵۹
که داند به‌گیتی که من زنده‌ام ؟ — به خاکم وگر باتش افگنده‌ام؟
سپاس از جهاندار کاین رنج سخت — بشادیّ و خوبی سرآورد بخت »
برفتند زان بیشه هر دو به‌راه — بپرسید خسرو ز کاووس شاه ۳۱۶۲
وزآن هفت ساله غم و درد او — ز گستردن و خواب و ز خورد او
همی‌گفت با شاه یکسر سخن — که دادار گیتی چه افگند بن
همان خواب گودرز و رنج دراز — خور و پوشش و خورد و آرام و ناز ۳۱۶۵
ز کاووس که‌ش سال بفگند فرّ — ز درد پسر گشت بی پای و پر
ز ایران پراگنده شد رنگ و بوی — سراسر به ویرانی آورد روی
دل خسرو از درد و رنجش بسوخت — بکردار آتش رخش برفروخت ۳۱۶۸
بدو گفت ک«اکنون ز رنج دراز — ترا بر دهد بخت آرام و ناز
مرا چون پدر باش و با کس مگوی — ببین تا زمانه چه آرد بروی »
شهنشه نشست از بَرِ اسپ گیو — پیاده همی رفت بر پیش نیو ۳۱۷۱
یکی تیغ هندی گرفته به‌چنگ — هر آن کس که پیش آمدی، بی‌درنگ
زدی گیو بیداردل گردنش — به زیر گل و خاک کردی تنش
برفتند سوی سیاووش‌کرد — چو آمد دو تن را دل و هوش گرد ۳۱۷۴

ب ۳۱۶۵: خورد در مصراع دوم محل شکّ است، بجای آن در نسخ دیگر «درد» یا «گُرم» آمده است. شاید خور اول به معنی آشامیدن آمده باشد؟

ب ۳۱۷۱ : ر.ك به ب ۳۱۹۵ .

فـری‌گیس را نیز کردند یار نهـانی بران بـر نهادند کار
که هر سه به راه اندر آرند روی نهـان از دلـیران پرخاشجوی
٢١٧٧فـری‌گیس گفت « ار درنگ آوریم جهان بر دل خویش تنگ آوریم
ازین آگهی یابد افـراسیاب نسازد به خورد و نیازد به خواب
بیاید بکـردار دیـو سپید دل از جان شیرین شود نا امید
٢١٨٠یکی را ز ما زنده اندر جهان نبینند کسی آشکار و نهـان
جهان پر ز بدخواه و پر دشمنست همـه مرزها جای آهـرمنست
تو ای بافـرین شاه ، فرزند من ، نگر تا نیوشی یکی پند من
٢١٨٣که گر آگهی یابد آن مرد شوم برانگیزد آتش ز آباد بـوم
یکی مرغزارست ز ایدر نه دور به یك‌سو ز راه سواران تـور
همان جویبارست و آب روان که از دیدنش تازه گردد روان
٢١٨٦تـو برگـیر زین و لگام سیاه برو سوی آن مرغزاران پگاه
چو خورشید بر تیغ گنبد شود گهِ خواب و خورد سپهبد شود
گله هر چه هست اندر آن مرغزار به آبشخور آیـد سوی جویبار
٢١٨٩به بهـزاد بنمای زین و لگام چو او رام گردد تو بگزار گام
چو آئی برش نیك بنمای چهـر بیارای و بپسای رویش بمهر
سیاوش چو گشت از جهان نا امید برو تیره شد روی روز سپید
٢١٩٢چنین گفت شبرنگ بهزاد را که : فرمان مبر زین سپس باد را
همی باش بر کوه و در مرغزار چو کیخسرو آید تـرا خواستار

ورا بارگی باش و گیتی بکوب   ز دشمن زمین را به نعلت بروب »
نشست از بَرِ اسپ سالار نیو   پیاده همی رفت بر پیش گیو ۳۱۹۵
بدان تند بالا نهادند روی   چنان چون بود مردم چاره‌جوی
فسیله چو آمد به تنگی فراز   بخوردند سیراب و گشتند باز
نگه کرد بهزاد و کی را بدید   یکی باد سرد از جگر برکشید ۳۱۹۸
بدید آن نشست سیاوش پلنگ   رکیب دراز و حنای خدنگ
همی‌داشت در آب خور پای خویش   از آنجا که بد دست ننهاد پیش
چو کیخسرو او را بآرام یافت   بپوئید و با زین سوی او شتافت ۳۲۰۱
بمالید بر چشم او دست و روی   بر و یال بپسود و بشخود موی
لگامش بدو داد و زین بر نهاد   بسی از پدر کرد با درد یاد
چو بنشست بر باره بفشارد ران   برآمد ز جای آن هیون گران ۳۲۰۴
بکردار باد هوا بردمید   بپرّید و ز گیو شد ناپدید
غمی شد دل گیو و خیره بماند   بدان خیرگی نام یزدان بخواند

ب ۳۱۹٤ : رجوع شود به بیت ۲۲۰۷ .

ب ۳۱۹۵ : ر.ك به ب ۳۱۷۱ .

ب ۳۱۹۹ : در بم : «سیاوش خدنگ» درمصراع اول و « حنای پلنگ » درمصراع دوم دارد . امّا خدنگ باحنا مناسبتراست و به متابعت نسخ دیگرمحل این دوکلمه را عوض کردیم .

ب ۳۲۰۲ (دوم) : مقصود از « بشخود موی» ، خاراندن موی اسپ است، از راه اظهار محبّت . در فرّخ نامهٔ جمالی ص ۳۲٤ چنین آمده است : شخودن : اندر موی بکار رود که از هم بازکنند به جهت شستن .

۲۲۰۷ همی گفت کـ«اهـرمن چاره‌جوی یکی بارگی گشت و بنمود روی
کنون جان خسرو شد و رنج من همین رنج بُد در جهان گنج من»
چو یك نیمه ببرید زان کوه شاه گـران کـرد باز آن عنان سیاه
۲۲۱۰ همی بـود تا پیش او رفت گیو چنین گفت بیداردل شاه نیـو
که «شاید که اندیشهٔ پهلوان کـنم آشکارا به روشن روان؟»
بدو گفت گیـو «ای شه سرفـراز سزد کاشکارا بود بـر تو راز
۲۲۱۳ تو از ایزدی فـرّ و برز کیان به موی انـدر آئی ببینی میان»
بدو گفت: زین اسپ فـرّخ نژاد یکی بر دل اندیشه آمَدْت یاد
چنین بـود اندیشهٔ پهلوان که «آهرمن آمد بَـرِ این جوان
۲۲۱۶ کنون رفت و رنج مرا باد کرد دل شاد من سخت ناشاد کرد»
ز اسپ اندر آمد جهاندیده گیو همی آفرین خواند بـر شاه نیو
که «روز و شبان بر تو فرخنده باد سر بد سگالان تـو کنده باد
۲۲۱۹ که با بُرز و اورندی و رای و فـر ترا داد داور هـنر با گهر»
ز بالا به ایـوان نهادند روی پراندیشه مغز و روان راه جوی
چو نزد فـری گیس رفتند باز سخن رفت چندی ز راه دراز
۲۲۲۲ بدان تا نهانی بـود کارشان نباشد کس آگه ز بازارشان
فری گیس چون روی بهـزاد دید شد از آب دیـده رخش ناپدید
دو رخ را به یال و بـرش برنهاد ز درد سیاوش بسی کـرد یاد
۲۲۲۵ چو آب دو دیده پراگنده کرد سبك سر سوی گنج آگنده کـرد

به ایوان یکی گنج بودش نهان   نبد زان کسی آگه اندر جهان
یکی گنج آگنده دینار بود   زره بود و یاقوت بسیار بود
همان گنج گوپال و برگستوان   همان خنجر و تیغ و گرز گران ۲۲۲۸
در گنج بگشاد پیش پسر   پر از خون رخ از درد خسته جگر
چنین گفت با گیو ک «ای برده رنج   ببین تا ز گوهر چه خواهی ز گنج
ز دینار و ز گوهر شاهوار   ز یاقوت و ز تاج گوهر نگار» ۲۲۳۱
ببوسید پیشش زمین پهلوان   بدو گفت ک «ای مهتر بانوان
همه پاسبانیم و گنج آن تست   فدی کردن جان و رنج آن تست
زمین از تو گردد بهار بهشت   سپهر از تو زاید همی خوب و زشت ۲۲۳۴
جهان پیش فرزند تو بنده باد   سر بدسگالانش افگنده باد»
چو افتاد بر خواسته چشم گیو   گزین کرد درع سیاووش نیو
ز گوهر که پرمایه‌تر یافتند   ببردند چندانکه برتافتند ۲۲۳۷
همان ترگ و پر مایه برگستوان   سلیحی که بود ازدر پهلوان
سر گنج را شاه کرد استوار   به راه بیابان برآراست کار
چو این کرده شد بر نهادند زین   بر آن بادپایان با آفرین ۲۲۴۰
فری‌گیس ترگی به سر بر نهاد   برفتند هر سه بکردار باد
سران سوی ایران نهادند گرم ،   نهانی چنان چون بود ، نرم نرم
بشد شهر یکسر پر از گفت‌گوی   که «خسرو به ایران نهاده‌ست روی» ۲۲۴۳
نماند این سخن یك زمان در نهفت   کس آمد بنزدیك پیران بگفت

که « آمد ز ایـران سرافراز گیو   بنزدیك بیداردل شاه نیـو
۳۲۴۶سوی شهر ایـران نهادند روی   فری‌گیس و شاه و گو جنگجوی »
چو بشنید پیران غمی گشت سخت   بلـرزید برسان برگ درخت
ز گردان گزین کرد گلباد را   چـو نستیهنِ گـردِ پـولاد را
۳۲۴۹بفـرمود تا ترك سیصد سوار   برفتند تازان بـر آن کارزار
« سرِ گیو بر نیزه سازید » گفت   « فری‌گیس را خاك باید نهفت
ببندید کیخسرو شوم را   بداختـر پـی او بر و بوم را »
۳۲۵۲سپاهی براین‌گونه گـرد و جوان   بـرفتند بیدار دو پهـلوان
فـری‌گیس با رنج‌دیده پسر   به خواب اندر آورده بودند سر
ز پیمودن راه و رنج شبان ،   جهانجوی را گیو بُد پاسبان
۳۲۵۵دو تن خفته و گیو با رنج و خشم   به راه سواران نهـاده دو چشم
به برگستوان اندرون اسپ گیو   چنان چون بـود ساز مردان نیو
زره در بر و بر سرش بـود ترگ   دل و جان و تن را نهاده به مرگ
۳۲۵۸چو از دور گـرد سپه را بدید   بزد دست و تیغ از میان برکشید
خروشی برآورد بر سان ابـر   که تاریك شد مغز و چشم هِـزَبْـر
میان سواران بیامد چـو گرد   ز پرخاش او خاك شد لاژورد

ب ۳۲۵۱ (مصراع دوم) : یک جملهٔ تمام بجای صفت بکاررفته‌است .
ب ۳۲۶۰ (دوم) : شاید مراد این باشد که ازنهیب حملهٔ او بقدری گرد و خاك تیره وسیاه رنگ درهوا پراگنده شد که گوئی تمام عرصهٔ کارزار را لاژورد فروگرفته‌است . اما چرا خاك لاژورد شود ؟

زمانی به خنجر زمانی به گرز همی ریخت آهن ز بالای برز ۳۲۶۱
از آن زخم گوپالِ گیو دلیر سران را همی شد سر از جنگ سیر
ازان پس گرفتندش اندر میان چنان لشکری همچو شیر ژیان
ز نیزه نیستان شد آوردگاه بپوشید دیدار خورشید و ماه ۳۲۶۴
غمی شد دل شیر در نیستان ز خون نیستان کرد چون میستان
از ایشان بیفگند بسیار گیو ستوه آمدند آن سواران ز نیو
به نستیهن گرد گلباد گفت که «این کوه خاراست نه یال و سفت» ۳۲۶۷
همه خسته و بسته گشتند باز به نزدیك پیران گردن‌فراز
همه غار و هامون پر از کشته بود ز خون خاك چون ارغوان گشته بود
چو نزدیك کیخسرو آمد دلیر پر از خون بر و، چنگ برسان شیر ۳۲۷۰
بدو گفت ک«ای شاه، دل شاد دار خرد را ز اندیشه آزاد دار
یکی لشکر آمد بَرِ ما به جنگ چو گلباد و نستیهن تیز چنگ
چنان باز گشتند آن کس که زیست که بر یال و برشان بباید گریست ۳۲۷۳
گذشته ز رستم به ایران سوار ندانم که با من کند کارزار»
ازو شاد شد خسرو پاك‌دین ستودش فراوان و کرد آفرین
بخوردند چیزی کجا یافتند سوی راهِ بی راه بشتافتند ۳۲۷۶
چو ترکان به نزدیك پیران شدند چنان خسته و زار و گریان شدند
برآشفت پیران به گلباد گفت که «چونین شگفتی نشاید نهفت»

ب ۳۲۶۸ : خسته و بسته مثل دوکلمهٔ متتابع بکار برده شده است بمعنی تار و مار و لت و بار؟

۲۲۷۹ چه کردید با گیو و خسرو کجاست؟ سخن برچه‌سانست؟ برگوی راست»
بدو گفت گلباد کای پهلوان به‌پیش تو گر برگشایم زبان
که گیو دلاور به ترکان چه کرد دلت سیر گردد ز دشت نبرد
۲۲۸۲ فراوان به لشکر مرا دیده‌ای نبرد مرا هم پسندیده‌ای
همانا که گوپال بیش از هزار گرفتی ز دست من آن نامدار
سرش ویژه گفتی که سندان شده‌ست بر و ساعدش پیل دندان شده‌ست
۲۲۸۵ من آورد رستم بسی دیده‌ام ز جنگ آوران نیز بشنیده‌ام
به‌زخمش ندیدم چنین پایدار نه در کوشش و پیچش کارزار
همی هر زمان تیز و جوشان بدی بنوّی چو پیلی خروشان بدی»
۲۲۸۸ برآشفت پیران بدو گفت «بس! که ننگست ازین یاد کردن به کس
نه از یك سوارست چندین سخن؟ تو آهنگ آورد مردان مکن
تو رفتیّ و نستیهن نامور سپاهی بکردار شیران نر
۲۲۹۱ کنون گیو را ساختی پیل مست میان یلان گشت نام تو پست
چو زین یابد افراسیاب آگهی بیندازد آن تاج شاهنشهی
که دو پهلوان دلیر و سوار چنین لشکری ازدر کارزار
۲۲۹۴ ز پیش سواری نمودید پشت بسی از دلیران ترکان بکشت
گواژه بسی باشدت با فسوس نه مرد نبردیّ و گوپال و کوس»

رفتن پیران درپی شاه کیخسرو و رزم

سواران گزین کرد پیران هزار   همه جنگجوی و همه نامدار
بدیشان چنین گفت پیران که « زود   عنان تگاور بباید پسود ۳۲۹۷
شب و روز رفتن چو شیر ژیان   نباید گشادن به رەبر میان
که گر گیو و خسرو به‌ایران شوند   زنان اندر ایران چو شیران شوند
نماند براین بوم و بر خاك و آب   وزین داغ‌دل گردد افراسیاب » ۳۳۰۰
به گفتار او سر برافراختند   شب و روز یکسر همی تاختند
نجستند روز و شب آرام و خواب   وزین آگهی شد به افراسیاب
چنین تا بیامد یکی ژرف رود   سپه شد پُرآگنده چون تار و پود ۳۳۰۳
بنش ژرف و پهناش کوتاه بود   بدو رفتن گیو بی راه بود
نشسته فری‌گیس بر پاس‌گاه   به دیگر کران خفته بد گیو و شاه
فری‌گیس زان جایگه بنگرید   درفش سپهدار ترکان بدید ۳۳۰۶
دوان شد بَرِ گیو و آگاه کرد   بر آن خفتگان خواب کوتاه کرد
بدو گفت ک« ای مرد با رنج خیز   که آمد ترا روزگار گریز

ب ۳۳۰۳ (دوم) : پُرآگنده بمعنی مملوّ و متراکم درشاهنامه کراراً بکار رفته است و اینجا مسلماً باید همین‌طور خوانده شود ، و معنی تفرّق که بنداری ازان فهمیده با قید « چون تار و پود » منافات دارد . ر.ك به ج۵ مسکو ص۲۴۴ ب۱۶۲ وج۸ ص۳۳۱ ب ۲۷۶ (ضبط بم در پاصفحه)و...

۲۲۰۹ ترا گر بیابند بی جان کنند / دل ما ز درد تو پیچان کنند
مرا با پسر دیده گردد پرآب / برد بسته تا پیش افراسیاب
وزان پس ندانم چه آید گزند / نداند کسی راز چرخ بلند »
۲۲۱۲ بدوگفت گیو « ای مِهِ بانوان / چرا رنجه کردی بدین‌سان روان؟
تو با شاه بر شو به بالای تند / ز پیران و لشکر مشو هیچ کند
جهاندارِ پیروز یار منست / سر اخترّ اندر کنار منست »
۲۲۱۵ بدو گفت کیخسرو « ای رزم‌ساز / کنون بر تو بر کار من شد دراز
ز دام بلا یافتم من رها / تو چندین مشو در دم اژدها
به هامون مرا رفت باید کنون / فشاندن به شمشیر بر شید خون »
۲۲۱۸ بدوگفت گیو « ای شه سرفراز / جهان را به نام تو آمد نیاز
پدر پهلوانست و من پهلوان / به شاهی نپیچیم جان و روان
برادر مرا هست هفتاد و هشت / جهان شد چو نام تو اندرگذشت
۲۲۲۱ بسی پهلوانست و شاه اندکی / چه باشد چو پیدا نباشد یکی ؟
اگر من شوم کشته دیگر بود / سر تاجور باشد افسر بود
اگر تو شوی ، دور از ایدر، تباه / نبینم کسی ازدر تاج و گاه
۲۲۲۴ شود رنج من هفت‌ساله بباد / دگر آنکه ننگ آورم بر نژاد
تو بالا گزین و سپه را ببین / مرا یار باشد جهان آفرین »
بپوشید درع و بیامد چو شیر / همان بارهٔ دستکش را بزیر
۲۲۲۷ ازاین سوی شه بود ، زان سو سپاه / میانجی شده رود و بر بسته راه

چو رعد بهاران بغرّید گیو　　ز سالار لشکر همی جست نیو
چو بشنید پیرانش دشنام داد　　بدوگفت کـ«ای بدرگ دیوزاد
چو تنها بدین رزمگاه آمدی　　دلاور به پیش سپاه آمدی
کنون خوردنت نوك ژوپین بود　　برت را کفن چنگ شاهین بود
اگر کوه آهن بود یك سوار　　چو مور اندر آید به‌گردش هزار
* شود خیره سرگرچه خُردست مور　　نه مورست پوشیده بینم ستور
کنند این زره بر تنش چاك چاك　　چو مردار گردد کشندش به خاك
یکی داستان زد هِـزَبْر دمان　　که « چون برگوزنی سرآید زمان
زمانه بـرو دم همی بشمرد　　بیاید دمان پیش من بگذرد »
زمان آوریدت کنون پیش من　　همان پیش این نامدار انجمن »
بدوگفت گیو « ای سپهدار شیر　　سزد گر به‌آب اندر آئی دلیر
ببینی کزاین پرهنر یك سوار　　چه آید ترا بر سر ، ای نامدار
هزارید و من نامور یك دلیر　　سر سرکشان اندرآرم بزیر
چو من گرزهٔ سرگرای آورم　　سران را همه زیر پای آورم »
چو بشنید پیران برآورد خشم　　دلش گشت پر خون و پرآب چشم
برانگیخت اسپ و بیفشارد ران　　به‌گردن برآورد گرز گران
چوکشتی ز دشت اندر آمد به رود　　همی داد نیکی‌دهش را درود

ب ۳۲۳۳ : این بیت درچهار نسخه نیست ، درحظ «گرد و ستور» ودر قب « مرد وستور» بجای « بینم ستور» ضبط شده ، و به هرحال وجود آن لازم بنظر نمی‌رسد، وسست هم هست .

۲۲٤۵ نکرد ایچ گیو ، آزمون را ، شتاب   بدان تا بـر آمد سپهبد ز آب
ز بالا به پستی بپیچید گیو   گریـزان همی شد ز سالار نیو
چو از آب و ز لشکرش دور کرد   به زین انـدر افگند گرز نبرد
۲۲٤۸ گریزان از آن پهلـوان بلند   ز فتراك بگشاد پیچان کمند
هم‌آورد با گیو نزدیك شد   جهان چون شب تیره تاریك شد
بپیچید گیـو سرافـراز یال   کمند اندر افگند و کردش دوال
۲۲۵۱ سر پهلـوان اندرآمد به بند   ز زین برگرفتش به خمّ کمند
پیاده به پیش اندر افگند خوار   بـبردش دمان تا لب رودبار
بیفگند بر خاك و دستش ببست   سلیحش بپوشید و خود برنشست
۲۲۵٤ درفشش گرفته به چنگ اندرون   بشد تا لب آب گـل زرّیون
چو ترکان درفش سپهدار خویش   بدیدند رفتند ناچار پیش
خروش آمـد و نالهٔ کـرّنای   دم نای روئین و هندی درای
۲۲۵۷ جهاندیده گیو اندر آمد به آب   چو کشتی که از باد گـیرد شتاب
برآورد گرز گران را به کِفت   سپه ماند از کار او در شگفت
سبك شد عنان و گران شد رکیب   سر سرکشان خیره گشت از نهیب
۲۲٦۰ به شمشیر و با نیزهٔ سرگـرای   همی کشت از ایشان یل رهنمای
از افگنده شد روی هامون چو کوه   ز یك تن شدند آن دلیران ستوه
قفای یلان سوی او شد همـه   چو شیر اندر آمد به پیش رمه
۲۲٦۳ چو لشکر هزیمت شد از پیش گیو   چنان لشکری گشن و مردان نیو

چنان خیره برگشت و بگذاشت آب — که گفتی ندیده‌ست لشکر بخواب
دمان تا به نزدیک پیران رسید — همی خواست از تن سرش را برید
بخواری پیاده ببردش کشان — دمان و پر از درد چون بیهشان ۳۳۶۶
چنین گفت ک«این بد دل و بی وفا — گرفتار شد در دم اژدها
سیاوش به گفتار او سر بداد — گر او باد شد این شود نیز باد»
ابر شاه پیران گرفت آفرین — خروشان ببوسید روی زمین ۳۳۶۹
همی گفت ک«ای شاه دانش‌پژوه — چو خورشید تابان میان گروه
تو دانسته‌ای درد و تیمار من — ز بهر تو با شاه پیکار من
سزد گر من از چنگ این اژدها — به بخت و به فرّ تو یابم رها» ۳۳۷۲
به کیخسرو اندر نگه کرد گیو — بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو
فری‌گیس را دید دیده پرآب — زبان پر ز نفرین افراسیاب
به گیو آن زمان گفت ک«ای سرفراز — کشیدی بسی رنجِ راه دراز ۳۳۷۵
چنان دان که این پیرسر پهلوان — خردمند و رادست و روشن‌روان
پس از داور دادگر رهنمون — بدان کو رهانید ما را ز خون
ز بد مهر او پردهٔ جان ماست — وزاین کردهٔ خویش زنهار خواست» ۳۳۷۸
بدو گفت گیو «ای سر بانوان — انوشه روان باش تا جاودان
یکی سخت سوگند خوردم به ماه — به تاج و به تخت شه نیک خواه
که گر دست یابم برو روز کین — کنم ارغوانی ز خونش زمین» ۳۳۸۱

بدوگفت کیخسرو « ای شیرفش زبان را ز سوگند یزدان مکش
کنونش به سوگند گستاخ کن به خنجر ورا گوش سوراخ کن
۳۳۸۴ چو از خنجرت خون چکد برزمین هم از مهر یاد آیدت هم زکین »
بشد گیو و گوشش به خنجر بسفت ز سوگند برتر درشتی نگفت
چنین گفت پیران ازان پس به شاه که « گلباد شد بی‌گمان با سپاه
۳۳۸۷ بفرمای کاسپم دهد باز نیز چنان‌دان که بخشیده‌ای جان و چیز »
بدوگفت گیو « ای دلیر سپاه چرا سست گشتی به آوردگاه
به سوگند یابی مگر باره باز دو دستت ببندم به‌بند دراز
۳۳۹۰ که نگشاید این بند تو هیچ‌کس گشاینده گلشهر خواهیم و بس
کجا مهتر بانوان تو اوست وزویست پیدا ترا مغز و پوست
بدان گشت همداستان پهلوان به سوگند بخرید اسپ روان
۳۳۹۳ که : نگشاید آن بند را کس به‌راه ز گلشهر سازد وی آن دستگاه
بدو داد اسپ و دو دستش ببست ازان پس بفرمود تا برنشست

ب ۳۳۸۲ تا ۳۳۸۵ : لفظ سوگند گویا به‌همان معنی قسم بکاررفته‌باشد . کیخسرو می‌گوید به‌سوگندی که خورده‌ای عمل کن و براندازهٔ سوگندکه « ریختن خون او به خاك » باشد گوش اورا سوراخ کن ؛ وگیو بیش ازهمان اندازه که به سوگند وفاکرده باشد عملی نکرد ولفظ درشتی بکارنبرد .

ب ۳۳۹۱ (دوم) : « وزویست پیدا » . درجلد هشتم مسکو ص ۳۱۹ ب ۷۷ بیت دیگری آمده است که می‌توان گفت نظیر اینست : « که ای بنده را مغز و پوست » . اشکال دراینست که « پیدا بودن ازیکدیگر » یا « کسی‌ازکسی پیدا بودن به‌معنی جدا بودن بکاررفته یا به‌معنی یکی بودن؟ درنسخهٔ حظ آمده : وزونیست پنهان . سایرنسخ مثل متن ماست .

خبر یافتن افراسیاب از کار کیخسرو و گیو

چو از لشکر آگه شد افراسیاب   برو تیره شد تابش آفتاب
بزد کوس و نای و، سپه برنشاند   ز ایوان بکردار آتش براند ۲۳۹۶
دو منزل یکی کرد و آمد دوان   همی تاخت بر سان تیر از کمان
بیاورد لشکر بر آن رزمگاه   که آوردِ گلباد بُد با سپاه
همه مرز لشکر پراگنده دید   به هر جای بر مردم افگنده دید ۲۳۹۹
بپرسید ک«این پهلوان با سپاه   کی آمد ز ایران بدین رزمگاه ؟
نبرد آگهی کس ز جنگ آوران   که بگذشت زین سان سپاهی گران؟
که برد آگهی نزد آن دیو زاد ؟   ـ که کس را دل و مغز پیران مباد! ـ ۲۴۰۲
اگر خاك بودیش پروردگار   ندیدی دو چشم من این روزگار »
سپهرم بدوگفت ک«اسان بدی   اگر دل ز لشکر هراسان بدی
یکی گیوِ گودرز بوده‌ست بس   سوار ایچ با او ندیدند کس ۲۴۰۵
ستوه آمد از جنگ یك تن سپاه   همی‌رفت گیو و فری‌گیس و شاه »
سپهبد چو گفتِ سپهرم شنید   سپاهی ز پیش اندر آمد پدید
سپهدار پیران به‌پیش اندرون   سر و روی و یالش، همه پر ز خون ۲۴۰۸
گمان برد کو گیو را یافته‌ست   بپیروزی از پیش بشتافته‌ست
چو نزدیك‌تر شد نگه کرد شاه   چنان خسته بد پهلوان سپاه

٣٤١١ ورا دید بر زین ببسته چو سنگ — دو دست از پس پشت با پالهنگ
بپرسید و زو ماند اندر شگفت — غمی گشت و اندیشه اندر گرفت
بدو گفت پیران که « شیر ژیان — نه درّنده گرگ و نه ببر بیان
٣٤١٤ نباشد چنان در صف کارزار — کجا گیو تنها بُد ، ای شهریار
من آن دیدم از گیو کز پیل و شیر — نبینند جهان‌دیده مرد دلیر
بر آن سان کجا بر دمد روز جنگ — ز تفّش به دریا بسوزد نهنگ
٣٤١٧ نخست اندرآمد به گرز گران — همی کُفت چون پتك آهنگران
به اسپ و به گرز و به پای و رکیب — سوار از فراز اندر آمد به‌شیب
همانا که باران نبارد ز میغ — فزون زانکه بارید برسَرْش تیغ
٣٤٢٠ چو اندر گلستان ، به زین بر بخفت — تو گفتی که گشته‌ست با کوه جفت
سرانجام برگشت یکسر سپاه — بجز من نشد پیش او کینه‌خواه
گریزان ز من تاب‌داده کمند — بیفگند و آمد میانم ببند
٣٤٢٣ پراگنده شد دانش و هوش من — به خاك اندر آمد سر و دوش من
از اسپ اندر آمد دو دستم ببست — برافگند برخاك و خود برنشست
زمانی سر و پایم اندر کمند — به دیگر زمان درد و سوگند و بند
٣٤٢٦ به جان و سر شاه و خورشید و ماه — به دادار خرّاد و تخت و کلاه

ب ٣٤١٥ : درشش نسخه از نسخ ما و نیز در چاپ مهل نیست و فقط در بم و لن و در چاپ کلکته آمده است .

ب ٣٤٢٦ (دوم) : «به دادارخرّاد» . خرّاد نام یکی از آتشهای مقدّس زردشتی‌است ومخصوص بوده به طبقه‌ای ازطبقات اجتماعی . آیا سوگند به‌آفرینندهٔ آتش خرّاد خورده است ؟

مرا داد زین‌گونه سوگند سخت   بخوردم چو دیدم که برگشت بخت
که کس را نگوئی که بگشای دست   چنین رو دمان تا بجای نشست
ندانم چه رازست زیر سپهر   بخواهد بریدن ز ما پاك مهر» ۲۴۲۹
چو بشنید گفتارش افراسیاب   به دیده ز خشم اندر آورد آب
یکی بانگ برزد ز پیشش براند   بپیچید پیران و خامش بماند
ازان پس به مغز اندر افگند باد   به دشنام و سوگند لب برگشاد ۲۴۳۲
که «گر گیو و کیخسرو دیوزاد   شوند ابر غرّنده گر تیز باد
فرود آورم شان ز ابر بلند   ـ بزد دست و ز گرز بگشاد بند ـ
میان شان بـبرّم به شمشیر تیز   به ماهی دهم تا کنند ریز ریز ۲۴۳۵
چو کیخسرو ایران بجوید همی   فری‌گیس باری چه پوید همی؟»
خود و سرکشان سوی جیحون کشید   همی دامن از خشم در خون کشید
به هومان بفرمود که «اندر شتاب   عنان را مکش تا لب رود آب ۲۴۳۸
که چون گیو و خسرو زجیحون گذشت   غم و رنج ما باد گردد به دشت
نشان آمد از گفتهٔ راستان   که دانا بگفت از گهِ باستان
که: از تخمهٔ تور و ز کیقباد   یکی شاه خیزد ز هر دو نژاد ۲۴۴۱
که توران زمین را کند خارستان   نماند براین بوم و بَر شارستان»

*

رسیدند پس گیو و خسرو برآب   همی بودشان بر گذشتن شتاب
گرفتند پیکار با باج‌خواه   که «کشتی کدامست بر باژگاه؟ ۲۴۴۴

نوندی کجا بادبانش نکوست   بخوبی سزاوار کیخسرو اوست »
چنین گفت با گیو پس باج خواه   که « آب روان را چه چاکر چه شاه
۳۴۴۷ همی گر گذر بایدت زاب زود   فرستاد باید به کشتی درود »
بدو گفت گیو آنچه خواهی بخواه   گذر ده که تنگ اندرآمد سپاه »
« نخواهم ز تو باج » گفت « اندکی   ازاین چار چیزت بخواهم یکی
۳۴۵۰ زره خواهم از تو گر اسپ سیاه   پرستار و گر تور فرخنده ماه »
بدو گفت گیو « ای گسسته خرد   سخن زان نشان گو که اندرخورد
به هر باج گر شاه شهری بدی   ترا زین جهان نیز بهری بدی
۳۴۵۳ وگر مادر شاه خواهی همی   به باژ افسر ماه خواهی همی
سدیگر چو شبرنگ بهزاد را   که کوتاه دارد به‌تگ باد را
چهارم چو جستی بخیره زره   که آن را ندانی گره تا گره
۳۴۵۶ نگردد چنین آهن از آب تر   نه آتش برو بر بود کارگر
نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر   چنین باج خواهی بدین آب گیر؟
کنون آب ما را و کشتی ترا   بدین‌گونه شاهی درشتی ترا »
۳۴۵۹ بدو گفت گیو « ار تو کیخسروی   نبینی ازاین آب جز نیکوی
فریدون که بگذاشت اروندرود   فرستاد تخت مهی را درود
جهانی شد او را سراسر رهی   که با روشنی بود و با فرّهی
۳۴۶۲ چه اندیشی ار شاه ایران توی ؟   سر نامداران و شیران توی !

ب ۳۴۵۰ (دوم) : معنی تور معلوم نیست ، رجوع شود به بیت ۳۱۲۵. به‌هرحال مراد کیخسرو است .

چنین آب را کی بود بر تو راه / که با فرّ و برزیّ و زیبای گاه ؟
اگر من شوم غرقه گر مادرت / گزندی نباید که گیرد سرت
ز مادر تو بودی مراد جهان / که بی‌کار بد تخت شاهنشهان ۲۴۶۵
مرا نیز مادر ز بهر تو زاد / ازاین کار بر دل مکن هیچ یاد
که من بی‌گمانم که افراسیاب / بیاید دمان تا لب رود آب
مرا برکشد زنده بر دار خوار / فری‌گیس را با تو ای شهریار ۲۴۶۸
به‌آب افگنند ماهیان تان خورند / وگر زیر نعل اندرون بسپرند »
بدوگفت کیخسرو « اینست و بس / پناهم به یزدان فریادرس »
فرود آمد از بارهٔ راه جوی / بمالید و بنهاد بر خاك روی ۲۴۷۱
همی‌گفت پشت و پناهم توی / نمایندهٔ رای و راهم توی
درستی و دستی مرا فرّ تست / روان و خرد مایهٔ برّ تست(؟)
به آب اندرون دل‌فزایم توی / به خشکی همان رهنمایم توی » ۲۴۷۴
به آب اندر افگند خسرو سیاه / چو کشتی همی راند تا باج‌گاه
پس او فری‌گیس و گیو دلیر / نترسد ز جیحون و زان آب شیر
بدان سو گذشتند هر سه درست / جهانجوی خسرو سر و تن بشست ۲۴۷۷
بدان نیستان در نیایش گرفت / جهان‌آفرین را ستایش گرفت
چو از رود کردند هر سه گذر / نگه‌بان کشتی شد آسیمه سر
به‌یاران چنین گفت ک« اینت شگفت / کزین برتر اندیشه نتوان گرفت ۲۴۸۰

۲۴۷۳ : نسخه بدلها کمکی به حل مشکلات این بیت نمی کنند .

بهاران و جیحون و آب روان   سه جوشن ور و اسپ و برگستوان
بدین ژرف دریا چنین بگذرد   خردمندش از مردمان نشمرد »
۲۴۸۳ پشیمان شد از کار و گفتار خویش   تبه دید از آن کار بازار خویش
بیاراست کشتی به چیزی که داشت   ز باد هوا بادبان برگذاشت
بپوزش برفت از پسِ شهریار   چو آمد بنزدیکی رود بار
۲۴۸۶ همه هدیه‌ها نزد شاه آورید   کمان و کمند و کلاه آورید
بدو گفت گیو « ای سگ بی خرد   تو گفتی که « این آب مردم خورد »
چنین مایه ور پرهنر شهریار   همی از تو کشتی کند خواستار
۲۴۸۹ ندادی ، کنون هدیهٔ تو مباد   بود روز کاین روزت آید به یاد »
چنان خوار برگشت زو رودبان   که جان را همی گفت « پدرود مان »
چو آمد بنزدیکی باج گاه   هم آنگه ز توران بیامد سپاه
۲۴۹۲ چو نزدیك رود آمد افراسیاب   ندید ایچ مردم نه کشتی بر آب
یکی بانگ زد تند بر باج خواه   که « چون یافت این دیو بر آب راه؟ »
چنین داد پاسخ که « ای شهریار   پدر باژبان بود و من باژدار
۲۴۹۵ نه دیدم نه هرگز شنیدم چنین   که کردی کسی زاب جیحون زمین
بهاران و این آب با موج تیز   چو اندرشوی نیست راه گریز
چنان برگذشتند هر سه سوار   تو گفتی هوا داشت شان بر کنار
۲۴۹۸ ازان پس بفرمود افراسیاب   که « بشتاب و کشتی برافگن به آب »
بدو گفت هومان که « ای شهریار   براندیش و آتش مکن در کنار

تو با این سواران به ایـــران شوی — همی در دم و چنگ شیران شوی
چو گودرز و چون رستم پیل تن — چو طوس و چوگرگین و آن انجمن ۳۵۰۱
همانا که از گاه سیر آمـــدی — که ایـــدر به چنگال شیر آمدی
ازاین روی تا چین و ماچین تراست — خور و ماه و کیوان و پروین تراست
تو تـــوران نگه‌دار و تخت بلند — از ایـــران کنون نیست بیم گزند » ۳۵۰۴
پـــر از خون دل از رود گشتند باز — بر آمـــد برین روزگار دراز

رسیدن کیخسرو به‌ایران زمین

چو با گیو کیخسرو آمـــد به زَم — جهان چند ازو شاد و چندی دژم
نوندی به هرسو برافگند گیو — یکی نامه از شاه و ز گیو نیو ۳۵۰۷
که « آمـــد ز توران جهاندار شاد — سر تخمهٔ نامـــور کیقباد »
فـــرستاده‌ای بختیار و سوار — خـــردمند و بینا دل و دوست دار
گزین کـــرد زان نامداران زم — بگفت آنچه بشنید از بیش و کم ۳۵۱۰
بدوگفت « زایدر برو باصفهان — بَـــرِ پـــیر گودرز گشوادگان
بگویش که « کیخسرو آمد به زم — که بادی نَجست از بَـــرِ او دژم »
یکی نامه نزدیك کاووس شاه — فـــرستادهٔ چست بگرفت راه ۳۵۱۳
هیونان کفك‌افگـــن بادپای — بجستند برسان آتش ز جای

ب ۳۵۱۰ (دوم) : درپنج نسخهٔ دیگر بجای «بشنید» «پیش‌آمد» آمده است ، ومناسب مقام نیز همین فعل است .

فرستادهٔ گیو روشن روان نخستین بیامد بَرِ پهلوان
۳۰۱۶ پیامش همی گفت و نامه بداد جهان‌پهلوان نامه بر سر نهاد
ز بهر سیاوش ببارید آب همی کرد نفرین به افراسیاب
فرستاده شد نزد کاووس کی ز یال هیونان بپالود خوی
۳۰۱۹ چو آمد بنزدیك کاووس شاه ز شادی خروش آمد از بارگاه
خبر شد به‌گیتّی که «فرزند شاه جهانجوی کیخسرو آمد ز راه»
سپهبد فرستاده را پیش خواند برآن نامهٔ گیو گوهر فشاند
۳۰۲۲ جهانی بشادی بیاراستند به هر جای رامشگران خواستند
ازان پس ز کشور مهان جهان برفتند یکسر سوی اصفهان
بیاراست گودرز کاخ بلند همه دیبهٔ خسروانی فگند
۳۰۲۵ یکی تخت بنهاد پیکر به زر بدو اندرون چند گونه گهر
یکی تاج با یاره و گوشوار یکی طوق پُر گوهر شاهوار
به زرّ و به‌گوهر بیاراست گاه چنان چون بباید سزاوار شاه
۳۰۲۸ سراسر همه شهر آئین ببست بیاراست میدان و جای نشست
مهان سرافراز برخاستند پذیره شدن را بیاراستند
برفتند هشتاد فرسنگ پیش پذیره شدندش به‌آئین خویش
۳۰۳۱ چو آمد پدیدار با شاه گیو پیاده شدند آن سواران نیو
چو چشم سپهبد برآمد به شاه همان گیو را دید با او به راه
فرو ریخت از دیدگان آب زرد ز درد سیاوش بسی یاد کرد

ستودش فراوان و کرد آفرین — چنین گفت ک«ای شهریار زمین ۳۰۳٤
ز تو چشم بدخواه تو دور باد — روان سیاوش پر از نور باد
جهاندار یزدان گوای منست — که دیدار تو رهنمای منست
سیاووش را زنده گر دیدمی — بدین گونه از دل نخندیدمی ۳۰۳۷
بزرگان ایران همه پیش اوی — یکایک نهادند بر خاك روی
وزآن جایگه شاد گشتند باز — فروزنده شد بخت گردن فراز
ببوسید چشم و سر گیو، گفت — که «بیرون کشیدی سپهر از نهفت ۳۰٤۰
گزارندهٔ خواب و جنگی توی — گهِ چاره مرد درنگی توی»
سوی خانهٔ پهلوان آمدند — همه شاد و روشن روان آمدند
ببودند یك هفته با می بدست — بیاراسته بزمگاه و نشست ۳۰٤۳
به هشتم سوی شهر کاووس شاه — همه شاد دل برگرفتند راه
چو کیخسرو آمد بَرِ شهریار — جهان گشت پربوی و رنگ و نگار
بر آئین جهانی شد آراسته — در و بام و دیوار پرخواسته ۳۰٤٦
نشسته به هر جای رامشگران — گلاب و می و مشك با زعفران
همه یال اسپان پر از مشك و می — درم با شکر ریخته زیر پی
چو کاووس کی روی خسرو بدید — سرشکش ز مژگان به رخ برچکید ۳۰٤۹
فرودآمد از تخت و شد پیش اوی — بمالید بر چشم او چشم و روی
جوان جهانجوی بردش نماز — گرازان سوی تخت رفتند باز
فراوان ز ترکان بپرسید شاه — هم از تخت سالار توران سپاه ۳۰۵۲

چنین پاسخ آورد کاین کم خرد به بد روی گیتی همی بسپرد
مرا چند بپسود و چندی بگفت خرد با هنر کردم اندر نهفت
۳۵۵۵ بترسیدم از کار و کردار او بپیچیدم از رنج و تیمار او
اگر ویژه ابری شود درّ بار کشندهٔ پدر چون بود دوستدار؟
نخواند مرا موبد از آبْ پاك كه بپرستم او را ، پدر زیر خاك .
۳۵۵۸ كنون گیو چندی بسختی ببود به توران مرا جُست و رنج آزمود،
اگر نیز رنجی نبودی جزین كه با من بیامد ز توران زمین
سرافراز دو پهلوان با سپاه پس ما بیامد چو آتش به راه
۳۵۶۱ من آن دیدم از گیو كز پیل مست نبینند به هندوستان بت پرست
گمانی نبردم كه هرگز نهنگ ز دریا برآن سان برآید به جنگ
ازان پس كه پیران بیامد چو شیر میان بسته و بادپائی بزیر
۳۵۶۴ به آب اندر آمد بسان نهنگ كه گفتی زمین را بسوزد به جنگ
بینداخت بر یال او بر كمند سر پهلوان اندرآمد ببند
به خواهش گری رفتم ، ای شهریار ، وگر نه بكندی سرش را ز بار
۳۵۶۷ بدان كو ز درد پدر خسته بود ز بدگفتن ما زبان بسته بود
چنین تا لب رود جیحون بهجنگ نیاسود با گرزهٔ گاورنگ
سرانجام بگذاشت جیحون بخشم به آب و به كشتی نیفگند چشم

ب ۳۵۶۶ : مصراع دوم ، سرش را ز بار ، درهشت نسخهٔ معتبر ما همین طوراست ، درچاپ كلكته «سرش‌را بزار» ودرچاپ پاریس «سرش زار خوار» تصرّف دیگرانست ، بار بمعنی شاخ درخت درلغتنامهٔ دهخدا (حرف ب ۲۷۱) با شواهد بسیارشاهد صحّت متن ماست .

کسی را که چون او بود پهلوان   بود جاودان شاد و روشن روان »
یکی کاخ گشواد بد در صطخر   که آزادگان را بدو بود فخر
چو از تخت کاووس برخاستند   به ایوان نو رفتن آراستند
همی رفت گودرز با شهریار   چو آمد بدان گلشن زرنگار
بر اورنگ زرّینْش بنشاندند   برو بر بسی آفرین خواندند
ببستند گردان ایران کمر   بجز طوس نوذر که پیچید سر
که او بود با کوس و زرّینه کفش   هم او داشتی کاویانی درفش
از آن کار گودرز شد تیزمغز   بَرِ او پیامی فرستاد نغز
پیمبر سرافراز گیو دلیر   که چنگ یلان داشت و بازوی شیر
بدوگفت : با طوس نوذر بگوی   که « هنگام شادی بهانه مجوی
بزرگان و گردان ایران زمین   همه شاه را خواندند آفرین
چرا سرکشی تو به فرمان دیو ؟   نبینی همی فرّ گیهان خدیو
اگر تو بپیچی ز فرمان شاه   مرا با تو کین خیزد و رزمگاه
فرستاده گیوست و پیغام من   بدستوری نامدار انجمن »
ز پیش پدر گیو بنمود پشت   دلش پر ز گفتارهای درشت
بیامد به طوس سپهبد بگفت   که « این رای را با تو دیوست جفت »
چو بشنید پاسخ چنین داد طوس   که « بر ما نه خوبست کردن فسوس
به ایران پس از رستم پیل تن   سرافرازتر کس منم زانجمن
نبیرهٔ منوچهر شاه دلیر   که گیتی به تیغ اندر آورد زیر

همان شیر پرخاش‌جویم به جنگ بدرّم دل پیل و چنگ پلنگ
همی بی من آئین و رای آورید! جهان را بنو کدخدای آورید!
۲۵۹۱ نباشم بدین کار همداستان ز خسرو مزن پیش من داستان
جهاندار کز تخم افراسیاب نشانیم بخت اندر آید بخواب
نخواهیم شاه از نژاد پشنگ فسیله نه نیکو بود با پلنگ
۲۵۹۴ تو این رنجهائی که بردی برست که خسرو جوانست و گُنداورست
کسی کو بود شهریار زمین هنر باید و گوهر و فرّ و دین
فریبرزِ کاووس فرزند شاه سزاوارتر کس به تخت و کلاه
۲۵۹۷ به هر سو ز دشمن ندارد نژاد همش فرّ و برزست و هم نام و داد»
دژم گیو برخاست از پیش او که خام آمدش دانش و کیش او
بیامد به گودرزِ گشواد گفت که «فرّ و خرد نیست با طوس جفت
۲۶۰۰ دو چشمش تو گوئی نبیند همی فریبرز را برگزیند همی»
برآشفت گودرز، گفت «از مهان همی طوس کَم باید اندر جهان
نبیره پسر داشت هفتاد و هشت بزد کوس ز ایوان به‌میدان گذشت
۲۶۰۳ سواران جنگی ده و دو هزار برون رفت، برگستوان‌ور سوار
وزآن رو بیامد سپهدار طوس ببستند برکوههٔ پیل کوس
ببستند گُردان ایران میان به پیش سپاه اختر کاویان

ب ۳۵۹۴ : ممکن است چنین تأویل شودکه این رنجها را که توبردی ثمری هست، ولیکن ارتباط آن با مصراع دوم چندان روشن نیست.

ب ۳۶۰۲ : همهٔ نسخ : نبیره پسر بدون و، در بم نیزغالباً بدون و ضبط شده است.

چوگودرز را دید و چندان سپاه   کز و تیره شد روی خورشید و ماه ۳۶۰۶
یکی تخت بر کوههٔ زنده پیل   ز پیروزه تابان بکردار نیل
جهانجوی کیخسرو تاجور   نشسته برآن تخت و بسته کمر
به‌گرد اندرش زنده پیلان دویست   توگفتی به گیتی جزآن جای نیست ۳۶۰۹
همی‌تافت زان تخت خسرو چو ماه   ز یاقوت رخشنده بر سر کلاه
غمی شد دل طوس و اندیشه کرد   که «امروز اگر من بسازم نبرد
بسی کشته آید ز هر دو سپاه   ز ایران نه برخیزد این کینه‌گاه ۳۶۱۲
نباشد جز از کام افراسیاب   سر بخت ترکان برآید ز خواب
بدیشان رسد تخت شاهنشهی   سرآید به ما روزگار مهی»
خردمند مردیّ و جوینده راه   فرستاد نزدیك کاووس شاه ۳۶۱۵
که از ما یکی گر براین دشتِ جنگ   نهد برکمان پرّ تیر خدنگ
یکی کینه خیزد که افراسیاب   هم امشب همی آن ببیند به خواب»
چو بشنید زین‌گونه گفتار شاه   بفرمود تا باز گردد به راه ۳۶۱۸
بَرِ طوس و گودرز گشوادگان   گزیده سر افراز آزادگان
که «بر درگه آیند بی‌انجمن   چنان چون بیاید بنزدیك من»
بشد طوس و گودرز نزدیك شاه   زبان برگشادند بر پیش‌گاه ۳۶۲۱
بدوگفت شاه «ای خردمند پیر   منه زهر برّنده بر جام شیر
بنه تیغ و بگشای زاهن میان   نباید کز این سود دارد زیان»

ب ۳۶۲۳ (مصراع دوم): شاید زیان دارد به‌معنی زیان برسد بکاررفته‌است ولیکن یقین‌کردن به این توجیه موقوفست به اینکه مثالهای دیگری براین استعمال بیابیم.

٢٦٢٤ چنین گفت طوس سپهبد به شاه   که «گر شاه سیر آمد از تخت و گاه

به فرزند باید که ماند جهان   بزرگیّ و دیهیم و تخت مهان

چو فرزند باشد، نبیره کلاه   چرا برنهد برنشیند به گاه؟»

٢٦٢٧ بدو گفت گودرز ک«ای کم خرد   ترا بخرد از مردمان نشمرد

به گیتی کسی چون سیاوش نبود   چنو راد و آزاد و خامش نبود

کنون این جهانجوی فرزند اوست   همویست گوئی به چهر و به پوست

٢٦٣٠ گر از تور دارد ز مادر نژاد   هم از تخت شاهی نپیچد ز داد

به توران و ایران چنو نیز کیست؟   چنین خام گفتارت از بهر چیست؟

دو چشمت نبیند همی چهر او؟   چنان برز و بالا و آن مهر او؟

٢٦٣٣ به جیحون گذر کرد و کشتی نجست   به فرّ کیانیّ و رای درست

بسان فریدون کز اروند رود   گذشت و به کشتی نیامد فرود

ز مردیّ و ز فرّهٔ ایزدی   ازُو دور شد چشم و دست بدی

٢٦٣٦ تو نوذر نژادی نه بیگانه‌ای   پدر تیز بود و تو دیوانه‌ای

سلیح من ار با منستی کنون   بر و یالت آغشته گشتی به خون»

بدو گفت طوس «ای جهاندیده پیر   سخن گوی لیکن همه دلپذیر

٢٦٣٩ اگر تیغ تو هست سندان شکاف   سنانم بدرّد دل کوه قاف

وگر گرز تو هست با سنگ و تاب   خدنگم بدوزد دل آفتاب

وگر تو ز گشواد داری نژاد   منم طوس نوذر مه و شاه زاد»

٢٦٤٢ بدو گفت گودرز «چندین مگوی   که چندین نبینم ترا آب روی»

به کاووس گفت « ای جهاندار شاه   تو دل را مگردان ز آئین و راه
دو فرزند پرمایه را پیش خوان   سزاوار گاهند و هر دو جوان
ببین تا ز هر دو سزاوار کیست   که با برز و با فرّهٔ ایزدیست ۲۶۴۵
بدو تاج بسپار و دل شاد دار   چو فرزند بینی همی شهریار »
بدو گفت کاووس ک « این رای نیست   که فرزند هردو به دل‌بر یکیست
یکی را چو من کرده باشم گزین   دل دیگر از من شود پر ز کین ۲۶۴۸
یکی کار سازم که هر دو ز من   نگیرند کین اندر این انجمن
دو فرزند ما را کنون بر دو خیل   بباید شدن تا در اردبیل
به مرزی که آنجا دز بهمنست   همه ساله پرخاش آهرمنست ۲۶۵۱
برنجست زاهرمن آتش پرست   نباشد برآن مرز کس را نشست
از ایشان یکی کان بگیرد به‌تیغ   ندارم ازو تخت شاهی دریغ »
چو بشنید گودرز و طوس این سخن   که افگند سالار هشیار بُن ۲۶۵۴
برین هر دو گشتند همداستان   ندانست ازین به کسی داستان
بر این یك سخن دل بیاراستند   ز پیش جهاندار برخاستند
چو خورشید برزد سر از برج شیر   سپهر اندرآورد شب را بزیر ۲۶۵۷
فریبرز با طوسِ نوذر دمان   بنزدیك شاه آمدند آن زمان
چنین گفت با شاهِ هشیار طوس   که « من با سپهبد برم پیل و کوس
همان من کشم کاویانی درفش   رخ لعل دشمن کنم چون بنفش ۲۶۶۰

ب ۳۶۶۰ : بنفش نوعی ازجواهر کریمه . ر. ك به لغت‌نامهٔ دهخدا .

کنون هم چنین من ز درگاه شاه بنه بـرنهم بـرنشانم سپاه
پس اندر فریبرز و کوس و درفش هوا کـرده از سمّ اسپان بنفش
٣٦٦٣ چو فـرزند را فـرّ و برز کیان بباشد ، نبـیره نبندد میان »
بدوگفت شاه « ار تو رانی ز پیش زمانه نگردد ز آئین خویش
به رای خـداوند خورشید و ماه توان ساخت پیروزی و دستگاه
٣٦٦٦ فـریبرز را گر چنین است رای تو لشکر بیارای و منشین ز پای »
بشد طوس با کاویانی درفش به‌پای اندرون کرده زرّینه کفش
فـریبرزِ کاووس در قلب گاه به پیش اندرون طوس و پیل و سپاه
٣٦٦٩ چو نزدیك بهمن دز انـدر رسید زمین همچو آتش همی بـردمید
بشد طوس با لشکری جنگجوی بتندی سوی دز نهادند روی
سر بارهٔ دز بُد اندر هـوا ندیدند جنگ هوا کس روا
٣٦٧٢ سنانها ز گرمی همی بـرفروخت میان زره مرد جنگی بسوخت
جهان سر بسر گفتی از آتش است هوا دام آهرمن سرکش است
سپهـبد فریـبرز را گفت « مرد بچیزی خرامد به دشت نـبرد
٣٦٧٥ به‌گرز گران و به‌تیـغ و کمند بکوشد که آرد به چیزی گزند
به پـیرامن دز یکی راه نیست ز آتش کسی را دل ، ای شاه ، نیست
میان زیـر جوشن بسوزد همی تن بارکش برفـروزد همی »
٣٦٧٨ بگشتند یك هفته گـرد اندرش به دیده ندیدند جای درش

ب ٣٦٦٣ : این به همان مضمون است که دربیت ٣٦٢٦ گفته شده ، ودراینجا تکرار شده است .

ب ٣٦٧٨ : جای درش درست است به بیت ٣٧٢٤ رجوع شود .

بنومیدی از جنگ گشتند باز نیامد بر از رنج و راه دراز
چو آگاهی آمد به آزادگان بَرِ پیر گودرز گشوادگان
که طوس و فریبرز گشتند باز نیارست رفتن بَرِ دز فراز ۳۶۸۱

رفتن شاه کیخسرو به دز بهمن

بیاراست پیلان و برخاست عو بیامد سپاهِ جهاندار نو
یکی تخت زرّین زبرجدنگار نهاد از بَرِ پیل و بستند بار
*به‌گرد اندرش با درفش بنفش به پا اندرون کرده زرّینه کفش ۳۶۸۴
جهانجوی بر تخت زرّین نشست به سر بَرْش تاجیّ و گرزی به‌دست
دو یاره ز یاقوت و طوقی بزر به زر اندرون چند گونه گهر
همی رفت لشکر گروها گروه که از سمّ اسپان زمین شد چو کوه ۳۶۸۷
چو نزدیك دز شد همی برنشست بپوشید درع و میان را ببست
نویسنده‌ای خواست برپشت زین یکی نامه فرمود با آفرین
ز عنبر نوشتند بر پهلوی چنان چون بود نامهٔ خسروی ۳۶۹۰
که «این نامه از بندهٔ کردگار جهانجوی کیخسرو نامدار
که از بند آهرمن بد بجست به یزدان زد از هر بدی پاك دست
که اویست جاوید برتر خدای خداوند نیکی ده و رهنمای ۳۶۹۳

ب ۳۶۸٤ : دراینجا شاید الحاق باشد، اگر چه در شش نسخه هست .

ب ۳۶۸۷ : « زمین شد چو کوه» تعبیر روشنی نیست . نسخه‌ها بیت را ندارند امّا لازم بنظرمی‌رسد .

خداوند بهـرام و کیوان و هور   خداوند فـرّ و خداوند زور
مـرا داد اورند و فـرّ کیان   تن پیل و چنگال شیر ژیان
جهانی سراسر به شاهی مراست   در گاو تا برج ماهی مراست
گـر این دز بر و بوم آهرمنست   جهان آفرین را به دل دشمنست
به فـرّ و به فـرمان یزدان پاك   سراسر به گرز اندرآرم به خاك
وگر جادوان راست این دستگاه   مرا خود به جادو نباید سپاه
چو خمّ دوالِ کمند آورم   سر جادوان را به بنـد آورم
وگر خود خجسته سروش ایدرست   به فرمان یزدان یکی لشکرست
همان من نه از دست آهـرمنم   که از فـرّ و برزست جان و تنم
به فرمان یزدان کنید این تهـی   که اینست پیمان شاهنشهـی »
یکی نیزه بگرفت خسرو به‌دست   همان نامه را بر سر نیزه بست
بسان درفشی بـرآورد راست   به گیتی بجز فـرّ یزدان نخواست
بفـرمود تا گیو با نیزه تفت   بنزدیك آن بـرشده باره رفت
بدوگفت ک«این نامهٔ پندمنـد   ببر سوی دیـوار حصن بلنـد
بر آن نامه‌بـر نام یزدان بخوان   بگـردان عنان تیز و لختی ممان »
بشد گیو و نیزه گرفته به دست   پر از آفـرین جان یزدان‌پرست
چو نامه به‌دیـوار دز بـر نهاد   بنام جهانجوی خسرو نـژاد
ز دادار نیکی دهش یاد کـرد   پس آن چرمهٔ تیز رو باد کـرد

ب ۳۶۹۶ (دوم) : «درگاو» مفهوم روشنی ندارد . قب: درکاخ ، حظ : دل‌گاو . بقیهٔ نسخ مثل متن.

شد آن نامهٔ نامور ناپدید خروش آمد و خاك دز بردمید
هم آنگه به فرمان یزدان پاك از آن بارهٔ دز برآمد تراك
تو گفتی که رعدست وقت بهار خروش آمد از دشت و ز کوهسار ۲۷۱۴
جهان گشت چون روی زنگی سیاه چه از بارهٔ دز چه گرد سپاه
تو گفتی برآمد یکی تیره ابر هوا شد بکردار کام هِزَبْر
برانگیخت کیخسرو اسپِ سیاه چنین گفت با پهلوان سپاه ۲۷۱۷
که «بر دز یکی تیرباران کنید هوا را چو ابر بهاران کنید»
بر آمد یکی میغ بارش تگرگ تگرگی که بر دارد از ابر مرگ
ز دیوان بسی شد به پیکان هلاك بسی زهره رفته فتاده به‌خاك ۲۷۲۰
ازان پس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
جهان شد بکردار تابنده ماه بنام جهاندار پیروز شاه
برآمد یکی بادِ باآفرین هوا گشت خندان و ، روی زمین ۲۷۲۳
برفتند دیوان به فرمان شاه دَرِ دز پدید آمد از جایگاه
به دز در شد آن شاه آزادگان ابا پیر گودرز گشوادگان
یکی شهر دید اندرآن دز فراخ پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ ۲۷۲۶
بدان جای کان روشنی بردمید سر بارهٔ دز بشد ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه یکی گنبدی تا به ابر سیاه
درازیّ و پهنای او ده کمند به‌گرد اندرش طاقهای بلند ۲۷۲۹
ز بیرون چو نیمی تگ تازی اسپ برآورد و بنهاد آذرگشسپ

نشستند گـرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخـردان
۲۷۳۲ بدان شارستان کرد چندان درنگ که‌آتش‌کده گشت با بوی و رنگ
چو یك سال بگذشت لشکر براند بنه بـرنهاد و سپه بـرنشاند
چو آگاهی آمد به ایـران ز شاه ازآن ایزدی فـرّ و آن دستگاه
۲۷۳۵ جهانی فـروماند اندر شگفت که کیخسرو آن فرّ و بالا گرفت
همـه مهـتران یك بیك با نثار برفتند شادان بَـرِ شهـریار
فریبرز پیش آمدش با گروه از ایـران سپاهی بکـردار کوه
۲۷۳۸ چو دیدش فرودآمد از تخت زر ببوسید روی بـرادر پـدر
نشاندش بَـرِ تخت زر شهـریار که بـود ازدر یاره و گوشوار
همان طوس با کاویانی درفش همی رفت با کوس و زرّینه‌کفش
۲۷۴۱ بیاورد و پیش جهاندار برد زمین را ببوسید و او را سپرد
بدو گفت ک «این کوس و زرّینه‌کفش به نیك اخـتری کاویانی درفش
ز لشکر ببین تا سزاوارْ کیست یکی پهـلوان ازدر کار کیست».
۲۷۴۴ زگفتارها پـوزش آورد پیش بپیچید زان بیهـده رای خویش
جهانـدارِ پـیروز بنواختش بخندید و بـرتخت بنشاختش
بدو گفت ک «این کاویانی درفش همان پهـلوانیّ و زرّینه کفش
۲۷۴۷ نبینم سزای کسی در سپاه ترا زیبد این کار و این دستگاه
ترا پوزش اکنون نباید به‌کار نه بیگانه‌ای خواستی شهـریار».
چو پیروز برگشت شیر از نـبرد دل و دیدهٔ دشمنان تـیره کرد

سوی پهلوِ پارس بنهاد روی جوان بود و بیدار و دیهیم‌جوی ۲۷۵۰
چو زو آگهی یافت کاووس کی که آمد ز ره پور فرخنده پی
پذیره شدش با رخی ارغوان ز شادی دل پیر گشته جوان
چو از دور خسرو نیا را بدید بخندید و شادان دلش بردمید ۲۷۵۳
پیاده شد و برد پیشش نماز به دیدار او بُد نیا را نیاز
بخندید و او را به‌بر درگرفت نیایش سزاوار او برگرفت
وزآنجا سوی کاخ رفتند باز به تخت جهاندار دیهیم ساز ۲۷۵۶
چو کاووس برتخت زرّین نشست گرفت آن زمان دست خسرو به‌دست
بیاورد و بنشاند برجای خویش ز گنجور تاج کیان خواست پیش
ببوسید و بنهاد بر سَرْش تاج به‌کرسی شد از نامور تخت عاج ۲۷۵۹
ز گنجش زبرجد نثار آورید بسی گوهر شاهوار آورید
بسی آفرین برسیاوش بخواند که خسرو به‌چهره جز او را نماند
ز پهلو برفتند آزادگان سپهبد سران و گران مایگان ۲۷۶۲
به‌شاهی برو آفرین خواندند همه زرّ و گوهر برافشاندند
جهان را چنین است ساز و نهاد ز یك دست بستد به دیگر بداد
بدردیم از این رفتن اندر فریب زمانی فراز و زمانی نشیب ۲۷۶۵
اگر دل توان داشتن شادمان بشادی چرا نگذرانی زمان
بخوشّی بناز و بخوبی ببخش مکن روز را بر دل خویش دخش
ترا داد و فرزند را هم دهد درختی که از بیخ تو برجهد ۲۷۶۸

نبینی که گنجش پر از خواسته‌ست جهانی بخوبی بیاراسته‌ست
۳۷۷۰ کمی نیست در بخشش دادگر فزونی به خوردست، انده مخور

ب ۳۷۷۰ : آیا همان مطلب مراد است که در بیت ۲۵۶۷ آمده :

نهادن چه باید به خوردن نشین بر امید گنج جهان آفرین

تفصیل نسخه بدلها

درتفصیل نسخه بدلها ضوابط زیر رعایت شده است :

۱ - درهربیت ابتدا نسخه‌ای که کمترین اختلاف‌را با بم (نسخهٔ اساس) داشته ثبت شده و، سپس بترتیب نسخه‌هائی آمده‌اند که اختلاف بیشتری داشته‌اند.

۲ - هرگاه ضبط بم مورد پذیرش نبوده و، متن براساس دیگرنسخ اصلاح شده، فقط به نسخه‌هائی اشاره رفته است که با ضبط منتخب اختلاف داشته‌اند.

۳ - بجز موارد بالا، نخست میزان اعتبار و اهمیت نسخ و، سپس تقدیم وتأخیر زمانی آنها منظور شده است. بدین ترتیب : قا و ط و ك و قب و لن و حظ و مب.

٤ - رسم‌الخط نسخ منظور گردیده است. منتهی ثبت اختلاف همزهٔ «از» و «او» و «ایشان» و... لازم دانسته نشد مثل: زان و ازان، زاسب و از اسب، از او و ازو، وز و واز، ازیشان و ازایشان و...

٥ - از ضبط برخی اختلافات که تغییری در مفهوم یا سیاق کلام ایجاد نمی‌کرد، خودداری شده است مانند اختلافات املائی : لاجورد و لاژورد، فیروزه و پیروزه و . . . یا مثل پس و پیشی اجزاء برخی عبارات : کاخ و باغ - باغ و کاخ، سراسر بشاهی - بشاهی سراسر، دوچشمش توگوئی - توگوئی دوچشمش، و... (۱)

٦ - علامت «—» نشانهٔ آنست که نسخه دراین محل محو یا مخدوش شده‌است.

۷ - علامت «+» نشانهٔ بیتی‌است که نسخه‌ها در ترتیب ابیات افزوده‌اند.

۸ - علامت «/» برای تفکیک دو مصراع بکار رفته است در مواردی که بیتی بصورت تلفیق شده از چند نسخه ارائه گردیده است.

---

(۱) کلیهٔ اختلافات نسخ دراسناد بنیاد شاهنامه ضبط شده وموجود است.

ب۱: قا و مب: بسیارمغز؛
(دوم): قا: برارای، حظ پس ازاین بیت، بیت پایان داستان رستم وسهراب‌را آورده:
از آن داستان روی برتافتیم
بکار سیاوش برداختیم
ب۲: (دوم): ط: ستاینده رامش.
ب۳: (دوم): لن: بدل ناخوشی
ب٤: مب: همه؛
(دوم): قب ولن: بنزد خردمند رعنا. مب روی کلمهٔ رسوا علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته: عنا.
ب۵: (دوم) ط و لن: آید همی، مب: بدوروشن؛ قا: برورشن‌آیدهمی، قب: تراخرم‌آید.
ب٦: قا وحظ و مب: که‌آید، ط: داد خواهی کی‌اید؛
(دوم): قا: ازان بس، ط و لن: وزان بس، حظ: و بس زان، مب: بیارای وانکه بدانا، قب بیت را ندارد.

ب ۷: قا بسندیده به، مب: بسندیده شد؛
(دوم): مب: بجوی اندرون‌آب ... شد، قا: ثناء تودرزلف جون‌دیده به، قب بیت را ندارد.
ب ۸: ط و قب: یکی داستان؛
(دوم): لن: کوی ازباستان، ط: تو بر کوی و برخوان‌توازباستان، حظ‌بیت‌راندارد. قا و مب بجای این بیت، بیت ۱۹ را آورده‌اند که چون بجای خود نیز آنرا ضبط کرده‌اند دراینجا یاد می‌شود:
بکفتاردهقان (مب: دانا) کنون باز کرد ببین (مب: نکر) تاچه کوید سراینده مرد لن بیت ۱۹ را دراینجا و بیت ۸ را بجای ۱۹ آورده است.
ب۹: قب: کشت، ط: زن، مب: بمن [در حاشیه: بن]، قا: داستانی زبن، لن: داستان کهن، حظ: داستانرا زبن؛
(دوم): قا وط وحظ ومب: نو کند روز کار کهن، لن: کی یارد بیاد از همه انجمن.

ب۱۰: بم و ط و مب : دیرباز؛
(دوم): قا وقب : بدین دین، ط : دین ایزد،
مب : بدین دیر، لن بیت را ندارد .
ب۱۱: (دوم): ط وقب وحظ : کی بارد، لن بیت را ندارد .
ب۱۲: لن : وزان، مب: که پیمود .
ب۱۳: قا : همی کمتر ازمن بکردد ؛
(دوم) : لن: زتقویم، قا: بتقویم فال، مب : جویم ، ط : جویم رتقویم فال .
ب۱٤: ط وقب: نکو کفت ان، لن و مب: جکفت اندرین .
ب۱۵ : قا و ط و قب و مب : باشی سخن ، لن : مانی سخن .
ب۱٦: لن : جورفته ؛
(دوم): قب : اکر باشدت جای نیک ار،
قا: نیک رو باشد ار وی بدست ، لن: کار ار، لن جای مصراعهارا عوض کرده‌است.
مب روی کلمهٔ «جای» علامتی گذاشته و درحاشیه نوشته :کار.
ب۱۷: (دوم) : قا : هرجه کفتی .
ب۱۸ : حظ : سخن تا توانی بآزرم کوی؛
(دوم) : ط : بجزراستی، لن: سخن هرجه کوی بازرم کوی، مب مصراع دوم را در حاشیه چنین آورده : سخن تا توانی بآزرم کوی
قب افزوده :

که نیکی بماند همی یادکار
بکیتی جز از تخم نیکی مکار

مب افزوده :

مکن یاد کس را بجز نیکوی
جوخواهی که ازکس بدی‌نشنوی

ب۱۹: لن: بکفتاردانا (لن بیت را قبلاً آورده بود ر. ك به ب ۸)
مب در حاشیه روی مصراع اول نوشته : چنین داستان ، و روی مصراع دوم : تو برخوان و بر کوی از باستان
قا این عنوان را دارد: رفتن طوس وکیو بشکارگاه توران و یافتن دختری را از نسل کرسیوز کی مادرسیاوش شود
ط و قب و مب این عنوان را دارند : آغاز داستان
حظ این عنوان را دارد : ستایش سلطان محمود ، وابیات زیر را افزوده :

سپاس از خداوند پیروزکر
کزویست نیرو بتخت و هنر
ستایش کنم ایزد پاك را
که کویا و بینا کند خاك را

اکر نیستی بخشش کردکار
ز مردم برآید همانا دمار
جهاندار محمود فرخنده پی
که بکذشت فرس ر کاوس کی
که خشم را کوه جون که کند
که کینه شیر را روبه کند(کذا)
خدنکش زکردون درآرد عقاب
سمندش کشد قرصهٔ آفتاب
کمان کهره جون برکشاید زشست
جومهرش ستاره دراید بدشت
ز انبوهی درکه و لشکرش
واز آزادکان بنده و جاکرش
بهاران جو انبوه بارد تکرك
نبارد مکر بر سر تیغ و ترك
درفشش فشاند بمی بر سحاب
زند خیمه بر دیدهٔ آفتاب
جنین شاه فرخنده جاوید باد
سرش برتر از ماه و خورشید باد
جو دشمن دکر باره بکشاد پر
سپاهی بیاراست بسیار مر
ز تازی و از دیلم و ترك و کرد
دلاور سپاهی ابا دست برد
ندیدی که جون کردخسر و مصاف
مصافی برآراست جون کوه قاف

بیک حمله برداشت آنرا زجای
که دارد ابر سیل جون کوه پای
بسا تن کی درخاك وخون خوارکرد
زخون یلان دشت خون خارکرد
هنوز اندران دشت تا سالیان
خورد کرك و روباه مغز یلان
یکی را ندیدند بردشت کین
جو قارون فروخوردشان از زمین
ازان کار ایشان اکر اندکی
بکویم ترا از هزاران یکی
جنان نامداران و کین آوران
جنان رزم جویان و کندآوران
جهان کرد برخسرو راد تنك
نه رای شتاب و نه جای درنك
جو حلقه شده دشمن ازکرد شاه
بکردار کوبی میان سپاه
شب و روز جز تاختن کار نه
سپاهش جز از اندکی یار نه
خدنك و سنانش ببالای شهر
سارند و دشمن بر شاه زهر
همه دامن شهر برکشته بود
زخون زنده رود ارغوان کشته بود
جو هنکام آن دیدکاید برون
برون تاخت همچون که بیستون

سپاه و سپهبد بهم بردرید
کسی کرد پای سمندش ندید

ب۲۰: (دوم) قا و ط ولن ومب: کی خیزدخروش خروس .

ب۲۱: بم: بخود وکیوو، قا وحظ وقب ولن‌ومب: خود وکیو و؛

(دوم) : قا و حظ ومب : بکشتند کرد لب جویبار ، ط : برفتند بویان زبهرشکار ،

حظ وقب ومب پس ازاین بیت افزوده‌اند: بنخجیر (قب و مب :

زنخجیر) شان دل براندیشه بود
بنزدیک ایشان یکی بیشه بود

(قب جای مصراعها را در این بیت عوض کرده است) . قب بیتی دیگر نیز افزوده :

شکاری فراوان ببیشه درا
زمین کشته جون برنیان جادرا

مب درحاشیه‌آورده :

شکاری فراوان به‌بیشه ——
درختان بارآور ————

وهم‌درحاشیه با علامتی بیت ۲۱ را بدینگونه نیزضبط کرده :

برفتند شاد از در شهریار
کرازان و تازان ز بهر شکار

حظ این‌عنوان‌را دارد : آغازداستان‌سیاوش

ب۲۲ : قا: رغوی، مب : رعوی، قب: که نخجیر کیرد زدشت و رغوی، ط : بدشت کوران بدشت ، لن : که نخجیر جوید ز دشت رغوری؛

(دوم) : لن : هم‌ازباز، مب: همان باز ؛ حظ بیت را ندارد .

ب۲۳ : ط: فراوان بکفتند ؛

(دوم) : ط و قب : علوفه، قا ولن ومب : برساختند، حظ بیت را ندارد .

ب۲٤ : حظ بیت را ندارد .

ب۲٥ : مب: بیش‌آمد اندرز، حظ بیت‌را ندارد

ب۲٦ : حظ بیت را ندارد .

ب۲۷ : ط: بدان، حظ: هرسه ، قب : بدوکفت ورفتند؛

(دوم) : لن : درکرد، قب: بکشتند کرد جنان، حظ: بکشتند هریک ز بهرشکار.

مب روی کلمهٔ « برکرد » علامتی گذاشته ودرحاشیه‌آورده : جندی ز بهرشکار ، قا بیت را ندارد .

ب۲۸ : قا وحظ: پرستندهٔ خوب ؛

(دوم) : قا: خنده دل ، حظ : هرسه .
قب و مب پس‌ازاین بیت افزوده‌اند :
ببالای سرو و بکردار ماه
بشایست کردن بدو بر نگاه
مب درحاشیه :
ببالا جو سرو و بدیدار . . .
. . . بدود نکا
ب۲۹ : (دوم) قا وط وقب و لن زخوبی بروبر ،
مب: زخوبی بدودر ، حظ: بخوبی بروبرکرانه.
ترتیب ابیات درحظ چنین‌است : ۲۹ ، ۴۳،
۴۶،۴۸،۴۹،۳۰ و . . .
ب۳۰ : قا : ای فروزنده ، حظ و ط و قب و لن و
مب: کفت طوس ؛
(دوم) : قا: ترا خود بدین ، حظ و ط و قب
و لن و مب : سوی بیشه که بنمود راه .
ب۳۱ : قا : کی یار بدر؛
(دوم) : قا وحظ وط وقب ولن: دوش و .
ب۳۲ : قا وط : مست اندرآمد ز سور.
ب۳۳ : ط وقب ومب : خنجر ابکون ، لن : یکی
تیغ زهرابکون؛
(دوم) : قا و حظ و قب و لن و مب :
همی‌خواست . مب افزوده :
ز بیم کزندش جو بکریختم
باسب دمان اندر آویختم

بدین روی بیشه فراز آمدم
ابا انده و رنج و آز آمدم
ب۳۴ : قا و ط وقب و مب : بپرسید ازو ، لن :
بپرسید بس ، حظ : بپرسید از ؛
(دوم) : مب: بدو . . . سربسرکرد ، ط : بیکث
بیکث سرو بن کرد ، قاوقب: سربسر سرو بن
کرد.
ب۳۶ : (دوم) مب : بارهٔ رهنمون .
ب۳۷ : مب : بدو داد ، قب: نماند ؛
(دوم) : حظ : زمستی.
ب۳۸ :حظ : زر با کهر.
ب۳۹ : قب ولن: بدان، قا ومب: بدان رود بالا،
ط : بدان برز بالا.
ب۴۰ : (دوم) بم : سواری ، (بنداری: فرسان)
مب : بی من ، قا بیت را ندارد .
ب۴۱ : حظ و مب : همان تازیان، قب وط: بباید
همان تا زیان (ط: تازنان) ؛
(دوم) : مب: نخواهد (درحاشیه: نخواهم)
کزین‌جایکه بکذرم ، قا بیت را ندارد . ط
پس‌از ب۴۱ بیت ۵۹ را آورده است .
ب۴۲ : لن ومب : بدوکرم ، ط: بدو کرم شد ؛
(دوم) : قا ولن : برازرم ، ط : آزرم شد .
حظ پس ازاین بیت ، بیت ۴۹ راآورده که
پس از بیت ۲۹ نیزآورده بود .
ب۴۳ : ط : جنین کفت کین ترك من ؛

(دوم) : قب: از ایران ، ط: کر اران جنین .
ب۴۴ : (دوم) قب و لن و مب: بی سپاه، ط: بدی
تو براه ، قا و حظ بیت را ندارند . ترتیب
ابیات مب: ۴۳، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۷ و...
ب۴۵ : ط و قب : دران، لن: طوس کفتا بخواهم
شنید؛
(دوم) : بم وط وقب : انجا رسید، قا وحظ
بیت را ندارند .
ب۴۶ : قا و ط وقب ولن : بدو کفت کیو؛
(دوم) : ط : نه من، حظ : بیشتر نزد اوی .
ب۴۷ : لن ز بهر کزیده همی خود مکوی . در بم
این بیت درحاشیه آمده . قا و حظ بیت را
ندارند اما طوقب ومب عیناً درمتن آورده‌اند.
ب۴۸ : حظ وقب ولن ومب : زتندی، قا : سخنها
زتندی بجائی کشید؛
(دوم) : ط : کی آن ماه ... نباید .
ب۴۹ : قا وحظ : جوان، قب و مب : جو آن ،
لن : جنان، ط : سخن شد میان دلیران دراز؛
(دوم) :قا وط وقب ولن وحظ ومب: بیامد.
ب۵۰ : (دوم) قب ولن وحظ: بران کونهد، ط:
بران کو کند حکم فرمان .
ب۵۱ : بم : بکشتند ، ط : ز بیمان اوی ، لن :
زفرمان اوی، حظ : برفتند هر دودمان بیش
اوی، قب: سوی شاه ایران نهادند روی ؛
(دوم): حظ : سوی شاه، لن : سوی شهر
ایران ، ط: سوی کاخ خسرو نهادند، قب:
برفتند هردو دمان بیش اوی .
ب۵۲ : مب : مرروی اورا بدید(درحاشیه آورده:
— مهر و پیوند او برکزید) ؛
(دوم) : قب : بجنبید مهر ورا برکزید
مب پس از این بیت عنوان دارد : بردن
ایرانیان کنیزك پیش کاوس شاه، وافزوده :

رخی دید جون ماه ناکاسته
بدو اندرون دل بیاراسته
همی کفت کین ماه ناکاسته
سزاوار تخت من آراسته

ب۵۴ : قا وقب ومب : بدین، لن : بدین داستان
برکذاریم؛
(دوم): حظ : کیرند آهو بیوز .
ترتیب ابیات قا : ۵۵، ۵۴
ب۵۵ : ط : وکر ؛
(دوم) : قا : درخورمهتر .
مب پس ازاین بیت درحاشیه آورده :

ده اسب گرانمایهٔ نیک راه

جو از پهلوانان بپرداخت شاه

ب۵۶ : قب ومب : تو کیست ؛

(دوم) : ط ولن وحظ : بمانند .

مب پس ازاین بیت درحاشیه افزوده :

بگفتا که من خویش افراسیاب

ز تخم بزرگان با جاه و آب

ب۵۷ : بم : ازمام خاقانیم ، ط ولن : بگفتا که از ،

قب وحظ : بگفتا که ازمام خاتون نیم ؛

(دوم) : ط وقب : بدردر ، لن : بدرهم ، حظ :

بدر در فریدون نیم ، مب : بدرآفریدونیم .

مب پس ازاین بیت درحاشیه افزوده :

جنین گفت کاوس کای حور زاد

نکوئی مرا گر که داری نژاد

بدان ای نکو شاه والا منش

ز گوهر نیابی ز من سرزنش

شهنشاه بلغار هستم بدر

ز تخم فریدون خورشید فر

همان مادرم تخم افراسیاب

که توران زمین زوست با ـــــ

مرا از بدر مهتران خواستند

زبانها بخواهش بیا ـــــ

بدر نام زد کرد سویم بشنگ

نبد درخور من همه ـــ

بخشم آمدم زان ز نزدیکشان

سبردم بغم جان تاریک

بدین بیشه اندر نهان بوده‌ام

ز کم بود کان جها

سه روزست تا من درین بیشه‌ام

ز بخت بد خ

جدا مانده از باب وز مام من

ندانم کجا باشد ـــــــ

جو بشنید کاوس شادی نمود

بدل برش بیوند او بر فزود

ب۵۸ : (دوم) ط و قب و مب : بدان ، لن :

بدان ... برورست ، قا بیت را ندارد .

قب افزوده :

شهنشاه بلغار هستم بدر

بمادر هم از تخمهٔ نامور

بدانش تو ای شاه بر بر منش

زگوهر نباشد مرا سرزنش

جو بشنید کاوس گفتار او

خوش آمد هماناش دیدار او

ب۵۹ : مب : همی گفت (درحاشیه : بدو) ؛

(دوم) : مب : خواستش داد ، ط بیت را پس

از ب ۴۱ آورده بود و دراینجا نیز ضبط

کرده است . قا بیت را ندارد .

ب۶۰: مب : زرین من بایدت ؛
(دوم) : بم : شایدت، مب : سوی‌ماه . . .
شایدت، قا بیت را ندارد .
ب۶۱: قا بیت را ندارد . وب افزوده :
ده اسب گرانمایه با تاج و گاه
بهردو سپهبد فرستاد شاه
ب۶۲: بم : فرستاده شاه ، مب افزوده :
نهادند زیر اندرش تخت عاج
ز یاقوت و پیروزه برسرش تاج
ب۶۳: (دوم) لن و مب : بپروزهٔ لاجورد .
ب۶۴: مب درحاشیه پس از این بیت افزوده :
جو یک‌روز کاراندرین برگذشت
بسر برهمی جرخ گردان بگشت
ب۶۵: قا و لن ومب : بدین ، ط و لن افزوده‌اند:
جونه ماه بگذشت برماه (لن: خوب) جهر
یکی کودك آمد جو تابنده مهر
قب نیز همین بیت را پس از ب ۶۸ افزوده
است . مب درحاشیه افزوده :
برو بر همی گشت گردان سپهر
جو نه مه برآمد بدان خوب جهر

قا این عنوان را دارد : ولادت سیاوش و
سپردن برستم تا تربیت کند . حظ این
عنوان را دارد : زادن سیاوش و سپردن
برستم . لن این عنوان را دارد : گفتار اندر
زادن سیاوش
ب ۶۶ : قا : ازو مهتری گوهری ، لن و مب در
حاشیه : ازکودکی؛
(دوم) : بم وقا وط وقب ومب : آذری،
تمام نسخه‌هابیت‌را پس‌ازب ۶۸آورده‌اند.
مب بیت را درحاشیه نیزآورده است .
ب۶۷ : (دوم) قا : برخوردی ای شاه . مب
افزوده:
که آمد یکی شاه مهان تو
که باشد همیشه نگهبان تو
ترتیب ابیات بم : ۶۸، ۶۷
ب۶۸ : (دوم) لن : کزوتخت ، قا ومب: برماه ،
مب این عنوان را دارد : گفتاراندر ولادهٔ
سیاوش
ب۶۹ : قا ولن ومب : ازان [مب: زان] خرد ؛
(دوم) : بم : موی و روی ، قا : بدان ،
مب بیت را پس از بیت ۷۳ آورده‌است .
ب۷۰ : ط : جهانجوی ؛

(دوم) : قا و مب: بدو ، ط :از او جرخ.
مب درحاشیه افزوده :
بخواندش ستاره شناس بزرگ
بخود برنهاد او سپاس بزرگ
ب۷۱ : ط :ازاوکو،قب: ازوکو؛
(دوم) : بم: بد جون،مب: چون و بدونیک و چند
ب۷۲: ط ولن وحظ و مب : بدان کودك، قب: بدان کودك آشفته بود ؛
(دوم) : ط و لن و مب : بخت او . قب: بخت او خفته بود . مب درحاشیه افزوده :
ازان راز نامش سیاوش کرد
ازان تلخ برخویشتن نوش کرد
ب۷۳: حظ: نیک و،ط: بازار او،لن: اربدنیک بازار،مب: آن بدونیک بآزار؛
(دوم) : لن: بناهیدناز،قب جای مصراعهارا عوض کرده است .
ب۷٤ : قا بیت را ندارد.
ب۷۵ : قا وقب ومب: کفت کین،ط: بشه کفت کین،لن: کفت کودك؛
(دوم) :قا: همی پرورانید. ترتیب ابیات قا :
۷۸، ۷۵، ۷٦، ۷۹
ب۷٦ : مب: که دارندکان،ط: جو پروردکان،
قا : دانندکانرا بسی مایه؛
(دوم) :مب: یکیتی مرورا جو ، قا: جوتو.
ب۷۷ : مب درحاشیه : بسی خسرو ، قا بیت را ندارد .
ب۷۸ : ط : سبرد او دل ؛
(دوم) : ط و قب و لن و حظ و مب : جهانجوی کرد،
ب۷۹ : (دوم) ط و قب و لن : نشستن کهی ، حظ: نشستن همی‌بود درکلستان (همی بود را به خطی دیگرنوشته) .
ب۸۰ : (دوم) ط و حظ و مب : رکاب و،قب پس‌ازاین بیت، بیت ۷۲ را با اختلافی تکرار کرده :
ستاره بران کودك آشفته دید
غمی کشت چون بخت اوخفته دید
ب۸۱ : (دوم) لن : یوزشکار،ط: یوز وشکار ، مب: شاهین یوزوشکار،قا: همان کارشاهان پروزشکار .
ب۸۲ : بم: بیداد تخت،لن: زبیداد و دادو زتخت؛
(دوم) : کفتن از رزم،ط: کفتن و بزم و؛ قا بیت را ندارد.
ب۸۳ : ط : بیاموختش جملکی سر؛
(دوم) : مب: برداشت آمد، ط: بسی رنجها برد و ، قا بیت را ندارد .

ب۸٤ : ط : جنان کشت کاندر ؛
(دوم) : لن وحظ : همانند، قب و مب : همانند او کس نبد.
ب۸٥ : قا ومب : بکذشت کشت او بلند، حظ : جو بکذشت یکجند وآمد بلند .
ب۸۷ : قا : و بی سوختی، ط : وتن سوختی، قب بیت را ندارد .
ب۸۸ : (دوم) قا و ط و لن : هنرها وآموزش ، قب ومب : هنرها زآموزش، حظ : هنرها ازآن آموزش .
ب۸۹ : (دوم) قا ولن : بهر.
ب۹۰ : (دوم) قا : زتیغ و کلاه، ط : وزتاج و کمر .
ب۹۱ : لن : زافکندنی هم ؛
(دوم) : بم : فرستادآوردنی.
ب۹۲ : (دوم) ط : زهرسوفرستاد، قب : آرد زود، لن : فرستادآورد، مب : زکیتی بیاوردآنرا بزود، قا بیت را ندارد .
ب۹۳ : مب : ازین کونه ، لن : کرد اورا ازان سو براه ؛
(دوم) : بم : نظاره شاه ، مب : شده بر، قا بیت را ندارد .
ب۹٤ : قا : تهمتن ببزم؛
(دوم) : قب ولن : تاسپهبد نباشد، ط ومب: تا سیاوش نباشد دژم، قا : دژزم .
ب۹٥ : قب : جهانی بآذین ، مب : جهانی سراسر (درحاشیه : بآیین) .
ب۹٦ : لن ومب : زروعنبر، قا : همی زر وعنبر، ط : زر وکوهر بر ، قب : همه روز عنبر بیامیختند ؛
(دوم) : لن : وزان بس بسر.
ب۹۷ : قا و ط و حظ و مب : کشت بر، قب و لن : شد براز شادی ؛
(دوم) : قب : بام وهر ، لن: دربام و، ط ومب : بام و برزن بیاراسته ، قا : درو بوم و برزن بیاراسته؛
ب۹۸ : (دوم) ط و مب : ندیدند یکث ، قا و لن بیت را ندارند . ط این عنوان را دارد : آمدن سیاوش بایران زمین بدیدن کاوس شاه
ب۹۹ : قا : همی‌بشت اسب .
ب۱۰۰ : مب : کاوس کی ؛
(دوم) : قب و مب : سیاوش ، لن : سیاووش ، ط : سپهدار با فرهی .
ب۱۰۱ : (دوم) قا : باشادی وبوق وکوس، قب و لن وحظ ومب : با شادی و بیل وکوس، ط : برفتند وبستند بربیل کوس .

قب این عنوان‌را دارد: آمدن سیاوش بنزد
کاوس

ب۱۰۲ : (دوم) تمام نسخه‌ها : بیکث دست طوس
[حظ : بیکث‌طوس] ودکربیلتن. قا افزوده:
خرامان بیامد بر شهریار
توکفتی درختی نوآمد ببار
ط وقب ولن وحظ ومب نیز افزوده‌اند :
خرامان بر شهریار آمدند
کی با [قب : ابا] نودرختی ببار آمدند

ب۱۰۳ : هیچ یکث از نسخ بیت را ندارند .

ب۱۰٤ : تمام نسخه‌ها : جو آمد [حظ : آید] بر کاخ
کاوس‌شاه ؛ ترتیب‌ابیات حظ : ۱۰٤، ۱۰۷،
۱۰۵، ۱۰٦

ب۱۰۵ : حظ : پرستنده با، قب : با موبد و ؛
(دوم) : مب : بدو ، حظ : شده پیش‌اودست؛

ب۱۰٦ : قب و لن وحظ : کنج بر، ط : بهر کوشهٔ
سیصد، مب : کنج سیصد تن استاده ؛
(دوم) : ط وحظ : سیاوخش، لن : میان همه
سروازاده ؛

ب۱۰۷ : قب و لن وحظ : بسی کوهر و زر،
(دوم) : قا : همی ، لن : سراسربدو ؛

ب۱۰۸ : حظ : کاوس دید ؛

ب۱۰۹ : مب : نخستین آفرین؛

ب۱۱۰ : مب ازان ، ط : برتاج دار ؛
(دوم) : مب : شهنشه کرفتش ؛ قا و ط
وقب ولن وحظ ومب پس ازاین بیت ،
بیت ۱۱٦ را آورده‌اند . لن بیتی نیز
افزوده است :
بدان برز بالا و آن فرهی
ز خوبی آن جهره خسروی

ب۱۱۱ : تمام نسخه‌ها : جنان ازشکفتی بدودر[قا :
درودر، لن : برو بر] بماند ؛
(دوم) : مب : که هزمان همی نام ، قا و
قب و لن و حظ : بسی آفرین [حظ :
آفرین بر] بزرکان ، ط : کی دادار جان
آفرین را بخواند ؛ قا و حظ افزوده‌اند
(مب نیز باضبط حظ آن را پس از ب
۱۱۲ افزوده) :
بدان برز بالا و آن فر اوی
بسی دیدنی [حظ : بودنی] دید در برز
[حظ : بر] اوی
ط افزوده :
دران فر و بالای با برز اوی
بسی دیدنی دیدو بس کفت‌و‌کوی
قب افزوده:

بدان برز بالا و آن فر اوی

بسی دیدنی دیدو بس کفت‌وکوی

ب۱۱۲ : (دوم) حظ ومب : تو کفتی ؛

ب۱۱۳ : حظ : بدو آفرین، لن : بدان آفرین ؛

ب۱۱٤ : (دوم) قا : خداوند هورو ، حظ ولن : خداوند ماه و ؛

ب۱۱٥ : حظ : نیکویها کیتی ، لن : نیکویهای کیتی ، قب : بکیتی همه نیکویها ز ؛

ب۱۱٦ : یم : برستم ببرسید، لن : بنواخت شان ؛

(دوم) : لن : بنشاخت شان ؛ چنانکه پیشتر یاد شد تمام نسخه‌ها این بیت‌را پس‌از بیت ۱۱۰ آورده‌اند . مب پس از این بیت در حاشیه آورده :

سیاوش بیامد برستار فش

به‌بیش بدر دست کرده بکش

ب۱۱۷ : یم : باتبار؛

(دوم) : مب : سوی شهریار ؛

ب۱۱۹ : (دوم) قا : کردان ایران، مب : سراسر میان [درحاشیه : سیاوش به‌بندد کمر برمیان]

ب۱۲۰ : قا : بباغ وبکاخ و بایوان؛

(دوم) : ط : برامش نهادند .

ب۱۲۱ : (دوم) یم : رود رامشکران . حظ جای مصراعها را عوض کرده است .

ب۱۲۲ : (دوم) قا و قب و لن و مب : ازان خود نکرد، ط : بیشتر زو نکرد، حظ : ازو آن نکرد؛

ب۱۲۳ : ط ولن : زین کونه، قب : بودند زینکونه شاد . قا و مب : یکی هفته بودند ازان [مب : زین] کونه شاد

(دوم) : مب : کنج را ؛ مب پس از این بیت افزوده :

ز هر چیز کنجی بیاراسته

بدو داد خسرو ابا خواسته

سپس بیت ۱۲۳ را تکرار کرده وبعداز آن بیت ۱۲۷ را آورده است .

ب۱۲٤ : مب : زهرجنس،

(دوم) : مب : زمهر و زتخت ونکین و ، ط : زبیروزه تخت و زتیغ و کلاه؛

ب۱۲٥ : قا : زین خدنک

(دوم) : یم : برکستوانهای ... خنک ، ط وقب ولن وحظ و مب : زبرکستوان وز؛ مب بیت را درحاشیه‌آورده‌است .

ب۱۲٦ : (دوم) یم ومب : زکوهر بیش و، ط : ز دینار واز ؛

ب۱۲۷ : قب و حظ : جوافسر ؛

ب۱۲۸ : ط ولن وحظ ومب : کردش امید، قا : را

کرد بسیار امید؛

(دوم): قا وط ومب: بخوبی، قا وحظ و لن ومب: فراوان نوید.

ب۱۲۹: لن ومب: جنان؛

(دوم): بم: برکار؛

ب۱۳۰: بم: بفرمود وتا.

(دوم): قب: زمین کوستان و، مب: بکوهر درخشان و، قا: زکوهر درفشان و، ط: زکوهر درفشان کلاه و کمر، لن: همان طوق زرین و زرین؛

ب۱۳۱: (دوم) قا: و نیکک کیان، مب: و راه کیان، لن: وفرزانکان؛

ب۱۳۲: قب: کوستان، مب: خراسان، ط: کورسان بدو داد، حظ: فستان ورا داده شاه، قا: کورسان را بدو داد؛

(دوم): قب: وجاه، لن: سزاوار تخت و کلاه؛

ب۱۳۳: مب درحاشیه مصراع اول را چنین دارد:

زمین کهستان بد از بیشتر،

(دوم): ط و قب و لن: کنون ماورالنهر در [لن: بر]؛ قا بیت را ندارد. ط پس از این بیت افزوده:

بدو داد شاه جهان سربسر

همان یاره و طوق و تیغ و کمر

لن این عنوان را دارد: عاشق شدن سودابه برسیاوش، حظ این عنوان را دارد: دیدن سوداوه سیاوش را و بروی عاشق شدن، مب این عنوان را دارد: وفات یافتن مادرسیاوش، واین ابیات را افزوده است:

بفرمان او جون بسیجید کار
برفت از جهان مادر شهریار

سیاوش زکاه اندرآمد جو دیو
برآورد برجرخ کردان غریو

بتن جامهٔ خسروی کرد جاك
بسر بر پراکند تاریک خاك

همی بود با سوك مادر دژم
همی کرد با جان شیرین ستم

بسی نوحه کردش بروز و بشب
بسی روز نکشاد برخنده لب

همی بود یک ماه با درد و داغ
نمی‌جست یک مه زانده فراغ

ازو جون بزرکان خبر یافتند
بخدمت برش زود بشتافتند

جوطوس و فریبرز و کودرز و کیو
چه سهزارده و پهلوانان نیو (کذا)
برفتند جمله بنزدش فراز
بکردند خدمت بآیین و ساز
سیاوش جو رخسار ایشان بدید
ز دل باد حسرت دکر برکشید
ز نو کریه دیکر باغاز کرد
در اندهان دل او باز کرد
کرفتش فریبرز را درکنار
دو دیده برس کشته دریای قار
جو کودرز آن سوك شهزاده دید
دژم شد جو آن سرو آزاده دید
بآواز کفتش که ای شاه زاد
شنو پند وز نو مکن سوك یاد
که کار جهان را جنین کرد کار
نهادست و بکذشت بس روزکار
هرانکس که زاد او ز مادر بمرد
زدست اجل هیچکس جان نبرد
اکر جاهلیم و اکر عاقلیم
همه مرك رائیم و بس غافلیم
کنون کر چه مادرت شد یادکار
بمینوست جان وی انده مدار

بصد لابه و بند و افسون و رای
دل آورد شهزاده را باز جای
جو مادر همه مهر او در نوشت
بناکام خورسند بایدت کشت
بجشن کیان نیمهٔ مهر و ماه
سیاوش بیامد بنزدیك شاه
دراینجا این‌عنوان‌را دارد: آوردن رستم سیاوش‌را نش‌ساه و عاسق‌شدن سوداوه

ب ۱۳٤ : لن و مب : بدین؛
(دوم) : قب ولن وحظ و مب : یکی روز سوداوه، ط : بدوشادمان بد دل‌شهریار؛ قابیت‌راندارد. ط پس‌ازین‌بیت‌افزوده :
جنان بد کی روزی بیامد بکاه
سیاوش بیامد بنزدیك شاه
نشست از بر کرسی زرنکار
نظاره برو لشکر شهریار
مب درحاشیه افزوده :
بدان شادمان شد دل شهریار
یکی روز کاوس کی با بسر
نشسته که سوداوه آمد ز در

ب ۱۳٥ : قب ولن وحظ : بناکاه، قا و ط : جو سودابه روی؛
(دوم) : مب : بر برید؛ ط و مب افزوده‌اند

[مب درحاشیه]:

زعشق رخ او قرارش نماند

همی مهرش اندردل آتش فشاند

ب۱۳۶ : ط : طرازی، قب : طراز ارنخست ، قا :
جنین ... طرازی ؛

(دوم) : مب : ویا ؛ مب بیتی افزوده و روی
آن نوشته مکرر :

زعشق سیاوش همی فتنه شد

تو کفتی که بیمار بد سنه شد

ب۱۳۷ : مب : فرستاده ؛

(دوم) : قا وط و مب : سیاوش رد را بکوی،
قب : بکفتش سخنهای آن ماه روی ؛

ب۱۳۸ : ط بیت را ندارد .

ب۱۳۹ : (دوم) مب : ازان کاران نیکنام، قا و ط
و قب و لن و حظ بیت را ندارند . قب در
عوض بیتی افزوده که مصراع دوم آن ،
مصراع دوم بیت ۱۳۷ است:

فرستاده آمد بنزدیک او

که بنهان سیاوش را این بکو

ب۱٤۰ : ط بیت را ندارد . مب پس ازین بیت
افزوده :

بدان کفت سوداوه کان ماه روی

بدانم نیاید بدین کفت و کوی

بکاوس باید مرا چاره کرد

بیابم ازو روی درمان و درد

ب۱٤۱ : حظ : سوداو رفت ، قب و لن : سودابه
تفت ؛

(دوم) : مب : خرامید وتفت ، قب ولن :
خرامید و رفت ؛

ب۱٤۲ : ط ومب : شهریارجهان [مب درحاشیه :
سپاه]، قا : کفت ای شهریار جهان ؛

(دوم) : قا ومب : ندیدست کس ازمهان
[مب درحاشیه : ندیدست خورشید و
ماه]، ط : کی راز تو کردون ندارد نهان،
حظ به خطی دیگر : کشیدم ز عشق تو
من دردو آه

ب۱٤۳ : قا و مب : اندر جهان [مب درحاشیه :
زمین]؛

(دوم) : قا : شاد باشد ؛ مب پس ازاین
بیت افزوده :

ز بهر سیاوش به بیش آمدم

ز مهر و ز بیوند خویش آمدم

ب۱٤٤ : (دوم) بم : خواهران نفستان ، حظ :
خواهران ونفستان ، قب : فقستان ، لن :
فعستان ، مب : و کنیزان خویش ؛ قا بیت
را ندارد. قا بجای این بیت وبقیهٔ نسخه ها

پس ازاین بیت افزوده‌اند :
بکویش کی اندر شبستان برو [ط : مشو ، حظ : بشو]
برخواهران هرزمان نو [حظ : تو] بنو
مب بیت اخیررا پس از بیت ۱۴۵ آورده وبیتی دیگرنیزدرحاشیه ضبط کرده‌است :
خرد کار بندد که آید بما
بفرمای ویرا تو ای بادشا
ب۱۴۵ : این بیت در بم به خط متن در حاشیه افزوده شده . ط ولن : بمهر، حظ : همی... بمهر
(دوم) : لن : دلست بر ، قب : دل ورخ بر ، حظ : دل بود و براب ؛
ب۱۴٦ : تمام نسخه‌ها : بریم و...آوریم
(دوم) : تمام نسخه‌ها : آوریم
ب۱۴۷ : (دوم) قا : برو مرترا ، قب : ترا زمهر، مب : بدو مر ترا مهر جون مادر، ط : کی او را جو تو مهربان مادر؛
ب۱۴۸ : مب : شهنشه سیاوش؛
(دوم) : حظ ولن : خون [لن : و] رك و مهر، قا : خون و بی مهر، مب : دل و مهر ، قب : خون دردل و مهر ، ط : کی مهر وی خون نشاید نهفت؛
ب۱۴۹ : این بیت در بم به خط متن در حاشیه اضافه‌شده‌است ودربنداری هم‌مضمون آن هست .
(دوم) : قا و مب : کی سوداوه ، لن : جو سودابه خود ؛ حظ این بیت را پس از بیت ۱۵۰ و ط و قب ولن آنرا پس از بیت ۱۵۱ آورده‌اند .
ب۱۵۰ : قا : جنان باك یزدان ترا ؛
(دوم) : ط : توآن کت ، قا : اورد هر کی روی تو دید ؛ لن پس‌ازاین، بیت ۱۴۷ را با این اختلاف تکرار کرده است :
بدو کفت شاه ای‌سخن‌درخورست
بر بر ترا مهر صد مادرست (کذا)
ب۱۵۱ : حظ : بویژه جو ، قب : جون بود ؛
ب۱۵۳ : (دوم) لن : کرد برخیره در وی نکاه ؛
ترتیب ابیات قا : ۱۵۳، ۱۵٦، ۱۵۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹ و...
ب۱۵۴ : ط : زمانی دل و جان براندیشه ؛
(دوم) : لن‌ومب : زدرد [مب‌درحاشیه : کرد]
ب۱۵۵ : مب : بودکو ؛
(دوم) : حظ : بژوید، قب : جه‌خواهد بسر ، لن : جه سازد بُسر ، مب : جه‌آرد

بسر ، ط : دارد هنر ؛

ب۱۵۶ : ط : دان هست و . قا و مب : دان بود و ؛

حظ : خیره زبان ؛

(دوم) : وخوش کمان ، ط : ونیک دان ،

مب : و پهلوان ، ط ومب [مب درحاشیه]

بیتی افزوده‌اند :

جو بنشاند اندیشه را با روان

جنین کفت بیدار مرد جوان

مب درمتن افزوده :

همی کفت با خویشتن کین بدست

زسوداوه این کفت وکو آمدست

ب۱۵۷ : حظ : خویش ؛

(دوم) : قب : ازاهنک اهنک ؛ قا و ط و

مب بیت را ندارند .

ب۱۵۸ : مب : اکرمن روم در ؛

(دوم) : قب : یابم یکی ؛

ب۱۵۹ : مب : پدررا جنین ؛

(دوم) : قا و ط و قب و لن وحظ و مب :

فرمان و ؛

ب۱۶۰ : بم : کزانجایکه‌آفتاب ، قب ولن وحظ :

کزان ؛

(دوم) : قب : خاك آن ارجمند ؛

ب۱۶۱ : لن : جنوشاه ، حظ : شاه برسرنهاد کلاه ؛

(دوم) : ط : بخوبی بدانش ، قب : بخوی و

بدانش ، مب : وکاه ؛

ب۱۶۲ : حظ : سان با ، مب در حاشیه : مرا

رهنمون کن سوی بخر [دان]

ب۱۶۳ : قا ولن : وکر ، مب : و یا نیزه ؛

(دوم) : لن : ببیچیدن اندر ؛

ب۱۶٤ : قا وط وقب ولن و مب : وکر [قب :

دکر] تخت شاهی و ، حظ : اکر تخت

شاهین وآیین و بار

(دوم) : بم : رزم و می می‌کسار ، قا و

لن وحظ : وکر ؛ ط و مب : وکررزم

و بزم [مب روی بزم نوشته : رود]

ب۱۶۵ : حظ : جه‌آزمودم ؛

(دوم) : زبان کی نماینده ؛

ب۱۶۶ : ط وقب ولن وحظ ومب : ورایدونک ؛

(دوم) : حظ بیش رفتن نه‌آئین ، مب :

مرا زین سپس رفتن ، ط : مرا راه برده

نه‌آیین ، ط ومب [مب درحاشیه] دو

بیت زیر را افزوده‌اند ، کلماتی که در

قلاب‌آمده درمب پاك شده است :

من اینک به پیش تو استا [ده‌ام]

دل و جان بفرمان تو [داده‌ام]

بران [مب: بدان] سان روم کی [مب: کم] تو فرمان [دهی]
تو شاه جهانداری و [من رهی]
ب۱٦۷: قب: ورا کفت؛
(دوم): حظ: خردرا همه ساله بنیاد؛
ب۱٦۸: (دوم) قا: مغز جون؛
ب۱٦۹: بم: مدار انج؛
(دوم): لن ومب: همی، قا: وبد بر، لن و حظ: و می بر، ط: وبی بر، قب: آری و بی بر؛
ب۱۷۰: حظ: بردکر کودکان، ط و قب و مب [مب درحاشیه]: ببرده بببن کودکان، لن: سنی مران کودکان؛
(دوم): قب: وکر، لن: شوی؛
ب۱۷۱: مب: پردهٔ من ترا؛
(دوم): ط و لن ومب: مهر سودابه، قا: بدو مهر سودابه، این بیت تقریباً عین بیت ۱٤۹ است وحذف آن اولی‌تر می‌نماید.
ب۱۷۲: قا: بدو کفت، حظ: کز نامدار؛
(دوم): قا وط ومب: هرجه شه، قب: او کفت، مب پس ازاین بیت افزوده:

بر شاه مردی خردمند بود
کجا نام آن پر هنر زند بود

ب۱۷۳: بم: هیربذ، قا: هرزه بد، ط و قب و لن وحظ: هیربذ؛
(دوم): بم: دل مغز و رایش زبد، قا: وجانش زبد، قب ولن: مغزجانش زبد ط: ستوده دل و رای و مغزش زبد، مب بجای این بیت، بیت زیررا آورده است:

یکی دیکری نام آن هیربد
زدوده دل و دور کشته زبد

ب۱۷٤: لن: که برخانه؛
(دوم): حظ: کلیلذ؛
ب۱۷۵: مب: شهنشاه ایران ورا خواند و کفت؛
(دوم): لن: تیغ اب از، مب: هور تیغ از؛
ب۱۷٦: قا و قب و لن و مب: تو بیش، ط: سیاوخش رد رو، قا: روز بیش؛
(دوم): قا: آن‌گیر بیش، مب: انرا نیوش، ط: ببین تا جه فرمایدت داد کوش، لن: نکو تا جکوید همان را بکوش؛
ب۱۷۷: بم ولن وحظ: فرمود تا؛
(دوم): بم و حظ: کوهر مشکبوی، لن: لوهر و مشک‌بوی، ط: نثارآرد و؛

ب۱۷۸ : قا: تیزابا ؛
(دوم) : بم : فشاندندبر، حظ : فشانید با ؛
ب۱۷۹ : قا وط : سر برزد از، مب: جو برزد سر از کوه خورشید سار
(دوم) : قا و ط و قب و لن وحظ و مب : بیامد ؛
ب۱۸۰ : مب: بدو؛
(دوم) : لن : باوی، مب: شهنشه براز، ط این عنوان را دارد : رفتن سیاوش در شبستان پدر وحال او با سودابه ، مب این عنوان را دارد : رفتن سیاوش بهشبستان وعاشق‌شدن سوداوه برو
ب۱۸۱ : قا: هرزه بد، بم وسایرنسخ : هیربد ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : سخنهای بایسته [حظ : سخنها بایسته] ؛
ب۱۸۲ : (دوم) قا ولن وحظ : دلها؛
ب۱۸۳ : مب : بدانجا بهم ، لن : یکث‌جای هردوبهم ؛
(دوم) : ط وقب ولن وحظ : ازوشادمان، قا بیت را ندارد .
ب۱۸٤ : بم و ط و قب و لن و حظ : هیربد، قا : هرزه‌بد، مب: برداشت ان برده را هیربد؛
(دوم) : قا ومب: بود لرزان، قب: بودبرسان زد، ط: سیاوش ردکشت لرزان ؛
ب۱۸۵ : (دوم) قب : و برنیاز آمدند، قا: زشادی همه بزم؛
ب۱۸٦ : قا : جام بد، قب ولن : جامه بود، مب : خانه بود ؛
(دوم) : ط : مشکث دینار ، قب و لن وحظ : دیبا و بر، مب: پراندوده مشکث و می و زعفران .
ب۱۸۷ : (دوم) لن و حظ : جو با زرو کوهر بر آمیختند، ط بیت را چنین دارد :
عقیق و زبرجد بر آمیختند
ابر پای و برسرش می‌ریختند
ب۱۸۸ : مب : همه زیر پی بود دیبا ؛
(دوم) : لن : درو، حظ : براز ازدر، ط : خوشاب و لعل ثمین ، مب : ز بس در خوشاب رخشان زمین.
ب۱۸۹ : قا وط وقب ولن وحظ : می وبوی وآواز؛
(دوم) : بم : افسران کران، حظ : افسران کوهران، مب: سرافسر پراز کوهران ؛
پس‌ازچاپ متن به‌مواردی برخوردیم که «افسران‌گران» بازضبط متن اساس بود ازجمله ب۱۲۷۸ ص۸۳ ج ٥ مسکو درنتیجه می‌توان ضبط بم را همچنان در متن نگاه‌داشت.
قب این عنوان را دارد: حال سیاوش با سودابه

ب۱۹۰ : قا و ط و لن : بدآراسته ، قب : بسان بهشتی‌بد؛
(دوم) : حظ : روبان نوخواسته ؛
ب۱۹۱ : قا و مب : جو در بیش ایوان، قب : جو بمیان ایوان؛
(دوم) : قا ومب : زرین درخشنده، ط وقب ولن : زرین رخشنده، حظ : زرین درفشان؛
ب۱۹۲ : مب : بدو بر ؛
ب۱۹۳ : مب : بدان؛
ب۱۹٤ : ط : نشسته بسان ؛
(دوم) : بم : سرو، حظ : جعد وزلفش، قب : سرزلف وجعدش، لن : سرزلف جعدش، قا وط : سرجعد[ط : و] زلفش‌شکن‌برشکن، مب : سرزلفکانش شکن برشکن [مب در حاشیه : زلف جعدش] ؛
ب۱۹٦ : (دوم) قا : ببیش ایستاده؛
ب۱۹۹ : قب : همه ؛
(دوم) : ط : نیامد ز بوسیدنش هیچ‌سیر ؛
ب۲۰۰ : مب : بدو کفت، قا : صدبار یزدان؛
(دوم) : لن : وزشب سه‌باس، ط وقب وحظ ومب : روز و درشب سه‌باس، قا : کنم شب کذشته سه باس ؛
ب۲۰۱ : حظ : نشان تو ؛

(دوم) : مب : جوتوشاه، حظ : را نیو و بیوند؛
ب۲۰۲ : قا وط و قب و لن و حظ و مب : کان مهر ؛
(دوم) : ط : نه ازره؛
ب۲۰۳ : ط : برخواهرانش خرامید ؛
(دوم) : بم : آنجایکی، مب‌درحاشیه بخطی دیگر : کار وارونه؛
ب۲۰٤ : قب وحظ ومب : بدو ؛
(دوم) : حظ : بنشاختند ؛
ب۲۰۵ : تمام نسخه‌ها : جو با خواهران؛
(دوم) : قا و مب : برتخت، ط : بیامد برشاه ؛ قب ولن : خرامید وآمد برتخت؛
ب۲۰٦ : ط ولن وحظ : همه برشد از؛
(دوم) : بم : تاج وفرهنک، لن : تاج فرهنک بوی، قب : فرهنک و روی، قا : تاج دیهیم جو، مب : که این را سزد تاج ؛
ب۲۰۷ : قا ولن : توکفتی؛
(دوم) : مب : برروانده‌می، مب‌درحاشیه بیتی افزوده :

درین بد کی آمد جهاندار کی
بنزد سیاوش فـــرخنده بی

ب۲۰۸: مب: پدر رفت و گفت؛
(دوم): قا: کی بودم؛ حظ: دیدم نبرده، قب: سرای از نهفت، ط: کی اینت خجسته سرای؛
ب۲۰۹: (دوم) ط: بیزدان، حظ: نبایست جست؛
ب۲۱۰: (دوم) ط: وبتاج و بگاه، لن: بشمشیرو کنج وسپاه، مب: بکنج وبتخت وکلاه؛
ب۲۱۱: (دوم) لن: شد اندر شبستان کی نامدار (ر.ك به مصراع دوم ب۲۱۳)
ب۲۱۲: حظ: وی، مب: بربط و جنگ؛
(دوم): قا: کی از، ط بیت را چنین دارد:
می و مطرب و رود و میساختند
به می انده از دل بپرداختند
ب۲۱۳: قب: بیدار و شد، قا: گشت گردان و، جظ: روزبار، لن: روزنار، مب: جو کشتند سرمست وشد [درحاشیه مصراع را مطابق ضبط متن آورده است].
(دوم): قا: کونامدار [روی کونوشته شه]، ط و قب و حظ: کی نامدار، لن: بیاراست ایوان جو خرم بهار (ر.ك به مصراع دوم ب ۲۱۱)
ب۲۱۴: قا و مب: بژوهیدو، ط: بژوهیده، حظ: بژوهید و ... شاگفت، لن: بژوهید سودابه با، قب: بژوهید سودابه را شاه و؛
(دوم): قا وط: رازاز، مب: راز برمن؛
ب۲۱۶: بم: تو آمد تو، قا: تواید خردمند؛
(دوم): قب: زدیدان، لن: آوازه و کر، ط وحظ و مب: زآواز دور اردیدن [مب: بدیدن]، قا: زآواز دور ازدربند هست؛
ب۲۱۷: (دوم) ط ولن وحظ: ندیدند، قا: ندارد یکی شاه خورشید، مب: نه خورشید تابان بدید ونه ماه؛ قب بیت را ندارد.
ب۲۱۸: (دوم) حظ: سخن اندر، مب: چرا کرد؛ قب بیت را ندارد.
ب۲۱۹: قا: او بمردی، مب: شه تا بمردی، ط: ورا گفت جون او بمردی؛
(دوم): مب: که یابد ورا، قب بیت را ندارد.
ب۲۲۰: قا: سودابه ار، قب: سوداوه کز؛
(دوم): حظ: بذیره شود، قا و قب و مب: رای او، ط: شود ماه را، لن: بذیری ... رای تو؛
ب۲۲۱: قا: کی از، ط: دهد، قب: که از... دهد، لن: که از... دهی، حظ: کی از تخم خویشم، مب: که از تخمهٔ خویشتن زن؛

(دوم): ط: دهد، لن: دهی، قب: کراز...
دهد؛
ب۲۲۲: بم که فرزند دارد، قا وط و قب و مب: که فرزند باشد، لن: ازو در؛
(دوم): قا: بدیدآید اندر، قب ومب: بدیدار او در؛
ب۲۲۳: مب: مانند من؛
(دوم): ط: زبشت تو، قا: فرزند تو، مب: بیوند من.
ب۲۲۴: بم: کی‌نشین، ط ومب: وراز، قب: که‌از، قا: هم ازتخمهٔ ارش؛
(دوم): بم: کند، لن وحظ ومب: زشادی، قب: بخواهی زشادی، ط: بخواهد کنندش همه‌آفرین.
ب۲۲۵: ط وقب ولن: کفت کین؛
(دوم): قا وط ومب: بزرکی و فرجام، قب و حظ: بفرجام و؛
ب۲۲۶: (دوم) قا: تخت وکاه؛
ب۲۲۷: (دوم) قب: به بیکانه؛
ب۲۲۸: قب ولن‌ومب: بدو کفت، حظ: بدو کفت کر، قا: بدو کفت با؛
ب۲۲۹: ط وقب ولن وحظ ومب: تو نام تو، قا: نام تو درديار؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: زبشت؛
ب۲۳۰: قا و مب: جنین، حظ: تازه اوی، ط: جنان جون من ازتو شدم تازه؛
(دوم): قب: بآواز اوی؛
ب۲۳۱: قب: جنین امد ازاخترت، قا وط ومب: جنین آمد از دفتر [ط: اختر، مب: دانش] بخردان؛
(دوم): قب: شمرسر کشان؛
ب۲۳۲: قب پس‌ازاین بیت، بیت ۲۴۲ راآورده، و بیت اخیر را در جای خود نیز ضبط کرده‌است.
ب۲۳۳: قا وط وقب وحظ ولن: زنی بر کزین؛
(دوم): بم: کی نشین؛
ب۲۳۴: ط: بکاخ کی، حظ: همال نیز؛
(دوم): قا ولن و مب: ببسای دست، ط: و بمای دست، مب پس ازاین بیت افزوده:

بپاسخ جنین کفت کای شهریار
بکام تو بادا همه روزکار

ب۲۳۵: مب: شهنشاه را من یکی بنده‌ام؛
(دوم): قب: رایت سر؛
ب۲۳۶: (دوم) ط: شهنشاه بر؛
ب۲۳۷: حظ: سامد کی؛

(دوم) : حظ ومب : بکرود ؛

ب۲۳۸ : حظ : بسوداوه این، لن ومب : زسوداوه ؛

ب۲۳۹ : (دوم) قا ولن: نه آکه بداز ؛ حظ : نبدآکه از ، قب ومب : نبودآکه از ؛

ب۲۴۰ : مب : باید بدین ؛

ب۲۴۱ : (دوم) حظ : بجان تو ، قب : تودر ؛

ب۲۴۲ : قا : شه شاد ، ط : زکفت بدرشادکشت ؛

(دوم) : لن ومب : روانش از ، ط : روانش از ... کشت ، قب بیت را قبلاً نیز آورده بود . ر.ك به ب ۲۳۲

ب۲۴۴ : قا بیت را ندارد.

ب۲۴۵ : قا بیت را ندارد.

ب۲۴۶ : ط وقب : برین ، قا ولن : درکذشت، حظ : بران... درکذشت ، مب : برداستان... درکذشت .

(دوم) : ط وقب ولن وحظ : برخاك ؛ مب این عنوان را دارد : رفتن سیاوش باردوم بشبستان سوداوه

ب۲۴۷ : حظ : سوداوه شاه ، قا : سودابه ماه

(دوم) : لن : یاقوت زرد افسر ، قا : بربکاه ؛

ب۲۴۸ : (دوم) قا : بیاراست بر ؛ لن پس از این بیت ، بیت ۲۵۳ را آورده است .

ب۲۴۹ : قا : هرزه‌بد ، بقیهٔ نسخ : هیربد

ب۲۵۱ : بم : هیربد ؛

(دوم) : بم : بوشید ؛ هیچ یک از نسخ دیگر بیت‌را ندارند . مب ابیات زیررا افزوده :

بیامد دمان هیربد نزد شاه
بدو داد پیغام آن نیکخواه
بکفت این سخن با سیاوش براز
چنان جون شنید او ز سوداوه باز
جو بشنید بیغام خیره بماند
جهان آفرین را فراوان بخواند
بسی جاره جست و ندید اندران
همی بود بیجان و لرزان بران

ب۲۵۲ : مب : همانکه بیامد خرامان برش ؛

(دوم) : بم ومب : سرافسرش ، قا : نشان وسر ؛

ب۲۵۳ : مب : به‌بیش نوآیین بتانی ببای ؛

(دوم) : قا و ط و قب و مب : کاه و سرای ؛ لن بیت را قبلاً آورده بود ر.ك به ب ۲۴۸ ، ط پس از این بیت افزوده :

جو سودابه روی سیاوش بدید
برآمد ز جای آفرین کسترید

مب افزوده:

جو سوداوه او را دکرباره دید
ز مهرش دل و هوش برسردوید

ب۲٥٤ : ط و مب هریک بیتی افزوده‌اند :
ط :
بیاورد و بنشاند شه را بتخت
جنان جون بود مردم نیکبخت
مب :
بتان همچنین جمله آراسته
بیاقوت و بیروزه بـیراسته

ب۲٥٥ : قا : سیاوش جوبر؛
(دوم) : قا وط ومب : به‌بیشش؛

ب۲٥٦ : مب بیت‌را پس‌ازبیت ۲٥۹ آورده‌است.

ب۲٥۷ : قا ولن : تخت‌کاه
(دوم) : حظ : برزوکلاه، مب : جندین جو تابنده ماه؛

ب۲٥۸ : قا و حظ : همین نارسیده ، ط و لن : همی‌نارسیده ، قب ومب : همانا رسیده؛

ب۲٥۹ : حظ : کسی کین جنین‌آید ؛
(دوم) : ط : بالا و موی، قا : بیالا ودیداراو؛
لن بیت را ندارد .

ب۲٦۰ : ط ولن وقب : سیاوش جوجشم، لن : برنداشت؛
(دوم) : ط : کسی جشم، لن : برکاشت ؛ در بم ابیات ۲٦۰ و۲٦۱ و۲٦۲ درحاشیه ضبط شده‌اند .

ب۲٦۱ : مب : بران آن برین؛
(دوم) : مب : بدو فتنه ؛ ط وقب ولن و حظ بیت را ندارند . مب پس از این بیت افزوده :
بدیدار جون تیز تر بنکرید
یکی سرو قد حور دلخواه دید
ردایی فرو هشته بررخ سیاه
بزیر ردی رخ جو تابنده ماه
بدو بیشتر دید زان دلبران
بتان بازکشتند زو دل کران

ب۲٦۲ : بم : بکفتند شاه، ط وحظ وقب : همی آن بدین این بدان کفت ماه [قب : شاه]، لن : همی این بدان ان بدین کفت ماه ؛
(دوم) : ط : نشاید، مب : بدین ماه؛

ب۲٦۳ : (دوم) ط و قب ولن و حظ : یکایک شمارنده بر [لن : شمارنده مر] ؛

ب۲٦٤ : (دوم) قا : کی جندی ، مب : که چنین [درحاشیه : چندین]؛

ب۲٦٥ : ط وقب ولن : تا نژاد، حظ : با نژاد تو؛
(دوم) : قا : فره ایزدیست، ط : فرو برزکئیست ، قب : جهرهٔ تو فرو

بزرکیست ؛

ب۲٦۷: قب : ماه رویان ؛ مب پس از این بیت

افزوده :

بجز دختر من که زیر قصب

همی‌تافت رویش جومهتاب شب

ب۲٦۸: ط و قب و لن و حظ ومب: ماندو؛

(دوم) : ط : جنین دردل با کش‌آمد بیاد ؛

ب۲٦۹ : قا و لن: که‌کر بر ، مب: برتن خویش ،

ط: کی کر بر دل‌خویش؛

(دوم) : ط : اید جو از ، مب: اکرخیره از ؛

ب۲۷۰ : مب : نامور بخردان ،

(دوم) : حظ : داستانها هاماوران ، لن: هم از

داستانها ، مب : ناماوران ، قب : همان

داستانهای ناماوران؛

ب۲۷۱ : قا : کی زین بیش ، لن: که او بیش ، مب :

که در بیش ، ط : کی دشمن ابا ؛

(دوم) : ط : زکردان جنکی ؛

ب۲۷۲ :قب ومب: کردخت ، حظ: براید سوداوه

و دخت ، ط : نه سودابهٔ حیله‌کردخت ؛

(دوم) : لن : بخواهم ، مب : مرین دوده ، حظ:

دوده کومغز ، ط : بخواهم ازین دودمان مغز؛

قا بیت را ندارد .

ب۲۷۳ : بم : جوبکشاد ، قا وط ومب: سیاوش

بپاسخ جوبکشاد [قا : نکشاد] ؛

(دوم) : قا : برداشت بند از قصب ،

لن : برداشت لب ازقصب ، حظ : بکشاد

ازلب قصب ، ط : حهره را امذ از وی

عجب ؛

ب۲۷٤ : بم : خورشید با ، ط : ابا ماه ؛

(دوم) :قب: باکاه ، ط: با شاه نو ، قا و

مب: بینی تو بر ؛

ب۲۷٥ : قا : ار بود ، مب : شود شاه ، حظ :

ماه جار ؛

(دوم) : ط : نه خورشید داری سر ،

مب : که خورشید داری تو ؛

ب۲۷٦ : لن: کسی جون ترا دید ؛

ب۲۷۷ : (دوم) مب : را زخوبان بکس ؛

ب۲۷۸ : لن : ایدون تو ؛

(دوم) : قا : نبیجی تو :

ب۲۷۹ : مب : دختر نارسیده ؛

ب۲۸۰ : حظ : به سوکند و ؛

(دوم) : ط ؛ زفرمان من ؛ مب پس‌ازاین

بیت افزوده :

جو دخت من آید بر تو فراز

بداری تو یکجند او را بناز

همی تا بجد بلاغت رسد

جنان کز ره بادشاهان سزد

ب۲۸۱ : (دوم) قا : بدن شاه را ، ط : تو گیری بشادی مرا در کنار ؛

ب۲۸۲ : لن : که تا برمن اند کزند ؛

(دوم) : حظ : هم جنو ، ط و قب و لن : همجو جان ، مب : مرا این جنین ارجمند ؛

ب۲۸۳ : (دوم) قا وط ومب : جان روشن ؛

ب۲۸٤ : (دوم) قا وط ومب : بر آید ؛

ب۲۸۵ : بم : پوسه ، گمان می‌رود که این سه نقطه از آن حرف «س» بوده باشد. قا : بوسپه جاك ، حظ : سرش بکرفت وبکث بوسه جاك ، ط وقب ولن : بوسه داد ؛

(دوم) : قا : از ترس و ، ط : شرم و داد ، قب ولن : هم از کاه و [لن : انکاه] ازشرم ناورد یاد ؛

ب۲۸٦ : قب : جو خون شد ؛

ب۲۸۹ : حظ : اکر ؛

(دوم) : حظ : بخوبسد ، لن بخشم ؛

ب۲۹۰ : (دوم) ط : بدان بکرود ؛

ب۲۹۱ : قا ومب : باوای ؛

(دوم) : قا : جرب و نرم ، لن : خوب و کرم ، قب : نرم و کرم ، حظ : جرم و کرم ، مب : کویم و رامش ؛

ب۲۹۲ : حظ : سیاوش بس انکه به ؛

(دوم) : قا : جهان مرترا ، ط و مب : جهان مر ترا نیست ؛

ب۲۹۳ : لن : نیمه‌ای ماه ، مب : مکرجهره ، ط : نمانی بخوبی مکر ماه ؛

(دوم) : حظ : سخن شاه ، قا : نشانی کمی را بجز ، ط و قب و مب : نشانی کسی را مکرشاه ؛

ب۲۹٤ : (دوم) بم : نشاید بجز اوکه ، قا و قب و لن وحظ : نباید ، ط : جزاودیکری خود نباید مرا ، مب بیت را چنین دارد :

کنون ماه رخ دخترت بس مرا

نخواهم که باشد جز او کس مرا

ب۲۹۵ : حظ : با من و با ؛

(دوم) : قا : جه باسخ بیابی ازو ؛

ب۲۹٦ : حظ : نخواهم من ویران کنم ؛

(دوم) : قا : زبان نیز با تو کروکان ، ط : روان بس با توکروکان ، مب : زبان بیش تو یا کروکان ؛

ب۲۹۷ : حظ : کی با او ، مب : بکردد ؛

(دوم) : قا : نتابد ، حظ : نیابد ، ط : نماند سوی دیکری رای ؛

ب۲۹۸: مب: دو دیگر؛
(دوم): قب ومب: بر آمیخت، حظ: باچهر
تو، قا: بیامیخت جان تو با مهر؛
ب۲۹۹: مب: افرینده؛
(دوم): ط ولن ومب: چنین، قا: بپرورد و
بنشاند دربرخویش؛ ط بیتی افزوده:
کی هر کس کی بیند همی چهر من
بجد روان وی از مهر من
ب۳۰۰: (دوم) حظ: همان هست، مب: سخن نیست،
لن: جز به پیوند تو نیست، قا: جز خوشی
سخن نیست، ط: کجا جز نهفتن سخن؛
ب۳۰۲: هیچ یک از نسخ بیت را ندارند. قا و
مب افزوده‌اند:
بگفت این و برخاست ازپیش او
پر از مهر جان بداندیش او
مب بیتی دیگرنیزافزوده:
چو او رفت بیرون شهنشاه تفت
بسوی شبستان سوداوه رفت
ب۳۰۳: (دوم) لن: کرد و؛
ب۳۰۴: (دوم) ط وقب ولن وحظ: همی کرد،
ب۳۰۵: لن: چو آمد، قا: امد سپهدار ایران؛
ب۳۰۶: قب: چنان بود سودابه خوب چهر
(دوم): حظ: کی گفتن، ط: همی تابداز، قب:
از درد مهر؛
ب۳۰۷: (دوم) ط: زخوبشان؛ مب جای مصراعها
را عوض کرده است.
ب۳۰۸: (دوم) ط: کی گفتی کی ماه آمدش در، قا:
آمدش زان سخن در؛
ب۳۰۹: قا وقب ولن وحظ ومب: وچندی، ط:
وچندین؛
(دوم): قا وط: چه دیبا؛
ب۳۱۰: قب ولن: هم از، حظ: هم ازیاره، ط: هم
از یاره وطوق و؛
(دوم): لن: هم ازتخت وهم طوق، مب:
هم ازتخت و ازطوق، قا: همان رخت و
آن تخت، ط: هم ازتاج و ازتخت؛
ب۳۱۱: مب: گنجی بیاراسته؛
(دوم): لن وحظ: سربد از؛ مب پس
ازاین بیت افزوده:
بسوداوه فرمود کین را بدار
زبهر سیاوش چو آید بکار
بدو ده بگویش که‌این‌هست خرد
دو صد گنج چونین بباید‌ت برد
ب۳۱۲: (دوم) قب: براند؛
ب۳۱۳: (دوم) قا: روا دارد، ط: روا باشد، حظ:
ار بگسلم؛ ترتیب ابیات لن: ۳۱۳، ۳۱۴

ب۳۱٤: بم: نیک وهرجاره اندر،
(دوم) : قب و لن و حظ : کند، مب: کنم اشکارا هم‌اندر؛ قا بیت را ندارد
ب۳۱٥: لن نسازم کرو، قا: نسازم اکر سر، ط : بسازیم وکرسر، قب: بسازد کروسر نه‌بیجد؛
(دوم) : لن: فغان سربسر؛ حظ این عنوان‌را دارد : مکر کردن سوداوه با سیاوش، قب این عنوان را دارد : جنک ساختن سودابه با سیاوش
ب۳۱٦: ط: تحت کوهرنکار؛
(دوم) : حظ: افسربر، قا وقب ولن ومب: افسرزرنکار، ط: افسرشاهوار؛
ب۳۱۷: قا ومب: سیاوش رد را بر، ط : سیاوش رد را بتنها بخواند؛
(دوم) : قا : باندیشه افسون فراوان بخواند [ر.ك به مصراع دوم ب ۳۱۲] ؛ قا این عنوان را دارد: طلب داشتن سودابه سیاوش را وتهمت نهادن او برسیاوش؛
ب۳۱۸: مب: همی کفت؛
(دوم) : قا: کس سال وماه؛
ب۳۱۹: حظ : جندانی اندازه ، مب : زهرجیز کاندازه جندانک؛
(دوم) : بم: یابد، ط: کی کر؛

ب۳۲۰: ط ولن: ترا داد، قا وقب: خواهم؛
(دوم) : مب: کن وبر، قا: برو وسر؛
ب۳۲۱: ط ولن: که از، قا: ازبهر، قب: که ازبهر من، مب: که ازجهرمن؛
(دوم) : ط: بیبجی وازماه فش جهر؛
ب۳۲۲: قا وحظ ولن: مرده‌ام، مب: پرده‌ام؛
ب۳۲۳: بم: نه‌بینیم؛ قب بیت را ندارد.
ب۳۲٤: قا: کنون بنج؛
(دوم) :ط وقب وحظ: برین جهر؛
ب۳۲٥: (دوم) حظ: ببخشای‌آور؛
ب۳۲٦: ط: جهانجوی، حظ: فزونی زانک؛
(دوم) : حظ : باره، لن: تحت و تاج و کلاه؛ لن بیتی افزوده:

اکر تو ببیجی ز کفتار من
نیابی نباشی بدین یار من

ب۳۲۷: لن: وکرتو ببیجی، مب: زبیمان،
(دوم) : قا: نتابد، ط: نیایدت دل‌سوی، مب: نیایدت دلت؛ قب بیت را ندارد.
ب۳۲۸: قا ومب: تو این، حظ: تو بادشاهی، ط : کنم بادساهی بتو برتباه ، قب : وکرنه کنم برتوشاهی؛
(دوم) : طومب: روی‌تو برجشم، حظ: برجشم تو روی شاه، قا: تیره ازخشم بر

روی شاه، قب ولن: برچشم تو هورو ماه؛
ب۳۲۹: (دوم) بم: سردهم، لن: دل من دهم دین بباد، مب: بهرتومن دهم دین بباد، قا: بهرزر من دهم دین بباد، حظ وقب: دل من دهم سربباد؛
ب۳۳۰: قب بیت را ندارد.
ب۳۳۱: (دوم) ط: تو آید، حظ: برین‌سان؛
ب۳۳۲: لن ومب: ازان، ط: برخشم، قا: ازان ... برخشم؛
(دوم): حظ: آویخت باخسم وجنگک؛ مب عنوان‌دارد: تهمت‌نهادن سوداوه برسیاوش؛
ب۳۳۳: (دوم) قا وط ولن وحظ ومب: نهان بد؛ لن عنوان دارد: مکر کردن سودابه با سیاوش؛
ب۳۳۵: قا ولن: دست جامه، مب: و بدرید بر جامه چاك؛
(دوم): قا: بناخن رخان را، مب: بناخن رخانرا خراشید پاك؛
ب۳۳۶: ط: امد فغان از،
(دوم): ط: خروشش زرده بیامد؛
ب۳۳۷: ط وقب وحظ ومب: از کاخ و، لن: از کاخ ایوان، قا: غلغله ازشبستان؛
(دوم): قب ومب: تو کفتی، قا: تو کفتی دم؛

مب بیتی افزوده:

بکفتند با شاه کردنکشان
که غلغل همی‌آید از جایشان

ب۳۳۸: مب: جوبشنید کاوس این‌آکهی؛
ب۳۳۹: حظ: برتخت؛
(دوم): مب: شبستان سوداوه تفت؛
ب۳۴۰: لن: سوداوبه؛
ب۳۴۱: مب: بپرسید شد،
(دوم): لن و حظ: بدانست؛ ط بیتی افزوده:

شکفت اندران کار مهتر بماند
بلاحول دیو بنفرین براند

ب۳۴۲: مب: خروشنده، حظ: جوخورشید؛
(دوم): ط: ریخت اشکك و؛
ب۳۴۳: مب: همی کفت؛
(دوم): قا وط: بیاراست، مب: بیازید جنکك و بیاویخت؛
ب۳۴۴: قا وط: توکسی را نخواهم زبن، مب: بجز توکسی‌را نخواهم ز؛
(دوم): ط وقب ولن و حظ: جنینت، مب: ازاین‌کونه می‌راند با من سخن؛
ترتیب ابیات مب: ۳۴۵، ۳۴۴
ب۳۴۵: ط وقب ولن وحظ: جان وتنم، قا: کز

نیست جان و تنم؛

(دوم): مب: دلم بردی ازمن ایا خوب؛

ب۳٤۸: قا: کفت کین، مب: همی کفت کین، حظ: کفت ازین، ط: کفت اکر راست؛

(دوم): قا: ازین روی زشتی، مب: وزین روی؛

ب۳٤۹: (دوم) حظ: برین‌سان؛

ب۳۵۰: ط: کوید همی؛

(دوم): حظ: داستان کفت جون، قا ومب: جو برسند این [مب: پرسد ازین] کار کویم کجون، لن: سخن برجه‌سان راند باید کنون، ط: ازین روی کژی بجوید همی؛

ب۳۵۱: بم درهردومصراع: بدید، تمام نسخه‌ها: کسانی که، حظ: ندید؛

(دوم): حظ: ندید، ط: مردم برستان ندند؛

ب۳۵۲: قا: برون کرد تا کاه، (در بم روی کلمهٔ کسی لفظ برون به‌قلم ریزترنوشته شده).

(دوم): لن: سیاوش سودابه؛

ب۳۵۳: ط وقب: بکفت؛

(دوم): قا وقب وحظ: نباید نهفت، لن: زاز ازمن نباند؛

ب۳۵٤: مب: بکردی، ط: نه توکردی این؛

(دوم): حظ: بکفتار؛

ب۳۵۵: قا: خوانداندر، قب ومب: خواندم اندر؛

(دوم): قا ولن وحظ و مب: مرا بند و دستان، ط: مرا بند و زندان، قب: غم بود بند و دستان؛ مب این عنوان را دارد: پرسیدن کاوس حال ـ ازسیاوش

ب۳۵٦: قا وط ومب: همه‌راستی، قب ولن وحظ: همه راستی جوی و بنمای روی [حظ: بنمای اوی]

(دوم): قا: سان رفت، قب ولن وحظ: سان رفت با من بکوی، ط: سان رفت ازین ارزوی؛

ب۳۵۷: قا وط وقب ولن ومب: بکفت؛

(دوم): قا وط: ازان؛

ب۳۵۸: مب: همی کفت؛

(دوم): حظ: کی از؛

ب۳۵۹: (دوم) قا ولن ومب: بدوخواست داد، حظ: بدوخواسته داد، ط: بدو داده بودآشکار؛

ب۳٦۰: بم: زفرزند و وز؛

(دوم): بم: دینارو وز؛

ب۳٦۱: مب: بدین، ط: بکفتم دوجندینش برسر؛ قا بیت را ندارد.

ب۳٦۳: قب: کفت و، مب: و دیکرترا بایدم

کفت و بس ؛
(دوم) : ط : بکارست ونه نیز کس ،مب :
بکارست نه روی کس ؛
ب۳٦٤ : قب : کناری بجنکک ؛
(دوم) : ط ولن وحظ ومب : اندراورد،قا :
اندراورد جون بند سنکک، قب : اندراورد
جون سند ننکک ؛
ب۳٦٥ : ط وقب ولن وحظ : همه، ط : نبردمش ،
قا : نبردمش . . . همه، مب : نبردمش فرمان
واین روی ؛
(دوم) : مب : موی من، حظ : خراشیدروی ؛
ب۳٦٦ : (دوم) حظ : شهریارمهان ؛
ب۳٦۷ : قب : کفتنش ؛
(دوم) : قا : تار و تاریکک ؛
ب۳٦۹ : مب : بدین، حظ : کار ؛
(دوم) : ط : کی تندی، لن وحظ : را شتاب ؛
ب۳۷۰ : قا وحظ : درین، قب ولن : بدین ،مب :
بدو در، ط : بدین بد نخست ؛
(دوم) : قب وحظ : کواهی ؛
ب۳۷۱ : (دوم) قب وحظ : بیادآفره بر ؛
ب۳۷۲ : ط : برین باز، مب : بدان جاره جستن ؛
(دوم) : قب : ببوسید ؛
ب۳۷۳ : قب ولن : وبرز بالا ، قا : بزودی سروبای
و بالا ، مب : برو روی اوو سروبای‌او ؛
(دوم) : مب : یکایکک ببوئید ؛ مب بیتی
افزوده :
همی جست زین‌کونه شاه جهان
که تا جیست از آشکار و نهان
ب۳۷٤ : حظ : بوی و ؛
(دوم) : بم : همی تافت کاوس بوی ،
حظ : توی کلاب ،قب : کافورو بوی ؛
ترتیب ابیات قا ومب : ۳۷۵، ۳۷٤
ب۳۷۵ : بم : بدان‌کونه روی، حظ : بران
(دوم) : ط : ندید اندراوی ؛
ب۳۷٦ : قا : کشت سودابه ؛
(دوم) : ط و مب : خویشتن‌زوبر ، قا :
خویش ازو برز ازار ؛
ب۳۷۷ : ط ومب : همی کفت ؛
(دوم) : لن : ریزه ریز، قا ومب : ببایدش
کردن کنون [مب : همه] ریزه ریز ،
ط : بباید زدن تا شود ریزریز ؛
ب۳۷۸ : مب : زان سپس یادکرد ؛
(دوم) : قا : آوا و درد، لن : اواز درد،
قب : بر آواز درد ، ط : خیزدهم آزارو
درد ، حظ : کی آواز خیزد آواز ، مب :
آشوب ازو بود و تیمار و درد ؛

ب۳۷۹: لن: درانکه، قا وط: کی انکه کی، مب: دودیکر که انکه ؛

(دوم): حظ: نه بروا خویش نه بیکانه بود؛

ب۳۸۰: حظ: بود روز، قب: رودابه؛

(دوم): قب ولن: بپیچیذ، قا و ط: بپیچید ازان رنج، مب: ازان رنج بپیچید و بکشاد؛

ب۳۸۱: (دوم) مب: بدی در ؛

ب۳۸۲: بم: داشت خورد، لن: کز کودکان، ط وقب: کز و دختران؛

(دوم): حظ: غم خود بنتوان سپرد، قا و مب: بچاره غم خرد [مب: خورد] نتوان سپرد، ط وقب: غم خردرا خوارنتوان، لن: برغم خوذش جان نتوان سپرد ؛

ب۳۸۳: (دوم) قا وط وقب ومب: خردمندی او؛

ب۳۸٤: قا: کفت زوخود، ط: ازین بس، قب: ازین در، لن: کفت کین؛

(دوم): ط: بهشیاری، قب ولن: رای رفتن بسیج، حظ: هشیوار و زای دانش؛

ب۳۸٥: قا و ط و قب و لن و مب: ازین نیزو، حظ: ازین سپرو؛

ب۳۸٦: (دوم) قا وط و مب: نیاویخت [مب: بیاویخت] اندردل، قب ولن وحظ: نیاویخت [حظ: بیاویخت] بروی [لن: باوی] دل ؛

ب۳۸۷: بم: جست کاندر ؛

(دوم): ط: بنوبی درختی زکینه بکشت؛

ب۳۸۸: ط و لن و مب: او ببرده، قا: با وی ببرده، قب: او نبرده، حظ: او برده اندرون؛

(دوم): ط و لن و حظ و مب: بود و بند و، قا: جاره و بند و رنک، قب: جادوبی و بند و فسون؛

ب۳۸۹: قب: شکم بارداشت؛

ب۳۹۰: قب: برو راز، قا: بکشاد ازو، حظ: برو زار، ط: بکشاد و جاره بجست؛

(دوم): قب و لن و حظ: خواهم درست، قا و مب: بدوکفت بهانت، ط: وزآغازبهان ببستس درست؛

ب۳۹۱: تمام نسخه‌ها: زر بسیار؛

ب۳۹۲: لن: سازکان، قا: داروی یاز، قب: یکی جارهٔ ساز؛

(دوم): ط: نهان داری و راز، مب: بهی یابی ارعهد من، قا: نکر تا توابن عهدها نشکنی؛

ب۳۹۳: قا وط ولن وحظ: جنین‌بند، قب: جنین بنده جندین، مب: کاین جنین مکرو؛

(دوم): بم: باشد فروغ، قا: برین ؛

ب ۳۹۴: مب: ازمنست، قب: کویم این که از، ط: بکاوس کی کویم این ازمن است؛
(دوم): قا: کشته ریمن آهرمنند، مب: کشته ریمن اهرمنست، ط: کشته بدکوهر بد تن است؛

ب۳۹۵: (دوم) ط: همی‌جاره، مب: کنون مرترا باید این جاره جست؛ مب این عنوان را دارد: رای زدن سوداوه باکنده بیر از بهر سیاوش

ب۳۹۶: قب و حظ: کرین بشنود، لن: کرین ستود؛
(دوم): حظ: ماند ز، ط: تیره وکار کردد تباه؛ قا بیت را ندارد.

ب۳۹۷: مب: کفت من مرترا؛

ب۳۹۸: قا: شدکرد داروی زن؛
(دوم): قا وط: بیفتاد ازو، قب: که افتاد ازو؛

ب۳۹۹: (دوم) ط: جه باشد جودارد زجادو، لن وحظ: جه باشد نخود از دیو و جادو، قب: جه زاید خود از دیو جادو، مب: جه شاید جوباشد زجادو، قا: جه باشد جو باشد ز آن بد نژاد؛ ترتیب ابیات درمم: ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴

ب ۴۰۰: تمام‌نسخه‌ها: بیاورد بیش؛
(دوم): قاوط: بکفت‌این، مب: نکفت، لن: نکفت‌این؛

ب۴۰۱: بم: نهادند زو، ط ولن وحظ: نهادند دو، قب: نهادند اندرو؛
(دوم): قا: وبکرفت از جامه، ط: وبر جامه بفکند تن، لن: بفکند جامه زتن؛
لن افزوده:

نهادند دو بجهٔ اهرمن
خروشش برامد سوی انجمن

ب۴۰۲: مب: وخود او؛
(دوم): ط ومب: بکاخ ازنهفت، قب ولن: امد بکوی ازنهفت، حظ: بیامد زنکوی ازنهفت

ب۴۰۳: قا ومب: بایوان، حظ: وز ایوان، لن: هرجندبود، ط: بایوان‌برستنده‌جندانکث؛
(دوم): قب ولن: همه نزد سودابه؛

ب۴۰۴: ط: جودیدند؛
(دوم): ط: ازایوان فغانش همی‌بر؛

ب۴۰۵: (دوم) لن: و بکشاد درخواب‌کوش؛ قب بیت را ندارد.

ب۴۰۶: مب: کای شهریار؛
(دوم): قا: خوب رخ، لن: رفت بر خوب رخ، حظ: رفت ناخوب رخ،

مب : بکشتست برخوب رخ ؛قب بیت را ندارد ، مب بیتی افزوده :

دو بچه ز پشت تو شد زو جدا
دوکس بی روان و یکی بی نوا

ب۴۰۷ : قا وط :کشت و ،مب: وان دم نزد،لن و حظ : همین [لن : همی] کشت ونکشاد شب هیچ ؛قب بیت را ندارد .

ب۴۰۸ : ط : بدان ،مب: بدان . . . خسته دید ؛

(دوم) : قاوطوحظومب: شبستان‌سراسر بر؛ قب بیت را ندارد .

ب۴۰۹ : ط ولن : برطشت، قا ومب : بدان‌گونه بر ،حظ : کولوك ... درطشت؛

(دوم) : لن: نهاده ؛قب بیت را ندارد .

ب۴۱۰ : (دوم) لن: همی گفت ؛

ب۴۱۱ : ط : گفت‌کورا چه ، قب و لن و حظ و مب: گفتمت‌کو [لن: او] چه ؛

(دوم) : قا : زگفتار؛

ب۴۱۲ :حظ : برگمان؛

(دوم) : قا وط ومب: براندیشه ؛

ب۴۱۳ : مب : گفت این ،لن: کنیم ؛

(دوم):ط: نشاید کجا بر ،لن: کنیم ؛

ب۴۱۴ : (دوم) مب : کسی کو بکردی؛

ب۴۱۵ : قب ولن : زایران بر ، مب: ورداترا بر، حظ : واز ایران سوی خویش ، ط : فرستاد ویکسر بر؛

ب۴۱۶ : (دوم) قا وط ومب: گونهٔ بی‌کران ؛

ب۴۱۷ : ط وقب ولن ومب : شود؛

(دوم) :قا : زدانش . . . برکاراو،لن وحظ : برآرند برکار او ، ط : برازند برکاراوی ، قب: براید برکاراو،مب: بدان‌کار یکدل زگفتار اوی ؛ مب این عنوان را دارد : تهمت نهادن سوداوه باردوم برسیاوش؛

ب۴۱۸ : (دوم) قا : سخنها برو اورید از نهفت ، ط و مب : نهفته برون آورید از نهفت ط وقب ولن پس‌ازاین بیت، بیت۴۲۶ را آورده‌اند .

ب۴۱۹ : ط و قب و لن و مب : صلاب، قا: و صطرلاب بر؛

(دوم) : قا ومب : بدان ، ط : خردرا بران‌کار بگماشتند ؛ لن بیت را تکرار کرده وحظ بیت را ندارد .

ب۴۲۰ : ط : بفرجام‌گفتند؛

(دوم) : مب : بجایی‌که ، لن : آکنی ، قا: کی جایی‌کی ،قب :بجایی‌که‌زهرا کنی؛ حظ بیت را ندارد .

ب۴۲۱: قا: پشت یکی دیگرست ؛
(دوم): قب: شاهند وزین، قا: مادرست؛
حظ بیت را ندارد
ب۴۲۲: بم: که از، ط: کهرشان کراز شهریار؛
(دوم): بم: ازین رنجها، قب: بدین رنجها،
مب: بدین رنجها دیدن ؛ لن وحظ بیت را
ندارند.
ب۴۲۳: لن: رازش برین، ط: رازش نه‌درآسمان؛
قا وحظ بیت را ندارند.
ب۴۲۴: (دوم) لن و مب: شاه [لن: شا] و با
انجمن، ط: اباشه بکفتند زان انجمن ؛ حظ
بیت را ندارد.
ب۴۲۵: قا: کاوس با، ط: کاوس و کس‌را، قب:
نکه کرد کاوس؛
(دوم): قا ومب: همی بود، قب: داشت‌آن
راز را درنهفت، لن: داشت این رازها در؛
حظ بیت را ندارد.
ب۴۲۶: قا ومب: بدین؛
(دوم): قا: برامد جهانرا، ط ولن: جهانرا
برآمد زجادو، قب وحظ: جهانرا زجادو؛
(ط و قب و لن بیت را پس از ب ۴۱۸
آورده بودند، ط دراینجا نیزبیت را دوباره
ضبط کرده با این اختلاف درمصراع دوم:
بجادو بچه برسرآمد قفیز ؛)
ب۴۲۷: (دوم) ط: جهانجوی ؛
ب۴۲۸: حظ: بدوکفت، مب: کفت من داد
خواهم ز؛
(دوم): قا: تخت‌کاه، ط: بیفکندن،
مب: ز زخم و ز افکندن ؛ لن بیت را
ندارد.
ب۴۲۹: قا و ط: کشتن ؛
(دوم): قا: بکسلم، ط: زمان را رتن
بکسلم، قب: زمان‌تن زدل بکسلم، حظ:
زمان دل ز تن بکسلم، مب: زمان بند او
بکسلم، لن بیت را ندارد.
ب۴۳۰: قا وط و قب و لن وحظ ومب: کفت
شاه ای زن آرام؛
(دوم): حظ: سخنهانا، قا وط ومب: همه
منکر امروز فرجام‌کیر؛
ب۴۳۱: مب: بدان روز بانان؛
(دوم): مب: بفرمودشان تا بکیرند؛
ب۴۳۲: حظ: مکرشهر ؛
(دوم): حظ: بدکیش ؛
ب۴۳۳: ط: خبریافتند؛
(دوم): قا و لن: تیز ؛
ب۴۳۴: قا وط ولن: براه، مب: بدخواه زبراه؛

ب۴۳۵: قا وط وقب ولن ومب: بخوشی؛
(دوم): لن: روزها، قا وقب: را نیزدادش،
مب: داده بودش نوید (اول امید نوشته و
خط زده) ط: به بس جیزها نیز دادش
نوید؛

ب۴۳۶: ط: بخواری بزخم، لن: جوب وبه‌بند،
قب: وجوب به‌بند، حظ: وارحم و بند؛

ب۴۳۷: ط: نشد هیج خشنود ازان، قب: جوخستو
بامد بدین، لن: بخشود شد زان شه دلسان؛
(دوم): قا ومب: نشد، قب ولن: اباآن [لن:
او] نشد شاه هم داستان؛

ب۴۳۸: بم: بیران [روی این کلمه نوشته: بیرون]
برند، ط وقب ولن وحظ: برند
(دوم): بم: جویند وبیران [روی این کلمه
نوشته: اکنون] برند، حظ و قب و لن:
جاره سازند... برند، ط: برند؛

ب۴۳۹: قا ومب: خستو نباشد، حظ: خستو نباید،
لن: جوخشنود ماند میانش برد؛
(دوم): مب: ببرید کین، قا: آیین‌فر، حظ:
ببرند، قب: اینست‌آیین، ط: ببرند واین
باشدآیین، لن: که جز این ندانیم آیین؛

ب۴۴۰: ط ولن: ز نزدیک شاه؛
(دوم): ط: وز بندو؛

ب۴۴۱: (دوم) قا: درین، مب: ازین کاردر بیش
شاه؛

ب۴۴۲: قا و ط: کان زن؛
(دوم) حظ: داند این ازنهفت، قا: همه
افرین دارد اندر؛

ب۴۴۳: لن: دکرباره فرمود؛
(دوم): مب: شمرخواند، حظ: ستاشمر
خواند؛

ب۴۴۴: (دوم) قا وقب ولن وحظ: بدیدار و از،
ط: بلیدند واز، مب: بدیداراز؛

ب۴۴۵: (دوم) بم: چرا نیست، ط: خبرنیست،
مب: خرد نیست، قا: خرد نیست ساز،
قب: بیت سیاه شده و فقط کلمهٔ راز
خوانده می‌شود.

ب۴۴۶: ط وقب ولن وحظ: فزونست شان زین
سخن، قا: کی ایشان همه‌این‌سخن، مب: کر
ایشان کنند این سخن؛
(دوم): ط و لن و حظ و مب: ز بیم
سیاوش، قب: مصراع سیاه شده؛

ب۴۴۷: ط ومب: هم ازبیم رستم کو، قب: مصراع
اول سیاه شده است.
(دوم): ط: بلرزد بزیرزمین اهرمن،
مب: بلرزد جهان جون یکی باب زن؛

ب۴۴۸: قب : بهفتاد ؛
(دوم): ط وقب ولن ومب: رود نیل ؛
ب۴۴۹: مب: همانا که لشکر هزاران هزار ؛ قا بیت را ندارد . درقب بیت سیاه شده است .
ب۴۵۰: (دوم) قب: اکردیده؛ قا بیت را ندارد.
ب۴۵۱: بم : نفرماید، ط: جزانکو بکوید ستاره شناس ؛
(دوم): حظ: جه دارد، مب: کوید زن وز؛
قا بیت را ندارد ومب بیتی افزوده :
ابا این همه ترسد از بیم شاه
جکونه نترسد زن بی کناه
ب۴۵۲: (دوم) قا ومب : مرا خود ؛
ب۴۵۳: قا : سخن کژ [شاید سه نقطه از آن گاف باشد]
(دوم): قب: افکندمت داوری؛
ب۴۵۴: حظ: فراوان بیارید؛
(دوم): بم: که پردازد؛ قا بیت را ندارد.
ب۴۵۵: مب: شهنشه ز ؛
ب۴۵۶: بم: بسی کرد، قب: سودابهٔ خسته ؛
(دوم): قب : بدان، لن: نهاده، قا و مب : بدان درد؛
ب۴۵۷: مب : همی کفت، قا: کاندرجهان ، لن : کندرجهان این؛

(دوم): قا وط وقب ومب: تا برجه؛
ب۴۵۸: مب: زهرسوهمی؛
(دوم): لن: زرودابه ؛
ب۴۵۹: لن: که شاه؛
(دوم): لن: بدرد، ط: نکردد نهان؛
ب۴۶۰: ط: کوته کنی؛
(دوم): حظ: نباید؛
ب۴۶۱: ط: اکرجند؛ حظ عنوان دارد: سخن کفتن شاه با موبدان وجواب ایشان؛
ب۴۶۲: (دوم) ط : بداندیش کشتی، مب: بداندیشه [سپس باخطی کرنگ تبدیل به بداندیشه کرده است] . قب بیت را ندارد .
ب۴۶۳: مب : زهردو ، ط : برین ، لن وحظ : زهردو... برین ، قا : سراسرسخن ... بدین جمله؛
(دوم) : مب : بآتش، ط: یکی را بآتش بباید؛ قب بیت را ندارد .
ب۴۶۴: قا ومب : فرمان جرخ ؛
(دوم) : ط : نسازدکزند؛ قب بیت را ندارد.
ب۴۶۵ : بم : سوداوه بیش؛
(دوم): قا ومب: ورا با، ط: سیاوش را نیز آنجا نشاند ؛

ب٤٦٦ : (دوم) مب : بکردد ، قب و حظ : دل
روشن، ط: نکردد دل من بروشن؛
ب٤٦٧ : قب وحظ : مکر آتش، مب : ـ کآتش ؛
(دوم) : بم : کرده زود، قب ولن ومب :
کنه کار، قا: تیز رسوا؛
ب٤٦٨ : لن: رودابه، قب: سودابه باز؛
(دوم) : قب : بکفتار راز؛
ب٤٦٩ : حظ : فکندم دو، قا : نموده، لن : نمودم
دو کودك؛
ب٤٧۰ : مب : بکرد وتباهی بجست ؛
ب٤٧١ : قا ومب : سیاوش را کفت؛
ب٤٧٢ : بم : کفت کای ؛
ب٤٧٣ : مب : بود برسرم؛
(دوم) : قا ومب : ننک، لن : ننک ...
کر، ط : ننک ... نکذرم، قب: ننک ...
نکذرم.
ب٤٧٤ : بم و قب ولن وحظ : بداندیش شد، قا و
مب : شاه کاوس؛
(دوم) : بم : که فرزند سوداوه ، حظ :
سوداوه وننک وی، قا وط : سودابه شوم پی؛
ب٤٧٥ : ط : یکی را شود، قب : یکی جون شود ،
قا : یکی کودك نابکار ؛
(دوم) : قا وط وقب ولن وحظ : ازین ؛

ط بیت را بصورت زیر تکرار کرده
است:
ازین پس که خواند مرا شهریار
جو کزین دو یکی را شود نابکار
(بعد جو را خط زده)
ب٤٧٦ : بم : هوس مغز، طو قب ومب: وخون و
مغز، حظ : وجوش مغز، لن : جه ... و
خون ومغز؛
(دوم) : قب: کرامیش، مب : کر بیش
بیرون برد؛ قا بیت را ندارد .
ب٤٧٧ : قا وط وقب وحظ ومب: کفتار دل؛
(دم): ط: بشم کنم ؛
ب٤٧٨ : (دوم) مب : بادشاهی مکن ؛ مب پس از
این بیت، بیت٤٨٧ را آورده است.
ب٤٧٩ : (دوم) قب: شتر آرد؛
ب٤٨۰ : حظ: شد؛
(دوم) : قا: همه نامداران ، مب: خندان
شدند ؛ قا عنوان دارد : آتش کردن
کاوس و کذشتن سیاوش بر آن ، مب
عنوان دارد : کذشتن سیاوس از آتش
بسلامت .
ب٤٨١ : (دوم) مب : آورد از چارسوی ؛
ب٤٨٢ : (دوم) حظ : ازجون ، مب : شمارش

فزون ازجه وجون وجند ؛ قا بیت را ندارد
وبیت ۴۸۶ را اینجاآورده .
ب۴۸۳ : حظ : بدور ، قب ولن ومب : بدور . . .
هرکش ، ط : بدور . . . مردم‌بدید ، قا : بدوراز
دوفرسنک تفش رسید ؛
(دوم) : قا و ط و قب ولن وحظ : جست
باید بلا ، مب : بکفتند کامد بلا ؛
ب۴۸۴ : قا وحظ : درو راستی ، مب : بدو راستی ،
قب : درکاستی ، ط : خواستی دید ره راستی ؛
(دوم) : قب : همی ، مب : زن از کژی‌وکاستی ،
قا : بکاراندرون کژی و کاستی ؛
ب۴۸۵ : حظ : سراسر ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : کرزن نکروی ؛
قب عنوان دارد : کذشتن سیاوش برآتش ؛
ب۴۸۶ : مب : جو کوه ؛
(دوم) : ط وقب ولن وحظ ومب : جهانی
نظاره شده ، قا : جهانی نظاره بروبر کروه ؛
قا بیت را قبلاً آورده بود ر.ك ب ۴۸۲
ب۴۸۷ : قب : جندانک کفتی ، قا : جنکی سوار ،
مب : جنکی سوار ، ط : کفتی جهار ؛
(دوم) : مب : میانش ، ط : بتنکی‌سوار ، قب :
ترفتی به تندی ؛
ب۴۸۸ : مب : بدان کار ؛ مب بیت را پس از ب
۴۷۸ آورده بود ؛ قا بیت را ندارد .
ب۴۸۹ : قا : پس آنکه بفرمود برمایه شاه ، مب :
ازان پس جنین کفت موبد بشاه ؛
(دوم) : ط : کی ریزند برجوب نفط ؛
ب۴۹۰ : (دوم) قا ولن ومب : بروز ، ط وقب و
حظ : دمیدند و . . . بروز ؛
ب۴۹۱ : قا وط وقب ولن : جودود ، حظ : بدود ؛
(دوم) : ط وقب ولن وحظ : بس‌دود ،
قا ومب : امد بجرخ کبود ؛ مب افزوده :

همی چار فرسنک تفش رسید
بکفت این بود بند بد را کلید

(ر.ك به ب۴۸۳)
ب۴۹۲ : (دوم) مب : جهان شد خروشان وآمد
دمان ؛
ب۴۹۳ : ط ومب : شده ، قب ولن وحظ : کریان
شدند ؛
(دوم) : ط ومب : شده ، قب ولن : بریان
شدند ، حظ : جندانش بریان ؛ قا بیت را
ندارد ، مب بیت را پس از ب ۴۹۷
آورده وبیتی نیز پس ازآن افزوده :

شکفت اندرو مانده شاه و سپاه
ازان جهر خندان و آن روی ماه

لن این عنوان را دارد : کذشتن سیاوش

درآتش؛

ب۴۹۴ : (دوم) ط : خود رومی ؛ ترتیب ابیات ط : ۴۹۵،۴۹۴؛

ب۴۹۵ : قا وط ولن وحظ ومب : هشیوار با؛ ط جای مصراعها را عوض کرده است .

ب۴۹٦ : قب ولن : یکی بارگی ؛

(دوم) : قا وط وقب وحظ ومب : همی کرد ، لن : که می کرد ؛

ب۴۹۷ : حظ : براکند کافور ؛

(دوم) : مب : رسم سازوکفن ؛ مب چنانکه یاد شد پس ازاین بیت ، بیت۴۹۳ را آورده وهمراه آن بیتی نیزافزوده . ط نیزبیتی افزوده:

شگفت اندرو ماند کاوس شاه
ازان چهر خندان و روی چو ماه

ب۴۹۸ : لن : برانکه ؛

(دوم) : قا وط و مب : از اسب و بردش ، لن و حظ : بیاده شد ازاسب وبردش ، قب: بیاده شد و برد بیشش نماز ؛ ترتیب ابیات ط : ۴۹۹، ۴۹۸ ، بیتی افزوده:

توگفتی سوی خلد می‌رفت شاه
نه برکرد آتش همی جست راه

ب۴۹۹ : قا : شرم شد ، مب : شرم کشت ؛

(دوم) : قا : شرم شد ، مب : شرم کشت ؛

ب۵۰۱ : قب وحظ : سری پر ، قا : دلی پر ، لن : سری پرشرم ، ط : سری پرزشرم بهانی ، مب : سری پرزشرم و نهانی ؛

ب۵۰۲ : قب : کرایدون که هستم ازین بی‌گناه ؛

(دوم) : قب : بدارد ؛

ب۵۰۳ : (دوم) بم : گزین کوره ، تمام نسخه‌ها : ازین ؛ حظ این عنوان را دارد : گذشتن سیاو(ش) برآتش . مب این عنوان را دارد: رفتن سیاوش درآتش . وافزوده:

سیاوش بیامد بآتش فراز
همی گفت با دوار بی نیاز(کذا)

مرا ده بدین کوه آتش گذر
رها کن تنم را ز شرم پدر

چو زین گونه بسیار زاری نمود
سیه را برانگیخت برسان دود

ب۵۰۴ : (دوم) حظ : غم جهانرا ، قب : امد ازان کار کینش بهر ؛ قا وط و قب وحظ و لن پس از بیت ۵۰۴ ، ب ۵۰۸ را آورده‌اند .

ب۵۰۵ : بم : چنان دشت ؛ مب بیت را ندارد . قب پس از این بیت ، بیت ۵۰۳ را با اختلافی بصورت زیرآورده :

به نیروی یزدان نیکی دهش
ازان کوه آتش نبودش تبش

ب۵۰٦ : (دوم) ط : همی کشت حوبان بر، مب بیت را ندارد.

ب۵۰۷ : قب : نهانی نهاده، قا : جهانی بکاوس بنهاد جشم ؛

(دوم) : مب : ولب بر، قا : برزکفتار و، قب ولن و حظ : زبانی [لن : زبانها] براز کفت و دل ؛ قا وقب ولن وحظ ومب پس از این بیت، بیتی باختلاف افزوده‌اند که نظیر بیت ۵۰۸ است : سیاوش بران [قا وقب ومب : بدان] کوه آتش بتاخت / توکفتی که با اسبش آتش [قا : با اب اتش، مب : آب وآتش] بساخت [قب : نساخت] . ترتیب ابیات قب و حظ ولن چنین است : ۵۰٦، ۵۰۹، ۵۰۷، بیتی افزوده، ۵۱۰ و...

ب۵۰۸ : (دوم) قا : کارآتش، لن : سش اتش، ط و قب : تو کفتی کی با اسبش آتش ساخت ؛ چنانکه پیشتر یاد شد قا وط وقب و لن و حظ این بیت را پس از ب ۵۰٤ آورده‌اند . مب بیت را ندارد . ط پس از ب ۵۰۸ افزوده :

ازان روی دیکر برون رفت شاه
کی موی نشد بر تن او تباه

و این عنوان را دارد : برآتش کذشتن سیاوش

ب۵۰۹ : بم بیت‌را درحاشیه دارد و بعضی کلمات آن بریده شده است .

(دوم) : مب : درع واسب، لن : خود سیاوش واسبش ندید ؛

ب۵۱۰ : قا : همه دست، مب : همه کشته با ؛

(دوم) : قا وط ولن ومب : او ز [ط ومب : از] آتش کی آید برون ؛ ط پس از ین بیت افزوده :

سیاوش دران آتش تابناك
سیه را همی‌تاخت بی‌ترس و باك
شکفتی‌تر ان بود کاسب سیاه
نترسید یک ذره زاتش براه

مب افزوده :

سیاوش ازآتش برون تافت روی
نیازرد آتش ازو تار موی

ب۵۱۱ : (دوم) : لن آتش سپهدار نو، قا : امد برون زاتش ان شاه ؛

ب۵۱۲ : قا : بودی همی تر، ط : اکر کوه بودی ؛

(دوم) : ط : مکر جامه ؛

ب٥١٣ : مب : قبا و سوار؛
(دوم) : قا وط ولن وحظ : توكفتی ، قب : توكفتی همی داشت ؛
ب٥١٤ : مب : بخشايش از پاك؛
(دوم) : ط وقب ولن : آتش و باد ؛
ب٥١٥ : قا : جوزان كوه ... كشيد؛
(دوم) : حظ : زكوه وزدشت ، قا : خروشيدن او بهرسو كشيد؛
ب٥١٦ : قا : سواران زلشكر ؛ قب بيت را ندارد.
ب٥١٨ : بم : داده مژده ، قا : يك اندردكر ، مب : كه دادند مژده ابايكدكر ؛
ب٥١٩ : (دوم) قا : همی كندرو ، مب : خست موی؛
ب٥٢٠ : (دوم) لن : نه باد و نه خاك ، مب : نه كرم ونه خاك؛
ب٥٢١ : (دوم) مب : بياده شهنشه ؛
ب٥٢٣ : ط وقب ولن : سياوش نزد جهاندار ؛
ب٥٢٤ : ط : كی بازازجنان كوه ؛
(دوم) : ط وقب ولن : كرد بست ؛
ب٥٢٥ : قا وط و قب ولن : دليرجوان ، حظ : شاه دلير ؛
(دوم) : قا : تو باكيزه ، قب : كه باكيزه بختی و ؛
ب٥٢٦ : (دوم) بم : درجهان؛

ب٥٢٧ : قب : برايوان ؛
ب٥٢٨ : (دوم) ط و قب و حظ : بر سياوش ، مب : همی كام دل با ؛
ب٥٢٩ : قا و قب : بركشيد ، مب : ان روز می میكشيد ؛ مب اين عنوان را دارد : براشفتن شاه كاوس برسوداوه ؛
ب٥٣٠ : بم : بتخت كی ، قا : بتخت مهی ؛
ب٥٣١ : لن : رودابه ؛
(دوم) : قا و مب : بدو بر ، لن : برو بازراند ؛
ب٥٣٢ : (دوم) مب : دلم را بيازرده ؛
ب٥٣٣ : قا ومب : جه بازی نمودی ؛
(دوم) : مب : كه با ؛
ب٥٣٤ : بم : نخوردی و ، قب ولن : نخوردی ، مب : وبرآتش ؛
(دوم) : قا و مب : بدين كونه ؛
ب٥٣٥ : قب : نيامد ، حظ : نبايد؛
(دوم) : قا و حظ : وبياراي ، مب : و تهی كن كنار ؛
ب٥٣٦ : قا ومب : نبايدكه ؛
ب٥٣٧ : هيچ يك ازنسخ بيت را ندارند .
ب٥٣٨ : قا : جنين كفت اكر سر ، ط و قب ولن و حظ : بدو كفت اكرسر ، مب : همی كفت اكرسر ؛

(دوم) : قا : آن بد. قب : این بد بر ؛

ب۵۳۹ : بم این بیت را درحاشیه آورده ؛ لن : بفرمای من ، ط : بفرمائی ودل ؛

(دوم) : قا : باوی ، لن وحظ : نخواهم که باشی دلی برزکین ، ط : نخواهم کی باشی زمن بر زکین ، قب : نخواهم که باشد دلی برزکین. مب : نخواهم که باشد دل من بکین ؛ مب بیتی افزوده :

بنالید از درد آن بد کنش
بگفتا چگونه بوم خوش نشین (کذا)

ب۵۴۰ : (دوم) تمام نسخه‌ها : شاه از [ط ومب : ز] آتش ؛ مب بیتی افزوده :

بپاسخ چنین گفت سوداوه باز
که ای شاه پردانش سرفراز

ب۵۴۱ : (دوم) ط وقب و لن وحظ ومب : نبود اتش تیز با او [مب : من] بکین (ر.ك به مصراع دوم ب۵۳۹) . قا بیت را ندارد.

ب۵۴۲ : ط وقب : نیرنگ دانی ، مب : شهش گفت نیرنگ سازی ؛

(دوم) : بم : کوژ ؛

ب۵۴۳ : (دوم) مب : که این ، قا : کی این بد که او ساخت ، ط وقب ولن : که این بد کجا ساخت ، حظ : کی این بد کی ساخت ؛

ب۵۴۴ : قا : چه باید چه سازم مکافات ، حظ : چه باشد چه باشد ، قب : چه باشد چه سازد مکافات ؛

(دوم) : مب : سپه کرد بر شهریار آفرین ؛

ب۵۴۵ : بم : نه باداش ، قا ومب : او آنک ؛

(دوم) : قا ومب : کرده ؛

ب۵۴۶ : قب : کورا ؛

(دوم) : مب : بدار ؛ قب بیت را تکرار کرده‌است.

ب۵۴۷ : لن : رودابه ، قب : را پشت بر ، حظ : برداشتند ، ط : جو رودابه را بست بر ؛

(دوم) : لن : همه نعره بر ؛

ب۵۴۸ : (دوم) قا : بتان داشت ؛ قا ومب پس از این بیت افزوده‌اند :

همه انجمن روی بر کاشتند
کی [مب : جو] سودابه رانیز بکذاشتند

مب بیتی دیگرنیز افزوده :

سیاوش ازان نیز اندیشه کرد
باندیشه دل جون یکی بیشه کـ -

ترتیب ابیات مب : ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۳ و ...

ب۵۴۹ : مب : گفت کای ؛

(دوم) : لن : ازین ، قاومب : غمگین مدار ؛

ب ٥٥٠: قب بیت را ندارد.

ب٥٥١: مب: با خود که؛

(دوم): حظ: بدان تا ببخشد گذشته گناه؛

(ر.ك به مصراع دوم ب ٥٥٣).

ب٥٥٢: ط: کارش؛

(دوم): قا ولن ومب: ببیند این غم، ط: ببیند

این هم، قب: ببیند این بد؛

ب٥٥٣: مب: بهانه بجست اندرین کار؛ حظ بیت

را ندارد. مب بیتی افزوده:

جو آمد سیاوش بخواهش گری

دل شاه ز اندوه و غم شد بری

ب٥٥٤: قا ومب: بخشیدمت؛

(دوم): قب: وزان، ط: خون ریخته، قاومب:

دیدمت؛

ب٥٥٥: لن: دست پدر؛

(دوم): مب: ازان ... آمد ببر؛ مب پس

ازین بیت افزوده:

بیاورد سوداوه را باز جای

بفرمان شه بردش اندر سرای

ب٥٥٦: لن: همه سوی؛

(دوم): قا: بردند یکایک نماز، لن: بردند

جمله، مب: بردند یک یک؛

ب٥٥٧: مب: برین نیز، قا: بدین نیز؛

(دوم): قا ومب: بدو؛

ب٥٥٨: قا وقب وحظ ومب: پرمهر، لن: بامهر،

ط: چنان دل شدش باز پرمهر؛ مب این

عنوان را دارد: اندیشه کردن کاوس

ازبهر سیاوش، وسپس ابیاتی افزوده است:

یکی شب نشسته شه سر فراز

باندیشه رفته ز فرزند باز

در شادمانی بخود در ببست

ز اندیشها گشت مانند مست

دل اندر غمان و سرافکنده پست

بتیمار و اندیشه اندر نشست

شب تیره بد شاه با درد و غم

همی کرد اندیشهٔ بیش و کم

همی گفت فرزند جون شد بلند

یکی جفت باید مر او را پسند

مگر سر به بیجاند از کار بد

ازان پس نیازد بکردار بد

کنون جون شود روزروشن بدید

یکی دخت فرخنده باید گزید

نخستین فریبرز مهتر پسر

نشانمش در پیش بسته کمر

ز تخم بزرگان یکی دختری

که باشد سزاوار هر مهتری

بخواهم من از بهر این نامور
بر افرازم از جرخ کردنده سر
جو کار فریبرز کردم تمام
بکار سیاوش شوم شادکام
باندیشه آن شب شهنشه بخفت
مزن راز را بیش هرکس بکفت
جو روشن شد آن کنبد لاجورد
ز خاور برآورد سر تاج زر
جهان سربسر کشت مانند عاج
جو اختر بباريد بر فرق تاج
شهنشه نشست از بر تخت خویش
فریبرزرا خواند و آمد بەبش
بدو کفت کای فرّ و اورند من
کرامی‌تر از دیده فرزند من
یکی جفت خواهم سزاوار تو
جنان جون بود درخور کار تو
مکر ماند این نام من جاودان
جو من بیش یزدان سپارم روان
سپهر روان نکسلد بیخ ما
بشاهی بوذ نام و تاریخ ما
کنون‌طوس‌را هم یکی‌خواهرست
که زیبای تاجست و با افسرست

بآیین شاهان تو او را بخواه
کجا درخور تست فرخنده ماه
فریبرز جون این سخنها شنید
رخش‌کشت تازه دلش بردمید
خواستن فریبرز دختر نودر را بزن
بذر را بکفتا که فرمان تراست
مرادمن‌است‌این‌که‌شه‌را هواست
هم اندر زمان طوس یل را بخواند
ابا او سراسر سخنها براند
پس‌انکاه بکرفت دستش بدست
یکی عهد شاهانه محکم به بست
یکی بزم سازید پس شهریار
بزرکان بکردند کوهر نثار
ببستند آذین بایران زمین
ز دل دور شد خشم و آزار و کین
دو هفته همی مجلس آراستند
بشادی نشستند و برخاستند
فریبرز زان پس بشادی نشست
غم از دل بدیدار دلبر کسست
جو نه ماه بکذشت و آمد بده
یکی پورش آمد جو تابنده مه
فریبرز کشت از رخش شادکام
بشادی ورا کرد شیذسب نام

جو آن سال بگذشت و سال دگر
یکی کودك آمد جو تابنده خور
ببردند مژده بنزدیك شاه
سر تاج شاه اندر آمد بماه
نهادند نامش هم آنکه سم
که بذ راست مانندهٔ شاه جم
فریبرز بوذ از رخ هردوان
شب و روز خرم دل و شادمان
دل شاه کاوس مانند دیو
بکار سیاوش بد با غریو

ب۵۵۹ : لن : برشهریارجوان؛

ب۵٦۰ : (دوم) ط ولن: بد سزد، قب: بران . . . بدسزد ؛ قا ومب بیت را ندارند .

ب۵٦۱ : ط : بدگمان ، قا : زگفتار بد باز شد بد گمان ؛

(دوم) : بم : آنچ بر ، حظ : ندیدار ، قب ولن: ازنهان، قا : بدی را نهان ؛ مب بیت را ندارد.
ترتیب ابیات قا : ۵٦۲ ، ۵٦۱ : قب این عنوان را دارد : آمدن افراسیاب بجنگ کاوس .

ب۵٦۲ : قا جای مصراعها را عوض کرده .

ب۵٦۳ : قا جای مصراعها را عوض کرده .

ب۵٦٤ : بم و قا و قب و لن و مب : بجایی ، لن: آکندترونکار

(دوم) : قا : ازو خیره نوشم مکن ؛

ب۵٦۵ : (دوم) ط ولن وقب : تیز جون ، حظ : بروزنده ، مب : پروریده ؛ قا بیت را ندارد .

ب۵٦٦ : (دوم) قب : همی بانو ، ط وحظ : همی باتومهر ، مب : نخواهد که بنماید او با تو ؛

ب۵٦۷ : قا ومب : بدین ، ط وقب ولن وحظ : یکی داستان زد برین رهنمون

(دوم) : بم : مهر جون ؛ حظ عنوان دارد : آمدن افراسیاب بجنگ ایران زمین فرستادن سیاوش با لشکر بجنگ عنوان قا : خبر یافتن کیکاوس از توجه افراسیاب بایران ، لن : آمدن افراسیاب بایران زمین بجنگ . مب پس از بیت ۵٦۸ ابیاتی چند افزوده که بیت اول را قب نیز آورده است :

زبان دیگر و دلش جایی دگر
ازو پای جویی نیابی تو سر
زنانرا ستایی سگانرا ستا
که یک سگ به از صد زن ناسزا
کنون عشق سوداوه و مهر شاه
بنظم آوریدم بدین جایگاه

لشکر کشیدن افراسیاب بجنگ ایرانیان

ازین آگهی شد بافراسیاب
یکی لشکری ساخت اندر شتاب

بخارا و سغد و سمرقند و جاج
بترکان بیاراست با طوق تاج

بشادی نشست و همی میکشید
پس انکه یکی لشکری برگزید

که اندازهٔ آن بود صد هزار
سپهبد چو گرسیوز نامدار

بفرمود کین لشکر سرفراز
ببر تا ببلخ و همی کار ساز

بیاورد لشکر هم اندر زمان
سپهدار گرسیوز بد گمان

بیامد ببلخ و بشادی نشست
همی بود یکسان شب و روز مست

خبر شد بنزدیک کاوس شاه
دل شاه کاوس زان شد تباه

ب۵٦۹ : (دوم) قب: که‌نشیند؛ مب پس ازاین بیت افزوده :

که آمد بنزدیک افراسیاب
سپاهی فرستاد زین سوی آب

که اندازهٔ آن بود صد هزار
گزیده سواران نیزه گزار

ترتیب ابیات قب: ۵٦۹، ۵۷۳، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷٦ و...

ب۵۷۰ : (دوم) قب : زترکان گزیده نبرده، قا: ترکان خنجر گزار؛ مب بیت‌را ندارد.

ب۵۷۱ : (دوم) مب : ازو ؛ قا وط وقب ولن و حظ بیت را ندارند.

ب۵۷۲ : حظ : ازین ؛

(دوم) : مب: جواز ؛ لن وحظ : جانش سوی ، قب : جانش سوی رزم شد ؛

ط عنوان دارد : آگاهی یافتن کاوس شاه ازآمدن افراسیاب وفرستادن سیاوش بجنگ

ب۵۷۳ : مب: انجمن گشت ز ؛

(دوم) : قب : هرانکس که، قا: کسی کو بود نیک ؛

ب۵۷٤ : قا : گفت افراسیاب ، حظ : بایشان . . . افراسیاب ، مب : بدیشان بگفتا که ؛ قب بیت را ندارد .

ب۵۷۵ : ط ولن وحظ ومب : که یزدان، قا : کی زیزدان ؛ قب بیت را ندارد .

ب۵۷٦ : حظ : کی بسوکند ؛

(دوم) : حظ : را بجوی ؛

ب۵۷۷ : قا وط : جنگجوی ، قب : جو گرد او

زمردم دم کینه ،
(دوم) :قا: زسوکند وبیمانش رو؛
ب۵۷۸: ط ولن وحظ : ساید (لن: نباید) کسی کینه، قا ومب : مرا رفت بایدکنون کینه ،
قب : جوازمن نبایدکسی کینه ؛
(دوم): تمام نسخه‌ها: برو بر؛
ب۵۷۹ : قا: ازجهان ؛
ب۵۸۰ : قا ولن: و ساز ایران، ط وقب وحظ: کار ایران، مب: قصد ایران؛ مب افزوده :

بباسخ بکفتند کای شهریار
مشو تیز یکدم بمن کوشدار

ب۵۸۱ : قا: کی جندین سباه ؛
(دوم) :قا: جرا رفت (درحاشیه بخطی دیگر: جرا می‌روی خود باوردکاه) ؛ مب بیت را ندارد .
ب۵۸۲ : مب بیت را ندارد .
ب۵۸۳ : (دوم) مب: به تندی ببد، قب : به تیزی سبردی ببد، قا: بتیزی سبردن ببد؛
ب۵۸٤ : ط ولن وقب : بهلوانی نکو [قب: دکر] بر کزین ، مب: کنونی یکی بهلوان برکزین ،
قا: ازین بهلوانان یکی بر کزین
(دوم) : ط وحظ : سرافراز جنکث، قب: سرافراز جنکث و سرافراز ؛ مب افزوده :

به بیش سپاهش همی با سپاه
بفـــــرمای رفتن بآوردکاه

فرست و تو برتخت آرام کیر
بشادی کمان اوری راست تیر

ب۵۸۵ : مب: بدیشان چنین کفت پاسخ که من؛
(دوم) : ط : را ازین، قب: را درین، قا: دربدین، لن و حظ و مب : نه بینم همی کس برین [لن: درین ، مب : بدین]
ب۵۸٦ : مب : بی تاب ؛
(دوم) : حظ : مرا کشت؛
ب۵۸۷ : مب : با من ؛
(دوم) : قا : بدین ، قب: بدین دل یکی رهنمون، مب: به‌بینم یکی‌چارهٔ رهنمون؛
ب۵۸۸ : مب : ازان کاراندیشه؛
(دوم) : قا وقب : جون نشه، لن: بشه، ط : جون بشه، مب: بیشه؛ مب عنوان دارد : آکاهی یافتن کاوس از آمدن افراسیاب بجنکث
ب۵۸۹ : حظ : ساز این ، مب : همی کفت من خواهم؛
(دوم) : حظ : نخواهم؛
ب۵۹۰ : ط ومب: دهدکردکار؛
(دوم) : قب : وزکفت، مب : وکفتهٔ نابکار، ط: وکفت آموزکار؛
ب۵۹۱ : بم وط وقب ولن وحظ : دکرکرازین،

مب : دودیکر کزین کرد نام؛
ب۵۹۲ : حظ : تا مکر بیش ؛
(دوم) : ط : دارم آن ، قا عنوان دارد :
التماس نمودن سیاوخش از کاوس شاه جهت
رفتن برزم افراسیاب و رفتن سیاوخش برزم
با رستم
ب۵۹۳ : مب : که از شاه ترکان بخواهم؛
(دوم) : قا و مب : سرسرکشان ؛ قب :
سرورانرا در؛
ب۵۹۴ : مب : بود جهد ؛
(دوم) : حظ : جان سارد ، ط : بایران زمین؛
ب۵۹۵ : حظ : براندیشه ، قا : بتدبیر و اندیشه ؛
(دوم) : بم : بدو روزکار ، ط : زما برنکردد ؛
ب۵۹۶ : قا ومب : بدان ، قب : بدان کار همداستان
بدر ؛
(دوم) : قا و قب و لن : بدین کین ، مب :
بدان کین ؛
ب۵۹۷ : حظ : شادومان ؛
ب۵۹۸ : ط و قب و لن : کنج کهر ، قا : کنج بدر
بیش ؛ مب بیت را ندارد ودرعوض افزوده :
بدوکفت کنج پدر را تو در
کشا و بکستر همه سر بسر
بدو لشکرت را بیارای کار
که بیروز بادی و به روزکار
ب۵۹۹ : مب : کردار توآفرین ؛
(دوم) : قا وط وقب ولن وحظ : ازایران،
مب : بخوانند برتودلیران کین ؛ مب ابیاتی
افزوده :
پس او را فرستاد در بیش کو
که بر خیز و برساز با شاه نو
فرستاده جون نزد رستم رسید
بدو کفت یک یک سخن جون شنید
کو بیلتن خواند یکسر سپاه
بیاراست و آمد بنزدیک شاه
جو نزدیک شد رستم پهلوان
نوندی بیامد جو باد دمان
باصطخر بر کفت با پادشاه
که آمد ز ره رستم نیکخواه
بفرمود شاهش پذیره شدن
سیاوش و کردان همه تن بتن
جو رستم زدورآن سرو تاج دید
بیاده بشد نزد او جون سزید
کرفتند مر یکدکر را کنار
همی رفت هرکونه خواستار

دگر ره یکایک سواره شدند
بر نامور تخت و گاه آمدند
جو کاوس روی تهمتن بدید
ز یزدان بسی آفرین گسترید
ببوسید رستم همی تخت و گاه
بکش کرده دست از بر گاه شاه

ب۶۰۰ : مب : بر تخت شاند؛

ب۶۰۱ : ط: جون زور، لن: با زور؛
(دوم) : بم : نیل نیست، قا و قب و مب : همانندهٔ رای [قا : دست] تو نیل، ط و لن و حظ : همانند رای تو خود [حظ : هم] نیل؛ قا پس ازاین بیت ۶۰۵ را آورده .

ب۶۰۲ : قب ولن: هنرمند خامش، حظ : خاموش، ط : خردمند و ، مب : بکیتی خردمند؛

ب۶۰۳ : ط وقب: بکان درکهر، حظ : بکار کهر ؛
(دوم) : حظ: جون بستی ؛

ب۶۰۴ : مب : وزرآزمای؛
(دوم) : قا ومب: نبرد؛ ط وقب ولن وحظ بیت را ندارند . ترتیب ابیات مب : ۶۰۴، بیتی افزوده، ۶۰۳

ب۶۰۵ : (دوم) ط : با او جو؛ مب بیتی افزوده:
کنون این خردمند پور گزین
که باد از جهان آفرینش آفرین

ب۶۰۶ : قا وط وقب و لن و حظ : بخواهد همی جنگ، مب : بخواهد همی رزم افراسیاب
(دوم) : مب : او رو و روی ؛[لن در اغلب نزدیک به تمام موارد افراسیاب را افرسیاب ضبط کرده جز درعناوین]

ب۶۰۷ : قب : باشی وخواب؛
(دوم) :ط وقب ولن وحظ ومب: آرام کیری ؛

ب۶۰۸ : قا: تیزشمشیر ، مب: ازکرز و ؛
(دوم) : قب ولن وحظ: برجرخ، مب: سرمایهٔ چرخ، ط : سرتخت بدخواه در زیر ؛

ب۶۰۹ : (دوم) مب: جه پرسی، ط ولن وحظ: نیوشنده‌ام ، قب : پرستنده‌ام ، قا : بفرمان و رایت سرافکنده‌ام ؛

ب۶۱۰ : قا وحظ و مب : سیاوش شاه و ، ط : سیاوش جو جسم و روان ، قب و لن : سیاوش جشم (لن : جسم) و روان ؛
(دوم) : قا و ط و قب و لن و مب : سرتاج؛

ب۶۱۱ : لن : کردکفت ؛
(دوم) : قا: کی با باك جانت خرد؛

ب۶۱۲ : قا: برامد خروشیدن نا و ، ط وقب و لن

و حظ : برآمد خروشیدن بوق و ؛ مب :
بفرمود کاوس تا بوق و کوس ؛
(دوم) : مب : زدند و بیامد ، قا : بیامد
سپهبد سپهدار ، ط وقب و لن و حظ : بیامد
سپهبد سرافرازطوس ؛ مب این عنوان وابیات
را دارد : فرستادن کاوس رستم با سیاوش
بجنگ توران

بفرمود لشکر بیرون شدن
سپاه و سپهبد بهامون شدن
برآمدن خروشیدن نای وکوس
باسب اندر آمد سپهدار طوس
برآمد خروشیدن کره نای
سپهبد بجنباند لشکر ز جای

ب۶۱۳: (دوم) قا و ط و قب و لن : کنج دینار ،
حظ : بکشود ؛
ب۶۱٤ : (دوم) مب : هم از خود ؛ مب بیتی
افزوده :

ببخشد بر لشکرش سر بسر
بکردان آن شاه با زیب و فرّ

ب۶۱۵ : قب : زکنجی ؛
ب۶۱۶ : ط و قب و حظ و مب : برخوان و ، لن :
برخوان و برخواسته رهنمای ؛
ب۶۱۷ : مب : نامداران هزار ؛

(دوم) : مب : جنکی نبرده سوار ؛
ب۶۱۸. مب : بهلوی ، قا : همه بهلو ، حظ : بهلوی
پارس کوخ ، قب : بهلوانان کوج ؛
(دوم) : حظ : دشتی سروج ، قا :
خروج ؛
ب۶۱۹ : حظ ومب : سوار وبیاده ؛
ب۶۲۰ : مب : که کوزاده ، حظ : کی آزاده ،
ط وقب : ایران کسی کو زکوزاده ، لن :
زایران کسی نیز کازاده ، قا : ازایشان . . .
اوتازه بود ؛
(دوم) : لن : وشه زاده بود ، حظ : دلیر
وخردمند ـــ بود
ب۶۲۱ : قب درهردومصراع : بدید
ب۶۲۲ : (دوم) لن : بهرام جون ، حظ : جو زنکه ؛
مب بیتی افزوده :

جو کیو دلاور سرافراز شیر
که بودی برزم اندرون دل دلیر

ب۶۲۳ : مب : همان کنج ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : برافراخته ؛
ب۶۲٤ : قا : بیرون روند ؛
(دوم) : بم وسایرنسخ : دشت هامون ؛
ب۶۲۵ : (دوم) مب : جزنعل ؛
ب۶۲۷ : (دوم) قب : تیزتر ؛ مب بیتی افزوده :

سپه دید آراسته چون عروس
به پیلان جنگی و آوای کوس

ب۶۲۸: قا: کرد برشاه کی، مب: بسی آفرین کرد کاوس کی؛

ب۶۲۹: مب: بجز بخت؛

ب۶۳۰: (دوم) حظ: شادمان آمدن، مب: و بخت باز؛

ب۶۳۱: قا ومب: بریشت بیل؛

(دوم): قا ومب: ببستند و شد روی کیتی جو نیل؛ ط پس از این بیت ابیات ۶٤۱ و ۶٤۲ را آورده.

ب۶۳۲: حظ: برآب؛ ط بیت را ندارد. حظ عنوان دارد: رفتن سیاوش بتوران باز کشتن کاوس.

ب۶۳۳: مب: کرفتند مر؛

(دوم): بم: ابروبهار، لن: کرفتند و، مب: کرستند هر؛ ط بیت را ندارد.

ب۶۳۵: (دوم) لن وحظ: ازین، ط: ازین بس نخواهی بدن، قب: به بیروزی و شاد باز آمدن؛ (ر.ك به مصراع ۲ ب ۶۳۰)

ب۶۳۶: (دوم) قا: نوش باك اورد؛

ب۶۳۷: مب: سوی کاخ؛

(دوم): قا وط ولن: سیاوش با؛

ب۶۳۸: ط وقب ولن وحظ: از [قب: ز] ایران سوی؛

(دوم): قا: دستان رسید؛

ب۶۳۹: قا: یکك ماه با، مب: یکك ماه با رود می؛

ب۶٤۰: تمام نسخ: می بدست؛

ب۶٤۱: (دوم) قا: برشکارشبستان شدی، ط و قب و لن و مب: شکار نیستان؛ حظ: شکانیستان؛ ط بیت را پس از بیت ۶۳۱ نیز آورده بود.

ب۶٤۲: حظ: جویکك ـ براند

(دوم): ط: رفت و لشکر بماند؛ ط بیت را پس از بیت ۶۳۱ آورده بود.

ب۶٤۳: تمام نسخه‌ها جای مصراعها را عوض کرده‌اند. ترتیب ابیات بم: ۶٤۳، ۶٤۶، ۶٤٤، ۶٤۵

ب۶٤٤: ط وقب ولن: نامورمهتری؛

(دوم): بم: بشهر و هری، ط وقب و لن و حظ: بدشت هری؛ مب بیتی افزوده:

سپهدار با کبر و کنداوری
ز هرسو که بد نامور لشکری

ب۶٤۵: قا: وزیشان . . . بیاده ببر، ط وقب و

لن وحظ ومب : بیاده ببرد ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : بره زنکه ؛

ب۶۴۶ : بم : مرو زود ؛

(دوم) : قا : دو رود ؛

ب۶۴۷ : قا وط وقب ولن ومب : وزان ؛

ب۶۴۸ : قا وط ولن وحظ : وزان سوی ؛

ب۶۴۹ : قب : سبه بس بدو ، لن : سبه دم بدو ، حظ : سبه دم بدو بازمان ؛

(دوم) : قا وحظ : بایشان ؛ مب بیتی افزوده :

جو کرسیوز بهلو آمد بلخ
بکوش وی آمد سخنهای تلخ

ب۶۵۰ : (دوم) قب ولن وحظ : کونامور ، ط : ازاسان کونامور بهلوان ؛ قا بیت را ندارد.

ب۶۵۱ : لن : نوندی بنزدیک ؛

(دوم) : مب : بیفکند ؛ ط وقب ولن جای مصراعها را عوض کرده‌اند

ب۶۵۲ : حظ : سواری کران ، مب : کزایران بیامد سپاهی ؛

(دوم) : ط ومب : سیاوش و ، قب : سپهبد کونامور بهلوان ؛

ب۶۵۳ : قا : سپهبد جو ؛ قب و مب هریک بیتی افزوده‌اند :

قب :

جنین لشکر و نامور مهتران
سپهبد سیاوش و با او سران

[ر.ك به مصراع دوم ب۶۵۲]

مب :

کر ایدونک فرمان دهد شهریار
سپه برنشانم کنم کار زار

ب۶۵۴ : قا : بیار او ، قب ولن وحظ : جندان ، ط : برارای و جندان ؛ مب : برآرای وچندی ؛

(دوم) : ط وقب ولن وحظ : بادآتش ؛

ب۶۵۵ : (دوم) قا : سخن داشت از رهنمون ، ط و قب و لن و حظ : کزان سان سخن داشت با ، مب : سان خبر داشت با ؛

مب ابیاتی افزوده :

بشد نزد سالار توران سپاه
بسی آفرین خواند برشاه وگاه
پس آنکه چنین کفت کای شهریار
بیامد تهمتن کو نامدار
سپهبد سیاوش و با او سران
جو طوس و جو بهرام کنداوران
همان نامور زنکهٔ شاوران
جو کیو سر افراز ناماوران

جو بشنید افراسیاب این سخن

برآمد سراز خواب و کین کهن

آگاهی یافتن تورانیان ازآمدن ایرانیان

گزید از دلیران یکی سرفراز

فرستاد با او بسی رزم ساز

از ایران سپه بانگ هندی درای

برآمد همان نالهٔ کره نای

سیاووش و رستم جو باد دمان

سوی بلخ نامی شدند آن زمان

وزان روی کرسیوز نامدار

جو دید آن سپه را بیاراست کار

ب٦٥٦ : قب: ازان سو، حظ : بماند، ط : ازین‌سان، قا : ازین روی در ره نماند ؛ مب بیت را ندارد .

ب٦٥٧ : قب : بایران ؛

(دوم) : ط وقب ولن وحظ : بپاسخ نشایست کردن نگاه ، قا : کردن درنگ تباه، مب : کردن درنگ ونگاه ؛

ب٦٥٨ : مب : وزان سوی کرسیوز ناجوی ؛

ب٦٥٩ : قا وقب ولن وحظ : جو ایران، مب : جو ایران سپه اندر ؛

(دوم) : قب ومب : برخاست ؛

ب٦٦٠ : قا و مب : سه جنگ، بم وط ولن وحظ : در دو روز . ولی بنداری یومین متوالین دارد ، و لما کان الیوم الثالث اهبّ الله تعالی . . . ، بیت ٦٧٢ نیز دیده شود .

(دوم) : قا و مب : جهارم سیاوش، ط وقب ولن : بیامد شماساس کینی [لن : لشکر] فرور ، حظ : بیامد شماسباس لشکر ؛ مب ابیاتی افزوده :

هم از ره که‌آمد بیاراست جنگ

جهان کرد بر دشمنان تار و تنگ

همه قلب لشکر بآیین بداشت

بهر جایگه پهلوی بر گماشت

لشکر کشیدن سیاوش بجنگ تورانیان

سوی میمنه پس فرستاد طوس

بفرمود تا برکشد نای و کوس

همان گیو و گودرز برمیسره

بزد لشکر و سازها یکسره

بقلب اندرون پور دستان سام

که از سروران جهان داشت نام

کمین ساخت بهرام برسوی بلخ

دگر سوی زنگه بتندی و تلخ

کمین کرده و سازها یکسره

جو گرگ کمین کرده اندر بره

تهمتن برخش اندر آورد پای
بجنک اندرون نیزهٔ جان ربای
دم نای رویین و آوای کوس
بجرخ فلک بر همی داد بوس
وزان نیمه کرسیوز بدسکال
نشست از بر اسب و بفراخت یال
سپهرم فرستاد بر میمنه
نکه دارد و جای سازد بنه
سوی میسره بارمان رفت زود
بیاراست لشکر بکردار دود
بقلب اندرون جای خود ساز کرد
ابا سروران گفتن آغاز کرد
ز هر سو برآمد دم کرّه نای
سوار دلاور برآمد ز جای
نخستین سیاوش آمد بجنک
یکی تیغ هندی کرفته بچنک
همی برخروشید جون پیل مست
بهرسو ز دشمن سرافکند و دست
ز ترکان بکشت او فزون از شمار
ناستاد پیشش یکی نامدار
همی کرز بارید همچون تکرك
بیفکند هرسو سر و یال و ترك

جو از میسره بارمان بنکرید
ز ترکان بسی نامور کشته دید
خروشی برآورد جون شیر نر
سوی رزم شه زاده بنهاد سر
یکی حرخ توری کرفته بجنک
بلبها براورده از کینه کف (کذا)
سیاوش نکه کرد شد جون پلنک
سوی بارمان رفت خنجر بجنک
تهمتن براشفت و آمد دمان
سیاوش را کفت ایدر بمان
تو باید که برتخت شاهی بوی
چرا سرسری سوی ترکی شوی
جو تو رزم جویی من ایدر کیم
کمر بسته زین سان ز بهر جیم
من اکنون مرین ترك بیجان کنم
سر سروران نیز بیجان کنم
بترك دژم کفت کای بدکمان
جو آتش بجنک آمدستی دمان
تو با شاه ایران جو جنک آوری
سرت در زمان زیرسنگ آوری
بکفت و برآورد کرز کران
تهمتن سرافراز جمله سران

جو رستم بدید آن زمان بارمان
سپر بر سر آورد هم در زمان

جو آتش ز بیش تهمتن برفت
تهمتن بدنبال او رفت و تفت

همی‌زدچب‌وراست ازبیس‌و‌ سس
بر کرز رستم ناستاد کس

بیفکند جندان سران سرنگون
که شد روی کیتی‌جودریای خون

عو نای رویین برآمد بماه
نبد کشته را بر زمین جایکاه

کمین بر کشاد از دو رویه سپاه
جو بهرام و جون زنکهٔ کینه‌خواه

بترکان فتادند همجون یله
جو کرکان که افتند اندر کله

همی کرز بارید همجون تکرك
بتوران سپه اندر افتاد مرك

سر سروران رستم نامدار
شده جون یکی اژدهای شکار

همی کوفت کرز و همی کرد پست
ز کرز جنان نامور کس نجست

همان زنکهٔ شاوران همجو شیر
همی کوفت کرز آن دلاور دلیر

شده تیز بهرام همجون پلنك
که یازد زکینه بمردم دو جنك

همان کیو کودرز بر سان ابر
همی کوفت کرز از بر خود وکبر

همان طوس شهرازدهٔ نامدار (کذا)
مران رزم بودش جودشت شکار

طراقاطراق از بر کرزشان
همی داد بر جرخ کردان نشان

توکفتی که دریا برآمد بجوش
شدندش نهنکان همه با خروش

ز کردون‌جوخورشیدشد سرنشیب
بتوران سپاه اندر آمد نهیب

کرازان سوی خیمه باز آمدند
همه با دل اندر کداز آمدند

یکی کشت شادان و دیگر نژند
چنین است کردار جرخ بلند

جو شب جاذر قیر برسر کرفت
همه جام بیروزه اختر کرفت

طلایه ز هر دو سبه کرد دشت
همی کشت تا تیره شب در کذشت

جو شاه خراسان سرتاج خویش
ز خاور بیفراخت و آمد به بیش

فلک هرچه گوهر به بیشش بریخت
شب تیره در پردهٔ خود گریخت
جهان گشت رخشان جو رخسار خویش
زجای اندرآمد سراسر به پیش
خروش آمد و نالهٔ بوق و کوس
باسب اندر آمد سپهدار طوس
همان پهلوان رستم پیلتن
کزو بود نیروی آن انجمن
نشست از بر رخش و آمد دمان
بنزد سیاوش آمد دمان
سیاوش جو از دور او را بدید
فراوان بدو آفرین گسترید
بپوشید جوشن میانرا به ست
هم انکه باسب سیه بر نشست
خرامیده آمد سوی رزمگاه
نهاده بسر بر ز آهن کلاه
از آوای اسبان بجوشید رخش
بیاراست لشکر کو تاج بخش
جو گرسیوز کینه ور بنگرید
سپهدار ایران و لشکر بدید
بترسید و لب را بدندان گزید
نکرد آن زمان راز خود را بدید

سپهرم همی گفت با یارمان
که بیکار شد کار یکبارمان
جنین پهلوانی و چندین سپاه
که ناگه بیامد بدین رزمگاه
که یارد شدن پیش ایشان بجنگ
جو روباه گشتیم و ایشان پلنگ
بکوشیم ناجار و جنگ آوریم
جهان بربداندیش تنگ آوریم
برآشفت گرسیوز بدگمان
یکی بانگ برزد بگردن کشان
که این جای رزمست و گفتار نیست
شما را بجز جنگ گفتار نیست
سپه جون ورا خشمگین یافتند
سوی جنگ ناجار بشتافتند
برآمد ز هردو سپه بوق و کوس
رخ خورشید از بیم جون سندروس

رزم ایرانیان با لشکر توران

ز بس زخم بیکان و برنده تیغ
همی خون روان شد برخسار میغ
بهرسو روان شد یکی جوی خون
یکی بی سر و دیگری سرنگون
یکی حمله کردند ایرانیان
یکایک بمانند شیر ژیان

تن خود زکینه بدیشان زدند
ز ترکان همی داذ کین بستدند
هوا تار کشت و زمین ناپدید
یکی رستخیزست کفتی بدید
بکشتند جندانک آنرا شمار
مهندس نداند بصد روزکار
طراقاطراق از بر کرزشان
بهفتم سما داد کفتی نشان
زمین و اسمانرا بهم بر نوشت
همان بخت ترکان دکرکونه کشت
جو کرسیوز ان دیذ بنمود پشت
بیفکند آن تیغ هندی ز مشت
سر بی هنر سوی جیحون نهاذ
کریزان همی رفت برسان باد
بتاراج کردن پس ایرانیان
دویدند بسته یکایک میان
همه دشت پر خرکه و خیمه بوذ
سپهدار ترکان سراسیمه بوذ
بتاراج داذه همه یکسره
سلیح و زر و سیم و کنج و بنه
جنین است کردار چرخ فلک
نداند همی حق نان و نمک

یکی را دهد تاج و تخت و کلاه
یکی را دهد بند و زندان و چاه
نه تخت و نه زندان بود پایدار
سرانجام هر دو بود درکذار
جو کرسیوز ازپیش لشکر برفت
بسوی خراسان خرامید و تفت
رسید انکهی لشکر سرفراز
بنزدیک کرسیوز رزم ساز
بیفکند با او یکایک سخن
که افراسیاب آن بیفکند بُن

آمدن کرسیوز درمیان لشکر بجنگ

جو بشنید کرسیوز اندر زمان
عنانرا به سجید و آمد دمان
به بیوست رزمی بناچار سخت
نبود آکه از کردش روز بخت
تهمتن جو زان کونه بیکار دید
سپه را برابر صفی بر کشید
زیک نیمه طوس دلاور دلیر
همی برخروشید جون نرّه شیر
ز دشمن فراوان بکینه فکند
برآورد نعره بجرخ بلند
همان کیو کودرز همجون تکرک
همی کرز بارید برخود و ترک

دگر سوی بهرام چون نره شیر
همی برخروشید از دار و گیر
همان زنگهٔ شاوران چون گراز
ز ترکان همی کرد سرها بگاز
تهمتن چو ببر دلاور شده
زگرزش زمین چون معصفرشده

رزم زنگهٔ شاوران با رستم

دلیری ز ترکان طغا نام اوی
بیامد بر رستم کینه جوی
یکی چرخ چینی گرفته بدست
بزد تیر و بازوی رستم بخست
عنان برگراییذ رستم چو باد
سرش سوی ترکان چینی نهاذ
دُم اسب بگرفت و ازجای خویش
برآورد بر فرق بالای خویش
بسان فلاخن زمانی بداشت
بیفکند پس دست ازو بازداشت
بزد بر زمین گشت با خاك راست
دل لشکر ترك یکسر بکاست
گریزان برفتند ناچار زود
تهمتن هم آنکه بگردار دود

ب۶۶۱ : (دوم) مب: اندرون بدگران ؛ مب بیتی افزوده :

بگردند درها بلخ استوار
پیاده چنان نامور برسوار

ب۶۶۲ : ط : گرایران سپهرم بدین، قا: سپهبد بران، مب: سپهرم چو دریای آب ؛ (دوم) : مب : همی تاخت بر سوی افراسیاب ؛ قا عنوان دارد : نامهٔ سیاوخش به کیکاوس و آگهی دادن بهزیمت ترکان ، عنوان ط : نامه فرستادن سیاوش بکاوس شاه بفیروزی، قب : نامهٔ سیاوش بنزد کاوس بفیروزی ، لن : نامه سیاوش بنزدیك کاوس ، حظ : نامهٔ سیاوش بنزدیك شاه کاوس ، مب ابیاتی افزوده :

وزین روی رستم بدنبال اوی
خلیده همی رفت با کفت و کوی
همان تیغ هندی بدست اندرون
بسی سرورانرا فکنده نگون
عنان برگرائید و آمد چو باد
بگردش ازان رزم برشاه یاد
سیاوش با رستم سرفراز
همی شاد گشتند بی رنج و آز

نشستند هردو ببزم و برای
جو تیره شب‌آمد شدند بازجای
کشادند کردان سراسر کمر
بخواب و بخوردن نهادند سر
وزان پس جو از خاور و باختر
برآمد یکی سرخ یاقوت زر
شب تیره شد سر برامد زخواب
ز خاور برآمد بلند آفتاب
تهمتن بیامد بر شاه باز
بکفتش بسی بودنیها براز
برفتند در بلخ شاه و سپاه
ز ترکان ببلخ اندرون کینه خواه
هرانکس که بد جمله کشتند اسیر
ببودند انباز درد و زحیر

نامه نوشتن سیاوش بر کاوس به‌پیروزی

سیاوش بنشست بر تخت کاه
یکی نامه فرمود نزدیک شاه
(ر.ك به مصراع دوم ب ٦٦٣)
جو بر تخت بنشست فرخ دبیر
قلم‌خواست ازترك ومشك‌وحریر

ب٦٦٣: قا: سیاوش جو در؛ مب بیت را ندارد.

ب٦٦٤: ط وقب ولن وحظ: نبشتند [ط: نوشتند] نامه بمشك وعبیر، مب: نبشش بمشك و کلاب حریرعبیر، مب بیت را پس از بیت ٦٧٠ آورده است.

ب٦٦٥: لن: برداد لر؛
(دوم): لن: کزویست بیروز فرو هنر؛

ب٦٦٦: (دوم) حظ ومب: فروزنده.

ب٦٦٧: (دوم) قا وحظ: کسی را؛ ترتیب ابیات قب: ٦٦٧، ٦٧١، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧٧، (بیت را در جای خود نیز آورده) ٦٧٢ و...

ب٦٦٨: قا وط ولن: بفرمان او در؛
(دوم): مب: باید برین؛ قب بیت را ندارد.

ب٦٦٩: مب: بران؛

ب٦٧٠: ط و قب ولن وحظ: همه، مب: ازو آفرین؛
(دوم): قب: سبه بکذرانم کنم کارزار (ر.ك به مصراع دوم ب ٦٧٦).

ب٦٧١: مب: که دربلخ شادان و؛
(دوم): ط ولن: جهاندار بیروزه تخت [ط: بخت]، قب و حظ: جهاندار بیروز بخت [حظ: تخت]؛

ب٦٧٢: قا وقب: اندران، مب: دوهفته‌برین؛
(دوم): مب: ببخشود یزدان‌پروردکار؛

ب۶۷۳: قا: بتیرْمند . قب: سپهبد بترمد، مب: سپهرم هزیمت شد؛
ب۶۷۴: (دوم) قب وحظ: زیر بر، قا: زیرترك؛
ب۶۷۵: (دوم) قب: بران روی، ط: بدین روی، حظ: برین روی، مب: ازان روی، قا: بدان سوی، لن: سپاه سپهبد برین؛
ب۶۷۶: مب پس ازاین بیت افزوده:

ببردند نامه جو باد دمان
بنزدیک کاوس شاه جهان

واین عنوان: پاسخ نامهٔ کاوس به سیاوش
ب۶۷۷: (دوم) قا ولن: سرو تاج، ط: سرو تاج و تخت بلندش بدید؛
ب۶۷۸: ط ولن وحظ: بناهید ازو؛ لن عنوان دارد: پاسخ نامه ساوش ازکاوس شاه
ب۶۷۹: (دوم) قا: جوخرم بهاری درانذر بهشت، ط وقب ولن وحظ ومب: جوروشن [مب: خورم] بهاروجوخرم [مب: روشن] بهشت؛
ب۶۸۰: (دوم) ط وقب: جهاندار بخشنده، حظ: تاج وکلاه؛ ط عنوان دارد: پاسخ دادن کاوس شاه سیاوش را
ب۶۸۲: (دوم) لن: بزرگی بسر برنهی؛
ب۶۸۳: ط وقب ولن وحظ ومب: جنگ خود، قا: جنگ آراستی؛

(دوم): حظ: که تخت و هنر بودت و، ط و قب و لن: که بودت هنر بخت و هم راستی؛
ب۶۸۵: (دوم) قب: بکام این دل، لن: بکام آن دل، حظ: بکامه، مب: نشسته بکام؛
ب۶۸۶: م: بپروزکردی، ط: بپروز باشی؛
ب۶۸۷: (دوم) قا وحظ ومب: بیارای، ط: سپای راه و، قب ولن: راه و بیارای؛
ب۶۸۸: مب: بدکوهرو، حظ: بیشه‌ور بامنست؛
(دوم): حظ: با نژاد . . . با تنست، ط وقب ولن: با نژادست واهرمن (لن: اهریمن) است؛ ترتیب ابیات در ط: ۶۹۳، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۸۹، ۶۹۴
ب۶۸۹: قا وقب: وهم دستگاه؛
(دوم): قا ومب: بتابنده، حظ: ارد بخورشید و ماه، ط و قب و لن: همو [لن: همان] سر برارد بخورشید و ماه؛
ب۶۹۱: (دوم) مب: همه، ط ولن وحظ بیت را ندارند . مب عنوان دارد: آگاهی یافتن افراسیاب از هزیمت تورانیان
ب۶۹۲: ط: نهادش ابرنامه؛
ب۶۹۴: (دوم) مب: سیاوش جوآن نامهٔ شاه دید؛

ب٦٩٥: قا ومب : دل کرد شاد ؛
(دوم): ط وك وقب ولن وحظ : ز بند عمان [قب و حظ : وعمان] بس دل آزاد ؛ قا و مب : بخندید و نامه بسر بر نهاد (ر.ك به مصراع دوم ب ٦٩٦)

داستان ازاین بیت بانسخهٔ ك نیز مقابله شده است .

ب٦٩٦: قا و مب بیت را ندارند (مصراع دوم بیت را دربیت قبل آورده بودند) . ط وك وقب ولن وحظ نیز بیت را چنین دارند:

ازان نامهٔ شاه دل کرد شاد
بنامه درون نام شه کرد یاد

ب٦٩٧: قا ومب: داشت ان بند و بپان، ط: نکه داشتن حکم وفرمان، ك: نکه داشت اندرزو فرمان ، (اول نکه داشتن حکم نوشته بوده بعد اصلاح کرده است .) قب ولن : نکه داشتش رای [لن: حلم] وفرمان ؛
(دوم) : قا ومب: زفرمان ؛ ط و ك و قب و لن جای مصراعها را عوض کرده‌اند .

ب٦٩٨: قب ومب: وزان روی کرسیوز ؛
(دوم): تمام نسخه‌ها : شاه توران؛

ب٦٩٩: قا وط وك وقب ولن ومب : ناپاك تلخ ؛

ب٧٠٠: ط وك وقب ولن : سبه بی کران، حظ : سپهبد جو رستم سبه بی کران؛
(دوم): ط و ك وقب وحظ : نامداران و، قا: نامداران و کنداوران، مب: همه نامداران جوشن وران؛

ب٧٠١ : ك وقب ولن : بهریکث، ط: یکث بما، قا: بهر... بود هشتاد، مب: بهر...بود هفتاد ؛

ب٧٠٢: حظ: بدید؛
(دوم): ط وك : سپهدار، حظ: بدید؛

ب٧٠٣: قا: نبرید خودکرد ایشان ؛
(دوم) : قا وط وك وقب ومب : نیامد، لن : نیارد بخواب؛

ب٧٠٤: قا: شب جنکث بد زینشان؛
(دوم) : ط: سراسب، ك: سراسب و ، قا : سرمرد وکردنکشان، مب: سرمرد کردنکشان، قب: غمی کشت نیزاسب ، لن : غمی کشت براسب، حظ: غمی سر بسر اسب و؛

ب٧٠٥ : قب ولن: وزایشان، ط وك : وزان بس کمی (در ك وزان بس به خطی دیگر خط خورده و رویش نوشته شده : وزیشان)، مب: ازایشان یکی جوخواب،
(دوم) : تمام نسخه‌ها: زجنکث [قب :

بجنگ، حظ: ز خیل] دلیران [مب: سواران] شتاب؛

ب۷۰۶: ط وك ولن: بخفتی و، قب وحظ: بخفتی و؛

(دوم): قا وط وك ولن وحظ ومب: زنو [قا ومب: زسر] باز جنگی بیاراستی [لن: برآراستی]، قب: ز نوبان جنگی بیاراستی؛

ب۷۰۷: (دوم) قا وقب: بلرزید برجای آرام؛ ط وك ولن وحظ بیت را ندارند.

ب۷۰۸: ط وك: کو بیلتن را جنان [در ك عبارت را خط زده وروی آن بخطی دیگر نوشته‌اند: بکرسیوز اندر]؛

(دوم): قا: تو گفتی، قب: درید؛

ب۷۰۹: حظ: زد برآمد ز؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: توانا نبود او بران [قا ومب: اندران] خشم؛

ب۷۱۰: (دوم) قا وط وقب ولن ومب: بخوانند... سازند، ك: بخواندند... سارند؛

ب۷۱۱: لن وحظ: دشت اذین، قا وط وك وقب ومب: دشت اذین [قا: ابین] نهند؛

(دوم): قا و ط وك و قب: نهند، حظ: اندران آرایش، مب: چنین نهند؛ مب افزوده:

بیامدش خوالیگر و خوان نهاد
ردان و بزرگان نشستند شاد
می آورد و رامشگر و میگسار
بخوردن نشستند با شهریار

حظ عنوان دارد: خواب دیدن افراسیاب

ب۷۱۲: ط: براسان، قب: بدایشان، لن: بدیشان، ك وحظ ومب: بریشان؛

(دوم): مب: شد هور؛

ب۷۱۳: تمام نسخه‌ها: باسایش؛

(دوم): قا: بلرزید درجامه، ط وك و قب ولن وحظ: برجای ارام و خواب [ر.ك به مصراع دوم ب ۷۱۵]. قا عنوان دارد: گفتار در خواب دیدن افراسیاب وهراسیده شدن او وفرستادن کرسیوز برسالت نزد سیاوش بطلب مصالحت. عنوان ط: گفتار اندر خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن، ك: خواب دیدن افراسیاب وترسیدن، قب ولن: خواب دیدن افراسیاب، مب: خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن ازان

ب۷۱۴: ط وك ولن: یک بهره، قب: یک نیمه؛

(دوم): حظ: جون یکی، ط وك وقب و

لن : بلب، مب : باز کوید بلب ؛ قا بیت را ندارد.

ب۷۱۵: قا بیت را ندارد . مب بیتی افزوده:

زتخت اندرافتاد و زو رفت‌هوش

پرستندکان بر نهادند کوش

ب۷۱٦: ط وك: همه بشتافتند [ك خط زده وروی آن نوشته : برخاستند] ، مب: براوهمه تیز بشتافتند ؛

(دوم) : ك و قب و لن وحظ : بهرسو یکی غلغل، ط: بهرسویکی غلغلی خاستند؛

ب۷۱۷: ط وك وقب ولن ومب: این آکهی؛

(دوم): ط وك وقب ولن وحظ: تیره این، قا ومب: کی تیره شد این شاهنشهی [مب: تخت مهی] ؛

ب۷۱۸: مب: بتندی بیامد بدر کاه؛

(دوم) : قا : درخاك، مب: بر آه، حظ : خسته براه ، قب ولن : دید خفته بران خاك راه ، ط وك : دید خفته بران بارکاه؛

ب۷۱۹: حظ: ببربر، مب: کرفت و بپرسید؛

ب۷۲۰: (دوم) قا ومب : هیج، ط وك وقب ولن وحظ : مکوی اندرین وقت با [ك وقت را خط زده نوشته : کاه] .

ب۷۲۱: ط : باریابد یکی ؛

ب۷۲۲: قا: امد بیامد ؛

(دوم) : لن ومب : جهان دید یا ؛

ب۷۲۳ : بم: بیامد، قا: شمعی برامد ؛

(دوم) : ط وك : جو برك درخت، قا و قب ولن وحظ: جوشاخ درخت، مب: تنش لرز لرزان؛

ب۷۲٤: قا: کرسیوز از ؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و مب : لب وزین ، لن : لب این ، حظ : بکشا لب و این؛

ب۷۲٥: ط : اسفندر (روی‌آن‌نوشته: افراسیاب)

(دوم) : مب: هرکز نه‌بیند کس این را بخواب؛

ب۷۲٦ : ط و ك وقب ولن و حظ و مب : جنان جون ؛

(دوم) : مب : هیج نشنیده‌ام ، قب : بشنیده‌ام؛

ب۷۲۷: ط ولن و حظ : ازکرد، قب: ازمرز، ك: ازآب ار؛

(دوم) : قا وقب ومب: زمین بر ؛

ب۷۲۸: ط وك وقب ولن‌وحظ : خشکك و ، مب: زخشکی زمین بدکه؛

(دوم) : ط وك ولن : برو ، قا: تنمودمهر،

قب : بررتا ؛

ب۷۲۹ : قب : زبرده کران ؛

(دوم) : قب : کرفته لب‌آب نیزه وران

ب۷۳۰ : لن : برخاست‌بر ؛

(دوم) : مب : نکوسار ؛

ب۷۳۱ : ط وك ولن : رود خون ، قا : بهرسو بسی ؛

(دوم) : ط : کشته ، قا ومب : شراع [قا : و] سرخیمه ؛ تمام نسخه‌ها پس از این بیت افزوده‌اند : وزان [قا وحظ : وزین ، مب : ازین] لشکر من جوسیصد [قا : فزون از ، مب : هزاران] هزار / بریده سران وتن [ط : سر] افکنده خوار

ب۷۳۳ : قا وط وك وقب وحظ و مب بجای این بیت ، دوبیت زیررا آورده‌اند :

همه نیزه‌هاشان سرآورده بار

وزان هرسواری سری در[قا : سراندر ، ط : سری بر ، مب : بری در] کنار

برتخت من[ط : ما]تاختندی سوار

سیه بوش و [ط و ك : سبه بود و] نیزه وران [مب : ش با نیزه سی] صدهزار

لن فقط بیت اول را بجای بیت ۷۳۳ بدین صورت دارد :

همه نیزه‌هاشان سرآورده بار

وزان هرسواری سری درکنار

ب۷۳٤ : حظ : برانکبختندی برجای ، ك : برانکیختند ز ؛

(دوم) : قا ومب : همی‌تاختندی مرا ؛ **لن ازبیت ۷۳۳ تابیت ۹۸۳ افتادگی دارد.**

ب۷۳۵ : قا ومب : کردمی من بهر [مب : زهر] ؛

(دوم) : مب : زبیوندم بیشم ؛ قب بیت‌را ندارد .

ب۷۳٦ : قب : بردی دمان ؛

(دوم) : مب : یکی پاك دل نامور ؛

ب۷۳۷ : مب : تخت دیدم ، حظ : بکردارماه ، ط و ك وقب : بودی سرش نزد ماه ؛

(دوم) : قا وك وقب وحظ : بروکرد ، قا ومب : بدوکرد کاوس ؛ ط و ك و حظ بیتی افزوده‌اند :

جوانی دورخسار[ك : رخساره] مانندماه

نشسته بدی نزد [ك وحظ : بنزدیك] کاوس شاه

مب افزوده :

ببالا جو سرو و جو تابنده ماه

نشسته جوانی بیکدست شاه

قب همین بیت اضافی را با ضبط ط

پس از بیت ۷۳۹ آورده است .

ب۷۳۸: قا : دوهفتی ، ط وك وقب : دوهفتش نبودی مکرسال، حظ : وراسبان بیش؛ قب جای مصراعها را عوض کرده است .

ب۷۳۹: ك: دربده میغ ؛

(دوم) : حظ : بدونیمه، ط : میانش؛

ب۷٤۰: قا و مب : بدرد؛

ب۷٤۱: ط وك وقب وحظ : کرسیوز ای بادشاه

(دوم) : ك ومب : نباشد بجز کامهٔ ؛

ب۷٤۲: (دوم) قا و حظ ومب : سکالانت بخت؛

ب۷٤۳: ك: کرازندهٔ ، حظ : کزارندهٔ این‌خواب؛

(دوم) : ط وك وحظ : کزین دانش، قا وقب و مب : کزین دانش اندیشه دارد [مب : آرد] ؛

ب۷٤٤: ط وك وحظ : بخردان ،

(دوم) : ط و ك و حظ : موبدان ، قب : ستاره شناسان وهم بخردان؛

ب۷٤٥: حظ : آکاه بود، ط وقب وك : کسانی کزین . . . بوند [قب : بدند]

(دوم) : حظ : یا بردرشاه بود، مب : براکنده بابر، ط : بابر در. . .بوند، قب : تا بردر. . . بدند ، ك : یا بر در شه شوند ، قا بیت را ندارد .

مب بیتی افزوده :

جو روز دکر خور برآورد سر
بخواندند آنان که داننده‌تر

ب۷٤۷ : ط وك : وسرافراز، قب : جوآمدسزاوار، مب : سراسر سزاوار ؛

(دوم) : قا : هرکس از، مب : راند هرکونه از ؛

ب۷٤۸ : قب : جنان ؛

(دوم) : ط وك ومب : نامور بخردان ، قا : زاخترشناسان وز بخردان [ر. ك به مصراع دوم ب ۷٤٤] ؛

ب۷٤۹ : قا وك وقب و حظ ومب : کزین خواب و ، ط : کزین خواب وکفتار تو ؛

(دوم) : ك وحظ : نشنوم، مب : بکوئید وداريد از من نهان ؛

ب۷٥۰: (دوم) حظ : آریم دم، ط ومب : ارند نم [مب : اريد] ، قا : اکراین سخن از لب ايد بدم؛

ب۷٥۱: قب : ببخشودشان، قا: ببخشید بسيارشان زر، مب : شان پس بسی زر؛

ب۷٥۲: قا وط وك وقب وحظ : وزان؛

(دوم) : ط وك وقب و مب : شاه این؛

ب۷٥۳ : (دوم) ط و ك و قب و حظ : خواب

کفتن نیاریم راست ؛

ب۷۵٤: (دوم) بم: روان را، قا وط وك وقب و حظ ومب: زبانرا؛ط عنوان دارد: کزاردن موبدان جواب خواب افراسیاب را

ب۷۵۵: قا: ازین، قب: کزان؛

(دوم) : ط : با شاه، قا: وجوییم داد، مب: و باشیم شاد؛

ب۷۵٦: ط وك وقب : زمان داد؛

(دوم) : مب : ان خواب زیشان، ك : پس ازیشان نبینم؛

ب۷۵۷ : (دوم) قا وك و قب وحظ و مب: کی او بر، ط: کی اوبر... مجنها نغز ؛

ب۷۵۸: قا وط وك وقب وحظ بجای این بیت، دو بیت زیر را آورده‌اند که تلفیقی از این بیت نیزهست :

جنین کفت کای بادشاه [قا: کز خواب‌شاه،] جهان

کنم آشکارا بتو بر [حظ؛در، قا: درین دم] نهان

ببیداری [حظ : نبنداری] اکنون سباهی کران

از ایران بیاید [ك : بیامد] دلاور سران

مب مصراع دوم بیت ۷۵۸ را چنین‌آورده:

کنم آشکارا بدو برنهان ، و پس ازاین بیت، بیت ۷٦۱ راآورده وسپس‌دومین بیت افزوده‌ نسخه‌ها را مطابق ك ضبط کرده .

ب۷۵۹ : (دوم) ط وقب وحظ ومب: با او؛

ب۷٦۰: قا : طالعش بر کسی ، مب: بدان طالعش بر کسی ، قب وحظ : کی برطالعش بر کسی، ط و ك : کی برطالعش بر کسی نیست شاه ؛

(دوم): مب: سیاه، حظ : بما دربر سیاه ، ط وك وقب : کند بوم ما را بمابرسیاه؛

مب افزوده :

اکر با سیاوش تو جنگ آوری

جهان بردل خویش تنک آوری

ب۷٦۱: مب: که کر ؛ [مب بیت را پس از بیت ۷۵۸ آورده است].

(دوم) : قا ومب : روی کشور ، ط وك وقب وحظ: جودیده [ك کلمه دیده را خط زده نوشته : دریا] .

ب۷٦۲: ط وك وقب: بادشا ، حظ : نماید کسی باذشاه ؛

(دوم): قب : بارسا ، مب: آن بادشا، حظ : بارشاه، ط وك: اوبوم ما [ك روی

عبارت نوشته : پارسا]

ب۷۶۳ : (دوم) بم : سرتاج ، قا و قب و مب :
سرو تخت وگاه [قا : تخت گاه] ، حظ :
نماید سرو تخت وگاه ، لك : کند بوم ما را
بما برسیاه؛

ب۷۶٤ : (دوم) مب : سیاوش پرازجنگ وکین؛
ترتیب ابیات قا : ۷۶٤، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۵،
۷۶۶، ۷۶۹ و...

ب۷۶۵ : مب : کاستی؛
(دوم) : قب : که بیران ، مب : راستی؛

ب۷۶۶ : ط ولك وقب وحظ ومب : اگر؛
(دوم) : قا ولك ومب : بدین ، قب : بران ، حظ :
نیاید؛

ب۷۶۷ : قا ومب : بدین‌سان ، ط : سان براشوب
گردد سپهر ، لك : بدین‌سان برآشوب گردد
زمین؛
(دوم) : حظ : خشم وكه ، مب : زكین وکهی ،
لك : برزکین؛

ب۷۶۸ : (دوم) قا : کردن شتاب؛

ب۷۶۹ : ط وقب : این راز؛
(دوم) : قا ومب : بدو کرد؛

ب۷۷۰ : ط ولك : اگرمن ، حظ : سیاوش شاه ،
مب : گر گرمن سخنها سیاوش؛

(دوم) : قب : برانم ؛ مب بیتی افزوده :
مرا کرد باید ابا او درنگ
بصلح‌آوریدن مرا نیست ننگ

ب۷۷۱ : لك : کشته کردد؛
(دوم) : مب : بیاساید ، ط ولك وقب : از
جنگ و شور انجمن؛

ب۷۷۳ : قب : جستن کار زار ، قا : جهانکشتن و ؛
(دوم) : مب : بجز راستی ، قا وقب : جزاز
راستی؛

ب۷۷٤ : (دوم) لك وحظ : هم از ، قب : هم از... تخت
فراوان ، قا ومب : تخت وکلاه وکمر ، ط : هم از
تخت و تاج فراوان بزر ؛ تمام نسخه‌ها
پس از این بیت دو بیت افزوده‌اند : منوچهر
گیتی ببخشید راست / همان [قا : همو ، حظ
ومب : همه] بهرهٔ خویشتن کم [قا : خویش
کمتر ، حظ : خویش را کم ، قب : خویشتن
کس ، لك : خودکم ازوی] نخواست
ازان نیز کوته کنم دست خویش
زمینی که بخشیده بودیم [ط ولك : بودند ،
قب وحظ : بودم ز] بیش
مب بیتی دیگر نیز افزوده :
سپارم بایرانیان سر بسر
نباشد بدان بوم ما را گذر

ب۷۷۵: (دوم) بم: روان فرو، قا ومب: خردمند باشم به از کم [مب: بی] خرد؛

ب۷۷۶: ك وحظ: بهانه بدوزم؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: ندارد برنج؛ ترتیب ابیات مب: ۷۷۵، ۷۷۶

ب۷۷۷: حظ: بخواهم، مب: رمانی جز، قا: بخوانم زنامه جنان جون نوشت؛

(دوم): مب: جنان رست، قا وط و ك و قب وحظ: جنان رست شاید [حظ: آید] کی کردون بکشت [حظ: نکشت]؛

ب۷۷۸: قب: کردون؛ ترتیب ابیات قب: ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۷۹

ب۷۷۹: (دوم) مب: پرستنده و نیکخواه؛ ك و ط وحظ بیت را ندارند.

ب۷۸۰: قا و قب و مب: از بخردان؛

(دوم): قا: هشیوار کار، حظ: آزموده کان؛

ب۷۸۱: (دوم) قا وك وط وقب وحظ: همی بر [ط: بد] جزاز کار، مب: همی جزبدکار؛

ب۷۸۲: ط وحظ ومب: بسی، قب: نامداراکه؛

(دوم): قا وقب: اندرون، ط وك وحظ: اندران، مب: برزم اندران؛

ب۷۸۳: قب: بسا، مب: شارسان . . . بهارسان، قا وحظ: بسا شارسان . . . بهارسان، ط: بسا شارستانست بهار؛

(دوم): قا وط وحظ ومب: خارسان، ك: بوستان شد همه خارستان؛ ترتیب ابیات مب: ۷۸۴، ۷۸۳

ب۷۸۴: ط وقب وحظ: بسی، قا: بسی جای کان، مب: بسی دشت کان؛

ب۷۸۵: ط: شهریارجوان؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: نیکویها شوددر؛

ب۷۸۶: مب: بردشت؛

(دوم): حظ ومب: را جشم کور، ط وك: را نره کور، قب: را بر کور؛

ب۷۸۷: بم: ببرد رستان بنخجیر، قب ومب: نبرد، ك: ببرد [درهامش صفحهٔ قبل نوشته: نبرد]

ب۷۸۸: (دوم) ط: نبوید بنافه، قب: ببوید، ك وحظ و مب: ندارد بنافه، قا: نبوید زنافه؛

ب۷۸۹: مب بیت را ندارد، تمام نسخ بیتی افزوده‌اند:

مرا سیر شد دل زجنگك و بدی
همی جست خواهم ره ایزدی

ب۷۹۰: قا وط وك وقب ومب: بازآوریم، حظ: بازآورید؛

(دوم) : قا وط وك وقب ومب : نازآوریم؛
حظ : نازآورید؛
ب۷۹۱ : مب : بیاساید؛
(دوم) : مب : اید اندرنهان؛
ب۷۹۲ : ك ومب : بهره جهان؛
(دوم) : ط و ك و حظ : در ایران ؛ تمام نسخ بیتی افزوده‌اند : نگه کن که چندین [مب : چندی] زکنداوران [قا : جنگ آوران] /بیارند هرسال باژ [قب : باژی، حظ : بار] کران
ب۷۹٤ : (دوم) ط وك و قب : زهر گونه چیز؛
ب۷۹۵ : ط وك وقب وحظ : سراسر همه پاسخ؛
(دوم) : ط وك : همه، قا : همه خوشی و ، قب و حظ و مب : همه خوبی وآشتی ؛ قب افزوده :

که تو شهریاری و فرمان تراست
ز ما کر بخواهی همه جان تراست

ب۷۹٦ : قا ومب : ما خود رهی، ك :من چون؛
(دوم) : قا وط :بدان، ك : فرمان بری ؛
ب۷۹۷ : مب : دل پر؛
(دوم) : ط وك وقب : کسی را نیامد غم، مب : غم ودرد ؛
ب۷۹۸ : قا : آنکه نگه کرد شاه؛

(دوم) :حظ : وبنمای راه، ك : وبرارای گاه ؛
ب۷۹۹ : ط و ك وقب وحظ : وبره برمه‌ایست، مب : بساز این سخن برمه‌ایست ، قا : بزودی بروکارساز ومه‌ایست؛
ب۸۰۰ : تمام نسخ :براین خواسته ؛
(دوم) : قب : چیزی گنجی؛ مب عنوان دارد : امدن گرسیوز بخدمت ساوس بطلب آشتی
ب۸۰۱ : مب :زرین لگام ؛
(دوم) : مب : زرین ستام، قا : توزی بسیمین نیام؛
ب۸۰۲ : (دوم) قا : شتربار بار ؛
ب۸۰۳ : قا : ببرهمچنین ؛
(دوم) : ط : کارنیست ، قا : مرا نیست کین ؛ در بم پس ازاین، ابیات ۸۰۰ تا ۸۰۲ باردیگرنوشته شده است .
ب۸۰٤ : (دوم) مب: نداریم روی؛
ب۸۰۵ : مب : جیحون بخواست ؛
(دوم) : ط : خداست ؛
ب۸۰٦ : (دوم) حظ : ازکجا، قا : ارکجا ، مب : شدآن کجا؛
ب۸۰۷ : (دوم) ط وك وقب : زمغز دلیران ؛

ب۸۰۸ : ط وك وقب وحظ : از ایران وتوران ،
مب :زایران بتوران ؛
(دوم) :قا :جوبا ، حظ : کین و با جنکك ؛
ب۸۰۹ :مب : بیزدان بدان ، ط وك وقب : ازایران
بدان [قب: بران] ، حظ : ازاوآن بران کونه
داریم ؛
(دوم) : ك: کی ارد ، ط : کی آید برمن‌خرام ،
قا وقب وحظ ومب : که اورد روزخرام ؛
ب۸۱۰ : قا وحظ :شهریاران ؛
(دوم) : ط وك و قب و حظ : کند مهربان
بردلیر ؛
ب۸۱۱ : (دوم) قب : شود رنج و ؛
ب۸۱۲ : قا وحظ ومب :آید به ؛
(دوم) :حظ :باریکك ، قا :ان جان ماریکك ،
مب :ببارآید ؛ ط وك وقب بیت را ندارند.
ب۸۱۳ : ط وقب : جون براه ؛
(دوم) :ط وك :جهانرابیبخشش ، قب :جهانرا
بخشش ، حظ : بکردان سحشش ؛
ب۸۱٤ : (دوم) بم : پای ناز ، ط وك وقب : بجای
غم‌ورنج ناز [ر.ك به‌مصراع دوم ب ۷۸۹] ،
قا : کین‌جنکك باز ، مب :سران زیرسربندناز ؛
ب۸۱٦ : ط وك وقب : همین کوی ، حظ :جنین
کوی ؛
(دوم) : حظ ومب : بخوبی بسی ، ط و
ك وقب : بخوبی همه داستانها ؛
ب۸۱۷ :قا وط : رستم غلام ، مب : رستم خرام ،
ك : نشان بربرستم غلام ، حظ : بردرستم
غلام ؛
(دوم) :قاوط : اسب زرین ، حظ ومب :
اسب زرین لکام ؛
ب۸۱۸ :قا : همجنان ، مب : یکایکك زهرکونه
خواسته ؛
(دوم) :ك وقب وحظ : کارآراسته ، قا :
کارت‌آراسته ؛
ب۸۱۹ : حظ :کی جزشاه ؛
(دوم) : سرپهلوان ؛
ب۸۲۰ : مب : ان ان ؛
(دوم) : مب :زان شد ، حظ : زمین شد
روآراسته ، قب : زمین‌شدبرآراسته ، قا :
ببرد و شدش کار آراسته ؛
ب۸۲۱ : ط وك : دوان تا ، حظ : جیحون ؛
(دوم) : ط وك و قب وحظ : زلشکر ؛
ترتیب ابیات حظ : ۸۲٤ ، ۸۲۵ ، ۸۲۲ ،
۸۲۳ ، ۸۲٦ و . . .
ب۸۲۲ : حظ : زشاه ؛
(دوم) : ط وك وقب وحظ ومب : امد

ابا فرهی

ب۸۲۳: حظ : بکیتی بیک، ط وك: بکشتی بدان روی ، قب : بیک روی بکذشت ، مب : بکشتی کذر کرد ازرودآب؛

(دوم) : ط وك و قب : بلخ هم درشتاب ، قا : بلخ با می‌شتاب ؛

ب۸۲٤: قا وط وك وقب وحظ : بنزدیک شاه ؛

(دوم) : قا وط وك وحظ ومب : بکفتش کی کرسیوز آمد ز راه ، قب : بکفت آنک کرسیوز امد ز راه؛ قا عنوان دارد: آکهی یافتن سیاوخش از رسیدن کرسیوز و رای زدن او با رستم درین باب و طلایه فرستادن عنوان ط : بیغام افراسیاب بسیاوش و آمدن کرسیوز برسولی، ك : بیغام افراسیاب بنزدیک سیاوش بدست کرسیوز، قب : آمدن کرسیوز برسولی بنزد کاوس ، حظ : آمدن کرسیوز با هدیه و بیغام افراسیاب بنزد سیاوش ، مب : مشورت کردن سیاوس با رستم از بهر آشتی

ب۸۲۵: (دوم) مب: وزان، ط وك وقب: جند با او براند؛

ب۸۲۷: قا وط وك: سیاوش را، حظ: دید و ؛

(دوم) : بم : بخندید وبسیار ، قا: بخندید بسیار وعذرش بخواست؛ ترتیب ابیات ط : ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۲۹، ۷۳۰، ۸۲۸، ۸۳۲ و...

ب۸۲۹: مب : نشاندش سیاوش درزیر؛

(دوم) : مب : وزافراسیابش؛

ب۸۳۰: قا : ان کاه، ك وحظ : کرسیوز و کاه، مب : کرسیوز و شاه نو، ط: جو بشنید کرسیوز وشاه نو؛

(دوم) : حظ : بدید اوسر، ط : ماه نو ، مب : سر افسر و کاه نو ؛

ب۸۳۱: ط: جنین کفت رستم کی افراسیاب؛

(دوم) : مب : ازشه؛

ب۸۳۲ : (دوم) تمام نسخه‌ها : فرستاده بودست [قا : کردست] بامن براه [ك «ه بودست» را خط زده و «با من هم اکنون» نوشته است .

ب۸۳۳ : (دوم) ط و ك و قب و حظ : به بیش سیاوش؛

ب۸۳٤ : (دوم) قب : غلام سیاه ، مب : غلام جوماه ، قا : غلامان جوماه ، طوك : غلام وسیاه [ك غلام را خط زده پیش کلمهٔ اسب نوشته : ودینار] .

ب۸۳۵: (دوم) ك ومب : زدیبا وز، حظ: ز دینار و تاج وز تخت ؛

ب۸۳۶: حظ: باباره، ط: فرستنده ، قب : وتخت زر، مب: وتاج زر؛

ب۸۳۷: ط وك وقب وحظ ومب: سخت و، قا : نیک بکشاد؛

(دوم) : قا: کرد بشنید ، قب: بمالید برتخت او روی و موی ، مب : به نیکی همی پاسخ آراست اوی؛ ترتیب ابیات بم و قا وقب و مب : ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۱

ب۸۳۸ : (دوم) تمام نسخه‌ها: بیاشیم تا ؛

ب۸۳۹ : قا : بدین کار، ط وك : اندازه باید ، قب: بدین اندر اندیشه باید همی ؛ ط وك و حظ پس از بیت ۸۳۸ بیتی افزوده‌اند :

جوا کاه کشت از همه[ط: اوازان] کفت و کوی
بمالید برتخت او روی و موی

ب۸۴۰: قا وقب : جوبکزارد کرسیوز؛

(دوم) : قا : ببوسید کرد؛

ب۸۴۱: (دوم) مب : می وخوان وخوالیکر؛ ط وك وقب بیتی افزوده‌اند :

سیاوش با رستم بیلتن
برفتند شاد ازدر [ك : ازبر، قب: شادان دل از] انجمن

مب نیز افزوده:

جنان جون سزیدش یکی انجمن
وزین روی شاه و کو بیلتن

ب۸۴۲: (دوم) قا : ازبیش؛

ب۸۴۳: حظ : بی کمان ؛

(دوم) : قا: دوان ؛

ب۸۴۴: حظ ومب : بهرسو ؛

ب۸۴۵: (دوم) قا: کشید از، ط ومب : کنیم از ، ك وقب وحظ: کشیم از؛

ب۸۴۶: (دوم) مب : که پا زهر این کار جیست؛

مب بیتی افزوده:

بدو کفت رستم کز افراسیاب
ازو خواستن باشد از ما صواب

ب۸۴۷: ط: خون سد نزدیک؛

(دوم) : قب : کدام است ، مب : جنکجوی؛

ب۸۴۸: قب: فرستند نزدیک ؛

(دوم): قا: این کار، ط وقب: این جان ؛

ب۸۴۹: ط وك وقب: نبینی که [ك نبینی را خط زده نوشته : نباید] ، حظ : نه‌بیند که ؛

(دوم): ط وك وقب : کوبد بزبر؛

ب۸۵۰: قا : باشدبنزدیک ، مب : باشدبنزدیک ما؛

(دوم) : قا وط وك وحظ : فرستاد باید؛

ب۸۵۱ : ط وك و قب و حظ : برد نیز نزدیك او، قا ومب : برد نزد او زین سخن آگهی؛
(دوم): ط وك وقب وحظ ومب : مغز او گردد از؛
ب۸۵۲: مب : سیاوش بدو گفت کین است؛
(دوم) : مب : روی و، قب : نیابد، ك : جز ین نیز؛
ب۸۵۳ : (دوم) مب : جون بدی، ط وك : بسر بر کلاه و ببسته کمر، قب : کله برسروتنگ بسته کمر؛
ب۸۵٤ : ك : بیامد بنزد ؛ ط وك وقب وحظ پس ازاین بیت افزوده‌اند :
سیاوش بدو گفت جون بود دوش
زلشکر که کشن و [قب وك : جنین
(ك : ازین) لشکرکشن] جندین خروش
ب۸۵۵: حظ ومب: وزان پس جنین گفت، ط وك وقب : وزان (ط : وزین) پس جنین گفت کزرای تو،
(دوم): ط وقب: بودم ازان جای تو، ك : بودیم و زجای تو؛ مب افزوده :
سیاوش بدو گفت جون بود دوش
سخن بشنو ویک یک ازمن نیوش
ب۸۵٦: قا وط: رای هردو بدان، ك وقب وحظ ومب : رای هردو بر ؛
(دوم) : قا ومب : دلها، ط وك و قب و حظ : کین همی دل بخواهیم ؛ قب پس از این بیت ، ابیات ۸٦۳ و ۸٦٤ را آورده که این دو بیت را درجای خود نیزعیناً ضبط کرده . مب عنوان دارد:
عهد بستن گرسیوز با سیاوش سپاه
ب۸۵۷: (دوم) ط وك وقب: کین تهی کن سراندر شتاب ، حظ : کین تهی را سراندر شتاب ؛
ب۸۵۹: ط: ولی کر؛
(دوم) : قا وحظ : کنج باشد، مب: کنج خواهد، ط وك و قب : جوکنجی بود برزروخواسته؛
ب۸٦۰ : (دوم) قا : رنج زبان ، مب : زبهر زبان رنج نیست؛
ب۸٦۱: قب وحظ : همی‌داشت ؛ ط وك بیت را ندارند اما پس از ۸٦۲ بیتی نظیر این افزوده‌اند که مصراع دومش مصراع اول این بیت است . ترتیب ابیات قا و قب وحظ ومب : ۸٦۲، ۸٦۱
(دوم): قا وحظ ومب: تنی جند [مب: صد ، حظ : کسانی] کی پیوستهٔ خون

تست ، قب : که از کین همی دل بخواهیم
شست (رك به مصراع دوم ب ۸۵۶)
ب۸۶۲: (دوم) قا ومب : نام ایشان براند [مب : بخواند] ؛ ط وك بیتی آورده‌اند که نظیر بیت ۸۶۱ است :

کسانی که سوسته خون تست
جو بیمان همی داشت خواهی درست

ب۸۶۳ : قب : فرستد ، حظ : برستم نوا ؛
(دوم) : قا : اوبر ، مب : بدان خوب کفتار ؛
قب بیت را پس از ب ۸۵۶ نیز عیناً آورده بود .
ب۸۶۴ : ط وك وقب وحظ : ودیکر کز ؛
(دوم) : حظ : که از ؛ قب بیت را پس از ب ۸۵۶ آورده بود .
ب۸۶۵ : (دوم) ط : زمان ز ؛
ب۸۶۶ : قا : جذاز ؛
(دوم) : مب : نه‌بندی کر ، قا : نبندیم یکتن میان ، ط وك وقب وحظ : ساند [قب : نماند ، حظ : نباید] بدین [حظ : بدن] جون بلنک ژیان ؛
ب۸۶۷ : حظ : بنزدیک ، مب : فرستم بنزدیک شاه جهان ؛
(دوم) : قب : بازخواهد ، حظ : مکر باشی ،

مب : خواهد نهان ؛
ب۸۶۸ : بم : اندردمان ، مب : بیفکند ؛
(دوم) : ط وك وقب وحظ : فرستادهٔ را جو [حظ : همجو] باد دمان ، قا و مب : سواری بکردار باد دمان ؛
ب۸۶۹ : حظ : زخواب ؛
(دوم) : بم : تازنان ، مب : تازنان سوی ؛
ب۸۷۰ : (دوم) ط و ك و قب و حظ و مب : کنون هر ؛
ب۸۷۱ : حظ : همه خواهم از ، ط : خواند ار بادشا شهریار ؛
(دوم) : مب : بردارد این کار ؛
ب۸۷۲ : مب : رفت و بدادش ؛
ب۸۷۴ : قا وقب وحظ : بدل کفت ، ط وك : بدو کفت ؛
(دوم) : مب : کرداز ، ط و ك و قب و حظ : کزیده فرستم بدان [ط : بدین] انجمن ؛
ب۸۷۵ : ك وقب وحظ ومب : رزمکاه ، ط : امد... رزمکاه ؛
(دوم) : قا : یکی نیک ، حظ : نباشد بر ، مب : نماند بمن برکسی ، ط وقب : نباشد بر ... کینه خواه ، ك : نباید بر ... کینه

خواه ؛

ب۸۷۶: (دوم) ط : دریغ ایدش درسخن ؛ (ك به خطی دیگر در حاشیه بیت را تکرار کرده است)

ب۸۷۷:قب ومب : فرستاده؛ ك بیت را ندارد و قا وط وك وقب وحظ ومب بیتی‌افزوده‌اند:

مکر کین بلاها ز من [ط : همی] بگذرد

خردمندباشد [طوك‌وحظ : باشم] به[ط : نه] از بی‌خرد

ب۸۷۸: قا ومب: بدانسان

(دوم) :مب : صد تن شمرد ؛

ب۸۷۹: قا ومب:سوی شاه ؛

(دوم) : مب : همه‌خلعت؛مب جای مصراعها را عوض کرده است .

ب۸۸۰: ط وقب وحظ ومب : کره‌نای ؛

ب۸۸۱: قا : بخارا سمرقند وسغد وجاج ؛

(دوم) : بم:سبنجاب، ط وحظ : سسحاب، قب : واین ؛

ب۸۸۲: (دوم)بم : فریب درنگ؛

ب۸۸۳: (دوم)قا وقب ومب : زبدها کمانیش [قا: کما بیش] کوتاه ؛

ب۸۸٤:ط وك وقب وحظ : بیامد بنزد سیاوش؛

(دوم) : قا : همی‌یاد، مب : بدویاد ؛

ب۸۸۵ : مب : بشه‌کفت ؛

ب۸۸٦: مب: کش خلعت؛

(دوم) : قا : سلاح؛

ب۸۸۸: (دوم) ط : مکردر، قب : کفتی بروی زمین؛

ب۸۸۹ : تمام نسخ: همی بر[حظ :در] نوردد ؛

ب۸۹۰ : (دوم) قا : براویخته، حظ: از برعاج، ط وك : ازبرعاج ساج؛ قب: بیاویخت او از برعاج، مب : براویخته ازبرعاج ساج ؛

ب۸۹۱: قب:زد تا ؛

(دوم) : قب : زلشکر فرستد بنزدیک اوی؛

ب۸۹۲: (دوم) حظ : با وی ، قا : دل شهریار ؛ قب بیت را ندارد .

ب۸۹۳:ك وحظ : باوی؛

(دوم) : تمام نسخ: کشادن دهن ؛ حظ عنوان دارد : نامه سیاوش بنزدیک شاه کاوس

ب۸۹٤ : (دوم) ط وك : زتیزی نکاهد، حظ : ز بیزی ، مب : بکاهد بخواهد ، قا: ز تیزی . . . نهرکز فزود ؛ قب بیت را ندارد .

ب۸۹۵: (دوم) مب: بدودرنهان؛

ب۸۹٦: (دوم) ط وك: نجویم همی ؛

ب۸۹۷: تمام نسخ : شادکشت ؛
(دوم) : ك و قب و حظ : کشت ، ط : بازکشت ، قا : فرستندکان بادکشت ، مب : زفکر و زاندیشه آزادکشت ؛

ب۸۹۸: (دوم) ك وقب وحظ : سخن کفت هر ، ط : سخن کفت هر کونه بر ، قا ومب : سخن رفت بسیار از ؛ قا عنوان را چنین دارد : نامهٔ سیاوخش بکیکاوس ورفتن رستم ازبلخ بامی ط : نامه سیاوش بکاوس شاه و باز نمودن ازکار افراسیاب ، ك : رفتن رستم برسولی بنزدیك کاوس شاه ، قب : نامه سیاوش بنزدکاوس ورفتن رستم برسولی ، حظ عنوان را ذیل بیت ۸۹۳ آورده بود . مب چنین دارد : نامه فرستادن سیاوش نزدکاوس بر دست رستم

ب۸۹۹: مب: نزدش دبیر ؛
(دوم) : قب: نبشتن ، حظ : نبشتش ، ط : نوشتش یکی ، قا و مب : براندیشه [مب : باندیشه] با می برآمیخت [مب: بیامیخت] شیر ؛ قا بیتی افزوده :

نخست آفرین کرد بر کردکار
سر نامه بنوشت بر شهریار

ب۹۰۰ : (دوم) قا : دید پیروز روزهنر ؛ ط وك وقب وحظ ومب بیتی افزوده‌اند :

خداوند رای و خداوند داد
زدانش [مب: دادش] خردمند [ك: و] بیروز و شاد

ب۹۰۱ : قا وك وط وقب وحظ : زمان وتوان ، مب : وتوان وزمان ؛

ب۹۰۲ : (دوم) مب : کر بکردد ، قا : کسی برنکردد ؛

ب۹۰۳ : ط و ك و قب و حظ : جز ازکاستی ، مب : بکیتی مجو تو بجزراستی ؛
(دوم) : ط وك وقب : بدو شاد افزونی ، مب : کز و . . . کاستی ، حظ : بدو شاد ارزانی ؛ قا بیت را ندارد . تمام نسخ بیتی افزوده‌اند :

همان [قا ومب : همو] آفرینندهٔ هور و ماه / فزایندهٔ بخت [قا ومب : تاج] و تخت وکلاه

ب۹۰۵ : ط ومب: رای تو ؛
(دوم) : مب: بالای تو ، ك وقب وحظ : خرد باد بالا ، ط : باد بالای تو ؛

ب۹۰۶ : بم : ببلخ و بخورم ، مب : ببلخ جوخورم ، قا : ببلخ آن جو خرم ؛

(دوم) : حظ : همی شاد ، مب : شادی
آوردمان روز کار؛
ب۹۰۷ : ط و‌ك وقب وحظ : خبر شد بافراسیاب؛
(دوم) : ط : اندرش روشن آب، ك وقب و
حظ : بجام اندرش روشن آب ؛ قب بیتی
افزوده :
بدانست کان کار بی سود کشت
جهان تیره شد کار بی دود کشت
ب۹۰۸ : مب : دشخوار، ط و‌ك وحظ : کان کار،
قب : همان نیز آن کار؛
(دوم) : قا : بخت بی کار، مب : همان . . .
بختش وخوار؛
ب۹۰۹ : (دوم) مب : سخن را بدین کونه آراسته ؛
مب بیتی افزوده :
یکی نامه با لابه و دل پسند
نبشته بنزدیك شاه بلند
ب۹۱۰ : مب بیت را ندارد .
ب۹۱۱ : (دوم) قا : همان بایه وارز، ط : همه مایه و
ارز، ك وقب وحظ : همه بایه و ارز؛ مب
بیت را پس از ب ۹۱۲ چنین آورده :
بدانست هم پایه و ارز خویش
سپارد بما نیز از مرز خویش
ب۹۱۲ : قب : اکر بسپرد ، حظ :بسترد، مب:
کز . . . نیزخاك ؛
(دوم) : ط و‌ك : ازجنك وزکینه باك،
قب : ازجنك واز کفت باك ؛
ب۹۱٤ : ط و‌ك وقب وحظ ومب : رواست ؛
(دوم) :مب : جهره او کواست؛
ب۹۱٥ : نسخه‌ها بیت را ندارند و در عوض
افزوده‌اند :
تهمتن بیامد بنزدیك [مب: بدین کارشد
نزد] شاه/جنان جون سزد بادرفش وسپاه
[قب : درفش سیاه]
مب بیتی دیگرنیز افزوده:
ابا او سر افراز طوس دلیر
یکی کی نژاد و کو شیر کیر
ب۹۱٦ : قا : وزان سوی، مب: کرسیوز نامدار،
ط و ك و قب و حظ : کرسیوز اندر
شتاب؛
(دوم) : ط وقب وحظ : رسیدش [حظ :
رسیده] بنزدیك افراسیاب، ك: رسیدند
نزدیك افراسیاب ، مب : بشد نزد
افراسیاب از کداز؛
ب۹۱۷ : مب : سیاوش کفت، ط و‌ك وقب : همه
رازهای سیاوش ؛

ب۹۱۸: قا وط وك وقب وحظ : زجوبی و، مب: زخوبی زگفتار ودیدار اوی ؛
(دوم): ك: رفتار او، ط : زهوس دل و شرم گفتار، مب : ز هوش و ز شرم و زکردار اوی ؛
ب۹۱۹: ط : کوی کرد؛
(دوم): قا : توگفتی، ط وك وحظ: داردش در، قب: توگفتی خرد داردش در ؛
ب۹۲۰: قا بخندید با ؛ ط بیت را ندارد.
ب۹۲۱: قا وك وقب وحظ ومب: دلم کشت ازان خواب بد برنهیب ؛ ط بیت را ندارد .
ب۹۲۲: (دوم) م: نشیب‌وفراز، مب: به‌بینم نشیبی فراز، ك وقب: تا نماند تن اندر گداز، حظ : تا بماندش اندرفراز ؛ ط بیت را ندارد.
ب۹۲۳: (دوم) قا: بدانسان؛
ب۹۲٤: ك ومب : وزین، ط : روی گرسیوزشر [گرسیوز را خط زده و بالای‌آن علامتی گذاشته اما درحاشیه چیزی نیست]
(دوم) : قب: بیاید بر، حظ: برآمد بر ؛
ب۹۲۵: (دوم) قب: بجای، مب: شهنشه ز، ط : بیامد . . . بجای؛
ب۹۲٦: قب: سپهبد گرفتش سر اندر ؛
(دوم): قا: بپرسیدش از ؛

ب۹۲۷: قا : زفرزند و ز، مب : ز کردار و، ط : ورزم و ز کار، ك: ز کردارو ز رزم وز کارزار ؛
(دوم): ك: زکار، مب: چرا گشت باز او زشاه؛ مب افزوده :

تهمتن ببوسید روی زمین
بکاوس برخواند چند آفرین

ب۹۲۹: مب: فروخواند؛
(دوم) : ط وك و قب و حظ: رخ شاه کاوس‌شدهمچو؛ مب‌عنوان‌دارد: پاسخ نامه سیاوش از سمن شاه کاوس
ب۹۳۰: (دوم) قا وقب وحظ : رسیده بدو؛
ب۹۳۱: (دوم) ط وك: مردان هنر ؛
ب۹۳۲ : قا: بدیدی، ط وك وقب وحظ: ندیدی تو بدهای ؛
(دوم): حظ: خوروآرام؛
ب۹۳۳: ك وقب وحظ: بایست و، قا : بایست با وی بجنگ ؛
(دوم) : قب: سری تیرجنگ ؛
ب۹۳٤: حظ: برفتم ؛
(دوم): حظ: بپیچید، قا: سپهدارنو ؛
ب۹۳٦: قا: بدان برده وخواسته، حظ: مردزی ؛
(دوم) : قا : برین گونه، حظ: برآن ، ط

وك وقب ومب : برین [قب : بران، مب: بدین] کونه بردل شد؛
ب۹۳۷: قا ومب: کی او بستد، ط وك وقب وحظ: بمالی کی وی [قب:او] بستد از پی؛
(دوم) : مب: بدین سان به، قا وقب وحظ: ازین [قب: برین، حظ ؛بدین] سان به‌بیجید [حظ:نبیجید] سرتان ز راه، ك: بدین‌سان سیجد سرانتان زراه، ط : بران کونه بیجد سران تان زراه ؛
ب۹۳۸ : قا وط وقب وحظ ومب : بیجاره بد؛
(دوم) : بم وط وحظ وقب: ندارید یاد؛ مب بیتی افزوده :
بدادید سرها بکفتار اوی
شد از یادتان جمله کردار اوی
ب۹۳۹: ط وك وقب وحظ: همان از، مب: حه اندیشد؛
(دوم) : ط و ك و قب : همان آب جوی ، حظ ومب: همان‌آب روی، قا: جشمش نبد اب رو؛
ب۹٤۰: بم : بسیجید کار، مب : را ببستید کار، حظ: شمارا کر، قا: خردتان نبندید کار؛
(دوم) : ط : ارنخسش کارزار، ك: از سحش کارزار، قب و حظ : از بخشش روزکار،

مب: از دانش وکارزار؛
مب بیتی افزوده :
سیاوش بجنگ رد افراسیاب
جرا هم بدین‌سان نشد پرشتاب
ب۹٤۱ : (دوم) ط وقب ومب : دانش بر، قا وك وحظ: با دانش بر؛
ب۹٤۲: حظ: بفرمایش، قب : کاشتی؛
ب۹٤۳: مب: بآتش نه‌آن خواسته،
(دوم) : بم: تا نیاری؛
ب۹٤٤: حظ: را سوی ما فرست؛
(دوم) : حظ : نخواهم ز، مب: همه سر. . . زتنها؛ ك وط وقب بیت را ندارند .
ب۹٤۵: مب: خویش شو ر بجنگ ؛
ب۹٤٦ : قا : بکشا وبا، ك: دشت: مب: در کینه بکشای خون یکسره ؛
(دوم) : ك وحظ : آیند بیش، ط : آرند بیش، قا : ایدر اید بنزد بره ، مب: آید میان بره ، قب بیت را ندارد .
ب۹٤۷ : قا : کیری براویختن ، مب: گیری بخون ریختن؛
(دوم) : مب : غارت‌آمیختن ؛ قب بیت را ندارد .
ب۹٤۸ : حظ : بیامد، مب: درآید ،

(دوم) : مب: بدو ، قا: جو آکاه کردد زارام و ؛ قب بیت را ندارد .

ب۹۴۹ : قا : کفت ای ؛

(دوم) : قا: دلش را ؛ قب بیت را ندارد .

ب۹۵۰ : مب : من کشاده نخست ، قا: بشنوای شه توازمن نخست ؛

(دوم) : ط وك وحظ ومب: ازان [مب : وزان] بس جهان ؛ قب بیت را ندارد .

ب۹۵۱ : مب : که در ؛

(دوم) : ط: بران تیز ، مب : بدان ، حظ : سوی آب ، قا : بدان سوی آب ؛ قب بیت را ندارد .

ب۹۵۲ : مب: درآید ؛ قا وقب بیت را ندارند .

ب۹۵۳ : قا : ازجنکک ، ط وقب وحظ ومب : ببودیم [مب : ببودند] تا جنکک جوید بجست [قب : نحست ، حظ ومب : نخست]

(دوم) : قب: کشاید نحست ، مب : بما آشتی کرد وجنکک او نجست ؛ ك بیت را ندارد.

ب۹۵۴ : حظ : و ساز بزم ؛ ك بیت را ندارد .

ب۹۵۵ : قا و قب ومب : شکن بیشکاه ، حظ : شکن بیشه کاه ؛

(دوم) : حظ : بسندیده و؛ ك بیت را ندارد.

ب۹۵۶ : حظ : بپروز دیدی ، ك: کشتی [ابتدا دیدی نوشته بعدخط زده] بجنکک ، قا : بپروز کشتی برزم ؛

(دوم) : ك : برسم (روی کلمه نوشته : بسان) ، ط وحظ : نهنکک ، مب: بسان دلاور برفتی نهنکک ، قا : ندیدی ازین بیشتر روز بزم ؛ قب بیت را ندارد .

ب۹۵۷: قا: نبینی جز ، ط وك وقب وحظ : جه جوبی جز ؛

ب۹۵۸ : (دوم) ط و قب : روشنت آب [قب ناخواناست ، ش: ازاب] تیره مجوی ، ك : رفته مجوی (کلمهٔ رفته را خط زده نوشته: تیره) حظ ومب: دلت روشنست آب تیره مجوی ؛

ب۹۵۹ : ط و ك : ار افراسیاب ، مب : وز افراسیاب ؛

(دوم) : حظ : نخواهم ، مب : شکستن نخواهد ؛

ب۹۶۰ : حظ : بکشتیم ؛

(دوم) : ك : بجایست جنکال و کوبال ، قب : بجنکال کر کست بازوی شیر ؛

ب۹۶۱ : (دوم) : ط و ك و قب : دروغ ایچ کم درخورد ، حظ : ــ وایچ کم درخورد ، قا : مکو انجه اندر خورد باکناه ؛ مب : دروغ ایچ درخورد ناید زشاه ؛

ب۹٦۲: (دوم) بم : به بیمان ؛ قا بیت را ندارد .
مب پس از ۹٦۲ افزوده :
تو یافه چرا کوبی ای شهریار
همی با دل تو خرد نیست یار
ب۹٦۳: مب : ازین ، قب : درین کار اندیشه ؛
(دوم): حظ : آن نامور ، مب : بارگاه ؛ قا
بیت را ندارد . مب افزوده :
مکن بخت فرزند خود را دژم
نه‌بینی دل‌خویش زین پس خورم
ب۹٦٤: قا : جو بشنید کاوس ، ط وقب وحظ :
بشنید سربر ؛
(دوم) : مب : ازان کارو بر کرد جشم ؛
ب۹٦٥ : (دوم) حظ : نماند هم اندر ، ك : کی
ایدون نماند سخن همی ، قا : نماید بمادر ، مب :
نماید همی در ؛
ب۹٦٦ : مب : برسر ؛
ب۹٦۷: قا: ازین ، ط وقب ومب : درین ، حظ :
جویش . . . درین ؛ ك بیت را در حاشیه
آورده وقا بیتی افزوده :
در بی‌نیازی بشمشیر جوی
بکشور بود شاه را آب روی
[ر.ك به ب ۹۹٥] .
ب۹٦۸ : (دوم) مب : بدین، قا : بدین کینه بر ،
حظ : نه‌بندد درین ؛
ب۹٦۹: مب: هم اکنون ؛ قا بیت را ندارد وط و
ك و قب و حظ و مب آنرا پس از بیت
۹۷٦ آورده‌اند .
ب۹۷۰: مب: کرسر ز فرمان ،
ب۹۷۱: (دوم) ك وحظ : خود ویژ کان . . . زراه،
مب: وزانجا سبک باز، قا : خود وترك
صد بازکردد زراه؛ قب بیت‌را ندارد.
ب۹۷۲: ط : بیابد ز ، حظ : بیابد ز ، قا ومب: من
انجه ، ك : بیابد . . . انجه او در (روی
آنجه‌نوشته: هرچه) قب: نیابد زمن انج
او درخورست ؛
(دوم): حظ : کی او ، مب : که او . . .
برسر ؛ قا ومب بیتی افزوده‌اند :
نخوانم‌ترا زین سپس(مب: نخواهم
ازین پس‌ترا) نیز یار
نخواهم کی ما را کنی کار زار
ب۹۷٤ : ط : ترا رستم ، ك : طوس نوذر ترا
رستمست ؛
(دوم) : ط وك وقب : بکیتی ؛ مب بیت
را ندارد.
ب۹۷٥ : (دوم) ط وك وقب : حشم جشم و بر،
قا : خشم‌جان و برازرنگ، حظ ومب:

خشم جشم و بر از رنگ و بوی ؛ مب
افزوده :
سوی سیستان راه بنمود و تفت
ابالشکر خویش برکشت و رفت
برآشفتن کاوس بر رستم وطوس را فرستادن
بجنگ
هم اندرزمان طوس یل را بخواند
شهنشاه با وی سخنها براند
ب۹۷٦: مب : جودربیش خود طوس؛ ط وك و
قب وحظ ومب بیتی[مب دوبیت]افزوده‌اند
وسپس بیت ۹٦۹ را آورده‌اند :
بدو گفت کای [حظ: ای] سرفرازدلیر
برون رو از ایدر بکردار شیر
بیت دوم مب :
برو جنگ را سازکن با سپاه
بتندی ببر لشکر و رزم خواه
لك بیت ۹۷٦ را نیزچنین تکرار کرده:
جو بیرون شد ازبیش کاوس شاه
بفرمود لشکر کشیدن براه
ب۹۷۸ : (دوم) ط و ك وحظ : وزآرام که رای
[حظ: روی] کوته، قب: وزآرام که‌دست
کوته ، مب: دل و رای و آرام کوته ، قا: دل
ازخانه آزاده کوته ؛

ب۹۷۹ : لك : فرستادکاوس ؛
(دوم): قب: کردد سیاه ؛ ط وك وقب
وحظ بیتی افزوده‌اند :
ابانامه وبا[حظ: نامه با]سخنهای تلخ
فرستاد نزد سیاوش ببلخ [حظ:
نزدیک آن شاه بلخ]
قا عنوان را چنین دارد : جواب نامه
سیاوخش ازکاوس شاه بخشم و اکهی
یافتن سیاوخش از رنجانیدن رستم و
رسیدن طوس ، ط وقب : نامهٔ کاوس
بنزد سیاوش بخشم ، حظ : باسخ نامه
سیاوش از شاه کاوس ، لك: باسخ نا[مه
سیاوش] ازکاوس شاه ، مب عنوان
ندارد .
ب۹۸۰: مب: را شاه خواند؛
(دوم) : تمام نسخ: برتخت خویشش [ط
وك وقب: بیشش] بکرسی[قا: بتندی]
نشاند
ب۹۸۱: قا: رخسارجون، مب: روان تیره و روی
جون ؛
ب۹۸۳ : نسخهٔ لن از بیت ۷۳۳ تا این بیت
افتادگی دارد کـه ذیل بیت ۷۳۳ نیز
یاد شد .

ب۹۸٤: مب: اوکشت؛

(دوم): قا: ازو باد، ط وك وقب ولن: وزو، مب: وز بازکسترد هر؛

ب۹۸٦: (دوم) قب: خواب و؛

ب۹۸۷: قا: شنیدی‌کی رستم؛

ب۹۸۸: قب: از رزم؛

(دوم): قا ومب: بدین، قب: بدان، ط: رزمکه بر مبرتاب؛

ب۹۸۹: قا: منه در، قب: اندرنهیب، لن: اندر نشیب؛

(دوم): قب: نخواهی نشیب، مب: که از... نشیب، لن: که از... کردون، ط: کی از... ببابی مهب، قا: کی اید ازان برتنت برنهیب؛ تمام‌نسخ پس‌ازاین بیت افزوده‌اند: کروکان کی‌داری بدرکه[قا: برمن] فرست/ ندیدست‌کس جفت با پای دست [لن: بست، حظ: مست، مب: که سرشان بخواهم من ازبن‌کسست]؛ ترتیب ابیات قا وط وك و قب و لن و حظ: ۹۹۱، ۹۹۰، ۱۰۰٤، ۹۹۳ و هیچیك بیت ۹۹۲ را ندارند. ترتیب ابیات مب: ۹۹۱، ۹۹۰، ۹۹۲، ۱۰۰٤، ۹۹۳ و...

ضمناً بیت ۱۰۰٤ که‌گاه به‌اختلاف دراینجا آمده، درجای خود، درهیچیك ازنسخه‌ها ضبط نشده، ولی اختلافات آن درجای خود یاد خواهد شد.

ب۹۹۳: (دوم) بم: سیراز، لن: بخواهد؛

ب۹۹٤: ط وك وقب ولن وحظ: وزان، قا: بدان مردری تخت، مب: وزان مردری شاه شاهنشهی.

ب۹۹٥: لن: زشمشیر؛

ب۹۹٦: (دوم) حظ: یابد؛

ب۹۹۷: ط وك و قب و لن و حظ و مب جای مصراعها را عوض کرده‌اند. تمام نسخ دوبیت افزوده‌اند: ازین [مب: کزین] آشتی [لن: آشی] رای [قا ومب: راز] جرخ بلند / جنانست کاید بجانت گزند. بایران رسد زین [قا: زان] بدی اکهی برآشوبد این روزکار بهی [قا: مهی] (ر.ك به ب۲٤۰۰)

ب۹۹۸: هیچیك ازنسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۹۹۹: قا: کینه وتاختن را، مب: تو روکینه و تاختن را، حظ: کین کش آویختن را؛

(دوم): قب ومب: وزین؛

ب۱۰۰۰: قب و مب: سازو، قا وط وك وحظ: جنك و

(دوم): ك: رود هامون؛

ب۱۰۰۱: قب: سپهبد نهاده سر اندربخواب؛

ب۱۰۰۲: ط وك وقب وحظ: اکر، مب: بدان، قا: ان انجمن، لن: اکر... ان انجمن؛

(دوم): لن: خوانند مهان، مب: خوانندت، حظ: بخواهی کی خواندت؛

ب۱۰۰۳: قا: طوس را واده و، ط وك وقب ولن وحظ: طوس را ده توخود باز، مب: سپه‌ده بطوس و توخود باز؛

(دوم): قا وك و حظ: برخاش و تنکٔ و نبرد، ط و قب و لن: برخاش و جنکٔ و نبرد، مب: برخاش و دشت نبرد؛

ب۱۰۰٤: ط و ك: با ماه، قب ولن: باماه رویان بیامیختی، حظ: نیامیختی؛

(دوم): ط و ك و قب و لن وحظ و مب: ببازی و از جنکٔ، قا: ز فرمان من روی برتاختی؛ این بیت را تمام نسخه‌ها پس از بیت ۹۹۰ آورده‌اند، بنداری هم مضمون آن را درهمان جای سابق دارد.

ب۱۰۰٥: (دوم) قا وقب: هیونی براورد، مب: هیونی‌بیاورد، ط وك ولن وحظ بیت‌راندارند.

مب عنوان دارد: رسیدن نامه شاه سش سیاوش ورفتن بخشم

ب۱۰۰٦: (دوم) قب: برین، حظ: ناخوب کفتار، لن: بدان... ناخوش بدید، قا ومب: بدان کونه ناخوب کفتار؛

ب۱۰۰۷: قا: خواند برسید، ط وك وقب: برسید وجست، مب: پرسید وکفت؛

(دوم): قب: وزو، مب: سخن زو نکرد ایچ کونه نهفت؛

ب۱۰۰۸: قا: انجه با، ط و ك وقب ولن وحظ ومب: انجه با... کفته بود؛

(دوم): قا: آشفته، ك: زکاوس وز طوس، مب: کاوس‌بشنفته[روی کاوس آگذاشته]، ط وقب: زکاوس و با [قب: و از] طوس آشفته؛ مب بیتی افزوده:

زکار تهمتن که با خشم رفت
سوی زابلستان خرامید و تفت

ب۱۰۰۹: (دوم) قا: کشت و زردکرد رو، ط و ك وقب ولن وحظ ومب: واز [ط وك ومب: وز] کاراوی؛

ب۱۰۱۱: قا وط وقب وحظ: کرد و سوار، ك و مب: کرد سوار، لن: صدکرد مرد سوار؛

(دوم): قا ومب: جنان؛

ب۱۰۱۳: قا و ط و ك و حظ و مب: نترسد، قب: نترسد نه اندیشد کارشان؛

ترتیب قب : ۱۰۱٤ ، ۱۰۱۳ ، مب بیتی
افزوده :
پذیرفتم از پاك یزدان که من
نکوشم بخون و بجان و بتن
ب۱۰۱٤ : ك : بوزش کنم ؛
(دوم) : قا : بدآید ز ، ط وك وقب ولن و
حظ ومب : کار بدر بر ؛
ب۱۰۱٥ : (دوم) ط وك وقب ولن وحظ ومب:
جنین ،قا : ابرخیره برشاه ؛
ب۱۰۱٦ : (دوم) مب : برید؛
ب۱۰۱۷ : قا وط وك وقب ولن ومب : بدرکاه
شاه ؛ حظ بیت را ندارد .
ب۱۰۱۸ :ك وقب ولن : برسرم بد،ط: ازاو نیز
هم برسرم،مب : همان ازپدربر؛
(دوم) :مب:بینم بیش ؛حظ بیت را ندارد.
ب۱۰۱۹ :ط وك وقب ومب:هم جز ،لن:سوداوه
جزهم بدی؛
(دوم):قا ومب: خواهد بدن؛حظ بیت را
ندارد . ط وقب این عنوان را دارند: رای
زدن سیاوش با بهرام و زنکه [قب : زنکه
شاوران].عنوان مب:اندیشه کردن سیاوش
از بهر حال خود
ب۱۰۲۰ : (دوم) قا : بهرام جون ؛ حظ بیت را
ندارد .
ب۱۰۲۱ : قا وقب ومب : بدان ، ط وك ولن:
بدین؛
(دوم) : قا ومب: بپرداخت؛ حظ بیت
را ندارد .
ب۱۰۲۲ :ط وك:جوراز،لن:جه راز؛
(دوم) :ط وك وقب ولن:بشدزانجمن؛
حظ بیت را ندارد .
ب۱۰۲۳ :حظ:بایشان . . . کی از؛
(دوم) : قب ولن : برسرم ؛
ب۱۰۲٤ :قب:جنان مهربانی؛
(دوم) : تمام نسخ:از برك و؛
ب۱۰۲٥ : (دوم) ط وك و لن وحظ ومب : تو
کوبی ؛
ب۱۰۲٦ : (دوم) ط و ك و قب ولن وحظ : غمی
کشت ازو بخت [ك :از]؛
ب۱۰۲۷ : (دوم) قا: کی دراب واتش نیارود بار،
حظ: مهرواتش برآورد یار؛
ب۱۰۲۸ : ط ولن وحظ:بدان [ط : ران] سور
بی [لن : سودبی ، حظ : سوزمی] آب
جنکک، قب : ان سوی رفتن بجنکک ؛
مب: بدان روز ازشاه جنکک ؛
(دوم) : قب : که ناورد مانم ؛ قا و ك

بیت‌را ندارند وقا بجای آن بیت‌زیررا آورده:

رمیدم از آن سور و جستیم رزم
همی دور ماندم ز شادی و بزم

ب۱۰۲۹: مب: جندان سوار؛

(دوم): مب: کرسیوز نامدار؛

ب۱۰۳۰: ك: بیلخ اندرون؛

(دوم): مب: کینه وتیغ؛

ب۱۰۳۱: (دوم) ط و ك و قب و لن: برجنگ،
مب: بجستم برجنگ؛

ب۱۰۳۲: (دوم) قب: کروکان و هدیه بسی
ساختند؛

ب۱۰۳۳: مب: این نمودند، حظ: آن کزیدند، ط
و ك و قب و لن: موبدان برکزیدند [ك
برکزیدند را خط زده بخطی دیگر روی آن
نوشته: آن نمودند] ترتیب ابیات در تمام
نسخه‌ها چنین است: ۱۰۳۳، ۱۰۳۶،
۱۰۳۷، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵،
۱۰۳۸ و...

ب۱۰۳۴: قا وط وحظ ومب: نیاید، ك: نباشد
همان کار؛

ب۱۰۳۶: ط وك ولن وحظ: کراورا زبهر، قب:
که اورا ز، مب: وگرمان ربهر؛

(دوم): مب: جو جنگ آوری کشور اید
بجنگ؛

ب۱۰۳۸: ك: نباید، مب: جباید، حظ: همه...
نباید؛

(دوم): حظ: فراوان نکوهش —، قا:
بباید کشید، مب: جباید کشید؛

ب۱۰۳۹: پس از این بیت، همهٔ نسخه‌ها بیت
۱۰۷۲ را آورده‌اند که اختلافاتش در
جای خود یاد می‌شود؛ فقط مب پیش
از آوردن آن، بیتی دیگر افزوده است:

دل شاه آکه ز آزرم نیست
برو و زبانش درون شرم نیست

ب۱۰۴۰: (دوم) قب: نکشتی سپهر بلند ازسرم؛

ب۱۰۴۱: (دوم) قا وط وقب ولن وحظ ومب:
همه زهر؛ ط وك وقب ولن وحظ ومب
بیتی افزوده‌اند:

درختیست این برکشیده بلند
که بارش همه زهرو برکش کزند

ب۱۰۴۲: ط وك وقب: وزان کونه، لن: وزین،
حظ: بران، مب: بدان؛

ب۱۰۴۳: ط وك وقب: که کرسر؛

ب۱۰۴۴: ط و ك و قب و لن: پراکنده کردد
بدهر این؛

(دوم): قا وط وك ولن وحظ ومب:

شاه توران ، قب : شاه ایران ؛ ترتیب قا :
۱۰۴۵، ۱۰۴٤ مب افزوده:
چو بینند از من ره کاستی
کجا پای دارد ره راستی
ب۱۰۴۵ : ط و لـ وقب ولن وحظ : برمن بید؛
(دوم) : مب: زهر، ط و لـ وقب ولن و
حظ: جایگاهی جنان ؛
ب۱۰٤٦ : (دوم) قب و لن و حظ و مب : آسمان
برزمین ؛
ب۱۰٤۷ : قا و لـ : زما؛
(دوم) : قا: بر دهد
ب۱۰٤۸ : (دوم) قا وط وقب و لن و حظ ومب :
کردد نهان ؛ در لـ بیت محو شده‌است.
ب۱۰٤۹ : بم : کی روشن، لـ : کی روشن (لفظ
کی را خط زده) حظ: روش زمانه بدان،
ط : وروشن ، قب : جوروشن ، مب : نه
بآسان ، لن : زروشن . . . بدان ؛
(دوم) : لـ ومب: دارای، قا: فرمان ورای
جهانبان ؛
ب۱۰۵۰ : مب: سرش کش ؛
(دوم) : قا وط و لـ وقب: هم از ، حظ: هم از
بدتری، مب: هم از ... دارد بهی ؛ چنانکه
پیشتر یاد شد (ر. لـ به ۱۰۳۳) این بیت، با

بیت ۱۰۵۱ در همهٔ نسخه‌ها پس از ب
۱۰۳۷ آمده است .
ب۱۰۵۱ : (دوم) ط : وزین نیز، لن : وزان پس
همه رفته ؛
ب۱۰۵۲ : (دوم) لـ وط ولن: دل را، قب: سانی تو
دلرا، مب : برارای دل‌را برنج ، حظ :
بیارای — کران
ب۱۰۵۳ : ط و لـ و قب ولن جای مصراعها را
عوض کرده‌اند.
ب۱۰۵٤ : ط : وآن ؛
(دوم) : ط و لـ وقب ولن : تخت‌نشست،
حظ : تخت وتاج نشست ، مب: تخت و
تاج‌ونشست، قا : وزتخت وجای‌نشست؛
ب۱۰۵۵ : قا و لـ و قب وحظ ومب : جنین‌هم همه
باز بربیش، لن: یکایک همه بازبرسش،
ط : جنین هم همه بازبیس ؛
ب۱۰۵۷ : ط و لـ وقب ولن ومب: ترا برده [لن:
بدره، مب: پرده] وپیل وکوس، قا: ترا
جمله با بوق و کوس ، حظ : سپردم
سراپرده و پیل و کوس ؛
(دوم) : قب : جوآید بایدر سپهدار ؛
مب بیتی افزوده ؛

چنین جون سپردمت او را سپار
یکایک همه بیش او برشمار

ب۱۰۵۸ : (دوم) قا: همین کار، مب: همه‌جیزها، ط و ك و قب و لن و حظ: همه سربسر کار آراسته؛

ب۱۰۵۹ : حظ و مب: بدوبر، ك: یکایک همه بر؛ (دوم) : قا و ط و ك و قب و حظ : تخت نشست ؛ مب افزوده :

که با من مکر بخت وارونه کشت
ز فرمان یزدان نشاید کذشت
ندانم که فرجام این کار جیست
برین زندکانی بباید کریست

مب عنوان دارد: رای زدن سیاوش باایرانیان از بهرلشکر

ب۱۰۶۰ :قا وط وك وقب وحظ ومب : زتیمار، لن : زکرداراوی؛ ط این عنوان را دارد : باسخ دادن بهرام وزنکه شاوران سیاوش را

ب۱۰۶۱ : مب پس‌ازین بیت افزوده :

که سوداوه از تخم آن مرزرست
که جز اندهان سیاوش نجست

ب۱۰۶۲ : قب : بران غم، قا : هرسه؛ (دوم) : مب : خروشنده زان کار و کشته دژم ؛

ب۱۰۶۳ : تمام نسخ : بدو کفت بهرام کین ؛

ب۱۰۶٤ :حظ : بنویش؛ (دوم) :حظ : دکربار زو، مب: بارازو، ط و ك و قب و لن : دکر [لن : کو] بیلتن‌را ازو بارخواه ؛ قب عنوان‌دارد: باسخ دادن بهرام و زنکهٔ شاوران سیاوش را

ب۱۰٦٥ : (دوم) قا ومب: سخن کوتهست ارنکیری دراز ؛ط وك وقب ولن: سخن کوتهست ارنکردد [ك : نکردد را خط زده به خطی دیگر درحاشیه نوشته : نکیری] دراز ؛ حظ: سخن کوته بهست ارنکردد دراز ؛ همهٔ نسخه‌ها پس ازین بیت ، ابیاتی افزوده‌اند (ك ابیات دوم وسوم و چهارم را ندارد) :

کرآرام کیری سخن تنک نیست / ترا بوزش اندر بدرننک نیست [قب :ترا با بدرآشتی جنک نیست] .

نوا [قا ومب : مرا] کرفرستی بنزدیک او / قا ومب: برافروزم[مب: بیفروزم] ان جان تاریک او ، ط وقب ولن‌وحظ: بخندد [قب:بخندند] دل‌وجان [حظ : ورای] تاریک او .

دلت کرجنین رنجه [قب: رنج] کشت ازنو [قا : کر برنج آمد از بس نوا] / رهاکن نوا ورها [لن: بها] کن کوا [قا ومب: کن کسی نیست برتوکوا] ، حظ مصراع دوم را ندارد .

بنامه جزازجنک فرمانش [لن: جزازجنک از شاه فرمانش] نیست / نرفتست [قا ومب: نکفتست] کاری که درمانش نیست .

بفرمان کاوس جنک آوریم / جهان بر بداندیش تنک [ط ولن: ننک] آوریم .

مکن خیره اندیشه بر [لن : در] دل دراز [قا : مکن خیره آتش بدل در دراز] / سر او بحربی بدام ار باز

ب۱۰۶٦: (دوم) ط وقب ولن: برامد؛ پس ازاین بیت نیزنسخه‌ها ابیاتی افزوده‌اند (حظ بیت اول وچهارم را ندارد) :

برازخون مکن دیده [قب ومب : و] تاج وتخت / خروشان دل [لن : مخوشان تن ، مب: مجوشان دل] خسروانی درخت .

نه نیکو [قا : جکونه] بود بی تو تخت و کلاه / سپاه و در [ط و مب : دز] و برده [حظ : وسرابرده] وبارکاه [لن وندارد].

سر و مغز کاوس آتش‌کده‌ست [قا و قب : کدست، مب : کذشت] / همه نامه و [مب و ندارد] جنک او بیهده‌ست [قا وقب وحظ : بیهدست]

وکر[لن: اکر]آسمانی جزاینست [قب: جنین‌است] راز / جه باید کشیدن سخنها [قا: سخن را] دراز

ب۱۰٦۷ : ك : بپذیرفت ازان ؛

(دوم) : قا: بدرای، ط وك وقب ولن و حظ ومب: دکر بود راز سپهربلند ؛

ب۱۰٦۹ : تمام نسخه‌ها : بپیمان یزدان ؛

(دوم) :مب: ز روباه با ببر و شیر ، قا: نباشد که و مه نه پیل و نه شیر ؛

ب۱۰۷۰ : ك : زفرمان اوسر ، حظ : فرمان سرش را بتافت ؛

(دوم) : مب : شد راه یزدان بیافت ؛

ب۱۰۷۱ : ط وحظ : همه؛

(دوم) : قا : کشورشدن ، ك : بخون دو، مب : بخون دوکشورشدن ؛

ب۱۰۷۲ : مب: ازان، قا: روزکار ؛ این بیت‌را تمام نسخه‌ها پس ازبیت ۱۰۳۹ آورده‌اند .

ب۱۰۷۳ : لن : نواکر ، قب : نیازارد ؛

(دوم) : قا : سخنهاء دیرینه باز ، حظ : سخنها کم ، ك : کم بوده ، مب : کم بود یاد آرد؛

قا و ك و قب و لن و مب پس از این بیت افزوده‌اند :

وگر باز کردم ازین رزمگاه
شوم کار ناکرده نزدیک شاه

ب۱۰۷٤: قا ولن وحظ : بازاورد، مب: آود ؛

(دوم) : بم : سرشکث وغم، حظ : اندرگداز آورد، لن: بدین غم تن اندرگداز اورد، قا: سخنهاء دیرینه باز اورد، لن افزوده :

بگوید ز هرگونه با ما سخن
ز کار نو و کارهای کهن

ب۱۰۷۵ : ط: کر تیره ، لن : مکر ، قا : اکر سیرتان، مب: وکر تیره شدتان دل ؛

ب۱۰۷٦: مب : باشد و؛

(دوم) : قا ولن ومب : بدین ، قب: تمام؛ نسخه‌ها هریک بیتی به‌ترتیب زیرافزوده‌اند: قا :

کسی کو نبیند ز من گنج بیش
جرا بر باید بدو رنج خویش

ط وك وقب ولن وحظ:

کسی کو نبیند همی گنج من
جرا برکارم همی[لن وحظ: برو] رنج من

مب :

کسی کو نه بیند ز من گنج من
چرا بر گمارد ز من رنج من

ب۱۰۷۷ : تمام نسخه‌ها : داد باز

(دوم) : لن : سژمرد برجادو ، مب: به سجید جان؛

ب۱۰۷۹ : ط وك وقب ولن : جشم بد روزکار ؛

(دوم) : ط : اندرجهان، قا ومب: کی راز جهان جیست ؛ قب پس از این بیت ، بیت ۱۰۸۲ را آورده؛

ب۱۰۸۰ : لن: نیز کفتار، مب: بدن دید دیدار؛

(دوم) : لن: خشم، مب: خشم کریان از [کلمهٔ شدرا روی مصراع به‌خطی دیگر نوشته] ؛

ب۱۰۸۱ : (دوم) قا: بفرمان ورایت سر افکنده‌ایم؛ لن عنوان دارد : بیغام سیاوش با افراسیاب ؛

ب۱۰۸۲: (دوم) ط وك: جنین بود، قب وحظ : بود تا بود بیمان ؛

ب۱۰۸۳: مب: زان نیکث، ط: جنین کفت ار؛

ب۱۰۸۵ : (دوم) بم : نوش و درد تو زهر ؛ مب عنوان دارد ؛ فرستادن سیاوش زنکه را بیش افراسیاب

ب۱۰۸٦: ط وك وقب ولن وحظ ومب: نکردم
تهی، قا: بپیمان روانم نکردد؛
(دوم): قا وك ولن ومب: وکرجه بمانم ز، ط: وکرجه بماندم ز، قب: دورماندم، حظ: وکرجه بماندم از؛ قب عنوان دارد: نامهٔ سیاوش بنزد افراسیاب وفرستادن زنکه
ب۱۰۸۷: (دوم) مب: سپاه منست؛
ب۱۰۸۸: قا: ودیکر بخیره ز ناکرده؛
(دوم): قب: نبایست؛ ط وك ولن بیت را ندارند.
ب۱۰۹۰: حظ: اندرنهان؛
(دوم): ط وك و قب وحظ ومب: کردد نهان؛ حظ وط عنوان دارند: پیغام سیاوش بنزدیك افراسیاب، ك: پیغام فرستادن سیاوش بنزد افراسیاب، قا: رفتن زنکه شاوران نزد افراسیاب باکروکان وهدیها و بردن پیغام سیاوخش به افراسیاب
ب۱۰۹۱: (دوم) مب: نغنوم؛ مب پس‌ازین بیت افزوده:
نخواهیم ایران کنون سربسر
تو ای زنکه برخیز و نامه ببر
که من از پس پشت تو بی سپاه
بیایم بپردازم این تخت و کاه
سپردش بزنکه همان سیم و زر
غلامان و اسبان زرین کمر
که افراسیابش فرستاده بود
بشد زنکه با نامهٔ شاه زود
ب۱۰۹۲: قب: زنکه‌ونامور، ط وحظ: صدهزار؛
قا وقب ومب بیتی افزوده‌اند:
ببردش همه [مب: همان] خواسته هرچه بود / کی ازپیش کرسیوز [قب: زچیزی که‌کرسیوز] آورده بود
ب۱۰۹۳: (دوم) لن: دیدبانش؛
ب۱۰۹٤: مب: پهلوانی بزرك؛
(دوم): ك وقب: طبرك؛
ب۱۰۹٥: ط وك وقب ولن وحظ ومب: چو شد زنکه شاوران نزد [مب: بپش] شاه؛
ب۱۰۹۷: قا وط وك و قب و حظ: شاه و نامه بداد، لن: شاه نامه بداد، مب: مرشاه را نامه داد؛
(دوم): ط وك: بروکرد:
ب۱۰۹۸: تمام نسخه‌ها: بپیچید ازان نامه [مب: زان‌کار] افراسیاب؛
(دوم): قا وك وقب ولن وحظ ومب: برشتاب، ط: دلش بر ز درد و سرش برشتاب؛

ب۱۰۹۹: (دوم) قا : بود بنشاختند ؛ قا و قب و
مب بیتی افزوده‌اند :
قا :
سپهدار خود را بخواندش جو دود
بیامد برش بر سپهدار زود
قب :
نشستند برجایکه هرکه بود
بیامد بنزدش سپهدار زود
مب :
سپهدار خودرا بخواندش جو دود
بیامد بنرد شهنشاه زود
ب۱۱۰۰: (دوم) قا وط وك وقب ولن: سخن راند
با، مب: سخن کفت با ، حظ : سخن ماند با ؛
مب عنوان دارد : نامه نوشتن افراسیاب بر
سیاوش
ب۱۱۰۱: ط وك : زكفتار و زخام کردار، حظ:
واز جام؛
(دوم): ك وقب ولن وحظ : رای بیکار ،
مب: وکردار اوی؛
ب۱۱۰۲: ط: همی رفت رخساره ؛
(دوم) : قا و ط و ك و قب و لن و مب :
دلش بر؛
ب۱۱۰۳: مب: فرستادهٔ زنکه؛
(دوم) : حظ : همی؛
ب۱۱۰۴: مب: کنم ؛
(دوم) : قا وط و ك و لن و حظ : راه
جستن ، قب: درین راه جستن، مب: راه
جستن . . . کنم؛
ب۱۱۰۵: (دوم) قا وك وقب ولن و مب : انوشه
بزی، ط : انوشه بزی با، حظ : انوشه
بری ؛
ب۱۱۰۶: حظ : تو از بهر ماکار؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : بکنج و بمردی
توانا ؛
ب۱۱۰۷: قب ولن وحظ: رای تو، ط وك : کمان
دل... رای تو ؛
(دوم): مب: اندیشه ارای من، ط وك
و لن و حظ : نکیرد بدانش کسی جای
تو، قا : جنینست و باشد بدین بای من،
قب: بکیتی نکیرد کسی جای تو،
ب۱۱۰۸ : قا : کی نیکی کند در ، مب : کس بر
نیکوئی بر ؛
(دوم) : قا : کسی نیست مانند او از
مهان [ر. ك به مصراع دوم بیت
۱۱۱۰] ؛
ب۱۱۰۹: (دوم) ط: ز رنج و زکنج انج ، مب:

ز رنج و ز گنج ایدر اندر فراز؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۱۱۰: حظ: کی ایدون ... من اندر نهان؛

(دوم): حظ : او درجهان؛ قا وط وك و قب ولن بیت را ندارند .

ب۱۱۱۱ : (دوم) قا : بفر و برای و بشایستکی، بقیهٔ نسخ: بفرهنگ و... بشایستکی؛

ب۱۱۱۲: (دوم) قا وط وك و قب ولن وحظ : جنو شاه زاده زمادرنزاد .

ب۱۱۱۳: مب: بدیدن همان؛

(دوم): قا ولن وحظ ومب: زاده مهست؛

ب۱۱۱٤: ك وقب: اکر، لن : اکر ... جزانش، ط : اکر خود جنینش، حظ : اکرخود مرا بیش؛

ب۱۱۱٥: حظ: بکذاشت و، ط: تخت بدر؛

(دوم) : ط وك وقب ولن : بکهتر سپارد خود اید براه [ط: بدر]، حظ : بکهترسپرد و خودآمد براه؛

مب افزوده :

بدان کشور اندر بود مهتری
که باشد خریدار کند اوری
ز بهر ترا تاج و تخت و کلاه
بکهتر سپارد بیاید براه

ب۱۱۱٦: حظ: نه نیکو بود این ز ؛

(دوم) : ط و قب و لن و حظ : کشور مهتر او بکذرد ؛ ك بیت را ندارد .

ب۱۱۱۷: (دوم) قا: همی برتو، حظ: کردد نهان ، لن : همی از توکردد سرانشان کران ؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت۱۱۱۹ آورده‌اند .

ب۱۱۱۸: (دوم) حظ : زبخت؛ ك بیت را ندارد.

ب۱۱۱۹: قا : جوانست با ؛

(دوم) : بم وقا: آیین تخت ، مب: آیین شاهنشهی ؛

ب۱۱۲۰: لن ومب : ز رای؛

(دوم) : قا وط وك و قب ولن ومب : بندمند ، حظ: نامه بند بند؛

ب۱۱۲۱: (دوم) قا: نوازان جوان ؛

ب۱۱۲۲: ط: درین، قا: سازی بدین؛

(دوم): ك ولن: سزاوار و، قا: بداری، حظ: برارد؛

ب۱۱۲۳: مب: زپرده دهد، ط وك و قب و لن و حظ : بایین . . . دخترش، قا : زپرده دهی دختری ؛

(دوم): قب: با مان و با، قا : بداریش با ناز براب، حظ: بآسانی وآب ؛

ب۱۱۲۴ : حظ : نماند ؛

ب۱۱۲۵ : حظ : دگر ، قا : برشهریار ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن ومب : ترا برتری ،

حظ : ترا برتری باشد ازشهریار ؛

ب۱۱۲۶ : ط : سپاهی ؛

(دوم) : قا : بزرگان ایران ؛

ب۱۱۲۷ : مب : بیاساید ؛

(دوم) : مب : اگرنزد ما آردش دادگر ، ط

وك ولن وحظ : بدین [ك : برین] آوریدش

مگر [حظ : بما] دادگر ، قب : بدین

آفریدش همی دادگر ؛

ب۱۱۲۸ : (دوم) قا : ازین ، لن : برین ، مب : بدین

گونه راست ، قب : نگردد ؛

ب۱۱۳۰ : (دوم) لن : وبر بدگمان ، ك وقب : وبد

بدگمان ، حظ : بسی کاشت بر ؛

ب۱۱۳۱ : قا : که پیران ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : این مجنها همه ؛ تمام

نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند :

زکار ازموده گزیده سران [قا و

مب : مهان ، حظ جهان

همانند [قا : بمانند] تو نیست اندر

جهان

مب ابیات ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ را دوباره تکرار

کرده است .

ب۱۱۳۲ : ط : ولکن ؛

(دوم) : قا ومب : بدان ، ط و ك و قب

وحظ : بران ؛ لن بیت را ندارد و ط بیت

را به‌خطی دیگرتکرار کرده است .

ب۱۱۳۳ : (دوم) قا : دندان برارد تو کیفر ؛

ب۱۱۳۴ : ط بیت را ندارد .

ب۱۱۳۵ : لن : که اندرخورد ؛ حظ عنوان دارد :

نامه افراسیاب بنزد سیاوش

ب۱۱۳۶ : قب : کز بدو ، قا : کزجهان کژی ، لن :

بدربند او خوی ؛

(دوم) : حظ : ازو خوی بدگی ، مب :

جون سزد ؛

ب۱۱۳۷ : قا : تو بینی ، مب : کاوسی ؛

(دوم) : ط وك وقب وحظ ومب : کشتی

بباید ، قا : جودیری بکشت ، لن : دیرینه

شد هم بباید ؛

ب۱۱۳۸ : قا وط ولن وحظ ومب : جهان فراخ ،

ك وقب : بگرد جهان ؛

(دوم) : قب : بسی رنج بی‌گنج و ؛

ب۱۱۳۹ : (دوم) حظ : که باید ، مب : که باشد ؛

ب۱۱۴۰ : لن : جنین گفت افرسیاب ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن : بارامش ،

حظ: بارایش؛ قا عنوان را چنین دارد: نامهٔ افراسیاب بسیاوخش و باز کشتن زنکهٔ شاوران، عنوان ط: باسخ دادن افراسیاب سیاوش را، ك: نامهٔ افراسیاب بسیاوش، قب: باسخ نامهٔ سیاوش از افراسیاب، لن: باسخ دادن افراسیاب بیغام سیاوش‌را، مب: باسخ دادن سیاوش نامه را

ب۱۱۴۱: (دوم) حظ: لبان بر کشاو، ك: سخن بر کشاد و همه بر؛

ب۱۱۴۲: قا وط وك وقب ولن‌ومب: برنامه؛

(دوم): قا وط ومب: نامه را ... بست، ك وقب ولن: بست؛

ب۱۱۴۳: (دوم) قا: نمایش کرفت؛

ب۱۱۴۴: تمام نسخه‌ها: کی او بر؛

(دوم): مب: بزرکی رسد؛ (ط مصراع را پس از بیت بعد نوشته وعلامت م گذاشته).

ب۱۱۴۵: حظ: آن و؛ قب بیت را ندارد.

ب۱۱۴۶: قب بیت را ندارد.

ب۱۱۴۷: قا: وخداوند داد؛

(دوم): لن: زسداد کردن دل، قا: دلش نیست شاد؛

ب۱۱۴۸: ك: شنیدم کی لشکر (روی «کی لشکر» نوشته: سخنها) کران؛ ط بیت را ندارد.

ب۱۱۴۹: حظ: غمین شد؛

(دوم): قب ولن ومب: تیره شد؛

ب۱۱۵۰: ط: ولکن... جزاز، قا وك وقب ولن و حظ: زکیتی جز از تاج؛

(دوم): بم: جه جویند، مب: فیروز بخت؛

ب۱۱۵۱: لن: ترا ایدر اینها برآراسته، مب: ترا ایدر این جمله‌آراسته؛

(دوم): ط: شهریارست وکر، لن: اکر تاج و تختست اکر؛

ب۱۱۵۲: (دوم) لن: آمد نیاز؛

ب۱۱۵۴: قب: کاوس یک روز مهر، مب: کاوس را برتو مهر؛

(دوم): مب: بدان، قب: بدین کونه ... بکشاد، حظ: کونه نکشاد یک روز جهر؛ ط وك ولن بیت را ندارند.

ترتیب ابیات حظ: ۱۱۵۴، ۱۱۵۳

ب۱۱۵۵: ك: کنج دست، قا وط وقب وحظ و مب: کنج و دست، لن: دل و کنج و دست؛

(دوم): حظ: تاج وکاه نشست، قا: بتو

کنج و جای نشست ، مب : تاج وکنج و
نشست ، ط ولن : بتو جایگاه نشست ، ك
وقب : ترا جایگاه نشست ؛
ب۱۱۵۶ : قب : بدادست بی ؛
ب۱۱۵۷ : ك وقب : تو برکشورم ، حظ : تو بر
کشورم ، ط : بو برکشورم بگذری زین
جهان ، مب : ور از ... بد جهان ؛ لن بیت
را ندارد .
ب۱۱۵۸ : حظ : ازین ، لن : دشخوار ، مب : ازین
روی کشور نیابی ؛
(دوم) : ط : ایزدت بخشد ؛
ب۱۱۵۹ : قا : بدان ، حظ : ازین راه ، ط : رای سدا ،
مب : کزین روی پیدا ؛
(دوم) : ط : باید ر دریا ؛
ب۱۱۶۰ : قا : وزین ، ك : کنون کرد ، ط وقب ولن
وحظ : اگر کرد ؛
(دوم) : قا : ایدر بساز و ، ط وك ولن وحظ
ومب : بخوبی بساز ؛
ب۱۱۶۱ : ط ولن : درو کنج ، قب ومب : دژ و
کنج ، قا : دژ وکنجها زان ، ك : دژو کنج و
تخت ؛
(دوم) : قا : بمن بر بهانه ؛
ب۱۱۶۲ : (دوم) حظ و مب : ترا کنج و ، ط :
تاج و تخت و کمر ، ك وقب : بسازم
ترا تاج و تخت و کمر ، لن : بسازم ترا
تخت و تاج و کمر ، قا : بسازم تراکنج
و زرین سپر ؛
ب۱۱۶۳ : مب : وز ایدر ،
(دوم) : ك وحظ : برتو ، قا : بگویم ، مب :
ببرم ، لن : نبیندم . . . برتو ، ط : زکشور
بکشور بشاهی کلاه ؛
ب۱۱۶۴ : (دوم) قا وك وقب ولن وحظ و مب :
شد مکر کردد ؛ ط بیت را ندارد .
ب۱۱۶۵ : مب : جوآتش بریزد برشست ، قا : جوان
جون ببیند ، لن : کزان بس نبیند دبی ؛
(دوم) : قب : شودآبس ، قا : ببریش
رنج ، مب : باد تیره ، لن : شود اتش
ازاب ، ك : شود اتش ... تیزی ؛ ط بیت
را ندارد .
ب۱۱۶۶ : (دوم) ك وقب : بشاهی کلاه ، قا : بکشور
ببوبی براه ، لن : زکشور بشاهی بسر بر
کلاه ؛ ط و حظ بیت را ندارند . مب
بجای این بیت ، بیت زیر را دارد :
بدر جون بمینو خرامد زگاه
ترا باشد ایران و تخت و کلاه
ب۱۱۶۷ : ك : ازکار ؛

(دوم) : قا : بچیز و بتن، مب : بکوشم بجان و برنج و؛

ب۱۱۶۸ : قب : بفرمایم، حظ : نیازم ؛

(دوم) : حظ و مب : نیارم، لن : باندیشه را دل نیازم ، قب : باندیشهٔ دل سازم ، ط : باندیشه بد سازم، قا : براندیشه بردل نیارم ز بد ؛

ب۱۱۷۰ : (دوم) قا وط وك و قب وحظ و مب : بسی ، لن : بنش خلعت ؛

ب۱۱۷۱ : ط وك و لن و حظ : و برسرستامی ، قب : و برترستامی، قا : ابراسب وزرین‌ستام، مب : اسب زرین ستام‌کوان ؛

(دوم) : ك : دوان ؛

ب۱۱۷۲ : ك : شهرسیاوش ؛

(دوم) : قا وط وك وقب وحظ ومب : ودید وشنید، لن : انچ بشنید وکفت وشنید ؛

ب۱۱۷۳ : قا وط وك وقب ومب : شادکشت ؛

(دوم) : حظ : بیک روی بردرد، ط و ك و قب : بیک روی با [ك وقب : بر] درد و فریادکشت، مب : بیکروی پردرد و پر باد کشت، قا : زیک روی بردرد وتیمار کشت ؛ لن بیت را ندارد .

ب۱۱۷۴ : قا وط وقب ولن وحظ : زدشمن،

(دوم) : ط وقب ولن : ازان بس کجا ؛ ط و ك و قب و لن و حظ و مب بیتی افزوده‌اند :

زدشمن نیامد مکر [حظ و مب : بجز] دشمنی

بفرجام هرجند نیکی کنی

قب بیتی دیگر نیزافزوده است :

بران سان که آمد بایست بود

نبودش همی درد و اندوه سود

قا این عنوان را دارد : نامهٔ سیاوخش بکیکاوس و رفتن او بتوران زمین ، عنوان ط : نامه سیاوش بکاوس شاه و رفتن بتوران زمین ، ك : نامه سیاوش بنزدیک کاوس شاه، قب : نامه سیاوش بنزدکاوس ، مب : نامه نوشتن سیاوش برکاوس شاه

ب۱۱۷۵ : (دوم) قا و ك و قب ولن وحظ : کرد اندرو در، مب : جنین یادکرد اندرو ، ط : کرد اندران سربسر ؛

ب۱۱۷۶ : (دوم) قا و ط و ك و لن : تیر بشتافتم ، قب : نیر بشتافتم ، حظ : نیک بشتافتم ؛

ب۱۱۷۷ : ط وك ولن وحظ ومب : ان‌آتش مغز ؛

(دوم) : مب : بیفروخت ، قا : براشفت و شد او بمن بد نهان ؛ قب بیت را ندارد .

ب۱۱۷۸ : ك وحظ : شبستان تو ، قا : درد وغم شد ؛

(دوم) : قا و ط و ك و لن و حظ و مب : بخون ، قب بیت را ندارد . ترتیب ابیات حظ : ۱۱۷۹ ، ۱۱۷۸

ب۱۱۷۹ : (دوم) مب : که بکریست برمن جو آهو ؛ ط وك وقب ولن بیت را ندارند .

ب۱۱۸۰ : قا وقب ولن : وزان ؛

مب افزوده :

بران اوریدم دل و دستکاه

که برجنك جستن نیابند راه

ب۱۱۸۱ : قا : بدان ؛

ب۱۱۸۲ : لن وحظ ومب : نیامد ، قب : نیامدش همی ، قا : نیامد همی هرجه کردم بسند ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن وحظ : کشاده... همان سربیند ؛

ب۱۱۸۳ : قب : جودشمن ز ؛

(دوم) : قا : سیر بوده نباشیم ، ك ولن ومب : سیر کشته نباشیم ، حظ : سیر کشته نبایم دیر ، ط وقب : سیر کشته نباشم دلیر ؛

ب۱۱۸٤ : قا وحظ : دل او مبادا رها ؛

(دوم) : ك : دردل ، مب : شدم برمیان دم ؛

ب۱۱۸۵ : قا و ط و ك و قب و لن و حظ : کار کردان سپهر ، مب : کار کرد سپهر ؛

(دوم) : لن و حظ : ازجنك و ، قب : ایدر ازجنك و ، قا : بزیر اندرون کین ؛ مب : پراز اندرین کین ، ط : اندرون ازو مهر ؛

ب۱۱۸٦ : تمام نسخه‌ها : وزان ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : نام را ؛

ب۱۱۸۷ : قا : بتو تاج ، ط ولن : ترا تخت و ، ك : ترا رخت و ، قب : سپرده ترا تخت وبرده ؛

(دوم) : قا : هماکنج ، مب : همه ، ك و قب : تخت جای ، لن : کنج آراسته تخت ، حظ : زکنج وسلاح وهم ازتخت ؛

ب۱۱۸۸ : قا وك ولن : بیلان و ، ط وقب وحظ و مب : درفش سواران و بیلان و ؛

(دوم) : ط وك وحظ : جواید باندر ، مب : جو آید ددینجا سپهدار ، لن : جو آید بایدر سرافراز طوس ؛

ب۱۱۹۰ : هیچیك ازنسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۱۱۹۱ : (دوم) قاولن : کردشایسته ؛ تمام نسخه‌ها بیت ۱۱۹٤ را پس از این بیت آورده‌اند.

ب۱۱۹۲ : (دوم) بم : پرستار زرین ، ط و ك و

مب : ده غلام ؛

ب۱۱۹۳ : (دوم) حظ : سلاح و ، ك : کرآورند [آورند را بهخطی دیگر خط زده و نوشته: بشمرند]؛ قب پس ازاین بیت ، بیت ۱۱۹۶ را آوردهاست .

ب۱۱۹٤ : (دوم) قا : زدینا و؛

ب۱۱۹۵ : قا وط وك وقب ولن وحظ : وزان ؛

(دوم) : حظ : سخنها شایسته ؛

ب۱۱۹٦ : (دوم) قا وحظ : برین ، قب ومب : ازین ؛ ط وك ولن بیت را ندارند .

ب۱۱۹۷ : مب : رازو ؛

(دوم) : قا : ازان انجمن ، مب : ان انجمن ؛ ط و ك و قب و لن و حظ بیت را چنین دارند : که بیران بیامد [حظ : نیابد] ازان [قب : بدان] انجمن / یکی راز [ط وك : رازو ، لن : رای و] بیغام دارد بمن

حظ عنوان دارد : کفتاراندر رفتن سیاوش بترکستان

ب۱۱۹۸ : (دوم) ط وك : را سابد هم اندر بدن ،

ب۱۱۹۹ : ط : کردند روی ؛

(دوم) : لن وحظ : دلها ، ك وقب : بسجید دلها ز ، ط : بسجیده دلها ز ، قا : بسیجید دلها بکفتار ، مب : متابید سرها زبیمان اوی ؛

ب۱۲۰۰ : ط و ك و قب و لن وحظ : همه ، مب : همه ... یکسر زمین ؛

(دوم) : ط و ك و قب و حظ و مب : بفرمان سالار ، لن : بفرمود سالار ، قا : ببیش سیاوش با ؛ مب پس از این بیت افزوده :

که ما بندکانیم و فرمان تراست
بهرکار امروز بیمان تراست

عنوان ط : اندرز کردن سیاوش ایرانیان را ورفتن بتوران ، ك وقب : رفتن سیاوش بتوران زمین ، مب : کذشتن سیاوش ازآب جیحون ورفتن بتوران

ب۱۲۰۲ : بم : سیاوش زسیحون ، قا : سیاوش جو لشکر بجیحون ، مب : سیاوش پر ازغم بجیحون کذشت ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن : ازاب دو دیده رخش نابدید ، قا و حظ : شد از آب دیده رخش نابدید ، مب : ازآب دودیده رخش پرزدشت ؛

ب۱۲۰۳ : ط وك وقب ولن وحظ ومب : درو بام ، قا : درون ناجوی ؛

(دوم) : قا وقب وحظ : بهاران بد از ؛

ب۱۲۰٤ : ط وك ولن وحظ : جنان هم همه ، قب

ومب : جنین هم همه ، قا : جنان هم همه تا در شهرجاج ؛

(دوم) : حظ : وعاج ، قا : برتخت عاج ؛

ب۱۲۰۵ : (دوم) قا ولن وحظ ومب : خورشها و [لن : ز] کسترده کستردنی ، ط و لك و قب : خورشها و [ط : ر] هرکونه کستردنی ؛

مب پس ازاین بیت افزوده :

همه مردمان بیش او تازنان
همان کشتمند و همان مرزبان
همه با نشاط و همه با سرود
بکیوان برآمد همی بانک رود

ب۱۲۰۶ : ط : بمحمار باشی ، لك وقب : بقحقار باشی ، لن : بقفجارباشی ، قا : بقفجاق باشی ، مب : بقفجاق باسی ، حظ : بقهقارجاجی ؛

مب ابیاتی افزوده :

وزین رو جوطوس اندرآمد ببلخ
بکفتند با وی سخنهای تلخ
که شد پور فرخنده کاوس شاه
بتوران زمین در ز آزار شاه
سپهبد جواکه شد از پور شاه
که شد نزد سالار توران سپاه
سپه را یکایک همه باز خواند
وزانجا بدرکاه کاوس راند
ازین آکهی شد رخ شاه زرد
بنالید و برزد یکی باد سرد
شدش دل پرآتش دودیده پرآب
ز خشم سیاوش و افراسیاب
که‌تاچون شود کشت کردان سپهر
بود جرخ با او بکین یا بمهر
چه‌آیدش‌خود زان بداندیش‌مرد
ز تلخ و ز شیرین زکرم و ز سرد
دل و جنک وکین را بیکسو نهاد
وزان پس‌او نکرد او ز بیکار یاد (کذا)
پس آکاهی آمد بافراسیاب
که آمد سیاوش ازین روی‌آب
بدین مرز لشکر فرود آورید
فرستادهٔ او بدرکه رسید

واین عنوان را دارد : پذیره شدن بیران ویسه سیاوش را

ب۱۲۰۷ : مب : بفرمود اورا بذیره شدن ؛

(دوم) : مب : شدن ؛ عنوان قا : رفتن بیران ویسه باستقبال سیاوخش درتوران ، لن : رسیدن سیاوش بتوران زمین

ب۱۲۰۸ : (دوم) مب : بیارامست ، قا و ط ولك و قب ولن وحظ : را همه با نثار ؛ قب این بیت را افزوده :

بیاراسته جاربد زنده بیل
جهان شد بکردار دریای نیل

ب۱۲۰۹ : قا : بیاراستش جار، ك ولن وحظ : بیاراست با جار ، قب : بیامد اباجار، ط : بیاراست با جار بیلان مست ؛
(دوم) : قا وك وقب ولن وحظ : همه، ط : همه . . . یکسر بدست ؛ مب بیت را چنین دارد :

سپه را همه داد برك و نوید
بیاراست پس جار بیل سپید

ب۱۲۱۰ : ط : نهاده سروزه، مب : نهادند پیروزه ؛
(دوم) : قا : درفشان درفشی بسان ، ط وك وقب و لن وحظ : پس او درفشی بسان ؛ مب : درفش درفشان بسان ؛

ب۱۲۱۱ : ط وك وقب ولن : زرین غلافش؛
(دوم) : مب : بافته برمیان، ك : برو بافته ؛ قا جای مصراعها را عوض کرده .

ب۱۲۱۲ : ك وقب : سه کرسی بزر، لن : سه کرسی زر، ط : سیمین سه کرز بزر؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : بدیبا بیاراسته سربسر [ر.ك به مصراع دوم ب ۱۲۱٤]

ب۱۲۱۳ : قا وقب : ازان، مب : بدان؛
(دوم) : قب : براراست، قا : براراست روی زمی را ، ط وك و لن بیت را ندارند .
ترتیب ابیات قا و قب ومب : ۱۲۱٤ ، ۱۲۱۳

ب۱۲۱٤ : (دوم) حظ : بیاراسته صد ستر، قا وقب ومب : بزر اندرون جندکونه کهر ؛ ط وك و لن بیت را ندارند .

ب۱۲۱۵ : قا وقب ولن و حظ ومب : سیاوش جو بشنید ، ط وك : سیاوش جو بشنید کار سپاه؛
(دوم) : ك : بیاراست راه ، قب : شدن بیاراست ؛

ب۱۲۱٦ : قا : ترکان بدید ، ط وك وقب ولن : توران بدید؛

ب۱۲۱۷ : لن : تیز بکرفتش ؛
(دوم) : قا و حظ و مب : از کشور و شهریار، ط وك وقب ولن : از شهر و از [ط وك : وز] شهریار؛

ب۱۲۱۸ : قا : کفت ای؛
(دوم) : قا : ز راه، لن : کردی توخود را، مب : کردی قدم را ؛ ك پس ازاین بیت، بیت ۱۲۱٦ را تکرار کرده؛

ب۱۲۱۹ : مب : مرا بردل اندیشه بدکز نخست؛
(دوم) : قب ومب : به بیند ؛ ك بیت را

ندارد . قب افزوده :

بدوکفت بیران‌که ای شهریار
همیشه بزی تا بود روزکار

قا پس‌ازبیت ۱۲۱۹ ابیات ۱۲۳۷ تا ۱۲٤٤ را آورده است .

ب۱۲۲۰ : ط ولن وحظ : سراپای، مب : بیران برو یال اوی ؛

(دوم) : حظ: همه خوب؛ قا بیت را ندارد .

ط وك وقب وحظ بیتی افزوده‌اند:

همی‌کفت با کردکار جهان
تو آکاهی از آشکار و نهان

لن افزوده :

همی‌کفت با کردکار جهان
همانا سر بر کشتی خوان

مب افزوده:

همی‌کفت پروردکار جهان
ترا یاد باد آشکار و نهان

ب۱۲۲۱ : تمام نسخه‌ها بیت را چنین دارند:

مرا کر بخواب این‌نمودی [ط: بدیدی] روان
همانا سر [مب : هما سر] بیرکشتی جوان
[لن : تو آکاهی از آشکار و نهان]

قا بیت را ندارد .

ب۱۲۲۲ : ط و ك و قب و لن و حظ و مب : نیایش؛ قا بیت را ندارد و بقیهٔ نسخه‌ها جای مصراعها را عوض کرده‌اند .

ب۱۲۲۳ : (دوم) مب : باشند زین ، قا : منت بنده باشم ازین سوی ، ك و قب ولن وحظ : مهان [لن : همان] بنده باشند ازین ، ط : مهان تو باسند ازین؛

ب۱۲۲٤ : ط وك و قب ولن و حظ : مرا هست بیوسته بیش ، قا ومب : مرا نیز بیوسته بیش ؛ ترتیب ابیات ط وك وقب ولن وحظ: ۱۲۲۵ ، ۱۲۲٤ ؛ مب بیت‌را پس از ۱۲۲٦ آورده . قا بیتی افزوده :

همه‌کنج من سر بسر بیش تست
تو جاوید شادان دل و تن درست

ب۱۲۲۵ : (دوم) تمام نسخه‌ها: جه مرد و جه زن؛

ب۱۲۲٦ : قا: کر بسندی ابا ؛ مب چنانکه یاد شد پس از این بیت، بیت ۱۲۲٤ را آورده و پس‌ازآن افزوده :

جوخواهی شب وروز بیش اورم
جهان بنده و بخت بیش آورم

ب۱۲۲۸ : مب: همه شهر ز، قا وط وك وقب ولن: همه [ك: همان] شهرازآواز ، حظ: همه شهرآواز؛

(دوم) : ط: سامد بخواب ؛

ب۱۲۲۹ : ط وحظ ومب:همه، ك وقب:همه ...
ارسیم وزر، قا: همه خاك رنكین ؛
(دوم) : قب: همه تازی اسبان برآورده بر ،
ط وك : همه تازی اسبان با زیب و فر ؛ لن
بیت را ندارد .
ب۱۲۳۰ : (دوم) ط وك وقب ولن: وازدشمن آمد
[ك : به‌خطی دیگر روی کلمهٔ دشمن نوشته :
ز اندیشه] ؛
ب۱۲۳۱ : قا وط وك و لن وحظ : آمدش بزم ،
مب: بیادآمدش بزم ؛
(دوم) : قا : بیاراسته همجنان تا بکابلستان ؛
تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند :
که [قا : جو] آمد بمهمانی بیلتن
شده نامداران شهر [ك : نامدار
اندران ، قا:همه] انجمن
ط و ك و قب و لن و مب بیتی دیگر نیز
افزوده‌اند :
بسی زر و کوهر [قب: برو زر و کوهر، لن:
کوهر و زر] همی‌ریختند / زبر مشكك وعنبر
همی‌بیختند
ب۱۲۳۳ : (دوم) لن : دلش بر، حظ : تنش بر،
مب : آتش همی بر ؛ قا بیت را ندارد .
ب۱۲۳٤ : قا و ك و لن و حظ : ببوشید و سجید
روی ، قب : به سجید بوشیده [روی
کلمهٔ اول ر گذاشته وروی دومی م] ؛
(دوم) : سبهبد ندانست درد و غم اوی
[روی کلمهٔ درد نوشته : تیمار]
ب۱۲۳٦ :ط : بمحمار باشی ، ك وقب : بقحقارباشی ،
قا ومب: بقفجاق باشی ، لن: بقهجار باشی ،
حظ : به قهقارماهی ؛
(دوم) : قا: نشستند یکباره، ط وك وقب و
لن: نشستندیکبارو، حظ: نشستند ویکبارو؛
ب۱۲۳۷ : (دوم) قا: بکتف وبر ؛
ب۱۲۳۸ : مب: برو بردو، حظ: خشمش؛
ب۱۲۳۹ : تمام نسخه‌ها: جنین کفت ؛
ب۱۲٤۰ :قا ومب: با تو، ك: درتو؛
ب۱۲٤۱ : (دوم) مب: شاهان نژاد؛
ب۱۲٤۲ :مب: دوم جون زبانی؛
ب۱۲٤۳ :مب: کوئی مه از ؛
(دوم) : قا : بردلم مهر؛ حظ ومب بیتی
افزوده‌اند :
همان مادرت‌خویش کرسیوزست
بیفروخته راست جون بروزست
[حظ : نژاد جب و راست —]
ب۱۲٤٤ :قا: بدو کفت شاه ای کونیکخو؛
(دوم) : بم: بیرو باکیزه و، تمام‌نسخه‌ها:
که ای [قا: توای] بیر باکیزهٔ راست؛

ب۱۲۴۵: قب: جشیده، حظ: نه مهر؛
(دوم): ط ومب: زاهرمنی، قا: دور دور،
قب: دوذ و دور؛
ب۱۲۴۶: قب: بپیان تو، مب: بدان سان که؛ تمام
نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند:
بسازم بدین بوم [ط ولن وحظ: برین، ك:
برو بومت] آرامگاه / بمهر و وفا [حظ:
بمهر وفا] ی تو ای نیکخواه
ب۱۲۴۷: قا: بودن من مرا؛
(دوم): قا وك و مب: بدین، قب: ازین،
حظ: برین‌گونه خود را نباید؛
ب۱۲۴۸: (دوم) قب: تمایم؛
ب۱۲۴۹: (دوم) قب ومب: جوایدر؛
ب۱۲۵۱: (دوم) قا ولن: جزانست، ك وقب:
جزانست و، ط: ولکن جزانست و؛
ب۱۲۵۲: (دوم) ك وقب وحظ: نیارد براه، مب:
نتازد، لن: نیازد براه، قا: بچاره نتابد، ط:
نحرد سارد براه؛
ب۱۲۵۳: (دوم) ط وقب: بهلوانم وهم رهنمون،
ك وحظ: بهلوانیم و هم رهنمون؛ تمام‌نسخه‌ها
پس از بیت ۱۲۵۳ بیتی افزوده‌اند:
مرا نزد او آب رویست و جاه / فراوان
مرا کنج و رنج [قا: اسب وکنج، ط و ك:
کنج و راه، حظ: تخت وکنج، مب:
کنج و تخت] و سپاه
ب۱۲۵۴: قا: بدین بوم ما صد، مب: همانا بفرمان
من صد؛ تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند:
ده و دو هزار آنکث خویش منند
جو خواهم شب و روز [قب:
شب و روز برپای] بپش منند
ب۱۲۵۵: ك: برو بوم و بر، قب وحظ: مرا بوم،
ط: برو بوم مان هست، قا و مب: همم
[مب: مرا] هست بوم و بروکوسفند،
لن: همان ... هست برکوسبند؛
(دوم): حظ: سلاح، ط و مب: کلاه و
کمند؛
ب۱۲۵۶: (دوم) حظ: جزاین نیست هستم؛ قا و
مب جای مصراعها را عوض کرده‌اند.
ب۱۲۵۷: قا: توکردم همه؛
(دوم): مب: ایدونکث ایدربشادی، قا
وط وك وقب ولن: ایدرکنی توبشادی،
حظ: اندرکنی تو بشاهی؛
ب۱۲۵۸: قا: یزدان کی من، لن: بذیرفتم اکنون
زیزدان؛
(دوم): مب: پرستش کنم از دل و جان
ترا، قا: پرستنده باشم بجان و بتن؛ لن

بیت را با ضبط قا نیز تکرار کرده‌است .

ب۱۲۵۹ : قا ولن ومب : تمامم که یابی ز ؛

(دوم) : قا : چه داند ؛

ب۱۲۶۰ : (دوم) مب : برآمیزی ازدور ، ط و لن و حظ : دور تریاك و ، ك : بیامیزد از دور تریاك ، قب : برآمیزی ازدور تریاك و ، قا بیت را ندارد .

ب۱۲۶۱ : قا و ط وك و قب و حظ و مب : رام کشت ، لن : کفتها شادکشت ؛

(دوم) : قا وط وك وقب وحظ : جام کشت ، مب : بیفروخت... کشت ، لن : بیفروخت زاندیشه آزادکشت ؛

ب۱۲۶۲ : قا وقب ولن ومب : با یکدکر ، حظ : نشستند و با یکدکر ؛

(دوم) : حظ : بدر کشت و بیران بسر ؛

ب۱۲۶۳ : قا : برخنده ، ط وك ومب : خنده دل شاد ؛

ب۱۲۶۴ : مب : برشهر ، قا : رسیدند نزدیك کنكك ، ط وك وقب وحظ : رسیدند ببهشت کنكك ، لن : رسیدند بدز هوخت کنكك ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن ومب : که‌آن ، حظ : کی آن‌پرخرم ؛ عنوان‌قا : کفتاردرملاقات سیاوخش وافراسیاب ، ط : رسیدن سیاوش بتوران زمین بنزد افراسیاب ، مب بیتی افزوده :

جو شد نزد افراسیاب آکهی
که آمد سیاوش با فرهی

واین عنوان را دارد : کرفتن افراسیاب وسیاوش یکدکر را درکنار

ب۱۲۶۵ : (دوم) مب : بسته سربیر ؛ حظ پس‌ازاین بیت ۱۲۶۸ را آورده .

ب۱۲۶۶ : (دوم) مب : بیاده شد از ؛ ترتیب ابیات قب : ۱۲۶۹ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۶ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۷۱ و...

ب۱۲۶۷ : قا : یکدکرا ببر ؛

(دوم) : قا وط وك وقب وحظ : بوسه ، لن : همی بوسه ، مب : همی بوسه دادند برروی ؛

ب۱۲۶۸ : تمام نسخه‌ها : وزان ؛

(دوم) : قا : کی بد درجهان ، قب ولن : که‌کرد ازجهان ، حظ : کی رنج ازجهان ، مب : که بد برجهان ، ط : که کردار جهان ؛

ب۱۲۶۹ : حظ : ازان... آشوب باشد نه ؛

(دوم) : لن ومب : ایدکوزن و ؛

ب۱۲۷۰ : (دوم) قا و ط و ك و قب ولن ومب :

روی کشور، حظ : بتو روی کشورشد ؛

ب۱۲۷۱: لن : کشور همیشه بر ، بقیهٔ نسخه‌ها: کشورهمه ساله پرشور؛

(دوم):ط وك وقب وحظ : ازراستی، مب: دل آشتی ؛

ب۱۲۷۲: قا : زتو، مب: بتوراست؛

(دوم) : مب : وز چند وچون ؛

ب۱۲۷۳ : ط وك : شهرباران، مب: شهرایران، حظ: توران بتو رنده‌اند؛

ب۱۲۷٤: ط وك وقب : مرا نیز با جان همه، قا: جان و دل بیش، حظ: مرا نیز تا جان همه ، لن: مرا خود تن وجان همه، مب: مرا نیز تا جان بود بیش؛

(دوم) : حظ : بجای و، لن: همیشه‌جوان بادی و تن درست ، مب: که تو شاد دل بادی و تن درست ، تمام نسخه‌ها پس از این بیت ، دو بیت [مب سه بیت] افزوده‌اند :

بدر وار بیش تو مهر آورم [قب : آوریم] همیشه براز خنده [قا : بخندان رخت نیز] چهر آورم [قب: آوریم]

همه گنج [لن: در گنج] بی رنج در پیش تست همه‌شاد دل [قب: شادمان] باشی[ك: بادی] وتن [حظ: دل] درست .

مصراع دوم لن : همه شادمانی بکم بیش تست ، ومب: جو کرسیوز نامورخویش تست، مب بیتی دیگرنیز افزوده :

فدای تو بادا همه دستگاه ز تخت و ز مهر و ز تیغ و کلاه

ب۱۲۷۵ : مب: بدو، حظ: خواند مجت؛

(دوم) : قا: مبراد بخت

ب۱۲۷٦: لن و مب: خداوند جان؛ ط وك وقب وحظ ومب بیتی افزوده‌اند :

که [مب: جو] دیدم ترا من همی [حظ: همی من ترا ، مب: من کنون] تن‌درست شده رزم وکین را کمر کاه سست

ب۱۲۷۷: مب: شهنشاه دست؛

(دوم) : قا : بتخت کبی، حظ: بتخت شهی؛

ب۱۲۷۸: لن: کرد کفت ؛

(دوم): لن : بکیتی نیابند جفت، مب : بکیتی‌ندانیم جفت، قا: کی شه را زکیتی ندانیم جفت؛

ب۱۲۷۹: ط و قب ولن وحظ : برین کونه ، ك و مب : بدین کونه ؛

(دوم) : قا: جهرمهان ؛

ب۱۲۸۰: قا وط وك وحظ و مب: وزان، قب و

لن: وزان بس جنین کفت بیران رد؛

(دوم): قا: تیزست و، بقیهٔ نسخه‌ها: بیرست و؛

ب۱۲۸۱: حظ: جو بشکیبد؛

(دوم): ط وك وقب وحظ: برز بالا، قا: بدین برز بالا، لن: برز بالا و جونین؛

ب۱۲۸۲: قا وقب: دیده درخواب، ك: دید در خواب، حظ: دیده درخواب و، لن: دیده جون دید دیدار، مب: در خواب دیدار اوست؛ ط: ورا دید درخواب؛

(دوم): مب: بمانده دلم خیره درکار اوست، بقیهٔ نسخه‌ها: بمانده [قب وط: بماند، حظ: بماند و] دلم خیره درکار؛

ب۱۲۸۳: (دوم) قا: بکرداند او برزمین؛

ب۱۲۸٤: حظ: ابوانهایش، مب: یکی بنکرید؛

(دوم): لن: زربفت را، مب: زربفت بر کستربد؛

ب۱۲۸٦: مب: بیاراسته؛

(دوم): مب: خواسته، لن: زهرکونهٔ سازها خواستند؛

ب۱۲۸۷: ط وك و قب و مب: تا شود، حظ: بفرمود تا بس شود سوی، قا: بفرمود تا زودترسوی؛

(دوم): مب: خرامان بکاخ و نشیند؛

ب۱۲۸۸: (دوم) قا: کیوان کشید؛

ب۱۲۸۹: قا وط وك وقب ولن: زرین نشست، مب: برامد... زرین نشست، حظ: بیامد ابرتخت زرین نشست؛

(دوم): قا ولن: هشیوارو، مب: هشیوار دل را در؛

ب۱۲۹۰: قب: جو خان، مب: خوان شهنشه؛

(دوم): لن: فراوان برستندکان خواستند؛ لن بیتی افزوده:

کس آمد سیاووش را خواندند
بران تخت زریش سشاندند

ب۱۲۹۱: لن: رفت با او سخن، ط: کونهٔ کفتند هرکس سخن؛

(دوم): حظ: شادکامی؛

ب۱۲۹۲: (دوم) مب: نشستن کی می، قا: که و مجلس آراستند، ط وك وقب: که رود و می خواستند، لن: که مجلس آراسند؛

ب۱۲۹۳: بم ولن وقب وحظ: با رودورامشکران، قا: نشستند با رود؛

ب۱۲۹٤: قب: داده؛

ب۱۲۹۵: ك و قب و لن: تیره‌کشت، مب: بخوردند می... خیره شد؛

(دوم): مب: جیره شد، ك وقب ولن: خیره کشت؛

ب۱۲۹۶: لن: خرامید تفت؛

(دوم): قا: زمستی، حظ: ازایوان نیامدش، لن: ازایوان مهتر برفت؛

ب۱۲۹۷: ط وقب وك ولن و مب: وزان پس همان شب بفرمود، حظ: وزان شب همه‌شب بفرمود؛

(دوم): ك: بران؛ لن: دربزمکاه، ط: بران . . . دربزمکاه، قب: بربارکاه، مب: برانان که بودند در؛ قا بیت را ندارد.

ب۱۲۹۸: لن ومب: بشیده جنین کفت افراسیاب؛

(دوم): قا: آرد ز خورشید آب؛

ب۱۳۰۰: (دوم) قا و ط وك و قب ولن و حظ: بزرین؛

ب۱۳۰۱: ط وك ولن وحظ ومب: همه؛

(دوم): حظ: ز دیبا و از؛ ك عنوان دارد: هدیه فرستادن افراسیاب به سیاوش

ب۱۳۰۲: مب: بدین، قا: برین... برید، ك وقب ولن: برین... برند، ط: بدین... شود، حظ: برین کو بیش... برید؛

(دوم): ك وقب ولن: برند، حظ: برید، ط: شود، قا: هشیوار باشید و با هش برید؛

ب۱۳۰۳: مب: شهنشه فرستاد بسیار جیز؛

(دوم): قا وط وك ولن: وزین کونه، قب: برین: حظ: وزین کونه یکث روز، مب: ازین کونه بکذشت یکث هفته‌نیز؛

ب۱۳۰۵: لن: اباکوی؛

(دوم): قا ومب: زمانی بباشیم، لن: ببازیم؛ ط عنوان دارد: کفتار اندر کوی زدن سیاوش با افراسیاب، ك و حظ: کوی زدن سیاوش باافراسیاب، مب: رفتن افراسیاب و سیاوش بکوی بازی؛

ب۱۳۰۷: مب: فرزند شاهی و، ط وك وقب ولن وحظ: تو فر همائی و؛

(دوم): ط: توشاه، مب: کیانی و برجمله شاه؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت ۱۳۱۰ آورده‌اند.

ب۱۳۰۸: (دوم) ط وك وقب: زدیدار؛

ب۱۳۰۹: حظ: همه از؛

(دوم): قب: زهرکار، مب: که باید... از تو؛

ب۱۳۱۰: قا: بفرمان تست، مب: روی روشن بفرمان تست؛ قا و قب و مب بیتی بصورت زیرافزوده وسپس بیت ۱۳۰۷

را آورده‌اند :

بدو گفت افراسیاب ای بسر
همیشه بزی شاد و پیروزگر
[مب : همیشه بشادی بزی کامگر]

لن پس‌از ۱۳۱۰ بیت ۱۳۰۷ را آورده وسپس افزوده :

بشبگیر کز خواب برخاستند
همه روی میدان بیاراستند

ب۱۳۱۱: ط : گردان بمیدان شوند، بقیهٔ نسخه‌ها: گردان بمیدان؛
(دوم) : ك وقب وحظ ومب : و با روی خندان، ط: و با روی خندان شوند ، قا : و خندان وشادان شدند، لن: همه باك با روی خندان ؛

ب۱۳۱۲ : همهٔ نسخه‌ها : شاه توران؛
(دوم):مب : برزخم ، حظ: یاران توایم در خورد گوی؛

ب۱۳۱۳: ط وقب ولن:باشی ازان روی،قا:روی واین روی،ك:ازان روی ازین،مب وحظ: ازین روی وزان؛
(دوم) :ط وك وقب ولن ومب: نیمه، قا: بدو نیمه هم زینشان ، حظ : نیمه زین هم نشان؛

ب۱۳۱۴: تمام نسخه‌ها: چنین گفت با شهریار؛
(دوم) : قا : کی کی باشدم گو و ، بقیهٔ نسخه‌ها: کی کی باشدم؛

ب۱۳۱۵: مب : نیارم زدن من همی با ؛

ب۱۳۱۶ : ط وك وقب ولن وحظ: ازیرا که همواره یار توایم [حظ: توام]؛
(دوم) : قا وحظ : بدین، لن: توایم، ط و ك : شکار توایم، قب: بدین...توایم؛

ب۱۳۱۷ : مب: شهنشه ز ؛

ب۱۳۱۸ : (دوم) قب : هم آورد جفت ، ط: در آورد جفت ؛

ب۱۳۱۹ : (دوم) قا: بگویند به برگزید؛

ب۱۳۲۰ : مب : کند، ط وك وقب: مردان مرد ؛
(دوم) : ط وك وقب : خندان مرد ؛

ب۱۳۲۱ : قا عنوان دارد : صفت گوی زدن سیاوخش در توران نزد افراسیاب ، قب: گوی زدن سیاوش با افراسیاب؛

ب۱۳۲۲ : مب : شهنشه گزین؛
(دوم) : قا وط وك و قب و لن ومب : جهن و؛

ب۱۳۲۳ : (دوم) حظ : ازباد گوی، بقیهٔ نسخه‌ها: برداشتی زآب ؛

ب۱۳۲۵ : مب: سوم اندر ایمان؛

(دوم) : حظ : جواخواشت ، ك ولن : جو اخواست [ك : اخواست] اسب افكن ، ط وقب : جواخواشت اسب افكن ؛ مب : جوار جاسب شيراوژن ، قا: جوار جاسب مردافكن شيره كير ؛

ب۱۳۲۶ : قا : بدو كفت اى ؛

(دوم) : ط : ازايران ، لن : نزدكوى ، مب : ازينهاكه ، ك : ازايران... نزدكوى ، قب : از ايران . . . بيش اوى ؛

ب۱۳۲۷ : قا : دكريار ، مب : شاهند تنها ؛

(دوم) : ط وك : انها منم ، قب ومب : تنهامنم ، لن : جوكان و تنها منم ، قا وحظ : نكهدار جوكان وتنها ؛

ب۱۳۲۸ : (دوم) مب : بميدان بيارم ز ، قا وك : از ايران بميدان ، ط : ازايوان سوار ؛

ب۱۳۲۹ : قا و ط و ك و لن : درزخم ، قب : باشد بر ؛

(دوم) : قا : بدانسان ، مب : بود روبروى ، ك : نزد روى ؛

ب۱۳۳۰ : مب : شهنشه جو ؛

(دوم) : مب : بران سان همى كشت ، بقيهٔ نسخه‌ها : بدان ؛

ب۱۳۳۱ : (دوم) قا و ط وك و قب و لن وحظ : شايسته اندرنبرد ؛

ب۱۳۳۲ : (دوم) قا و مب : همه ، حظ : باسمان ؛

ب۱۳۳۳ : ك : آواز ، قا وط و قب ولن وحظ : آواز . . . كره‌ناى ، مب : وآواز . . . كره‌ناى ؛

(دوم) : مب : توكفتى كه ميدان بجنبد زجاى ؛ لن عنوان دارد : كوى زدن سياوش با افراسياب ، تمام نسخه‌ها بيتى افزوده‌اند :

سپهدار [قب : سپهد ، مب : شهنشاه] كوى زبالا بزد / بابراندر [قا : بزيراندر] امد جنان [مب : چونان] جون سزد

ب۱۳۳٤ : (دوم) ط وك : مهشش بكرد ، قب و لن و حظ : نهشنش بكرد ، مب : به بيشش زكرد ، قا : زبيشش ببرد ؛

ب۱۳۳٥ : ط وقب : دكر زد جنان ؛

(دوم) : قا : بدانسان ؛ ك بيت را ندارد.

ب۱۳۳٦ : ك وحظ بيت را ندارند.

ب۱۳۳۷ : قا ومب : بدان ؛ ك وحظ بيت را ندارند.

ب۱۳۳۸ : لن : باسب ، قا وط وك وقب : براسپى ؛

(دوم) : ط وك ولن وحظ ومب : كوى لختى بدست ، قا و قب : كوى لختى زدست ؛

ب۱۳۳۹ : ط وك و قب وحظ : وزان ، قا ومب :

وزان . . . بدو، لن: بس آنکه بچوکان؛

ب۱۳٤۰: ط وك وقب ولن وحظ بیتی افزوده‌اند:

بمیدان تکث [قب: یکث، لن: یکی، حظ: درون] اسب جندان [لن: میدان] نبود / کسی را جنان [ط: جنین، حظ: بجنو] روی خندان نبود

ب۱۳٤۱: (دوم) حظ: درآمد؛ مب پس از بیت افزوده:

بمیدان درون مرد چندانکث بود
کسی را جز او روی خندان نبود

ب۱۳٤۲: مب: بآوای؛

(دوم): ط وك: جنو نامدار، حظ: جوان نامدار؛ تمام نسخه‌ها دو بیت [مب سه بیت] افزوده‌اند:

کی [ط وحظ: یکی] نامورکفت ازین‌سان بود / هرانکس [ط و ك و قب: سپهبد] که با فر یزدان بود

زخوبی [مب: بخوبی] و دیدار و فر و هنر [قا: فرخ هنر] / ندانم [قا: برانم، قب: ندیدم، لن: بدانم] که دیدنش بیش از [ط: ار] خبر [مب: بمردی ز مردان برآورده سر]؛

مب بین دو بیت قبل بیتی دیگر نیز افزوده:

همان رستمش بود آموزکار
کش از کودکی بود پروردکار

مب عنوان دارد: نشاندن افراسیاب سیاوش را برتخت نزد خویش

ب۱۳٤۳: مب: بمیدان؛

(دوم): مب: درآمد؛

ب۱۳٤٤: (دوم) مب: شاه بد شاد، قا: شاه شد شاد بخت، ط وك و قب: شادمان بود بخت؛

ب۱۳٤٥: (دوم) حظ: کی اکنون شما راست میدان وکوی؛

ب۱۳٤٦: ط وك و قب وحظ: این دو، مب: ازدو؛

(دوم): حظ: بیامد؛ لن بیتی افزوده:

ازین‌سوی وزان‌سوی باکفت‌وکوی
همی این ازان آن ازین برد کوی

ب۱۳٤۷: (دوم) حظ: همی بردنی، ط: بردن کاو آراستند؛ قا وقب ومب بیتی افزوده‌اند:

سواران ایران بر آویختند
بخورشید برکرد انکیختند [مب: یکی کرد تیره برانکیختند]

ب۱۳٤۸: مب: ربوده زتوران سپه کوی؛

(دوم): مب: کردان ز، بقیهٔ نسخه‌ها

بیت را ندارند .

ب۱۳۴۹ : مب : غمی شد ز ؛

ب۱۳۵۰ : تمام نسخه‌ها : یاکارزار ؛

(دوم) : قا : بدین ، لن : بدین بخشش و کردش ، لک وحظ : بدین ... و بیچش ، قب : بدین بخشش و کردش و کاروبار ؛

ب۱۳۵۱ : ط ولن ومب : سر امد ، قب : امدبتابند ، حظ : — بتابید روی ؛

(دوم) : ط ولک و قب وحظ : یکباره ، مب : ریشان . . یکباره ، لن : بترکان . . . یکباره ، قا : سپار بدهم دشت و کوی ؛

ب۱۳۵۲ : مب : کشیدید ساز

(دوم) : مب : اسب تاز ، حظ : ازاپس یکی اسب ؛

ب۱۳۵۳ : (دوم) لن : کز انداختن سر برافراختند ؛ قا بیت‌را ندارد .

ب۱۳۵۴ : قا : اوای ، مب : شهنشه جو آوای ؛

ب۱۳۵۶ : قا وقب ومب : بکیتی ، لن : نیست یار ، حظ : به‌نیکی کسی ، ط : بکیتی . . . نیست یار ؛

(دوم) : مب : کشاید نهفت ، قب : کمان در کشاد و دو ، ط : کمان و کمند و شکار ، لن : کمان و بزم و شکار ؛ لک بیت را با دو بیت اضافی درحاشیه به‌خطی دیگر آورده که بریده شده‌اند .

ب۱۳۵۷ : مب : شهنشه جو ؛

(دوم) : حظ : کیان بر ، قا وط و قب : زترکش کمان ، لن : زترکش کمان کیانی کشید ؛ ترتیب ابیات مب : ۱۳۵۸ ، ۱۳۵۷ لک بیت‌را درحاشیه به‌خطی دیگر آورده است .

ب۱۳۵۸ : مب : شهنشه کمان ؛ لک بیت را درحاشیه آورده به‌خطی دیگر وپس‌ازآن دوبیت نیز افزوده بوده که بریده شده‌اند . مب بیتی افزوده :

جو افراسیاب آن کمان را بدید
سیاوش را آفرین کسترید

مب عنوان دارد : — کرفتن افراسیاب وسیاوش سحخیر کاه

ب۱۳۵۹ : (دوم) مب : آفرین کئی را ، لن : آفرین بزرکان ، حظ : آفرین برکرامی ؛ قا بیت را ندارد . لک بیت را درحاشیه به خطی دیگر آورده است .

ب۱۳۶۰ : (دوم) لک وقب وحظ ومب : بر آور ؛

ب۱۳۶۱ : لک : ابد کمان [بیت به خطی دیگر در حاشیه]

(دوم) : قا وط و قب ولن : نیامد بزه

طیره شد ، ك و حظ : نیامد بزه خیره شد ،
مب: نیامد بزه تیر شد ؛
ب۱۳۶۲ : (دوم) ط : کمانرا بمالید خانه بدست ،
ك : خان کمان [بیت به خطی دیگر در حاشیه] ؛
ب۱۳۶۳ : قا وط ولن وحظ ومب: کرد خندان؛
(دوم) : حظ : جوآمد، مب: جوآید، ك: که اینست، ط ولن : توان زد ازین تیر برچرخ ماه ؛ ك بیت را در حاشیه به خطی دیگر آورده .
ب۱۳۶٤ : (دوم) حظ : ودیکر شدستم کمان، قا: شد توان زمان ، ط و ك وقب و لن ومب : شد کمان [ك به خطی دیگردرحاشیه]
ب۱۳۶٥ : قا وقب ومب: بایران و توران، ك وط: بایران و توران کسی را ، لن: بایران وتوران کسی ان بجنکک؛
ب۱۳۶٦ : حظ : یال کتف ، ط وك: وبشت سیاوس، مب : چونین، قب: برو بشت ویال سیاوش؛
(دوم) : قا وط وك ومب: بربشت زین، لن: نخواهد همی نبز بر پشت زین ، حظ : کمانی نخواهدهمین برکزین ؛ لن وقب عنوان دارند: هنرنمودن سیاوش نزد افراسیاب .
ب۱۳۶۷ : ط وك وقب ولن وحظ ومب : نشانه ،
قا: نشانه نهاده برابربسر ؛
(دوم) : قا: درکس نظر ؛ ك بیتی درحاشیه افزوده که بریده شده است .
ب۱۳۶۸ : قب ولن وحظ ومب: بادبانی، ط و ك: برتازی اسپی جو ؛
(دوم) : قا وقب ومب : بیفشارد ، ك و ط ولن : بیفشرد ران، حظ : بیفشارد پای و ؛
ب۱۳۶۹ : قا: درمیان ؛
(دوم) : قا وط و ك و قب وحظ : برو جشم ؛ مب بیتی افزوده :

جنین کفت یکسر همه انجمن
که اینت سرافراز و شمشیر زن

[ر. ك به بیت ۱۳۹٤]
ب۱۳۷۰ : قا: دکربار با ، لن : بارهم جار، مب: بار از چار؛
(دوم) : حظ : باد ناجار بر، قا ولن: بجرخ اندرون راند و ؛
ب۱۳۷۱ : لن: بدان تاختن ، حظ: بدو باریکک ؛
(دوم) : قا وط وك ولن ومب : مغربل ببود، قب وحظ: مغربل نبود ؛
ب۱۳۷۲ : (دوم) قا وحظ ومب: بدان سو ؛ ترتیب ابیات قب : ۱۳۷۲ ، ۱۳۷٤ ، ۱۳۷۷ ،

۱۳۷۸، ۱۳۷۳، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۹
و . . . [ضمناً علائمی نیز درکنار صفحه و ابیات گذاشته گویا به‌جهت تقدیم و تأخیر که مشخص نیستند] . مب افزوده :

همه خیره کشتند ترکان بدوی
همی دید افراسیاب اندروی

ب۱۳۷۳: مب : کمان بزه را ببازو ؛
ب۱۳۷٤ : (دوم) مب : بدو ، لن : هنر کفت برکوهرت برکواست ؛
ب۱۳۷٦: ط ولن : نشستند و ، حظ: برخوان و می خواستند؛
(دوم) : ط وك وقب: کش سزا ، قا ومب: کش سزا بود درخواستند ، لن : سزاوار رامشکران خواستند ؛
ب۱۳۷۷: مب: وکفتند شاد ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : کرفتند یاد ؛ ط بیتی افزوده :

بخوان برنکی خلعت آراست شاه
کی کفتست با من نکی نیک‌خواه

ب۱۳۷۸ : (دوم) مب : زاسب ستام و ، ك: زاسب ولکام؛
ب۱۳۷۹: مب: همه دستها جامهٔ ، لن: همان بوشش ازجامه ، حظ: همان دست جامه که بدنابرید، قا وط وك وقب : هم از [قا : همان ، قب: همه] جامهٔ دست وهم نابرید؛
(دوم) : ط : ازوکس ؛
ب۱۳۸۰ : (دوم) قا ولن: بپروزه ازبیش ؛ ترتیب ابیات حظ: ۱۳۸۱، ۱۳۸۰
ب۱۳۸۱ : قا: جندین، لن وحظ : پرستار جندی و جندی؛ ط وك بیت را ندارند .
ب۱۳۸۲ :ط وك بیت را ندارند .
ب۱۳۸۳ : حظ : بتوران سپه ، قب: بیش بود ؛
(دوم) : قا: مهر با وی‌همی بیش ؛ط وك بیت را ندارند .
ب۱۳۸٤ : (دوم) حظ: باشید و جمله رمه ؛ قا وقب ولن بیت‌را ندارند وط وك بیت‌را چنین دارند :

جنس کفت انکه بلشکر همه
کی باشند او را بجمله رمه

قا این‌عنوان‌را دارد: صفت شکار کردن سیاوخش درتوران نزد افراسیاب، ط: هنر نمودن سیاوش بنزدیک افراسیاب در شکارکاه ، ك : رفتن سیاوش و افراسیاب به شکارکاه ، قب: به نخجیر رفتن سیاوش با افراسیاب ، مب : هنر نمودن سیاوش بیش افراسیاب ، حظ :

نخچیر کردن سیاوش

ب۱۳۸۵: قا: بآن؛

ب۱۳۸۶: قا وط وك وحظ ومب: کی ای، لن: بیا تاکی؛

(دوم): قا: زنخچیر؛ مب پس از این بیت افزوده:

سیاوش بدو گفت فرمان شاه
فزونتر ز خورشید و تابنده ماه
بفرمان شه بسته دارم کمر
بدان ره روم کم نماید سر
دل شاه از گفت او شاد شد
روانش از اندیشه کوتاه شد

ب۱۳۸۷: حظ: هر که رای، مب: هر که یادآیدت؛

(دوم): قا: بدان شو، ط وك: بران روی، مب: بدان؛

ب۱۳۸۸: (دوم) لن: با باز و با یوز شاه، حظ: همی بود با باز و با یوز شاه؛

ب۱۳۸۹: مب: سیاوش ز، ط و ك و قب: ز دو گونه؛

(دوم): قا ومب: وز ایران؛

ب۱۳۹۰: مب: اندرون بر کشید؛

ب۱۳۹۱: قا: رکاب [روی کلمه: رکیب]، ط: رکاب؛

(دوم): قا: همی راند اندر؛ قب و حظ بیت را ندارند. مب بیتی افزوده:

برآهخت تیغ و برانگیخت بور
بدان دشت نخچیر افکند شور

ب۱۳۹۲: قا ولن: بردو، مب: زد او دو؛

(دوم): حظ بیت را ندارد و بقیهٔ نسخه‌ها: ترازو شد و؛ لن عنوان دارد:

رفتن سیاوش با افراسیاب به شکار

ب۱۳۹۳: ط وقب وحظ: زیک سو کران، مب: بیکمن زیکسو کران؛

(دوم): ط وك وقب: بنظاره شد لشکر و [ك: وندارد]، مب: نظاره برو لشکر شاه بود؛ لن بیت را ندارد. قا بیت را چنین دارد:

گراینده هرچند جست و بسود
بیک جو ز یک سر گران‌تر نبود

ب۱۳۹۴: قب: برفتند؛

(دوم): قا وط وك وقب ومب: افراز شمشیر، لن: سزاوار شمشیر، حظ: که اینم سزاوار شمشیر زن؛ مب بیت را قبلاً نیز آورده بود ر.ك به ب ۱۳۶۹

ب۱۳۹۵: مب: بآوای، ط وك وقب ولن: با یکدگر؛

ب۱۳۹۶: حظ: به تنگ، لن: که نام سران، ط و

قب ومب : سرکشان، ك : سرکشان... به تنکث، قا: سرانرا همه سربرامد؛

(دوم) :ك: نسازیم؛

ب۱۳۹۷ : (دوم) مب : تاخت بردشت افکند شور؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند .

ب۱۳۹۸ : (دوم) لن و مب : بساخت، ط وك و قب : بتیر و بشمشیرو نیزه بساخت؛

ب۱۳۹۹ : (دوم) لن : بنخجیر ؛ مب دو بیت افزوده :

همه دشت و غار و بیابان و کوه
فکنده ز نخچیر هرجا کروه
سراسیمه ماندند ترکان همه
بدو آفرین خواند شاه و رمه

ب۱۴۰۰ : ط: سوی ایران سپاه، ك: سوی توران سپاه ؛

(دوم) :ط وك : همه برگرفتند شادی براه ؛

ب۱۴۰۱ : حظ : شاد وجه ، ط ك وقب ولن : شادمان بدی جه دژم، مب: شهنشه جه‌شادان بدی جه دژم؛

ب۱۴۰۲ :مب: بجهن و بکرسیوز و؛

(دوم) :حظ :شادی نمود؛

ب۱۴۰۳ : (دوم) مب:وزو؛

ب۱۴۰۴ : قا ولن وحظ: بدین، مب : برین نیز یکسال ؛ لن و حظ بیت را ندارند .

قا عنوان دارد : کفتار در دامادی سیاوخش با جریره دختر پیران ، ط : سخن کفتن پیران با سیاوش از بهر زن کردن ، قب : سخن کفتن پیران باسیاوش، ك : سخن کفتن سیاوش با پیران، مب : سخن کفتن پیران باسیاوش ازبهروصلت،

ب۱۴۰۵ :مب: یک روز ،ك: روز پیران؛

(دوم) :قاوط : بربیش، حظ : هردوبهم؛

ب۱۴۰۶ : ط وك وقب: جنین کفت ؛

(دوم) : حظ : خیانی کی، ك: که باسی ؛

ب۱۴۰۷ : ط وك ومب: برین، لن: ازین ؛

(دوم) :ك وقب : برارامکاه، لن ومب : بارام وکاه ، حظ : جسبد برآرام کاه، ط : سراز بس هنرها کشیده بماه [ر.ك به مصراع دوم بیت ۱۴۰۹] ؛ ترتیب ابیات ط : ۱۴۰۷، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۰۹، ۱۴۰۸، ۱۴۱۲ و...

ب۱۴۰۸ : مب: خورم؛

(دوم) :قب : بکارش، حظ : زکارش— غمکسارش

ب۱۴۰۹ : (دوم) ك وقب: کشیده بماه ، حظ : سرت از هنرها ، ط : بنام تو خسبد

برآرامگاه [ر.ك به‌مصراع دوم ب ۱۴۰۷]

ب۱۴۱۰ : لن: بیرکشت و تو، مب: بیرکشت و تو بینا دلی ؛

(دوم) : لن : نکر تاز،

ب۱۴۱۱ : (دوم) قا وط وك وقب ومب: زشاهان کیتی [مب : بیشی] توئی یادکار ، حظ : ز شاهان و از برهنر نامدار؛

ب۱۴۱۲ : مب : بدین؛

(دوم) : ط وك و قب وحظ : زشاهان کیتی تویی بی‌نیاز، مب : که از روی کیتی شوی بی‌نیاز ؛ قا ولن بیت را ندارند .

ب۱۴۱۳ : (دوم) قا : داردی برتو مهرش بسی ، ط : دارد این‌مهر برتو کسی ؛لن بیتی‌افزوده :

ز توران سزاوار و انباز تو
نیابم کسی نیز دمساز تو

ب۱۴۱۴ : مب : برادر نه با تو نه خواهر ؛ حظ ابیاتی افزوده :

جو برره رنی سرو بیراسته
ترا خواست از بهر این خواسته
بخواهد همی کفت این رای نیست
جو مهتر تو اورا دل‌آرای نیست
جنین کفت کین تاجهای بلند
کند مر ترا نزد او ارجمند
ز توران جز او نیست همیاز تو
نیابد کسی نیز همساز تو

ب۱۴۱۵ : قا : طلب کن، حظ : سباوارخویش ؛

(دوم) : ك : تیمارخویش ، ط وقب ولن وحظ : بنه . . . تیمارخویش ؛

ب۱۴۱۶ : (دوم) قا وط : همین کنج و، ك وقب : همان کنج و. مب : همه کنج و؛

ب۱۴۱۷ : (دوم) قا وحظ : ماهند با ؛ قا وحظ ابیات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۲ را پس از بیت ۱۴۴۹ آورده‌اند .

ب۱۴۱۸ : مب : سپاه، ط وك وقب ولن: که کر... بودی براه، قا وحظ : اکر[حظ : کی کر] ماهشان دیده بودی براه ؛

(دوم) : قا وقب ولن وحظ ومب : دیده ماه، ط وك : ازایران نه برداشتی دیده؛

ب۱۴۲۰ : لن: فرید وفرزند؛

(دوم) : قا : تاج دارند و هم تاجکاه، ط : جام دارند و هم بارکاه، قب ولن : تاج دارند وهم‌جایکاه، حظ : تاج دارند وهم‌جاه وکاه؛ قا وحظ بیتی‌افزوده‌اند: بدینسان [حظ : بدیشان] نکه کن دلت رهنمون / کی بیوستهٔ شاه کردی[حظ : بودی] بخون

ب۱۴۲۱: ط: ولکن؛

(دوم): لن: دردامن؛ ط وك وقب ولن و مب بیت را پس از بیت ۱۴۴۹ آورده‌اند.

ب۱۴۲۲: لن پس ازاین بیتی افزوده:

جریره یکی خوب براسته
ازن هرسه اویست نوخاسته

قب عنوان دارد: خواستن سیاوش جریره‌را

ب۱۴۲۳: ط: حزره‌ست، لن: جریره‌ست مهتر ازیشان بسال؛ قا وط وك وقب ولن وحظ و مب ابیات ۱۴۲۴ و ۱۴۲۵ و ۱۴۲۶ را ندارند.

ب۱۴۲۷: مب: بنده‌است؛

(دوم): قا: ایدر، مب: پرستنده است؛

ب۱۴۲۸: (دوم) تمام نسخه‌ها: مرا همچو فرزند خود می‌شناس؛ ط وك وقب و لن بیتی افزوده‌اند: زخوبان جریره [ط: حزیره] مرا درخورست / که‌بیوندم‌ازجان تو[قب: خان تو، ك: جان تو، لن: جان و دل] بهترست لن عنوان دارد: بزن کردن سیاوش دختر پیران، ك: زن کردن سیاوش جریره دختر پیرانرا؛

ب۱۴۲۹: تمام نسخه‌ها: مرا او بود نازش؛

(دوم): ط وك: درین؛

ب۱۴۳۰: تمام نسخه‌ها: نهادی [ط: نهاده] ازین بر؛

(دوم): قا وط: حق این، ك: بسبرم، حظ: حق این بسبرم، مب: زنده‌ام من ازین نکذرم؛ مب بیتی افزوده:

سیاوش مر اورا ز پیران بخواست
بدان تا که با او بود دلش راست

ب۱۴۳۱: (دوم) حظ: خواهرخویش؛ ط و ك و قب ولن بیت را ندارند وحظ نیز آن‌را پس ازبیت ۱۴۶۸ آورده.

ب۱۴۳۲: تمام نسخه‌ها: زنزد؛

(دوم): قا وقب: تا زند تفت، ط وك: بازید تفت، لن: بازند بهت؛

ب۱۴۳۳: ط: جزیره؛

(دوم): ط وك: خرم بناز، لن: خسرو نواز، مب: سیاوش شه سرفراز؛ مب عنوان دارد: خواستن سیاوش دختر پیران ویسه را

ب۱۴۳۴: (دوم) ط وك وقب ولن ومب: باشد نبیره قباد، حظ: داماد ماباشد نبیره قباد؛ قا بیت را ندارد.

ب۱۴۳۵: (دوم) حظ: نهاده از؛ ط وك بیت را ندارند.

ب۱۴۳۶: قا وقب ولن وحظ: و زر و درم، مب: بدر و بدینار و زر و؛
(دوم) : لن وحظ : و به بیش وبکم؛ ط وك بیت را ندارند.
ب۱۴۳۷: بم: خورم بهار، قب: باغ بهار؛
(دوم): لن: فرستاد نزدیکی شهریار؛
ب۱۴۳۸: مب: بیاراست با، حظ: مراو بهپیوست؛
(دوم): قا : نشاندش برشاه برکاه نو ؛ ط و ك وقب ولن وحظ : فرستاد اورا برکاه نو [لن : سوی کاه، حظ: سوی ماه نو]؛ حظ بیت را پس از بیت ۱۴۶۸ آورده است .
ب۱۴۳۹: حظ : بدانست کش؛
(دوم): قا ولن وحظ ومب: همان تخت زرین کوهر؛ ط وك وقب بیت را ندارند وحظ آن‌را پس‌از۱۴۶۸ آورده‌است . عنوان ط : بزن کردن سیاوش جزیره دختربیران‌را [ط همه‌جا «جزیره» ضبط کرده است] .
ب۱۴۴۰: (دوم) لن: وخندید؛
ب۱۴۴۱ : (دوم) تمام نسخه‌ها : کاوس بردلش یاد؛
ب۱۴۴۲: (دوم) ط وك وقب : زهر کار برخ، لن : را بود ازان کار برخ، مب : سیاوش بودی به نیکیش، حظ : سیاوش بودی همه کار برخ، قا: سیاوش زکیتی همی یافت برخ؛
ب۱۴۴۳: مب: زمان نزد ؛
ب۱۴۴۴: حظ ومب : بیران به روزکار، ط وك و قب ولن: بیران برهیزکار؛
(دوم) : ط وك وقب ولن وحظ : کای شهریار، مب: کفت که به روزکار ؛
ب۱۴۴۵: (دوم) قا ومب : زچرخ فلك، ط وك وقب: برکذارد کلاه ؛
ب۱۴۴۶ : ط وك و قب و لن وحظ : روز انس روانش، مب: روانش بدی؛ مب عنوان دارد : رای زدن بیران باساوس ازبهر دخت افراساب
ب۱۴۴۷: (دوم) لن: برافزون: مب بیت‌را ندارد.
ب۱۴۴۸: مب : نباشد، ط وك وقب وحظ: شود اعتمادش بتو، لن : شود جان او بربتو؛
(دوم): قب : شدن ، ك : او یادکار، حظ: جوخواهی بدین‌بنشش‌پایدار ؛ مب بیتی افزوده:

چه کفتست کین تاجهای بلند
کند مرترا نزد او ارجمند

ب۱۴۴۹: مب: وکر... من بیش ؛
(دوم) : قب: مرا شادمانی بکم بش ؛ قا

وحظ چنانکه پیشتر یاد شد پس از بیت ۱۴۴۹ ، ابیات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۲ را آورده‌اند. ط وك وقب ولن پس‌از ۱۴۴۹، ابیات زیررا افزوده ودرآخر نیزبیت ۱۴۲۱ را آورده‌اند :

جریره[ط: جزیره] نکی‌خوب بیراسته
ترا خواست از بهرآن خواسته
نخواهم‌همی[ك: همی‌خواهمت] کفتن‌این رای نیست [قب : فرنکیس هم کفت این رای هست] / که جهر تو او را دلارای نیست [قب: هست]
مرا کفت کین بابهای [ك وقب : کاخهای، لن: تا جهان] بلند / کند مرمرا [لن: مر ترا] نزد او [ط: این] ارجمند

ازین پس بیت ۱۴۲۱ را آورده‌اند . مب نیز پس از ۱۴۴۹ بیت ۱۴۲۱ را آورده .

ب۱۴۵۰ : لن: خوبان شاه ؛

(دوم) : ك : زکیتی، لن: جنان روی ماه؛

ب۱۴۵۲ : قا: زدیدار بیش ؛

(دوم) : قا : ز بیش، حظ : نه بیش؛

ب۱۴۵۳ : قا: سزاست ؛

(دوم) : لن: که جون او بکشمیر؛

ب۱۴۵٤ : قا و مب : شود ماه بر، ط و لن : جو شد ماه بر، ك: جو شد شاه، حظ : شود مایه بر مایه ، قب : جو شد ماه . . . بیوند او؛

(دوم) : قا وط وك ولن وحظ : اروند، قب: فزون‌تر شود فرو اروند او؛

ب۱۴۵۵ : مب: چه فرمان ؛

(دوم) : قا: نزد تو ؛ عنوان قب : کفتن بیران با سیاوش که زنی بخواه

ب۱۴۵۷ : قا: مکرآسمانی ؛

(دوم) : قا وقب ولن وحظ ومب: سبهر از بنه نیست ؛ ط وك بیت را ندارند.

ب۱۴۵۸ : مب: که کر، حظ: بخواهم ؛

ب۱۴۵۹ : (دوم) ط وك وقب ولن: خرم بهار، مب: خورم بهار؛

ب۱۴٦۰ : قب: بهرام جون؛

(دوم): قا وط وك وحظ: نامداران و ، قب : دکر نامداران و، لن: جنان نام داران و، مب : جوکیو و جوشابور و کنداوران ؛

ب۱۴٦۱ : ط: ایشان نباشد؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها: همی‌خانه ؛

ب۱۴٦۲ : قب: توساز، ط: بر ن باس و، ك : بدین باش ؛

(دوم) : قب : سخن بوی جز ، مب : سخن بیش
کس جز ؛ قا وحظ بیتی افزوده‌اند :
ولیکن جریره مرا درخورست
جو [حظ : که] بیوندم از خان
[حظ : جان] تو بهترست
ب۱۴۶۳ : حظ : بس ازبخت ؛ ط وك وقب ولن و
مب بیت را ندارند .
ب۱۴۶۴ : قا وحظ : آب‌زرد ، مب : پرآزب ررد ؛
(دوم) : حظ : زدی هرزمان باد ، مب : همی
هرزمان برزدی باد ؛
ب۱۴۶۵ : لن : جنین کفت ، قا : درروزکار ، مب :
از روزکار ؛
(دوم) : ط وك و لن : بسازد خرد یافته
مرد کار ؛
ب۱۴۶۷ : ك : دوستی ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : بیزدان ؛
ب۱۴۶۸ : (دوم) مب : ترا تخت ، ط وك : ایران
ببند اندر ؛ لن : ایران ترا درخورست ؛ حظ
پس از این بیت ، ابیات ۱۴۳۱ و ۱۴۳۸ و
۱۴۳۹ را آورده است و این عنوان را نیز
دارد : بزنی کردن سیاوش جریره دختر بیران
ب۱۴۶۹ : (دوم) مب : آکاه شد ؛ بقیهٔ نسخه‌ها
بیت را ندارند .

ب۱۴۷۰ : ط وك : بشادی بیامد به ، حظ : بس
انکاه بیران بشد نزد شاه ؛
ب۱۴۷۱ : قا ولن : دربیش ؛
(دوم) : قا وقب وحظ : نیکوکمان ؛ مب
بجای این بیت ابیات زیررا دارد :
همی بود نزد شهنشه ببای
جهان بهلوان نامور کدخدای
جو برپای بد یکزمان بیش اوی
بدل مهربان و بتن خویش اوی
بدو کفت افراسیاب آن زمان
که ای نامور شیر دل پهلوان
و این عنوان را آورده : خواهش کردن
سیاوش از افراسیاب فرنکیس را
ب۱۴۷۲ : مب : توجندین جه باشی بنزدم ؛
(دوم) : قا وك وقب وحظ : زکیتی ،
لن : زکیتی جه امد ، ط : خواهی زکینه
جه ، مب : زکیتی ... آمدت [روی
کلمه : مد] ؛
ب۱۴۷۳ : قا وط وك وقب ومب : دزوکنج ، لن :
و زروکنج ، حظ : سپاه من وکنج ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : بکم بیش ؛ مب
بیت را پس‌از ۱۴۷۵ آورده است .
ب۱۴۷۴ : حظ : کمی کر ؛
(دوم) : بم : دردکزند ، لن : کشایش

وکرخود کزند؛

ب۱٤٧٥: حظ: وکزند من؛

(دوم): قا وط وك ولن وحظ: بیکار من،

قب: بیکار من بازکشت، مب: زمهر...

من باد؛

ب۱٤٧٦: قا وط وك ولن وحظ ومب: جه‌خواهی

بخواه، قب: اندك بخواهی بخواه؛ ط وك و

قب دو بیت افزوده‌اند:

فرو بود بیران و بردش نماز

بدو [ك: جنین] کفت کای شاه

کردن فراز

مرا حاجت [ك: خواهش] از خواهش

خوبس نیست [قب: مرا خواهشی از پی

خویش نیست] / کس از کهتران تودرویش

نیست

ب۱٤٧٧: ط وك بیت را ندارند.

ب۱٤٧٨: (دوم) مب: به تخت، لن: تیغ و تر و

کلاه، قا: ز تیغ و زمهر و ز تخت وکلاه؛

ط وك بیت را ندارند.

ب۱٤٧٩: حظ: زنزد سیاوش، مب: پیای براز؛

(دوم): مب: دراز، لن: سپهدار باز؛ ك

بیت را ندارد.

ب۱٤٨٠: ك بیت را ندارد وبقیهٔ نسخه‌ها: شاه

توران؛

(دوم): قا: کشتم از، مب: شادکشتم

بدیدار اوی؛

ب۱٤٨١: لن: بسردر، حظ: برکنار؛

(دوم): ط: همان، لن: اورد هنکام بار؛

ك بیت را ندارد.

ب۱٤٨٢: ط وك وقب: تو ساز؛

(دوم): ط: جه نیکئ؛

ب۱٤٨٣: (دوم) لن: وخان مرا؛

ب۱٤٨٤: ط: ورا مادرش، ك: فراکیس خواند

ورا؛

(دوم): مب: بوم شاد، لن: شادکر؛

ب۱٤٨٦: قب: من زنده‌ام بیش، بقیهٔ نسخه‌ها: من

رانده‌ام بیش؛

(دوم): ط وك: برین، لن: بدین، مب:

بدان، قا وحظ: بران کونه، قب: برین

کونه همداستان؛

ب۱٤٨٧: مب: که کفتست با؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: که جانش...

رایش بلند؛

ب۱٤٨٨: قب: نره شیر؛

(دوم): مب: که هم‌جان، لن وحظ: که

هم‌جان نیاری [حظ: نیازی] بسر، ك:

که هم جان نیابی بسر ، قا : رنجی همی جان نیاری بسر ، ط : رنجی همی جان نیا — بر قب : که هم جان ببازی بزر؛ تمام نسخه‌ها پس از این بیت افزوده‌اند:

بکوشی که اورا [قا وك وحظ : و او را ، لن : که ویرا] کنی برهنر / تولی بر شوی جون وی آید ببر [مب بیت را ندارد]

نخستین که آیدش [قب : آمدش] نیروی جنگ / سر برورانده کیرد بجنگ [قا بیت را ندارد]

ب۱۴۸۹: مب: که از بیرسر موبدان، حظ: ودیکر کجا بیش ازین موبدان؛

(دوم) : قا و حظ و مب : رذان و ستاره ، ط : بکار... شمرسروران ؛

مب بیتی افزوده :

جو صـلاب برداشتندی بخور
همی راندندی همه در بدر

ب۱۴۹۰: حظ: سطرلاب برداشتندی به‌بر ؛

(دوم) : حظ : همه راندندی سخن در ، ك : ازین‌رانده بودش همه ، ط: ازین رانده بودس همه سربسر ، قب : ازین رانده بودند همه ، لن: ازین بود رانده همه سر بسر ، مب : همه رانده بودند خود سربسر ؛ قا بیت را ندارد.

تمام نسخه‌ها دوبیت افزوده‌اند :

مرا با [حظ و مب: از] نبیره شکفتی بسی / نماید [ك : بماند، قب: بکوید] همی کار دیده کسی [قا و مب : نمودی ببیش بدرهر کسی]

سروکنج [قب : سرکنج ، لن : وتاج ، حظ : وتخت ، مب: سرتخت] وتخت [لن وحظ ومب : وکنج] وسپاه مرا [ط : سپاهی مراست] / همان کشور و بوم و کاه [لن : بوم‌کاه ، ط : کاهی] مرا [ط : مراست]

قا ومب بیتی دیگرنیز افزوده‌اند :

بکیرد همه سربسر کشورم
زکارش بدآید همی [مب: دکر] برسرم

تمام نسخه‌ها پس از ابیات افزوده، بیت ۱۴۹۳ را آورده‌اند .

ب۱۴۹۱ : تمام نسخه‌ها: ازین؛

(دوم) : قا وط وحظ : کی کیرد ، مب: بر کنار ؛

ب۱۴۹۲ : حظ : زتوران ، قب: بماند ، مب: بورم و؛

(دوم) : قب وحظ ومب : اندازه کیرد نخست ، ط وك ولن : زکاه من اندازه

کیرد نخست ، قا : کلاه مرا اندازه کیرد نخست ؛

ب۱٤۹۳: مب: باورم کردکو این، حظ : باورم که این او ؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت ۱٤۹۰ آورده‌اند .

ب۱٤۹٤ : (دوم) ط و ك و قب و لن و مب : و بر کش کبست ؛

ب۱٤۹٥ : (دوم) در بم « با » بی‌نقطه است ، ك : تیز با ، قا : بیز جون موج ، لن : برد نیزه تا موج ؛

ب۱٤۹٦ : (دوم) بم : سوی یزدان ، قا : ویا سوی ، مب : ایران کنند ، حظ : ایران کشد ؛

ب۱٤۹۷ : قا وط وك : مرا بر ؛

(دوم) : لن : جباید ، قب : نباید برید ، مب: جباید مکید ، ك : بباید ؛ تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند :

بدارمش جندانکك ایدر بود

مرا او[قب: مرورا]بجای برادر بود

مب بیتی دیگر نیزافزوده :

جو ز یدر کند سوی ایران کذر

بخوبی بیارایم او را سفر

ب۱٤۹۸ : (دوم) ك : دلت اندرین؛

ب۱٤۹۹ : (دوم) قب : باهش بود؛

ب۱٥۰۰ : (دوم) قب: وراه سیاوش ؛ مب به‌جای این بیت ، بیتی دیگر دارد :

بکفت کسان دل مکردان ازوی

مرا نیست رای تو ای نامجوی

ب۱٥۰۱ : قا ولن ومب : ازین ، ط وقب : ازین... تاجور؛

(دوم) : قب : بیاید که کیرد جهانرا به‌بر ، بقیهٔ نسخه‌ها : بیاید برارد بخورشید سر؛

ب۱٥۰۲ : مب : شود شهریار؛ تمام نسخه‌ها پس از این بیت ، بیت ۱٥۰٦ را آورده‌اند .

ب۱٥۰۳ : قا : زانشان؛

(دوم) : قا : زاندیشه ، حظ : بیفزایدت هم ، ك : بیفزایدش . . . جهر ، قب : بایشه رمهر ؛

ب۱٥۰٤ : (دوم) قا وك : ببرهیز از افزودنی ، قب ولن : نکردد ببرهیز ، ط : نکردد ببرهیز ازافزودنی ؛ لن بیتی افزوده :

بباشد همه بودنی بی کمان

نتابیم با کردش آسمان

ب۱٥۰٥ : حظ : کار — بود .

(دوم) : ط وقب : برسمت باسخ ، ك : برمی تو باسخ ، لن : برسیت باسخ دهد ، مب : زچرخ آنچه پرسیش پاسخ ، حظ :

ز جرخ آنجه برسیت – بود ؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۵۰٦ : (دوم) قب : جه باشد ؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت ۱۵۰۲ آورده‌اند.

ب۱۵۰۷ : (دوم) قا : نتابد ، قب : دلت را بدین کار غمکین مدار [ر.ك به مصراع دوم ۱٤۹۸] ؛

ب۱۵۰۸ : لن : بفرمان رای ، قب : کردد سخن ؛

(دوم) : مب : تو روهر ، قا : تو شوهر ، حظ : توهرجت بباید ، ط وك : تو شوهر جه خواهی بخوبی ، لن : تو رو هرج خواهی بخوبی ، قب : تو شوهر جه خواهی آنرا بکن ؛ مب عنوان دارد : کار ساحس کردن سران ار بهر دامادی سیاوش

ب۱۵۰۹ : (دوم) لن : افرین و بر [با علامتی در حاشیه به‌خطی دیگر : کرد و] ؛

ب۱۵۱۰ : (دوم) لن : بدو بر ، ط : شمران ؛

ب۱۵۱۱ : ط وك وقب ولن : شادان همه شب ، مب : دل آراسته ؛

(دوم) : قا : دلرا ، مب : بیاده غم از جان‌شان کاسته ، لن عنوان دارد : بزن کردن سیاوش فرنکیس را .

ب۱۵۱۲ : ط وك : با جرخ کردان ببر [ك عبارت را خط زده اما چیزی ننوشته] ، قب و لن : را جرخ کردان ببر ، حظ : جو خرشید را – ببر ؛ ترتیب ابیات لن : ۱۵۱۳ ، ۱۵۱۲

ب۱۵۱۳ : قا : سپهدار توران ؛

(دوم) : ط وقب وحظ ومب : تیزتک بر ، قا : یکی تازی تیز ؛

ب۱۵۱٤ : لن : نهادند روی ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن : آفرین کرد ، مب : برباد اوی ، مب بیتی افزوده :

ستایش بسی کرد و بردش نماز
بدو کفت کار عروسی بساز

ب۱۵۱۵ : ط وك وقب ولن وحظ ومب : جنین کفت ، قا : جنین کفت برخیزو برساز ؛ قا عنوان دارد : کفتار در دامادی سیاوخش با فرنکیس دختر افراسیاب واسباب کی بیران مهیا کرد .

ب۱۵۱٦ : (دوم) تمام نسخه‌ها : ببندم بتیمار ؛

ب۱۵۱۷ : لن : آزرم شد ، مب : آزرم کشت ، قا : براز شرم بود ، قب : براز رزم بود ؛

(دوم) : ط وك وقب : رخش را بر ، حظ : زخانش ، لن : رخ او براز شرم شد ، مب : رخ او برازشرم کشت ، قا : ز بیران

و رویش برازرم بود ؛ ط وك وقب ولن و مب بیتی افزوده‌اند :

که داماد او بود بر [لن: کجا بود داماد بر ، مب : بود و با] دخترش / همی بود جون جان و دل دربرش [لن ومب: درخورش]

ب۱۵۱۸: قا وقب ولن: جه خواهی بساز، مب : جه‌دانی بساز، ط وك وحظ: شوهرجه‌خواهی بساز ؛

(دوم): حظ: کی برتو، لن :که ار من ترا، مب : که بی تو مرا هیج کون نیست ، قا : بسی آفرین کرد و برکشت باز ؛

ب۱۵۱۹: حظ: شوی؛

(دوم) : لك و قب و لن و حظ و مب : کار تفت، قا: کارسخت ، ط: اندر اندسه ىفت؛

ب۱۵۲۰: لن: دوخانه ؛

(دوم) : قب : بسپرد یکسر کلید ، مب : بسپرد و دادش کلید ؛

ب۱۵۲۱: لن وحظ ومب : که او بود ، قا وط و لك وقب: کی او بود مه بانو ؛

(دوم): قب زنی بود با رای و روشن ؛

ب۱۵۲۲: ط ولك: آنکش بد، حظ: اندرون کنج ؛

(دوم): قا وط وك ولن: کزیدند زربفت ، قب: کزیدند زربفت... جهار ؛ مب به‌جای این بیت دوبیت زیرراآورده :

بکنج اندرون آنجه پرمایه بود
ز دینار و ز کوهر نابسود
هم از جامها آنج بد نامدار
کزیدند زربفت جینی هزار

ب۱۵۲۳: (دوم) لك: وزعود، لن: وازعود، ط: — زنافه مشک وز عود ؛ ط این عنوان را دارد: بزن کردن سیاوش فرنکیس دختر افراسیاب را

ب۱۵۲٤: حظ: برآن کوهر ؛

(دوم): حظ: باره ... دوکشوار، لن : طوق زرین نکار؛

ب۱۵۲۵: (دوم) یم : زربفت و ، قا : ز زربفت کستردنیها دو دست؛

ب۱۵۲٦: قب: همان، حظ: بیکرسرخ ؛

(دوم): ط وقب ومب : درو، قا : برو جندکونه نهاده کهر؛

ب۱۵۲۷: قا وحظ: شتروار، مب: ززرین وسیمین شتروار، ط وك وقب ولن: زشمشیرزرین شتروار ؛

(دوم) : قا ولن ومب : جام ده بارسی [مب: پارسی] ؛

ب۱۵۲۸: (دوم) قا ومب: دونعلین؛

ب۱۵۲۹ : (دوم) ط وك : صد ناخواه، لن : صد سش‌کاه؛

ب۱۵۳۰ : ط وك ولن وحظ ومب : دویست ،قا: فرستاد با ... دویست؛

(دوم) : قا: بکلشهر کفتا کی اکنون مه‌ایست، ط وك ولن و مب : تو کفتی باوان جزان [لن: جنان] جای نیست ، حظ : کی اکنون جنان نیز یك جام نیست ؛ قب بیت را ندارد .

ب۱۵۳۱ : لن: همان ده، قا: وهم زعفران ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : همی رفت [قا : برد] کلشهر با خواهران [حظ : جوهران] ؛ قب بیت را ندارد .

ب۱۵۳۲ : مب: بزری، ط: عماری دیبا ؛

(دوم) : مب : با خواهران خیل ؛ قا و قب بیت را ندارند .

ب۱۵۳۳ : (دوم) ط وقب وحظ ومب: صدهزار، ك و لن و بنداری : ده هزار، قا : زدینار و زخواسته صدهزار؛

ب۱۵۳۴ : قب: فرنکیس را برد جیز، ط: بردش سه جیز؛

(دوم) : قا وك ولن: زبانها بر، حظ ومب: زبانشان، ط وقب : زبانها بر...داشت نیز؛

ترتیب ابیات قا : ۱۵۳۴ ، ۱۵۴۲ ، + ۱۵۳۵+، ۱۵۳۹، +، +، ۱۵۴۴، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۴۵ و...

ترتیب ابیات طوك وقب ولن: ۱۵۳۴، ۱۵۴۲ ، ۱۵۴۳، +، ۱۵۴۴ ، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷ ، ۱۵۴۰ و...

ترتیب ابیات حظ : ۱۵۳۴، ۱۵۴۲، +، ۱۵۳۵ ، + ۱۵۳۸، ۱۵۳۹ + ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۴۵ و...

ترتیب ابیات مب : ۱۵۳۴ ، ۱۵۴۲ +۱۵۳۵ + ۱۵۳۸، ۱۵۳۹ + ۱۵۴۳، + ۱۵۴۴، ۱۵۳۷، ۱۵۳۶، ۱۵۴۵ و...

ب۱۵۳۵ : (دوم) حظ : برزتاب ؛ ط وك وقب و لن بیت را ندارند . قا وحظ ومب پس ازین بیت ، بیتی افزوده‌اند :

بدادند دختر بآیین خویش
جنان جون‌بود درخوردین‌وکیش

[مب: دین خویش] .

ب۱۵۳۶ : لن: درمرغ، قا وط وك وقب ومب : هفته مرغان و ماهی ، حظ : یکی هفته مرغان و ماهی؛

ب۱۵۳۷ : حظ: کشت باغ از ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن وحظ :

اواز؛

ب۱۵۳۸ : بم : برك را ساختند ، حظ : برك را خواستند ، مب : عهد برساختند ؛

(دوم) : حظ: شرط وبیمان؛ قا وط وك وقب و لن بیت را ندارند . متن مطابق چاپ پاریس است .

ب۱۵۳۹ : مب : فرستاد کلشهر زود ؛

(دوم) : قا و حظ و مب : بکلشهر تازی فرنکیس ؛ ط وك وقب ولن بیت را ندارند.

قا وحظ ومب بیتی افزوده‌اند :

شود تارساند سوی شاه زاد [حظ: رساندش زی شاه زد ، مب : سزد تا رساندش زی شاه زاد] / بکفت آن زمان با فرنکیس شاد

قا بیتی دیگر نیز افزوده :

همی هفت روزش بیاراستند

سر مشکش برکل بپیراستند

مب عنوان دارد: سغام فرسادن سران سش کلشهر ارسهر عروسی

ب۱۵۴۰ : هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۱۵۴۱ : هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند .

ب۱۵۴۲ : قا وحظ ومب بیتی افزوده‌اند:

خجسته بر و بوم [حظ ومب: بوم و] بیوستکی/ باهستکی هم بشایستکی [مب: بآهستکی و بشایستکی، حظ: و ببایستکی]

ب۱۵۴۳ : ط و ك و قب و لن : بباید هم امشب شدن، مب: که باید شدن امشبت نزد ، حظ: کی باید شدن امشب نزد ؛ قا بیت را ندارد . ط وك وقب ولن ومب بیتی افزوده‌اند :

همی [مب: همان] هفت روزش بیاراستند

سر [لن: بسر] مشکش برکل بپیراستند

ب۱۵۴٤ : (دوم) قا : شاه کو ، مب : بایوان آن نامور ؛

ب۱۵٤٥ : ط وك وقب ولن ومب : برین ؛

(دوم) : مب : شهنشه بیاراست ، قا : سپهدار بیران بیاراست جیز ؛

ب۱۵٤٦ : (دوم) حظ : وخود و زرین کمند، قا و ط وك وقب ولن ومب: هم از [قب : وکر] جوشن و خود [مب : تیغ] و کرز وکمند

ب۱۵٤۷ : بم: زدیبا و ز ؛

(دوم) : قا : وز بیش، لن : هم از، ك : وهربیش؛

ب۱۵٤۸ : لن ومب: وزان، قا: روی تا، ط وك :

تا مرز دریا ، قب: وزان مرز تا مرز؛

(دوم) : قا ولن وحظ ومب: همه، قب : همه نام او بود شهر ؛ ترتیب ابیات مب: ۱۵۴۹ ، ۱۵٤۸

ب۱۵٤۹ : ط وقب بیت‌را ندارند وك نیز به‌خطی دیگرآن را درحاشیه آورده است .

ب۱۵۵۰ : ط وحظ ومب ؛ نبشتند ، قب: نبشتند منشو ابر ؛

(دوم) : مب: بادشاهی و رسم؛

ب۱۵۵۱ : ط وك وقب : بکاخ سیاوش ، لن : ببیش سیاوش؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن ومب : اباتخت؛

ب۱۵۵۲ : قا وط وقب ولن وحظ ومب: وزان؛

(دوم) : مب: که‌آمد ز؛

ب۱۵۵۳ : ط وقب ولن وحظ ومب : می وخوان، قا : می و خوان . . . خواستی؛

(دوم) : بم : بخوردی هر، قب : بخوردی و جندانک بر، ط وك : برفتی وجندانک بر، قا : بخوردی و جندانک برخاستی ؛

ب۱۵۵٤ : مب: کرفتی و رفتی ، ط: کرفتی وبزدی سوی؛

(دوم) : قا: یک جند، مب : ده روزمهان، ط وك و قب و لن و حظ : یک روز [ك روز را خط زده به‌خطی دیگر نوشته : هفته] ؛

ب۱۵۵۵ : (دوم) حظ : شاد شد بخت، قا ولن و مب : روز و او ، ط و قب : شادمان شاه و ، ك : شادمان و او نیز ؛ ترتیب ابیات ط وك و قب و لن : ۱۵۵٦ ، ۱۵۵۵

ب۱۵۵٦ : قا وط وك وقب ومب: بیامد سیاوش؛

ب۱۵۵۷ : مب: دو بدو؛

(دوم) : قا : کای نامور شهریار، حظ و مب: کای مهربان شهریار؛ ط وك وقب ولن بیت را ندارند .

ب۱۵۵۸ : هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند . قا ومب بیتی افزوده‌اند :

بسا رنج کز من تو برداشتی
بنیک و ببد روی برتافتی [مب : روزبکذاشتی]

مب بیتی دیگر نیز افزوده :

تنت تا جهانست پاینده باد
زمانه همیشه ترا بنده باد

ب۱۵۵۹ : (دوم) قب: ازو شادمان او و اونیز شاد [ر.ك به مصراع دوم بیت ۱۵۵۵]؛ ط وك ولن بیت را ندارند .

ب۱۵۶۰ : مب : برین تیز ، حظ : یکچند کردان؛
(دوم) : حظ : همی‌بود ، مب : بیداد و با داد؛
ط وك وقب ولن بیت را ندارند .
ب۱۵۶۱ : قب : بنزدیک، حظ : فرستاد وآمد بنزدیک؛
ب۱۵۶۲ : ط وك وقب : همی مرترا؛
ب۱۵۶۳ : لن وحظ : نکیرد؛
(دوم) : ط ولن : برنشستت ، قب : برنشسته ، مب : هم‌نشستن ، حظ : ورایدرنشستن کریزد؛
ب۱۵۶۴ : لن : کزایدر ؛
(دوم) : حظ : برکرونیکوببین؛
ب۱۵۶۵ : (دوم) قا وط وك : همه ، قب ومب : همی ، لن : بجان ارزوهای رای آمدت ؛
مب عنوان دارد : خلعت فرسادن افراسیاب ازبهر سیاوش
ب۱۵۶۶ : (دوم) قب ولن : زخوشی،ك : بپرداز ، قا : بخوبی بپرداز ، مب : زخوشی به‌پرداز ؛
مب بیت را دوباره تکرار کرده با تعویض جای مصراعها و مصراع دوم : ز خوشی مه پرداز؛
ب۱۵۶۷ : لن : سیاوش جو بشنید ازو؛
ب۱۵۶۸ : ط وك وقب ومب : سباه و سلیح و ، لن وحظ : سلیح [حظ : سلاح] فراوان و زرین کلاه؛
(دوم) : ط وك ولن وحظ ومب : ببردند باکنج با ، قا : ببردند با او هم‌انکه براه ، قب : ببردند با کنج او را براه ؛ قب عنوان دارد : ساختن سیاوش سیاوخش کرد
ب۱۵۶۹ : (دوم) مب : خوبانش برخاستند ، حظ : بس - به بیراستند ؛
ب۱۵۷۰ : (دوم) لن : وعماری براند ؛
ب۱۵۷۱ : مب : وزو ، حظ : بازبس‌کشت بیران ؛
(دوم) : حظ : بشادی همی‌راه باواوسبرد ، مب : همی‌رفت و باخویش لشکر به‌برد؛
ط وك وقب ولن بیت‌را ندارند.
ب۱۵۷۲ : ط وك وقب : برفتش بسوی ، حظ : شوی ؛
(دوم) : مب : شده انجمن؛
ب۱۵۷۳ : ط وك : کی بیران سالاران ؛
(دوم) : قا وحظ : کنا بیش ؛
ب۱۵۷۴ : (دوم) ط وك وقب ولن وحظ ومب : بدان ، قا : بدان سو؛
ب۱۵۷۵ : حظ : یک ماه ؛
(دوم) : ط وك وقب : کهی بود می؛
ب۱۵۷۶ : ك وقب : آواز؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : بدانکه ؛
ب۱۵۷۷ : قا : بادشایی ؛
(دوم) : قا ومب : بیرانش بیش، لن : به بیش، قب: و بیروان ز ؛
ب۱۵۷۸ : قا وط وك وقب وحظ ومب : بدان ، لن: بدان مرز جون مردم اکه ؛
(دوم): ط وك وقب ولن: بذیره براه ، قا: بزرکان بنزد؛
ب۱۵۷۹ : قا: برداشتند،
(دوم) : قب وحظ : جهانرا بآیین ، قا : جهانرا . . . بیراستند، مب : جهانرا بدیبا؛ ط وك بیت را ندارند .
ب۱۵۸۰ : (دوم) ط وك وقب ولن: که کفتی ؛
ب۱۵۸۱ : قا: کره‌نای، ك: زبس غلغل و، طوقب: زبس غلغل و . . . کره‌نای ، مب : ز بس شادی و . . . کره‌نای، لن: نالهٔ جنک‌ونای ، حظ: زبس ناله رود با جنک ونای؛
(دوم) : قا: همی دل بجنبد زجای، لن : همی دل ببیجد زجای، مب: همی دل برآمد زجای؛
ب۱۵۸۳ : ط وقب: بیکسوی ... سوی کوه ، قا: زیکک ... بیکک روی راه، حظ ومب: دریا بیکک روی راه، ك: بیکک سوز دریا و یکک سوز ؛
(دوم) : ط وك : بیکک سوز [ك:سوی] نخجیر و دور ازکروه، قب : بیکسوی نخجیر دور ازکروه ، لن : بیکک روی نخجیر دور از کروه ، قا وحظ ومب : بیکک روی برکوه نخجیرکاه؛ ط عنوان دارد: رازکفتن سیاوش باپیران وساختن سیاوش سیاوش کرد
ب۱۵۸۵ : حظ : بیران زبان بر؛
(دوم) : حظ : کی اینت و بر، ط: فرخ نژاد؛
ب۱۵۸۷ : مب : شارسان، قا : شارسانی ؛
(دوم) : ط و قب : بدو اندرون باغ و ایوان وکاخ ، قا وك وحظ : فراوان بدو اندر ایوان وکاخ ، لن و مب : فراوان بدو اندرون باغ ؛ مب عنوان دارد : تدبیر کردن سیاوش از بهرکنکک دژ ؛ ك : سخن کفتن سیاوش باپیران
ب۱۵۸۸ : ط وك وقب بیت را ندارند . مب بیتی افزوده :

ز بهر تو خواهم همه بوم وکنج
ندارم دریغ از تو من خیر و رنج

ب۱۵۸۹ : مب : نیکک‌رای، لن : کزین‌خوب‌جای؛

(دوم) : حظ : با ماه، قا وط ومب : یکی مایه ور جای راست ، قب : یکی مایه در جای راست ، لن : یکی دز برین جای راست ؛ك بیت را ندارد .

ب۱۵۹۱ : لن: بخواهم، حظ : که نامد؛

(دوم) : لن : دارم برنج ؛

ب۱۵۹۲ : قا: شارسان، لن: سازم اکنون؛

(دوم) : لن : اندرون باغ وکاخ ، قا : براز باغ ومیدان وایوان ، قب : برازباغ وایوان و میدان وکاخ؛ك وحظ ومب بیت‌را ندارند.

حظ بجای این بیت بیت زیررا آورده:

بسازم بکام تو این شهر من

نخواهم جز از کام تو بهر من

قا عنوان دارد : کفتار در صفت کنك سیاوخش درتوران

ب۱۵۹۳ : مب: بدو کفت خسرو که ای؛ قب پس ازاین بیت ۱۶۰۰ را آورده است .

ب۱۵۹٤ : لن ومب: همه ان؛

(دوم) : قا: بینم درست ، ط : جای انج ازتو؛

ب۱۵۹۵ : (دوم) ك : بماند بدین انجمن، قب: بماند بدان ، مب : بماند بدو ، حظ : بماند درو انجمن، قا: بمانند ازوانجمن ، ط : بمانند ازان انجمن، لن : خیره شود دیده انجمن ؛ لن این عنوان را دارد : رازکفتن سیاوش با پیران وافزوده :

ز لنک سیاوش بکویم سخن

وزان شهر و آن داستان کهن

مب افزوده :

اکر عمر یابم من از دادکر

بکویم من این داستان در بدر

سپس بیت ۱۶۵۳ را به‌صورت زیرآورده وپس‌ازآن نیز بیتی افزوده :

بدان آفرین کو جهان آفرید

ابا آشکارا نهان آفرید [این بیت ۱۶۵۳ را درجای‌خودنیزآورده]

خداونده دارندهٔ هست و نیست

همه جیز جفتست و ایزد یکیست

ازین پس ابیات ۱۶۵٦ و ۱٦۱۲ را بترتیب آورده است .

ب۱۵۹٦ : مب: وزان،

(دوم) : ك : با او؛ لن بیت را پس از بیت ۱٦۵۸ و مب آنرا پس از ۱٦۵۵ آورده است .

ترتیب ابیات لن: ۱۵۹۵، + ۱٦۵۵ + ۱٦۵٦ ، ۱٦۱۲ ، ۱٦۰۹ ، ۱٦۰۸ ، ۱٦۱۰، ۱٦۱۱، ۱٦۱۳، ۱٦۱٤، ۱٦۱۷،

۱٦۱۵،۱٦۱٦،۱٦۱۹،۱٦۱۸،۱٦۲۰ و...
ضمناً ابیات ۱۵۹٦، ۱٦۰۰، ۱٦۰۳، ۱٦۰٤، ۱٦۰۵ را پس‌از ۱٦۵۸ آورده‌است وابیات ۱۵۹۷و۱۵۹۸ و۱۵۹۹ و۱٦۰۱ و ۱٦۰۲ و و ۱٦۰٦ و ۱٦۰۷ را ندارد .

ب۱۵۹۷ : (دوم) قا : کی سازیم ایدر، مب: که می‌سازم؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند . مب ابیات ۱۵۹۷ تا ۱٦۰۸ را پس از ۱٦۵۸ آورده است .

ب۱۵۹۸ : (دوم) قا : و یا کار ، مب : و یا دل زکرده بشیمان بود ؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند . مب عنوان دارد : پرسدن سیاوش حال خود را ازمنجمان

ب۱۵۹۹ : (دوم) قا: فرجام این؛ ط و لـ وقب و لن وحظ بیت را ندارند .

ب۱٦۰۰ : حظ: همی‌داشت خشم؛ (دوم) : قب: برزاب ، ط: دلش برزدرد و راراب ؛

ب۱٦۰۱ : (دوم) قا: کی جون یابدت جرخ ، حظ : جون بابدت جرخ و بر، مب : جون کردد این جرخ ؛ ط ولـ وقب ولن بیت را ندارند .

ب۱٦۰۲ : (دوم) مب : بزشتی بود ، حظ : شود خسته‌آموزکار؛ ط ولـ وقب ولن بیت را ندارند .

ب۱٦۰۳ : (دوم) قب: دیده خوناب ؛ ترتیب‌ابیات قب: ۱٦۰٤،۱٦۰۵، ۱٦۰۳، ۱٦۰٦، ۱٦۰۷،۱٦۲۲،۱٦۵۳+۱٦۵٦،۱٦۱۲، ۱٦۰۹، ۱٦۰۸، ۱٦۱۰، ۱٦۱۳ و...

ب۱٦۰٤ : (دوم) ط : کی بودی جنین ؛

ب۱٦۰۵ : (دوم) لن: جان برکزند ؛

ب۱٦۰٦ : (دوم) قب: واز کاخ آراسته، ط ولـ:از کاخ وزکنج آراسته، قا: همان کنج و ان کاخ آراسته، حظ ومب: همان کنج وهم کاخ آراسته ؛ لن بیت‌را ندارد .

ب۱٦۰۷ : (دوم) قا: بدی خود بود، حظ : جنین داد تو هرجند مردم زند ، لن بیت را ندارد . قب عنوان دارد: داستان کنگ دز؛ ترتیب ابیات قا : ۱٦۰۷، ۱٦۲۲، ۱٦۵۳ + ۱٦۵٤ ، ۱٦۵۵ ، ۱٦۵٦ ، ۱٦۱۲، ۱٦۰۹، ۱٦۰۸، ۱٦۱۳ و...
لـ پس از بیت ۱٦۰۷ بیت ۱٦۲۲ را آورده و پس از آن نیز بترتیب ابیات ۱٦۵۷ و ۱٦۵۸ را وبس . بدین ترتیب ازداستان گنگ دژ جز همان دو سه بیت مذکور دربالا را ندارد، البته کاتبی دیگر

درحاشیه . ابیات‌منظوررا ملحق کرده‌است.

ب۱۶۰۸ : مب : وخوانندکان ؛

(دوم) : قب ومب : بردارو ؛ط وحظ از کل ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۵۷ (داستان گنگ دژ) فقط بیت ۱۶۲۲ را دارند ترتیب مب : ۱۶۰۹، ۱۶۰۸

ب۱۶۰۹ : قا ولن : سرو تاج، مب: سروکاه، قب : سرو تاج شهنشان؛

(دوم) : مب : دلاور کزیده مهان ؛

ب۱۶۱۰ : قب: که ازشرم وطرم، لن : بتان براز طرم و شرم ؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۶۱۱ : لن: درکوه ؛ قا وقب بیت را ندارند .

ب۱۶۱۲ : لن : که‌کیتی نماند هم از ، مب : که کیتی... داستان؛

ب۱۶۱۳ : قب ومب :سوی خاك، لن : زخاکی و... سوی خاك؛

ب۱۶۱٤ : قب ولن : نماند ؛

(دوم) : قا : نداندش باز ، قب: ندار دش باز ؛

ب۱۶۱۵ : لن: حکمت وغیرتست ؛

(دوم) : قا وقب : جرا بهرهٔ من‌همه غفلتست ، لن : جرا بهره ازو همه غفلتست، مب : جرا بهرمن زو همه غفلتست ؛

ب۱۶۱٦ : لن : برشصت جاره ؛

(دوم) : قا : وزآز برتاب ؛

ب۱۶۱۷ : قا ولن ومب : درجهان، قب : جو... درجهان؛

(دوم) : مب : ازتو؛

ب۱۶۱۸ : قب ومب : جوازنامداران ؛

(دوم) : قب: جرا برنهی‌تاج شاهنشهی ؛ ترتیب ابیات قا و قب ومب : ۱۶۱۹، ۱۶۱۸

ب۱۶۱۹ : قا وقب : بدین نیز، لن : نباشی برین نیز، مب: بدین پند؛

(دوم) : مب : یکی خوش بخوان ، لن : بدین‌داستان باش‌همداستان ؛ مب عنوان دارد : ساحس سیاوش شهرستان کنکك در را

ب۱۶۲۰ : قا وقب: ازایشان ؛

ب۱۶۲۱ : لن ومب : کنون بشنو ؛

(دوم) : قب ومب : برین؛

ب۱۶۲۲ : (دوم) قا: بدینسان، مب: بران، ط وك: کنون سارستانرا دل ، قب : کنون شارستانرا برارای نیست ، حظ : کنون شارستانی جنان اندکیست ، لن بیت را ندارد . چنانکه پیشتر نیز یاد شد ط وك وحظ ازکل ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۵۷ یعنی روایت الحاقی گنگ دز فقط همین بیت را دارند .

ب۱۶۲۳ : قب : که آنرا فریدون بر؛
(دوم) : مب : اندرون رنجها؛ ط وك وحظ از بیت ۱۶۲۳ تا ۱۶۵۷ ندارند.
ب۱۶۲٤ : قا وقب ولن : بیکک ماهه؛
(دوم) : قب : نام کشت آن ، قا : کی بُر نام کشت اززمان، لن : کیان نام کشت آن زمان را زمین؛ مب بیت را ندارد.
ب۱۶۲۵ : لن : سپاییان؛
(دوم) : لن : بنکی یکی، مب : بنیکی یکی، قا و قب : بهن بالا و دشت؛
ب۱۶۲۶ : قا : کزان، مب : جوزان بکذری؛
ب۱۶۲۷ : لن ومب : وزان؛
ب۱۶۲۸ : قا : مران؛
(دوم) : قب : نباشد زیان، لن : نیامد زیان، مب : زد آتش نیابد؛
ب۱۶۲۹ : قا وقب ولن : صد کرد بر کرد، مب : جو صد بود فرسنکک بر کرد؛
ب۱۶۳۰ : لن : که بینی برو؛
(دوم) : قا وقب ولن ومب : او بر؛
ب۱۶۳۱ : قا : بدین کونه بینی، قب : بدین کونه سی و دو، لن : برین کونه سی و دو، مب : بدین کونه سی و سه فرسنکک؛
(دوم) : قا ولن : وان روی، قب : وان روی دریا وسنکک؛
ب۱۶۳۲ : قا : جنین بنج فرسنکک، قب : بدین بنج فرسنکک، لن : برین بنج، مب : مرین بنج؛
(دوم) : قا : بناه از، مب : بباشند، قب : بیابد بناه از؛
ب۱۶۳۳ : قا : بدیشان، قب : بدایشان، لن : کذر یکک سوار؛
(دوم) : قب : برکستوان و سوار، مب : وز سوار؛
ب۱۶۳٤ : لن : کزین؛
(دوم) : قا وقب : ومیدان وکاخ؛
ب۱۶۳۵ : (دوم) قا و قب و لن و مب : برزنی رامش و؛
ب۱۶۳۶ : مب : همش کوه نخجیر وآرام دشت؛
(دوم) : قا و قب : جنین شهر، مب : جوآن، لن : این سود بینی نباید؛
ب۱۶۳۷ : (دوم) لن : که از، قا : جوزان کوهها، مب : جو بر کویها، قب : جوزان کوها؛
ب۱۶۳۹ : قب ولن : دران؛
(دوم) : قا ومب : بوستان از بهشتست، قب : بوستان از بهشتست و، لن : بوستانی... و بس؛

ب۱۶۴۰ : (دوم) لن : او بر بهار ؛

ب۱۶۴۱ : لن : درازاو. قا وقب : و بهنیش سی، مب : بهنای او پارسی ؛

(دوم) : مب : به بماندت بارسی ؛

ب۱۶۴۳ : قا : هامون بیاید، قب : هامون؛ لن بیت را پس از ۱۶۵۲ آورده واینجا بیت ۱۶۵۳ را به‌صورت زیر ضبط کرده که‌درجای خود نیز آورده است :

بران آفرین کو جنان آفرید
زمین و بلند آسمان آفرید

ب۱۶۴۴ : (دوم) لن : که ایوانها ، مب : کشته ایوانها سر ؛

ب۱۶۴۵ : مب : برفتن سیارش جوانجای ، قب : بشد شه سیاوش وآنرا بدید ، لن : برفتش سیاووش وآنرا بدید ؛

(دوم) : قب : زتوران ، مب : زتوران همه ، لن : مرورا زتوران همی؛ قا بیت را ندارد.

ب۱۶۴۶ : (دوم) لن : فزونی برو نیز ؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۶۴۷ : قب : بود جندان رخام ؛

(دوم) : لن : کوهری، مب : وزین کوهری؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۶۴۸ : قب : فزون کرد با ؛

(دوم) : مب : سی و سشتست، قب : بیخ و سی کرد بهنا ، قا ولن بیت را ندارند .

ب۱۶۴۹ : بم : بخشم؛

(دوم) : مب : جو کوئی ؛ قا ولن بیت را ندارند .

ب۱۶۵۰ : قا وقب : بدو، مب : نباید ورا منجنیق ؛

ب۱۶۵۱ : (دوم) لن : همی ؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۶۵۲ : قب : دیده و زتیغ، مب : نه بیند زین؛

(دوم) : قب : نیز کردد ؛ قا بیت را ندارد.

ب۱۶۵۳ : قب : کوجهان، مب : بران... کوجنان، قا : بران ... کوجهان، لن : بران‌آفرین کن که‌آن‌آفرید ؛

(دوم) : قب : زمین و بلندآسمان، لن : زمینها ابا آسمان ، مب : زمین و آسمان بلندآفرید؛ قب و مب بیت را دوبار و لن سه‌بارآورده‌اند. قا وقب ولن پس‌از آن بیتی‌افروده‌اند :

خداوند دارندهٔ [قا:و] هست ونیست [لن:یکیست] / همه جیز جفتند [لن : جفتست] و ایزد یکیست

ب۱۶۵۴ : قا : نه یارست با او نه، مب : نبایدش یارو ؛

(دوم) : قا:هرا وهمه، مب : توانا و دانا وهم کرد کار ؛ لن بیت را ندارد .

ب۱۶۵۵ : قا ولن ومب: مخوان کرد کار ؛

(دوم) : قا ولن ومب: مدان آشکار، قب: خواستار نهان ؛

ب۱۶۵۶ : قا ومب : به بیغامبرش بر ؛

(دوم) : قا وقب ومب: بریک بیک همچنین، لن [به‌خطی دیگر] : ابر شاه مردان علی همچنین ؛

ب۱۶۵۷ : مب: ورافر ؛

(دوم) : حظ : و خرد ؛ ط وك و حظ از این بیت به بعد را ، که پایان روایت گنگ دژ است، دارند .

ب۱۶۵۸ : لن وقب: بران سان ، قا: بدینسان... شارسان، حظ: برآن یکی شارسان، ط وك : بدان شارستان من یکی ساختم ، مب : جو زین . . . شارسان ساخت اوی؛

(دوم) : ط وقب ولن: را بابر اندرافراختم ، مب: افراخت اوی، ك : را سروتن بر ؛ قا و ط وك وقب بیتی افزوده‌اند :

کنون اندرین [قا: ایدراین] هم بکار آورم
بروبر فراوان [قب: فراوان بروبر] نکار اورم

حظ افزوده:

کنون من بدو در بکار آورم
بدو در فراوان نکار آورم

لن پس از بیت ۱۶۵۸، ابیات ۱۵۹۶، ۱۶۰۰ ، ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵ را آورده است .

مب پس‌ازبیت ۱۶۵۸، ابیات ۱۹۵۷ تا ۱۶۰۸ را آورده و پس از ۱۶۰۷ بیتی افزوده :

سیاوش به بیران بکفت آن زسر
همه قصهٔ کنگ دز سر بسر

ب۱۶۵۹ : مب: که من ای؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند . مب ابیاتی افزوده :

جهان آفرین یار باشد مرا
دل و بخت بیدار باشد مرا
ز خوبی شود داستان برجهان
کنند آفرینش کهان و مهان
که‌جون کنگ‌دزدرجهان‌جای‌نیست
کنون شارسانم جزین رای نیست
[ر.ك به‌بیت ۱۶۲۲]
بفر و بکوشیدن و رنج سخت
به بیداری و رای فر و ز بخت
بدین سان یکی شارسان ساختم
سرش را به پروین برافراختم

[ر.ك به ۱۶۵۷]

ب۱۶۶۰ : (دوم) ط وك ولن : جه نازی بکنج و جه نازی [ك : تازی] برنج ، قب : که هم زو نیابی جزاز دردو رنج ؛ تمام نسخه‌ها بیت را بهمراه بیت ۱۶۶۱ پس از بیت ۱۶۹۱ آورده‌اند .

ب۱۶۶۱ : ط وك ولن و مب : کزان رنج ، قب : وزان رنج ، حظ : جواز رنج تو دیکری بر ، قا : کی دیکر کس ازرنج تو بر ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : جهاندار ؛

ب۱۶۶۲ : بم و مب : جوخورم ، قا وك وقب وحظ : خرم شود ، ط : کی خرم شود ، لن : خرم شود جای و ؛

(دوم) : ط : بدیدارد ، مب : فرازآید ، لن : همان کنج و هم کاخ و هم خواسته ؛

ب۱۶۶۳ : لن : مرا شاد بودن بمی ، قا وحظ ومب : نباید مرا [مب : نباید بدو] شاد بودن بمی ؛

(دوم) : لن : بدین ، حظ : بران ، قا : بدین کاخ دیکر ، مب : نشستند بدانجای ؛ ط وك وقب بیت را ندارند . مب افزوده :

براشوبد این بخت ناسازکار
جفا بیشه کردد مرا روزکار

ب۱۶۶۴ : حظ : شادمانم نه ؛

(دوم) : قب : نه کردی ز برمایه بیوند ، حظ : نه‌مایه ؛ ترتیب ابیات مب : ۱۶۶۵ ، ۱۶۶۴

ب۱۶۶۵ : (دوم) ط : سود بی نیاز ، مب : وزکلشن بوم بی‌نیاز ؛ مب عنوان دارد : سخن کفتن سیاوش با بیران ازحال خود .

ب۱۶۶۶ : حظ : من جای ، قب : بخت من کام ، قا : شودکاخ من تخت ؛

(دوم) : مب : مرگ بر [اول بخت نوشته وخط زده] ؛ ترتیب ابیات لن : ۱۶۶۷ ، ۱۶۶۶

ب۱۶۶۷ : ط : رسم سپهر ، ك وقب ولن : راز سپهر ؛

ب۱۶۶۸ : (دوم) قا وط وك و قب ولن : اندیشه بردل ، حظ : خیره واندیشه بردل ، مب : اندیشه بردل فراز ؛

ب۱۶۶۹ : لن : ازجهان ، حظ : ازبدی دل بشست ؛

(دوم) : حظ : ز شادی بکین خواستن کشت مست ؛

ب۱۶۷۰ : حظ : درد تنم ؛

(دوم) : ط : بکوسی کی ؛

ب۱۶۷۱ : حظ : نخواهم که ، ك : بتو بر بزد ؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۶۷۲ : (دوم) قب ولن ومب : بجزنیک ، حظ : بجز نیکیت هیچ کام ؛

ب۱۶۷۳: قا: همین داری، ط وك وقب: همی داری، لن ومب: همی داری و راه، حظ: بپهان داری؛

(دوم): ط: جزین نیست، مب: را چنین است، قا: ولیکن زمانه جزاین را بخواست؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت ۱۶۸۰ آورده‌اند.

ب۱۶۷۴: تمام نسخه‌ها: آشکارای تست؛

(دوم): قا وط: باشی وتن؛

ب۱۶۷۵: (دوم) مب: که از؛

ب۱۶۷۶: ط: بگویم بتو؛

(دوم): مب: وباغ اندرآرم؛

ب۱۶۷۷: مب: جزبینی جهان، قب: تابه‌بینی‌جو، ط: تا جو بنی بکوبی جهان؛

ب۱۶۷۸: (دوم) مب: برین، حظ: باك بکشا؛

مب دوبیت افزوده:

بدان کاندرین بوم چون نو بهار

یکی کاخ سازم چو خرم بهار

همه رای و دانش بکار آورم

برین بر فراوان نکار آورم

ب۱۶۷۹: مب: برین بکذرد، قب: برین بکذرد، ك: بکذرد، قا: فراوان نکردد بسی روز کار؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: که بی کام بیدار؛

حظ بیت را ندارد.

ب۱۶۸۰: ط وك وقب ومب: شوم کشته من زار بر، حظ: زاز کشته ابربی، قا: کی من زار کشته شوم بی، لن: کند زار کشته مرا بی؛

(دوم): قا وط وك ولن وحظ ومب: دیکراید بدین؛ ط وك جای مصراعها را عوض کرده‌اند.

ب۱۶۸۱: قا وك وقب و لن و حظ و مب: بد کوی و، ط: بد کوی و زخوی بد؛

(دوم): حظ: برتنم بد، لن: بمن برجنان بی کنه بد؛

ب۱۶۸۲: ط وك وقب ولن وحظ ومب: زکینه؛

(دوم): حظ: ترا شوبد؛ تمام نسخه‌ها جای مصراعها را عوض کرده‌اند.

ب۱۶۸۳: ط: ازکنج، ك: ازجنك؛

(دوم): قا وط وقب ولن وحظ ومب: زمانه شود، ك: زمانه شود... وکین؛

ب۱۶۸۴: قا: وکبودوبنفش، لن: زبس‌زردوسرخ؛

(دوم): قا ومب: ازایران بتوران، ط: زایران سوران، ك وقب ولن: کزایران بتوران، حظ: ازایران بتورا بینی؛

ب۱۶۸۵: ط وك وقب وحظ: بردن و، لن:

وبرده و، مب: بسی برده وغارت وخواسته؛
(دوم): قب: پراکندن و؛
ب۱۶۸۵: مب: بسم ستور؛
(دوم): حظ: کردد بخوناب، ط: بکرنند و کردد بدل آب، مب: وکردند بدشت آب؛
تمام نسخه‌ها پس‌ازاین بیت، ابیات ۱۶۸۹ و ۱۶۹۰ راآورده‌اند.
ب۱۶۸۸: حظ: خرخ جونین نبشت؛
(دوم): مب: بردمد؛
ب۱۶۸۹: لن و حظ: توران ز، قب: توران بکردار، مب: شهنشاه‌ترکان، ط وك: توران زکفتارخویش؛
(دوم): ط وك: زکردار، لن: زبیکار؛
ب۱۶۹۰: ك: ندارد‌ت؛
ب۱۶۹۱: بم: خوریم و دهیم؛
ب۱۶۹۲: قا: پیران بس‌اندیشه، لن: پیران یکث اندیشه، حظ: جهاندار پیران جو اندیشه، ط وك وقب: پیران بسیارهوش؛
(دوم): مب: ازان کفت او، ط وك وقب: بدل کفت با رنج و با درد [ك وقب: بادرد و با رنج] و جوش؛ مب بیتی افزوده:
شده خیره پیران زکفتار اوی
دلش جفت غم شد ز تیمار اوی

ب۱۶۹۳: لن: همی کفت، قا: همی کفت برمن، مب: همی کفت ... زبُن، حظ: بدل کفت کوهست ایمن زمن؛ ط وك وقب بیت را چنین‌آورده‌اند:
کی کر این سخن راست کوید همی
وزین نیز [قب: کفت] کژی بجوید همی
ب۱۶۹٤: لن: بلا من، قا وقب ومب: من او را کشیدم، ط وك وحظ: زمانه کشیدش؛
(دوم): ط: پراکنده‌ام در، حظ: اندر زمان؛ تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند:
کی [قا: جو] اورا بتوران کشیدم [مب: من اوراکشیدم بتوران] برنج / سپردم بدوکشور [مب: دختر] و تاج وکنج
ب۱۶۹۵: مب: همی‌یاد، لن: شنودم‌همی بانك‌کفتار، ط وك وقب: نکرد همی یاد کفتار [ط: کردار]؛ حظ: من‌این‌هم‌شنیدم زکفتار؛
(دوم): مب: اوهمی، لن وحظ: براه، ك: کرد با من نکاه؛ مب بیتی افزوده:
کنون کین شنیدم درستست این
بجز راز با من نکفتست این
ب۱۶۹۶: ط: ازان، قا: با خود بمهر، لن: با او بمهر، مب: با وی بمهر؛

(دوم) : مب : جنبش راز، بقیهٔ نسخه‌ها :
ورسم کردان؛
ب۱٦۹۷ : لك : که کشاد، قب : برو رازها که، ط :
جه‌آمد بدو رازها که، حظ : داند وی این
رازها برکشاد، لن : فلکٔ رازها را بروکی،
قا : جنین رازها راکی بروی کشاد ، مب :
جهان‌آفرین راز بروی کشاد؛
(دوم) : ط ولك و قب ولن ومب : همانا که،
حظ : همانا که ایرانش — بیاد؛
ب۱٦۹۸ : (دوم) قا وط وقب ولن وحظ : بهی؛
ب۱٦۹۹ : لن : ازین کفته، قب : خود بدین کفته ،
مب : زین کفته خورسند کن ؛
(دوم) : بم : آهنکٔ و رای، مب : هم آهنکٔ
رای خردمند کن؛
ب۱۷۰۱ : قا : فروآمدند ؛
(دوم) : ط و قب ولن : یکٔ باره ، مب :
زکفتار بیکار دم ، قا و حظ : زکفتار و
بیکار دم ؛
ب۱۷۰۲ : ط : یکی‌خان؛
ب۱۷۰٤ : (دوم) مب : بنزد سپهدار ایران؛
ب۱۷۰٥ : (دوم) تمام نسخه‌ها : سپاهی ز جنکٔ
آوران [لن : کنداوران] برکزین ؛
ب۱۷۰٦ : قا وط ولك وقب و مب : تا در، حظ :

روزجین تا درمرز ؛
(دوم) : قب : کذرتا بدریا، حظ : وزآنجا
برو تا بدریا ، قا : وزانجا برو تا بدربند
سند؛
ب۱۷۰۷ : لك : همی ؛
(دوم) : لن : خزربر ؛
ب۱۷۰۸ : (دوم) قا و ط و لك و قب : زکوس و
تبیره ، حظ : زکوس و تبیره . . . شد
رنوان، مب : زکوس وتبیره جهان شد،
لن : زکوس و تبیره برامد فغان ؛
ب۱۷۰۹ : قا ومب : شد بدو ؛
(دوم) : لن ومب : لشکر کشن ؛ تمام
نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند :
جوآمد بدرکاه [قا : بنزدیکٔ] بیران
[لن : توران] سپاه / همی‌رفت[قا: راند]
ازان سوکی فرمود شاه
ب۱۷۱۰ : ط ولك وقب : سیاوش یکی؛
(دوم) : قا وط ولك : زدیبا و؛
ب۱۷۱۱ : (دوم) حظ : بفرمان — سپه را؛
ب۱۷۱۳ : ط ولك وقب ولن : نامه نزد ، مب :
بمُهر ؛
(دوم) : ط ولك وحظ : روشن سپهر، قب
ولن : نبشته بکردار روشن، مب : فرستاد

بکردار روشن ؛ مب عنوان دارد : نامه
بوسین افراسیاب بنزد سیاوس

ب١٧١٤ : حظ : کی من تا برقتی؛
(دوم) : ط ولك وقب ومب : بی‌اندیشه وغم ، حظ : اندیشه فارغ نیم ؛

ب١٧١٥ : بم : اندرخورو رای ، ط ولك وقب : زنیکی من ؛
(دوم) : ط ولك : بحشم‌همی ، لن : نجستم ؛ قا بیت را ندارد .

ب١٧١٦ : مب : خورم است ، لن : که رفتی‌خوش ، حظ : که بودی خوش ؛
(دوم) : قب : دل بی ، مب : دلت خورم است ؛

ب١٧١٧ : هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند .

ب١٧١٨ : ط وقب ولن وحظ ومب : کنون باز ، لك : بدین . . . کنون باز ، قا : بادشانی کنون دربکرد ؛

ب١٧١٩ : حظ : سیاوش ره بر ، لن : سبهبد بنه بر نهادو برفت ؛
(دوم) : حظ : بر آن ، مب : سالار و ، ط ولك ولن : بران سان کی سالارفرمود ؛

ب١٧٢٠ : مب : ز زرو درم ؛
(دوم) : حظ : را همی ؛ ترتیب ابیات لن :
١٧٢١ ، ١٧٢٠

ب١٧٢١ : تمام نسخه‌ها : اشترمادهٔ ؛
(دوم) : قب : بازنكك ، لك : همه بر ؛ حظ روی بیت١٧٢١ (م) وروی بیت١٧٢٣ خ گذاشته وبیت١٧٢٣ را قبل‌از ١٧٢١ آورده‌است .

ب١٧٢٢ : مب : وز ایران ؛
(دوم) : ط ومب : صدهزار ؛

ب١٧٢٣ : (دوم) قب : واسبان‌آراسته ؛

ب١٧٢٤ : تمام نسخه‌ها : وبیروزهٔ شاهوار ؛
(دوم) : ط ولك وقب : طوق [قب : و] با تاج و باگوشوار ؛ قا ولن : تاج گوهر نگار ، حظ : طوق وتاج وجه ازگوشوار مب : صدازطوق‌وازتاج وصدگوشوار ، حظ عنوانی دارد کـه اصلاً خوانا نیست ؛

ب١٧٢٥ : ط ولك وقب : زکافور و زمشكك وعود ، قا : زکتان و مشکك و زعود ، حظ : جه عنبرجه مشکك وجه عود ، لن ومب : جه عنبرجه عود وجه مشکك وعبیر ؛
(دوم) : مب : چه دینار ، لن : دیبا جه ازتختهای ، ط وقب : زدیبا و زتختهای ، قا ولك : زدینار و زتختها ؛

ب۱۷۲٦ : قب وحظ : وازچینی وبارمی؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : شتروار؛ تمام‌نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند [مب جای مصراعها را عوض‌کرده است] :
نهادند سر سوی خرم بهار
سپهدار [مب: شهنشاه] وآن [ط و ك وقب: این] لشکر نامدار
ب۱۷۲۷ : ط وقب : بدان، حظ : دست تاخت، ك : بدان ... تاخت، قاومب : بدان شارسان اسب تاخت ؛
(دوم) : قا ولن وحظ : بهنا بساخت، قب : سنگ اندر دوبالا بساخت، ط وك : سنگ آمد دو بالا بساخت ؛
ب۱۷۲۸ : (دوم) مب : واز گلبن ؛
ب۱۷۳۰ : قا و ك و لن و مب : بایوان ، حظ : بکارید؛
(دوم) : مب: شاهان و با طوق وباکشوار؛
ب۱۷۳۱ : بم بیت را ندارد وازنسخه‌ها وارد متن شد . قا وقب : نگارو، ك : سرتاج، لن : سر شاه، حظ : نگارو برو، مب : نگارش همه تاج ؛
(دوم) : قب : ببستند ... وکرده گاه، مب: نوشتند با تاج و تخت و کلاه؛

ب۱۷۳۳ : بم این‌بیت‌را درحاشیه آورده وقسمتهائی از آن بریده شده . قب: ودیگر ؛
(دوم) : مب : گرسیوز نیکخواه ؛ تمام نسخه‌ها بیتی با ضبطهای مختلف افزوده‌اند:
بایران و توران شد آن [ط: کران، ك : ازان، قب: شد این] شارستان [قا ومب: سان] / میان بزرگان یکی داستان [ط و ك وقب : کی بد بیش ازان سر بسر (قب: ازین خود یکی) خارستان]
لن بیت را چنین دارد :
بایران و توران براراست آن
شد آن شهر خرم یکی داستان
قا عنوان دارد : گفتار ـ درعیش کردن سیاوخش درسیاوش کرد
ترتیب ابیات ط وك: ۱۷۳۳+۱۷٤۷ تا ۱۷۵۱، ۱۷۳٦، ۱۷۳۷، ۱۷٤۵، ۱۷٤٦، ۱۷۳٤، ۱۷۳۵، ۱۷۵۲ و...
ب۱۷۳٤ : (دوم) لن: سرش تا بر اندر ؛ قب بیت را ندارد .
ب۱۷۳۵ : قا وقب: نشست و سراینده؛
(دوم) : قا و قب : سرای سران، ط : نبرده سران ، ك : نبرداں سران، حظ :

سرای مهان، مب: پس اندر ستاده سرای نشان، لن: بهرجا ستاده کوان وسران؛
ب۱۷۳۶: (دوم) قا ومب: شارسان، حظ: جهانی ازان شارسان، لن: همه مردمان زان بدل شاد؛ مب عنوان دارد: صمب کردن بیران مهرسانی که سیاوس کرده بود
ب۱۷۳۷: (دوم) قب: رفت از شهر، مب: زان شارسان آفرین؛
ب۱۷۳۸: (دوم) لن: اخترجنین کرده، قب: که زاختر بی‌خویش را بیش برد، مب: که زهر کزاینده را نوش کرد؛ قا وط ولك وحظ بیت را ندارند (ط و ك ابیات ۱۷۳۸ تا ۱۷۴۵ را ندارند). قا و قب و حظ و مب افزوده‌اند:

جو بیران ازان نامور شارسان
شنید ازلب هر کسی [قب: یکی] داستان

لن افزوده:

جو بیران رد را ازان شارستان
خبر شد ازان نامور کارستان

حظ بیتی دیگرنیزافزوده (پیش‌ازبیت‌بالا):

خنیده شده نام آن شاه زاد
وزان شارسان هر کسی کرد یاد

ب۱۷۳۹: حظ: وزکاخ، لن: وکنبد ز بالیز، قب: ایوان وازکاخ باکیز باغ؛
(دوم): قب: وزدریاو زدشت و زراغ، لن‌وحظ ومب: زرود و زدشت‌و زکوه و ز راغ؛ قا وط ولك بیت را ندارند.
ب۱۷۴۰: (دوم) لن: ان مایه ور، حظ: بیشکاه؛ ط ولك بیت را ندارند.
ب۱۷۴۱: حظ: آواز در،
(دوم): قا وقب: بدان بوم، لن: بدان بزم با، مب: بران بزم با، حظ: بدان بزم با او برآواز بود؛ ط و ك بیت را ندارند.
ب۱۷۴۲: قاوقب ولن وحظ ومب: هزاران[حظ: فراوان، مب: هزاری] خردمند [قب: و] مردان کرد؛
(دوم): لن: هنکام رفتنش‌آمد، مب: هنکام رفتن‌آمد بیامد ببرد؛ ط ولك بیت را ندارند.
ب۱۷۴۳: ط ولك بیت را ندارند.
ب۱۷۴۴: ط ولك بیت را ندارند.
ب۱۷۴۵: ك ولن وحظ ومب: بیل رنکث، قا: فروآمد از بیل؛
(دوم): حظ: را درآغوش بکرفت تنکث، بقیهٔ نسخه‌ها: بیاده کرفتش

بآغوش [مب: درآغوش]؛

ب۱۷٤٦ : مب: شارسان، ط وك وقب: بکشتند برکرد ان ، قا: بکشتند برکردآن شارسان؛

(دوم) : قا وقب: که بد بیش‌ازان شارسان خارسان [قب: شارستان خارستان]، ط وك و مب: که بد بیش‌ازان سر بسر خارستان ؛

حظ بیت را ندارد . لن بجای بیت ۱۷٤٦ دوبیت زیررا دارد :

بکشتند هر دو بدان شهر باز
سیاووش و سران کردنفراز
بکشتند بر کرد آن شارستان
خوش آمد ورا آن جنان کارستان

ب۱۷٤۷ : قا وحظ ومب: کاخ و میدان و باغ، ط و قب: کاخ و میدان اوی ، لن: کاخ و ایوان و باغ؛

(دوم) :قا ولن وحظ ومب: همی رفت [لن: تافت] هرسو جو روشن [حظ : خرم] جراغ ؛ ط : همی کرد هرسو کی می‌ساخت روی ، قب: همی تافت هرسو که بنهاد روی؛ ك بيت را ندارد .

ب۱۷٤۸ : لن: بهرسو، ط: ز هرسو سپهدار توران براند؛

ب۱۷٤۹ : ط وك و قب : کین فر، لن و مب : کزفر؛

(دوم) : بم : نبودست با دانش اندر جهان، لن: نبودند با ؛

ب۱۷۵۰ : لن ومب: که‌آغاز، قب :که . . . کونه کار، قا : بدین کونه‌آغاز کردی توجا؛

(دوم) : قب: می و خوان و خوالیکر و می کسار [ر.ك به بیت ۱۷۵۸]؛

ب۱۷۵۲ : قا وقب وحظ: شاه باد، ط وك ولن : شاه و شاد ، مب: سراسرجنین هم ازین شاه زاد؛

(دوم) :لن: فرخ نهاد، ط وك: جهاندار پیروز فرخ؛ مب بیتی افزوده :

بسر بر بسر همجنین شادمان
بماناد بر تو جنین جاودان

ب۱۷۵۳ : ط و ك و قب : بهره زان شهر، قا ولن وحظ : بهرازان شهر؛

ب۱۷۵٤ : ط وك: بکاخ ساوس ؛

(دوم) : قا وقب وحظ : جنین، لن: جنین خرم وشاد و دیهیم؛

ب۱۷۵۵ : (دوم) لن : می و خوان و رامشکر و می کسار[ر.ك مصراع دوم بیت ۱۷۵۸]؛ ط وك بيت را ندارند .

ب۱۷۵٦ : (دوم) قا وقب وحظ و مب : پرستنده

[مب: پرستار] بسیار بر بای دید ؛ ط وك
ولن بیت را ندارند.
ب۱۷۵۷: ط وحظ: بران، مب: برین؛
(دوم): مب: ستایش کرفت ؛ لن بیت را
ندارد.
ب۱۷۵۸: قا ومب: وزان، قب: وزانجا بخوردن،
ط وحظ: وزان بس زخوردن ، ك: وزان
بس زخوردن کرفتند ساز؛
(دوم): حظ: ورامشکر و می‌کسار؛ لن بیت
را ندارد.
ب۱۷۵۹: (دوم) بم: کهی خورم و، لن: کهی
شاد وخرم دل وکاه، قب: شاد و خرم کهی
خفته مست؛
ب۱۷۶۰: (دوم) ك: هم از، مب: شارسان، ط
وقب: هم ازهدیها شارستان، لن: هدیهٔ شهرها
جون، حظ: همه هدیها جنان جون، قا: شارسان
جون رسید [روی کلمه نوشته: سزید]؛
حظ جای مصراعها را عوض کرده است.
ب۱۷۶۱: قا: کوهر نابسود؛
(دوم): مب: وزکوهر کوشوار؛ قا: وز
هرجه برمایه بود؛
ب۱۷۶۲: قا: بزرین خدنک، مب: زدینارو، قب:
بزرین خدنک، حظ: زدینار و ... بزرین
— ثنک
(دوم): لن: جناح خدنک، حظ: و
جناح خدنک، قا: جه زرین ...
وجه حیات رنک، قب: جه زرین ...
وجه عناب رنک، مب: جو زرین ...
وجنای خدنک؛ ط و ك بیت را
ندارند.
ب۱۷۶۳: قب: را کوهرشاهوار؛ ط وك بیت
را ندارند.
ب۱۷۶٤: حظ: بداد بیامد؛
(دوم): قا وط وك وقب و لن وحظ:
شاه با، مب: همی‌راند شادان ابا انجمن؛
ب۱۷۶۵: (دوم) تمام نسخه‌ها: بدیدارشد؛
ب۱۷۶۶: مب: آنکه خورم؛ مب افزوده:
به بیند مران شهر فرخنده جای
بهشت برینست کاه و سرای
ب۱۷۶۷: قب ولن: برکاخ، قا: توکفتی کی بر؛
(دوم): قا ومب: ابافر، قب ولن:
بآیین وبا، حظ: نشستند بآیین؛ ترتیب
ابیات قب ۱۷۶۸، ۱۷۶۷
ب۱۷۶۸: قب: بکوبش بپمای؛
(دوم): قا وحظ ومب: شارسان؛ لن
بیتی افزوده:

بر و شارسان سیاوش سپن
درو شاد برتخت شاه کزین
ب۱۷۶۹ : قا وحظ: خداوند ازان، مب: خداوند ازشهر؛
(دوم) : ط : توکفتی ، لن : انورست ، حظ : توکفتی فروزندهٔ اخترست؛
مب بیتی افزوده :
به پیش فرنکس با جاه و آب
جو ماه دو هفته بر آفتاب
ب۱۷۷۰ : مب: جایکه سوی؛
(دوم) : ط و ك و قب : رفت جونان که کشتی؛ لن بیتی افزوده :
جو پیران ازانجای برکشت شاد
بیامد بر شاه توران جو باد
ب۱۷۷۱ : مب: جوامد، لن: سپهبد بکفت، ط وك وقب: برفت وبکفت؛
(دوم) : قا وقب ومب: باز کز کشور آورده ، حظ : همان نیز از کشور آورده ، لن: همان نیز کز کوشش آورده ؛ مب عنوان دارد :
حال برسیدن افراسیاب از سپهر سیاوش
ب۱۷۷۲ : مب : بیش اندرون سر؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند .
ب۱۷۷۳ : (دوم) مب : حنین تا به در بند روم؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند . مب بیتی افزوده :
جو این کفته شد شهریار بلند
بپرسید زو در بدر جون و جند
ب۱۷۷٤ : مب بیت‌را ندارد. ط وك جای مصراعها را عوض کرده‌اند . لن بیتی افزوده:
بپرسید ازو شهریار بلند
ز حال سیاوش ز حون و زجند
ب۱۷۷٥ : لن : یکایک همه باز برسید ؛
(دوم) : ط وك وقب وحظ: ازان، قا و لن : شهر وز [لن: واز] کشور، مب : ازان کشور و شهر وزجایکاه ؛ لن جای مصراعها را عوض کرده و دو بیتی افزوده :
بدوکفت پیران که ای شاه دهر
زفرت همه خلق را هست بهر
سیاوش یکی جایکه ساخت نغز
بسندیدهٔ مردم باك مغز
ب۱۷۷٦ : ط وك وقب: جنین کفت؛
(دوم) : بم : کونه بیند ؛ لن بیت را بدینصورت آورده :
کسانی که هنکام اردیبهشت
بدیده ببینند خرم بهشت
ب۱۷۷۷ : قا وط وك ومب: نداند، حظ : بداند؛

(دوم) :ط : نه خورشید وان، قا : زخورشید ای مهتر ، حظ : ان مهر بیشش فراز ؛ ترتیب بم: ۱۷۷۷، ۱۷۷۸:
ب۱۷۷۸ : هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند .
ب۱۷۷۹ : (دوم) قب ولن: جنان کس، قا وط لك: جنان [لك : جنو] کس بتوران زمین، مب: نه‌بیند کسی آن بتوران زمین، حظ : ندیدست کس اندرایران و ؛
ب۱۷۸۰ : قا وقب : ومیدان و، حظ : ز باغ و ز میدان و، لن: زباغ و ز ایوان و، لك : باغ و میدان و ایوان او ؛
(دوم) : مب : بیامیخت، لك: بیامیخت کوی خرد جان او ؛ ط بیت را بدینصورت دارد:
ز باغ و زمیدان و ایوان او
بیامخت کوی خرد نکث خوی
ط پس از این بیت، بیت ۱۷۸۳ را آورده است . ترتیب لك و لن : ۱۷۸۰، ۱۷۸۳، ۱۷۸۱، ۱۷۸٤، ۱۷۸۲، ۱۷۸۵ و...
ب۱۷۸۱ : (دوم) ط: جو کنجی، مب: بمیدان و، قا: کهر بود و جون دشت سور، لن وحظ: کهر بود بمیان سور؛ ترتیب قب : ۱۷۸۱، ۱۷۸۳، ۱۷۸٤، ۱۷۸۲
ب۱۷۸۲ : مب : بران، لك : فروآیین، حظ: کی فرزندتست،
(دوم) : قب ولن: بخوبی ؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت ۱۷۸٤ آورده‌اند .
ط بیت را ندارد .
ب۱۷۸۳ : ط ولك وقب ولن ومب : بکیتی؛
(دوم) : ط ولك وحظ ومب : ز جیزی کله ، قب ولن : بجیزی کله ؛ ط جای مصراعها را عوض کرده و بیت را هم پس از ۱۷۸۰ آورده است
ب۱۷۸٤ : مب : ورایدونکث؛
(دوم) : حظ : نماند بدان، لك : فروآیین و، قب: ازان فروآیین و؛ ط بیت را ندارد.
ب۱۷۸۵ : قب ولن وحظ ومب : و دیکر که دو کشور ازجنکث وجوش، قا: کشورکی از جنکث و جوش؛
(دوم) : بم : آمد بجوش، قا وقب ولن و حظ ومب: برآسود [مب : بیاسود] و جون بیهش؛ ط ولك بیت را ندارند .
ب۱۷۸٦ :حظ : برجا . . . جاوردان ؛ ط بیت را ندارد .
ب۱۷۸۷ : (دوم) تمام نسخ : که [قا : جو] شاخ برومند؛
ب۱۷۸۸ : هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند .

ب۱۷۸۹: تمام نسخه‌ها : بکرسیوز آن [ط و ك و
حظ ومب: این] داستانها بکفت ؛
(دوم) : قب : نهفته سخن بر ، لن: نهفته برون
آورید از ؛ در تمام نسخه‌ها این بیت تلفیق
از دو بیت ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ است .
ب۱۷۹۰ : قا وك و قب و مب : کی رو شادمان تا
[قب: با] ، ط : نکی سادمان ىا ، لن : برو
شادمان تا ؛
(دوم) : ك : و بر کرد ، قب ولن: جه کردست
بر ، قا: جه بایست ، مب : به تا چه جایست و ؛
حظ : نکرتا جه‌جایست و کردش‌بکرد؛
ب۱۷۹۱ : (دوم) طوك ولن‌وحظ ومب: همی‌هیچ،
قا وقب: نکیرد همی نیز یاد؛
ب۱۷۹۲ : قا وط وك وقب ومب : جنو کرد ،
لن وحظ: جو اوکرد؛ مب دو بیتی افزوده:

همان رستم زال و سام سوار
که جون او نه بینی یکی کامکار
همان کیو و کودرز کرد دلیر
جو فرهاد و شابور جون نره شیر

مب عنوان دارد: رفتن کرسیوزبیش‌سیاوش
ب۱۷۹۳ : حظ : بدان ، قا : بدان ... خارسان ، ك
وقب : بدان خرمی در ، مب: بدان خورمی
از . . . خارسان، ط : بدان خرمی در . . .
شارستان، لن: بدان ... کارستان ؛
(دوم) : مب : شارسان ، قا : همه ...
شارسان ؛ قا وط وك و قب و لن جای
مصراعها را عوض کرده‌اند .
لن افزوده :

بجائی که بد بوم آن خارسار
بسازید شهری جو خرم بهار

ب۱۷۹٤ : لن: بشادی دران کاخها ؛
(دوم) : حظ : و می‌داردش ارجمند، لن:
نشاند فرنکیس را ارجمند ؛ مب بیتی
افزوده :

تو بر خیز و برساز کار و برو
بنزد سیاوش آزاده شو

ودرحاشیه نیزآورده به‌خطی دیگر:

برو تا به بینی سر تاج او
همان تخت بیروزه و عاج او

ب۱۷۹۵ : قا وحظ ومب: جوبینیش جربی [مب:
خوبی] ، ط وك وقب: جو بیشش‌رسیدی
فراوان ، لن : جوبرتخت بینی فراوان؛
(دوم) : قا وط وقب ولن وحظ: بدوی ،
ك: دروی؛
ب۱۷۹٦ : (دوم) لن : فراوان کرده ، ط وك: نشیند
ببیشت ، حظ : سسب ست از ، مب:

نشستن به پشت از ؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۷۹۷ : قب : هرانکه ، حظ : که جام می آید ، لن ومب : بدشت ، ط وك : هرانکه کی می یادم [ك : یاد] آمد ؛

(دوم) : لن : ساید کذشت ، حظ : ببازی نباید ، ط : خوردی باسب اندراید نشست ؛ قا بیت را ندارد .

ب۱۷۹۸ : ط وك وقب ولن : هدیه ساز بسیار ؛

(دوم) : ط وقب ومب : وتاج و کمر ، لن : واسب وسلیح و کمر ، حظ : واسب وز تاج و کهر ، قا : زدینار و اسب وکلاه و کمر ؛ ط و ك وقب پس‌ازاین بیت ولن پس‌از ۱۷۹۹ و مب درحاشیه به‌خطی‌دیگر بیتی افزوده‌اند :

ز دینار باید نثار [قب : نثاری] کران

به‌بردن زهر [لن : شمردند هر ، مب : شمرده زهر] کونه کوهران

ب۱۷۹۹ : مب : هم از ، قا : همه ... تخت دیبا ، لن : همان تاج با فرش دیبا ، حظ : همان طوق وهم تخت دیبا ، ط وك وقب : هم ازدیبه [قب : و] تخت [ك : و] زربفت جین ؛

(دوم) : قا وط وك ومب : هم از ، قب : جه از یاره ، لن : همان افسرو تیغ وکرز ؛

ب۱۸۰۰ : (دوم) قب : زکنجت به بین تا جه ؛ قا بیت را ندارد وحظ جای مصراعها را عوض کرده است .

ب۱۸۰۲ : مب : آب دریابود میزبان ، بقیه نسخه ها : آب دندان بود میزبان ؛

(دوم) : بم : خورم ، قا وك وحظ : بدان ، ط وقب : بدان شهرخفته دو ، لن : بدان شهر خرم بمان شادمان ، مب : بدان شهر فرخ دو ؛ مب بیتی افزوده :

دو هفته بباش و بیارای روز

نیک اختر و فال کیتی فروز

ب۱۸۰۳ : (دوم) ط و لن وحظ : توران کزیده ، مب : سوران توران ؛

ب۱۸۰٤ : بم : خنید سپاه ، قا ولن : خنیده سوار اندر ، ط : بفرمان ساه اندر ؛

(دوم) : حظ : با سیاوش ، قا : بشد تازنان تا ، لن : بشد تا بنزد سیاوش ، مب : بشد تازنان تا ؛ قا این‌عنوان‌را دارد : آمدن کرسیوز با هدایا افراسیاب به سیاوش کرد نزد سیاوخش و مژده رسیدن به سیاوخش به پسری کی از دختر پیران آمد . قب : آمدن کرسیوزبنزدسیاوش ، ط وك ولن وحظ عنوان ندارند ومب نیزعنوان را پیشترآورده بود .

ب۱۸۰۵: لن: آمد براه؛
(دوم): ط: بازمان را ، حظ: تازیان، لن: بذیره شدن، قب ومب: شدش شادمان؛ قب پس از این بیت، بیت ۱۸۰۸ را آورده است.

ب۱۸۰٦: حظ: یکدکرا ، ط و لن: یکدکر در کنار؛
(دوم): لن ومب: برسیدش از ؛

ب۱۸۰۷: ط: ازانجایکه، مب: بایوان کذشتند از؛
(دوم): ط : جای سبه؛ قا بیت را ندارد. ك این بیت را پس از بیت ۱۸۰۹ آورده است.

ب۱۸۰۸: ك ولن: آمد براه؛
(دوم): حظ: کی خلعت بیاورد وبیغام شاه، قا وط وك وقب ولن: بیاورد با هدیه بیغام شاه، مب: ابا خلعت و خوب بیغام شاه ؛

ب۱۸۰۹: قا: ازان، ط وك وقب: بدان هدیهٔ ؛
(دوم): لن: وجون کل شداندر ؛ تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند:
نشست از بر [قا: نشسته ابر، حظ: ازبره] بارهٔ کام زن / سواران ترکان [لن ومب: سواران ایران، ط وك: ز توران و ایران، قب: زایران و توران، حظ: سواران لشکر] شدند [مب: شده] انجمن

ب۱۸۱۰: ط: برزن سراسر بکوی، ك وقب ومب: برزن سراسر بدوی ، لن: برزن ببر زن بدوی، حظ: شهر برزن نمودش بدوی ؛
(دوم): حظ: بدید وسوی؛

ب۱۸۱۱: قا و ط وك و قب و مب: آنکاه نزد، حظ: آنکاه نزدیک بیران جو، لن: هم آنکه نبرده سواری جو؛
(دوم) : لن : بیامد سیاوش را ؛ مب عنوان دارد: مژده دادن جریره از ولادهٔ فرود ؛

ب۱۸۱۲: ط وك وقب: مهرماه، لن ومب: بهلوان سیاه ، حظ: که ازکوجکث [کلمه را خط زده] بهلوان مهرماه ؛
(دوم): مب: بمانند ماه، بقیهٔ نسخه‌ها: آمد جو تابنده ماه ؛

ب۱۸۱۳: (دوم) قب: شب تیره‌آمد ، قا و لن و حظ: شب اندر جو، مب: شب اندرجو اورا شنود؛

ب۱۸۱٤: قا وط وك ولن و حظ و مب: هم آنکه مرا [حظ: ورا]؛
(دوم): قا وط وك وحظ: اینک رو، لن: بکفتاکه رو شاه، مب: ـ کفت، که روشاه؛ قب بیت را ندارد.

ب۱۸۱۵ : حظ : مادر کوجکش؛

(دوم) : ط : حزره، حظ : ناتوان ؛

ب۱۸۱۶ : قا ومب : بفرمود آنکه، ط وك وقب و لن وحظ : بفرمود خفته ؛

(دوم) : قب : خرد در؛

ب۱۸۱۷ : حظ : آن نامه ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن ومب : که نزد؛

ب۱۸۱۹ : ط وك وقب : جنین کفت ؛

(دوم) : لن وحظ : ازین بجه؛

ب۱۸۲۰ : ط : جندی درم؛

(دوم) : ط : کشیدن ستم ؛ تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند:

جو بشنید کرسیوز آن [قب : این] مژده کفت / که بیران [ط : بیران، ك: بروین، حظ : نتوان] شد امروز با شاه جفت

ب۱۸۲۱ : (دوم) تمام نسخه‌ها : ورا نیز ازان [قا ولن : ازین] داستان مژده [حظ : هدیه]داد؛

قا ولن وحظ و مب بیتی افزوده‌اند:

فرنکیس را دید [لن : فرنکیس بنشست] برتخت عاج / نهاده بسر بر ز بیروزه تاج

ب۱۸۲۲ : قا وحظ : جندان، قب: جندین ؛

(دوم) : قا : فرنکیس برتخت بربیشکاه، لن: استاده همه ماه رخ بیش ماه ؛ قب جای مصراعها را عوض کرده‌است . مب در حاشیه بیتی افزوده :

جو جشم فرنکیس او را بدید
تو کفتی روانش همی بردمید

ب۱۸۲۳ : قا وك وقب ولن وحظ : وکردش، مب: بردش نماز، ط: وکردش نکاه ؛

(دوم) : قا : از شاه وز، ط: واز بادشاه، مب: از رنج و راه دراز، حظ : ببرسید ازان شهر و آن شهریار؛

ب۱۸۲٤ : قا : دل وجان کرسیوز؛

ب۱۸۲۵ : مب : همی کفت، لن وحظ : سالی دکر؛

(دوم) : قا ولن وحظ ومب : کس را ؛

ب۱۸۲٦ : ط وك: بادساهی و هم ، قا وحظ : هم تخت کاه، لن: بادشاهی وهم تخت کاه، مب : پادشاهی وهم تخت وکاه؛

(دوم) : قا ولن : هم بوم و برهم، ط وك: هم بوم و بر با سیاه، مب: کنج و بوم و بروهم ، حظ : کنج و هم ـ هم سباه ؛

ط وك جای مصراعهای را عوض کرده‌اند . قب بیت را بدینصورت دارد :

همش کنج و هم بوم و بر با سباه
همش بادشاهی و تخت و کلاه

مب به خطی دیگردرحاشیه:

بدل کفت سالی بدین بکذرد
کلاه کیانی بکیوان برد

ب۱۸۲۷: لن: نهانی؛

ب۱۸۲۸: ط: برکردی از، لن: ازکنج؛

(دوم): قا وط وك ومب: همه ساله، لن: همه ساله ... ازرنج، حظ: ساله شادان ری از؛

ب۱۸۲۹: قا ومب: برکاخ؛

ب۱۸۳۱: حظ: سرور، قا ولن: نای و رود، مب: و بانک سرود، ط وك وقب: رود و نای و سرود؛

(دوم): قا وط وك وقب ولن: زشادی؛

ب۱۸۳۲: ك: خورشید رخشنده؛

(دوم): ك وحظ: بنمود تاج از؛

ب۱۸۳۳: مب: بمیدان برفت؛

(دوم): قا وحظ: بشادی همی؛

ب۱۸۳٤: (دوم) قا وط وك وقب و لن: سوی کوی، حظ ومب: سیاوش سوی کوی؛

ب۱۸۳۵: قا ومب: جواوکوی، لن وحظ: جو اوکوی درخم، ط وك: جنان کوی برزخم؛

(دوم): قب: آورد را خاك؛ قب و لن عنوان دارند: هنر نمودن سیاوش بنزد کرسیوز، مب: کوی بازیدن سیاوش و کرسیوز با یکدیکر

ب۱۸۳٦: (دوم) حظ: توکوئی؛ مب پس از این ابیاتی افزوده:

چنین کفت با لشکر نامجوی
که میدان شمارا و جوکان وکوی
جوکردان بمیدان نهادند روی
به تندی ز ترکان ببردند کوی
سیاوش ز ایرانیان شاد شد
بسان یکی سرو آزاد شد

ب۱۸۳۷: (دوم) ط: بمیدان و، ك و حظ: بمیدان و برخاس رویین [ك: رخاش]؛ قا بیت را ندارد.

ب۱۸۳۸: این بیت در بم نیست و درهفت نسخهٔ دیگر هست و برای ارتباط معنی لازم بنظر می‌رسد. قب: سواران میدان؛ مب: سواران میدان و مردان مرد [بیت را درحاشیه به‌خطی دیگر آورده‌است]

ب۱۸۳۹: لن: نشسته بران تخت؛

(دوم): لن و مب: برفرازد، حظ: برفرود، قب: بروزد روهنر؛ مب ابیاتی افزوده:

بیکجای کردان برآویختند
ز توران و ایران برآمیختند

هـــنرمند بودند ایرانیان
بتندید کرسیوز اندر میان
بکردش بدو آشکارا نهان
رخ آورد بر شاه کردنکشان

ب۱۸٤۰: مب: ای نامدار؛
(دوم): حظ: خردمند و از، ط وك: ور بخردان؛
ب۱۸٤۱: قا ولن ومب: هنر برهنر، ط وك وقب وحظ: برکهر؛
(دوم): حظ: کربتر کان نمائی؛
ب۱۸٤۲: حظ: سنان کر به‌تیر؛
(دوم): ط و ك و قب و مب: زمین کیر و [قب: کردو] آورد کن یکث، لن: عنان تاب وآورد کن یکث؛ مب افزوده:

سیاوش بدو کفت کای نیکبخت
سزاوار میدانی و تاج و تخت
بایران و توران جو تو یکث سوار
ندیدست کس در صف کار زار
بدو کفت کرسیوز ای شاه زاد
جوانمردو بیروز و هم کرد و راد
شوم همجنین جون توکفتی بمهر
بکام تو کردد بمن بر سپهر

جباشد کر امروز از بهر من
بمیدان نهی رنج بر خویشتن

ب۱۸٤۳: ط وحظ: بران، لن ومب: بدین؛
(دوم): قب و مب: زتخت اندر آمد بزین برنشست؛
ب۱۸٤٤: مب: بهم در؛
ب۱۸٤٥: لن: برطرف آوردکاه، حظ: برتخت آوردکاه؛
(دوم): حظ: نهاده بروبر بهر، ك: زهر سو برو برسپاه [اول براه نوشته وخط زده]؛ قا بیت را ندارد.
ب۱۸٤۷: مب: که بر، ط وك: کی دردست، لن: داشت اوی؛
(دوم): ط: بنخحرو بر، لن: بکذاشت اوی، حظ: بزنجیر برنیزه بکذاشتی؛ قا بیت را ندارد. ط وك ومب عنوان دارند: هنر نمودن سیاوش بنزدیکث [مب: بیش] کرسیوز؛
ب۱۸٤۸: ترتیب ابیات ط وك: ۱۸٤۸، ۱۸۵۳، ۱۸۵۱، ۱۸۵۲، ۱۸۵۰، ۱۸۵٤ و...
ب۱۸٤۹: (دوم) مب: تاب وکره؛ ط وك بیت را ندارند.
ب۱۸۵۰: ط وك: درآورد، قب: درآورد نیزه بآورد، قا: برآورد نیزه‌برافراشت، مب:

بر آورد نیزه برافراخت ؛

(دوم) : قا : بینداخت آن ، لن : بینداخت هرسو ؛

ب۱۸۵۱ : قا وحظ : جنگ ساز ، ط : کرسیوز جنگجوی ، مب : سواران و... جنگ ساز ، لن : سواران و . . . رزم ساز ، ك وقب : سواران و کرسیوز کینه جوی ؛

(دوم) : ط : نیزها زرد روی ، ك وقب : نیزهای دو روی ؛

ب۱۸۵۲ : (دوم) قا وحظ : زره را کره ، لن : زمیدان زره برنشد ؛

ب۱۸۵۳ : مب : زره خواست ،

(دوم) : حظ : حوبین دواز ، قا : سه جوبین یکی زآهن ، ط وك : دوجوشن هم ازآهن ، مب : دو روبین و دوآهن ، لن : دوجوشن دکرزاهن ، قب : دوجوشن هم ازآهن تابدار ؛

ب۱۸۵٤ : (دوم) ط وك وقب ولن ومب : بجنگ ، قا : بس اندر ، حظ : میان وسه وخوبه بجنگ ؛

ب۱۸۵۵ : ط وك وقب : وبکشادران ، مب : یکی بر ؛

(دوم) : ط وك وقب : نظاره برو برسپاهی ؛

ب۱۸۵٦ : قا وحظ : بدان ، مب : بدان جار روبین وآهن ، ط وك : جارحوش بران هم سبر ، قب : جارجوشن بران شش سبر ، لن : جار اسبر دوجوشن دکر ؛

(دوم) : لن : کرد تیر شه نامور ؛

ب۱۸۵۷ : بم وط وقب : دوجوبه ، مب : نه جوبه (روی نه نوشته : ده) ؛

(دوم) : لن وحظ : آفرین خواند ، مب : بدو آفرین خواند ؛

ب۱۸۵۸ : قا وك : یکی درکذاره ، قب : یکی دو کذاره ، ط : دریکی درکذاره ، لن : از آنها یکی بی کذاره ، مب : کزان نه یکی بی کذاره ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن : همی هر ؛ حظ بیت را ندارد .

ب۱۸٦۰ : (دوم) حظ : بیاریم هر ، مب : بکردیم هر ، قب : بکردیم یکك باد کر بی سپاه ؛

ب۱۸٦۱ : (دوم) قا : بکردیم جنکی ، مب : بکردار چنکی ؛

ب۱۸٦۲ : قا ومب : همتا یکی ؛

(دوم) : قا : ایشان یکی ، مب : نیابی باسبان یکی ، ط وك : کرایند بیشم از ایشان بسی ، لن : کر آیند ازیشان به بیشم بسی ، قب : وکرجند آیند بیشم بسی ؛

ب۱۸٦۳ : مب : باران کسی ، قب : بمیدان تو نیست ، لن : بمیدان همان نیست ، حظ : بمیدان ما

نیست ، ط وك : بمیدان تو نیست همتای من؛
(دوم) : قب ومب : توهم ببالای ، لن : تو من ببالای ، ط وك : تو با ببالای من ، قا : آورد با زور و بالای؛

ب۱۸٦٤ : حظ : برکیرم از ، لن : دارمت من ززین؛
(دوم) : قا وط وك وحظ : برنهم بر ؛

ب۱۸٦٥ : (دوم) قب : ز اسب ، قب : بمردی تواناترم؛

ب۱۸٦٧ : (دوم) قا و ك : شیر برخاشجو ، قب : مهتری نیز و ، حظ : مهتری کرد و ، مب : کرد برخاشجوی ، ط بیت را ندارد .

ب۱۸٦۸ : ك وقب : توماه ؛ ط بیت را ندارد .

ب۱۸٦۹ : مب : جزازتو ، قا وك وقب وحظ : از توز ترکان کسی ، لن : ازتو زتوران کسی؛
(دوم) : حظ : رای کین ، مب : نه از روی کین ، قا : بکردد بمیدان کین ، ك و قب : بکردد برسم وبکین؛ ط بیت را ندارد .

ب۱۸۷۰ : (دوم) قا وك وقب ولن : نماند بروی ، ط : نماند بدوی ، حظ : کی ما جون بروی اندرآریم روی ، مب : تو زین کونه با من سخنها مکوی؛ ط بیت را پس از بیت ۱۸۷٤ آورده است . ك وقب ولن افزوده‌اند :

که آورد کیرند یک با دکر [لن : با یکدکر]
بکیرند هردو دوال کمر

حظ ومب افزوده‌اند :

زمانی ببازی نبرد آوریم
نه بر کینه و روی زرد آوریم

مب دو بیت دیگر افزوده :

سیاوش بدوکفت کرنیست راست
نبرد سواران بمیدان سزاست
ولیکن جو خشم آورد ناجوی
بکردد ازو رنک و برخاشجوی

ب۱۸۷۱ : مب : بنه عذر ازین زانک این رای نیست ؛
(دوم) : ط : بمیدان نبرد مرا جای ، لن : مرا با نبرد تو خود پای ، ك وقب : نبرد ترا درجهان جای ، حظ : بمیدان بنزد منت جای؛

ب۱۸۷۲ : لن : جنک میدان ، مب : دو کس جنک میدان ، حظ : بنزد ... جنک مردان؛
(دوم) : لن : خشم اکرجهره ، مب : خشم تر جهر خندان ، حظ : خشم و جهره خندان ، قب : برن بشکنم رای و بیمان بود [ر . ك بمصراع دوم بیت ۱۸۷٤]؛

قا و ك بیت را ندارند . ترتیب ابیات ك و قب : ۱۸۷۵ ، ۱۸۷٤ ، ۱۸۷۳ ، ۱۸۷٦ و ...

ب۱۸۷۳ : مب : بکیتی ؛

ب۱۸۷٤ : (دوم) قا : بدین ، قب : بران ، حظ : عهد و بیمان ، ك : نشکنم نیز بیمان ، مب : بشکنم ؛ ط بیت را پس از ۱۸۷۰ آورده وپس‌ازآن بیتی افزوده :

سیاوش بدو گفت کای نیک نام
گرایدونک‌رایت جنین‌است کام

وعنوان دارد : گردیدن سیاش در میدان با دمور و گروی زره ، عنوان ك : آزمون کردن سیاوش بر گروی زره ودموی ترك ؛

ب۱۸۷۵ : (دوم) لن : تیز رو بارگی ، حظ : تیرو باد بابر ؛ ط پس ازاین افزوده است :

کی با من بمیدان بگردد درون
ببینی یکی دست بردم کی جون

ب۱۸۷٦ : حظ : بنزد منست ؛ ط بیت را ندارد . بقیهٔ نسخه‌ها بیتی نیز افزوده‌اند [مب پس از بیت ۱۸۷۵] :

بکوشم کی ننگی [لن : تیکی ، حظ : نیکی] نکردم بکار / بنزدیک آن [قا ومب : تو] نامور شهریار

ب۱۸۷۷ : ك : جنگجوی ؛

(دوم) : حظ : هماناکه خوش ؛

ب۱۸۷۸ : لن : بترکان جین ، حظ : کفت کز سر ؛

(دوم) : حظ : بکشتی نشان ؛

ب۱۸۷۹ : قا : کسی با ؛

(دوم) : ط : سیاوش را زیر ؛

ب۱۸۸۰ : ك و قب : سراینده بودند و ، لن : سراینده ، حظ : سراینده می‌بود لب ، مب : سراینده بود بر لب گره ، ط : سراینده گفت و ببر زد گره ؛

(دوم) : مب : نیامد ؛

ب۱۸۸۱ : مب : کارر کرد ؛ قا وحظ بیت‌را ندارد.

ب۱۸۸۲ : (دوم) ط : جین رخان بر ، ك وقب : برو بر زجین و رخان بر ، لن و مب : برو برزجین کرد و رخ بر ؛ قا و حظ بیت را ندارند .

ب۱۸۸۳ : ط وك وقب ولن ومب : ای شهریار ؛

(دوم) : یم : ز ترکان لشکر ، قا : لشکر کسی نیست خوار ؛ حظ بیت را ندارد.

ب۱۸۸٤ : (دوم) قا وحظ : بزرگان مرا ، لن : بزرگان مرا باد ؛ ط بیت را ندارد .

قا عنوان دارد : نبرد سیاوخش با گروی زره ودمور بحضور گرسیور ، مب : رزم دمور با سیاوش شاه و گروی زره ؛

ب۱۸۸۵ : لن : دوتن ، حظ : دویک ، مب : آراستن ؛
(دوم) : مب : خواستن ؛
ب۱۸۸٦ : حظ : یکی تیرکش بود ، مب : دکرسرکشی بود ؛
(دوم) : حظ ومب : بتوران ؛ قا وط وك و قب ولن بیت را ندارند .
ب۱۸۸۷ : هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند . حظ ومب بیتی افزوده‌اند :
جو کفت سیاوش شنیدش جودود
بیامد بنزدش بسیجید زود
ب۱۸۸۸ : قب : بآواز بنهاد ، حظ : سیاوش بدان هردو بنهاد ؛ تمام نسخه‌ها جای مصراعها را عوض کرده‌اند .
ب۱۸۸۹ : بم : بتندی میان ، مب : به بستش میانرا کروی ؛
(دوم) : حظ : جنکال بر ، مب : فروکرد ؛
مب بیتی افزوده :
سیاوش کرفتش دوال کمر
نمودش ز بازوی فرح هنر
ب۱۸۹۰ : ط : کرفتش زمین را فکند ؛
(دوم) : ط : نیامد بخم کمند ، حظ : به‌بند کمند ؛
ب۱۸۹۱ : ط : دموی ، قا وقب : کرد دمور ؛
(دوم) : قا و قب و لن و مب : کرفتش بر ، ط : کردن وکتف اوی ، حظ : کرفتش بن کردن ؛ ك بیت را ندارد .
ب۱۸۹۲ : (دوم) قا و ط و ك و مب : کی کردان بماندند زو [ك : ازو] در ، قب وحظ : که کردان بماندند یکسر [حظ : دروی] شکفت ، لن : که ماندند کردن کشان زوشکفت ؛
ب۱۸۹۳ : ط : جوش ، قب : بش ، حظ : کرسیوزش برد خوش ؛
(دوم) : قب : کیش ، مب : کفتی یکی مرغ دارد بکش ، حظ : توکوبی یکی مور دارد بکش ، ط : کفتی بشه دارد اندر بکوش ؛ ك و لن بیت را ندارند .
ب۱۸۹٤ : قا وط وحظ ومب : از اسب وبکشاد ، ك وقب : از اسب و بفشاند ، لن : از اسب و بفشارد ؛
(دوم) : ط : تخت شد برنشست ؛
ب۱۸۹۵ : (دوم) قب : بر آژنک ، ط : برازنک روی ، حظ : برارژنک ، قا : براز کفتکو ، ك : بدش دل بر آژنک ، لن : غمین شد دلش زرد رخسار اوی ؛
ب۱۸۹٦ : ط : ازان ؛

(دوم): ط : بکفدار کردان ایران ، حظ : بکردار کردان ایران ، لك و قب و لن : تو کفتی که براوج کیوان شدند؛

ب۱۸۹۷: ط ولك وقب ولن: با رود و می ؛

(دوم): حظ ومب: می‌آورد و رامشکران ، ط: می ونای و رامشکر نیک پی، قا: می‌آورد و رامشکرانرا سرود ، لك و قب و لن : همه پهلوانان [لن : نامداران] فرخنده‌پی ؛ مب جای مصراعها را عوض کرده است .

ب۱۸۹۸: لن: برفتند وکردند ساز ، حظ : بهشتم برمن کرفتند بار؛

(دوم) : مب : کرسیوز رزم ساز ، حظ : کرسیوزکینه ساز ، لك وقب ولن : سیاوش همه هرجه بودش براز؛ مب مصراع دوم‌را به خطی دیگر و درحاشیه نیز چنین‌آورده: سیاوش هم هرجه بودش براز ؛

ب۱۸۹۹: (دوم) بم : برسش و نیک خواه، لك و قب : و بوزش نیکخواه ، قا: و بوزش از نیکخواه ؛

ب۱۹۰۰ : قا ولن وحظ : وزان، ط ولك وقب و مب : وزان ... را یکی؛

(دوم) : لك و مب: آباد و ، ط وحظ : شهر جون باد ؛

ب۱۹۰۱: قا وط ومب : با یکدکر، حظ : رفت با همدکر، لك وقب ولن : فراوان بکفتند با یکدکر؛

(دوم): حظ : وزان بوم، قب : ازین بر هنر شاه با یال و بر ، ط : آن نامورشاه وآن برز و فر؛

ب۱۹۰۲ : مب : جنین کرسیوز [«کفت» را در حاشیه نوشته]؛

ب۱۹۰۳: حظ : شاه توران ، ط : شاه از اندر نخواند؛

(دوم): مب: بخون بر؛

ب۱۹۰٤: حظ : دمور کروی، لك : دموی ، ط: حوشیر... دموی؛

(دوم) : قا : کی هستند، لك : شیران و برخاشجوی ، قب : که بود شیران برخاشجوی؛

ب۱۹۰٥: ط ولن: جنان، لك وقب: زاروبیجاره، حظ : زار و بدکار، مب: جنان زار و بیجاره ، قا : جنان زار ز بیکار کشتند خوار؛

(دوم): مب : ناپاك دل ، لن: ناباك دل، قا وط ولك وحظ : زجنکل ناباك دل ، قب: زجنکال بیدار دل یکث؛

ب۱۹۰۶ : لن ومب : بکذرانم، ك : ازان بکذرانم ؛
(دوم) : حظ : کار را و نه ، ك وقب : کار
بیدانه، ط : نه سرمهتران کار راونه ، لن :
سر راست بیذا مرن را، مب : نه‌بس باشدش
شهر توران نه بن ؛ مب مصراع دوم را در
حاشیه به‌خطی دیگرچنین آورده : نه سرسم
ان کار بدا نه بن .

ب۱۹۰۷ : (دوم) قا ومب : اندرین ، ط : برفت
اندرین جوی حون تیره ، حظ : برفت اندرین
خوی حر ، ك وقب ولن : برفت و نزد ایچ
[لن : نکرد ، قب : هیچ] آرام و خواب ؛

ب۱۹۰۸ : ك : ترکان رسید ؛
(دوم) قب : وبرسیدهرکونه‌راه ، ك : و برسید
وهر کونه دید، مب : رسیده پرسید هرکونه
شاه ، قا : وبرکفت هریکث زراه ؛ مب عنوان
دارد : بازکشتن کرسیوز از نزد سیاوش
بخدمت افراسیاب

ب۱۹۰۹ : حظ : سخن رفت ؛
(دوم) : حظ : بخندیدازو ، لن : بخندیدبرکشت ؛

ب۱۹۱۰ : ط : کینه جوی ، قا وك وقب ولن :
نامدار ؛
(دوم) : ط : بدان نارکی شاه وآن سرح‌روی ؛

ب۱۹۱۱ : قا وك وقب ولن : رفت یکث ، ط وحظ
ومب : همی‌بود یکث ؛

ب۱۹۱۲ : لن : بیجیدجون روز ، ك وقب : سیجدو
جون روز ؛
(دوم) : ك : همی‌جامهٔ ، قب : همی جادر
قیرکون ، قا : جامهٔ روز راکرد ، ط و
حظ : جامهٔ تیره را کرد ، مب : جا در
تیره را کرد ؛

ب۱۹۱۳ : قا : کینی درآمد ، حظ : مردکراندرآمد
بخواب ؛

ب۱۹۱۴ : ط وك وقب وحظ : بردخت ؛
(دوم) : ك وقب : وکفتند هر ، مب :
کونه جای ؛

ب۱۹۱۵ : (دوم) ط : جزاین ، قا : سیاوش دکر
دارد ، ك وقب ولن : سیاوش ازان شد
که دیدی تو بار ؛ ط و ك و قب عنوان
دارند : بدکردانیدن کرسیوز افراسیاب
را برسیاوش [ط : باسیاوش] .

ب۱۹۱۶ : حظ : بکاوس ؛
(دوم) : قا ولن وحظ ومب : جند راه ؛

ب۱۹۱۷ : لن : نیزآمد ، حظ : جین‌آمد ؛
(دوم) : لن : همه ، قا وحظ : کیرند جام ؛

ب۱۹۱۸ : حظ ومب : بدو ؛
(دوم) : بم و ك : بییجید ازو ، مب :

ببیجید ازو ناکهان، حظ: سجید ناکاه ازو جان، ط: همی فرق کیوان بساید کلاه؛

ب۱۹۱۹: حظ: بکشتی، ط: اکرزان ترا دل؛

(دوم): ط وك وحظ: برابرج، مب: بکیتی، لن: بکیتی برایرج. قا: برایرج نرفتی، قب: نکردی زکیتی بایرج ستم؛

ب۱۹۲۰: ك وقب: دولشکر، ط: دولشکر جنان آتش تیروآب، حظ ومب: کشورکه جون آتش وتیزآب؛

(دوم): لن: بدل نیز باهم نکیرد شتاب؛

ب۱۹۲۱: قا وك وقب ولن: که برخیره؛

(دوم): مب: همه، لن: مکر باد؛

ب۱۹۲۲: ط: وکر، حظ: می راز برتونهان؛

(دوم): قب: مرا نام زشتی بدی؛

ب۱۹۲۳: (دوم) ط وقب ولن: نژند، مب: براندیشه از؛

ب۱۹۲٤: (دوم) لن: مرمرا، مب: شد دلت را، ط: واو بد ترا، حظ: ببیحید واین بدترا؛

ب۱۹۲۵: ط وحظ: این نامه؛

ب۱۹۲٦: مب: کرین، ك وقب ولن: این کار؛

(دوم): ك وقب: سرکار آنکاه بایدت، لن: سرراه آنکاه بایدت؛

ب۱۹۲۷: ط: جهارم کی؛

ب۱۹۲۸: تمام نسخه‌ها: توران ورا، مب: شهنشاه توران؛

ب۱۹۲۹: لن وحظ: کفت ای؛

(دوم): قا وك: زکیتی، قب: زکیتی جه دارم جز، حظ: دارم بجز تو بکیتی بجنک، مب: دارم جز از تو زکیتی بجنک، ط: دارم جزازتوبکی‌را بجنک؛

ب۱۹۳۰: لن: همان راز؛

(دوم): ط وك وقب: بزودی ببین؛

ب۱۹۳۱: ك: وزان، ط: وزان ... دلش بد غمی، قب: بدهم دلم برغمی، لن: بد شد دل من غمی؛

(دوم): لن: آورد یک ره کمی؛

ب۱۹۳۲: قب وحظ: به بستم؛

(دوم): مب: وزو، قاوط وك ولن وحظ: نیامد ازو نیز ما را زیان؛

ب۱۹۳۳: قا وط وك وحظ: جوان تخت، لن: جنان تخت؛

(دوم): مب: وهنر پود، حظ: خود؛

ب۱۹۳٤: حظ: بتافت؛

(دوم): حظ: جز از ... نیافت؛

ب۱۹۳۵: مب: بدوکوهرو؛

(دوم): قا: وسنج خویش [ظ: رنج که «ر» رنج جسبیده]؛

ب۱۹۳۶ : قا وقب وحظ ومب: ساختیم ؛
(دوم) : بم: نبرداختیم، قا وقب وحظ ومب : ببرداختیم ؛
ب۱۹۳۷ : بم : ازچنگ و، ط : نسجیدم از، قب : نه‌بیجیدم. . . فرزنداوی، ك: ازروی فرزند، لن : نبحیدم ازرای او نیز روی؛
ب۱۹۳۸ : لن: صدکونه، ك : پس‌آن ؛
(دوم) : ط : فداکردمش؛
ب۱۹۳۹ : حظ : ازایدونک
(دوم) : لن ومب: بکیتی برآید [لن: اند] بسی ؛
ب۱۹۴۰ : قا وقب ولن وحظ : برو بر، ك: برن بر، ط : بدین بد بهانه؛
(دوم) : قا : کی از ؛
ب۱۹۴۱ : قب : من نهان ؛
(دوم) : قب : برمیان، قا: شوم من بدین در جهان ؛
ب۱۹۴۲ : لن: نباید بسند؛
(دوم) : لن : نه‌آن بزرکان، ك: ایران زمین؛
ب۱۹۴۴ : ك وقب: بچهٔ ازبدر دردمند، ط: بچه از بد بود دردمند، حظ: بچهٔ زان خرد دردمند، لن : بچه بیند بدردردمند، مب: جو از بهر بچه شود؛
(دوم) : بم: تباه از، ك: ساه از، ط: بناه وکرند، قب: مرغزارش بنام از، حظ : بسدکند دام و دد را کزند؛
ب۱۹۴۵ : حظ ومب: اکر، قب ولن: سزدکر بد آید [قب: کرندارد] بدو از بناه، ط : سزدکرندارد از او برکاه، ك: سزدکر بدارندش اندر کنار؛
(دوم) : بم (به‌اصلاح متأخر) : نپسندد، ك: جنین تا سرآید برو برش کار ؛ قا بیت را ندارد .
ب۱۹۴۶ : قب: جزانکس، مب: پدر، لن : بسر، ط : جزانکس ... بدر ؛
(دوم) : لن وحظ: سوی بدر، مب: نزد پسر [روی کلمه نوشته: بدر]، ك: فرستم بسوی بدر، ط: فرستم بنزد بسر، قب : فرستم بسوی بسر، قا بیت را ندارد .
ب۱۹۴۷ : (دوم) بم: نکسلد؛
ب۱۹۴۸ : (دوم) ك ولن: مکن این، مب: مدار این؛ قا بیت را ندارد .
ب۱۹۴۹ : ط : اکرسوی ، مب : کرایدونك او ، قا: بکفت ار زایدر باران ؛ ط بیت را تکرار کرده است .
ب۱۹۵۰ : حظ: هرنکه ؛

(دوم): قا: زار و کم ؛

ب۱۹۵۱: (دوم) مب: کنی رهنمونی و دیوانکی؛ قا وط وك وقب و لن بیت را ندارند.

ب۱۹۵۲: مب: دشمنی باید؛

(دوم): حظ: را مبرکن‌توبر؛ مب: را ببرکن تو بر؛ قا وط وك وقب ولن بیت را ندارند.

مب افزوده:

برانکه بیایدت – ئید ازوی

که جون دوستانت نهد برتوروی

ب۱۹۵۳: قب ولن وحظ ومب: برین، قا: یکی داستان زد بدین رهنمون؛

(دوم): حظ ومب: که‌آبی که؛ حظ ومب بیتی افزوده‌اند:

ندانند درمان او را به بند

اکربدنخواهی‌تو بنیوش‌بند[مب: بیوشش به بند]

ب۱۹۵۴: مب: بستن بد روزکار؛

(دوم): مب: اکر... بکذرد؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند. مب بیتی افزوده:

نشایدش بستن بفرهنک و رای

جنین داد ما را نشان رهنمای

ب۱۹۵۵: هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۱۹۵۶: لن ومب: نبینی ازو، قا: نبینی ازوجزغم ودرد، قب: نه‌بینی تو از وی جز اندوه ودرد، ك: نبینی ازو تو جز از باد سرد؛

(دوم): مب: و درد و کنج، ك وقب: بمانی ابا سجش وباد سرد [ك: و درد]؛ ط وحظ بیت را ندارند.

ب۱۹۵۷: قا وط وقب وحظ ومب: نه بینی که، لن: تودانی؛

(دوم): لن: درد جنکك، مب: درد و رنج (روی کنج نوشته: جنکك)

ب۱۹۵۸: (دوم) ط و ك: همی کفت، مب: بشد کفت کرسیوز اورا درست؛

ب۱۹۵۹: لن: بشیمانی از، قا ومب: وکفتارخویش؛

(دوم): قا وط وك و لن و حظ: همی تیره؛ قب ومب: همه تیره دانست؛

ب۱۹۶۰: قب وحظ: من این؛

(دوم): ط: ننک دانم، قا ولن: بینم بدبد ونبن، حظ: نه سرباز بینم مر اورا، ك: نه سربازیابم مرین را، قب: نه‌سرباز بینم نه ننک و نه بن؛

ب۱۹۶۱: ط: تا راز، قا: تا باز، ك وقب: به بینم تا بازکردان، لن: ببینیم تا کارکردان، حظ: نباشم بآزارکردان؛

(دوم): حظ: برین، ك: خوب جهر؛

ب۱۹۶۲: (دوم) ط وك وقب ولن وحظ ومب: تا بتابد [حظ: نتابد] برین [ك: بدو، مب: برو] آفتاب؛ ط بیت را تکرار کرده است.

ب۱۹۶۳: ك: کی راز؛

(دوم): ك وقب: رخ تیره جرخ، قا: شمع رخشان کنون سوی، ط: رخ جرخ کردنده را سوی؛

ب۱۹۶٤: مب: اکر، حظ: اکر... خواهیش، ط: من اورا بدرکاه؛

(دوم): بم وحظ: بکویم سخن، قا: جه سازد، ط: داردش راز؛

ب۱۹۶۵: قب: من نیم، مب: من بمی بی؛

(دوم): ط: جه آرد، ك: کردد دران، قب: نه بینم تا برجه؛

ب۱۹۶۶: قب ومب: زو این کژی، قا: جو کژی ازو آشکارا، ط: بکژی جنان آشکارا، لن: جو این روزکژ آشکارا، ك: زو این بدی آشکارا کنم؛

(دوم): بم: که باجاره، قا: کی بیجاره، لن: بناجار دل، حظ ومب: که ناجار دل، ط: رناجاردل برمدارا، قب: بناجار بی‌دل‌مدارا، ك: بناجار دل را مدارا کنم؛ ك بیت را بدینصورت نیز آورده:

جو زو این بدی آشکارا شود
بناجار دل را مدارا شود

ب۱۹۶۷: لن: نیابد زکس، حظ: نماند زکس، قا ومب: نیابم زکس، ك: نیارم زکس، ط: نمانند کس، قب: ازین... نمام زکس؛

(دوم): قب: وبس؛

ب۱۹۶۸: قا: کینه ور؛

(دوم): ط وك وقب ولن وحظ ومب: دل راست، قا: شاه با دانش ورای وفر؛

ب۱۹۶۹: قا وقب ولن وحظ ومب: بدان، ط وك: بدان آلب فر؛

(دوم): قا: ازدی یال و، لن: ازدی دست و، مب: ازدی تاج و، ك: آن یال وکرز، قب: آن دست برد، ط: وآن دست —

ب۱۹۷۰: ط: نماند، حظ ومب: کر آید؛

(دوم): قا و ط و حظ ومب: برخیره خور، ك: برکژ خورشید، قب: شود تیره‌تر برتوخورشید؛

ب۱۹۷۱: (دوم) قا ولن ومب: باسمان برفرازد، ك وقب: آسمان بکذراند کلاه؛

ب۱۹۷۲: بم: بدانی تو؛

(دوم) : حظ : کی کوبی ؛
ب۱۹۷۳ : (دوم) ك : کر بیابد دمه ، لن : کرنباشی رمه ، قب : رمه کو نابد دمه ؛ مب : رمه او جو باد دمه ، ط : کی شاهان شانند بیش رمه ، حظ : بترسم که ماند شبان بی رمه ؛ قا بیت را ندارد .
ب۱۹۷٤ : قب ولن وحظ : جو اوی ، ط : نبیند ، مب : که بینند شاهی جنوی ؛
(دوم) : بم : رای آن ، مب : آن خوب روی ، قا : بجش وان رای ، ك : و یال و آن ، لن : بدان نکوبی روی وان رای اوی ، قب : بدان آلت و فرو آن رنک و بوی ؛
تمام نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند :
نخواهند [قا : نخواهذ ، ك : نخوانند ، لن : نخواند] ازان بس بشاهی ترا / حمل کردد او [ط : بره کاو او ، قب : حمل باشد او ، لن : سرکاه او ، حظ : بر کاو او ، مب : شود کاو او] را و ماهی ترا
ودیکر که از [ك وقب و مب : کزان] شهر آباد اوی / جنان بوم [قا وط ولن : بوم و] فرخنده بنیاد اوی
ب۱۹۷٥ : ك : بخوانی ، قب : نخوانی که‌آیذ مرا ؛
(دوم) : لن : دلت را برای من ، قب : بخواری و زاری سرافکنده ، مب : بخواری به‌بیشم سرافکنده ؛
ب۱۹۷٦ : لن : نبودست ، حظ : بیل وشیر ؛
(دوم) : ط : جنان آتشی از بر ؛
ب۱۹۷۷ : ط وقب : بجهٔ سیر ، مب : کر کر بجهٔ ؛
(دوم) : مب : برمیان ، قب و حظ : به بیجد ؛
ب۱۹۷۸ : بم : شد سترك ؛
(دوم) : قا : بترسد ، حظ : بترسد از ، بم : بیل بزرك ؛
ب۱۹۷۹ : ط : اندر اندیشه شد ؛
(دوم) : قا : غمی شد در اندیشه ، ط : اندیشه‌اس بیشه شد ، مب : و با درد بیوسته ؛ قب بجای این بیت ، بیت زیر را آورده است :
بس افراسیاب این سخن باز جست
همه کفت کرسیوز آمد درست
[ر.ك به بیت ۱۹٥۸]
حظ پس از بیت ۱۹۷۹ بیت ۱۹۸۲ را آورده . مب درحاشیه بیتی افزوده :
بدو کفت این رای ماند بسی
نکردن شتاب اندرین بدکسی
ب۱۹۸۰ : لن : شتابش به‌آید ، ط وقب : شتابش

نیامد، مب: همی ازستایش برآمد، حظ: هم
ازساه بس به‌آمد؛
(دوم): حظ: جو بیروز، قا: خداوند جنگ،
لـ: برین داستان زد یکی مرد سنگ؛ لـ دو
بیت افزوده:

کی جون بچهٔ شیر نر بروری
جو دندان کند تیز کیفر بری [ر.ك
به بیت ۱۱۳۳]
وزانجایکه جون دموی و کروی
بنزدیک کرسیوز کینه جوی

ب۱۹۸۱: حظ: نباشد بدین بادسار، بم: نباشد سر
باده شار؛
(دوم): قب ولن ومب: برین؛ لـ بیت را
ندارد.

ب۱۹۸۲: بم: بجستی، مب: وکر، حظ: اکر باد...
بجستی؛
(دوم): لن ومب: مکر یافتی جهره ودست
[مب: جهرهٔ دست] وبای، حظ: مکرتافتی
جهره و برّ و بای؛ قا وط ولـ وقب بیت را
ندارند. قب درعوض دوبیت افزوده:

که بادی که از خانه آید برون
اکر بودی او را خرد رهنمون
زمانی درنگ آوریدی بجای
مکر یافتی خیره زو دست و بای

مب بیت را درحاشیه نیز به‌خطی دیگر
چنین‌آورده:

که کر باد خیره بجستی ز جای
مکر یافتی جهره و برّ و بای

ب۱۹۸۳: حظ: نه ولا؛
(دوم): قاولن: جه‌کوی سرو، طومب:
اکرجه‌کوی سرو، حظ: اکرجه‌کوی
سرو؛ لـ وقب بیت را ندارند. ترتیب
مب: ۱۹۸۳، ۱۹۸۲؛ قب بیتی افزوده:

وزانجایکه بر دمور و کروی
بشد نزد کرسیوز کینه جوی

ب۱۹۸٤: قب: همی بود بیجان، لن: بیجان لبان
بر؛

ب۱۹۸٥: (دوم) لـ: براندیشه، قب: به اندیشه،
قا وط وحظ و مب: بداندیش، لن:
بداندیشن... بدنهان؛

ب۱۹۸٦: (دوم) تمام نسخه‌ها: شاه توران؛

ب۱۹۸۷: مب: بدین؛
(دوم): ط: دردو غم شد، لـ: سر
شهریار؛

ب۱۹۸۸: ط وقب ولن: جنان دید، مب: شهنشه

جنان دید؛
(دوم) : قا وك وقب و لن ومب : بردخته،
ط : کی در بادساهی بخنبد زجای ؛
ب۱۹۸۹ : قا ومب: آن داستان؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : همی کرد؛
ب۱۹۹۰ : بم : نباید شدن، قا وط وقب ولن وحظ
ومب : ترا [ط وقب ولن: ورا] کفت ؛
(دوم) : ط : ساند، قب: بباید ، حظ : بیاید،
مب: بروی ... بباید، قا : فراوانت باید ؛ ك
وقب عنوان دارند: فریفتن کرسیوز سیاوش را
ب۱۹۹۱ : ط وك وقب ومب : کوبی ازان، لن :
کوبی ازین، حظ : نبرسی؛
(دوم) : بم : کس را بکاه، قب: کس را نکاه؛
مب عنوان دارد: بدکویی کردن سیاوش را
بیش افراسیاب؛
ب۱۹۹۲ : ط : بمستی همانا بجنبد، لك وقب: همانا
به امست اربجنبی ز ، لن: سزدکر بجنبی همانا
ز ؛ حظ مصراع اول را ندارد .
ب۱۹۹۳ : (دوم) قا : هشیار تو؛
ب۱۹۹٤ : قا وك وحظ ومب : بدین ، ط: بدین
کهنه‌مان نیز؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : بجام ؛
ب۱۹۹٥ : ك وقب ولن وحظ: کرازیم، ط: کرازم

و یکجند با ؛
(دوم) : قا وط ولك وقب وحظ ومب:
ازان شهر؛ مب بیتی افزوده :
تهی کن تو این جایکاه کیان
برفتن کمر سخت کن بر میان
ب۱۹۹٦ : حظ : بیا و بشادی ؛
(دوم) : لن: برمن، حظ : با ماجرا ؛ ك و
قب ولن بیتی افزوده‌اند :
تهی کن دل ازجایکاه کیان [ك: نشست]
برفتن کمر سخت کن برمیان
ب۱۹۹۷ : (دوم) مب: پرنیاز، قا وط ولن: زکینه
سری، حظ : زکینه سری برزباد، قب:
سری بر زکینه دلی بر ، ك : سری بر
زکینه دلی دام ساز؛
ب۱۹۹۸ : (دوم) لك : فرستادهٔ از میان برکزید؛
قا عنوان دارد : رفتن کرسیوز بسیاوش
کرد بطلب سیاوخش وآغازمکر وحیله
و تزویر کردن ، ط : بیغام افراسیاب
بسیاوش ورفتن کرسیوز وفریفتن سیاوش
را ، لن : آمدن کرسیوز بیش سیاوش
بمکر ؛
ب۱۹۹۹ : (دوم) ك وقب : که ای شاه زاده کو
ناجوی، لن: که ای نامور زادهٔ ناجوی،

مب: که ای نامور مهتر ناجوی . حظ : کی ای با گهرمهترناجوی ، قا: کی ای نامورزاده نیکخو ،ط: کی ای نامور شیر آزاده خوی؛

ب۲۰۰۰:ك : شاه کاوس شاه ؛

(دوم) :قا : بتحت و سرو تاج کاوس، ط و قب وحظ : بجان و سرشاه کاوس، لن : بجان و سرو تاج کاوس ، مب: که از بهرمن بر نخیری زگاه [ر.ك به مصرع اول بیت ۲۰۰۱]، ك : بجان جهاندار توران سپاه ، مب روی مصراع اول علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته: بتحت وسرو تاج کاوس شاه ودرحاشیهٔ جدول پس‌ازمصراع دوم نوشته: به سش من‌آنی بدیره براه [ر.ك به مصراع دوم بیت ۲۰۰۱] بدینگونه بیت ۲۰۰۱ را با ۲۰۰۲ وحاشیه تلفیق کرده است .

ب۲۰۰۱ : (دوم) ك : به بیش ، ط ولن : ببیشم نیایی؛

ب۲۰۰۲:قب: بفرو ببخت،لن: فرهنگ بخت ؛

(دوم):ط : بفرو بداد و ،قب: برای و نژاد؛

ب۲۰۰۳ : قا وحظ:باررا ، ط: کی از بهرمن‌بست، ك:را تو بجنبی ز جای؛

(دوم):ك:جایگاه وسرای؛

ب۲۰۰۴ : (دوم) ك : ببوسید و کو،حظ : ببوسید و او ؛

ب۲۰۰۵ : (دوم)ط ولك وقب ومب: کشت اندر، بم: کشت وابدر،حظ :همی‌کشت اندر، لن:بدل کشت با درد جفت ؛

ب۲۰۰۶ : (دوم) قا و ط وك و قب ولن وحظ : بدل کفت ؛حظ بیتی افزوده:

جو کرمپوز آمد بدرگاه اوی
نتابم ز تیغ و ز الماس اوی

ب۲۰۰۷:(دوم) مب:بدان بیشگاه؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت‌را ندارند.حظ از ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ را ندارد .

ب۲۰۰۸: تمام نسخه‌ها: آمذ بدرگاه اوی ؛

(دوم) : قا وط وك وقب و لن : بیاده بیامد ، مب : بیاده بیامد بایوان ؛ حظ بیت را ندارد .

ب۲۰۰۹:ط : ببرسید از،ك:راه وكارسباه،قا : ببرسید از راه وكارسباه ؛

(دوم) : لن: زحال، ك : زرسم و . . . تخت و زشاه ؛ حظ بیت را ندارد .

ب۲۰۱۰ : ط : بیامد سپهدار، مب:بیام شهنشاه، قا: سپهبد بدیشان ؛

(دوم): ط : سیاوش بپیغام ؛ حظ بیت را ندارد.

ب۲۰۱۱: (دوم) قا : نتابم ز تیغ بران ماد او، ط :
نتابم ز تیغ و ز الماس روی؛ حظ بیت را
ندارد .

ب۲۰۱۲: ط : ببشت کمر ، قا وحظ : اینکٹ کمر
برمیان بسته؛

ب۲۰۱۳: ك وقب: زرنهاد، حظ : کلشن نو بهار،
ط : این کامس نو نهاد ؛

(دوم) : قا وحظ: کیریم کار، ط ولن : باده
کیریم یاد ، قب : واز شاه کیریم یاد ، ك :
بتازیم و زشاه کیریم یاد ، مب: بکیریم یاد از
می خوشکوار ؛ ك جای مصراعها را عوض
کرده است .

ب۲۰۱٤: حظ: وبا درد، ط : است وما بر کذر؛

(دوم): قا وحظ: غم زید، ك وقب ولن: بر
[ك: بد، قب نیز درحاشیه: بد] آنکس که
با غم زید در، مب: بر آنکس که درغم زید
در، ط: برانکس کی با غم بد انده مخور؛

ب۲۰۱٦: بم: بدو کفت، مب: بکفتا کرایدونکٹ؛

(دوم) : قا: بیاید سیاوش نزدیکٹ؛

ب۲۰۱۷: مب : برین؛

(دوم) : قب: کمانی مرا، ط: مرا زین سپس
بشمرد؛

ب۲۰۱۸: مب: همه کفتن؛

(دوم): قا وحظ : بیش وی، ك وقب
ولن: بیش شه ؛ ترتیب مب: ۲۰۱۹،
۲۰۱۸

ب۲۰۱۹: قا: باید دکر؛

(دوم): ط : براه اندرانداختن، ك: دل
او براه اندر؛

ب۲۰۲۰: (دوم) مب: بسوی سیاوش؛

ب۲۰۲۲: طوك وقب ولن ومب: آب جشم، قا:
سیاوش جودیدش برازآب جشم؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن : بپیجد
زخشم ، مب: به بیجد زخشم؛

ب۲۰۲۳: مب: ای خداوند زود ؛

(دوم): قا وك ولن: نشاید، قب: نشاید،
حظ : نشاید ستود، ط: نباید بسود، مب:
— ت کورا نشاید بسود ؛

ب۲۰۲٤: تمام نسخه‌ها : شاه توران؛

(دوم) : قب: ازدیده نم، ك: درد لم ،
مب: بیاوردی از دیده نم ؛

ب۲۰۲٥: ط: همی با تو آیم من اینکٹ براه ؛

(دوم): قب: جنکٹ شاه ؛

ب۲۰۲٦: ط: تا جکونه بیازاردت، لن : تا بهرزه
نیازاردت؛

(دوم) : قب: کمتر؛ ك بیت را ندارد .

ترتیب حظ : ۲۰۲٦ ، ۲۰۳۰ + ۲۰۲۹ ، ۲۰۲۷ ، ۲۰۲۸ ، ۲۰۳۱ و ... لن دو بیت افزوده :

همان تا جرا جوید آزار تو
جرا خواری آرد بدیدار تو
جرا آورد بر تو رنج و محن
شمارد ترا کمتر از خویشتن

ب۲۰۲۷ : لن : اکر ، قب : آمدست ؛
(دوم) : حظ : نباید ، قب : تیمار آن بد بیاید ؛ ك بیت را ندارد .

ب۲۰۲۹ : (دوم) قب : مرا تیره ، قا : شدست اب ایوان توران خراب ؛

ب۲۰۳۰ : (دوم) ط : برتواز ؛ ك بیت را ندارد .

قا وقب ولن وحظ ومب افزوده‌اند :

همه‌رازاین‌کار [قب : کاراین‌راز] بامن بکوی
که باشم ترا [لن : که من باشمت ، حظ : کی تا باشمت] زین غمان جاره جوی [قا : تازه رو ، وروی آن نوشته : چاره‌جو]

مب بیتی دیگرنیزافزوده :

بیایم من این کار آسان کنم
دل بد سکالت هراسان کنم

ب۲۰۳۱ : قا وك وقب ولن وحظ ومب : کرسیوز ای نامدار ؛

ب۲۰۳۲ : (دوم) قا وط و ك ولن و حظ و مب : که از ؛

ب۲۰۳۳ : قا ولن وحظ : در دل ، ط وك وقب ومب : بردل ؛
(دوم) : قا وقب ولن : امدم آن ، ط وحظ : جو یادآمدم‌آن ؛

ب۲۰۳٤ : ك وقب ولن وحظ ومب : اندر آمد ؛
(دوم) : قب : خاست ازفره ، مب : جو ببرید از فره ؛

ب۲۰۳٥ : ك وقب : که برایرج ، مب : شنیدم که ؛
(دوم) : ط : کی افکند ؛

ب۲۰۳٦ : قا : زکاه منوجهر تا بافراسیاب ؛
(دوم) : ك : آب ایران وتوران خراب ،
لن : شد ان بوم ایران وتوران خراب ،
حظ : کز ایشان شدایران‌وتوران‌خراب ،
ط : بکردند ایران و توران خراب ،
قا : آتش این وآن برخراب ؛

ب۲۰۳۷ : (دوم) ط : ز بند خرد زود بکریختند ، ك و قب و لن و مب : ز بند خرد دور بکریختند ؛

ب۲۰۳۸ : ط وك و قب و لن : سپهدار توران ،

قا: توران ازان بدتر، مب: شهنشاه ترکان...
بدتر، حظ: توران ازان برتر؛
(دوم): حظ: کاوبیشه، ك: کزو کاوبیشه،
مب: که او کاو بیشه، قب: کزو کاو بیشه
بجُرم، ط: کی جون کاو کینه بجرم؛
ب۲۰۳۹: (دوم) حظ: بدی بی کمان، ك: تا نماید،
قب: تا بدی را سر آید زمان، ط: ما بر آمد
برین یک زمان، مب: بیاید بدید آن زمان،
لن: تا براید برین برزمان؛
ب۲۰٤۰: (دوم) قا وط وك وقب وحظ: خیر خیر؛
ب۲۰٤۱: قا: بدان کالبد، ط وحظ ومب: برادرهم
از، ك وقب ولن: برادر زیک کالبد بود و
بشت [قب: خشت]؛
(دوم): قب: بی‌خرد؛
ب۲۰٤۲: قا وط وك وقب ولن و مب: وزان،
حظ: وزان... بمی برهنر؛
(دوم): مب: بر بی‌کناهی تباه؛
ب۲۰٤۳: مب: مرا خود ازین ویژه؛
(دوم): لن: باشی و؛
ب۲۰٤٤: لن وحظ: برین؛
(دوم): تمام نسخه‌ها: نیامد ز تو بد بسر؛
ب۲۰٤٥: لن ومب: همی، حظ: مردی جستی؛
(دوم): قا وحظ: جهانرا؛

ب۲۰٤٦: قا: خیراهرمن؛
(دوم): ط وك وقب ولن وحظ ومب:
برداغ دل؛
ب۲۰٤۷: ط: از داغ وکین؛
ب۲۰٤۸: مب: دوستار؛ ط وك بیت را ندارند.
ب۲۰٤۹: مب: مبادا که؛
(دوم): قب ولن وحظ: آکه ازین، قا
ومب: بوده‌ام اندرین؛ ط وك بیت را
ندارند. مب افزوده:
به‌بندیش و این‌را یکی چاره جوی
سخنهای خوب باندازه کوی
و عنوان دارد: آمدن کرسیوز بیش
سیاوش وبدکویی کردن
ب۲۰٥۰: ط وك بیت را ندارند. ك وقب ولن
افزوده‌اند:
پس آنکه جنین داد پاسخ بدوی
که‌ای نیک دل مهتر راست کوی
ب۲۰٥۱: قا وحظ: جنین کرد، مب: شهنشه‌نه‌این؛
(دوم): ك: برما؛
ب۲۰٥۲: ط وحظ، بردل، لن: زمُن [گویا اول
بُن نوشته سپس: من]، مب: کر آراز...
بردل، ك: بودی زمن دردلش؛
(دوم): حظ: برانجمن، ك: ازکشورش؛

ب۲۰۵۳: ك: مرا کشور ؛ مب بیت را یکبار مطابق

بم ویکبار نیزبصورت زیرآورده:

ندادی بمن کشور و تاج و کنج

همان شهر آباد بی درد و رنج

ب۲۰۵٤: لن: کنون تا توانم بدرگاه؛

(دوم): ك وقب: درفشان؛

ب۲۰۵۵: قا وط وك وقب ولن: روشن شود،

مب: که پیدا بود، حظ: هرانکه که روشن

شود؛

(دوم): مب: فروغ و؛

ب۲۰۵٦: تمام نسخه‌ها: را بافراسیاب؛

(دوم): ك وقب: درفشان، حظ: درفشان...

برشهر، لن: ازماه وازآفتاب؛

ب۲۰۵۷: لن: تو در دل بجز شادمانی؛

(دوم): ك: ز بد، لن: کمانی مدار، قب: ز بد

بد کمانه، قا: ببد کمانه؛

ب۲۰۵۸: ط وك وقب ولن و حظ: بسبرذ، قا:

کردم... بسبرذ؛

ب۲۰۵۹: ط وك: کرسیوز مهربان، مب: ای

بد کمان؛

(دوم): قب: برین‌سان؛

ب۲۰٦۰: (دوم) مب: وخون اندر؛

ب۲۰٦۱: ط وك ولن ومب: نداند، قا وقب وحظ:

خردمند را کرد باید فسون؛

ب۲۰٦۲: حظ: بدان، مب: برین؛

(دوم): قب: برز و بالا، بقیهٔ نسخه‌ها:

برزبالا؛

ب۲۰٦۳: بم: مهرناز، مب: همی کینه از؛

(دوم): بم: بباید که، مب: مبادا که؛

ب۲۰٦٤: قا وط وك وقب وحظ ومب: همه؛

(دوم): ط وك وقب ولن: بچاره دوچشم،

مب: بنیرنگ چشم، قا: بدان تات چشم،

حظ: بدان تاب چشم؛

ب۲۰٦۵: ط: کردد بنام، ك ولن: کردت بنام؛

(دوم): مب: زبن سخن، حظ: کی خیره

شدی زبن؛

ب۲۰٦٦: ك وقب: دوم انکت، ط و مب: دوم

انکث از؛

(دوم): حظ: — یکی سور کرد؛

ب۲۰٦۷: ط و ك و قب و حظ: کشتی بدوی،

مب: بروی؛ قا بیت را ندارد.

ب۲۰٦۸: ط وك: همجو اغریرث، قاوحظ ومب:

اغریرث هوشمند؛

(دوم): قب: فرو نیست، ط: سوند و

خویشی و بند، مب: ابا او فرون نیست

خویشی و بند؛

ب۲۰٦۹: (دوم) قا وط وقب ولن وحظ و مب:
بکردار بد، ك: زکردار بد؛
ب۲۰۷۰: حظ: نهانش کنون؛
(دوم): ط: جنان، مب: همین دان؛
ب۲۰۷۱: لن: هرج در دل از اندیشه بد؛
ب۲۰۷۲: ك: همه‌آزمایش، مب: هم ازآزمایش
هم از؛
(دوم): مب: وزان، قب: تیره دل، حظ:
ازان... تیره دل، لن: زکین از بیری دل
ازشهریار؛
ب۲۰۷۳: ط: راندیم، مب: یکث بیکث بیش تو
رانده‌ام؛
(دوم): ط: خواندیم، مب: خوانده‌ام، قا:
جنان روز روشنت بر، مب دوبیت افزوده:
هم ان نیز شاهی جو نوذز بکشت
نداند همی روی را باز بشت
درختیست حنظل ورا برك و بار
که نوشش همه زهر باشد بخار
ب۲۰۷٤: مب: ازایران؛
(دوم): ط: همه، مب: بتوران زمین‌شارسان،
قا وحظ: بتوران زمین جایکه ساختی؛
ب۲۰۷۵: (دوم) حظ: همه، قب: نکشتی، مب:
کشیدی همه درد و تیمار اوی؛

ب۲۰۷٦: قا وط وك وقب ولن وحظ: این خود
نشانده، مب: درختیست این خود
نشانده؛
(دوم): قا: کی بدبار، ط وك وقب ولن:
همه بار... وبرکش، حظ: کی بد بار...
و بزکش، مب: همه برکث او زهر و
بارش؛
ب۲۰۷۷: ط وك وقب ولن: اب کرد؛
(دوم): ك: باد کرد، ط: بافسون لب و
دل براز تاب کرد؛ قب بیتی افزوده:
نشسته به تیمار و کرم اندرون
لبی بر زباد و رخی بر زخون
ب۲۰۷۸: (دوم) حظ: بدیده، قب: رخ برنهاده
دو؛ حظ جای مصراعهارا عوض کرده.
قا بیت را ندارد.
ب۲۰۷۹: ط وك ولن‌ومب: بیادآمدش، قب: بیاد
آمدش... نژند؛ قا بیت را ندارد.
ب۲۰۸۰: قب: بدو بر، مب: بسی پایدار؛ قا
بیت را ندارد. لن بیت را چنین دارد:
سرایدش روز جوانی بزار
بسی بر نماند برو روزکار
ب۲۰۸۱: ط وك: دلش بر ز درد و دو رخساره؛
(دوم): ط وك و قب و لن وحظ: غم

روان لب؛قا بیت را ندارد. قب پس‌از این بیت ابیات ۲۰۹۱ و ۲۰۹۲ را آورده.

ب۲۰۸۲ : قا وط ولك وقب وحظ : جون همی، لن : من بنکرم؛قب [درحاشیه نیز بیت را آورده] : هرجندی؛
(دوم) : قب : کسی نیست از غم کنون غمخورم؛

ب۲۰۸۳ : ك : وز بیش،قب : کردار از بیش، حظ : کردار و از بیش، ط : بکفتار ... در سش، لن : بکفتارو کردار واز بیش، مب : کردار و از بیش و کم؛
(دوم): لن: هرج ناخوب، مب : ندیدست کس درزمانه الم؛

ب۲۰۸٤ : (دوم) ك وقب: به سجید مانا، حظ : هماناش از، مب:سراز، ط : بسجید مانا دل از؛

ب۲۰۸٥ : مب : وکر؛
(دوم) : لن: من از، ط: فرمان تو، حظ: زرای و ز فرمان؛

ب۲۰۸٦ : مب: من کنون، قا ولن: بیایم کنون با تو من بی، ط وك وقب: بیایم کنون با تومن نزد شاه؛
(دوم) : قا ولن: که تاجیست، ط وك وقب: جیست خود درد شاه؛ حظ بیت را ندارد.

ب۲۰۸۷ : ط وك وقب ولن: کرسیوز ای ناجوی، مب: کینه‌جوی، قا: کرسیوز ای‌نامدار؛
(دوم) : ط وقب ومب: نزد او، ك: ترا نزد او امدن نیست، قا: آمدن نیست هم روی‌کار؛حظ بیت را ندارد.

ب۲۰۸۸ : ط: ببای، قب ولن وحظ ومب : ببای ... نباید؛
(دوم): ط وقب وحظ ومب: بپیش بلا [ك: یلان] داستانها زدن؛

ب۲۰۸۹ : مب: خیره زی بد؛
(دوم) : ك: بپای‌آوری، قا: بتاب‌آوری (روی بتاب نوشته : بخواب)

ب۲۰۹۰ : قب: من این را همانا؛
(دوم) : ك وقب وحظ: باد سرد، لن: مکر برزنم باد سرد؛ط بیت را ندارد.

ب۲۰۹۱ : (دوم)حظ: همی‌خوب؛ط بیت‌راندارد. قب بیت را پس‌از ۲۰۸۱ آورده بود.

ب۲۰۹۲ : لن: اربینم، قب: نه‌بینم؛
(دوم) : ك وقب ولن : درفشان، قا : درفشان کنم روز، مب: نمایم بتوروز کار؛ قب بیت را پس از ۲۰۸۱ آورده. ط

بیت را ندارد .

ب۲۰۹۳ : (دوم) ط : کنم روی ، قا : درخشان کنم جان ، مب : درخشان کنم روز ؛ ك بیت را ندارد .

ب۲۰۹۵ : ط وك ولن وحظ : كه این باز ، مب : اکر باز ، قب : كه این بار کردد ؛

(دوم) : مب : از کژی ؛ مب بیتی افزوده :

ورا زین سخنها پشیمان کنم
بنوی ز سر باز پیمان کنم

ب۲۰۹۸ : قا : برو راست از ایدر ، ط وك وقب ولن ومب : نه‌دورست از ، حظ : بدرست از ؛

ب۲۰۹۹ : ط وقب وحظ : بیست دارند از ، ك : بیست باشد از ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : سیصد وچل ؛ لن بیت را ندارد .

ب۲۱۰۰ : ط : وزن ، حظ ومب : دوستار ، قب : وزان ، ك : وزین سوهمی ؛

(دوم) : قا : اکر بنده ور شهریار ، ط وك : اکربنده کرشهریار ، قب : اکربنده وشهریار ، حظ : وکربنده و شهریار ، مب : همه مهتران نیکخواه تواند ؛ لن بیت را ندارد .

ب۲۱۰۱ : مب : ازان ؛

(دوم) : ط وحظ : بنده و شهر بیوند ، مب : بنده و خویش بیوند ، قب : مهان بنده وشهر بیوند ، ك : بزرکان آن شهربیوند ؛ لن بیت را ندارد . مب بیت را به خطی دیگر ودرحاشیه آورده است .

مب افزوده :

وکر نیز از خاور و باختر
فرستی بخوانی سپه سر بسر
بیایند و کیتی کنند زیر پی
همه خون ترکان بریزی جو می

ب۲۱۰۲ : ط وك وقب ومب : بهرسو ، حظ : بهرسو ... نامه‌کن ؛ قا ولن بیت را ندارند .

ب۲۱۰۳ : قا وط وك وقب ولن وحظ : بنکرید ؛

(دوم) : قب ومب : نعنوید ، حظ : بغنوی ، ط : جنان حون سندار او نعنوید ، لن : جنان جون بکفتار او بکروید ؛

ب۲۱۰٤ : مب : ازین در ، لن : كه راندی ، حظ : ان سان کی دانی ؛

(دوم) : قا وط وك و قب ولن و مب : زکفتار و ، حظ : بکفتارورایت بکردم ؛ ك این عنوان را دارد : نامه نوشتن سیاوش بافراسیاب

ب۲۱۰۵ : قب : مرا نزد شاه ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ومب : همه ، لن : همان ، حظ : جوی وفرمان شاه ؛ قا عنوان‌را چنین دارد : نامهٔ سیاوخش بافراسیاب و مراجعت کرسیوز ، ط : نامه‌فرستادن سیاوش بنزدیک افراسیاب ، قب : نامه سیاوش بنرد افراسیاب ، لن : نامه سیاوش بافراسیاب ، مب : باسخ نامهٔ افراسیاب ازبیش سیاوش ، حظ عنوان ندارد و عنوان ك ذیل ۲۱۰۵ آورده شد .

ب۲۱۰۶ : قب : دبیر نویسنده ؛ قا بیت را ندارد . ط وك وقب ولن پس‌ازاین‌بیت بیتی‌افزوده‌اند :

بفرمود از [ك : کز] وی بافراسیاب [لن : بافرسیاب] / یکی نامه روشن‌جو درخوشاب

ب۲۱۰۷ : (دوم) ط : زفام خرد ، حظ : زنام خرد ، ك : خرد کردن ، مب : زفام ... آباد کرد ، لن : که او بنده را ازغم‌آزاد ؛

ب۲۱۰۸ : ط وك وقب ومب : وزان ؛

(دوم) : قا وك وقب ولن وحظ ومب : شاه توران ، ط : برشاه توران ؛

ب۲۱۰۹ : قا : بیروز به ، ط وك وقب : شاه‌فرخنده به [قب : بی] روز ، لن : شاه فرخندهٔ روز ، حظ : شاه برداد برروز کار ؛

ب۲۱۱۱ : (دوم) قا وك وحظ ومب : بمهر وفا ؛

ب۲۱۱۲ : قا وك وقب : نالنده بد این ، ط : نالنده بدان زمان ؛

(دوم) : قا : ناتوان (روی کلمه نوشته : جهان) ، حظ : باجران وبتن با جهان ، قب : بتن ناجهان و بلب ناجران ؛ تمام نسخه‌ها افزوده‌اند :

بخفت و مرا [لن : بخفته مرا] بیش بالین [لن : بستر] ببست [حظ : نشست]
میان دوکیتیش بینم نشست

ب۲۱۱۳ : ط وك وقب ولن وحظ : رای دیدار ، مب : رای دیدار اوست ؛

(دوم) : لن : وکردارتست ، ط وك‌وقب : کی کشور ... رنج کردار ، قا : کی کشور برازکنج وکردار ، مب : که کشور پراز کنج و کردار اوست ، حظ : کی کشور ... رنج دیدار ؛

ب۲۱۱٤ : (دوم) لن : فدی تن ، حظ : فدای تو ای شاه ، مب : بزیر پی شاه بسترشود ؛

مب افزوده :

به پوئیم هردو بدان بارکاه
بنیروی یزدان و فرمان شاه

ب۲۱۱۵ : قا : مرا بیم ، حظ : نیزآن بار او ، قب : نهانه ... نیزازآزار ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن ومب : نهانی

مرا درد؛

ب۲۱۱۶ : (دوم) قب ومب : بد نهاد؛

ب۲۱۱۷ : قا : بیامد سه، قب : دلاور براسب ... بخاست؛

(دوم) : قا: همی‌رفت، لن وحظ : همی‌راند ؛ ط بیت را ندارد . ك وقب افزوده‌اند:

بسه‌روزه[ك: روز] بپیمود راه‌دراز

جنان تخت راهی نشیب و فراز

ب۲۱۱۸ : مب: درامد، لن : بنزدیک شاه؛

(دوم) : لن: زبان وروان، حظ: روان زبان، ك : جکونه سپردی بدوکفت راه [ر.ك به مصراع دوم بیت ۲۱۲۰] ؛ ط بیت را ندارد .

ب۲۱۱۹ : بم : نبرسیدش؛

(دوم) : قا ومب: ودل برشتاب، لن: برزتاب، حظ : برزنج ودل بر؛ط وك بیت‌را ندارند.

ب۲۱۲۰ : (دوم) قا: زود راه ، قب ولن ومب : دور راه، حظ: سپردی بدین دور راه ؛ ط وك بیت‌را ندارند .

ب۲۱۲۱ : حظ: ورا کفت، مب: روزکار، قا وط وك وقب ولن: ورا کفت ... روزکار؛

(دوم) : قا وك: سپردن بید، قب: شمردن بد، ط : سپردن بدکار زار ، لن : شدن ساکن انکه نیاید بکار؛

ب۲۱۲۲ : ط وك وقب : درکس، لن: درمن‌نکاه؛

(دوم) : ط وك : مرا خود بذیره نیامد براه؛حظ بیت را ندارد .

ب۲۱۲۳ : بم : نامه بخواند ، ط وقب : و باسخ بخواند، ك: وباسخ نداد؛

(دوم) : مب: مرا زیر، ط ولن: بیابان نشاند، ك : تخت انکهی بار داد؛ حظ بیت را ندارد .

ب۲۱۲۴ : ط وقب ومب : بپیوسته کشت، لن: از ایران بوی ؛

(دوم) : مب: بما بر در مهر... کشت، قا ولن: بما بردر شهر او، ط وقب : بما بر در شهر او . . . کشت ؛ حظ بیت را ندارد .

ب۲۱۲۶ : قا وط وك وحظ : تو بر کار، قب: به بر کار، لن: کاروی؛

(دوم) : حظ: وکر... زانها بجنک، قا: مکر باز بیکار و جنک؛

ب۲۱۲۷ : قا: اکر، لن: توکر... کیر یش جنک، حظ: اکر... کیری بجنک؛

(دوم) : حظ: بمردی دوکشور؛ ك بیت را ندارد .

ب۲۱۲۸ : (دوم) مب : شدن نزد او؛
ب۲۱۲۹ : ك : زکردار ، مب : زکردار اوی ، لن :
تو اکه نداری زکردارخویش؛
(دوم) : قب : بکردار ، ط : نسجی ، مب :
کردار اوی ، قا : ازین بیش ببجی ، لن :
وزان ... زبازارخویش؛ مب افزوده :
وکر دیر یابی تو کفت مرا
حمل کردد او را و ماهی ترا
لن عنوان دارد : رفتن افراسیاب با لشکر
بجنک سیاوش
ب۲۱۳۰ : ط : آن سخن؛
(دوم) : مب : بدو؛
ب۲۱۳۱ : بم : جشم ، لن : حشم؛
(دوم) : مب : پرآتش ، لن : دلش شد بر از
آتش وسرز باد ، حظ : دلش برزآتش سرش
برزباد ، قا : برآتش و سرپباد ، ط وك وقب :
کشت جون انش و تند [قب : سرد] باد ؛
لن جای مصراعها را عوض کرده است .
مب عنوان دارد : آمدن کرسیوز سش
افراسیاب وآوردن سیاوش را
ب۲۱۳۲ : لن : تا در دمیدند نای ؛
(دوم) : قب : صنج رویین وهندی؛
ب۲۱۳۳ : هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند . در
عوض بیتی دیگر افزوده‌اند :
ط وك وقب ولن وحظ :
برون آمد [لن : رفت] از کنک خندان
[ط :خرم] بهشت / درختی زکینه بنوبی
[ط : بدل بر ، ك : بدل در ، قب : برو بر ،
ودرحاشیه : بنوبی] بکشت
قا و مب :
ازآن نیکوی و ز خوبی [مب : وزان رای
نیکوی بیشین] بکشت / درختی بنوبی
زکینه [مب : زکینه بدل در] بکشت
ب۲۱۳۴ : تمام نسخه‌ها : برفریب ؛
(دوم) : مب : برران ، ط وحظ : رکاب؛
ب۲۱۳۵ : قب : زدرد ، قا : زبرده برآمد ، مب :
سیاوش درآمد بخانه بدرد ؛
(دوم) : ط وقب ولن وحظ ومب : تنش
لرز ، قا : تنش کشت لرزان ؛
ب۲۱۳۶ : لن : تیز جنک ، مب : کفتش که ای
شیر ؛
ب۲۱۳۷ : مب : جنین کفت ، قب : ماه روی ، قا :
خوب کو ؛
(دوم) : حظ : بتوران سبه ، ك ومب :
بتوران سیه ، قا زتوران سبه ، ط : بتوران
سیه ... جوی ، قب : بتوران سبه مرمرا؛

لن بیتی افزوده :

ندانم که پاسخ چه رانم همی
درین کار خیره بمانم همی

ب۲۱۳۸ : قا: ازینسان، قب : برین، لن: اگر راست گفتار ؛

(دوم) : بم : زبیکار، ط وك: بهرمرا ، حظ : زبر کار کارمرا ؛

ب۲۱۳۹ : مب: فرنگیس برکند ؛

(دوم) : مب : گل ارغوان ، قا : گل ارغوان . . . ببست [روی کلمه نوشته : بخست] ، قب : بنرگس رخ ارغوانرا بخست ؛ ط و ك وقب ولن پس از این بیت ، بیت ۲۱۴۲ را آورده‌اند .

ب۲۱۴۰ : ط : شده بسد، مب : شدش بسد، قا ولن : آن سنبل ؛

(دوم) : قا وحظ ومب: بگفت و بر از آب و نم [حظ: آب وخون، مب: اندهان] کرد روی ، ط وك وقب : بدو رخ بر از دیده بگشاد جوی، لن: دلش شد بر آتش بر از آب روی ؛ مب بیت را پس از بیت ۲۱۴۲ آورده است .

ب۲۱۴۱ : ط وك وقب : همی مشکک، حظ : همی مشکک بارید از، قا ولن : همی مشکک باشید بر ؛

(دوم) : لن : بردونیم، حظ : جولاله، قا : زخوناب . . . بردونیم ؛

ب۲۱۴۲ : (دوم) قب : همی‌کردنفرین بر افراسیاب ؛ ط وك وقب ولن بیت را پس از ۲۱۳۹ آورده‌اند ولن اینجاهم آنرا ضبط کرده .

ب۲۱۴۳ : قا وحظ : گفت ای، مب : بگفتا که‌ای ؛ حظ عنوان دارد: خواب دیدن سیاوش

ب۲۱۴۴ : (دوم) ط : سارد همی‌باد ، ك و قب : همی‌باد ؛

ب۲۱۴۵ : بم: سوم روم، ط : سوی بزم ، قب : سؤم روز ره، حظ : روم بوبی درنگک ؛ لن بیت را ندارد . مب بیتی افزوده :

سوی باختر نیز تنگی شوی
بخاور بمانی درنگی شوی

ب۲۱۴۶ : مب : بکیتی، حظ: کرکیری ؛

ب۲۱۴۷ : ط : جان این ، ك وقب : جان آن، قا ومب : سال وماه ؛

(دوم) : لن : برتو بد کرد آن بد ، قا ومب : کی خواهدکی بیند ترا جان تباه؛ قا عنوان دارد : گفتار در خواب دیدن سیاوخش وعرض اسرار با فرنگیس

ب۲۱۴۸ : لن: براه ، مب: بدو گفت ؛

(دوم) : ك : بیامد ، مب : درآید ، لن : همانا بیاید ؛ قب : همانا بیاید زدرگاه شاه ؛

ط عنوان دارد : خواب دیدن سیاوش و راز کفتن بافرنکیس ، ك : خواب دیدن سیاوش ، قب : خواب دیدن سیاوش و کفتن با فرنکیس ، مب : خواب دیدن سیاوش و پرسیدن ازان

ب۲۱۵۰ : ك وقب ولن ومب : خواب نوشین ، ط : بلرزید درخواب نوشین نخست ؛

ب۲۱۵۱ : (دوم) قا و ط و ك وقب ولن وحظ : بمهر ؛

ب۲۱۵۲ : قب : بیفروختند ؛ ك روی مصراع اول با خطی ریزتر نوشته : فروزنده شمعی برافروختند ؛

ب۲۱۵۴ : حظ : جنین کفت کر ؛

ب۲۱۵۵ : تمام نسخه‌ها جنان ؛

(دوم) : ط وك وقب : کی هستی یکی ؛ قب پس‌ازاین بیت ، بیت ۲۱۵۸ راآورده‌است.

ب۲۱۵۶ : (دوم) حظ : تیره روان ، قا : کرفته برو آب تیره روان ؛ مب بیت را ندارد . ترتیب حظ : ۲۱۵۷ ، ۲۱۵۶

حظ افزوده :

بیکسو شدی آتش تیز و دود
برافروخت وسوی من آمد جو دود

ب۲۱۵۷ : ط وك وقب ولن : تیز کرد ، مب : تیره کرد ؛ حظ : بیکسو ... تیره کرد ، قا : تیز زود ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن وحظ : افروختی زو ، مب : افروختی بر ، قا : برافروخت وسوی من‌آمد جو دوذ ؛ [ك درحاشیه به‌خطی دیگر : برافروختی زو یکی دود کرد]

ب۲۱۵۸ : حظ : بیک ... بیک ؛

(دوم) : حظ : بیل افراسیاب ؛ قا بیت را ندارد ، قب ولن جای مصراعهارا عوض کرده‌اند . ك بیت را در حاشیه نیز به خطی دیگر آورده است . قب بیت را پس از ۲۱۵۵ آورده .

ب۲۱۵۹ : ط وقب ولن وحظ ومب : کردی ؛

(دوم) : مب : بدان ؛ قا بیت‌را ندارد .

ب۲۱۶۰ : هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند .

ب۲۱۶۱ : قب : کفتی بجز ، بقیهٔ نسخه‌ها : این جز از ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : نباشد یک امشب مکر بغنوی [ط : مکر بغنوی ، قب : دکر نغنوی ، لن : نغنوی] ؛

لن افزوده :

کنون شادمان باش و انده مخور
بجز نیکوئی خود نباشد مگر

ب۲۱۶۲ : ط وقب ولن : همه، حظ : مگر بخت ، مب : امد همه فال شوم، قا : آید نخست این جنین ؛
(دوم) : قب وحظ ومب : خاقان روم، لن: شاهان روم، ط: سالار بوم، قا: دست خاقان جین؛
ب۲۱۶۳ : لن : را یکایک، قب: سرسر ؛
(دوم) : حظ : نشاند، مب : براند؛
ب۲۱۶۴ : ط وك وقب ومب : بسیجیده بنشست، قا : و بکرفت خنجر ، حظ : خنجر بدست؛
(دوم) : حظ : سوی بست ؛ مب در حاشیهٔ جدول به‌خطی دیگر افزوده :

همی دید کفتی بچشم خرد
که بر وی ز کردون همی بد رسد

ب۲۱۶۵ : قا : برکذشت ؛
(دوم) : قا وط وك وقب و لن ومب : سوار طلایه بیامد، حظ : سوارطلایه بیامد بدشت؛
ب۲۱۶۶ : (دوم) ك : ز راه ، قا : آمدند اسب تازان ؛
ب۲۱۶۷ : (دوم) مب : جاره بان ؛
ب۲۱۶۸ : (دوم) قب وحظ : بجز تیره، ط وك: ندیدم مگر تیره ، قا : نیامد بجز تیره ، لن : نبینم مکر تیره؛
ب۲۱۷۰ : تمام نسخه‌ها: ندانست بازار ؛
(دوم) : قا وط وك وقب وحظ : راست دانست کفتار ، لن ومب : راست بنداشت کفتار ؛
ب۲۱۷۱ : (دوم) ط : بمن در ، حظ و مب : بما بر ؛
ب۲۱۷۲ : (دوم) حظ : هیج ، ط : ایج بیدا بتوران ؛
ب۲۱۷۳ : قا وط وقب ولن وحظ و مب : زنده باید که ، ك: براندازه باید کی ؛
(دوم) : حظ : و زمانی مبای ، قا وط وك وقب ولن : خویشتن کیر و کس را ؛
ب۲۱۷۴ : ط : کرخواب ، ك : کزخواب ؛
(دوم) : ط : وترسذ آب ؛
ب۲۱۷۵ : قا وط وك ولن وحظ : غم [لن وحظ : و] روزتلخ اندر ، مب : کنون روز تلخ اندر ، قب : غم روز مرکٔ اندر ؛
ب۲۱۷۶ : لن : کردار جرخ بلند ؛
ب۲۱۷۷ : حظ : ایوان ما ، ط وك وقب : ایوان ما سربکیوان برست ؛
(دوم) : لن : زهر مرکم بباید ، ط وك و قب : ازو بهرهٔ ما یکی جادرست ؛ قا

بیت را ندارد .

ب۲۱۷۸:ط وك: وکر ؛قب: وکرسال باشدهزار،
لن: اکرعمر باشد هزار ؛
(دوم) : قا : ترا جای ، حظ : جزازخاك،
مب : تیره دکر جای ؛ تمام نسخه‌ها بیتی
افزوده‌اند :
یکی سینه [ك : بیشه] شیر باشدش جای ؛
یکی [ط و قب: دکر، ك: وکر] جنکك
[قب: بر] کرکس بود یا همای [قا: رهنمای،
لن : یکی کرکس و دیکری را همای] ؛
حظ عنوان دارد : بازکفتن سیاوش از
بودنیها ؛ مب درحاشیه به‌خطی‌دیگرافزوده:
جو تاج بزرکی بجنکك آیدش
. بکین دست یازدکه تنکك آیدش

ب۲۱۷۹ : بکوید همی ؛
(دوم) ط وك ولن ومب:نامور بچه رستنی ،
قا : نامور تخمه رستنی ، حظ : ازین بچه
نامور رستنی،قب: ازان نامور بچه رستنی؛

ب۲۱۸۱ : ط وك و قب و لن : درخت [قب :
درختی] کزین تو بار، قا: توآنکه‌کی بار،
حظ : تو فرخنده بار، مب: اکر نو درخت
تو بار؛
(دوم) : مب: جهانرا یکی شهر؛

ب۲۱۸۲ : (دوم) تمام نسخه‌ها : اورا دل؛لن‌عنوان
دارد:اندرزکردن سیاوش فرنکیس را
ترتیب نسخه‌ها غیر از مب : ۲۱۸۲ ،
۲۱۸۹ [ط وك وقب ولن:+]،۲۱۸۷،
۲۱۸۳ و . . . ترتیب مب : ۲۱۸۲ ،
۲۱۸۹،+،۲۱۸۳،۲۱۸۷،۲۱۸٤و...

ب۲۱۸۳:(دوم) ط وك: بخوابم نو؛

ب۲۱۸٤: حظ: وزین ... فرمان اسیاب؛ (کذا)
(دوم) : قب: اندرآمد، حظ : مرا نیز
بخت،لن: مرا بخت خندان در ؛

ب۲۱۸٥ : لن ومب : بی‌کناهی سرم ، حظ : این
سرم؛
(دوم):حظ: برنهد؛

ب۲۱۸٦ : (دوم) قا : بکریند کس ز ، ط وك :
بکریند زار انجمن ، حظ : نه کرید
کسی برمن — انجمن ؛ تمام نسخه‌ها بیتی
افزوده‌اند :
بمانم بسان غریبان بخاك
سرم کردد [ك وحظ : کرده ،
مب: کشته] از تن بشمشیر جاك

ب۲۱۸۷ : قا: نهال من ازخاك؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : کی کوید کی خاکم
[قا: حیاتم، مب: زخاکم] بایران [مب:

زایران] بود

ب۲۱۸۸ : قا ولن : بدین؛

(دوم) : حظ : باما؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از ۲۱۹۷ آورده‌اند و پس از آن نیز بیتی افزوده‌اند :

بسا لشکرا کز پی کین من
ببوشند جوشن برآیین [ك ولن : بایین] من

مصراع ۲ مب : بکینی کند تازه آیین من

ب۲۱۸۹ : قا : زکردنده خورشید تا، حظ : — خورشید؛

(دوم) : ط وك : برداد، قا : ازحکم، قب : از بخش ؛ ط وك وقب ولن ومب بیتی افزوده‌اند :

زبر بشه [مب : مکس] تا پی زنده پیل
همان‌جشمهٔ آب ودریای نیل [ط : دریا نیل]

ب۲۱۹۰ : مب : رود بانان ؛

(دوم) : مب : سرو با ، قا : سرو رخ برهنه، حظ : تن بزندت برهنه؛

ب۲۱۹۱ : ط : نماند، حظ : بیامد؛

ب۲۱۹۲ : مب : بجان مرترا خواهد او زینهار؛

(دوم) : بم ومب : خویشش، مب : زارخوار؛

ك : زار وار ؛ لن بیت را چنین دارد :

نکرده گناهی بجان زنهار
بخواهد بکاخت برد زار وار

مب درحاشیه افزوده به خطی دیگر :

در ایوان آن پرهنر بیر سر
بزاید یکی خسروی دادگر
غمان مرا غمکسار آیدت
درخت بزرگی ببار آیدت

ب۲۱۹۳ : تمام نسخه‌ها : ازایران ؛ لن به خطی دیگردرحاشیه : اندرز کردن سیاوش فرنگیس را

ب۲۱۹۴ : ط وك و قب و لن و حظ ومب : در نهان ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن : برد ناگهان، قا : برد بی‌گمان ، حظ : شود رود . . . ناگهان ، مب : سوی شهر ایران برد ناگهان ؛

ب۲۱۹۵ : قا : نشاند ابر ؛

(دوم) : قا وط وك : بفرمان شود؛

ب۲۱۹۶ : تمام نسخه‌ها : برآید ؛

(دوم) : قب : بکیخسرو ، قا : جهانی ز مرگ آید بجوش (کذا) ، مب بجای مصراع دوم درحاشیهٔ جدول آورده :

جهانی ز مرگ من آید بجوش ؛ مب بیتی
افزوده :

تهمتن بیاید بدین کین من
بپوشند جوشن بآیین من

ط وك وقب ولن افزوده‌اند :

بسا سرخ و زرد و سیاه و بنفش
کز ایران بتوران ببینی [لن : بتور
اندرآید]درفش

ب۲۱۹۷ : ط وك و قب وحظ :لشکرآید، قا ولن
ومب : از [مب : وز] ایران بسی لشکرآید ؛
ترتیب ابیات تمام نسخه‌ها: ۲۱۹۵، ۲۱۹۷،
۲۱۸۸، +، ۲۱۹۶، +، ۲۱۹۸ و . . . فقط
مب بیت ۲۱۹۶ را پس از ۲۱۹۸ آورده
است .

ب۲۱۹۸ : لن : رخش رستم ، بقیهٔ نسخه‌ها : رخش
روی ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : زتوران؛

ب۲۱۹۹ : قا : زکین ، حظ : زخون من ، ط وك و
لن : بکنم ازامروز ؛
(دوم) : ط : بدنی بجز کرز ، قب : بجز کرز
شمشیر ؛ قا وط و ك و قب و مب وحظ بیتی
افزوده‌اند :

فرنکیس را کرد بدرود و کفت
که من رفتنی کشتم ای نیک‌جفت

لن سه بیت افزوده‌است :

جهانا ندانم جرا بروری
جو بروردیش می جرا بشکری
وزان بس سیاوش آزاد مرد
رخان را بسوی فرنکیس کرد
ورا کرد بدرود و با او بکفت
که من رفتنی کشتم ای نیک‌جفت

حظ بیتی دیگرنیزافزوده است :

بسی سرخ و زرد و کبود و بنفش
ببینی ز توران بایران درفش

ب۲۲۰۰ : (دوم) قا وك وقب ومب : دل از نازو
زتخت بردخت، لن : وازتخت بردخت ،
ط : ناز واندیسه بردخت، حظ : سرازناز
و از تخت بردخت ؛ مب عنوان دارد :
وصیت کردن ساوس فرنکیس را ووداع
کردن . تمام نسخه‌ها ابیاتی افزوده‌اند :

خروش مغانی [حظ : و فغانی] و دل
[مب : دلی] بر ز درد / برون رفت از
ایوان دورخساره [حظ : ورخساره، ك :
رخسار] زرد
جهانا ندانم جرا [حظ : ندا — را]
بروری / جو برورده‌ٔ خویش را [قا :
باشی جرا] بشکری

لن این بیت را پس از بیت ۲۱۹۹ آورده
فرنگیس رخ کنده [حظ : خسته] وکنده
موی [لن : رخ را همی کند و موی]
دلش بر زدرد و [قا ومب : بس اندر همی
شد (مب : همی رفت)] بر از آب [حظ
ومب : بر آب] روی [لن : روان کرد بر رخ
زدیده دو جوی] .

ب۲۲۰۱ : مب : سیاوش با ؛
(دوم) : حظ : باو اندر ؛

ب۲۲۰۲ : حظ : خون و دل و ؛
(دوم) : حظ : آخراسبان تازی گذشت ؛

ب۲۲۰۳ : (دوم) ط وك وقب وحظ : روز تنگ ؛

ب۲۲۰۴ : (دوم) ط وك وقب ولن : عنان و، قا :
عذار و فسارش، حظ : عنان و ... سردر ؛

ب۲۲۰۶ : (دوم) حظ : عنان ترا ؛

ب۲۲۰۷ : (دوم) مب : ز دشمن بنعلت زمین را
بروب ؛ ترتیب مب : ۲۲۰۸، ۲۲۰۷ بقیهٔ
نسخه‌ها بیت را ندارند .

ب۲۲۰۸ : (دوم) قب : باشی گزین ؛

ب۲۲۰۹ : لن : همی کرد، حظ : دگر بارگی را ؛
(دوم) : مب : بیفروخت ... بنی ، لن :
افروخت آتش زآخر جونی، قا : شمشیر برید
برسان نی ؛ حظ افزوده :

یکی اسب آسوده‌تر بر نشست
رخ ازخون دیده‌شده جون خمست
بفرمود آنکه بایرانیان
کی بر راه ایران ببندید میان

ب۲۲۱۰ : لن : توران کشید ؛
(دوم) : قا : ز ایوان بشهر دلیران کشید ؛
مب بیت را درحاشیه آورده .

ب۲۲۱۱ : ط وك : یک نیمه، مب : یک ونیم، لن :
جو برنیم، حظ : ببرید شاه ؛ مب بیت را
درحاشیه نیز آورده است و درمتن بیت
را پس از ابیات افزودهٔ زیرآورده :

ز دیبا و دینار و در و گهر
ز تاج و ز تیغ و کلاه و کمر
بگنج اندر آگند جیزی که بود
وز ایوان و گلشن برآورد دود
جواین کرده شد سازرفتن گرفت
ز بخت بد خویش مانده شگفت
یکی اسب آسوده را بر نشست
رخ ازخون دیده‌شده جون کبست
بفرمود آنکه بایرانیان
که بر راه ایران ببندند میان

قب عنوان دارد : جنگ افراسیاب با
سیاوش

ب۲۲۱۲:حظ: دید وبا خود و ترك و، لن: با تیغ و کرز کران؛
(دوم) : مب: سراسر زده بر زره ده کره، لن : سیاوش زره برزده برمیان ؛ ط عنوان دارد: جنگ کردن افراسیاب باسیاوش بسر کاوس شاه ، لك : جنگ افراسیاب با سیاوش، لن : گرفتار شدن سیاوش بردست افراسیاب ، مب : دیدن افراسیاب لشکر سیاوش را .

ب۲۲۱۳ : مب : همی کفت، لك: بدو کفت ؛
(دوم) : قا : زینشان، بقیهٔ نسخه‌ها : جنین راستی را نشاید [لن وحظ: نباید] نهفت ؛
مب ابیاتی افزوده :

سیاوش کفت آنکهی با سپاه
جو زان کونه آمد بنزدیک شاه
که زنهار هرکز نباید شکست
کزآغاز با من کرفتست دست
که هرکز برویش نیازم به تیغ
ز بیمان نکردم بکاه ستیغ

در اینجا بیت ۲۲۱۶ را آورده و سپس افزوده :

جو افراسیاب اندر آمد بخشم
ز خشم سیاوش نکشاد جشم

ب۲۲۱۴ : مب: بپرسیدش از؛
(دوم): لن : ولیکن نمی‌خواست کشتن نهان؛
لن افزوده :

باستاد تا نزدش آمد سپاه
ستادند بیش سیاووش شاه

ب۲۲۱۵ : مب: بران آن برین ، لن: آن بدین این بدان ؛
(دوم) : قا: بدلشان نبد بیش، لن: که در دل نبد بیش ازین کینه‌شان ؛

ب۲۲۱۶ : (دوم) قا: ندیدند جای فسون ودرنگ ؛ سب بیت را ضمن ابیات افزودهٔ ذیل بیت ۲۲۱۳ آورده . قا پس‌ازاین بیت، ابیات ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۱ را آورده وقب ولن وحظ ومب ابیات ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۵ را دارند (غیر از ب ۲۲۳۲) ترتیب ط: ۲۲۱۶، ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۴، ۲۲۱۷، ۲۲۱۸ ، ۲۲۱۹ ، ۲۲۲۴ ، ۲۲۲۱ ، ۲۲۲۲، ۲۲۲۰، ۲۲۲۶ ، + ۲۲۲۵+، ۲۲۳۵ و... ترتیب لك: ۲۲۱۶، ۲۲۲۹، ۲۲۳۰، ۲۲۲۷، ۲۲۲۸، ۲۲۳۱، ۲۲۳۲تا۲۲۳۴، تکرار۲۲۳۰، ۲۲۱۷، ۲۲۱۸، ۲۲۱۹، ۲۲۲۴ ، ۲۲۲۱ ، ۲۲۲۲ ، ۲۲۲۰ ،

۲۲۲۶،+،۲۲۲۵،+۲۲۳۵ و ...

ب۲۲۱۷ : (دوم) قا ومب: هنرمرد با ؛مب مصراع دوم را درحاشیه آورده است .

ب۲۲۱۸ : مب مصراع اول را درحاشیه‌آورده .

لن پس ازاین بیت افزوده :

جراکشت‌خواهی کسی‌راکه تاج
بکرید بدو زار و هم تخت عاج

(ر.ك به بیت ۲۲۴۷)

مب درحاشیه به‌خطی دیگر افزوده :

من از تخمهٔ ایرج پاك زاد
تو از تخمهٔ تور جادو نژاد
جکونه بود در میان آشتی
ولیکن مرا بوذ بنداشتی

ب۲۲۲۰ : (دوم)قا : کزینسان‌سخن، حظ : ازین‌سان سخن‌تا کی،قب ولن ومب : زتو این سخنهاکی، ط وك : زتو این سخنهاکجا در؛

ب۲۲۲۱ : ك : کزایدر، مب: کرایدونکك تو بی؛ (دوم) :قا: جرا ساخته نرد؛

ب۲۲۲۲:قا: زینشان، لن :رای نیست ؛ (دوم) : ط ومب : کمان وسپر، ك: کمان وکر هدیهٔ ، قب: کمند و کمان هدیهٔ ، لن وحظ : کمان و زره هدیه ؛ مب افزوده:

جو کفتار کرسیوز بد نهان
بکوش سیاوش رسید آن زمان

ب۲۲۲۳: (دوم) مب : شاه بازار ؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند . مب پس از این بیت افزوده :

ازانپس که بشنید آن زشت خوی
بدو کفت کای ناکس کینه جوی
تو زین [کرده] فرجام کیفر بری
ز تخمی کجا کشتهٔ برخوری
هزاران هزاران سر بی کناه
بکفتار تو کشت خواهد تباه
بکفتار تو خیره کشتم ز راه
تو کردی که آزرده کشتست شاه

ب۲۲۲۴ : تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند (ط و ك پس از بیت ۲۲۲۶) :

بلشکر بفرمود تا تیغ تیز
کشند وخروشند [ط وقب ولن : کشید و خروشید ، مب: کشیدند آن‌روز] جون رستخیز

مب ابیاتی دیگر نیز افزوده:

جهان پر خروش و هوا پر زکرد
یکی با نبرد و یکی بی نبرد
کشته شدن ایرانیان بردست افراسیاب

سیاوش از بهر پیمان که بست
سوی تیغ و نیزه نیازید دست
نفرمود کس را ز یاران خویش
که آرد کسی پای درجنگ پیش
بد اندیش افراسیاب دژم
همی کرد بر شاه ایران ستم

ب۲۲۲۵ : تمام نسخه‌ها: همی گفت یکسر بخنجر دهید؛

(دوم): حظ: درو دشت، قا: بدین ... در نهید، قب: درو دشت گفتی بخون، مب: درو دشت گیتی بخون، لن: درو دشت گیتی بخون ط وك: درو دشت یکسر بخون در؛ ط وك پس از ب ۲۲۲۵ وقب ولن پس از ۲۲۲٦ افزوده‌اند:

یکا یک گرفتندشان درمیان
همه کشته کشتند ایرانیان

ب۲۲۲٦: حظ: سبه مرد بودی؛ مب ابیات زیررا افزوده:

جو شیران جنگی بر آویختند
همه خاك با خون برآمیختند
ز ترکان بکشتند مردی هزار
همه جنگ جوی و همه نامدار
جو رزم یلان سخت بیوسته شد
سیاوش بجنگ اندرون خسته شد
بکشتند چندان بران دشت کین
که گفتی ببست آن گوانرا زمین
گرفتند مر گرد ایشان جو گرد
همه کشته کشتند مردان مرد
بکشتندشان خیره بر بی گناه
جه فرمودشان شاه توران سپاه

ب۲۲۲۷: (دوم) مب: نبستند؛

ب۲۲۲۸ : (دوم) ط وحظ : فسوس و درنگ، لن : سکون و درنگ ، قا : کی هنگام رزمست و آشوب جنگ ؛ مب جای مصراعها را عوض کرده است.

ب۲۲۲۹: حظ: خیره ما را (کذا) ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن وحظ : کی برخاك [ط: برچاره] تنها کشند؛

ب۲۲۳۰: (دوم) لن وحظ: سبیند مشمر؛

ب۲۲۳۱ : قب: کارنیست ؛

(دوم) : ط وقب ولن: وجای نیست، ك : همه جنگ ... وجای نیست، مب: جنگ مارابرو پای، حظ: کی باکرد کار جهان بای ؛ قا وقب ولن و حظ و مب بیتی افزوده‌اند :

بکوهر بران [لن ومب : بدان] روز تنکٔ

آوریم [لن و مب: آورم] / که در بیش

شه [قب: که بیش هنر، مب: نزد شه]هدیه

جنکٔ آوریم [لن ومب: آورم]

حظ مصراع دوم بیت افزوده را ندارد .

ب۲۲۳۲: لن: خردمند با رای وهوش ؛ در بم این

بیت پس از ب ۲۲۱۵ آمده‌است . بمناسبت

موضوع وبنابر ترتیب نسخه بدلها موضع آن

را تغییر دادیم .

ب۲۲۳۳ : ط و ك و قب : کردنده‌کر ، حظ :

کردند بری ، مب: مر جرخ کردنده‌کر ؛ قا

بیت را ندارد .

ب۲۲۳٤: ط وك وقب وحظ : بمردی مرا زور،

لن : بمردی مرا زورآهنکٔ ، مب: بمردی

مرا روی آهنکٔ ؛ قا بیت را ندارد .

ب۲۲۳٥: مب: همه روزکار، ك: آن کار زار، لن:

بدیشان جنان، ط: ایشان همه کارزار؛

(دوم) : ط وك وقب ولن: برکشت ، مب:

کشته و خسته بر ؛ ط وك وقب ولن ومب

جای مصراعها را عوض کرده‌اند .

قا وحظ بیت را ندارند ودرعوض بیتی دیگر

افزوده‌اند :

کرفتند کرد اندر ایشان [حظ :

اندرونشان] جو کرد

همه کشته کشتند مردان مرد

مب ابیات زیر را افزوده:

جفاجاف تیغ از بر ابر بست

بکردون زکیل بر یکی کبربست

زمین سربسر کشته خون روان

هم از خون ایران و توران سران

هرآنکه که کردندی آهنکٔ شاه

مران نابکاران توران سپاه

دلیری از ایران سپه اندروی

دویدی و افکندی اورا بروی

جنین تا که بد اندران رزمکاه

بدند زنده یکتن از ایران سپاه

نیارست یکٔ ترك بر روی شاه

نیازید دست اندران کینه‌کاه

جو بخت سیاوش برکشته شد

دلیران او یکسره کشته شد

کرفتند هرکس ابر شاه دست

بینداختند تیر پنجاه و شصت

ب۲۲۳٦: لن وحظ :بتیر و بنیزه ببد ، قا وط وك

وقب و مب : بتیر و بنیزه بشد [قب :

نشد، مب: جوشد] خسته ؛

(دوم) : لن : بکرز اندر ؛ مب ابیاتی افزوده:

جباشد ازان خوارتر برکسی
که زخمی نیارد زدن برکسی
سیاوش بتیر و بنیزه بخست
ازاسب اندرافتاد واسبش بجست

درحاشیه :

جو کرسیوز بدنشان و کروی
بسوی سیاوش بردند روی

ب۲۲۳۷ : قا وط وك وقب ومب : خاك نیزه ؛

ب۲۲۳۹ : حظ : خون ازآن ، لن : روان خون بدان ، مب : روان خون ازان ؛

تمام نسخه‌ها افزوده‌اند :

همی تاختندش بیاده کشان
جنان روزبانان [ط وقب وحظ : و] مردم‌کشان [لن : جو آمد بران جایکاه نشان]

قب پس‌از بیت اخیرابیات ۲۲۴۹ تا ۲۲۵۳ را آورده است . مب ابیات زیر را نیز افزوده است :

وز ایران سپه زنده یکتن نماند
جو شد کشته یکسر سپه را براند
هرانکس کز ایران سپه بارکی
بدش تیز تک روی یکبارکی
بایران نهادو همی تاخت اسب
شب و روزتازان جوآذرکشسب
سیاوش را دست بسته جو سنک
ببردند برکردنش بالهنک

(ر.ك به بیت ۲۲۲۷)

ب۲۲۴۰ : (دوم) ك وقب : وبیشش سبه ، مب : پس بیشش جمله سبه ، لن : پس و پش هرسو سبه بود و کرد . قا بیت را ندارد .

ب۲۲۴۱ : (دوم) قب : کزایدر ... بیك روی راه ، مب : کزایدر ... بیکسوی راه ، لن : کزایدر بیك سوکشیدش ز ، حظ : کزایدرکشیدش بیاده براه ، ط : کزو شهریارا جه دیدی کناه (ر.ك به‌مصراع دوم ب ۲۲۴۴) قا : بشخی کی هرکز نروید کیاه (ر. ك به مصراع دوم ب ۲۲۴۲) ؛

ط بیتی افزوده :

جه کردست با تو نکوئی همی
کی بر خون او دست شوئی همی

ك وقب ولن ومب نیز این بیت را پس ازب ۲۲۴۴ افزوده‌اند

ب۲۲۴۲ : حظ : کنندش ؛

(دوم) : حظ : کیاه ، لن : بجائی که ؛ قا و

ط وك بیت را ندارند .

ب۲۲٤۳ : قا ولن وحظ ومب: بدان ؛ ط وك بیت را ندارند .

ب۲۲٤٤ : ك : شاه توران ؛ ط بیت را ندارد .

(ر.ك به ب۲۲٤۱)

ب۲۲٤٥ :حظ:خواهی سری را؛

(دوم) : ط وك ولن: برتخت ، مب: بدو زار؛

مب عنوان دارد: کشتن کروی زره سیاوش را بر بی کناه

ب۲۲٤٦ : حظ : سری بجا (کذا) ، قا بیت را ندارد وبقیهٔ نسخه‌ها آنرا پس‌ازبیت ۲۲٥۹ آورده‌اند .

ب۲۲٤۷ : (دوم) ط :او درکنار؛ مب پس از این بیت ابیات ۲۲۸۳ تا ۲۲۹۰ راآورده‌است.

ب۲۲٤۸ :لن : بدکمان ؛

(دوم) : مب : به بیهودکی ، لن : میان بسته برسان مردم؛

ب۲۲٤۹ : قا وك ولن: زدرد، ط: سیاوش ریزد ز درد؛

(دوم) : تمام نسخ : در [مب : بر] دل بروز [ك ولن : ز روز] نبرد؛

ب۲۲٥۱ : (دوم) ط وك وقب: بود روشن ، مب: کوی بر ، قا ولن: کوی برهنر بود روشن ، حظ: کو برهنر بود روشن ؛

مب افزوده :

بمردی بران بوم بد بی همال
قراوان خرد بود و اندك بسال

ط عنوان‌دارد: بنددادن بیلسم افراسیاب را از بهرسیاوش

ب۲۲٥۲ : قا ولن وحظ ومب : کفت بس نامور بیلسم ، ط وك وقب : کفت با تاجور بیلسم ؛

(دوم) : ط وك وقب وحظ ومب : را درد بارست ، لن: شاخ بار اورد درد و غم؛ مب افزوده :

که بیخش زخون و زکین کاشتی
پس کینه برافراختی (کذا)

ب۲۲٥۳ : (دوم) قا وحظ : بدان نیز، قب : خرد بد بدان، لن: خرد بد بدین کار همداستان؛ ط وك بیت را ندارند .

ب۲۲٥٤ :قا: بشیمان بود، لن: کر بشیمان بود ؛

(دوم) :مب : جوآشفته ، قا ولن: درمان بود، قب : که‌آهسته را ؛ ط وك بیت را ندارند .

ب۲۲٥٥ : ط وك بیت‌را ندارند .

ب۲۲٥٦ : قب وحظ: برو ، ك ولن: باشد بدو ،

قا: باشد همی باذ شاه ؛
(دوم) : ط وك : بدیدم روا ، لن : نباشد روا ،
حظ : به بینم ، قا: نشاید برید ای خردمند شاه
(ر.ك به ب ۲۲۴۶)
ب۲۲۵۷ : (دوم) بم : برین بد ، مب : بدین بد ،
ط وك : بدین مرترا ، لن: برین مرترا ، قب:
چه بندد برین بند تا استوار ؛ قا بیت را
ندارد .
ب۲۲۵۸ : ك: بریزد ، حظ : چو —
(دوم) : ط وك وقب وحظ: پس آنکه ورا؛
قا بیت را ندارد .
ب۲۲۵۹ : ط وك وقب ولن وحظ ومب: مفرمای
[قب وحظ : بفرمای] اکنون وتیزی مکن ،
قا : مفرما واکنون تو تیزی؛
(دوم) : ك : کی تیزی ... اردت بن ، بقیهٔ
نسخه‌ها : کی تیزی؛
ب۲۲۶۰ : قا : ببری ، ط وك وقب ولن: بری همی
تو سر [ك ولن: سری] بی گناه ، حظ : ببری
همی توسر بی گناه ؛
(دوم) : مب: رستم شود ؛
ب۲۲۶۱ : لن: برورده است؛
(دوم) : حظ : ازین کار زار، لن : بنیکوئی او
را برآورده است ، (مب درحاشیهٔ جدول:
به بینی به‌فرجام) ؛
لن افزوده :
ببینی تو باداش این زشت کار
بپیچی بفرجام ازین روزکار
(ر.ك به مصراع دوم ب ۲۲۶۱)
حظ ومب افزوده‌اند:
بیاد آور آن تیغ الماس کون
کزان تیغ کردد جهان پر ز خون
ازان نیزهٔ جون فرسب دوشاخ
کی هامون کند رخش ورده شاخ
وزان نامداران ایران کروه
کی از زخمشان کشت کیتی ستوه
مب بیت دوم را ندارد .
ب۲۲۶۲ : مب : وفرهاد و طوس ، ط وك وقب و
لن وحظ : وکرکین و فرهاد وطوس ،
قا : جوکرکین و کودرز و فرهاد و
طوس؛ مب افزوده :
جوکرکین وجون زنکهٔ شاوران
جو بهرام کودرز و نامآوران
ب۲۲۶۳ : ك وقب : دمنده تهمتن کو ، لن: جو بیل
دمنده کو ؛
(دوم) : قا وط وقب ولن: خوارست بر؛
ترتیب ابیات لن: ۲۲۶۴، ۲۲۶۳ مب

بیت را در حاشیه به خطی دیگر آورده که
قسمتی ازمصراع دومش نیز پاك شده‌است.
قب پس‌ازاین بیت بیت ۲۲۶۷ را آورده .
ب۲۲۶۴: (دوم) ك: از رزم ، حظ : کی آید بخون
برادردلیر ؛ قا وط بیت را ندارند .
قب افزوده :
بشیمانی آیدت ازین کار سش
به‌سجی ازین سخت کردار خویش
مب افزوده :
جو رهام و کستهم کرد سوار
جو کرکین که باشد ورا رزم‌خوار
ب۲۲۶۵: ك ومب: بدین، قب: کین به بندند، لن:
کین ببند یکسر (کذا) ؛
(دوم) : لن وحظ : ازنیزه‌ور ؛ قا وط بیت را
ندارند .
مب افزوده :
مفرمای کردن برین برشتاب
که‌توران شود سربسرزین‌خراب
ب۲۲۶۶: ك وقب ولن وحظ : نه مانند من ؛
(دوم) : مب : نه برمایه کردی ازین ؛ ط
بیت را ندارد . ترتیب ك : ۲۲۶۶، ۲۲۷۰،
۲۲۶۷، ۲۲۷۱، ۲۲۷۲ و...
ب۲۲۶۷: (دوم) حظ : وزان بشنود؛

ب۲۲۶۸: ط وك وقب: نباشد بدن؛
(دوم) : ط : بکستر ، لن : مکستر بکیتی
جنین فرش کین ، مب : مکستر بکیتی یکی
تخم کین؛ قا افزوده :
سبهبد ز کفتار او نرم شد
ولیکن برادرش بی شرم شد
مب افزوده:
که ایدون شنیدم زکار آکهان
که از ره رسد ناکهان پهلوان
جو از روز یک نیمهٔ بکذرد
سپهدار بیران بدینجا رسد
شهنشه بکفتار او نرم شد
ولیکن برادر بی‌آزرم شد
ب۲۲۶۹: ط وك وقب: بشه کفت؛
(دوم) : قب : خرد را ؛ حظ بیت را
ندارد .
ب۲۲۷۰: (دوم) بم : بدست ، قا وحظ: نترسی،
مب: اکرزین بترسی ، لن: نترسی همانا
بسست ؛ قب و حظ افزوده‌اند [مب
نیز بیت دوم را افزوده] :
سبهبد زکفتاراونرم کشت [حظ : شد]
ولیکن برادرش بی شرم کشت
[حظ : شد]

جنین کفت باشاه [حظ: کای شاه] توران
خدای [سپاه] / که از بیلسم هیچ مشنو تورای
[راه] ، مب درحاشیه افزوده:
از ایرانیان دست برکشته است
کراز کین بترسی سرت کشته است
وعنوان دارد : آمدن بیران سش افراساب
ودرخواستن کردن (کذا) فرنکیس را
ب٢٢٧١: قا: ترا اینت بس؛
(دوم) : قا ولن وحظ : رای کس ، ط وك
وقب ومب: کفت کس ؛ ترتیب قا وط وقب
ولن : ٢٢٧٢ ، ٢٢٧١
ب٢٢٧٢: (دوم) قا: کرز بینی سراسرزمین؛
ب٢٢٧٣: قا وك وقب: سبردی دم، لن : ستردی
دم ؛
(دوم) : قا وك وقب و لن وحظ : ببوشید
خواهی بدیبا برش ؛ ط بیت را ندارد .
ب٢٢٧٤: ك وقب: این را؛
(دوم) : حظ: دمی من؛ ط بیت را ندارد .
ب٢٢٧٥: قا : به‌بیغوله‌ای باشم اندر جهان، لن :
روم کوشهٔ کیرم اندر جهان؛
(دوم) : قا: آید جهان، مب: سرآید بزودی
روان؛ ط بیت را ندارد .
ب٢٢٧٦: ط وك : دموی ؛
(دوم) : ط ومب: شاه توران، ك وقب:
توران براژنکث روی ، لن : توران‌نهادند
روی، حظ : ایران برارژنکث روی ؛
ب٢٢٧٧: ط وك وقب ولن وحظ : زخون؛
(دوم) :لن: خواب آرد اندر ؛
ب٢٢٧٨: (دوم) قب ولن ومب: بیارای، قا وحظ :
بیارای ... زبای، ط: بیارای و بند از
دشمن ز بای؛
ب٢٢٧٩ : لن وحظ: بروی ؛
(دوم) : قا: مکش دست خیره مبر آب رو،
ط وقب ولن وحظ ومب : بکش تیز و
خیره مبر آب روی ، ك : مکش تبر و
خیره مبرداز روی ؛
ب٢٢٨٠: مب: راکه داری بدست، ط وك وقب
ولن وحظ: سراینست ازایران که داری
بدست ؛
(دوم) : ط وقب ولن : نباید، حظ: بباید
کسست، مب : نشاید شکست ؛ قا بیت
را ندارد .
ب٢٢٨١: ط وقب ولن وحظ : برین، مب: ازین ؛
(دوم) : قا وط وك و حظ ولن ومب :
بود با تو شاه ، قب : کزو من بدیده
ندیدم کناه (ر . ك به مصراع دوم ب

۲۲۸۴)

ب۲۲۸۲: قا: نیازرده‌ٔ از، ط: نیازاردی از، لن: نیازرده بود از، ك: نیازردنی، مب: اکر کش نیازردی از؛

(دوم): مب: مکر کمان کنه؛ حظ بیت را ندارد.

ب۲۲۸۳: حظ: کی او در؛ ك وط بیت را ندارند.

ب۲۲۸۴: مب: بایشان؛ مب از این بیت تا بیت ۲۲۹۰ را پس از بیت ۲۲۴۷ آورده بود. اما بیت ۲۲۸۴ را آنجا بصورتی که ضبط شد ودراینجا بصورت زیرا آورده: مصراع دوم: جکونه کنم بی کناهش تباه؛ و پس از آن ابیاتی افزوده است:

جو از وی کناهی نیامد بدید
جکونه ورا سر بباید برید
کروی زره کفت کای شهریار
نبایست کردن کنون کار زار
جو کردی جنین جنک وخستی ورا
همی بایدی زود کشتن ورا
جنین پاسخ آورد شاه دلیر
کنه زو ندیدم بزودی و دیر

بیت ۲۲۸۶ را آورده است:

که خورشید ازان کرد تیره شود
هشیوار ازان روز خیره شود

بیت ۲۲۸۸ را آورده است

نیارم رها کرد و کشتن ورا
که کشت و رها بیش غم شد مرا
خرد نیست با مردم بد کمان
نداند کسی راز چرخ روان

[ر.ك به ب ۲۲۸۹]

ب۲۲۸۵: ك وقب ولن وحظ: بکفت، ط: ولکن بکفت؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: آید بسر؛

ب۲۲۸۶: قا وك ولن ومب: ورایدونک، ط: بریزی، حظ: ور ایدونک ... بریزد؛

(دوم): قب ولن وحظ: زتوران، مب: بتوران زمین؛ مب یکبار نیزبیت را ذیل بیت ۲۲۸۴ آورده بود.

مب بیتی افزوده:

ور او را فرستمش نزد پدر
پرآشوب کردد زمین سربسر

ب۲۲۸۷: قب: بدتر، حظ: نیز از؛

(دوم): ط وك وقب ولن ومب: کشتنش نیزرنج تن است؛ ترتیب قا وط وك وقب ولن وحظ: ۲۲۸۸، ۲۲۸۷

ب۲۲۸۸: قب: ز ایران گزند، مب: زما در گزند، حظ: کر بذ مرا، قا: گزند من آید نخست؛

(دوم): ك وقب ولن و حظ ومب: غم و رنج و بند [مب یکبار نیزبیت را ذیل ۲۲۸٤ با این اختلاف آورده: درد و رنج] ، ط: غم و رنج و کنج مرا ، قا: درد و رنج من آید درست؛

ب۲۲۸۹: حظ: با مردم، ط وك وقب ولن ومب: با مردم، قا: خرد نیست با مردم؛

(دوم): مب: نداند همی؛ مب یکبارنیزبیت را ذیل بیت ۲۲۸٤ آورده بود.

ب۲۲۹۰: ط وك ولن: بشنید و؛

ط عنوان دارد: زاری کردن فرنکیس ازبهر سیاوش بنزد افراسیاب، ك: زاری کردن فرنکیس بنزد بدر از بهر سیاوش، قب: بند دادن فرنکیس افراسیاب را، مب: فریاد کردن فرنکس سس افراسیاب از بهر سیاوش

ب۲۲۹۱: حظ: غریوان بیامد؛

(دوم): قا وط وك وقب ولن وحظ: رخسار ماه؛

ب۲۲۹۲: لن: ازترس و؛

(دوم): قا وط وقب وحظ: بر براکند خاك، ك: بر براکنده خاك؛

ب۲۲۹۳: مب: بکفتاکه ای؛ ط بیت را ندارد.

ب۲۲۹٤: (دوم) قا وقب: ببینی، مب: ندانی نشیب؛ ط وك بیت را ندارند.

ب۲۲۹۵: ط وك وقب ولن وحظ: تاجداری مبر؛

(دوم): قا: داوری هور؛

ب۲۲۹٦: قا وط وك وقب: جوبکذاشت؛

(دوم): لن: همی بر توکرد از جهان آفرین؛

ب۲۲۹۷: قب، بیازارد، قا: بیازاردش از، حظ: آن بهر؛

(دوم): ط وك وقب: و بنکاه را، لن: افسر تخت باکاه، مب: بماند افسر و تخت و بنکاه را؛

ب۲۲۹۸: (دوم) قا وط وك وقب: جه خواهی کی، حظ: جه خواهی کی بردی ز؛

ب۲۲۹۹: تمام نسخه‌ها: سرتاج‌داران نبرد کسی؛

(دوم): قا: تاج و با تخت، لن: که برتاج و بر، حظ: که برتخت با تاج ماند؛

ب۲۳۰۰: ط: برسر، حظ: مکر بی . . . تن وی؛

(دوم): قا وط وك ولن ومب: بر باد، حظ، سبنجیست با داد و دم؛

ب۲۳۰۱: (دوم) ط ولن : باکنه بر ، حظ: یکی را
برکنه بر ، قا : یکی بی کله برنشیند ، مب: با
کنه برنشاند بخاك (درحاشیه: بکاه)

ب۲۳۰۲: ك ومب: اندرست ؛
(دوم): ك ومب: اندرست ، قا: بدام مغاك ،
لن : بتاریک دام مغاك ؛ تمام نسخه‌ها بیتی
افزوده‌اند :
بگفتار [حظ : زگفتار] کرسیوز بد نهان
[حظ: بدگمان] / درفشی مکن خویشتن در
جهان [مب: برجهان] (ر.ك به مصراع دوم
ب ۲۴۱۰)
قا وقب ومب بیتی دیگر افزوده‌اند :
کی تا زنده‌ٔ بر تو نفرین بود
بس از زندگی دوزخ آیین بود
(ر.ك به ب ۲۴۱۱)

ب۲۳۰۳: ط وك وقب: شنیدی کجا ز افریدون ،
قا : کی اول فریدون ، لن و مب : کجا
افریدون؛
(دوم): حظ: سرانجام ضحاك؛

ب۲۳۰۴: (دوم) ك وقب وحظ: بتور و بسلم ؛

ب۲۳۰۵: تمام نسخه‌ها: برکاه ؛

ب۲۳۰۶: قا: زمین از ؛
(دوم): مب: چه ارزد همی ، حظ: که توان

. . . نیزد (کذا) ؛ ط وك وقب جای
مصراعها را عوض کرده‌اند .
ك ولن وحظ ومب بیتی افزوده‌اند:
جوکودرزکزکرز او [کشوادکو] روز
جنگ / بدرد دل شیر و جرم [ك و
حظ: همی جرم روباه بوشد] بلنگ

ب۲۳۰۷ : (دوم) قا و ط و ك و قب : از جنگ
کنداوران؛ ترتیب قا وط وقب: ۲۳۰۸،
۲۳۰۷ ط وقب افزوده‌اند :
همان کیو کز جنگ [قب: کرز]
او روز جنگ
بدرد دل شیر و جرم بلنگ

ب۲۳۰۸: قا: جوکودرزکز، ط وقب: جوکودرز
کزکرز او ، لن: کیوکودرز کوروز ،
مب : کر جنگ او ، حظ: همی کیو کز
جنگ او ؛
(دوم): قا: بدرد دل شیروجنگی بلنگ،
حظ: بدرد دلیرشیر و جرم بلنگ، لن:
جرم شیران بدرد بجنگ ؛
قا پس از بیت ۲۳۰۸ افزوده :
همان کیو کودرز کو روز کین
بجنبد ز سهمش سراسر زمین

مب افزوده :

همان اشکش تند شمیر (کذا) زن
که رویش ندیدست هر کز شکن

جو کرکین کرک سترک بزرک
که در جنک پیشش جه مرد وجه کرک

جو بیژن جو بهرام و کردان کار
فرامرز و رستم یل نامدار

جو شابور شیر اوژن نامدار
جو فرهاد و کستهم کرد و سوار

زواره همان زال سام سوار
بیایند یکسر بدین کار زار

جو ایرانیان جمله بیر و جوان
برین کینه بندند یکسر میان

فریبرز کاوس با صنج و نای
تبیره زند طوس با کره نای

جو شیدسب و نو شاه زاده شیم
بخون برادر پدر جون تهم

بجوشند و بر کین کمر بر میان
به بندند هر یک جو شیر ژیان

ب۲۳۰۹ : ط وقب ولن: همی در ،

(دوم) : حظ : برك جون ، ط وقب ومب : آرد و بار ، لن : آورد روز کین ؛ لن بیت را پس از ۲۳۱۱ آورده .

ب۲۳۱۰ : قا : بسوك سیاوش ؛

(دوم) : ط و ك و قب ولن وحظ : کند روز نفرین بر افراسیاب ، قا : کند ماه نفرین بر افراسیاب ، مب : کند چرخ نفرین برافراسیاب ؛

ب۲۳۱۱ : قا : ستمکر شدی بر ، حظ : ستمکاری بر ؛

(دوم) : حظ : آرد ز ، قا : آیدت یاد کفتار ؛

ب۲۳۱۲ : (دوم) قا : ویاآهو ، حظ : ویا آهویی را ؛

ب۲۳۱۳ : حظ : درآری زکاه ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : کی نفرین کند برتو تخت وکلاه ؛

ب۲۳۱٤ : ط وك وقب : مده مرز ، لن : مده خاك ؛

(دوم) : ط وك وحظ : مبادا کی ، قب ولن : که بند من آیدت ، مب : مبادا که پند من آیدت ؛

ب۲۳۱٥ : لن پس ازین افزوده :

جو کفتار فرزند بشنید شاه
جهان کشت درش جشمش سیاه

مب افزوده :

که شاها دلیرا کوا سرورا
سرافراز کردا و کنداورا
یلا شیر دل بچهٔ شهریار
نپرورد جون تو دکر روزکار
همی از چه ایران تو بکذاشتی
سپهدار را باب پنداشتی
کنون دست بسته بیاده کشان
کجا افسرو کاه کردن کشان
کجا آن همه عهد و سوکند شاه
که بر رنده بد جرخ کردنده ماه
کجا شاه کاوس و کردنکشان
بدان تا به بینند ترا زین نشان
کجا کیو و طوس و کجا بیلتن
فرامرز و دستان و آن انجمن
کجا بور کشواد و بهرام شیر
جو رهام و جون زنکهٔ کردکیر
کجا بیژن کیو کشوادکان
کرازه که هست اژدهای دمان
کجا کرد شابور و فرهاد و کیو
جو کرکین و اشکش دلیران نیو
دلیران کابل همان سیستان
شنوده بباشند این داستان

جو زین بد بایران رسد آکهی
برآشوبد این روزکار بهی
زکرسیوز آمد ترا بد بروی
که نفرین دادار بادا بروی
هرانکس که یازد ببد زی تودست
بریده سرش باد و افکنده دست
جهاندار این بر تو آسان کناد
دل بدسکالت هراسان کناد
مرا کاشکی دیده کشتی تباه
ندیدی بدین سان کشانت پرآه
مرا از پدر این کجا بد امید
که پردخته ماند کنارم زشید

ب۲۳۱۶: قا: بدو بر، حظ: بران بر؛
(دوم): قا: همه خیره؛
ب۲۳۱۷: (دوم) قب: بد ترا، قا ومب: که ایدر مرا؛ حظ افزوده:
هرانکس کی یار— بر تو دست
بر نیزه سرش باد افکنده بست
مرا از بدر این کجا بد امید
کی بردخته — کنارم رسید
مب پس از ۲۳۱۷ بیت ۲۳۵۴ را با این اختلاف در مصراع دوم آورده:
بنفرید با دیده کرده پر آب، وآن‌را در

جای خود نیز ضبط کرده است .

ب۲۳۱۸: مب: بکاخ اندرونش، قا: بایوانش اندر یکی؛

ب۲۳۱۹: مب: بدان، قا وط ولك وقب ولن: بدان [قا: دراش] تیرکیش اندر انداختند؛

(دوم): حظ: خانه بند؛

قا عنوان را چنین دارد: گفتار در کشته‌شدن سیاوخش بحکم افراسیاب و سعایه کرسیوز بدست گروی زره، ط: کشته شدن سیاوش بردست گروی زره ، لك وقب: کشته شدن سیاوش بتوران زمین، لن: کشتن افراسیاب سیاوش را، مب: کشتن سیاوش را بردست گروی زره . حظ عنوان را ندارد . ط ولك ولن وحظ پس از بیت ۲۳۱۹ ابیاتی افزوده‌اند:

نگه کرد کرسیوز اندر گروی

گروی ستمگر سجید [ط ولك: ستمکاره سجید] روی

بیامد جو بیش سیاوش رسید

جوانمردی و شرم شد ناپدید

بزد دست و موی سرش را [لن: وان موی شه را، حظ: وآن موی شاهان] گرفت

بخواری کشیدش به‌بیش [ط: گرفتش سر، لن: بروی، در حظ کلمه اخیر پاك شده] ای شگفت

لن قبل از ابیات یاد شده بیتی دیگر نیز افزوده:

بفرمود تا روزبانان کشان

مرو را ببردند جون بیهشان

قب بیتی افزوده:

بگفتار کرسیوز افراسیاب

که بردارد از دیدگان شرم و آب

ب۲۳۲۰: (دوم): قب: کین خاموش، مب: شاه با داد خاموش ، قا: جنان شاه بی کین خاموش ؛ ط و لك و لن و حظ بیت را ندارند .

ب۲۳۲۱: (دوم) قا وقب ومب: نباشد جو گوید که فریاد ؛ ط و لك ولن وحظ بیت را ندارند .

مب افزوده:

بگفتا بکرسیوز افراسیاب

که بردار از دیدگان شرم و آب

ب۲۳۲۲: قا وقب ومب بیت را چنین دارند:

سر دشمن من ز تن دور کن

تنش [مب: وزو] کرکسان را یکی سور کن

ط ولك ولن وحظ بیت را ندارند .

ب۲۳۲۳: (دوم) بم: سوید نروید، قا وقب ومب:

رسد زو بروید ؛ ط وك و لن وحظ بیت را
ندارند . قا وقب ومب ابیاتی افزوده‌اند[ك
نیز بجز بیت اول، بقیه را افزوده] :
چو بشنید گرسیوز از وی سخن
چنان کرد[قا: گفت] کوخواست
سرتا بن
نگه کرد گرسیوز اندر گروی
گروی [قب: که ازوی] ستمگر
بپیچید[ك:ستمکاره بپیچید]روی
[مب: پراز کینه جان و پراز چین
بروی
بیامد چو پیش [قب: به پیش]
سیاوش رسید
جوانمردی و شرم شد ناپدید
بزد دست و ریش شهنشه [ك وقب: وموی
سرش را ، مب: وجعد سیاوش] گرفت
بخواری کشیدش بروی [ك وقب:به پیش]
ای شگفت
ب۲۳۲٤: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.
ب۲۳۲٥: حظ: بنالید و، قا وط وك ولن ومب :
بر کردگار، قب: سیاوش چنین گفت با ؛
(دوم) : ط وك ولن وحظ : ازجای واز [ك:
وز] روزگار؛
ب۲۳۲٦: حظ: شاه بیداد کن؛

(دوم) : قا : کند تازه درکشور آیین
من [ر.ك به‌مصراع دوم بیت ۲۳۲۷]،
ط بیت را تکرار کرده است .
ب۲۳۲۷: ط وك وقب ولن ومب : کین من، حظ:
دشمنان خون من؛
(دوم) : ط وك وقب ولن : آیین من ،
مب: کند درهمین کشور آیین‌من، حظ :
کشور – من ؛ قا بیت را ندارد . لن
بیتی افزوده :
جهان سر بسر زیر پای آورد
هنرهای مردی بجای آورد
ب۲۳۲۹: (دوم) قا: تار تا جاودان، لن ومب: تو
درمیان ؛
ب۲۳۳۱: (دوم) قا: همه بند ، لن ومب: همه ...
باد شد ، ط وك وقب : همه بند من باد
شد او چو، حظ : همه نیک او باد ومن
برگ بید ؛ ك عنوان دارد: سخن گفتن
سیاوش با پیلسم
ب۲۳۳۲: مب: که تا ؛
(دوم): قب وحظ : برگستوان وسوار ؛
ب۲۳۳۳: قا: کرددآن روز، حظ: چنین گفت با
من کی یار؛
ب۲۳۳٤: حظ: کنو پیش، قب: اندر دمان ؛

ب۲۳۳۵: ك وقب ولن: با من، قا: نبینی همی ... با من، ط : یار اندر کسی، مب: یار من با کسی، حظ: نبینم جنین یار با من کسی؛
(دوم): حظ: زار با من کسی؛

ب۲۳۳۶: ط وك وقب: جو از شاه و، حظ: واز کشور اندر؛
(دوم): لن: برہن دشت، قا وط وك وحظ: ببردند هر دو بدشت، قب: ببردند هر دو کشانش بدشت؛

ب۲۳۳۷: تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند:
پیاده همی برد مویش کشان
جو آمد بدان [قب: بران] جایگاه نشان [حظ: کشان]
مب دو بیت دیگر نیز افزوده است:
که آن روز افکنده بودند تیر
سیاوش و کرسیوز شیر کیر
جو پیش نشانه فراز آمد اوی
کروی زره آن بد زشت خوی

ب۲۳۳۸: (دوم) قا ومب: زان شهنشه، حظ: زان نه ترس نه باك؛

ب۲۳۳۹: ط: بنهاد زیربرش، لن: زرین کروی، ك: بنهاد زیرسرش، حظ: طشت زرین نهاد از برش؛
(دوم): ك: برش، لن: سجید جون کوسفندانش روی؛ لن پس از این بیت افزوده:
جدا کرد ازان سرو سیمین سرش
همی رفت درطشت خون از برش
[ر.ك به بیت ۲۳۳۹]

ب۲۳۴۰: ط وك وقب: فرمود شه؛ ط وك وقب بیت را پس از ۲۳۴۱ آورده‌اند.
تمام نسخه‌ها پس از بیت ۲۳۴۰ ابیاتی افزوده‌اند که چون اختلاف ضبطها زیادست هرنسخه جداگانه نقل می‌شود:
قا:
بساعت کیایی برامد ز خون
جوازطشت کردند آن خون برون
کیا را نشانت دهم [من] کنون
کی خوانی ورا بر سیاوش خون
بسی فایده خلق را هست ازو
کی هست آن کیا اصلش ازخون او

ط وك وقب:
بساعت کیاهی [قب: کیایی]
برامد ز [قب: جو] خون
ازانجا کی آن [ط: ان] طشت شد
سر [ك: خون شد] نکون

کیا را دهم من کنونت نشان
کی خوانی [ك: که خواهی] همی
خون اسیاوشان
بسی فایده خلق را هست ازوی
که هست اصلش از خون [قب:
آن کیا اصل] آن ماه روی
لن:
فرو ریخت خون سر بر بها
به شخی که هرکز نروید کیا
بساعت کیایی برامد ز خون
بدانجا که آن طشت کردس نکون
کیا را دهم من کنونت نشان
که خوانی همی فر اسیاوشان
بسی فایده خلق راهست از وی
که هست اصلش از خون آن ماه روی
حظ:
فرو ریخت خون سر بی بها
بشخی که هرکز نروید کیا
کیارست برسان یک لخت خون
بکویم ترا من کی جونست نون
کیا را دهم هم کنونت نشان
کی خوانی همی خون اسیاوشان

بسی خلق را فایداست اندر اوی
که هست این کیا اصلش از خون اوی
حظ پس از این ابیات ۲۳۴۳ و ۲۳۴۴
را آورده است.
مب:
فرو ریخت خون سر بی بها
به شخی که هرکز نروید کیا
بعد دو بیت ۲۳۴۳ و ۲۳۴۴ را آورده
است و سپس:
بساعت کیایی برآمد جو خون
بکویم ترا خون که جونست نون
کیارست برسان یک لخت خون
برانجا که کردند آن خون نکون
کیا را دهم من کنونت نشان
که خوانی تو خون سیاوششان
کیایی برآمد ازان تابناك
همه بیخ او زیر و سر تا بخاك
بسی فایده خلق را هست ازوی
کرفتند نفرین همه برکروی
[ر.ك به مصراع دوم بیت ۲۳۴۲]
ب۲۳۴۱: حظ: ابری سیاه، مب: یکی سهمکن
باد وکردی؛
(دوم): قا: بیامد، ط: کی بوشید، ك:

بیامدکی بوشید، لن: برامد سیه کرد خورشید،
حظ : برآمد سیه کشت خورشید ؛ ترتیب
لن : ۲۳۴۳، ۲۳۴۴، ۲۳۴۱، ۲۳۴۲
مب افزوده:

بکرسیوز بد هنر کفت رد
تو کردی که هرکز مبادت خرد

ب۲۳۴۲ : قا وط وك وقب و لن وحظ : کمی
یکدکر؛ مب فقط مصراع دوم این بیت را
ضمن ابیات افزوده یاد شده‌آورده است .
ب۲۳٤٤ : قب : جه خوانی ، حظ: جندین‌شان بر ،
قا: زمانه کذشت ؛
(دوم) : حظ : بخسبید ، قا: بجنبید بیدار ؛
ب۲۳٤٥ : ط وك وقب ومب : شد تخت و، لن
وحظ: شد تخت شاهی تهی ، قا: جو از تخت
و تاج آن سرش شد تهی ؛
ب۲۳٤٦: (دوم) لن وحظ: سرابای؛
ب۲۳٤٧: (دوم) قب: تخت خویش؛
ب۲۳٤٨: قا: زمی‌نسبرد، ط وك وقب ومب: زمین
نسبرد؛
مب افزوده:

جنین است کردار چرخ از نژاد
زمانه نه بیداد داند نه داد

ب۲۳٤٩: قا وط وقب ولن وحظ: باجان، مب:
ایج بیداد با جان بهم؛
(دوم) : قا: بکمی مکن ، لن: مده جان و
دلرا بغم، مب: بکژی مکن ... راستم؛
ط وك وقب: بغمها مکن جاودان جان
دژم ، ط وك وقب و لن و مب بیتی
افزوده‌اند :

یکی دان ازو هرجه آید [لن: زاید، مب:
داند] همی / جو [لن ومب: که] جاوید
با تو نباید [مب: نماند] همی

مب بیتی دیگرنیز افزوده:

که تا پایدارست و ناسازکار
جنین بود تا بود خود روزکار

ب۲۳٥۰: لن: زخون، ك: زجان؛
ب۲۳٥۱: ط وك: سرماه ؛
(دوم) : حظ: روی بمانده ؛ قا بیت را
ندارد . ط وك وقب ولن ومب بیت را
پس از ۲۳٥٤ (وحظ پس‌از ۲۳٥۳)
آورده‌اند .
ب۲۳٥۲: لن بیتی افزوده :

دو زلفین مشکین جون دو کمند
ببرید از ماه و سرو بلند

ب۲۳٥۳ : ط وك وقب : بکند و، مب: و بکیسو
میانرا، لن: میانرا بدان هردو کیسو ؛

(دوم) : قا وك وحظ : بناخن كل و ، ط و قب :
بناخن كل ارغوان ، لن : بنركس كل ارغوان ؛
مب عنوان دارد : زاری کردن بر سیاوش
فرنکیس دختر افراسیاب

ب۲۳۵۴ : (دوم) ط وك وقب : نفرین همی ، قا و
حظ : بنفرید با نرکس وکل برآب ؛ مب
بیت را پس از ۲۳۱۷ آورده بود ودراینجا
نیزآورده است . مب ابیاتی افزوده :

که شاهنشها نامور مهترا
جهانکیر و بر سروران سرورا
شه تور بادا جو تو زار زار
سراز تن جدا کرده و زارو خوار
کجا رستم زال و سام سوار
بدان تا به بیند ترا شهریار
زواره فرامرز و کردان نیو
فریبرز و طوس و سرافراز کیو
کجایست بهرام کشوادکان
همان زنکهٔ نامور شادکان
کجا شاه کاوس کردنکشان
بدان تا به بیند ترا زین نشان
مه و سال بر جان افراسیاب
ز کردونش نفرین برو در شتاب
ز مردم ز مرغان و ماهی برآب
شب و روز نفرین بافراسیاب
مباداش تخت و مه تاج و مه کاه
غم و درد و نفرین برو سال و ماه

ب۲۳۵۵ : (دوم) بم : ناله و زار ، ك : حنان نالهٔ ؛

ب۲۳۵۶ : ط وك وحظ ومب : بدنهان ، قا : کفت شاه ؛
(دوم) : ط وك وقب ولن : کی این را ، حظ :
را برون آورید ، قا : آوریدش زکاه ؛

ب۲۳۵۷ : قا : بدرکه کشیدش ، ك : برندش ؛
(دوم) : ط وك ولن وحظ : روزبانان و ،
مب : رود بانان ، قا : ابا روز بازان و ؛

ب۲۳۵۸ : (دوم) ط وك و قب وحظ : بر تن همه ،
لن ومب : برسر ، قا : درتن همه ؛

ب۲۳۵۹ : (دوم) مب : بدین ، ك : همی بوم ، حظ :
ایران زمین ؛

ب۲۳۶۰ : مب : ز تخم سیاوش ؛
(دوم) : ك وقب : و نه بار و نه تاج ،
حظ : و نه بیخ و نه تاج ، ط : و نه بارو
نه برك درخت ، لن : نه برك و نه بارو
نه تاج ؛

ب۲۳۶۱ : لن : شدند انجمن ؛
(دوم) : قا و ط و ك : نفرین همه تن ،
مب : بدو تن ؛

ب۲۳۶۲: (دوم) ط وك: ازان، لن: بدين، حظ: برين؛

ب۲۳۶۳: مب: درآمد، قا: بيامد دورخ پر زخون؛

(دوم): ك ولن: برزغم، ط: برزخم، قا: نهان بر... زغم، قب: رخان‌برزداغ وروان، حظ: نهان برزداغ و درون، مب: و دلش پر زغم؛

ب۲۳۶۴: حظ: لهاك فرشيد؛

(دوم): قا وط وك وقب ولن وحظ: بيامد سخنها، مب: كذشته سخنها؛

ب۲۳۶۵: قا وط وك وقب ولن ومب: ازتخت؛

(دوم): قا: نشايد، قب ولن وحظ: نشايد برين؛

ب۲۳۶۶: قا: بتازيم نزديك؛

ب۲۳۶۷: (دوم) ط وك ومب: روى زمين، حظ: هرسه‌زمين، قا: كى مى برنوشتند هرسه‌زمين؛ مب ابياتى افزوده:

جنان بد قضاى جهانبان فرد
که بيران بمنزل فرو ريخت‌كرد
که بسنيده بود او که افراسياب
بجنك سياوش شد برشتاب
براندست با بيل و خيل و حشم
همى تاخت برغم حو شير دژم
مكر كو رسد نزد آن شهريار
بود تا بكرداند آن رفته كار

ب۲۳۶۸: (دوم) ك وقب ولن: خون و روان بر ز خار، قا وحظ ومب: خون ديدكان بر ز خار، ط: روان بر ز خون و رخان بر زخار؛

ب۲۳۶۹: ط: بدو بر، ك: بدو درشمردند؛

(دوم): لن: كه شاه از؛

ب۲۳۷۰: قا وط وك وقب ولن وحظ: زارى رفت، مب: زارى افكند؛

(دوم): حظ: كس اندركهان، قب: كسى درميان مهان؛ مب بيتى افزوده:

بدوكفت كاى پهلوان سپاه
ز شاه و برادرش دولت مخواه

ب۲۳۷۱: (دوم) مب: فكنده بكردنش برپالهنك، بقيهٔ نسخه‌ها: فكنده بكردن درش [قا وحظ: برش] پالهنك؛

ب۲۳۷۲: لن: بى‌آب؛

(دوم): قا وط وك وقب ولن وحظ: همى شد بياده به بيش [حظ: ز بيشش، قا: به بيشش بياده] كروى، مب: بياده

ابربیش بدکرکروی؛
ب۲۳۷۳: قا: آن خاك کرم، لن وحظ ومب: بدان خاك کرم؛
(دوم): قا ولن وحظ ومب: وشستند رخ را ز شرم، ط وك وقب: فکندند [قب: و] شسته رخ ازشرم پاك؛
ب۲۳۷۴: قا ولن: بنهاد زرین کروی، ط: بنهاد بی بر کروی، ك: تشت افتاد پیش؛
ب۲۳۷۵: تمام نسخه‌ها: سرتاج دارش؛
(دوم): مب: فکنده جو، قا: از جمن؛ نسخه‌ها ابیاتی بطریق زیر افزوده‌اند:
قا:
همانا کی جو نان نبرد کلو
وکر ساتکینی نیارد قلو
بقیهٔ نسخه‌ها:
ستمکاره [قب: ستمکار] جوبان بزیر [حظ: بی دین، مب: خون خواره بی دین] قلو
همانا نبرد بران [لن ومب: بدان] سان کلو
قا وحظ وقب ومب:
جنان کو [مب وحظ: جون] سر
شاه ایران برید
کسی آن ندید و نه هرکز شنید
قا وقب:
برید آن سر تاج‌دار از تنش
نکشت ایچ [قا: هیچ] آلوده
پیراهنش
ب۲۳۷۶: لن: همه بوم، قا: همه شارسان زاری، ك: برناله و ژاله کشت، مب: همه‌شارسان زاری و ناله است؛
(دوم): مب: ژاله است، ك: اندرون آب — کشت؛
ب۲۳۷۷: (دوم) قب: زاسب اندر، قا: افتاد زو؛
ب۲۳۷۸: ط وقب ولن: همه جامها بر، قا: همه جامه برتنش بر کرد، مب: همه جامه بر برش می کرد، ك: همه جامها برتنش، حظ: همه جامها بر برش کشت؛
(دوم): مب: موی و پراکند خاك؛ مب بیتی افزوده:
همی کفت زار ای سزاوار تاج
که جون تو نه‌بینند دکر تخت عاج
ط عنوان دارد: کفتار اندر رهانیدن پیران ویسه فرنکیس را، ك: رسیدن پیران بنزدیک افراسیاب
ب۲۳۷۹: قا وك و قب و لن و مب: بدو کفت روبین که بشتاب، ط: بدو کفت هومان کی بشتاب، حظ: بدوکفت هلاك بشتاب؛

(دوم) : قا : ورنجی فزود، ك وقب ومب:
درد خواهد فزود ، ط : جو دردی . . .
درد خواهد فزود، حظ: کی رنجی برین رنج
خواهد فزود ؛ لن دو بیت افزوده :
ببردند کیس فری را ز تخت
تنش بود لرزان بسان درخت
فرنکیس را سز مردم کشان
ببردندش از تخت بر مو کشان
ب۲۳۸۰ : (دوم) مب : بدین ؛ قا وط وك وقب
بجای این بیت ، بیت زیر را آورده‌اند:
فرنکیس را کوید [قا : نیز] از بیش تخت
ببردند [ك : بکردند] لرزان بسان [قا : جو
برك، ط : جو شاخ] درخت
لن بیت را ندارد . حظ و مب ابیاتی
افزوده‌اند :
که افراسیاب آن ابی [حظ : بی]
مغزسر
فرنکیس را برد [مب: کرد] بر
ره‌کذر
فرنکیس را نزد درکاه شاه
فکنده نکونسار در ژرف جاه
همی رای دارد بکردن تباه
کراکنون نجنبی بدین [مب : تو
اکنون بران تیز زین] جایکاه
که دخت شهنشاه از بیس تخت
ببردند لرزان بسان درخت
[حظ این بیت را ندارد.]
ب۲۳۸۱: قا: بردندآنکه کشان، ط وك وقب: بردند
اوراکشان، مب: بردند وراکشان؛
(دوم) : ط وقب وحظ : روز بانان و ،
مب : جنان رود بانان، قا : ابا روزبانان
و ، ك : برو روزبانان و ؛ لن بیت را
ندارد . مب ابیاتی افزوده :
نه‌ترس از خدا و نه شرم ازکناه
به یکباره کم کرد آیین و راه
زدندش شنیدم بپهلو و پشت
بدان‌سان که‌دزدان بخواهند کشت
جو بشنید بیران جنین کفتکوی
خروشان و جوشان درآمد بکوی
ب۲۳۸۲ : تمام نسخه‌ها : همه دل براز درد ودیده؛
(دوم) : ط وك وقب : زبان پر ز نفرین
افراسیاب ؛ تمام نسخه‌ها ابیات ۲۳۸۲ و
۲۳۸۳ و ۲۳۸٤ را پس از ۲۳۸۹
آورده‌اند .
لن پس از ۲۳۸۲ افزوده :
بکفتند هرکس همی با دکر
زن و مرد و کودك بدرکاه بر

ب۲۳۸۳ : ط وقب ولن وحظ : با ترس و ، قا : همی
کفت هر کس بدرد و به بیم ؛
(دوم) : قا : برد و ، ط وك و مب : بریدن
فرنکیس ، قب ولن : فرنکیس را بر زدن
بردو ، حظ : فرنکیس را تن زدن بدو ؛
ب۲۳۸۴ : ط ولن : زنندی شود ، ك وقب وحظ و
مب : زتندی شود ؛
(دوم) : لن : هورا ، حظ : یکی نیز ، قا :
نخواهد کسی ؛
ب۲۳۸۵ : لن : ببردند بس ؛
(دوم) : حظ : دواسب ، ط : سوار وآزموده ،
قا : اسب کزین آزموده ، لن : ز اسبان تازی
دوده را روان ، مب : اسب کرانمایه خویش
عنان
ب۲۳۸۶ : مب : کرد بیران و ، حظ : فرشدکرد ،
ك : کردو روس —
(دوم) : حظ : ناکاه ازآن راه ؛
ب۲۳۸۷ : (دوم) قا : درشاه را بر ؛ قا این عنوان
را دارد : کفتاردرآکاهی یافتن بیران ازقتل
سیاوخش و آمدن وی نزد افراسیاب و
خلاص فرنکیس و بردن او را
ب۲۳۹۰ : (دوم) ط وك وقب ولن : خردبد [قب :
بر] دلش کشت شاد ؛
ب۲۳۹۱ : قب : دو جشم ، حظ : فرنکیس بیران
بدید ؛
(دوم) : لن وحظ : آب دیده ؛ مب
عنوان دارد : بردن فرنکیس بخانهٔ
بیران
ب۲۳۹۲ : لن : کفت جه بد ؛
(دوم) : قاوقب ولن ومب : جرا زنده‌ام
باتش ، ط وك : مرا زنده درآتش ؛ حظ
بیت را ندارد . مب بیتی افزوده :
همی کفت کین کارها نغز نیست
بدست این که سالار با مغز نیست
ب۲۳۹۳ : (دوم) قا وك : کرد جاك ، لن : بتن
جامهٔ بهلوی کرد ، حظ : جامها بهلوی
کرد ؛ مب بیتی افزوده :
بس آنکاه سرو سهی را فکند
که برشاخ کل نیز آرد کزند
ب۲۳۹۴ : مب : رودبانان ؛
(دوم) : حظ : نتابند ، ط : بمایند سر ، قا
ولن ومب : زفرمان زمانی ، قب : زفرمان
زمانی نتابند ؛
ب۲۳۹۵ : مب : دمان نزد ؛
ب۲۳۹۶ : قب : انوشه بزی ؛
(دوم) : قب : توشه بری ، لن : جهانرا تو

جاوید تو شه ؛

ب۲۳۹۷ : مب : نیک‌خواه ؛

(دوم) : ط وك : این اختر و آرزوی ، قب : این‌فال بد ، لن : آوردت ازاختراین آرزوی ، مب : که‌آورد روز بدت را بروی ، حظ : کی‌آورد این اخترت آرزو ؛

ب۲۳۹۸ : بم : خیره شد ، قا ولن : شد خیره دیو ، قب : خیره دیو ، حظ : جرا جیره بردلت رای (کذا) ؛

(دوم) : قا : ازدلت ، ط وك وقب ولن ومب : از دلت ترس کیهان ، حظ : بپرداخت از شرم ؛ مب افزوده :

که آموخت این کار ناسازکار

که بادا دژم بخت و بد روزکار

ب۲۳۹۹ : (دوم) حظ ومب : انداختی تاج وکاه ، قب : بخاك اندراختی تاج وکاه ؛ (کذا)

ب۲۴۰۰ : (دوم) قا ولن : بکربند برتخت‌شاهنشهی ، ط وك وقب و حظ ومب : بکرید [مب : بکریم] برین [حظ : برو] تخت شاهنشهی ؛

ب۲۴۰۱ : مب : بسی ، قا : نامداران ، ط وقب : تاجدارا کز ایران ، ك : تاج داران کز ایران ؛

(دوم) : قب ومب : ابا لشکر ، ط وك : اند بر از درد ، لن : ایند ایدر بکین ؛

ب۲۴۰۳ : (دوم) قا و مب : شاه توران ، ك و لن وحظ : شاه ازین سان ، قب : دل شاه توران بیامدبخست ، ط : بدین‌کار برخیره جسمت ببست ؛

ب۲۴۰۴ : قا وط وقب وحظ : بران ، ك : بران... نفرین شود ، لن : بران ... نفرین بود ؛

(دوم) : قا وط و ك وقب و لن ومب : بپیچید رایت ، حظ : به بپیچید راهت سوی ؛ ط بیت‌را پس‌از ۲۴۱۱ آورده.

ب۲۴۰۵ : حظ : شوی این ؛

(دوم) : قا : همانا بکرم ، ط وك ولن : نشینی نهانی بکرم ، قب : نهانی نشینی بکرم ، حظ ومب : به‌بینی زمانه بکرم ؛

ب۲۴۰۶ : لن : بدانی که ؛

(دوم) : بم : آفریننده رای تو («تو» بالای سطر به‌خط متأخرافزوده شده) ، حظ : آفریننده راه جیست ؛

ب۲۴۰۷ : قا : تودیوانه ؛

(دوم) : قا : همان کوهر بد بیاراستی ؛ ترتیب تمام نسخه‌ها : ۲۴۰۷ ، ۲۴۰۶

ب۲۴۰۸ : حظ : بفرمان خویش ؛

(دوم) : ط وك وقب : به بیمان و بیوند ، لن ومب : به تیمارو بیوند ، حظ : به‌تیمار

پیوند ؛

ب۲۴۰۹ : ط : همانا نجوید فرنگیس تخت ، لن : نجوید فرنگیس برگشته بخت ؛

(دوم) : ط : نه بخت؛

ب۲۴۱۰ : (دوم) مب : برجهان ؛

ب۲۴۱۱ : لن : زنده بر ؛

(دوم) : حظ : بس زندگی کشتن آیین ؛ قب بیت را ندارد .

ب۲۴۱۲ : (دوم) ط وك : فرستد مر او را سوی خان ، قب ومب : مرو را فرستد سوی خان؛

ب۲۴۱۳ : ط وقب : ورایدونکث ، لن و مب : اندیشه از کودکست ، قا و حظ : زان کودکست ؛

ب۲۴۱۴ : ط وك وقب : جدا ماند از ؛

(دوم) : قب : بروساز ؛

ب۲۴۱۵ : قا : ازانسان که خواهی بساز ، لن : از انسان که دانی بساز ؛

ب۲۴۱۶ : لن : ازان شاد کشت ، مب : بران شاد کشت ، بقیهٔ نسخه‌ها : شاد کشت ؛

(دوم) : ط وك وقب : آزاد کشت ، مب : وز اندیشه ... کشت ، حظ : وغم دل آزاد کشت ، قا : وزاندیشه وغم دل آزاد کشت ، لن : روانش ازاندیشه آزاد کشت ؛

ب۲۴۱۷ : قب : بدرگاه اورا سبرد ؛

(دوم) : مب : رودبانان ، لن : برروزبانان بسی برشمرد ؛

ب۲۴۱۸ : (دوم) مب : همی درکه ، لن : خروشا همی ؛

ب۲۴۱۹ : ط وك وقب : ایوان کلشهر ؛

ب۲۴۲۰ : حظ : بپش آن ، قا : تو در . . . نامور بانوی نامدار ، مب : تو در . . . نامور شهریار ؛

(دوم) : لن : بپای ایستاده پرستار ، مب : همی باش اورا پرستار ، قا : بباش وبباشش پرستار ؛

حظ افزوده :

بدان تا ازو باز کردد جدا
نسازد برو دشمنی کیمیا

مب افزوده :

چو پیران بکلشهر چونین سرود
فرنگیس و کلشهر و مام فرود
بدان تا ازو باز کردد جدا
بدان تا بسازد یکی کیمیا

ب۲۴۲۱ : ك : بدین ، لن : بران ، قا : یکچند گاه ؛

(دوم) : لن : فرنگیس را دل بسوز ، قا : شد زکودك فرنگیس شاه ؛ مب بیت را

ندارد.

قا عنوان را چنین دارد: کفتار در خواب دیدن بیران سیاوش را و تولد کیخسرو بن سیاوش درتوران، ط: زادن شاه کیخسرو از مادربفیروزی، ك: زادن کیخسرو بفیروزی، قب ولن: زادن کیخسرو از مادر، حظ: زادن کیخسرو، مب: بخواب دیدن بیران سیاوش را؛

ب۲۴۲۲: حظ: شب قیرکون؛

(دوم): ط وقب: وبیل و دده، قا: اندرون بیل ومرغ و دده، ك: مرغ و بیل و [روی کلمه نوشته: مار] دده؛

ب۲۴۲۳: حظ: جنین، قا: سالار توران؛

(دوم): مب: بیفروختی، حظ: افروخت ز؛

ب۲۴۲۴: (دوم) ط ولن: بباید نشست؛

ب۲۴۲۵: بم: کزین‌خواب، لن: زفرجام کیتی‌سر؛

(دوم): قب: بسی یاد، لن: ازین خواب نوشین یکی؛

ب۲۴۲۶: قا: روزی، بقیهٔ نسخه‌ها: جشن نو؛

(دوم): ط وك وقب ولن و مب: شب‌زادن شاه‌کیخسرو؛

ب۲۴۲۷: قا وط وك وقب ولن: درخواب، حظ: سبهدار بلرزید در؛

(دوم): حظ: به بیجید، مب: بجنباند؛

ب۲۴۲۸: (دوم) ط وك ولن ومب: خردمندنزد؛

ب۲۴۲۹: قا: دیدم اینک، بقیهٔ نسخه‌ها: دیدم امشب؛

(دوم): قا وحظ: درفشان، لن: درفشان ازو جون سبهر؛

ب۲۴۳۰: قا: جند خفتی؛

(دوم): قا و قب و لن و حظ و مب: جهاندار، ط: بجشن نوآیین؛

ب۲۴۳۱: لن: بشد زود کلشهر نزدیک ماه؛

ب۲۴۳۲: ط وك: بشادی دوان باز؛

ب۲۴۳۳: مب: جوآمد، قا: ببیران بشادی؛

(دوم): بم: خور ماه، لن: نوآیین، حظ: بآیین یکی ماه، ك: اینت همی با خور، ط: اینست کوی خور، مب: نو آیین کوشاه، قا: اینک کوی شاه با ماه؛

ب۲۴۳۴: قا: اندرآ این شکفتی، قب ولن وحظ ومب: آی این شکفتی؛

ب۲۴۳۵: حظ، کی کوئی، مب: جز از تاج، قا وط وك وقب: کی کوئی نشاید بجز [قا: جزاز]؛

(دوم): قا ومب: ویاجوشن، لن: جوشن وخود و، حظ: جوشن و اسب و؛

ب۲٤۳٦ : (دوم) لن : کرد بر کردکار ، ط و ك وقب: آفرین خواند بر کردکار، قا وحظ : بدید و بخندید وکردش ، مب : همی آفرین خواند بر کردکار؛

ب۲٤۳۷: مب: بدان، قب : برز بالا، قا وط وك ولن: بدان برز بالا، حظ: بدیدار و بالا؛

(دوم) : ط وك وقب وحظ ومب: تو کفتی، قا ولن: تو کفتی بدو بر؛

ب۲٤۳۸ : (دوم) قا وط وك و لن و حظ و مب: برافراسیاب، قب : همی کفت [درحاشیه : کرد] نفرین برافراسیاب؛

ب۲٤۳۹ : قا: پس نامدار، لن: با نامور؛

(دوم): ط وك ولن ومب: که کر زین سخن بکسلد جان؛

ب۲٤٤۰ : قب وحظ : برین، مب: بدوشاه؛

(دوم): ط وك : جنک بلنک، قا: وکراو سپارد؛ مب بیتی افزوده :

نمانم که بادی بدو بر جهد

بخواهش مکر جانش ما را دهد

ب۲٤٤۱ : بم: خورشید جهر، حظ: بدانکه ... خرشید ؛

(دوم) : بم : سر تیره مهر ، لن: سر تیغ میغ ؛

ب۲٤٤۲ : قا: چو آکاه شد پهلوان و؛

(دوم): قا ولن وحظ : دوان اندر، ط وك ومب: بیامد دمان تا بنزدیک، قب: بیامد همی تا بنزدیک؛ مب عنوان دارد: کفتار اندر مولود کیخسرو ؛

ب۲٤٤۳ : لن : همو بود ، مب : باستاد تا جای پردخته؛

ب۲٤٤٤ : قب: خورشید ور، حظ : خرشید فش مهتران؛

(دوم) :ك: بیدار افسون، حظ: جهاندار بیدار وافسون کران ؛

ب۲٤٤۵ : قا وط وقب وحظ ومب : افزود، ك : افزوده؛

(دوم) : قا: کی کیتی ورا، حظ: کی کوبی ورا ماه، قب : دادش سروش، مب : تو کوبی ورا مایه بودست نوش؛ ط وك پس از این بیت ، بیت ۲٤٤۹ را آورده‌اند .

ب۲٤٤٦ : ط وك وقب ولن ومب: بخوبی بجز تو، قا : بخوبی زکیتی بکس ، حظ : نماند بکیتی زخوبی بکس؛

(دوم) : قا ومب: شاهست بس، حظ : ماهست ؛حظ جای مصراعها را عوض

کرده است .

ب۲۴۴۷ : قا: وکر، حظ: تورا روان باز ؛

(دوم) : حظ : بدیدار و ،ك وقب : بدیدار

شاهش، ط : بد — ز آمدی ؛

ب۲۴۴۸ : حظ بیت را ندارد . ترتیب لن :

۲۴۴۸، ۲۴۴۹

ب۲۴۴۹ : قا وط وك ولن ومب : بابوان ؛

(دوم) : قا وقب : برو تازه بر [قب: کن]

فره ؛ حظ بیت را ندارد .

ب۲۴۵۰ :مب: اندیشهٔ او ؛

(دوم) : قب ولن و مب : بپفروز ، حظ :

برافروز ؛ط وك بیت را ندارند .

ب۲۴۵۱ : قب : جهان کرد؛

(دوم) : قا:شد جورو ؛ ط وك بیت‌را ندارند.

مب بیتی افزوده:

جو بشنید زین کونه افراسیاب

ز دردش بچهر اندر آورد آب

ب۲۴۵۲ :ك: رخانش ز؛

(دوم) :حظ: برآورده بر؛

ب۲۴۵۳ : قا ولن وحظ ومب: شد از بدکی خود

کرده بود [قا: بد] ، ط وك وقب : بشیمان

ازان بدکی خود کرده؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : دم از شهرتوران بر

آورده بود [قا: بد] ؛ قا و قب بیتی

افزوده‌اند:

ز تیزی [قب: ز بیری] بشیمانی

آمدش سود

مران درد را هیج درمان نبود

ب۲۴۵۴ : بم: برمن نوآمد، قا: برمن برآمد ؛

(دوم) : قب وحظ: شنیدم از ، مب :

شنیدستم این داستان ازکسی ؛

ب۲۴۵۵ : بم: جنکست وز، لن: آشوب کردد ازو،

مب: که خیزد زآشوب از ؛

(دوم) : مب : دارم ز از آموزکار ؛ ط

وك وقب وحظ بیت را ندارند .

ب۲۴۵۶ : حظ: تو و از ؛

(دوم) : ط وك : برکند با ، لن: برکشد

با ، قا : شاه را برکشد با ، مب : شاه

خیزد زهردو نژاد ؛ لن پس ازین بیت

۲۴۶۲ را آورده . مب ابیاتی افزوده:

زخون سیاوش شب وروزخواب

تبه کشت برجان افراسیاب

نباید دکر باره کز خون این

روان دورکردد دل اندوهکین

وکر زو مرا رنج خواهد فزود

قلم رفت و این بودنی کار بود

فکندم بنیکی دهش باز پشت
نکردد مکر روزکارم درشت

ب۲۴۵۷: (دوم) قا ولن: شهرایران؛

ب۲۴۵۸: (دوم) قاوط وك وقب: غم ودردو، حظ: غم واندیشه را هیچ سود؛

ب۲۴۵۹: مب: مدارش تو اندر؛

(دوم): قب: بنزدش شبانان؛

ب۲۴۶۰: حظ: من زو؛

(دوم): مب: بریشان، ط وك ولن: بدن‌سان، حظ: بدینها سبرده، قب: سبرده بدین‌کونه بهر؛

ب۲۴۶۱: قا: خرد یا، بقیهٔ نسخه‌ها: نیاموزدش کس خرد یا [ك وقب ولن: با]؛

(دوم): ط وقب ولن ومب: نیایدش ازان [مب: نیاید ازین] کاروکردار یاد، حظ: نیایدش ازین‌کار بیکار یاد؛

مب عنوان دارد: بدمبرکردن مبران و ورسادن کیخسرو را بکوه.

ب۲۴۶۲: لن: بکفت و یادآمدش این؛

(دوم): ك وقب ولن وحظ: همی‌نو، قا: همی برشمرد از؛

ب۲۴۶۳: لن: جو جاره، قب: بنزد تو، حظ: جوجاره بنزد تو؛

(دوم): قا: درازست و ردام شست، ط وك وقب ولن وحظ: درازست [ط وك وحظ: و] ماه اورمزد تو، مب: در است ماه او زیزد تو؛

ب۲۴۶۴: قا: ار ایدون کی؛

ب۲۴۶۵: قب: شادکام، قا: ز بیشش بشد شادمان بهلوان، حظ: بیامد بربهلوان جهان؛

(دوم): قب: همان نیک بودش کمان و بیام، بقیه نسخه‌ها: همه نیک بودش زمان و [قا: بدل در، لن: زمان را] کمان؛ قب بیتی افزوده:

بشادی بیامد بدر بهلوان
تو کفتی که با بیر سرشد جوان

ب۲۴۶۶: قب: ستایش کرفت؛

(دوم): مب: بشاه زمین، قب: ابر شاه توران نیایش؛ قا بیت را ندارد.

ب۲۴۶۷: قب ولن: تا بدرکه، ط وك ومب: شد تا بدرکه رسید؛

(دوم): ط وقب ولن: کی تا برز رنجش جه‌آید [ك: آمد]، مب: که‌تا بذررنجش چه‌آرد، قا: کی تا برك وبیخش کی‌آید؛ حظ بیت را ندارد. مب پس‌ازاین‌بیت افزوده:

بپاشید تخم نکوئی بخاك
زمانه فکندش همان در مغاك
تفو باد براین گزیده جهان
بتر ز آشکاراست او را نهان

ب۲۴۶۸ : قا وقب: قلا را ، لن: کلاترا ، لك : قلان (زیرقلان نوشته : قلو)
(دوم): ط ولك : وزان درد؛ مب پس ازین بیت ۲۴۷۱ را آورده است . قب عنوان دارد: حال کیخسرو با شبان

ب۲۴۶۹ : (دوم) لن : اب و خاك ، لك : گرد و خاك ؛

ب۲۴۷۰ : قا : اید از روزگار، ط وقب : نتکش بود روز ؛
(دوم) : قا وط ولك وقب : وکر ؛ مب بیتی افزوده :
بگفتند یکسر که فرمان بریم
ز فرمان تو یکزمان نگذریم

ب۲۴۷۱ : (دوم) قا: با وی، ط ولك وحظ بیت را ندارند .

ب۲۴۷۲ : مب: بدیشان سپردش دل ؛
(دوم) : مب : مران نیکخواه پسند ؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند .[!]

ب۲۴۷۳ : قا: جندی سپهر، قب ولن وحظ ومب: برین ... جندی سپهر ؛
(دوم) : بم : بخشود چهر، قا : سرانجام ازان راز، حظ : بآواز او راز ، مب: بآوای این راز ، قب : بآوارد این راز ، لن: باواز ازین کار بکشاد؛ ط ولك بیت را ندارند .

ب۲۴۷۴ : مب: شه سرفراز ؛
(دوم): حظ : همی داشت راز ؛ ط ولك بیت را ندارند .

ب۲۴۷۵ : قب ولن : روده ، مب : کرد و زو روده ؛
(دوم) : مب: افکنده؛ قا بیت را ندارد.

ب۲۴۷۶ : (دوم) لن : بدشت آمد ؛ قا بیت را ندارد .

ب۲۴۷۷ : قا وحظ: کرد و سترك، لن : شد آن جوان سترك؛
(دوم) : مب : بجنگ گراز، قا : بحرب گراز... وجنگ کرك، ط ولك : بجنگ گراز... و زخم کرك ، لن : بخمش گراز... وزخم کرك، حظ : بخرس و گراز ... و زخم کرك ؛ قب بیت را ندارد .

ب۲۴۷۸ : (دوم) لن: هم از، قب : هم از ... شد

ساز ، قا: زجوب ... بدی ساز ، حظ: هم از ... خمنده شد ، مب : برین جوب خمیده برسان حنکث ؛ ط وك بیت را ندارند [ك به‌خطی دیگر درحاشیه آنرا آورده که بریده شده است .]

ب۲۴۷۹: (دوم) مب: بیامد، لن وحظ: برورد کار، قب : بیامد . . . برورد کار ؛ ط بیت را ندارد .

ب۲۴۸۰: (دوم) حظ: بیامد بنزدیکث ؛ ط وك بیت را ندارند .

ب۲۴۸۱: ط: افراز و ؛

(دوم) : قا : برکله ، ط : بهلوانان آمدم، مب: سوی با بهلوان ؛

ب۲۴۸۲: قب: بجست، لن: بخست ؛

(دوم) : قب : بجست، ك: بجست، لن: ره شیر ، حظ : همی جنکث شیران و بلنکان نخست، قا: بخون کوزنان همی دست شست؛

ب۲۴۸۳: مب: ژیان ؛

(دوم) : حظ : و تیهو و آهو ؛

ب۲۴۸۴: قا: بدوبر، مب: مباداکه ... بدوبر ؛

(دوم) : ط وقب ومب: برآویزدم، ك : من اویزدم، حظ: من آویزدم ای بهلوان، قا : ز من بینی ای بهلوان ، لن: تو تاکه مرا آوری زور بند ؛

ب۲۴۸۵: لن : بخندید کفت ؛

ب۲۴۸۶: (دوم) قا: برشیرخورشیدفش ، ط وك وقب ولن وحظ: برشاه خورشید [حظ: خرشید] فش ؛

ب۲۴۸۷: ط: تا شد براو جوان، بقیهٔ نسخه‌ها : شد جوان؛

(دوم): لن : بیران بدان بهلوان، بقیهٔ نسخه‌ها : کرد بالای او بهلوان ؛ تمام نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند:

بیفکند [قب و لن و حظ : برافکند] سالاربرشیر باد [قا وحظ : باد ، لن : یاد، مب: برسیده باد] / بیامد جوان [قا: برو، حظ: ابر] دست او بوسه داد

نکه‌کرد بیران بدان [حظ: بران] فرو جهر (ر.ك به مصراع دوم ب ۲۴۸۷) رخش کشت بر آب و دل بر ز مهر [حظ: رخش بر زآب ودلش برزمهر]

ب۲۴۸۸: حظ : به برکرفتش؛

(دوم) : حظ : همی‌داشت او با دل باك ؛

ب۲۴۸۹: مب : کیخسرو ای باك، قا: کفت ای خسرو ، حظ : همی کفت ای خسرو، ط وك وقب ولن: کفت‌خسروکی‌ای‌باك؛

(دوم): ط وك ولن: روی زمین؛

ب۲۴۹۰: قا وحظ: ازایران؛

(دوم): ط وقب ولن وحظ: بجز مهربانت؛

لن وحظ بیتی افزوده‌اند:

بدو گفت کیخسرو ای سرفراز

بدیدار من چون کت آمد نیاز

ب۲۴۹۱: ط وك وقب وحظ: برکنار، لن: زاده را، قا: زاده را چنین بر؛

(دوم): قا: بداری و زکس، ط وك: نوازی و ازمن، مب: بداری و از وی، لن: بداری همی و نیابدت، حظ: بداری همی خود نیابدت، قب: بداری و ازمن نیابدت یاد؛

مب بیتی افزوده:

همی گفت خسرو که ای سرفراز

بدیدار من چونت آمد نیاز

ب۲۴۹۲: قا: بدو بر، قب: بران بر؛

(دوم): حظ ومب: دلش بر؛

ب۲۴۹۳: قا: گفت ای؛ حظ بیت را ندارد.

ب۲۴۹۴: هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۲۴۹۵: ط: ازتخمهٔ تو؛

(دوم): مب: ازین، ط: داستان یاد دارم بسی؛ ك بیت را ندارد وط آن را درحاشیه آورده است.

ب۲۴۹۶: لن: اسب بالای، حظ: جوانست و، قب ومب: اسب وکالای، قا: شبان اسب بالای؛ ط وك بیت را ندارند.

ب۲۴۹۷: قب: بخانه خرامید؛

(دوم): حظ: زبهر سیاوش روانش،

لن: زمهر سیاوش، قا: زدرد سیاوش؛

ط وك بیت‌را ندارند.

ب۲۴۹۸: ك: برورانندش، مب: گردش از روزگار؛

(دوم): ك ولن وحظ: شادمان بود و به روزگار، قب ومب: وزو [مب: ازو] شادمان بود و به روزگار، قا: دلش بر ز ترس از بد روزگار؛ ط بیت را ندارد. قا وك و قب ولن و حظ و مب افزوده‌اند:

ازو دورشد [ك ولن: بد] خورد وآرام وخواب / بدان [قا: ازان، مب: بران] کودك [لن: خردی] از بیم [حظ: ز کردار بدگوهر] افراسیاب

مب بیتی دیگر نیزافزوده:

چو یکروزگاری گذشت اندرین

شهنشاه توران بینداخت کین

ب۲۴۹۹: قب: برین؛

(دوم)؛ قب: برشاه، لن وحظ: ازشاه؛ ط ومب بیت را ندارند. ك بیت را

بهمراه ب ۲۵۰۰ پس از ۲۵۰۲ آورده .

ب ۲۵۰۰ : ط وك وقب ولن وحظ : شبی تیره ، مب : شبی تیره نزدیک آرام ؛ لن جای مصراعها را عوض کرده .

ب ۲۵۰۱ : قا : بدان ، ك وقب ولن : شه نامور پهلوان ، مب وحظ : یکی (مب : مران) نامور پهلوان ، ط : ـ نامور پهلوان ؛

(دوم) : ط : بگذشته فراوان سخنها ، لن وحظ : بروبر براند ؛ مب بیتی افزوده :

بدو گفت بشنو ز من یک سخن
تو دانی که کینه نگردد کهن

ب ۲۵۰۲ : قا ومب : بد همیشه دلم ؛

(دوم) : قا : بپیچد همی و زغم بگسلم ؛

ب ۲۵۰۳ : (دوم) تمام نسخه‌ها : تو گویی ؛ قب عنوان دارد : خواندن افراسیاب کیخسرو را ؛

ب ۲۵۰۴ : (دوم) قا وقب ولن وحظ : زرای بلند ، ط وك : سری را بلند این ؛

ب ۲۵۰۵ : لن : بدست ؛

(دوم) : قا وحظ ومب : نگردد بپرهیزگان ، ط وك وقب : نگردد [ك : نکاهد] بپرهیز اگر [قب : گر ، لن : کاز] ایزدیست ،

ب ۲۵۰۶ : قب ومب : ندارد بیاد ؛

(دوم) : قا : شادما ، قب : بود شاد ؛

ب ۲۵۰۷ : قا : بدآید ، مب : وگر خوی بد هیچ ، لن : وگر زانک خوی ؛

ب ۲۵۰۸ : (دوم) حظ : نباید کسی ؛

ب ۲۵۰۹ : قا وقب وحظ ومب : کودك ؛

(دوم) : ط وك : چه داند ، حظ : چه آرد ؛

ب ۲۵۱۰ : ط وك : تو این خود ، لن : وزینسان مکوش ، حظ : زین مبندیش و بذر را ، قب : تو این خود مبندیش وخود را ، قا : زین مبندیش وبازار هوش ؛

(دوم) : قا وحظ : خردمند گوهر فروش ؛

ب ۲۵۱۱ : (دوم) قا : برمادر ، حظ : کی آزاده ، ط وك : همان زاده ... برمادر ، لن : که آزاده را مهربان مادر ، قب : جوزاینده را مهربان مادر ؛

ب ۲۵۱۲ : قا : زبهان ؛

ب ۲۵۱۳ : قا : فریدون بگاه و ، ط وقب : فریدون بماه و ، حظ ومب : فریدون بتاج و ، ك : فریدون بماه و (روی ماه نوشته : بداد) ، لن : فریدون با فروتخت ؛

(دوم) : قا : داشت هر راستی ؛ نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند :

همان تورکش تخت و [قا : بدون و ، قب:
فرو ، حظ : بخت] اورنگ [لن : اروند ،
حظ : بلند ، مب : کز تخم اورند] بود
بدادار کیهانش سوکند بود
نیازادشم را [لن : هم ، حظ : بیارای بیمان]
بدیهیم [مب : بشمشیر] و زور / بدادار
[مب : و] بهرام [حظ : هرمزد] وکیوان و
هور

ب۲۵۱۴ : (دوم) بم : ز خواب ، ط وك وقب و
حظ : برامد زخواب ، لن : سنکی برآمد ز
خواب ، مب : برامد سرمرد جنکی زخواب ؛

ب۲۵۱۵ : ط وك وقب ولن وحظ : شاهان بخورد ؛

ب۲۵۱۶ : قاوحظ : بدان داد کر کین [حظ : کش]
جهان ؛
(دوم) : ط : مکان و زمین و زمان ، ك وقب:
مکان و زمان ز زمین آفرید ، لن : زمین و
زمان ومکان ؛

ب۲۵۱۷ : قب وحظ : برین ، قا : بدان ؛
(دوم) : قا ومب : بدو بر ، قب : تیزدم ؛

ب۲۵۱۸ : حظ : رابو سران ؛
(دوم) : مب : پرهنرشاه ، قا : شاه بادادجفت ،
قب : شاه با رای جفت ، ك : بی با یار ؛
حظ : شاه بیدارجفت ؛ ط وك وقب ولن و
مب دوبیت افزوده‌اند :
بروی زمین بر جو تو شاه نیست
بخوبی رخت برفلك ماه نیست
بنیکی خرد رهنمای تو باد
زمین و زمان [مب : زمان وزمین]
خاك پای تو باد

ب۲۵۱۹ : حظ : بدین ؛
(دوم) : حظ : جان درتنم ؛ قا وط وك و
قب ولن بیت را ندارند .

ب۲۵۲۰ : قا : بنزدیکی خسرو ، بقیهٔ نسخه‌ها :
بنزدیك کیخسرو [ك به خطی دیگر
روی عبارت اخیر نوشته است : وزانجا
برخسرو] ؛
(دوم) : ط : ولی شادمان ، لن : برخ
ارغوان و بدل ، حظ : دو رخ ارغوانی و
دل ؛

ب۲۵۲۱ : قب : ازدل ؛
(دوم) : ط وك وقب : جوبزم [ك به‌خطی
دیگر روی کلمهٔ بزم نوشته : رزم] ،
مب : آردت پاسخش ؛ لن عنوان دارد :
رفتن کیخسرو بکوچکی نزد نیا ؛ ك نیز
عنوان دارد : بردن پیران کیخسرو بنزد
افراسیاب ؛

ب۲۵۲۲ : قا وط وك وقب وحظ : به بیکانکی،
مب: مرو نزد او جز به‌بیکانکی؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : به دیوانکی ؛ قب
عنوان دارد: آمدن کیخسرو بنزد افراسیاب؛
ك در حاشیه به خطی دیگر ابیاتی افزوده که
محو و بریده شده .
ب۲۵۲۳ : (دوم) : حظ: تومکذر بکذرد ؛
ب۲۵۲۵ : (دوم) بران بر، مب : بران برنشست
آن شه ؛
ب۲۵۲۶ : (دوم) حظ: نیارا رخ ازشرم او شد بر
[ر.ك به مصراع دوم ب ۲۵۲۹] ؛ حظ
بیتی افزوده:
وزآن بس نکه کرد و خیره بماند
وفا را بخواند و جفا را براند
ط عنوان دارد : بردن بیران شاه کیخسرو
را بنزد افراسیاب ، مب : بردن کیخسرو
را بیش افراسیاب
ب۲۵۲۷ : (دوم) قا : آیین شه تاج خواه، بقیهٔ
نسخه‌ها: آیین کو تاج خواه ؛ حظ بیت را
ندارد .
ب۲۵۲۸ : حظ بیت را ندارد .
ب۲۵۲۹ : مب: جو آمد ؛
(دوم) : ك: شد جو آب ؛ حظ بیت را ندارد
[مصراع دوم را با بیت ۲۵۲۶ تلفیق
کرده] . قا وط وقب ولن ومب بیتی
افزوده‌اند:
وزان بس [لن: ازان، مب: برویش]
نکه کرد وخیره بماند / وفا را بخواند و
جفا را براند
ب۲۵۳۰ : قا وط وك وقب ولن : بدان، مب: جهر
وآن، حظ : خسروی جنکک وآن یال؛
(دوم) : قا وط و ك وقب ولن و مب :
بدان [مب: بران] رفتن شاخ [قب : و
یال ، لن: راه] و اورنکک، حظ : برآن
رفتن وشاخ آن یال او؛ ترتیب ك: ۲۵۳۱،
۲۵۳۰
ب۲۵۳۱ : قا وط وك ولن وحظ ومب : و او را
بدید ، قب : جو نیکو نکه کرد و او را
بدید ؛
ب۲۵۳۲ : (دوم) ط و قب و لن و حظ ومب :
زکیخسرو آمد دلش ناامید [ط: برامید]،
ك: — کس برنامید ؛
ب۲۵۳۳ : قا ومب: جنین بود، ط وك وقب ولن:
جنین بود و ، حظ : غمین بود و ؛
(دوم) : ط: آورد جهر، حظ : زمانی
بدلش ؛

ب٢٥٣٤: قب: بدو گفت کای ، بقیهٔ نسخه‌ها :
بدو گفت کای [لن ومب : ای] نو رسیده
شبان ؛
(دوم) : قا : آ گاهی آمد ز ، مب : ز روز و
شبان ، ط وقب وحظ : جه آ گاهی است ، ز
روز و شبان ، لن : جه داری خبرها ز روز و
شبان ، ك :— آ گاهی ز روز و شبان ؛
ب٢٥٣٥ : بم ومب : بز و گوسفندان ، لن : تو با
گوسفند ؛
(دوم) : حظ ومب : جگونه نوردی ، قا : بز و
میش را جون شمردی همی ؛
ب٢٥٣٦ : (دوم) حظ : ودل تیر ، قا : ودل وتیر ،
ط وقب : و زه و تیر ، لن : کمانرا زه و تیر ،
مب : مرا جز کمان و دل تیر ؛ ط وك و قب
ومب افزوده‌اند :
ببرسید و [مب و ندارد] گفتا [قب : بدو
گفت دیگر] بایران شوی / بنزدیك [قب :
همی نزد] شاه دلیران شوی
جنین داد پاسخ که بر کوه ودشت
سواری بربدوش شب بر [مب :
بریدوش برما] گذشت
ب٢٥٣٧ : (دوم) قب : بدگردش ، قا ولن وحظ
ومب : بدو نیك واز [قا : وز] گردش ؛

ب٢٥٣٨ : (دوم) ك وقب : سگ کار زاری نماند
بجنگ ؛
ب٢٥٣٩ : مب : جهارم ببرسید ؛
(دوم) : ط وك ولن و مب : از ایران ،
حظ : ازایران وتوران و ازخورد ، قب :
ز ایران و ازشهروآرام و ؛
ب٢٥٤٠ : (دوم) ط وقب ولن ومب : نیارد ، حظ :
سگ کارزاری نیارد بزیر ؛
ط وك وقب ومب ابیاتی افزوده‌اند :
بخندید شاه و جو گلبن [مب :
گل بر] شگفت
بنرمی بکیخسرو آنگاه گفت
بخواهی [مب : که خواهی] دبیری
[قب : دبیر] توآموختن / زدشمن بخواهی
توکین توختن [ك : دوختن]
بدو [مب : جنین] گفت درشیرروهن
نماند / شبانرا بخواهم [مب : شبان نیز
خواهم] من از دشت راند
ب٢٥٤١ : مب : شهنشه بخندید از گفت اوی ؛
ب٢٥٤٢ : لن ومب : جنین گفت ؛
ب٢٥٤٤ : قا وط وك وقب : شو این ، لن وحظ :
شو او را ؛
ب٢٥٤٥ : ط وك وقب : کمی کنش سوی ، لن :

فرستش بسوی، حظ : کسی کش برد ری
سیاوش؛ مب جای مصراعهارا عوض کرده.
ب۲۵٤٦ : (دوم) قا و ط و ك: کنجی درم ، لن
و حظ و مب: کنج و ، قب : بدو هر...
کنج و ؛ تمام نسخه‌ها جای مصراعها را
عوض کرده‌اند. حظ بیتی افزوده :
همه بیش کیخسرو آورد زود
بداد و دهش آفرین بر فزود
ب۲۵٤۷: لن ومب: بدو کرد، قا : بران کرد؛
(دوم) : مب : کردش از ، قا وط وك
وقب ولن : برون آمد از ؛ حظ بیت را
ندارد .
ب۲۵٤۸ : مب : خود بردش افروخته ؛
(دوم) : قا : جشم بدان، ط وك وقب و لن :
جشم خرد؛ حظ بیت را ندارد .
ب۲۵٤۹ : قا : کزداور ، بقیهٔ نسخه‌ها : کای داور
کردکار ؛
(دوم) : قا وط وك وقب ولن : درختی نو؛
حظ بیت را ندارد .
ب۲۵۵۰ : تمام نسخه‌ها : باز کرد ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : ساز کرد ؛ حظ بیت‌را
ندارد .
ب۲۵۵۱ : قا : تیغ و کمر، ط وك : وتاج وکهر ،
لن: و در و کهر ؛
(دوم) : ط : وسلاح ، لن : وسلاح و زناج
و ، قا : و ستام وکهر ؛ حظ بیت را
ندارد .
ب۲۵۵۲ : لن : وهم بدره ؛ حظ بیت را ندارد .
قا وط وك ولن ومب افزوده‌اند:
همه بش (مب : نزد) کیخسرو
آورد زود
بداد و دهش آفرین برفزود
ط وك بیتی دیگر نیز افزوده‌اند که قب
هم آن را دارد :
کسی کرد با مادر [قب : کرد
مادرهم] آنجایکاه
که کرده بدآن خسرو نیکخواه
مب باز افزوده :
یکی موبد تیز هش را بخواند
سخنهای بایسته با او براند
جنین کفت کین کودك تیزویر
بیکسال باید که کردد دلیر
مب عنوان دارد : آبادان کردن بیران
کنکٔ در را و بردن کیخسرو را آنجا
ب۲۵۵۳ : قا وحظ ومب : شارسان ، ط وك وقب :
فرستادشان ، لن : آنجایکاه ؛

(دوم) : قا وحظ ومب: کجا کشته بد باز جون خارسان، ط وك وقب: کجا کشته بد سربسر خارستان، لن: که سازیده بد خسرو نیکخواه ؛ مب افزوده :

برفتند هر دو بدان جایگاه
که کرده بد آن خسرو نیکخواه

ب۲۵۵۴: ط وك وقب : فرنگیس و خسرو جو آنجا ؛

(دوم) :ط و ك وقب ولن: زهرسوبسی مردم آمد بدید؛

ب۲۵۵۵ : حظ : یکسر زمین، ط وك وقب ولن: روی زمین، قا: بیشش زمین، مب : ستردند بیشش زمین؛

(دوم) : ط وقب: برزافرین، حظ : زبان همه شهر بر، مب : زبانها ودلها براز، لن: زبان همه شهر برزافرین؛

ب۲۵۵۶ : هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند .

مب بیتی افزوده:

همی کفت هرکس همی کرد یاد
که شکر ازخدایی که اوکرد داد

ب۲۵۵۷ : (دوم) :ط وك وقب ولن ومب: که از بیخ ؛

(دوم) : قا و ط و ك وقب و مب : آورد بخت ؛حظ ومب بیتی افزوده‌اند :

تو کفتی کی دیکر سیاوش اوست
کی بارای [مب : داد] و بادانش و هوش اوست

ب۲۵۵۸ : تمام نسخه‌ها : زشاه جهان ؛

ب۲۵۵۹ : ط وك وقب : شادکشت، حظ ومب : شارسان شادکشت، لن : همی خاك آن بوم و بر شادکشت ، قا : آن شهر شمشاد کشت ؛

(دوم):ط وك ولن وحظ ومب: آزاد کشت، قب: درجمن... کشت، قا : کیاو سمن سرو آزادکشت؛ط وك وقب وحظ بیتی افزوده‌اند :

دد و دام آن [قب : ازان] شارستان کشت [حظ: ازو شادکشتند] نیز
رخان [حظ : روان] سیاوش بهرکس عزیز

مب ابیات زیررا افزوده :

جهانی ز خسرو شده شادمان
بزرکان بفرمانش بسته میان
همی هرکسی هدیه آورد نو
بنزدیک آن شاه فرخنده کو

مکر دیو بد کوهر بد نژاد
سمندون که از کس نیایدش یاد
حصاری بنزدیک آن بوم و بر
بچرخ برین بر برآورده سر
بذو انجمن کشته دیوان بسی
بمردی نرفتی بدان دز کسی
همی هر زمان برخروشید دیو
ز دیوان جنگی جهان پر غریو
یکایک بکفتند نزدیک شاه
ازان نره دیوان و آن جایکاه
که کس‌را بدیشان نبودست‌دست
کرفتند از ما جو پنجاه و شصت
سیاوش جوکشت ازجهان نابدید
همی دیو بد را بدی برکزید
بران دز کنون کامکاری کند
همی دعوی شهریاری کند
بریشان سمندون بشاهی سرست
ببالا جهل رش بافزون‌ترست
ده و ششن هزارند دیو سترك
درنده یکایک بکردار کرك
جوبشنید خسرو غمی کشت سخت
نیامدش باك از بزرکی و بخت
درعیش و شادی بخود بربست
به تیمار و اندیشه اندر نشست
جوشب چادر قیرکون برکرفت
فلك جام مینا بکوهر کرفت
جهانرا باسایش آمذ شتاب
بکاخ‌اندرون رفت خسرو بخواب

رفتن کیخسرو بحصاری که دیوان بودند

بخواب اندرون بود فرخ سروش
بذو کفت شاها بمن دار کوش
جهانی بشادی سراسر تراست
بیابی هرانچت مراد و هواست
ز دیوان چه اندیشی ای شهریار
تنت را به تیمار رنجه مدار
زمن نام یزدان بیاموز هان
برآن نره دیوان بی دین بخوان
شود بسته زین نام آن اهرمن
پس آن بارهٔ دز سراسر بکن
جو آن نامها را سراسر بخواند
[درحاشیه: بکفت]
زشادی شهنشه جوکل برشکفت
بشاه جهان داد جامی دکر
بذوکفت کای خسرو دادکر
جو باشد مرا سال بنکر برین
همه حال کیتی سراسر به بین

بکف برنه این جام و این نام نیز
بخوان تا بیابی ز هرکونه جیز
همه بودنی تا سر سال نو
بدانی تو ای شاه فرخنده کو
جوازخواب فرخنده بیدار کشت
ز شادی رخش همچو کلنار کشت
بدست اندرون نام و هم جام بود
بماند آتش دلش بردمید(کذا)
شکفتی بدان کار فرخ بماند
همی هرزمان نام یزدان بخواند
بپوشید جامه سرو تن بشست
به بیش جهان آفرین شد نخست
بدادار کیتی کرفت آفرین
فراوان بمالید رخ بر زمین
وزان پس بسازید مر جنکک را
همان کندن کوه و آن سنکک را
کزین کرد مردی دلاور هزار
شتابان بیامد بنزد حصار
جو دیو دمان آکهی یافت زود
ز جا اندر آمذ بکردار دوذ
خودولشکرش سوی جنکک آمدند
یکایک بسان پلنکک آمدند
ز هرسو همی دود آتش بخاست
کزو نورخورشید روشن بکاست
چکاجاك سنكك اندرآمذ زكوه
جهان کشت ازهول دیوان ستوه
جوخسرو بدان کونه دیوان بدید
رخش کشت مانندهٔ شنبلید
ز یزدان بیروزکر کرد یاذ
بس آن نامها را بکف بر نهاد
بآواز خوش نامها را بخواند
بنزدیکک دز رفت و لشکر براند
جو آواز خسرو بدیوان رسید
سراسر شدند از جهان نابدید

رزم کیخسرو بادیوان وکشادن حصاررا

هوا کشت روشن زمین کشت پاك
زروی زمین کم شدآن دودو خاك
بدرکاه دز رفت پس شهریار
بفرموذ کندن سراسر حصار
حصارش سراسرجو کردند بست
بذر رفت خسرو بشادی نشست
ز دیوان ندیدند جایی نشان
خروشی برآمد ازان سرکشان
هزاران هزاران کهر یافتند
بتاراج کردنش بشتافتند

جو آن باره کردند یکسر خراب
سوی شارسان کرد خسرو شتاب
بیامد بشادی بجای نشست
درم داد و دینار و بکشاد دست
هر آنکس که بشنید احوال دیو
شگفتی شد از کار کیهان خدیو
ز بهر پدر بوذ خسرو بدرد
همی هر زمان از پدر یاد کرد
ولیکن کشادن نیارست راز
بغم برهمی زیست آن سرفراز
دد و دام ازان شادمان گشت نیز
رخان سیاوش بهرکس عزیز

ب٢٥٦٠: (دوم) ك و قب و مب : امد یکی سبز کرد، ط وحظ: آمد یکی سبزرد، لن: آمد یکی شیرمرد، قا: ببار اندرآمد یکی شیرمرد؛ ط وك وقب ولن وحظ ومب بیتی افزوده‌اند:

درختی برامد ازان [مب: بران] جایگاه
ز خون سیاوش فرخنده شاه [حظ: راه]

ب٢٥٦١: قا: نگارید برکاخها ؛

(دوم): ط وك ومب: بوی مهر، حظ: آید از، قب: بوی مهر آید از چهر او ؛

ب٢٥٦٢: قا وط ولن وحظ ومب: مه بسان، قب: مه بسان باران ؛

(دوم): مب: نشستن که ؛ حظ و مب بیتی افزوده‌اند:

کسی کو ز بهر سیاوش [مب: کز سیاوش نباید] گریست / بزیر درخت بلندش بزیست

ب٢٥٦٣: ط وك وقب ولن وحظ: این چرخ پیر [حظ: نیز] ؛ مب بیت را ندارد .

ب٢٥٦٤: مب: بپیوست، قا: مهر نوبر، ك: مهر او درجهان؛

(دوم): قا وحظ: آرد همی ناگهان ، بقیهٔ نسخه‌ها: اندرآید [ك: آمد] همی ناگهان ؛

ب٢٥٦٥: قا وط وك وقب ولن: ازو تو بجز، حظ ومب: ازو تو جز از شادمانی ؛ مب بیت را تکرار کرده .

ب٢٥٦٦: مب: که گر، قا: اگر گنج، ط وك وقب ولن: داری اگر کفش تنگ؛

(دوم): قا وط ولن وحظ: نبینم ، ك: ابتدا نه بینم نوشته وبعد آن را تبدیل به نه بینی کرده ، قب: نه بینم ترا روز؛

ب٢٥٦٧: حظ: مرنجان دلت کین؛

(دوم) : حظ : جز از تنگ،

ب۲۵۶۸ : قا وقب وحظ ومب: نهادن نباید؛

(دوم) : مب : برامید ؛ نسخه‌ها بغیر از قا ابیاتی افزوده‌اند [مب این ابیات را پس از ۲۵۶۷ آورده]:

زکیتی [مب: بکیتی] ترا شادمانیست [ط وك: و ، مب : شادمان نیست] بس / که او هیچ مهری [ط وك: هیچ کس را] ندارد بکس

یکی را سرش بر کشد تا [ط وك وحظ : بر کشیده] بماه / فراز [قب : فرود] آورد زان سپس [لن: ناکهش] زیرجاه [ط وك: کاه]

جنین است کردار جرخ برین

کهی این بران و کهی [حظ: آن بود وکاه] آن برین

ط وك وقب بیتی دیگر نیز افزوده‌اند :

جو شد داستان سیاوش بین

زکیخسرو آریم [قب : آرایم]

اکنون سخن

قا ولن وحظ ومب هم بیتی افزوده‌اند [حظ دو بیت افزوده]:

زخون سیاوش کذشتم بکین

بآوردن شه ز توران زمین

حظ :

کسی‌را که سالش بدوصی رسید

امیدش ز کیتی بباید برید

مب ابیاتی دیگرهم افزوده است :

زکین سیاوش در آرم سخن

که خون جنان شه نکردد کهن

سخن را در آرم به پیوند خویش

بکارآورم رای و اورند خویش

ز ما برروان محمد سلام

که آورد زی ما از ایزد پیام

ز دوزخ رهانید ما را به دین

برو باد ز ایزد هزار آفرین

کسی‌را که سالش بدوصی رسید

امیدش ز ماندن بباید برید

قا عنوان‌را چندین سطر بعد چنین‌دارد: خبر یافتن شاه کیکاوس ازقتل‌سیاوخش وآمدن رستم از زابل وکشتن سودابه و با پهلوانان بتوران آمدن بحرب .

ط عنوان را چنین دارد: آکاهی یافتن کاوس شاه از کشته شدن سیاوش بتوران زمین ، ك : کفتار اندرآکاهی

یافتن کاوس شاه از کشته —
قب : خبر یافتن کاوس از کشته شدن سیاوش ، لن وحظ : آکاهی یافتن کاوس از کشتن سیاوش ، مب : آکاهی یافتن کاوس از کشته شدن سیاوش .

ب۲۵۶۹ : (دوم) قب : بمی ده که ، مب : نکیرم مکر یاد تابوت و تشت ؛ درحاشیهٔ بم بیتی به خطی دیگرافزوده شده :

بکاه بسیجیدن مرک می
جو پیراهن شعر باشد بدی

ب۲۵۷۱ : ط وك : کرسر ، قب وحظ : از سر ؛
(دوم) : ط وك ومب : ببیند ، قا ولن وحظ : لشکر بی‌شمار ، قب : به‌ببیند ... لشکربی‌شمار ؛

ب۲۵۷۲ : ط وك ولن وقب : کشیدن نداند زدشمن [قب : زلشکر] ؛
(دوم) : قا وط وك وقب ولن ومب : وکر [مب : اکر] بیش ؛

ب۲۵۷۳ : مب : کراینده دو تیز ، حظ : کزارندهٔ تیز ، لن : کرازنده‌آن تیز ، قا : کراینده دوتیز روباه نوند ، قب : کرارندهٔ تیر پای تواند ؛
(دوم) : ط : کرده ببند ؛

ب۲۵۷۴ : قا ومب : اوازبرکشت ، بقیهٔ نسخه‌ها : سراینده ز اوازبرکشت سیر [ك : نیز] ؛

(دوم) : قا وط وقب : همان لحن ، حظ : هم ازلحن ، مب : هم ازلحن ... اوازشیر ، ك : همان لحن ... آوای شیز ؛

ب۲۵۷۵ : مب : پنجاه وشصت ؛
(دوم) : قا ولن : ودشت ، مب : مکر یاد ... وطشت ، ط : جزاز یاد ... ودشت ، قب : جز از یاد تابوت دست ، حظ : مکر یاد تابوت شست ؛

ب۲۵۷۶ : قا وط وقب ومب : مشکك خوشاب ، حظ : دریغا کل ومشکك خوشاب ؛
(دوم) : حظ : همان‌روز برنایی‌وسال‌سی ؛

ب۲۵۷۷ : (دوم) قب : خواهم و ، قا : نارون جوید و ، حظ : کل بارسی دارد و شاخ ؛

ب۲۵۷۸ : قا ومب : از داور ، حظ : ازایزد ؛
(دوم) : مب : کذریابم ؛ حظ : که خندان کذریابم ؛

ب۲۵۷۹ : لن ومب : نامه نامور ؛
(دوم) : حظ ومب : بماند ؛

ب۲۵۸۰ : مب : اندرجهان ؛
(دوم) : لن : ازو جز ، قب : زمین جز ، حظ : نیارند یاد ؛

ب۲۵۸۱ : لن : بیمبر مرا یار و خواهشکر ؛
(دوم) : ط وك : تیغ و دارمت و ؛

ب۲۵۸۲ : (دوم) ط و ك و قب و حظ و مب : ستاینده، لن : سرافکنده برخاك ؛ قا بیت را ندارد . مب افزوده :

کنم لعنت او را که بیداد کرد
درود از من آنرا که او داد کرد

ب۲۵۸۳ : (دوم) مب : خاك کف ؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند .

ب۲۵۸٤ : (دوم) ط وك : بدین در مرا هیچ ، قب : برین درمرا هیچ ؛ قا ولن وحظ بیت را ندارند ومب آنرا چنین آورده :

بجز مهر یاران مرا کار نیست
ابا داشمنانش مرا کار نیست (کذا)

ب۲۵۸۵ : (دوم) بم : کویند ؛

ب۲۵۸٦ : قب : که آکاهی ؛

ب۲۵۸۷ : قا بیت را ندارد ؛

ب۲۵۸۸ : قا و ط وك : کناهیش نخجیر زار ، قب و حظ : کناهیش نخجیروار ، مب : کناهش بکشتند زار ، لن : از ن بی کناهیش نخجیروار ؛

(دوم) : قا : یکرید بصحرا و بر کوهسار ، بقیه نسخه‌ها : کرفتند شیون بهرکوهسار [ر.ك به‌مصراع اول بیت ۲۵۹۱]

ب۲۵۸۹ : مب : بنالید بلبل هم از ؛

(دوم) : ط وك و لن وحظ ومب : بجو دراج ، قب : نبوند همی کرد نسرین تذرو ؛ مب دراینجا بیت ۲۵۸۸ را چنین تکرار کرده :

که بر بی کناهش بخنجر بزار
بکشتند و برکشت یکباره کار

ب۲۵۹۰ : ط وك وقب ولن : همه بوم ؛

(دوم) : حظ : بشهر اندرون ؛ تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند :

یکی طشت [ط وك : تخت] بنهاد زرین [ط وك وقب : بی بر] کروی / به‌بیجید جون کوسفندانش روی

ب۲۵۹۱ : قا وحظ ومب : بریدند [مب : ببرید] سر زان تن شاهوار ، لن : بریدند ازان تن سرشهریار ، ط وك وقب : بریدند زار آن سرشاهوار [قب : شهریار] [ر.ك به مصراع دوم ب ۲۵۸۸] ؛

ب۲۵۹۲ : (دوم) بم : سرنامداران ، ط وك وقب : سرتاجدارش ، لن : سرتاجداران ؛

ب۲۵۹۳ : قا وحظ : همه جامه ، لن : سبك جامه ؛

ب۲۵۹٤ : ط وك وقب ولن ومب : با مویه ، حظ : باموءه ؛

(دوم) : لن : بران ، حظ : برازسوك ،

ط وك : بران سوك برحله بسته میان ،مب : بران سوك بستند هریك میان ، قب : همه سوك را پاك بسته میان؛

ب۲۵۹۵ : ك : رخسار؛ قا بیت را ندارد .

ب۲۵۹۶ : مب : كودرز و جوكیو بیر ؛

(دوم) : ط وك ولن : وبهرام شیر ، قب : وبهرام وفرهاد شیر ، حظ : و رهام و بهرام شیر ، قا ومب : جو فرهاد وشابور وبهرام شیر ؛

ك این عنوان را دارد: آمدن رستم بنزدیك كاوس ، مب : آكاهی یافتن رستم از كشته شدن سیاوش

ب۲۵۹۷ : قا پس‌ازاین بیت ۲۶۰۰ راآورده‌است.

ب۲۵۹۸ : (دوم) قب : بنزد سپهدار ؛

ب۲۵۹۹ : لن : براند ؛

(دوم) : مب : همه خاك ، لن : براند ، حظ : زمرك سیاوش جهان شد بجوش ؛ قا بیت را ندارد .

ب۲۶۰۰ : قب ولن ومب : برتاج ، قا : براكنده كاوس برتخت ، ط وك و حظ : براكنده كاوس برتاج ؛

(دوم) : ط وك : كرده ، لن : كرجاك ؛

ب۲۶۰۱ : ترتیب قب : ۲۶۰۲ ، ۲۶۰۱ ، مب بیت را ندارد ودرعوض افزوده :

سیاوش را سر بریدند زار

بخاك اندر آمد سر شهریار

ب۲۶۰۲ : تمام نسخه‌ها : بانكشت رخساره بركند [ك : رخسار ، حظ : بركند رخساره] زال ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : براكند خاك ازبر تاج و ؛

ب۲۶۰۳ : قا ولن : بیبك ، حظ : یكی هفته ، ط وك وقب : بیبك ... می بد دژم ، مب : هفته بود او بسوك و دژم ؛

ب۲۶۰٤ : تمام نسخه‌ها : سبه سربسر بردر بیلتن ؛

(دوم) : مب : شده انجمن ؛

ط عنوان دارد: آمدن رستم بایران زمین بنزدكاوس شاه و كشتن سودابه .

ب۲۶۰۵ : (دوم) تمام نسخه‌ها : ازخون و ؛

ب۲۶۰۶ : (دوم) لن : دكرجامه ، حظ : خسروی بر ؛

ب۲۶۰۷ : (دوم) قا وحظ : تنم بی‌سلاح ، ط : نیم بی‌سلاح ؛

ب۲۶۰۸ : قا : بخشم و نه رخ را بشویم ز خاك ، ط وك : بدن سوك من سر [ك : سوك را تن] بشویم زخاك ، قب : برین سوك رخ را بشویم زخاك ، لن وحظ ومب : نباشد

[حظ: نباشم] نه رخ را بشویم زخاك [مب: بخاك] ؛
(دوم) : قا : سزدگر نباشم همی سوزناك ؛ ط و ك و قب و لن و حظ : سزدگر نباشم بدین [حظ: برین] سوك باك، مب: سزد گرندارم برین سوك باك؛
ب۲۶۰۹: ط وك وقب ولن: كله خود و ؛
(دوم) : لن: خام نام، ك: باورد كه دام خام [عبارت را خط زده روی آن نوشته: بیازو خم]، ط: باورد كه جام دام من است؛ ط وك ولن وقب ومب [قب پس از ۲۶۰۷] بیتی افزوده‌اند :
مگر كین آن شهریار جوان
بجویم [قب ومب: بخواهم] ازان
ترك تیره روان
ب۲۶۱۰: تمام نسخه‌ها: آمد برتخت كاوس؛
(دوم) : حظ : ودرخاك پی، قا وقب ومب : سرش برزخاك وبرازخاك؛
ب۲۶۱۱: یم وقا وط وك وقب ومب: بد شهریار؛
(دوم) : قا وط وك : تخمش، قب: پراكندن و تخمش؛
ب۲۶۱۲: تمام نسخه‌ها: ترا عشق؛
(دوم) :مب: افسربدخویی؛ ك عنوان دارد:
كشتن رستم‌سودابه دخترشاه هاماوران؛
ب۲۶۱۳: قا وقب: نه بینی ، حظ : هنوز آشكارا نه بینی ؛
ب۲۶۱٤: قا ومب: خرد شاه، لن: اندیشهٔ خوی شاه ، ط وقب : اندیشه و خوی شاه ، حظ : خرد شاه بزرگ ؛ مصراع اول ك پاك شده .
(دوم) : ط وك ولن: درامد بایران زیانی، قب: بایران درآمد زیانی ، قا: بماند زمان بی‌زیانی ، حظ : بماند جنین بی زبان و سترگ ؛
ب۲۶۱٥: ط : سزدكو بود؛
ب۲۶۱٦: قا وط وك وقب : زگفتار ؛
(دوم) : ط وك: كسی كو [ك كسی را خط زده درحاشیه به‌خطی دیگرنوشته: زنی] ؛ تمام نسخه‌ها افزوده‌اند:
ز شاهان [قب : بكیتی] كسی جون سیاوش [ك : جون تو — ش، نسخه تاخورده] نبود / جنو [لن : جو او] رادو آزاد و خامش [قب : با هش] [طوك: دلیرو خردمند و باهش] نبود
لن وحظ بیتی دیگر نیز افزوده‌اند:
دریغ آن سرو بازو [حظ: برو بازوی]

و یال اوی / دریغ آن برو [حظ : دل و]
جنگ و کوپال اوی
ب۲۶۱۷ : ط وقب : برز بالا ، قا ولن وحظ : رخ و
[حظ بدون و] برز بالا ؛ ك : سرو برز بالا ؛
(دوم) : لن : خسروی پای ، ك : خم وخسروی
پای ، قب : خم پهلوی پای ، حظ : رکیب خم
خسروی پای ، ط : رکاب خم وخسروی
پای ، قا : عنان وخم وخسروی پاه ؛ مب بیت
را ندارد .
حظ جای مصراعها را عوض کرده است .
ب۲۶۱۸ : هیچیک ازنسخه‌ها بیت را ندارند جز
مب . ترتیب مب : ۲۶۱۸ ، ۲۶۱۷+ ، +
۲۶۱۹ و ...
ب۲۶۱۹ : حظ ومب : چو برگاه بودی ؛
(دوم) : قا : افسر شهریاران ، لن : چو در جنگ
بودی سرافشان بدی ؛ قا وقب افزوده‌اند :
چو برگاه بودی زر [قب : در]
افشان بدی
چو در رزم [قب : جنگ] بودی
سرافشان بدی
تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند [مب بیت را
پس از ۲۶۱۸ افزوده] :
کنون من (مب : این) دل ومغز تا زنده‌ام
بکین سیاوش [قا وحظ : بدین کینه
زاتش ، مب : بران کینه از آتش]
پراکنده‌ام [لن : بیاکنده‌ام ، حظ ومب :
آکنده‌ام]
مب بیتی دیگرافزوده :
دریغ آن برو یال و بازوی اوی
بجنگ اندرون زخم کوپال اوی
ب۲۶۲۰ : مب : همه رزم با ، بقیهٔ نسخه‌ها : همه
جنگ ؛
ب۲۶۲۱ : قا وط وك وقب ولن وحظ : درجهر ؛
(دوم) : قا وط وك ومب : چنان اشک ،
حظ : بدان اشک چونین ، قب : چنان
اشک خونین بران چهر ، لن : چنان
اشک خونابه از مهر ؛
ب۲۶۲۲ : (دوم) حظ : دیده خوناب ، قب : زدیده
فروریخت خوناب ؛ مب بیت را ندارد.
ب۲۶۲۳ : (دوم) بم : سوی خانه ، حظ : سوی
جان ؛
ب۲۶۲٤ : لن : بیکسوش ؛
(دوم) : ط وقب : بزرگی بهامون ، ك : —
بهامون کشید ؛ لن عنوان دارد : کشته
شدن سودابه بردست رستم ، مب :

کشتن رستم سوداوه را به سراپرده

ب۲۶۲۵: ط وك وقب: نیمه؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: برتخت؛

ب۲۶۲۶: (دوم) ط و ك وقب: دل و هر دو رخساره [ك: رخسار]، قا ولن وحظ: خون دودیده دو رخساره [حظ: ورخساره]؛

ب۲۶۲۷: (دوم) قب: بران درد، حظ: دلیران بدرگاه رستم، قا: برازغم بنزدیك؛

ب۲۶۲۸: بم: بآب جشم، قا ولن وحظ ومب: بیك هفته، ط وك وقب: بیك ... وبا درد وخشم؛

(دوم): مب: با درد، ط وك وقب: بنشست با آب جشم؛ ك وقب عنوان دارند: رفتن رستم بکین خواستن سیاوش

ب۲۶۳۰: حظ: جوخراد و، ط وك وقب ولن: فرهاد با کرد بهرام وکیو، مب: فرهاد و کستهم و شیدوش وکیو؛

(دوم): ط وك وقب ولن: جوکرکین میلاد و شابور، قا ومب: و شابور و خراد نیو، حظ: وفرهاد و شابور و نیو؛

مب افزوده:

جوکرکین وجون زنکهٔ شاوران
دلیران و کردان و نام آوران

ب۲۶۳۱: تمام نسخه‌ها: کاوس [مب: وکاوس] ورهام شیر؛

(دوم): لن: که بد، قب: کرازه بود، حظ: کرازکه بد اژدها؛

ب۲۶۳۲: هیچیك از نسخه‌ها بیت را ندارند. مب بیتی افزوده:

جو شیدسب پور فریبرز شاه
شیم شاه زاده ابا دستکاه

ب۲۶۳۳: تمام نسخه‌ها: بدیشان [لن: بایشان] جنین؛

(دوم): لن: کین نهادم، قا: بدین کینه دارم، ط وك وحظ: بدین کین نهادم، قب: بران کین نهادم، مب: کین نهاده دل؛ ط عنوان دارد: رفتن رستم بالشکر بتوران زمین به کین خواستن سیاوش.

ب۲۶۳۴: (دوم) حظ: ببندد، مب: نه بیند مکر، ط وك و قب: نیز درکارزار؛ ترتیب حظ: ۲۶۳۵، ۲۶۳۴

ب۲۶۳۵: (دوم) قا وقب ولن وحظ: که این، ط وك ومب: کی این کینه‌را خوار؛ لن جای مصراعها را عوض کرده.

ب۲۶۳۶: (دوم) قا وط وك ولن ومب: بخون؛

ب۲۶۳۷: مب: برین تا در، بقیهٔ نسخه‌ها: بدین

[قب: برین] کینه تا؛
(دوم) : ط وك و قب و لن و حظ ومب : بدرد؛
ب۲۶۳۸: قا وقب ولن وحظ : بدان طشت، ط: ازین طشت، لك: ازین تشت؛
(دوم) :حظ: نارکار؛
ب۲۶۳۹ : حظ : یکی روی جشم ، ط وك و قب ولن : جشم و روی؛
(دوم) : قا: کین وخشم، لن : درد اوی، ط وك: شودخشم اوی، قب وحظ: مکر کم شود بر [حظ: در] دلم درد اوی [حظ: وخشم]
حظ این‌عنوان‌را دارد: رفتن رستم بترکستان به‌کین خواستن سیاوش؛
ب۲۶۴۰ : قا: مکر، ط وك : وکرنه جنانم ، لن: بود بسته ؛
(دوم) : ط وك وقب: بکردن برم، قا وحظ ومب: بکردن یکی، لن: نهادن بکردن یکی؛
ب۲۶۴۱ : تمام نسخه‌ها: بخاك افکنند خوار ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها: دو دستم ببندد [قب ولن: ببسته] بخم ؛
ب۲۶۴۲ : حظ: وکرنه بکرز وبشمشیر؛
(دوم) : مب: برانکیختن برجهان ؛
ب۲۶۴۳ : حظ: مکرخاك؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : برجان من جام [ك ولن وحظ: و] بزم ؛
ب۲۶۴۴ : قا وحظ ومب : کنارنگ با بهلوان هرکی؛
(دوم) : حظ: کزان ، قا: کونه‌آوای ، لن: کونه کفتار، مب: ازان کونه‌آوای، ط وك: کزان کونه کفتار، قب: کزین کونه کفتار ؛
ب۲۶۴۵ : قا وط وك و قب و لن و مب : یکسر خروش؛
(دوم) : لن: درامد، قب: کفتی میدان، حظ ومب: که کیتی بر ؛
ب۲۶۴۶ : قا : ازایشان یکی ، قب وحظ ولن : ز [لن: از] ایران یکی، مب: بایران یکی، ط وك : ازایران یکی ... برابر ؛
(دوم) : قا: کشت کام ، بقیهٔ نسخ: شد کنام ؛ لك عنوان دارد: آغازداستان.
ب۲۶۴۷ : حظ: بیلان رام؛
(دوم) : مب : سپه تیغ بر کشید از، بقیهٔ نسخه‌ها: سبه تیغ کین بر کشید از ؛
ب۲۶۴۸ : (دوم) لن وحظ : نای سرعین روینه ؛ مب بیتی افزوده:

زمین و سما کفتی آمد بهم

ز بیم سپهدار کرد تهم

ب۲۶۴۹: قب ولن: جهان شد براز ، حظ: جنان شد براز ؛

(دوم): قب: تو کفتی بدریا ؛

ب۲۶۵۰: حظ: نبد بای ؛

(دوم): قب: مانده ، ط وك: اندرزمین ؛

ب۲۶۵۱: قب ولن: نخست ، ط: آمد نخست ؛

(دوم): حظ: دست بد را ، قا: زمانرا بلندی بشست ، ط وك وقب ولن: زمان و زمین‌دست بد را ، مب: زمانرا بلندی‌نجست ؛ قا عنوان دارد: رفتن رستم و پهلوانان ایران بتوران بکین خواستن و در پیش افتادن فرامرز و کشته شدن ورازاد ، ط: آغاز داستان ، مب: لشکر کشیدن رستم بتوران بکین خواستن.

ب۲۶۵۲: مب کردان لشکر ؛

ب۲۶۵۳: ط وك: کرد بررستم ؛

ب۲۶۵۴: (دوم) قا: برو برشده ده هزار انجمن ، بقیهٔ نسخه‌ها: شدند [مب: شده] از یلان ده [لن: صد] هزار انجمن ؛

ب۲۶۵۵: (دوم) قا وط وك ولن و حظ و مب: فرزند او ، قب: فرزند او بود سالار ؛

ب۲۶۵۶: قب: توران سپاه ؛

(دوم): قا وط وك وحظ ولن: جو از دیده که [لن: جو آن بدکمان] دیده‌بانش بدید ، قب: جواز دور دید دیدبانش براه [قب بیت را تکرار کرده ومصراع دوم چنین: جو از ترجمان دیده‌بانش بدید] ؛

ب۲۶۵۷: قا وط وك وقب ولن وحظ: ورازاد شاه سبنجاب [ط وحظ: سبحاب] ، مب: ورازاده شاه سنجاب ؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: میان کوان در خوشاب ؛ تمام‌نسخه‌هادوبیت‌افزوده‌اند:

جو آمد بکوش اندرش [ط: اندرون] کره نای / دم بوق [ك وقب: نای] و آوای [ط: نای روئین و ، قب وحظ: آواز] هندی درای (ط وك جای مصراعها را عوض کرده‌اند)

بزد کوس و لشکر برون آورید

زهامون بدریای خون آورید

ب۲۶۵۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند .

ب۲۶۵۹: ك: سبه بود —

(دوم): طوك وقب ولن‌وحظ: رزمجوی وهمه نامدار ؛

ب۲۶۶۰: حظ: کرقلب؛

(دوم): حظ: بیامد بسوی؛

ب۲۶۶۱: (دوم) لن: این رزم؛

ب۲۶۶۲: (دوم) قا وط وقب: ببینی بدین، لن و وحظ ومب: ببینی برین، لک: نه بینی بدین؛ تمام‌نسخه‌ها بیت‌را پس‌از ۲۶۶٤ آورده‌اند.

ب۲۶۶۳: (دوم) مب: وراز؛

ب۲۶۶٤: لن: نداری از؛

(دوم): حظ: وآن تاج، مب: ازاورنک و زتخت شاهنشهی؛

ب۲۶۶۵: قا: کی نام؛

ب۲۶۶۶: قب ومب: ای بد، قا: شیربخت؛

(دوم): لن: آن پهلوانی؛

ب۲۶۶۷: تمام نسخه‌ها: که بردست او؛

(دوم): مب: شیر بیجان، لک: بنهان شود؛

ب۲۶۶۸: قب: مکر با، قا وحظ ومب: کوهر بدنژاد؛

(دوم): ط وک وقب ولن وحظ: باید جه و جند یاد؛

ب۲۶۶۹: (دوم) ط وک وقب: اندرزمین؛

ب۲۶۷۰: (دوم) ط: ببست او وآمد، ک ولن: ببستست وآمد، حظ: همی بست وآمد؛

ب۲۶۷۱: قا ولن: برآرند، ط: براریم از، قب: برارند ... مرردبی؛

ب۲۶۷۲: (دوم) قا: خواربنداشت، ط وک وقب وحظ ومب: همی خام، لن: همه خام دانست؛ ط عنوان‌دارد: جنک فرامرز رستم با ورازاد شاه سبیجاب.

ب۲۶۷۳: قا وط وقب ولن وحظ: کاندر نهید (مصراع اول ک پاک شده).

(دوم): ط وک وقب ومب: کانرا، لن: کانرا سراسر بزین بر؛

ک وقب عنوان دارند: جنک فرامرز با شاه سبنجاب.

ب۲۶۷٤: قب: کشیده دو رور سباه؛

(دوم): ط وک وحظ: نهاده ازآهن؛

ب۲۶۷۵: تمام نسخه‌ها: آمد سراسر خروش؛

(دوم): مب: شده کر هم از؛ مب افزوده:

تو کفتی مکررستخیزست راست
دل بد دلان در بدیها بکاست
ز غریدن کوس با کره نای
زمین و آسمان کفتی آمد بجای

ب۲۶۷۶: قا: جوآوای؛ تمام نسخه‌ها (غیرازحظ) افزوده‌اند:

درامد [مب : بیامد] بکردار بیل [ط وك
ومب: شیر]ژیان / بیازو کمان [قا ومب :
کمند] و کمر بزمیان

ب۲٦۷۷ : ط وك وقب وحظ: بیکث بر کرفتن ز ،
قا ولن : بتکث بر کرفتنش ز ، مب : بیکره
فکندند زیشان هزار ؛
(دوم) : قا وك ولن: بر کاشت . مب: فکندند
زیشان فزون از شمار ؛ ترتیب ط وك وقب :
۲٦۷۷ ، ۲٦۸۰ ، ۲٦۸۱ ، ۲٦۷۸ ، ۲٦۷۹ ،
۲٦۸۲ و...

ب۲٦۷۸ : قا: دکر بر کرفتنش ، حظ : بدیکر برفتن
هزار ، بقیهٔ نسخه‌ها : کرفتند از [مب: ز]
ایشان هزار ؛
(دوم) : مب : ورازاد کفت ، حظ : ورازاد
کفتا بلشکر ؛ لن بیت را پس از ۲٦۸۲
آورده .

ب۲٦۷۹ : قا وط وك وقب وحظ : کی این روز ؛
لن بیت را ندارد .

ب۲٦۸۰ : قا : جندان سوار ، بقیهٔ نسخه‌ها : جنان
لشکر کشن وجندان ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها: سراسیمه کشتند [قا:
بر کشت] از کارزار ؛

ب۲٦۸۱ : (دوم) : قا وحظ ومب: را بای یزدان ،
ط وقب ولن: را بای رفتن ببست ، ك:
– رفتن ببست ؛

ب۲٦۸۲ : نسخه‌ها بجای این بیت چنین آورده‌اند:
درفش سپهدار ترکان [حظ : توران ،
مب: ایران] بدید [ط وك وقب ولن :
سپهبد جو روی ورازاد دید] / خروش
ازمیان سپه بر کشید [ك: بردمید]
لن بیتی دیگر نیز افزوده :
درفش سپهدار ترکان بدید
جو شیر از میان سپه بردمید

ب۲٦۸۳ : (دوم) : قا وقب ولن ومب : بیفشارد ،
حظ : بیفشارد نیزه برو ؛

ب۲٦۸٤ : (دوم) ط وك و قب و لن : بکسست
خفتان و ببوند ؛

ب۲٦۸٥ : ط ولن وحظ ومب : بلنکث [ك : پاك
شده] ؛
(دوم) : حظ: که کوبی ، قا : تو کفتی
مکر بشه؛ قب بیت را ندارد .

ب۲٦۸٦ : (دوم) ك: جندان؛ قب بیت را ندارد .

ب۲٦۸۷ : (دوم) قا : بخون در بیالود ، لن وحظ :
بکینه بیالود ، ط ومب: بخون اندرالوده
[مب: الود] ، قب بیت را ندارد .

ب۲٦۸۸ : مب: همی کفت؛

(دوم) : مب : برخاش رست ، حظ : پراکنده تخم ، بقیهٔ نسخه‌ها : تخم و برخاش رست ؛

ب۲۶۸۹ : ط وك وقب ولن : ببوم و برش آتش ؛

(دوم) : حظ : یکی دود ، ك : بابر بلند ، ط وقب : شد برابر بلند ؛ مب افزوده :

بغارت ببستند ایران نیان
ز ترکان ببردند سود و زیان
چه برده چه بدره گرفتند و سیم
بپوشید بس جامهای گلیم

لن عنوان دارد : نامه فرامرز بنزدیک رستم

ب۲۶۹۰ : (دوم) حظ : وزآزار برخاش کر ؛

ب۲۶۹۱ : قا وك وقب ومب : کی ایدر (ك : اندر) گشادم ، ط ولن : کی اندر گشادم در کین بجنگك ، حظ : کی اندر گشادند در ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن ومب : زین پلنگك ، حظ : برگرفتند ززین پلنگك ، قا : ورازاد را برگرفتم ز زین پلنگك ؛ مب عنوان دارد : کشتن فرامرز ورازاد را بکین سیاوش

ب۲۶۹۲ : قا : بخون سیاوش ، ط وك : بریدمش سر ؛

(دوم) : قا وقب ولن وحظ ومب : برانگیختم ، ط وك : برانگیختم آتش از بوم و بر ؛

ب۲۶۹۳ : قا : بپیمود راه ، حظ ومب : وزان پس [مب : سر] نوندی برآمد زراه ، ط وك وقب ولن : سو برون شد نوندی براه ؛

ب۲۶۹٤ : (دوم) قا : ز ایران بزرگان ، ط وك و قب : از ایران بزرگان ، لن : بایران بزرگان ، مب : وز ایران بزرگان شده ؛

ب۲۶۹۵ : تمام نسخه‌ها : بریدند خوار ؛

(دوم) : قا وقب ولن ومب : برآورد از ، ط وك : برآورد ازان مرز ؛

ب۲۶۹۶ : (دوم) حظ : ببوم و بدشت آتش ؛

ب۲۶۹۷ : (دوم) تمام نسخه‌ها : غمی گشت ازان [ط و قب و مب : از] گفتهای ؛ تمام نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند :

کی [قب : جو] بشنیده بود ازلب بخردان ازاختر شناسان و از [حظ : وهم] موبدان ز کشور سراسر مهانرا [قا : سران و مهانرا ، قب : همه موبدانرا ، حظ : سپه‌را سراسر] بخواند / درم دادو روزی دهانرا بخواند [قا : نشاند ، لن : وگنج کهن برفشاند] .

ب۲۶۹۸ : ط وك وقب ولن : دردشت اسبان ، قا : از ایشان یله ، حظ : نماند بردشت ابج از ؛ قا ومب جای مصراعها را عوض

کرده‌اند .

ب۲٦۹۹ : ط: همه تیغ و تیر و کمند و کمان ؛
(دوم) : ط : درکنج کوپال و برکستوان ، قا وقب ولن : همان تیغ و تیر [قا : تیر و کرز] و کمان کوان ، ك ومب : همان تیغ و تیر [مب : تیغ تیز] و کمند و کمان ، حظ : درکنج تیر و سنان و کمان ؛

ب۲۷۰۰ : قا وط وك ولن ومب : و زر و گهر ، حظ : کنج و دینار زر و ، قب : دینار و برکستوان ؛
(دوم) : حظ : طوق و تیغ و کمر ، مب : و ترك و کمر ، قا : وتاج و تخت و کمر ، ط : همه افسر و تاج و طوق و کمر ، قب : همان تیغ و کرز و کمند و کمان ، ك : ـ کمر ؛ ترتیب حظ : ۲٦۹۹،۲۷۰۰

ب۲۷۰۱ : ط وك وقب وحظ : زدستور و ، مب : زکنجور دستور ، قا : ز کنجور و دستور بستد ؛
(دوم) : ط وك : سبه کسترید ؛ مب افزوده :

بدادش بلشکر هرانچه نوا
که بودند جمله کزیده کوا

ب۲۷۰۲ : (دوم) مب : پریشان شد [۷] خواسته [در حاشیه : [۷] : آن کنج و آن] ؛ قا بیت را ندارد .

ب۲۷۰۳ : قا : بزدنای رویین ؛

ب۲۷۰٤ : قا : سبه را جواز ، ط وقب ولن وحظ : سپهبد جواز ، مب : شهنشه جو از شهر بیرون ؛ ك بیت را ندارد .

ب۲۷۰۵ : تمام نسخه‌ها : زکنداوران سرخه ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : ز رستم فراوان سخنها ؛ ك بیت را ندارد . مب عنوان دارد : فرستادن افراسیاب سرخه را بجنگ ایرانیان .

ب۲۷۰٦ : حظ : ده هزار ؛ ك بیت را ندارد .

ب۲۷۰۷ : مب : ازبر ، قا وقب : جان باش از بور ؛
(دوم) : قا وك ولن ومب : بجنگت ، قب : بجنگت جزاو کس نباشد ، حظ : بجنگت نباشد جز او را همال ؛ تمام نسخه‌ها افزوده‌اند :

بجائی که برخاش جوید پلنگ
سگ کار زاری نیاید بجنگ

ب۲۷۰۸ : بم : نیک خواهی ؛
(دوم) : قب : و شاه منی ، ط وك : و کاه منی ، قا : سپاه و پناه ؛

ب۲۷۰۹ : قا : و رزم جو ؛
(دوم) : حظ : نیارد نهان ، ط وك ولن :

بسوی تو؛

ب۲۷۱۰ : (دوم) لن : را ز رستم؛

ب۲۷۱۱ : (دوم) حظ : درفش سیه، قب : سیه سوی هامون، ط و ك و لن : درفش سیه سوی هامون؛

مب افزوده :

طلایه برون کرد هرسوی براه
که دارند خود را ز دشمن نگاه
همی راند لشکر بسان پلنگ
بایران سپه تا رسیدند تنگ

قب عنوان دارد : جنگ رستم با سرخه افراسیاب؛

ب۲۷۱۲ : قا وقب ولن : دید رفت؛

(دوم) : ك : بپیچید سوی ، لن : بپیچید سوی فرامرز تفت ، قا و قب : بپیچید [قب : بپیچیده] نزد فرامرز تفت ، مب : سواری بنزد فرامرز ؛ مب بیتی افزوده :

که آمد ز ترکان یکی لشکری
به‌بیش اندرون شیردل سروری

ب۲۷۱۳ : ط و ك : آواز، قا ومب : بر کشیدند کوس؛

(دوم) : قا ولن وحظ ومب : شد جهان ، ط وك وقب : شد زمین؛

ب۲۷۱٤ : قا : زجوش؛

(دوم) : قا و مب : شب کشت ، لن : کیتی زکرد سیاه ، حظ : شب کشت کفتی جهان شد سیاه ؛ ط وك و قب بیت را چنین دارند :

برآمد یکی تیره کرد سیاه
جو شب کشت کیتی زکرد سیاه

ب۲۷۱۵ : قب : درفشیدن؛

(دوم) : لن : آغاز داده ؛ ك عنوان دارد : جنگ فرامرز [با سرخه افراسیاب] وکشته شدن سرخه بردست فرامرز؛

ب۲۷۱٦ : قا ولن وحظ : زکیتی؛

(دوم) : مب : بیفروخته آتش ، ط وقب ولن وحظ : برافروخت ازان [ط : زان ، حظ : زو] آتش ؛ مب افزوده :

زکرد سواران ایران و جین
ندیدند بیدا سما و زمین

ب۲۷۱۷ : ط وك : ز بس کشته افکنده هرسو، قب : ز بس کشته هرسو فکنده سران ؛

ب۲۷۱۸ : قا ولن : بدان ، مب : ازان کونه ، ط وك وقب : کونه برکار؛

(دوم) : ط وقب : سنان فرامرز ، لن :

عنان فرامرز ؛ ط عنوان دارد: رزم فرامرز با سرخه افراسیاب و گرفتار شدن سرخه ، لن : رزم فرامرز با سرخه

ب۲۷۱۹ : (دوم) ط وك ومب: آمد بکردار باد ؛

ب۲۷۲۰ : (دوم) قا ولن وحظ : سوی سرخه ، ط وك وقب: سوی سرخه بانیزهٔ کینه ، مب: سوی سرخه شد با دلی کینه ؛

ب۲۷۲۲ : ك: زتوران ، قا وحظ ومب : زترکان سران سوی او ، ط وقب ولن : زتوران سران سوی او ؛

(دوم) :قا وط وقب ولن وحظ : ازکین و، مب :همه جملکی کینه جوی ؛

ب۲۷۲۳ : قا وط ومب : ز نیروی اسبان وز ، ك ولن : ز نیروی ایشان و از ، قب : ز نیروی ایشان و از رحم سخت ، حظ :زنیروی مردان وز زخم سخت ؛

ب۲۷۲٤ : مب : جودانست ... با تاب ، ك : ندانست سرخه — ؛

(دوم) : قا وط وك ولن وحظ ومب : غمی شد بپیچید روی ، قب: ندارد کریزان زبس کرد روی ؛

ب۲۷۲۵ : تمام نسخه‌ها : فرامرز جون پیل‌مست؛

(دوم) : مب:تاخت جون باد تیغی بدست، بقیهٔ نسخه‌ها : تاخت [قب: تاج] با تیغ هندی بدست ؛

ب۲۷۲٦ : مب : سواران دیوان ؛

(دوم) : ك : از پس و ، ط وقب ولن: پس و برکشیده ؛ مب عنوان دارد : کشته شدن سرخه بردست فرامرز

ب۲۷۲۷ : مب : یافت تنگ ؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : بیازید پرسان یازان بلنگ ؛

ب۲۷۲۸ : تمام‌نسخه‌ها : کمربند بکرفت واز[مب: وازپیش] ؛

(دوم) : ط : واسان بزد بر ، لن : و تاکه بزد بر ، مب : زد سرخه را بر ؛

ب۲۷۲۹ : (دوم) ط وحظ : کهش برد از ؛ قب پس‌ازین بیت ۲۷۳۲ را آورده .

ب۲۷۳۰ : قا ولن وحظ ومب : وبانگ بیل، ط : کرد و بانگ سپاه ، ك وقب : و بانگ وکرد سپاه ؛ قا عنوان دارد : گرفتار شدن سرخه بسر افراسیاب بدست فرامرز و رسیدن رستم به فرامرز و کشتن سرخه به کین سیاوخش .

ب۲۷۳۱ : قا : بدرهمجو ؛

(دوم) :ط وك وحظ : بپیروزی روزکار ؛

ب۲۷۳۲: (دوم) ط ولن: بریده ورازاد، ك وقب وحظ: بریده ورازاد را یال و، مب: دریده ورا جامه و یال پست؛

ب۲۷۳۳: قا وقب ولن وحظ: کشته دید؛
(دوم): ط وك ومب: ازجنگک، قا وقب ولن وحظ: ازجنگک بر کشته دید؛

ب۲۷۳٤: (دوم) مب: بدان، لن: که جاوید زی شاد و روشن روان؛ مب بیت را همراه بیت ۲۷۳۵ پس از ۲۷۳۹ آورده.

ب۲۷۳۵: قا: همی آفرین؛
(دوم): قب: برویش بهخشید؛ لن بیت را ندارد.

ب۲۷۳٦: حظ: بران بیلتن؛
(دوم): قا: کی او بر، حظ: برزند ز؛ لن بیت را ندارد.

ب۲۷۳۷: تمام نسخه‌ها: هنر باید؛
(دوم): قا: خردیار، بقیهٔ نسخه‌ها: خرد یارو فرهنگ آموزکار؛

ب۲۷۳۸: تمام نسخه‌ها: جو این‌جار کوهر بجای؛

ب۲۷۳۹: (دوم) مب: که بیش، حظ: جهانی به بیش اندرش؛

ب۲۷٤۰: (دوم) ط: را سر بر، ك: را سر[روی کلمه نوشته: دل] بر؛ مب بیت را ندارد.

ب۲۷٤۱: مب بیت را ندارد.

ب۲۷٤۲: (دوم) لن: آزاد بند، حظ: آزاد بن بر؛

ب۲۷٤۳: مب: بربیل و، قب: ــ همجو شیر و رخش جون؛

ب۲۷٤٤: قب وحظ: تا بس؛
(دوم): مب: رودبانان؛

ب۲۷٤۵: ط: ببستند، حظ: ببندند بر هردودستش کمند؛
(دوم): قا: بجا بند بر، قب وحظ: بمالند بر، ط: بخوانید برخواب خون؛

ب۲۷٤٦: (دوم) ك: ببرید، لن: کر کش، قا: وز خاك بوشد، قب: وهم تن ببوشد؛

ب۲۷٤۷: (دوم) قا وط وك وقب وحظ: بنهاد تفت، لن: رهمتن نیز بنهاد تفت؛

ب۲۷٤۸: قب: سرفراز؛
(دوم): قب: ریزی توخون تن؛

ب۲۷٤۹: (دوم) قا وقب ومب: و تیمار اوست، حظ: وآزار اوست؛

ب۲۷۵۰: حظ: بدر روز؛

ب۲۷۵۱: قا: بدان، لن: بشت خنجر؛
(دوم): قا: بدان؛ لن جای مصراعها را عوض کرده.

ب۲۷۵۲: (دوم) ط وك و قب و حظ و مب: کم

بوده بخت، قا ولن: بدان نامبردار کم بوده؛

حظ عنوان دارد: کشته شدن سرخه بسر افراسیاب

ب۲۷۵۳: قب وحظ ومب: آن سخن؛

(دوم): قا: کی افکنده بود آن سپهدار بن؛

ب۲۷۵٤: (دوم) ط وك وقب ولن وحظ: داغ دل، قا: داغ دل باشد و، مب: داغ دل باید و؛ مب افزوده:

مکش این جوانرا و آزاد کن
دل و جان تورانیان شاد کن

ب۲۷۵۵: مب: وگرنه دل؛

(دوم): لن: بادا دو، حظ: بادا و دیده، مب: باشد دو؛

ب۲۷۵٦: مب: زواره همان طشت و خنجر ببرد؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: جوانرا بدان روز [مب: رود] بانان سپرد؛

ب۲۷۵۷: تمام نسخه‌ها: بریدند زار؛ تمام نسخه‌ها پس ازین بیت ۲۷٦۰ را آورده‌اند.

ب۲۷۵۸: قا وحظ: سرش تنش، ط وقب ولن: سراز تن جدا کرد و [قب: کرده] بردار؛ ك: —

(دوم): لن: پای زیر، ط وك وقب: دوپای از برو [ك: وندارد]، مب: پایش برسر نگوسار؛

ب۲۷۵۹: لن: برانگیخت خاك؛

(دوم): قا: به شمشیر می‌کرد چاك، بقیه نسخه‌ها: همی کرد چاك؛

ب۲۷٦۰: قب: همانا، مب: جهانرا چه؛

(دوم): مب: دل بندگان؛

ط عنوان را چنین دارد: آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن سرخه، مب: خبر یافتن افراسیاب از کشته شدن پسرش، قا وك وقب ولن وحظ عنوان ندارند.

ب۲۷٦۱: ط: بدشت، قب: برامد بدشت؛

(دوم): قا: رخان برزخون، ط: رخان برزکرد؛ حظ ومب سه بیت (وقب دو بیت دوم را) افزوده‌اند:

گروهی بنزدیك افراسیاب
شدند و همه کرده [مب: برفتند ازان کار] دیده پرآب
بگفتند کای شاه توران و چین [مب: ترکان، حظ: ترکان زمین] / یکی رای راهم [حظ: رای نیکو] کنون برگزین
که آمد سپاهی چو ابر سیاه
بکین [قب: بخون] سیاوش همه

[قب:همی] کینه خواه

ب۲۷۶۲: قب: شد بنزدیک افراسیاب؛

(دوم): قب: که بی کام بخت؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۲۷۶۳: تمام نسخه‌ها: بگفتند کان نامور؛

(دوم): قا وحظ: چنین، ط: چو آن؛ قب ومب افزوده‌اند:

سر سرخه ببرید کرد دلیر

همه لشکر از رزم کشتند [مب: ازجنگ برکشت] سیر

ب۲۷۶٤: (دوم) ط: سرازتن جدا کرده بر، لک: سر از تن جدا کشته بر، قب: تن از سرجدا کرده بر؛ لن بیت را چنین دارد:

بریده سرش را ابر دار کرد

دو پای از بر سر نکونسار کرد

(ر.ك به ب ۲۷۵۸)

حظ ومب بیت را ندارند.

ب۲۷٦٥: تمام نسخه‌ها: ایران کمر بسته‌اند؛

(دوم): مب: سیاوش جکرخسته‌اند، بقیهٔ نسخه‌ها: زخون سیاوش جکرخسته‌اند؛

ب۲۷٦٦: ط ولن وحظ: سرو، قب: جو بشنید این کفته افراسیاب؛ قا بیت را ندارد. مب پس‌ازین بیت ۲۷٦۹ را آورده.

ب۲۷٦۷: قب ومب: کفت زارا دلیرا کوا؛

(دوم): قب ومب: سرا نامدارا [مب: سر نامداران] یلاخسروا؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۲۷٦۸: قب و مب: دریغ آن رخ ارغوانی جوماه؛

(دوم): قب: برز بالا، مب: آن برو برز بالا؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت‌را ندارند. مب بیتی افزوده:

همی کفت وموی وسر وریش خویش

همی ریخت خاك ازبرو یال خویش

ب۲۷٦۹: قا ولن: خروشان و برسر برافکند، قب: خروشید و برسر براکند؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: جامهٔ خسروی کرد [لک وقب ولن: کرده] جاك؛ قا و قب و حظ و مب جای مصراعها را عوض کرده‌اند.

لک عنوان دارد: رزم رستم با افراسیاب

ب۲۷۷۰: قب: همی کفت، لن: کفت ازان پس رد افراسیاب؛ ط و لک بیت را ندارند.

ب۲۷۷۱: مب: روشن کنیم؛

(دوم): مب: جهان برز... کنیم، ط: تنان یکسره زیر جوشن، لک: — زیر جوشن، حظ: برایرانیان جمله نفرین

کنید (ر.ك به مصراع دوم ب ٢٧٧٦) ؛
لن بیتی افزوده :

همه رزم با دل براز کین کنیم
تن دشمنان جای زوبین کنیم

ب٢٧٧٢ : مب: آواز ؛
(دوم) : قب: بردست برلشکرش ؛ قا وط وك ولن وحظ بیت را ندارند.
ب٢٧٧٣ : قا وط وك ولن وحظ بیت را ندارند.
ب٢٧٧٤ : قب: بگردان لشکرش اواز ؛
(دوم) : قب ومب : نامداران ومردان مرد ؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند .
ب٢٧٧٥ : لن : برخاست‌آوای، ط وك : برخاست آوازکوس [ك: کین] ؛ حظ بیت را ندارد.
ترتیب‌قب ومب : ٢٧٧٦، ٢٧٧٥
ب٢٧٧٦ : ط : با دل ، قا : کین کنیم ، ك: —
(دوم) : قب: برایرانیان جمله نفرین ، ط وك ومب: تن دشمنان جای زوبین، قا: سپر بستر و ترك بالین کنیم ؛ حظ ولن بیت را ندارند (لن بیتی نظیراین پس‌از ب٢٧٧١ افزوده.)
ب٢٧٧٧ : ط وك وقب ولن : نالهٔ کاودم؛
(دوم) : حظ : نای سرغین و ، ط وك وقب: روئین وروئینه خم ، لن : نای سرغین وروئینه خم ؛

ب٢٧٧٨ : قا وط و قب ولن : از نعل ، حظ : از بانگ ؛
(دوم) : ك وقب : آمد سنان و ، حظ : آمد سراسر خروش، ط: آمد زهر سو خروش، قاومب: آمدز گردان خروش، لن : برابر اندرآمد سنان و ؛ حظ جای مصراعها را عوض کرده است . مب ابیاتی افزوده :

همه مرد باشید در کارزار
که گوهر دهمتان ابا گوشوار
بگفت این‌ولشکر براندش‌جودود
زگرد سپه شد جهانی کبود
خروش آمد و نالهٔ گاو دم
دم نای رویین و رویینه خم
ز ترکان برآمد بیکره نفیر
بگفتند کای شاه دانش پذیر
بابر اندر آمد سراسر خروش
زمین آمد از نعل اسبان بجوش

(ر.ك به ب ٢٧٧٨)
ب٢٧٧٩ : (دوم) ط وك وحظ : رستم کینه خواه ؛ تمام نسخه‌ها (غیر از قا) ابیاتی افزوده‌اند:

که آمد سپهدار [مب : شهنشاه]
افراسیاب
سپاهی دمان [ك: جنان] همچو
کشتی برآب
همه ساخته [مب: خاسته] کینه و
جنگ را
همه تیز کرده بخون [ط وك ولن :
بدی] جنگ را
سپهبد کو پیلتن جون شنید
که آمد سپهدار [مب: شهنشاه]
ترکان [لن: توران] بدید
حظ ومب ابیاتی دیگر نیز افزوده‌اند:
بیاراست برقلب که جای خویش
زواره بس اندر فرامرز بیش
فقط حظ:
جو طوس سپهدار بر میمنه
سپاهی همه یک دل و یک تنه
فریبرز کاوس بر میسره
همه خویش و بیوند او یکسره
فقط مب :
سوی میمنه طوس نوذر نژاد
همه لشکر نوذری بود شاد

بس بشت کودرز کشوادکان
همه پهلوانان [حظ: و] آزادکان
فقط حظ :
تهمتن بسیجید مر کینه را
برآشفت از کین دل و سینه را
مب ابیاتی دیگر نیز افزوده است :
خروش سپاه اندر آمد بابر
سپهدار کشته جو غران هزبر
جو شب چادر قیر برسر کرفت
فلک جام مینا بکوهر کرفت
طلایه برون شد زهردو سپاه
همی کشت بر کرد هردو سپاه
جو خورشید از خاور و باختر
برامد جهانرا بکسترد خور
زهردو سپاه اندر آمد خروش
جهان سربسر کفتی آمد بجوش
شهنشان ترکان بیاراست جنگ
کرفتند کوبال و نیزه بجنگ
(ر.ك به ب ۲۷۸٤)
ب۲۷۸۰: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند .
ب۲۷۸۱: قا : کی از تیغ ترکان ؛ ط و ك جای
مصراعهارا عوض کرده‌اند . مب عنوان
دارد و ابیاتی هم افزوده :

لشکر کشیدن ایرانیان بتوران و رزم ایشان

سپاهی بدی همچو کوه کران
همه جنگ جویان کنداوران
چو ایران سپه آن بدیدند ازوی
بدل هرکسی گشت پرخاشجوی
تهمتن بسیجید مر کینه را
بیفراخت از کین دل سینه را

ب۲۷۸۲: (دوم) قب وحظ ومب: کینه جوی؛ قا ولن وحظ ومب پس‌ازاین بیت۲۷۹۱ را آورده‌اند.

ب۲۷۸۳: لن: اندرند، مب: جو زو ماه، قا وط ولك وقب: بجنگ اندر؛ (دوم): ط ولك وقب: بکام نهنگ، لن: بکام نهنگ اندرند؛

ب۲۷۸٤: ط و لك و لن و قب و حظ: سپهدار توران، مب: بیاراست، قا: توران بیاراست؛ (دوم): قا و ط و لك و قب ولن وحظ: و زوبین بجنگ، مب: همه کرز و کوپال و نیزه بجنگ؛ (مب بیت را ذیل بیت ۲۷۷۹ نیز آورده است.)

قب عنوان دارد: جنگ افراسیاب با رستم

ب۲۷۸٥: مب: برامد سوی؛ (دوم): قب ومب: دمان و دوان؛

ب۲۷۸٦: لن: سوی میمنه؛ (دوم): قا و ط و قب و حظ و مب: اندرون خسرو انجمن، لن: اندرون سرورانجمن، لك: اندرون خسرو تیغ زن؛ قب وط و لك و لن افزوده‌اند (لك بعداً بیت را خط زده):

تهمتن بسیجید (قب: به‌بیجید)
مر کینه را
برافراشت ازکین دل [لن: و]
سینه را

لن بیتی دیگر نیز افزوده (ط ولك وقب نیزهمین‌بیت‌را پس‌از۲۷۸۸آورده‌اند):

بسازید برقلب که جای خویش / زواره
پس اندر [ط ولك: پس اندر زواره]
فرامرز پیش [قب: سپهبد بدو لشکر
آرای خویش]

(لن این دو بیت افزوده را در حاشیهٔ جدول نیز به خطی دیگر تکرار کرده است.) لك عنوان دارد: آغازداستان

ب۲۷۸۷: مب: وزین سوی، ط ولك: سپه کسترید؛ (دوم): تمام نسخه‌ها: زمین شد زکرد پلان، حظ بیت‌را ندارد.

ب۲۷۸۸: قب و حظ بیت را ندارند. ترتیب

ط وك ولن: ۲۷۸۹، ۲۷۸۸

ب۲۷۸۹: (دوم) قا: زلشکر گرانمایگان ، حظ بیت را ندارد.

ط عنوان دارد: رزم رستم زال با افراسیاب و تورانیان

ب۲۷۹۰: (دوم) مب: زره پوش با خنجر؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند. مب افزوده:

پس پشت رستم فریبرز شاه
ابا پیل و با کوس و با کینه خواه

ب۲۷۹۱: (دوم) حظ: رخشنده گیتی ؛ قا و لن وحظ ومب بیت را پس از ۲۷۸۲ آورده‌اند وط وك پس از ۲۷۹۳، قب آن را پس از ۲۷۹۴ آورده است.

ب۲۷۹۲: ط وك وحظ: نیل رنگ، قب: زمین رنگ سنگ؛

(دوم): ط وقب ومب: هوا شد جو؛ لن افزوده:

جنین بود هر دو سپه همگروه
نه زین ستوه و نه زان سو ستوه

ب۲۷۹۳: ط وك وقب ولن وحظ ومب: جهان کوه؛

(دوم): مب: ترك جوشن، ط: بر بال جوشن، لن: برنوك و؛ ط وك افزوده‌اند:

درخشیدن تیغ الماس گون
سنانهای آهار داده بخون

(ر.ك به ب ۲۷۱۵)

ب۲۷۹۴: قا ولن ومب: سنان درفش؛

(دوم): حظ ومب: درخشیدن؛ قب ولن جای مصراعها را عوض کرده‌اند.

ط وك بیت را ندارند. مب بیتی افزوده:

زمین و آسمان کفتی آمد بهم
دلیران ایران بکینه دژم

ب۲۷۹۵: ط وك وقب ولن وحظ: بقلب، مب: درامد بقلب؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: دلی برز کین [ط وك: رخی برزجین] چهره [مب: روی] کرده دژم؛

ب۲۷۹۶: (دوم) تمام نسخه‌ها: برخرد نامبردار شاه؛ مب عنوان دارد: رزم پیل سم با پهلوانان ایران

ب۲۷۹۷: (دوم) حظ: وترك وتیغ ، قب ولن: یکی جوشن و باره وترك و؛

ب۲۷۹۸: ط وقب: کی با رستم؛

(دوم): قا: همان نام، مب: سرنام؛

ب۲۷۹۹: (دوم) قب ولن: همان گرز و، مب:

همان شهره تیغ ، حظ : برازخون و تیغ ، قا : همان تیغ و ترك جهان، ط وك : همان تیغ و کرز جهان ؛

ب ٢٨٠٠ : ط وك وقب : تازه شد ؛

(دوم) : مب : شب تیره بکذشت از ؛

ب ٢٨٠١ : قا ولن : کفت ای ، حظ : جنین کفت ، ك : کفت ایا نامبردار ؛

(دوم) : حظ : بیلش ، ط وك : همانا بلنکت ؛

ب ٢٨٠٣ : (دوم) قب : و بمهرو کلاه ، ط وك وحظ : بتیغ و بمهرو بتخت ، قا ولن : بتخت و بتیغ و بمهر وکلاه ، مب : بتخت و بمهر و بتیغ وکلاه ؛

ب ٢٨٠٤ : (دوم) قا : دخترو افسرم ، بقیهٔ نسخه‌ها : بتو دختر و افسرم ؛

ب ٢٨٠٥ : ط وك وقب : زتوران و ایران ، قا : بهره تراست ؛

(دوم) : لن ومب وحظ : همه کوهر ، قب : همان کشورو ، قا : آن تراست ؛

ب ٢٨٠٦ : (دوم) ط وك : برتخت خورشید ، لن : فیروزبخت ، قا : بلرزید برسان بزكٔ درخت ؛

ب ٢٨٠٧ : قا : جنین کفت ، قب ولن : برنای تیز ، مب : بشه کفت این ، حظ : این مرد برنای تیز ؛

(دوم) : قا وط ولن ومب : با تن ، ك : سازد ستیز ، قب وحظ : با تن خویش سازد ؛ ط وك ولن وقب پس از این بیت ٢٨١٠ را آورده‌اند .

ب ٢٨٠٨ : ط : همان در ، حظ : کمان آورد نام ؛

(دوم) : ك : ازنام وفرجام ، قب ولن : نبیند همی کارو ، حظ : نه بیند همی کام و فرجام ، ط ومب : ببیند همی نام وفرجام ، قا : نداند همی راه وفرجام بیش ؛

ب ٢٨٠٩ : (دوم) مب : و با خیره ؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند . مب افزوده :

یل زابلی پور دستان سام
کسی رزم او را نجوید بنام

ب ٢٨١٠ : مب : کراین با ؛

(دوم) : لن : خویشتن زیر ، ط وك : را سوی کرد [ك : سوی را خطزده نوشته : زیر] ؛

ب ٢٨١١ : تمام نسخه‌ها : دل سبه را ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن وحظ : بود زین ، مب : بود زان ؛ ط و قب و لن جای مصراعها را عوض کرده‌اند :

ب ٢٨١٢ : ط : مهتر بود ؛

(دوم) : لن : بدو ، مب : فزونی برو ؛

لن ومب هر یک بیتی افزوده‌اند :

لن :

اکر من کنم جنک سل آرزوی
همانا ندارم پی و تاب اوی

مب :

بکوبند ایرانیان مان بنعل
شود خاك ازخون ترکان جولعل

ب۲۸۱۳ : مب : کفت کز ؛
(دوم) : قا و ك و ط : ندارد بغم ، لن : نداری بغم ، حظ : کزان ... نیارد بغم ، قب : نیارم بمخت تو بر دوده ننک [ر.ك به مصراع دوم ب ۲۸۱٤]
ترتیب قب: ۲۸۱۳، ۲۸۱۸، ۲۸۱٦، ۲۸۱۹، ۲۸۱۷، ۲۸۲۱، ۲۸۲۰، ۲۸۲۲ و ...

ب۲۸۱٤ : ط وك ولن وحظ : اکر من ، مب : جنک دیو و نهنک ؛
(دوم) : حظ : بتخت تو ؛ قب بیت را ندارد .

ب۲۸۱٥ : (دوم) تمام نسخه‌ها : ببرخاش دیدی؛ قب بیت را ندارد .

ب۲۸۱٦ : ط وقب : روزم، لن: همانا کنم زور ؛ ك : همانا کنون — (بقیهٔ بیت)
(دوم) : قب : دل من شکستن نه، قا : دلم را نه ؛

ب۲۸۱۷ : لن: زدست ؛
(دوم) : قا: نکردد دلت تنک اندرنبرد ؛

ب۲۸۱۸ : ك: جو بشنید — (بقیهٔ بیت)

ب۲۸۱۹ : قب: تیغ کرز کران، ط وك ولن : تیغ و کرز کران ؛
(دوم) : قا وحظ ومب : همان جوشن و خود [مب : ترك] وکرزکران [قا : کوان]، ط وك وقب ولن : همان جوشن و ترك [ط : تیغ] و برکستوان ؛ لن عنوان دارد : رزم بیلسم با کردان ایران، مب: رزم بیل سم باکیو کودرز، قا : نبرد بیلسم برادر بیران با رستم و کشته شدن او

ب۲۸۲۰ : قب : برآراست، قا ومب: مرجنک ؛
(دوم) : قا وط ولن: برباد، قب : شیر شرزه دژم ؛

ب۲۸۲۱ : (دوم) ط وك ولن: کی کویندکو، حظ : کی کوئیدکو ، قب : که کویند در روز ؛ مب افزوده:

بکوبید تا بیشم آید بجنک
که‌برجنک او کرده‌ام تیز جنک

ب۲۸۲۳ : حظ : ببیک برك ؛

(دوم) : ك : نشایدهمانا ـ حظ : آیدش تنك ؛
ب۲۸۲۵ : حظ : را از ؛
(دوم) : ط : بای ار رکاب ؛
ب۲۸۲٦ : (دوم) قا وط ولن : همان یار ـ مب : که هم یار ؛
ب۲۸۲۷ : لن : بزد تیغ ؛
(دوم) : مب : زد و نیزه ، ط وك : بزد زود [ك: تیز] وشد نیزهٔ اوقلم ، لن : ازان تیغ شد نیزهٔ اوقلم ؛
ب۲۸۲۸ : قا وط وقب ولن : سرو ، حظ : دکر زد یکی برسرو ؛
(دوم) : قب ولن : کسسته شد ؛
ب۲۸۲۹ : مب : با هردو ؛ بقیهٔ نسخه‌ها بیت را ندارند .
ب۲۸۳۰ : تمام نسخه‌ها : جورستم ز ؛
(دوم) : تمام نسخه‌ها : دلیر کرانمایه ؛
ب۲۸۳۱ : (دوم) بم : اندرآورد ، حظ : آورده با باد ؛
ك عنوان دارد : جنك رستم با بیلسم و کشته شدن بیلسم .
ب۲۸۳۲ : ط وك ولن : بدل کفت رستم ، قب : بدل کفت رستم بجز ؛
(دوم) : قب : این زور ، ك ولن : کسی زور ، حظ ومب : آن باد و دم ، ط : کسی را زور و دم ؛
ب۲۸۳۳ : قا : از بیر سر ، بقیهٔ نسخه‌ها : از بیر سر موبدان ؛
(دوم) : قا : زاخترشناسان وهم موبدان ، ط وك : ستاره شناسان وار بخردان ، قب ولن وحظ ومب : از [لن : ز] اخترشناسان واز بخردان ؛
ب۲۸۳٤ : مب : بدو نیك ان مرز بشنوده ؛
ب۲۸۳۵ : حظ : اکر ؛
(دوم) : قا وقب وحظ ومب : کذریابد ، طوك ولن : کذریابدازبند ؛ مب افزوده :

بدست تهمتن زمان آیدش
وکر نه نبرد کسی بایدش

ط عنوان دارد : جنك رستم زال با بیلسم وکشته شدن بیلسم
ب۲۸۳٦ : مب : برجهان ؛
(دوم) : قب : بتوران و ایران ؛
ب۲۸۳۷ : (دوم) مب : که ایدر برزم ؛
ب۲۸۳۸ : تمام نسخه‌ها : بلشکرچنین کفت کز ، ك : ـ (تمام بیت)
(دوم) : قا وط وقب وحظ : میارید کس [ط وقب: خود] بیشتر بای ، لن ومب :

میارید کس بیشتر پای خویش؛

ب۲۸۳۹ : ك: یکی بیلسم؛

(دوم) : ط وقب: شاخ ونم، ك: بی شاخ ونم،

مب: به‌بیند چه دارد پی و پای و سُم؛

مب افزوده :

برانگیخت اسب از بر انجمن

درآمد بر بیل سم بیل تن

ب۲۸۴۰ : (دوم) ط وك وقب و لن و حظ :

بیفشرد؛

ب۲۸۴۱ : ط: رکاب و، حظ: رکابش سبکت؛

(دوم) : حظ: بخشم، قب: نوك سنان؛

ب۲۸۴۲ : مب: کشت بر... آورده، قا: همی کشت

و پس برلب آورده، لن: همی کشت برلب

برآورده؛

(دوم) :حظ: همی رفت؛ قب عنوان دارد :

کشته شدن بیلسم بردست رستم

ب۲۸۴۳ : مب: کفت نانامور؛ مب ابیاتی افزوده:

کنون آمدم تا به بینی مرا

ز کردنکشان برکزینی مرا

زنام خود افتادهٔ درکمان

سنانت هم اکنون سرارد زمان

بسوزد دلم بر جوانی تو

دریغا بر پهلوانی تو

برآویختند آن دو جنگی بهم

یکی پهلوان و دکر بیل‌سم

یکی کرد تیره برانکیختند

شب و روز را برهم امیختند

تو کفتی نه‌شب بود پیدا نه روز

برزم اندرون تند کیتی فروز

ب۲۸۴۴ : قا: سبکت نزد او تاخت؛ ط وك وقب

ولن وحظ بیت را ندارند وغیر از حظ

بقیه بیتی افزوده‌اند:

ببینی کنون زخم [قب: جنکت] جنکی

نهنکت [ك: پلنکت] / کزین [قب ولن:

کزان] پس نبیجی [قب: نه‌بینی] عنان

سوی جنکت

لن بیتی دیگر نیز افزوده:

بکفت و برانکیخت از جا نوند

درامد بکین جون سپهر بلند

ب۲۸۴۵ : حظ: کمر بند اوی؛ مب بیت را ندارد

ب۲۸۴۶ : حظ: ایران سپاه؛

(دوم) :حظ: برقلب، مب: خوار نزدیکت

شاه، ط وك : بینداخت خوار از بر

قلب‌کاه؛

ب۲۸۴۷ : (دوم) حظ: بپوشد، قا: کزخاك؛ مب

ابیاتی افزوده :

بزد برزمین گردنش را شکست
زد ازدرد بیران بدل در دوست
در اینجا بیت ٢٨٤٩ را آورده و سپس افزوده :
تهمتن ستاده همان بیش صف
ز خون جگر برلب آورده کف
دلیران جو دیدند ویرا دژم
بران سان فکنده تن بیل سم
ازان غم بماندند حیران بجای
همه سرکشان بی‌دل و هوش‌ورای
جو رستم بریشان یکی بنکرید
میانشان درون کینه جوئی ندید
ب٢٨٤٨ : لن وحظ : ازان رزمگاه ؛
(دوم) : مب : تا یاران سپاه ؛
ب٢٨٤٩ : مب : جو بیران جنان دید خونین سرشک ؛
(دوم) : حظ : درگذشت از بزشک، ط وك وقب و لن : برگذشت از بزشك [لن : بژشك] (لن «برگذشت» راخطزده به‌خطی دیگرنوشته : دور دید) ؛
مب افزوده :
سبک زد اوتاخت بیران جوگرد
بدان تاکه زنده‌ست یا خود بمرد
سخن گفت هر جند باسخ نگفت
ازو ماند توران سپه درشگفت
بیازید بیران سپه درشگفت
تن بیل سم درگذشت از بزشک (کذا)
دراینجا دو نسخهٔ قب و مب داستانی افزوده‌اند که برمبنای مب تلفیق می‌شود :
عنوان : رزم رستم با قباد جینی [مب : کشته شدن بیل سم بر دست رستم]
دلیری دگر بود نامش قباد
جهانگیرو [قب : جهان کرد] گردنکش و دیوزاد
جوانی سرافراز و شیری دژم
که رزم جستی [قب : جستن] دوصد پیل‌سم [قب:تن]
ز ماجین بر شاه جین آمده
بر شهریار گزین آمده
ز تخم گوان بد بنام آوری [قب : بوذ کنداوری] / که‌شیرژیان‌بودوکنداوری [قب:بذ بکنداوری]
جو در رزم‌که پیلسم کشته دیذ
بخاك و بخونش تن آغشته دید
ز مردی بجوشید خونش بتن
خروشی برآورد[قب:و] گفتا که‌من

بوم زنده و دیکران در نبرد
بجوشیدخونش بدان [قب: دران]
تیره کرد
من این [قب : آن] زابلی را
سر آرم کنون
سرش را بخاك اندر آرم کنون
[قب: نکون]
درامد [قب : بیامد] بنزدیك
افراسیاب
سری بر ز کینه دلی بر شتاب
بدو کفت کای شاه ماجین و جین
سرافراز ترکان توران زمین
اکر زانك فرمان دهد شهریار
بر [قب: سر] آرم بدین زابلی
روزکار
[دوبیت آتی را فقط قب دارد]
ببرّم سر و یال او من به تیغ
ز خاك سیه خون فشانم به میغ
بدو کفت شاه ای کو سرفراز
بزودی کنون کار سازی بساز
اکر زانك یاری دهد بخت ما
جو خورشید روشن کنی [قب :
کند] تخت ما

بروشن روان دلاور بشنك
که کر تیغ هندی بکیری بجنك
سر زابلی را بدام آوری
بس آن تیغ کین در نیام آوری
ز شاهی مرا نام و دیکر تراست
همه شهر ایران [قب : توران]
سراسر تراست
بکنجور کفت آنجه خواهد بده
ز اسب و سلیح و سنان و زره
نباید که دارید جیزی دریغ
ز خفتان رومی و برنده تیغ
هم آنکه [قب: هماناکه] برتازی
اسبان کذشت
بکنج شهنشاه یکسر بکشت
یکی اسب بر مایه‌تر برکزید
همان درخور رزم جیزی که دید
برامد [قب: بیامد] باسب اندر
آورد بای
منم کفت دررزم سنکزی [قب:
سکزی] بجای
بران [قب : بدان] کویکی ترك
جنکی بکشت
جنین غرّه شد باد دارد به مشت

نه او بر گرفت از بنه کوه قاف
ندارد ز مردی مکر ناف [قب:
نام] ولاف
جو رستم بدان کونه آوا شنید
نکه کرد و آن ترك جنکی بدید
بدو کفت کای ترك ناساز کار
همانا سرآمد ترا روزکار
به نیزه جنانت برآرم [قب: برآرم
جنانت] به ماه
که جون بیلسم بر تو کرید سباه
قبادش جنین کفت کای بیلتن
بدان سان کذارم [قب: کزارم]
سرت را ز تن
که آهوی دشتی براغ اندرون
همان مرغ دامی بباغ اندرون
مب عنوان دارد: رزم رستم با قباد چینی
تهمتن بخندید و کفت ای قباد
بترکان [قب: ز ترکان] جو تو
خوارمایه مباد
تو نشنیدی آن داستان کهن
که با شیر جنکی دلیری مکن
[بیت آتی را فقط مب دارد]
که روباه در بیش شیر دلیر
چه ارزد بآورد با دار و گیر
فرامرز جون دید شد خشمکین
به بیش بدر رفت ابرو بجین
بدو کفت کای باب جندین سخن
جه باید که رانی ز سر تا به بن
بمان تا من این ترك بیجان کنم
بآورد که زار و بیجان کنم
جو بشنید رستم براشفت سخت
بفرزند کفت ای کو شور بخت
به بیش بدر رهنمونی کنی
برزم همانا فـــزونی کنی
بیزدان دادار و تخت بلند
بخورشید رخشان و بیجان کند
[بیت آتی را فقط مب دارد]
بدادار کو این جهان آفرید
بی مور و بیل دمان آفرید
که کر سر به بیجی زجنك قباذ
درآیم [قب: بیایم] بنزدیك تو
همجو باذ
بکافم جوسرخاب [قب: سهراب]
خسته جکر
بدشنه جکرگاه تو سر بسر

فرامرز جون دیذ بابش بخشم
زکینه بجوشیذ خونش بجشم
ولیکن بذان کار جاره نبوذ
بیامذ برترك جنکی جو دوذ
به نیزه فـــراوان برآویختند
ز یکدیکران خون همی ریختند
[قب: فروریختند]
جو نیزه قلم کشت و کردان ستیز
[قب: کردار تیز]
کشیدند ناکام بس تیغ تیز
همی تیغ زد این برآن آن برین
نکشتند سیر آن دلیران ز کین
[بیت آتی را فقط مب دارد]
جهان کشت جون روی زنکی سیاه
ازآورد دو کرد لشکر بناه
سرانجام بور جهان بهلوان
سرافراز[قب: و]نامی وبشت کوان
بیازید جنک و بیفشارد ران
بینداخت ازدست تیغ بران [قب:
یکردن براورد کرز کران]
ززین برکرفتش [قب: کرفت
آن] یل ناجوی
سوی لشکر خویشتن داد روی

برادر ورا بود جنکی چهار
که هر یک از ایشان زدی بر
[قب: با] هزار
جو دیدند کار برادر جنان
دویدند هریک جو شیر ژیان
بس شیر جنکی همی تاختند
بسی تیر کز شست بنداختند
جو باران بارنده وقت بهار
همی تـــیر بارید برنامدار
فرامرز جون دید کامد سوار
بکردید و آمد برهرجهار [قب:
برهوشیار]
کرفته بیک دست یال [قب:
بای] قباد
بدست دکر داد مردی بداد
دوم را عمودی بزد آن جنان
[قب: یکی را جنان زد عمودی کران]
که برهم شکستش برو بشت وران
رها کرد کرز کران را به مشت
[قب: بیش مشت]
سوم کس ازایشان بزخمی بکشت
جهارم درآمد بکردار دیو
از ایشان برآمد سراسر غریو

بیازید جنک و کرفتش کمر
یل پهلوان کرد برخاش خر
برآورد و زد برزمین همجو باد
که اینست ما را که رزم یاد
بزیر پی‌اسب خونش بریخت
بسی خاك برفرق ایشان ببیخت
تهمتن برایشان نظاره ز دور
که‌خود جون بود رزم ایران‌وتور
[مب: ترکان وتور]
فرامرز را دید جون شیر نر
قباد دلاور کرفته کمر
بیاورد پیش پدر همجو باذ
بزد برزمین کرد جنکی قباد
[بیت‌آتی‌را فقط مب دارد] :
جو رستم جنان دید دلشاد شد
بمانندهٔ سرو آزاد شد
ببوسید رویش جهان پهلوان
زشادی جوکل بشکفیدش روان
قباد دلاور فتاده نکون
بدست فرامرز کشته زبون
سرش را همانکه ز تن دورکرد
وز اندام او کرکسان سورکرد

جهان را جنین است رسم و نهاد
که آرد همه رنج مردم بباد
بآزار مردم مکوشید هین
که مرکت همیشه بود درکمین
قباد دلاور بکین سر بداد
همی‌کفت هرکس دریغا قباد
دل لشکر شاه توران سپاه
شکسته شد و تیره شد رزمکاه
یکی بانک برزد بکردنکشان
که از نام مردی نداری نشان
زهریک ازایشان‌شما [مب: زما]
صد تن ابد
بیک حمله خود را بدشمن زنید
که‌کر [قب: اکر] کوه باشد نه
استد بجای
اکر سیل باشد نجنبد [مب: وکر
بیل باشد بیفتد] زپای
ببستی درون [قب: بمستی‌همه] نام
رستم برید
جکرکاه شیران [مب: دشمن]
بناخن درید
بهشیاری از خود ندارید ننک
بدینسان [مب: ازینسان] کریزید
یکسر بجنک [مب: زجنک]

جو ترکان شنیدند آواز [مب :
آوای] شاه
خروش دلیران برآمد بماه [مب:
هردو سپاه]
یکی حمله کردند ناچار سخت
بدایشان [مب: برایشان] بیدار
بپروز بخت
کشیدندصفها درآن[مب: بدان]
رزمگاه
خروشی برآمد ز هردو سپاه
برزم از دلیران برون رفت هوش
[مب: هش]
برآمد ده و گیر و آویز و کوش
[مب: کش]
خروشید [قب: بغرّید] کوس و
بنالید نای
دل پهلوانان برآمد ز جای
تهمتن جو آن جنگ و پیکار دید
جهان پر ز ترکان ناهار دید
بکین دست زی تیغ بیکار[قب:
ناهار] برد
بیک حمله بفکند هشتاد [قب :
برکند هفتاد] کرد

برخش دلاور بیفشارد [قب :
تکاور برآورد] ران
بگردن برآورد گرز گران
همی‌زد جپ و راست برسان کوه
نیامد ز کینه زمانی ستوه
کجا گرز زد گرد گیتی درخش
[قب: فروز]
همی کرد ترکان [قب: ترکی] ابا
خاك بخش [قب: بور]
بیک حمله بفکند [قب: برکند]
مردی هزار
ز ترکان برآمد سراسر دمار
گرفت آن زمان نیزهٔ یل فکن
بمانند مرغان که بر باب زن
ز روی زمین‌شان به نیزه فراشت
بسان فلاخن بهرسو [قب: برآن
سر]که خواست(کذا)
به نیزه بیفکند نهصد دلیر
همی برخروشید برسان شیر
پس آن جرخ [قب: تیغ] کین بر
کشید ازشراع [قب: نیام]
فلک برگرفت ار روانش طماع
[قب: روان بداندیش شد باکنام]

بزد تیر [قب: نیزه] پهلوی درنبرد
گذر برد و پنج و یکی [قب: دگر]
خسته کرد
چنین گفت هرکو سیاوش کشد
ز بازوی من تیر و خنجر چشد
[قب: تیز خنجر کشد]
[۸ بیت آتی را فقط مب دارد]
به تیر اندر انداخت مردی هزار
بترکان جهان گشت گفتی چو قار
خروشنده زان پس برآورد کف
چو دیوانگان تاخت دربیش صف
بزد دست و برداشت کردی ززین
ببالای سر بردش اندر بکین
بینداختش شش دگر دربکشت
شش ایشان و این هفتمین نیز کشت
بیازید دست و سر سروری
بکند و بینداخت بر دیگری
ز نیروی رستم از آهنگ سر
سوار اندر آمد نگون از زبر
بغلتید و غلتاند او بر دو ده
زبر شد روان از دو ده یازده
همی کند سرها و می‌زد چنین
دوباره هزار از دلیران کین
بکشت این چنین پهلوان دلیر
بکشتند ترکان از آن جنگ سیر
ز ترکان برآمد سراسر غریو
رمیدند هر یک بکردار دیو
همی هرکسی زاری انگیختند
زدیده بسی خون دل ریختند
زکشته زمین گشت [قب: بود]
برسان کوه
فتاده ز ترکان بهر سو گروه
دل شاه ترکان [قب: توران]
زکینه بخست
ندید اندران رزم جای نشست

ب۲۸۵۰: بم وقا وط وقب ولن: لشکرشاه؛
(دوم): ط: شد هور و ماه، لك: (اول
کلمهٔ روی نوشته سپس رزمگاه)، مب
بیت را ندارد وقب آنرا پس از ۲۸۶۲
آورده است.
ب۲۸۵۱: ط ولك وقب: دوروی، لن وحظ ومب:
لشکر هردو روی؛
(دوم): قب: دارگیران، حظ: دار
ترکان؛ قا بیت را ندارد.
ب۲۸۵۲: ط: عوکوس و— از بشت، لك:
غوکوس—؛

(دوم) : قب ومب : برجند، حظ : بهر ...
برجند ؛ قا ولن بیت را ندارند .
ب۲۸۵۳ : (دوم) تمام نسخه‌ها : همی کوه؛
ب۲۸۵۵ : قب ولن ومب : همه ؛
(دوم) : مب : سرویژکان شد ، قب : سر
فرازان نکون ، قا وحظ : بسی سروران را
سران، ط وك ولن : بسی سرورانرا سرآمد
نکون ؛
ب۲۸۵٦ : ط : ازهردوحمدان کروه، ك : بکشتند —
(دوم) : قب ومب : خاك هامون ودریاجو؛
تمام نسخه‌ها بیتی افزوده‌اند:
تو کفتی همی خون خروشد سپهر
بدر[لن : بسر]را نبد بر[قا: ندارد
بدربر] بسر [لن : بدر] جای مهر
ب۲۸۵۷ : حظ : یکی بانک ؛
(دوم) : قب : کرد سیاه ؛
ب۲۸۵۸ : (دوم) قا : کی از یکدکر باز، ط وك
ولن وحظ : یکی ازدکر باز؛ قب ومب بیت
را ندارند .
ب۲۸۵۹ : حظ : شب تار تاریک؛
(دوم) : ط و قب ولن وحظ و مب : همانا
بشب ؛
ب۲۸٦۰ : (دوم) قا : کی ما را برآمد سرازخورد
و خواب؛
ب۲۸٦۱ : قب : بکبتی بجنک ؛
(دوم) : تمام‌نسخه‌ها : مرا جایکاه درنک
ب۲۸٦۲ : (دوم) حظ : سر نیزه اندر، قب ومب :
زهرسو برانید وکین؛ قا بیت را ندارد .
ط وك ولن وحظ بیتی افزوده‌اند:
یک امروز راه [لن وحظ : رای]
بلنک آورید
زهرسو برانید و جنک آورید
لن عنوان دارد : رزم رستم با افراسیاب
قب ومب داستانی افزوده‌اند، که برمبنای
قب تلفیق می‌شود:
یکی سرکشی بود آغوش نام
بمردی بهرجای کسترده کام[مب :
بهرجا بمردی بکسترده دام]
فکندش تن اندر میان سپاه
بسی کرد از آن[مب : از]نامداران
تباه
سپر کرد تن پیش افراسیاب
بخنجر همی راند [مب : ریخت]
خون همچو آب
زبان داد کز رستم پیلتن
برآرم [مب: آرد] روان اندر آن
انجمن

بیامد درافکند خود در[مب: در
آمد بیفکند خود بر] میان
زهرسو درافتاد [مب: همی کرد]
بانکث و فغان
که کردان کدامند و سالار کیست
برزم اندرون نامبردار کیست
سر سروران رستم شیردل
که در رزم بستاند از شیر دل
کنون کر بیاید ببیند مرا
ز جنکث آوران برکزیند مرا
کرش یکث زمان اندرآرم بجنکث
کنم روی کشورهمه [مب: بدو]
تار و تنکث
دل شاه ترکان از آن شادکشت
از اندیشه رستم آزاد کشت
جوطوس سپهبد شنیدآن خروش
دل جنکث جویش برآمد بجوش
به آغوش کفت این جه آشفتن است
میان یلانت سخن کفتن است
تهمتن بیکث ترک بیکار و [مب و
ندارد] جنکث
نسازد همانا که آیدش ننکث

جوبشنید آغوش آواز [مب:
آوای] طوس
بغرید [مب: خروشید] مانندهٔ
زخم کوس
[دوبیت آتی را فقط قب دارد]
برافکند بر طوس بر میمنه
بهم برفکند آن سپه یکث تنه
بس افراسیاب اندر آمد بدشت
جوطوس آن‌جنان دیدبنمودپشت
بر رستم آمد یکی جاره جوی
که‌امروزازاین‌کاوشد رنکث‌وبوی
برستم بکفت آنجه [مب: آنکه]
آغوش کرد
زلشکربرآورد امروزکرد (کذا)
همه میمنه شد جو دریای خون
درفش سواران ایران نکون
تهمتن جو بشنید برزد خروش
دل کینه جویش برآمد بجوش
[۳ بیت آتی را فقط قب دارد]
زجا اندرآشفت جون بیل مست
کرفته یکی تیغ رخشان بدست
برآمد یکی ترک ناکاه برش
بزدکرز و یکث نیمه سرتا برش

فرو کوفت وزتن بزیر آورید
که هر کس که دید آفرین کسترید
جو آغوش دید آنکه رستم جه کرد
بکردن برآورد کرز نبرد
یکی بانک برزد بکردار شیر
که نخجیر بیند بغرد [مب: خروشد] دلیر
بدو کفت برکوی [مب: کو که] نام تو جیست
تن بی قرارت [مب: بی‌سرت را] که خواهد کریست
جنین کفت رستم که ای شوربخت
منم بار آن خسروانی درخت
سر سروران بور دستان سام
که ازسروران جهان برده [مب: برد] نام
بکوش تو نامد بهر انجمن
کمان و کمند کو بیلتن
بدانست آغوش کان [مب: کو] رستم است
سرافراز و از تخمهٔ نیرم است
بزد ترك [مب: کرز] بر قارك جنکجوی
تهمتن بخشم [مب: زخشم] اندر آمد بدوی [مب: بروی]
کمر بند بکرفت و از [مب: بکرفتش از] بشت زین
بمردی برآورد و زد برزمین
بدو رخش می‌راند تا کشت خرد
بکرز کران آن زمان دست برد
[۳ بیت آتی را فقط قب دارد]
دل لشکر شاه توران سباه
شکسته شد و تیره شد رزمکاه
خروش آمد ازلشکر ازهردوروی
برفتند کردان برخاشجوی
غوبوق و کوس آمد از بشت بیل
زهرسو همی‌رفت برجند میل
فقط مب:
جو افراسیاب آن سرافراز مرد
بدید آنك رستم به ترکان جه کرد
مب عنوان دارد:
رزم رستم با افراسیاب

ب۲۸۶۳: قب بیت را ندارد

ب۲۸۶۴: ط ولن: سرانرا، حظ: وز ایران ... سرانرا؛ (درك قسمتی از بیت پاك شده)

(دوم): قا ومب: طوس بنمود؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۸۶۵: ط وك ولن: راه جوی، حظ: یکی ناجوی؛

(دوم): قا وط وك ولن وحظ: ازین کار؛ قب بیت را ندارد. مب ابیاتی افزوده:

بیامد بر رستم جنگجوی
بگفتا که ای سرور نامجوی
نداریم ما تاب افراسیاب
که بادی توفرخنده با جاه وآب
بیامد همه میمن و میسره
بهم برزد و قلب و بیل و بنه
شکست اندر آمد بایران سپاه
تو مان دستگیری بدین رزمگاه
جو بشنید زو پهلوان ان سخن
برو کرد برجین ز کین کهن

ب۲۸۶۶: قا وط وك ولن وحظ: همه میمنه؛

(دوم): لن وحظ: درفش سواران ایران؛ قب ومب بیت را ندارند.

ب۲۸۶۷: مب: درآمد بقلب؛

(دوم): مب: سواران ترکان شده انجمن، بقیهٔ نسخه‌ها: سپاه فرامرز [قا: فراوان] وان انجمن؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۸۶۸: ط وك وحظ ومب: سپهدار؛

(دوم): ط وك: براندمس؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۸۶۹: (دوم) قا وط وك ولن ومب: همه‌دل... وسربر، حظ: همه دل براز خون و دیده برآب؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۸۷۰: حظ: وزایشان فراوان تهمتن؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۸۷۱: (دوم) تمام نسخه‌ها: کرد با [مب: کرد وان] کاویانی درفش؛ قب بیت را ندارد. مب افزوده:

بدید و سیاست برو کارکرد
از اندیشه وز روزکار نبرد

قا عنوان‌دارد: گفتار درمحاربت افراسیاب با رستم زال زر

ب۲۸۷۲: قب بیت را ندارد.

ب۲۸۷۳: (دوم) ط وك ولن: بیفشرد، مب: ران زد، حظ: بیفشرد ران اندرآمد؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۸۷۴: ك: را ندید، قا وحظ ومب: سپهدار دید؛

ب۲۸۷۵ : مب : خروشیدآن ، حظ : بجوش ؛
(دوم) : قا وحظ ومب : بارهٔ دست کش را ،
لن : عنانرا برخش تکاورسبرد ؛ تمام نسخه‌ها
جای مصراعهارا عوض کرده‌اند .
ب۲۸۷۶ : (دوم) قب : جون جوی ، مب : زبیکار
... جون جوی ، ك ولن : زسکانش خون ...
جون جوی ، قا : زبیکار ... رفت درجوی
آب ، حظ : زبیکان ... رفت درجوی آب ،
ط : زبیکانش خون رفت برجویبار ؛ ط ولن
وك بیتی افزوده‌اند :
خدنکی کی بیکانش بد بید و [ك ولن : و
ندارد] برك / فرودوخت [لن : ریخت] بر
تارك ترك [ك : و] ترك
ب۲۸۷۷ : (دوم) مب : بزسررستم ؛
ب۲۸۷۸ : تمام نسخه‌ها غیر ازحظ : بجرم کمر ؛
(دوم) : بم : ببربرنیان بر ، قا : ببربیان برنشد ،
قب ولن : به‌بربیان بر ، در ك مصراع پاك
شده .
ب۲۸۷۹ : (دوم) تمام نسخه‌ها غیر ازقا : برراسب ؛
ب۲۸۸۰ : حظ : آمد بروی ، مب : زدست اندر
آمد بروی ؛
(دوم) : قب : جداکشت ازو ، مب : زو مرد
برخاشجوی ، حظ : بیفتاد آن کرد برخاشجوی ؛

ب۲۸۸۱ : (دوم) قب وحظ : از رنج ، قا : ازرنج ...
جای اوی ، مب : ازجنکث ... رای اوی ،
ط : کی بی رنج کوته ، ك ولن : که بی رنج
کوته کند جاه اوی ؛
ب۲۸۸۳ : قا : بزد کرز برشانه ؛
(دوم) : لن : زلشکر ... آمدوانجمن ؛
ب۲۸۸۴ : (دوم) تمام نسخه‌ها : بتابید رخ بهلوان
سپاه ، تمام نسخه‌ها جای مصراعها را
عوض کرده‌اند ، ك : —
ب۲۸۸۵ : مب : شیراوژن تاج ، بقیهٔ نسخ بیت را
ندارند.
ب۲۸۸۶ : (دوم) مب : جوبذ زندکی مانده ویرا ،
بقیهٔ نسخ بیت را ندارند. ترتیب ابیات
مب : ۲۸۸۴ ، ۲۸۸۷ ، ۲۸۸۵ ، ۲۸۸۶ ،
+++ ، ۲۸۸۹ ، ۲۸۹۷ تا ۲۹۰۰ ،
۲۸۸۸ ، ۲۸۹۳ و . . . مب سه بیت
افزوده که ابیات دوم وسوم را نسخه‌های
ط وك وقب ولن نیز دارند منتهی پس از
بیت ۲۸۸۷ وط نیز بیت را پس از ۲۸۸۴
آورده :
شدند آن دلیران سپه بیش اوی
بدان تا نیاید کزندش بروی

بصد حیله [قب : حیلت] از جنگ آن اژدها / ورا [مب: برون] کرد هومان‌ویسه [قب: زدستش، لن: رحنکش، مب: ربوده] رها

جوشد رسته‌از جنگ برکاشت‌روی / تهمتن همی بود [ط وك : رفت] برخاش جوی [لن: بذان تا نیایذکزندش بروی]

ب۲۸۸۷: ط: سد، ك ولن: توران ، قب : توران بشد، قا: ترکان ز جنگش بجست ، مب : شهنشاه ترکان زجنگش بجست ؛

(دوم) : قا وقب ولن: باره کامزن ، ط وك وحظ: یکی اسب‌آسوده‌تر ؛

ترتیب ابیات قا وط وك وقب ولن وحظ : ۲۸۸۷، ۲۸۹۰، (لن وقب +)، ۲۸۹۷ تا ۲۹۰۰، ۲۸۸۸، ۲۸۹۱ و ... [برخی از نسخ بیت اخیر را ندارندکه درجای خود یاد خواهد شد] .

ب۲۸۸۸: ط وك: بتابید روی ؛

(دوم) :حظ : کرزان بشد بیش برخاشجوی؛

ب۲۸۸۹: مب: زبس نعره و نالهٔ کره‌نای، سایر نسخ بیت را ندارند .

ب۲۸۹۰: قب ولن پس‌از این بیتی افزوده‌اند :

درامذ از ایران سبه بیش اوی بذان تا نیایذکزندش بدوی [لن: تهمتن همی‌بود برخاشجوی]

ب۲۸۹۱: ط وك بیت را ندارند، سایرنسخ: سراسر سبه [حظ: همه] نعره ؛

ب۲۸۹۲: قب: خسته بذ، لن: خسته شد ؛

(دوم) : مب : کل ولاله بر، حظ: براز ارغوان، قب: وبا ... بذ، لن: وبا لاله برارغوان رسته شد ؛ ط و ك بیت را ندارند . مب عنوان دارد: هزیمت‌شدن افراسیاب ارسش رستم

ب۲۸۹۳: لن: ستردند ؛

(دوم) : قا: شذه جای تنک از ، حظ: از تن خسته لعل، لن : همی بای بیلان زخون‌کشت لعل، قب: برودست‌کردان بخون‌کشته ؛ ط وك بیت را ندارند .

ب۲۸۹٤: (دوم) قا: جورستم ؛ ط وك ولن وحظ بیت را ندارند .

ب۲۸۹٥: (دوم) قا وط وك وقب ولن ومب: همی شد تهمتن ؛

ب۲۸۹٦: (دوم) ط وك وقب وحظ: سلیح [ط: سلاح] وبر [حظ: تن] و باره بی [قب وحظ: بد] ساز، لن: سلیح‌کوان نیز بد

ساز ، قا ومب: جو با دشمنش جرخ بدساز؛
ب۲۸۹۷ : مب : جورستم ؛
(دوم) : قا : بیل از ، ط وك وقب ولن ومب: بیل از تک کور ، حظ : یافت از بذ نیک کور؛
ب۲۸۹۸ : (دوم) بم : جو باد ، قا : جو باذ ایذ ازکتف کنداوران ، ط و ك و قب و لن : جو بارذ ز بازوی کنداوران، مب : جو باد آورد دست کنداوران، حظ: جه باذ اراذ از دست کندآوران .
ب۲۸۹۹ : تمام نسخ غیر از مب : نماند دل سنگ و سندان درست، مب: جوکوبذ کسی سنگ و سندان درست؛
ب۲۹۰۱ : ط وقب ولن: رفتند باز ، قا: خویشتن کشت باز، حظ ، خویشتن رفت باز ؛
(دوم) لن : کشته از ؛ مب بیت را چنین دارد :

بلشکر که خویش باز آمدند
سپه سربسر بی نیاز آمدند

ب۲۹۰۲ : قا: برالت و؛
(دوم) ط وحظ: سلاح وکر، ك وقب ولن: سلیح و کمر؛
قب وط وك پس از این ولن پس از بیت ۲۹۰۶ و مب پس از ۲۹۱۴ روایتی را افزوده‌اند که برمبنای ط تلفیق می‌شود:

بدانکه کجا خواست [قب : که اخواست] بکذاشت آب
به پیران جنین کفت افراسیاب
کی درکار این کوذك شوم تن
هشیوار با من یکی رای زن
کی کر رستم او را بجنگ آورذ
مر او را سوی شهر ایران برذ
ازین [مب:ازان] دیو زاده یکی شاه نو
نشانند با تاج بر کاه نو
مراورا بیاذه بذین[قب:بیاور ، لن: بیاور برن، مب: بیارو درین] روی‌آب / در افکن [مب : بیفکن] وزین رای من سر [قب ومب: سربر] متاب
جنین کفت پیران بافراسیاب
که بر کشتن او نباید شتاب
من‌این[لن : او]را یکی‌جاره سازم که شاه
بسندد ازین بنده نیکخواه

مراورا بیاریم با [مب: بیارم ابا]
خویشتن
بریم و نشانیمش [مب: بمانیمش]
اندرختن
نباید کی یکباره از [مب: که
یکبارهمان از بد] بدکنش
بود شاه را جاودان سرزنش
بدو گفت شاه ای خداوند رای
مرا بر نکوئی توئی رهنمای
بزودی برین [قب و مب: بدین]
کارکردن بسیج
نباید درنگ اندرین کار هیچ
پس آنگاه بیران فرستادهٔ
یکی دانشی مرد آزادهٔ
فرستاد تا آورد شاه را
فرستاذه ببرید آن [قب: بیران
بذان] راه را
همی رفت تازان بکردار دود
جنان جون سپهبدش فرموده بوذ
[ط با عوض کردن جای مصراعها بیت را
تکرار کرده است].
بیامذ جو نزدیک [لن: بنزدیک] خسرو
رسیذ / بذان برز [لن: فر] واورنک او را
بدید [قب: مر اورا بذان فر و اورنک
دیذ،مب: بدان فرو اورنک او بنکرید]
فراوانش بستود و بردش نماز
همی بوذ [قب: گفت] بپشش
زمانی دراز
جو بشنید خسرو سراسر سخن
نه‌سر دید آن گفتها [لن: دید بیذا
مراین] را نه بن
بیامد دمان [قب ولن: دوان] و بمادر
[مب: بنزدیک مادر] بگفت / سراسر
برآورد راز از نهفت
پس [لن: هم] آنکه بگفت آنچ [ك:
انک] بذ گفتنی [مب: گفتنش] / همان
[لن: همه] در بذیرفت بذرفتنی [مب:
بذرفتنش]
بمادر چنین گفت کافراسیاب [لن: گفت
افرسیاب] / فرستاد خواهد مرا نزد
باب [لن: فرستاذ وخواند مرا نزد آب]
جه سازیم و این‌را جه درمان کنیم
بدانش مگر جارهٔ جان کنیم
فراوان بگفتند [مب: بکشتند] و
انداختند
مران کار را جاره نشناختند

جز از رفتن انجا [مب : انرا] ندیدند
روی / برفتن نهادند ناکام روی [لن :
بناکام رفتند بس بوی بوی، مب : برفتند
ناکام دیده جوجوی]
همه راه غمکین و دیده برآب
زبان بر ز نفرین افراسیاب
جنین [مب: جنان] تا بنزدیک
پیران رسید
جو پیران ویسه مراورا بدید
فروذ آمذ از تخت وشد پیش باز
بپرسیدش ازرنج [ك وقب ومب:
و] راه دراز
فراوانش بستوذ و بنواختش
بنزدیک خود جایکه ساختش
بسازید جیزی کی بذ [لن ومب : هرانجش
ببایست از] خوردنی / زبوشیدنی وز [مب:
هم ز] کستردنی
همان خیمه وخرکه [لن ومب : زخرکاه و
ازخیمه] و بارکی / بسازید پیران بیکبارکی
جوهرجش ببایست [مب: هرجنس‌شایسته]
شذ ساخته / وزان ساختن کشت [لن :
ساخته شاه] برداخته
بیامد بکفتش بافراسیاب / کی ای شاه با

[مب: بر] دانش زودیاب [لن: وجاه و
آب]
من این [لن: مر ‌ن] کوذك [مب: مران
کوذکی] خرد با [لن : بی] فرهی /
بیاوردم اکنون جه فرمان دهی
جو بشنید کفتش بافراسیاب
مراین‌را برد [قب: به‌پیران‌کزان]
سوی دریای آب
لن‌ومب بجای بیت بالاچنین‌آورده‌اند:
جنین‌کفت بس شاه توران زمین
به پیران‌کزین روی [مب: کزان
سوی] دریای جین
فرستاذ بایدش تا [ط وك : باید
بر] سر کشان
نیابد [قب و مب : نیابند ، لن:
نیابذ] ازوهیچ‌کونه نشان
لن ومب ابیاتی دیگرنیز افزوده‌اند. لن:
جو خورشیذ برزد سراز کوهسار
بکسترد یاقوت برپشت قار
[ر.ك به ب ۲۹۰۳]
وزانسو جو رستم بذین روی‌آب
بیامذ برفته بذ افراسیاب

جنان شد کریزان که کس را ندید
بخود زار کریان و رخ نابدید
بیاورد لشکر بدریای جین
بدو تنکک شد بهن روی زمین
عنوان دارد : نشستن رستم بپادشاهی توران
مب :
فرستاذ پیران مرو را جو دود
بدانجا کجا شاه فرموده بوذ
بس آنکه از آنجایکه بر کرفت
سوی جین وماجین‌ره اندر کرفت
بیاورد لشکر بدریای جین
بروتنکک شد بهن روی زمین
وزانجای پیران بسوی ختن
خرامید و با او یکی انجمن
نه پای درفش و نه پرده سرای
سد خواه مانده یکایک بجای
هرانکس که‌بوذش‌ز‌پیوندوخویش
زهرکشوری بردشان نزدخویش
فرنکیس و کیخسرو نیکبخت
که او بد سزاوار دیهیم و تخت
فرستادکس نزد خود خواندشان
برخویش برتخت بنشاندشان

جنین کفت من رفت خواهم کنون
دلم را خرد شد جنین رهنمون
که آمد سپاهی از ایران کران
همه سر فرازان و کنداوران
ب۲۹۰۳: حظ: سر برزد از؛
(دوم) قا : بردشت قار ، ط وك و قب
ولن: بربشت قار، حظ: بردشت وغار،
مب: بکسترد کافور وبنوشت قار ؛
ب۲۹۰۴: نسخه‌ها بیت را ندارند .
ب۲۹۰۵: قا وقب ولن وحظ ومب: کره‌نای ؛
ب۲۹۰۶: (دوم) ط وك وقب ولن : ز خون ،
حظ: همه دل ... به تاب؛ تمام نسخه‌ها
دو بیت افزوده‌اند [حظ و مب بیت
دوم را ندارند] :
جو بشنید کامذ ز ایران سپاه
تهمتن به بیش اندرون کینه خواه
[ط وك وقب: خوذ و نامداران
بیامذ براه]
بیاورد لشکر بدریای جین
[ر.ك به‌مصراع ۲ ب ۲۹۱۶]
برو تنکک شد بهن روی زمین
قا این‌عنوان‌را دارد: کفتاردر باذشاهی
رستم بتوران زمین ، ط وك : باذشاهی

رستم بتوران زمین هفت سال بوذ ، قب :
باذشاهی رستم بترکستان هفت سال بوذ؛
ب۲۹۰۷ : نسخه‌ها بیت را ندارند . قا وط وك
وقب ولن از این بیت تا ۲۹۱٦ را ندارند.
ب۲۹۰۸ : (دوم) حظ ومب : ببستند یکسر بذی
را میان .
ب۲۹۰۹ :حظ ومب نیزبیت را ندارند ودرعوض
افزوده‌اند :

بترسم که این بوم ویران کنند
زمین و زمان زود بیران [مب :
ویران] کنند

ب۲۹۱۰ : (دوم) مب : کوذك شیر با فرهی ؛
ب۲۹۱۱ : مب : هم‌اکنون‌برند ؛ حظ‌ومب‌افزوده‌اند:

کنندش بکردار فرزانه‌ٔ
یکی ناسزایی و [مب : جو] دیوانه‌ٔ

ب۲۹۱۲ : مب : برانکیز هم در ؛
ب۲۹۱٤ : مب : بیامد نوند و ؛
(دوم) مب : بدان تانیابند زیشان نشان؛
ب۲۹۱٥ : (دوم) حظ : ابا درد ، مب نیز بیت را
ندارد. حظ افزوده :

هم آنکه به بیران سبردندشان
بذان تا نیابند ازیشان نشان
ببردندشان تا بدریای جین
برو تنک شد بهن روی زمین

ب۲۹۱٦ : نسخه‌ها بیت را ندارند . حظ این
عنوان را دارد : نشستن رستم بتخت
افراسیاب بتور زمین؛
ب۲۹۱۷ : (دوم) هم وقا ومب : سر و بخت ، قا وط
وك و قب و لن از بیت ۲۹۰۷ تا این
بیت را (چنانکه پیشتر اشاره شد)
ندارند .
ب۲۹۱۸ :قا ومب : داستان زدکوی از ، ط وك
وقب و لن و حظ : داستان زد برین بر
[حظ : تهمتن] نخست؛
(دوم) : حظ : کرانمایه ، مب : که فرخ‌تر
آن ؛ مب افزوده :

بکفتند مر شاه را سر بسر
ازان مردی رستم زال زر
ازان کندن و کشتن مرد و زن
که جون خواست کینه کو بیلتن
جکونه بخان رد افراسیاب
زد آتش زکینه هم اندر شتاب
همان شهرها را که آتش زدند
بر و بوم را جون بهم برزدند

ازان شاد شد شاه کاوس کی
بیاراست بزم و بیاورد می
همی خورد با سرفرازان بهم
زبانشان براز آفرین تهم

ب۲۹۱۹: قا: جودشمن به بیش؛

(دوم): قا وقب ولن وحظ: ازجنگ بر، ط: از رزم بر؛ مب ازاین‌بیت تا بیت ۳۰۰٤ را ندارد.

ب۲۹۲۰: لن: وی باز؛

(دوم) لن: با وی؛

ب۲۹۲۱: ط وك‌وقب: غلام و پرستارو پروردگان؛

(دوم): لن: همان نامور، ط وقب: رخ بردگان؛

ب۲۹۲۲: (دوم) قا وقب ولن وحظ: همان جامهٔ دیبه، ط وك: همه جامهٔ دیبه؛

ب۲۹۲٤: لن: تونکر، ك وقب وحظ: زو توانکر، ط: زوتونکر، قا: همه سروران زوتوانکر؛

(دوم): قا وحظ: جه با یاره و طوق و، ط وك وقب ولن: جه با یاره و تاج و [ك: و ندارد]؛

ب۲۹۲٥: لن: داذان، حظ: ازآن طوس را داد آن؛

(دوم): لن وحظ: منشور و تاج؛

ب۲۹۲٦: تمام نسخه‌ها: بذو گفت؛

(دوم): قا: وکر یاذ، ط وك ولن: وکر رسم، قب: ویا رسم افراسیاب، حظ: و با رستم افراسیاب؛

ب۲۹۲۷: (دوم) قا وط وقب ولن: وزو، حظ: وزآن کرکسان؛

ب۲۹۲۸: (دوم) قا: نتابذ سوی، ط: بیارذ ره کیش، لن: نیابذ... اهریمنی، ك: سپارد ره کیش و اهریمنی.

ب۲۹۳۰: قا وط وك ولن وحظ: تو بی [حظ: بی] رنج را، قب: تو بی رنج را ابج منمای رنج؛

(دوم): حظ: همه مردی وداد، قا: همه مردی داذ و داذن، ط وك وقب ولن: سراز داذ و ز[قب ولن: و از] راست کاری مپیچ؛

ب۲۹۳۱: لن: سبنجست جاوید؛

ب۲۹۳۳: (دوم) لن: یکی تخت با طوق و، قب و حظ: یکی تخت با طوق و با کشوار، ط وك: یکی تخت با طوق ومنشور بار، قا: یکی طوق با تخت کوهر نکار؛

ب۲۹۳٤: قا: سبنجاب و دز، ط وك وقب ولن: سبنجاب و آن دز به، حظ: سپحاب و

سغدش به، بنداری هم: اسفیجاب والسغد؛
(دوم): ط وك وقب ولن وحظ: منشور آن مرز، قا: بند و اندرز آن مرز داد؛
ب۲۹۳۵: حظ: فراوان کرد؛
(دوم): ك وقب: تو نه بیندکس اندر، ط: تو سپهبد کس اندر، لن: بذان بر هنر پهلو پاك دین؛ قا بیت را ندارد.
ب۲۹۳۶: تمام نسخه‌ها: بذو کفت مهر [قا: مهرو، لن: مهتر] بزرکی وداذ؛
(دوم): ط وك وقب: دارند؛ ط وك وقب ولن وحظ بیتی افزوده‌اند:

هنر بهتر از کوهر نامدار
هنرمند را کوهر آیذ بکار

ب۲۹۳۷: قا بیت را ندارد.
ب۲۹۳۸: (دوم) ط و ك و قب و لن: که خود یاذکار؛
ب۲۹۳۹: قا وك وقب: سپنجاب تا، ط: سنجاب با، حظ: سپنجاب تا، لن: سپنجاب با مرز کل؛
(دوم): ك: —
ب۲۹۴۰: قا: تخت زر؛
(دوم): بم: فرستاد دینار، قا وط وك ولن: دینار و جندی کهر [ك: وندارد]، قب وحظ: دیبا وجندی کهر؛
ب۲۹۴۱: لن: سالار مهتر؛
(دوم): ط وحظ: سیاوخش، قب: سیاوش را خوذ براذر؛
ب۲۹۴۲: (دوم) ط وك وقب ولن وحظ: هرکز کمند، قا: بکشای پیچان کمند؛
ب۲۹۴۳: نسخه‌ها بیت را ندارند.
ب۲۹۴۴: لن: برکنی؛
(دوم): تمام نسخه‌ها: زدل؛ ط وك وقب ولن بیتی افزوده‌اند:

همه داذ کن تو بکیتی درون
که از داذ هرکز نشد کس نکون
[ط وك: زبون]

قب بیتی دیگر نیز افزوده:

جهاندار توران توئی کدخدای
بمانی بکیتی همیشه بجای

ب۲۹۴۶: ط: ساختن و؛ ط وك و قب و لن بیتی افزوده‌اند:

بکفتند ما بنده و چاکریم
زمین جز بفرمان تو نسپریم

ب۲۹۴۷: ط وك وقب ولن وحظ: سپهبد بجان؛
(دوم): حظ: جو دیذ، قا: جو دید... روانها بیدار؛

ب۲۹۴۸ : قا: بنخجیر با ، سایر نسخ : همی کرد نخجیر با؛

ب۲۹۴۹ : (دوم) قا وقب ولن : خرامیذ تفت ، حظ: بنخجیر کردن ، ط وك: بنخجیر کاه سیاوش تفت ؛ ط وك وقب عنوان دارند : حال زواره با ترك درنخجیر [قب : شکار] کاه سیاوش [قب: افراسیاب]

ب۲۹۵۰ : (دوم) قا: زجای؛

ب۲۹۵۱ : (دوم) قا : بذو بر، حظ : بران خوذ نشایذ؛

ب۲۹۵۲ : قا وحظ: زبس رنکث وز بو [حظ: و از بوی] وآب ، ط وك وقب ولن : زبس رنکث و بوی و بر آب ؛

(دوم): ط وقب: کزو توشه آورد کفتی ، لن: کزو توشه آورد کوبی ، ك: — روان ؛

ب۲۹۵۳ : لن: بس این، ط وك وقب: کویا زبان؛

(دوم) : ط وك وقب ولن: سخن کرد؛

ب۲۹۵۴ : (دوم) ط : بذین، قب وحظ: زتوران، قا ولن : بذین . . . زتوران ، ك : بدین — زمین؛

ب۲۹۵۵ : لن: بذانجایکه ، قا : شاد خرم؛

(دوم): ط وك وقب ولن وحظ: همه روز با؛

ط بیتی افزوده :

زواره جو بشنیذ ازو رفت هوش
جو کفتار آن ترکش آمذ بکوش

[ر.ك به ب۲۹۵۷]

ب۲۹۵۶ : ط و قب : بجوش آمذش مغز و دل زان سخن ؛

ب۲۹۵۷ : ك وقب : زواره جو بشنید ازو رفت هوش؛

(دوم): ك وقب : جو کفتار آن ترکش آمذ بکوش ، لن وحظ: فروذ آمذ از اسب و زو؛ ترتیب ك وقب: ۲۹۵۷، ۲۹۵۶

ب۲۹۵۸ : قا ولن وحظ: بدست اندرون ؛

(دوم) : قا وط وك ولن وحظ: شدش بر ز خون ؛

ب۲۹۵۹ : قا وط وك وقب وحظ: یاران و ؛

(دوم) : ط وك: همی یافتند؛

ب۲۹۶۰ : ط وقب: برین؛

(دوم) : لن: کرفتند هریکث سای ، قا وط وك وقب : فکندند هرکس [قا : یکث] بزخمش ز پای ؛

ب۲۹۶۱ : حظ: زواره بداذار سوکند ؛

(دوم) : تمام نسخ : ریخت آب از دو دیذه بدرد ؛

ب۲۹۶۲:حظ: نخجیر خواهم، قا: نه آب ؛
ب۲۹۶۳:ط وك وقب ولن: بیاسایذ؛
(دوم) : ط وك وقب ولن: همه [لن: همی]
جنکث را ، حظ :همه کنج را، قا: همه ساله
درجنکث بایذ؛
ب۲۹۶۴ : ط وك وقب ولن : که نزد ، حظ :
جو بیش؛
ب۲۹۶۵ :قا: آمذی ؛
(دوم) :ط وك وقب ولن : و یا، قا: و یا...:
آمذی؛
ب۲۹۶۶: قا بیت را ندارد .
ب۲۹۶۷: (دوم) لن: بذین، قا بیت را ندارد.
ب۲۹۶۸:حظ: خون آن؛
(دوم) : ط وك وقب ولن وحظ : نبینی بصد
روزکار، قا: او نیابذ بصد روزکار؛
ب۲۹۶۹:قا وحظ : آن شیردل را ، ط وك وقب
ولن: برانکیخت ارمیذه دل را؛
(دوم) : قب: جنان کرد، حظ: جنین کرد؛
ب۲۹۷۰ : ط وك ولن: همه غارت؛
ب۲۹۷۱:بم: بسقلاب روم، ط وك وقب: بتوران،
قا: زترکان؛
(دوم) : بم : آباد بوم ، ط وك وقب ولن
وحظ: ندیدند... آباد بوم؛

ب۲۹۷۲:قا وط وقب وحظ: همه؛
(دوم) : حظ: بردند اسیر، لن : برده
اسیر، قا: کشته اسیر؛
ب۲۹۷۳:قا وط وك : بذین؛
(دوم) :حظ : سراسرزکشور برآمذ؛
ط وك وقب ولن جای مصراعهاراعوض
کرده‌اند.
ب۲۹۷۴:قا : مهتر با، ط وقب وحظ: مهتر و با،
ك: — مهترو با ؛
ب۲۹۷۶:حظ: وزان؛
(دوم) :حظ: رای راه، لن: نبد اندران
رای ، ط وك وقب : نبد اندران رای
[قب: و] جاه ؛
ب۲۹۷۷: (دوم) ط و ك وقب وحظ: تو سربسر
بنده‌ایم، لن: تو یکث بیکث بنده‌ایم ، قا:
همه سربسر بیش تو بنده‌ایم ؛ حظ بیتی
افزوده :
نه تخم [روی کلمه نوشته : این]
ما براکنده‌ایم
کی ما خوذ ترا یکث بیکث بنده‌ایم
ب۲۹۷۸:ط وك وقب: خیره؛
(دوم) :حظ: کردن، ط : مکن خیره؛
ب۲۹۷۹ : تمام نسخه‌ها : نداند کسی کان سپهبد

بجاست ؛

(دوم) : قا : اکر بردم ، قب : برابرست یا ـ ط وك ولن : براسب است یا ، حظ : درستست اکر ؛

ب۲۹۸۰ : (دوم) لن : بیذار دل ؛

ب۲۹۸۱ : قا : قفجاق باشی ، ط وك : فحقار باشی ، قب : قجقار باشی ، لن : قفجار تاشی ، حظ : قجقا باشی ؛

(دوم) : قا وط وك وقب : سراسر سران را زلشکر بخواند ، لن : سران را زلشکر سراسر ، حظ : سران را زلشکر همه بازخواند ؛ حظ جای مصراعها را عوض کرده است .

ب۲۹۸۳ : قا : بی‌زور و کم فر ، ط : بی فرو بی‌دست و بای ، ك : کاوس ـ ت و بای ، قب ولن : بی فرو بی [قب : پی] برو بای ، حظ : بی‌فر و بی‌دست و بای ؛

ب۲۹۸٤ : (دوم) تمام نسخ : بایران یکی لشکر آرذ بجنك ؛

ب۲۹۸٥ : قا : بذان ، ك : ـ

(دوم) : ط وك وقب ولن وحظ : ما باك ، قا : همه کردهٔ ما شوذ باك بست ؛

ب۲۹۸٦ : قا : وام کین ، قب : نام کین ، لن : بوم کین ، حظ : نام و کین ؛

(دوم) : ط وك وقب : بوم آباذ ، لن : همه بوم آباذ را ؛

ترتیب ابیات تمام نسخ : ۲۹۸۸ ، ۲۹۸۷ ، ++ ، ۲۹۸۹ ، ۲۹۹۳ ، ۲۹۹۲ ، ۲۹۹۰ ، ۲۹۹۱ ، ۲۹۹٤ و . . .

ب۲۹۸۷ : تمام نسخ دو بیت افزوده‌اند :

بایران برستنده [قا وحظ : و] تخت و [لن بدون و] کاه
هم آنجا نگین و هم آنجا کلاه
جنین [قا : ابا] برده [حظ : خیره] کشتیم [قا : و ، لن : جستیم و] برخواسته / دل [حظ : جو دل] آراسته شد روان کاسته

ب۲۹۸۸ : ك : ـ

(دوم) : تمام نسخ : رزم آیدش هر کسی [قا : باز از ، حظ : آنکهی] نو ؛

ب۲۹۸۹ : (دوم) قا : ناز و برتو ببوشذ ، ط : کند راز و بر تو ببوشذ ، قب : کند راز برتو ببوشد ، لن : کند راز و برتو بپوشد ، حظ : ناز و از تو نیوشد ، ك : ـ تو ببوشد ؛

ب۲۹۹۰ : قا : بذین ، حظ : برین ؛

(دوم) : قا : موبد بزد داستان ، ط وك

وقب: موبد زند داستان، لن: موبد زدش داستان؛

ب۲۹۹۱: (دوم) ط وك وقب: که خوشی، حظ: کی خویشی، لن: که خوشی کزبد زن، قا: کی خوشی کزبذ از سبنجی؛

ب۲۹۹۲: حظ: ببوی وبناز، ك: ببوی و ساز، ط: ببوی و بباز، قب: بوی و ببیاز، قا: بکوش و بناز و نیوش، لن: ببوی و نماز و بیوش؛

(دوم): لن: برره کذر؛

ب۲۹۹۳: قب ولن: تومنکر سوی او که او، ط وك: تومنکرشوی آنک او؛

(دوم): قا: برده وجای، ط وك وقب ولن: کرت دل نه با رای اهرمن، حظ: روانش پرستار آهرمن، ك عنوان دارد: باز آمدن رستم از توران بایران زمین؛

ب۲۹۹٤: حظ: خفت؛

(دوم): قا: بذین؛

ب۲۹۹۶: قا وحظ: کرد اسبان، ط وك: کرد اسبان زهر؛

(دوم): ك وقب ولن: توران یله، حظ: دشت کرده یله، قا وط: در دشت توران؛ قب عنوان دارد: باز آمدن رستم از ترکستان بنزد کاوس بفیروزی، حظ: باز کشتن رستم بایران زمین

ب۲۹۹۷: حظ: غلام بر پرستندکان، ك: —

(دوم): قا و حظ: بیوسته شهریار، لن: شایسته کارزار؛

ب۲۹۹۸: لن: نافه مشك؛

(دوم): قب: کمال بور، ط وك: زکرك سبیذ و زکمال بور، قا: دکر بازاسبیذو کماك بور، لن: زسنجاب و قاقم زکماك کور، حظ: زکرکابح و رکس وکمال و بور؛

ب۲۹۹۹: ط وك وقب ولن وحظ: بموی و بموی و بدیبای زر؛

(دوم): قب: بیلان بر؛ قا بیت‌را ندارد.

ب۳۰۰۰: (دوم) ك و قب وحظ: کنج و، لن: ز بوشیدنیهای زر و درم؛ قا بیت را ندارد.

ب۳۰۰۱: قا وك وقب وحظ: زکنج و، ط ولن: زکنج وسلاح؛

(دوم): قا: کشیدند بر بسته، حظ: کشیدند بربشت رخت؛

ب۳۰۰۲: تمام نسخ فعل قافیه را شدند [لن دوم: شد] آورده‌اند.

ب۳۰۰۳ : قا وط وك :شد [ك : ندارد] کیو و کودرز و طوس ؛
(دوم) :قب ولن وحظ :جنان لشکری [قب: لشکر] نامبردار نبو ، قا :جنان لشکری جمله با بوق وکوس ، ط و ك : سپهدار ایران ابا بوق و کوس ؛
ب۳۰۰٤ :قا :جنان نامداران و ،سایرنسخ : جنین نامداران و ؛ چنانکه پیشتر اشاره شد مب از ب ۲۹۱۹ تا این بیت را ندارد .
ب۳۰۰۵ : تمام نسخ : جو بشنیذ بذ کوهر افراسیاب .
(دوم) : ط وك وحظ : که شد طوس ورستم ، لن : که شد طوس و رستم بذان ، قا و قب و مب : که شد طوس و رستم بذان [مب : ازان] سوی ؛
ب۳۰۰٦ : حظ : دریا کنکك ، ط وك : دریای حین ، قا : شتابیذ باجتر سوی ؛
(دوم) : قب ولن : کین وسر ، حظ : سری بر زکینه دلی ، ط وك : زجنك و سری برز کین ؛
ب۳۰۰۷ :(دوم) مب : همان کشته ؛
ب۳۰۰۸ : (دوم) قا وحظ ومب : شاداب برشاخ برك ، ط : شاداب اران نه برك ، ك وقب ولن : شاداب ایوان نه برك ؛
ب۳۰۰۹ : حظ : زآتش ، قا ولن : برآتش ، مب : جهانی پر از آتش افروخته ، ط و ك وقب : جهان زیر آتش بذ افروخته ؛
(دوم) :ط :همان کاخ ؛
ب۳۰۱۰ : قا وط وك وحظ :خوناب ؛
(دوم) : مب : همی کفت ؛
ب۳۰۱۱ :ك :کی هر ــ ، سایرنسخ :این بذ ؛
(دوم) :ط وك ولن وحظ :بیدار بیهش ، مب :جان کربنده ، قا وقب : همه ... بی هش کنذ ؛
ب۳۰۱۲ : قب : بیك را بر ، قا : همه دل یکایك بر ؛
(دوم) :قا وط وك وقب ولن ومب : و ترك بالین ، حظ : سراسر همه خاك بالین ؛
ب۳۰۱۳ :قا وحظ ومب : بایران زمین ؛
(دوم) : قا وحظ ومب : بجنك آسمان برزمین ؛ ط وك وقب ولن بجای این بیت ، بیت زیررا آورده‌اند :
بجنك آسمان برزمین آوریذ [ط : برزنیذ ، ك : زمین ــ] / بایران زمین رزم دشمن کنید [قب : رسم کین آوریذ ، لن : رزم وکین آوریذ]

ط وك و قب و لن و حظ ۳ بیت افزوده‌اند [حظ بیت دوم و سوم را مقدم و مؤخر دارد] :

ز بهر بر و بوم و بیوند [ط و ك : فرزند] خویش / همان از بی کنج وفرزند [ط وك : بیوند] خویش

همه کاخهاشان بجای‌آوریذ [لن وحظ : ببای آوریم] / بجنك‌آسمان زیر بای‌آوریذ [لن: جوشیران سوی جنك رای‌آوریم ، حظ : بکوشیم و این را بجای‌آوریم]

زهرسو سلیح و [ط : سلاح و ، لن : سلاح] سپاه‌آوریم [ط وك ومب : آوریذ] / بتوبی یکی تازه راه [حظ :رای] آوریم [ط وك : آوریذ ، مب: برایرانیان بریدی با آوریذ]

قا ومب نیز بیت اخیر را افزوده‌اند . ضمناً تمام نسخ غیر از لن بیت اخیر را پس از ۳۰۱۴ آورده‌اند .

مب بیتی افزوده :

بسازید یکسر سوی تاختن
مدارید هنکام پرداختن

ب۳۰۱٤ : مب : بیکره اکر ؛

(دوم) : لن : نشاید ، قا وك : کرد اندیشه ، حظ : بجایذ جنین دل دراندیشه بست ؛

حظ عنوان دارد : خواب دیدن کودرز ؛

ب۳۰۱۵ : قا ولن : ازهر ، ط وحظ : بیاراست ، قب : بهرسوبی ، مب : بکردند هرسو یکی تاختن ؛

(دوم) : قا : هیج ، مب : ندیدند هنکام ؛

ب۳۰۱٦ : ط وك وقب ولن : سوخت جای [لن : شاخ] و همی زد درخت ؛

(دوم) : قا : برایرانیان ، قب ولن : بر ایرانیان . . . این ، ط وحظ : برایرانیان برنبدکار ، ك : برایرانیان — ؛ مب بیت را ندارد .

ب۳۰۱۷ : (دوم) قب : وبکشت ؛

ب۳۰۱۸ : ط وقب : بی نیاز ، مب : رنج تنکی جهان مانیاز ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن ومب : روز کاری ، حظ : بیامذ ؛ در ك مصراع به خطی دیگراست .

مب افزوده :

پس آنکه یکی روز افراسیاب
بدیده بیاورد از درد آب

به پیران بفرمود کای هوشیار
تو کیخسرو شوم را ایذر آر

زماچین بیاور بمادر دهش
ز هرسو همی‌دار بسته رهش
فرستاد پیران هم اندر زمان
فرستادهٔ برهیونی دمان
بیاورد پور سیاوش را
جوان خردمند با هوش را
سپردش بمادر بدان جایگاه
کجا ساخته بد سیاوش شاه
زکین سیاوش به پرداختم
بآوردن شاه پرداختم
درآرم زکودرزو ازخواب اوی
جنان جون شنیدم ابا رنگ‌وبوی
کفتار اندر قحطی که بایران افتاده بود
زهستی نشانست برآب و خاك
ز کردن چرخ پر تابناك
هوا و زمین آتش و آب و خاك
ز دانش منش را مکن در مغاك
توانا و دانا و دارنده اوست
خرد را و جانرا نکارنده اوست
جهان آفرید و مکان و زمان
پی پشهٔ خرد و پیل کران
چو سالار ترکان همی‌کفت من
به بیشی برآرم سر از انجمن
جنان شاه زاده جوانرا بکشت
ندانست جز کرز و شمشیر پشت
هم از بشت او روشن کردکار
درختی برآورد نازان ببار
که‌بااوبکفت آنکه‌جزتوکس‌است
که‌اندرجهان کردکاراوبس‌است

[۸ بیت اخیر همان ابیات ۳۰۸۳ تا ۳۰۹۰ است که با تغییراتی اندك دراینجا آورده و ، درجای خود دیگر نقل نکرده است . ر. ك به ب ۳۰۸۳]

خداوند کیوان و خورشید و ماه
کزویست پیروزی و دستکاه
خداوند هستی و هم راستی
نخواهد ز تو کژی و کاستی

عنوان قا : کفتاردرخواب دیدن کودرز کشواذ وفرستاذن کیو بترکستان بطلب شاه کیخسرو ، ط : بخواب دیدن کودرز سروش را و بشارت دادن از کیخسرو ، ك : خواب دیدن کودرز و بشارة دادن از کیخسرو ، قب : بخواب دیدن کودرز سروش را ، لن : دیدن کودرز سروش را بخواب و خبردادن

از کیخسرو ، مب : بخواب دیدن گودرز کیخسرو را ورفتن گیو بطلب او ؛

ب۳۰۱۹ : قب : چنین ؛

(دوم) : حظ : پرایران ، ك : زدریای آب [مصراع به‌خطی دیگر] ، ط بیت‌را ندارد.

ب۳۰۲۰ : قا : ابر یازان ، قب : ابرتازان ، لن : ابر بران ، حظ : نشسته سروش ، مب : بدان... نشسته سروش ؛

(دوم) : مب : کفتا که ؛

ب۳۰۲۱ : قا وط وك وقب ولن وحظ : زتنگی چو [ك : کی] خواهی [قب : نخواهی ، حظ : نخواهی] که یابی رها ؛

(دوم) : حظ : ازین ؛

ب۳۰۲۲ : مب : نامدار نو ، ط وك وقب ولن : یکی شهریار نو ، حظ : یکی شهریاری ؛

(دوم) : قا وط وك ولن وحظ ومب : نام او ؛

ب۳۰۲٤ : تمام نسخ : گوهر از تخمهٔ ؛

مب بیتی افزوده :

فرنگیس مادرش بارنگ و بوی
که پور سیاوش رد باشد اوی

ب۳۰۲٥ : حظ : کر آید ، ك : —

(دوم) : ط وقب ولن ومب : آنچ خواهد ، حظ : زبخت آنچ خواهد دهد ، ك : — ؛

ب۳۰۲٦ : (دوم) قا : کند لشکر ، مب : کشور ترك ؛

ب۳۰۲۷ : مب : زدریا ، قا : زدریا قلزم بخوارد آب ، ط وقب : بجوشد بدریای قلزم در آب ، ك : بجوشد بدریا — ؛

(دوم) : تمام نسخ : نخارد سر [ك : — سر] ؛

ب۳۰۲۸ : قب : جوشن ارکین ؛

(دوم) : مب : برکین بود ؛ حظ جای مصراعها را عوض کرده .

ب۳۰۲۹ : (دوم) مب : ازوی نشان ، ك وحظ : کیو کس زو نشان ، ط وقب ولن : بجز کیو کس زونشان ؛ قا بیت را ندارد .

ب۳۰۳۰ : قا وط وك وقب ولن و مب : فرجام کردان ؛

(دوم) : قا : برو ، مب : ازاده گسترده ، حظ : برو... گسترد مهر ؛

ب۳۰۳۱ : (دوم) لن وحظ : ستایش ؛

ب۳۰۳۲ : (دوم) قا : جهان دل شده بر ، حظ : جهان شد دلش بر ، ط وك وقب ولن ومب : جهان دل شده ناامید ؛

ب۳۰۳۳ : ك : از دشت ، لن : از برزاغ ، حظ : برزد سراز... زاغ ؛

(دوم) ط وك وقب ومب : جراغ ، لن : زین جراغ ،قا وحظ: روشن جراغ ؛
ب۳۰۳٤:لن وحظ: تخت ساج ؛
(دوم) :حظ:ایران بکرسی عاج، لن : ایوان بکردارعاج؛
ب۳۰۳۵: حظ : براندیشه کیو ، قا وط وك وقب ولن: براندیشه دل کیو ، مب : براندیشه شد کیو؛
(دوم) :لن:ازین ،حظ:جندین ؛
ب۳۰۳٦:حظ :فرج ؛
ب۳۰۳۷: لن: ماذر باك دین ؛
(دوم) حظ:شد جهان آفرین،ط وك وقب ولن: سراسر زمین شد برازآفرین؛
ب۳۰۳۸: (دوم) حظ:مرا خواب بنموذ ؛
ب۳۰۳۹: ط وك: باد و دم؛
(دوم) :قا وط وقب ولن:شدی [قا: شده] شسته کیتی سراسر،ك :—؛
ب۳۰٤۱: مب : ازایرانه با فر؛
(دوم) ط وك وقب ومب:همی رای ؛
ب۳۰٤۲: ط وك وقب ولن: بایران زمین؛
(دوم) لن:رزم وکین ؛
ب۳۰٤۳: (دوم) قا وط وك وقب وحظ ومب: جز از نامور؛

ب۳۰٤٤:مب:کرد قسمت ؛
(دوم) قا ولن:رنج و، مب: و درد و بند، حظ : کشاید در بند و رنج،قب: تو شوذ بسته راه کزند،ط وك : بدست توخواهذ کشاذن کمند [ر. ك به مصراع دوم ب۳۰٤۷] ؛
ب۳۰٤۵ : مب: نام جوئی؛
(دوم) قب : نام باکامت آمذ ؛ ط وك بیت را ندارند .
ب۳۰٤٦:قا :کجا در،مب: تا بر ، ط وك بیت را ندارند .
ب۳۰٤۷ : بم وقا:همان با،مب:را سراسر سبهر ، لن : زمین وآسمان با ؛ ط و ك بیت را ندارند .
ب۳۰٤۸:مب: بنامست کنج ، سایرنسخ : برنجست و بارنج نامست [ط:تاج‌است] وکنج ؛
(دوم) حظ : نه‌آیذ ، ط وك وقب ولن: زرنج ، قا : نامت برایذ زرنج ؛
ب۳۰٤۹:ط وك وحظ ومب: جاودانی ؛
(دوم) قا وط وك وقب و حظ و مب : همان نام ، لن:ترا نام ؛
ب۳۰۵۰:ط وك:همانا یکی؛
ب۳۰۵۱:(دوم) مب : بنام تو،لن: بفرمانت تا،

ب۳۰۵۲: (دوم) قا: بفرخنده رای و ، حظ: نام
تو بی ، مب: نام تو ای؛
ب۳۰۵۳: مب با علامتی درحاشیه افزوده:
مهین جهان بانوی کیو بوذ
که دخت کزین رستم نیو بود
خبر شد هم آنکه بیانو کشسب
که مرکیو را رفتن آراست اسب
بیامد خرامان بنزدیک اوی
جنین کفت که ای مهتر ناجوی
شنیدم که تو رفت خواهی بتور
جو خسرو بجوئی سردیک و دور
حو دسور باشد مرا پهلوان
که باشی همه سال بشهر کوان
بفرمان سالار بانو برفت
سوی سیستان روی بهاد و تفت
همه برد با خود دوصد نیو را
بمهر اندرون ببرن کیو را
سردیک رسم شد آن ماد نیو
همی راه تورا بسیجید کیو (کذا)
ب۳۰۵۴: حظ: خرشید؛
(دوم) بم و قا وط وقب و حظ و لن: کل
شنبلید، قب: جهان شد؛
ب۳۰۵۵: مب جای مصراعها را عوض کرده.

لن افزوده:
همه دل بر از کین افرسیاب
دورخ را برازخون ودل جون کباب
مب افزوده:
بدو کفت کودرز کام تو جیست
براه اندرون با تو همراه کیست
ب۳۰۵۶: (دوم) قا: دلیرسر، ك: —
ترتیب ابیات ط و ك و قب: ۳۰۵۶،
۳۰۶۳، ۳۰۶۲، ۳۰۶٤، ۳۰۶۵،
۳۰۵۷ و...
ب۳۰۵۷: (دوم) ط و ك وقب: بران؛
ب۳۰۵۸: ط وقب: که مردم، لن: که مردم برو
خواستار؛
(دوم) ط وقب ولن وحظ: وزان، مب:
آن سان کر؛ تمام نسخ افزوده‌اند:
کمندی [قب: کمند] بفتراك [لن: ببازو]
واسپی دوان [قا: روان، مب: دمان]
برنداوری و [ك: و ندارد، مب: آور
و] جامهٔ هندوان [قا: خسروان، مب:
جامهٔ پهلوان]
حظ ومب بیتی دیگر نیز افزوده‌اند که
ذیل ب ۳۰۵۹ یاد میشود.
ب۳۰۵۹: (دوم) حظ: بجنگ آورم شاه بی رهنمای؛

ط وك وقب ولن وحظ ومب افزوده‌اند:
نشایذ که در شهرها [حظ: بر
راهها] بکذرم
مرا باز دانند و [حظ ومب بدون
و] کیفر برم
ب۳۰۶۰: (دوم) قا ولن: نیایم بجز، قب: شاذ
روشن، مب: بیایم یکی شاد، حظ: دلیر و
سرافراز و روشن روان.
ب۳۰۶۱: حظ: برکنار؛ قا بیت را ندارد.
ط وك وقب ولن وحظ و مب افزوده‌اند:
بیاموزش آرایش رزم را
نشایذ [قب: بشایذ] مکر [مب:
بجز] رزم یا بزم را
بذین کوذکی آن ازو دیذه‌ام
ز مردی کی از کس بنشنیده‌ام
[قب: نه بشنیده‌ام، حظ: کی اورا
پسندیذه‌ام، مب: که از مهتران
باز نشنیده‌ام]
ط وك وقب بیتی دیگر نیز افزوده‌اند:
تو از رفتن من روان شاذ [ك به‌خطی
دیگر: به پدرش باش و مرا یاد]
دار
بکاه پرستش مرا یاذ دار

ب۳۰۶۲: مب: که پیروز باشد؛
(دوم): حظ: داند کسی جز، مب: داند
یقین؛ ترتیب قا ولن وحظ ومب: ۳۰۶۳،
۳۰۶۲ مب افزوده:
به پیش جهان بان شب تیره کون
همی خواه پیروزی و رهنمون
ب۳۰۶۴: حظ: جوشوی؛ لن ومب افزوده‌اند:
که اویست برتر ز هر برتری
همان بندهٔ اوست هر مهتری
نه بی امر او کردد این زود [مب:
روز] کرد
نه بی رای او باشد این خواب و خورد
زمین و زمان [زمان و زمین] و
مکان آفریذ
توانائی و ناتوان آفریذ
بذویست [مب: برویست] امیدو
بدو [مب: ازو] پست باك
خداوند آب و کل و باذ و خاك
ب۳۰۶۵: تمام نسخ: باشدم یاور و؛ حظ افزوده:
کی اوهست برتر ز هر مهتری
همانا که مهتر زهر بهتری
ب۳۰۶۶: حظ: برآراست؛
(دوم) مب: پذر جان پر... و دل پر،

قا: بدل تنگ ورخساره‌اش بر ؛

ب۳۰۶۷ : (دوم) ط وك : رهی حنگ ، حظ : دهان ... بازداده ، مب: ببسته میانرا بکردار شیر ؛

ب۳۰۶۸ : ك ولن : کش باز ، حظ : کش باز بیند دگر ، قا وط وقب : کش بازبیند بذر ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن : دلش کشت ، حظ : داش کشته ، مب : برفتن دلش کشت ؛

مب افزوده :

همی گفت کای برتر از برتری
بفرمان تو دیو و مرغ و پری
سپردم بتو هوش و جان روان
چنین نام برده ستوده جوان
مگر کش برآید ز تنگی رها
بمن باز بخشش تو ای پادشا

ب۳۰۷۰ : قب : بستر بجز ؛

(دوم) : قا وط : ست ترياك ؛

ب۳۰۷۲ : قب ولن : را درمغاك ، ط : آرزو در مغاك ، ك : همان آز ــ ؛

(دوم) : مب : سرش با ، ط وقب ولن : را همی زیر خاك ، ك : ــ آوری ؛ حظ بیت را ندارد .

ب۳۰۷۴ - حظ : تو رنجور و ، لن : رنجی بری او دگر ، قا و مب : و دیگر کس آسان خورد ؛

(دوم) : مب : بنگرد ، قب ولن : سوی خاك و ، ط : سوی تنگ تابوت ، حظ : سوی خاك و . . . بنگرد ؛ حظ و مب افزوده‌اند :

که گر چند مانی بباید شدن
چنان رفتنی کش نبود آمدن

ب۳۰۷۵ : لن : بذو ، حظ بیت را ندارد .

ب۳۰۷۶ : لن جای مصراعها را عوض کرده .

ب۳۰۷۷ : ط وك وقب : به نیکی گرای و میازار ؛

قا ولن و مب بیت را ندارند . ط وك وقب افزوده‌اند :

منه هیچ دل بر جهنده جهان
كی با تو نماند همی جاودان
اگر چند مانی بباید شدن
پس این شدن نیست بازآمدن
ز خون سیاوش گذشتم بکین
بیاوردن شه ز توران زمین

لن نیزپس‌از بیت ۳۰۷۶ دوبیت نخست را بترتیب ۲ و ۱ افزوده است .

ب۳۰۷۸ : تمام نسخ : پاکیزه دل ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن : بر کش ،

حظ ومب: برکمان بای بر؛

ب۳۰۷۹: قب: کرد کاریست؛

(دوم) ط ولك وقب: توئی بی‌کمان کرده، قا: تو هستی همی کرده، مب: نه پرده وکرده روزکار؛

قا و مب عنوان ندارند. عنوان ط: داستان رفتن کیو بترکستان بآوردن شاه کیخسرو، لك: رفتن کیو بتوران زمین بطلب شاه کیخسرو، قب وحظ: رفتن کیو بترکستان بطلب کیخسرو، لن: رفتن کیو بطلب کیخسرو بتوران.

ب۳۰۸۰: لن: کردان... بیش‌آوری؛

(دوم) ط ولك وقب: برسرش داوری، مب: زپستی مکر؛

ب۳۰۸۱: بم وقا ولن: خواب با آن، قب وحظ: با او، مب: با وی، لك: —

(دوم): قب: خستو نیامذ، ط: سانذ که دادار هست، لن: که خشنود بایذ، لك: —

ب۳۰۸۲: (دوم) حظ: —

مب افزوده:

کذشتم بکفتار ز آغاز کین
بآوردن شه ز توران زمین

جو از خواب کودرز برداختم
کنون جستن شاه را ساختم
رای زدن ایرانیان از بهر آوردن شاه کیخسرو
یکی انجمن ساخت بشت کوان
وز ایرانیان هرکه بد بهلوان
بران انجمن جمله کرد آمدند
همی هرکسی رای دیکر زدند
چنن کفت کودرز با سرکشان
که ما را زکیخسرو آمد نشان
مرا کفت درخواب فرّخ سروش
سپرده بکفتار اوکوش و هوش
که این کارجز درخورکیو نیست
که در مرز او کردتر نیو نیست
اکر چه بسی رنج و سختی کشد
امیدش سوی نیکبختی کشد
بدست آورد خسرو نیو را
بآخر جو سختی کشد کیو را
جکوئید و این را چه پاسخ دهید
مرین خواب را رای فرّخ نهید
همه بهلوانان ایران زمین
بخواندند کودرز را آفرین

که خواب تو ای پهلوان جهان
نباشد بجز راست همچون نشان
بکیو آنکهی کفت کودرز پیر
که بسیج کار و برو ناکزیر
بدو کیو کفتا که فرمان کنم
روان پیش با تو کروکان کنم
وزان بزمکه برسوی خانه رفت
از اندوه بیژن روانش بکفت
بیاراست عزم شدن را بسیج
بخمّ کمند اندر افکند پیچ
بروزی کزین کیو بسته میان
به پیش پدر شد چو شیر ژیان
فروذ آمد از باره کیو دلیر
ببوسید دست سرافراز شیر
پدر تنک بکرفتش اندر کنار
ببوسید روی و سر نامدار

فرستادن کودرز کیو را بطلب شاه کیخسرو

فراوان همی داشت اندر برش
فراوان ببوسید روی و سرش
بکفتا برو کت خدا باد یار
همان رهنمای تو پروردکار
بیزدان سپردم ترا ای پسر
بکیخسروت باد او راه بر
باسب اندر آمد سرافراز کیو
کمر بست کرد سرافراز نیو
بتنها برون رفت و کس را نبرد
تن نام برده بیزدان سپرد

ب۳۰۸۳: ط وك وقب: خاك وآب؛
(دوم) لن: کش راه در هر مغاك، ط وك وقب: کنش [ط: لبش] را مکن تو خراب؛ مب از این بیت تا ۳۰۹٤ را ندارد. این ابیات را ذیل ۳۰۱۸ بهمراه ابیاتی دیگر آورده است که درجای خود اشاره شد.

ب۳۰۸۵: نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۳۰۸٦: ط وك ولن وحظ: توران؛
(دوم): قا: بهستی بر، ط: سرش ز انجمن، قب: سر — انجمن

ب۳۰۸۷: قا: جوان شاه؛
(دوم): قب ولن: حزجنکک و، ط وك: جزجنکک وشمشیرحست؛

ب۳۰۸۸: ط وك و قب و لن: داورکردکار، حظ: روشن‌کار؛
(دوم): حظ: باران ببار؛

ب۳۰۸۹: لن: آنچ جز؛

ب۳۰۹۰: ط وك: کیهان وخورشیدو، حظ: کیوان

و خرشید ؛ قا و ط و ك و قب و لن و حظ
افزوده‌اند :
خداوند هستی و هم [حظ : وزو]
راستی
وگر [حظ : اگر] نیستی خواهد
[لن : نخواهد ز تو کژی] وکاستی
ب۳۰۹۱ : ك : رای نیست ؛
(دوم) : ط وقب : جزازوی ازین ؛
ب۳۰۹۲ : نسخه‌ها بیت را ندارند . قب ابیاتی
افزوده [که لن ومب ذیل ۳۰۶٤ آورده‌اند] :
نه بی امر او گردد این روزکرد
نه بی رای او باشد این خواب و خورد
توانائی و ناتوان آفرید
زمان و زمین و مکان آفرید
خداوند باذ و خور و آب و خاك
بذویست امید و زویست باك
ب۳۰۹٤ : تمام نسخ : تا شهر ؛
(دوم) : ط : از راه ؛
ب۳۰۹۵ : (دوم) قا وحظ : خبر خواستی ، ط وك
وقب ولن : زخسرو بخوبی [لن : بخرّی] خبر
خواستی ؛
ب۳۰۹٦ : (دوم) قا ومب : کیو کردی ؛
ب۳۰۹۷ : (دوم) ك وقب : زدور از ، لن : برریختی ،
قا وط : زدور از ... بر ریختی ، حظ :
زدوراز ... خاك ریختی ، مب : وزان
پس بذو خاك برریختی ؛
ب۳۰۹۸ : (دوم) حظ : کسی نشنود ، مب : نشنود
نیزاوازاوی ، قا : همان نیزنشنود اوازاو ؛
مب بیت را پس از ۳۱۰۸ آورده و در
عوض اینجا دوبیت افزوده :
چنین هفت سال اندرآن کوه ودشت
بدو رنج و سختی همی میگذشت
ز نخجیر بودی مرو را خورش
هم از جرم گوران و لباس برش
ب۳۰۹۹ : (دوم) قا : بذ ازان ، لن : که او رهنمون ،
حظ : راه بربود ازآن ؛
ب۳۱۰۰ : مب : هشیار با ؛
(دوم) : مب : بدو ، حظ : بکشاذ ؛
ب۳۱۰۱ : حظ : یک روزکاندر ؛
ب۳۱۰۲ : (دوم) قا : بنوشی زدانش ، ط وك وقب
ولن : بشوئی دل از [لن : زدل] کژی و
کاستی ؛
ب۳۱۰۳ : ط وك وقب : بتوهر ؛
(دوم) : مب : تو من جان‌ن ؛
ب۳۱۰٤ : قب : بسیست ؛
(دوم) : قب : هرکسیست ؛

ب٣١٠٥ : قا وط وقب ولن وحظ : اکرزانکث،
مب : اکرزانکث پرسیم و ؛
(دوم) مب : زبانم نیابی، ط وك وقب ولن
وحظ : نیابی زبانم تهی، قا : زبانرا زپاسخ
ندارم تهی ؛
ب٣١٠٦ : قا وك وقب ولن وحظ و مب : ایذر
بجاست؛
(دوم) : قا: نخواهم کی کویی بجز کفت راست؛
ب٣١٠٧ : مب افزوده:
ندانم کسی را ازین نام من
ز ترکان و از چین و از انجمن
ب٣١٠٨: (دوم) مب: و بنداختش، حظ: سر
برون؛
ب٣١٠٩: قا ومب : همی کشت ، ط وك : همی
راند ؛
(دوم) : مب: ازوی بجای؛ مب افزوده؛
کرفتار شدن کیو بردست ترکان
یکی روز برکوشهٔ خفته بوذ
ز رنج دل آزرده و آشفته بود
ز ترکان بذو لشکری باز خورد
ورا خفته دیدند برخاك وکرد
ببستند دستش بکردار سنک
فکندند در کردنش پالهنک

برو هر کسی کفت بر کوی راست
چه مردی و بوم ونژادت کجاست
بدین کونه تنها بسان خدیو
چنین شکل و پوشش بکردار دیو
چنین پاسخ آورد کرد دلیر
غریبم ز من بخت یکباره سیر
پی اسب خویش آمدم چاره‌جوی
چنین در بیابان و کُه داده روی
که ترکان بغارت ز من بستدند
تو کوئی مرا جان ز تن بستدند
ازو باز جستند چندی نشان
نشانش نبد راست با سرکشان
بکفتند کین بدرکی بیهش است
که تنها بدین مرز مردم کشست
یکی خام کاو آوریدند زود
کرفتند ورا بدان همچو دوذ
بماند اندران رنج و سختی بسی
همی کرد خواری بدو هر کسی
یکی روز ترکی بدان مستمند
ببخشود و آزاد کردش ز بند
جوانمرد را نام الماس بود
هنر پیشه ترکی خوش انفاس بود

بخدمت برترك جندی گذاشت
به بیکاری آنگاه خود را بداشت
وزان بس شبی جون فرورفت هور
شداز رنگ شب همجو بشت سمور
فلك را بانجم بیاراستند
جو زربفت روی به بیراستند
براندیشه بنشست کیو سترك
جو آهو کریزان ز جنكال کرك
بشب در نهان رفت سوی کله
که نزدیکی شهر بودی یله
سبك بارهٔ خود بدست آورید
کزان کله‌بانان کس او را ندید
بمالید و بر او پس برنشست
هرانکس که پیش آمدش کرد بست
جو بروی جنان رنج کوتاه شد
دکر در پی جستن شاه شد

ب۳۱۱۰: مب: جنان؛
(دوم) : ط وقب : از رنج و ، ك : از رنج بند، لن : تیغ بند و دوال، مب : از بند تیغ و دوال ، حظ : میان خسته از تیغ و بسته دوال ؛ مب افزوده :

جو کیو دلاور بتوران زمین
بران سان همی کشت اندوهکین

ب۳۱۱۱ : حظ: جرم بور ؛
(دوم) : لن : خوردن و باذه‌اش آب ؛ مب جای مصراعها را عوض کرده و بعد علامت م و خ گذاشته است .

ب۳۱۱۲: ط وك وقب ولن ابیاتی افزوده‌اند :

بدانکه که [ك: بدانکه —] رستم [ط: ماذر] ازین روی آب / بیاورد لشکر هم اندر [ك : — اندر] شتاب
سپهدار توران بجنگ آمدش
دکر باره توران بجنگ آمدش
بپیران جنین [ك: جنا —] گفت بس شهریار [لن : بفرموذ کای هوشیار]
کی [لن: تو] کیخسرو شوم [ك : — سوم] را ایدر آر [لن: بیار]
ز ماجین بیاور بماذر دهش
برو [ك: بذو] هرسوئی دار بسته رهش
فرستاذ پیران هم اندر زمان
فرستادهٔ برهیونی جمان [ط وك : هیون دمان]
بیاورد بور سیاوش را
جوان برومند با هوش را

کسی کرد با ماذر [لن: سبردش بمادرهم]
آنجایکاه / کی بذ جای کیخسرو [قب: آن
خسرو] نیکخواه [لن: برامد برین نیزبک
جندکاه]
جو کیو دلاور بتوران زمین
همی کشت یکجند [لن: برانسان
همی کشت] اندوهکین
ب۳۱۱۳ : قا: باندیشه، قب: اندیشه شد.
(دوم) : ط ولن ومب : ببیش ، حظ : یکی
یارهور، قب: به بیش ... شد؛
ب۳۱۱٤ : حظ: بران؛
(دوم) : لن: وکیو را، مب: جهانرا غم وکیو
را ؛ مب افزوده:

دیدن کیو کیخسرو را و شناختن کیخسرو
او را

جو ننمود کام دلش روی بخت
کو پهلوان تنک دل کشت سخت
همی کفت با خود دریغا که رنج
بسی بردم و نیست امید کنج
دریغا که شد هرزه برباد عمر
در شادکامیم نکشاد عمر
دریغا که شد روزکارم بباد
بدل در نکشتم یکی روز شاد
وکر بی مرادی بایران شوم
سزاوار طعن دلیران شوم
وکرنه شوم قهر در اندهان
نشانم نداند کسی در نهان
باندیشه می‌رفت جون بنکرید
بران پهن صحرا یکی بیشه دید
ب۳۱۱٥: مب: وجوئی پر ، سایرنسخ : سبزه و
جوی [حظ: جای] پر آب ؛
(دوم) : قا وحظ: همان جای، مب: همه،
ط وك وقب ولن: جهان جای ؛ ط وك
ولن وقب ومب افزوده‌اند ؛
همی [لن و قب : دکر] کفت با دل
[مب : مانا] کی از جندکاه / شدستم
بدین مرز جویای [ط: جوینده] شاه
ب۳۱۱٦ : قب : درکذاشت ، مب : اسب آنجا
کذاشت ، لن : آمذ از اسب و اندر
کذاشت؛
(دوم) : لن وحظ ومب : همی دل بر
اندیشه، قب: همه دل براندیشه ؛ قا وط
وك بیت را ندارند .
ب۳۱۱۷: قب: کفت بادل که، ط وك: دکر کفت
با دل کی؛
(دوم) : ط وحظ : کی این، مب : بود

کان ؛قا بیت‌را ندارد. ترتیب مب: ۳۱۱۸، ۳۱۱۷

ب۳۱۱۸: مب: ایدر نیابم ، قا: بکفتا ز شه می‌نیابم نشان ؛

ب۳۱۱۹ : قا وط وك ولن ومب : کنون یا ، قب وحظ : کنون تا ؛

(دوم) : ط وقب وحظ: می‌کساران ؛

ب۳۱۲۰: قا وقب ولن: ودکرشاد؛

(دوم): حظ: کنبد وآورد کوز؛

ب۳۱۲۱: ط وك: برفشاند، قب: بخیره زبان، لن: بخیره زمان، حظ: زمان ؛

(دوم) : قا وقب ولن وحظ : خمیده روانم جو ، ط وك ومب : خمیده روانم جو پشت کمان ؛

ب۳۱۲۲ : (دوم) حظ : داده زمانش بباد، ك : داش د زمانه ؛

قب عنوان دارد : رفتن کیو و ماندن هفت سال .

ب۳۱۲۳: مب: ز کیتی مرا ؛

ب۳۱۲٤: حظ: سری بر، مب: بدل بر ؛

(دوم) : قا وط وك وقب ولن ومب: کشت تا دل [لن: شه] کند خواستار ؛

مب ابیاتی افزوده :

بدان مرغزاران همی بنکرید
بران پهن صحرا یکی خیمه دید
بنزدیکی خیمه آمد فراز
که تا جیست در زیر آن خیمه راز
زنی دید جون ماه ناکاسته
ازو کریه و نوحه برخاسته
بتنها بدان خیمه با سوك و درد
رخ لاله‌کون کرده جون لاجورد
بدو پهلوان کفت حال تو جیست
جنین نوحه و کریه از بهرجیست
فرنکیس بشناخت کو هست کیو
که دیده بدش با سیاوش نیو
سیاوش جو در بیش افراسیاب
بمهمانی آمد همی برشتاب
فرنکیس از طارمه کیو را
بدیده بدش هم شه نیو را
بپاسخ پری رو زبان برکشاد
بدو قصهٔ خویشتن کرد یاد
که کیخسرو راد پرورده‌ام
روان بیش مهرش فدا کرده‌ام
سر هفته آید بنزدیک من
که روشن کند روز تاریک من

سر زلفش از کرد شانه کنم
برو نام یزدان روانه کنم
بوقتی کجا بدرك افراسیاب
بخون سیاوشش آمد شتاب
فرستاد کس تا که او را بخواند
سیاوش بدانست خیره بماند
جو جاره ندید از نشان شد نژند
فرنکیس را داد بسیار پند
که از تخم کودرز کشواذکان
بیاید سواری از آزادکان
شما را بمردی بایران برد
وز ایذر بمرز دلیران برذ
نشانند خسرو بشاهنشهی
بسر برنهندش کلاه مهی
بکفت پذر خسرو تیز هوش
سوی راه ایران نهادست کوش
پری رخ جو این داستانها بکفت
رخ پهلوان همجو کل برشکفت
ز شادی خروشش بکیوان رسید
نشاطش برین هفت ایوان رسید
وزان پس بدان کلرخ خوب جهر
جنین کفت کیو دلاور بمهر

که کر تو یکی سخت بیمان کنی
که رازم زهر خلق پنهان کنی
بکویم ترا یکسره راز خویش
نپویم سوی کژی از کم و بیش
هم اندر زمان ماه سوکند خورد
جنان کش بفرموذ شیر نبرد
بذو کفت کیو دلاور منم
کیانرا بهرکار یاور منم
هم از تخم کودرز کنداورم
کنون هفت سالست تا ایدرم
به بیمودم از بهر شاه جهان
همه مرز توران کران تا کران
کنون آخر رنج و سختی رسید
امیدم سوی نیکبختی رسید
سمن رخ ز کفتار او شاد شد
وز اندیشهٔ کیتی آزاد شد
بذوکفت روز تو فرخنده باد
رکیب ترا آسمان بنده باد
وزان بس ورا جایکاهی نشان
همی داشت کامد چراغ مهان
ز ترکان تنی چند با او براه
ز بهر پرستش بهر جایکاه

بدو گفت مادر نهان کای دلیر
بیامد گو نامبردار شیر
همه هر چه او گفته بد بازگفت
که اکنون همی دارمش در نهان(کذا)
جهانجوی ازان خوب گفتار اوی
بخندید و شد تازه رخسار اوی
بمادر بگفتا که از من سلام
بگیو دلاور رسان هم پیام
بگویش گزین بار تنها برت
بیایم به بینم رخ انورت
همانگاه خورشید نام آوران
بگفت این و برگشت باآن سران
دگر هفته تنها شه کامکار
بیامد بدیدار آن نامدار
چوگیو سرافراز شه را بدید
بر ایزد بسی آفرین گسترید

ب۳۱۲۵: مب: بنزدیکی چشمه تابان ؛
(دوم): مب: پور، سایرنسخ: دلارام بور؛
ب۳۱۲۶: قا ولن ومب: جام می برگرفته؛
(دوم): ط: درزده، لن: دستهٔ رنگ رنگ، حظ: در زده دستهٔ گل برنگ ؛ قا این عنوان را دارد: رسیدن گیو به کیخسرو و شناختن یکدگر را ، مب: رسیدن گیو به چشمه وشناختن شاه کیخسرو او را

ب۳۱۲۷: (دوم) لن: آمده رایت، مب: بتابید زو رایت ؛ ك ابیات ۳۱۲۵ و ۳۱۲۶ را تکرار کرده .

مب افزوده :

رخی همچوخورشیدوقدی چوسرو
دو رخسار مانند خون تذرو
بدیدن چو ماه و برفتن چو کبک
رهی شد ورا عرعرو سروکبک
بگرد مهش طوق از مشک ناب
چو شب تاختن کرد برآفتاب

ط عنوان دارد : رسیدن گیو بنزد شاه کیخسرو

ب۳۱۲۸: تمام نسخ: گفتی کی با طوق بر ؛
(دوم): ط ولك وقب : ز بیجاذه تاج ، حظ : و برسرز بیجاذه، قا ولن ومب : وبرسرش بیجاذه [مب: بناذه] تاج

ب۳۱۲۹: لن: آید ، قا وحظ: از بوی او ، ط: مشک آمد ار توی، قب: مشک آمد از موی ، مب: بوی فرأز آمد از مهر اوی، ك: بوی مشک— ؛
(دوم): بم: از بوی او، لن: آیذ، قا وط ولك وقب: از روی ، مب : همی تافت

خورشید از چهر اوی ؛

مب افزوده :

ملک از فلک گفتی اندر زمین

بیامد بران شاه کرد آفرین

نظاره خور و ماه برروی اوی

پرازمشک شد دست ازبوی اوی

ب۳۱۳۰ : ط وك وقب : این جز از ، مب : همی گفت ، لن : گفت کین را بجز ؛

(دوم) : لن ومب : چهرجز ، حظ : جرار درگاه ؛ مب پس از این بیت ۳۱۳۲ را آورده است .

ب۳۱۳۱ : قا : پیاده شد و ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن : دل شاه ، قا : جو ببل اندر ، حظ : جو نیک . . . یل شاه ، مب : آمد یل نامجوی ؛

ب۳۱۳۲ : قا بیت را ندارد . مب افزوده :

شده خیر گیو از بهر چهر اوی

ازان شادمان شد دل مهر جوی

ب۳۱۳۳ : حظ : از دور او ، مب : جو کیخسرو اورا شتابان بدید ؛ قا بیت را ندارد .

ب۳۱۳۴ : ط وك وقب : کین مرد ، مب : همی گفت ، قا : گفت شه این جزاز گیو ؛

(دوم) : ط وك : درین ، لن : برین ، قا : زینشان ، حظ : خود نشان ؛

ب۳۱۳۵ : (دوم) لن : تا بوم ؛ مب افزوده :

چو تنگ اندر آمد گو نامدار

برآمد ز دل خسرو شهریار

همی خواست گوید ابا گیو راز

که تو گیو گودرزی ای سرفراز

که گیو سرافراز خسرو پرست

بدو گفت کای شاه یزدان پرست

لن عنوان دارد : رسیدن گیو بکیخسرو بتوران زمین

ب۳۱۳۶ : نسخه‌ها بیت را ندارند و در عوض افزوده‌اند [غیرازمب] :

بدو گفت گیو ای شه [قا وحظ : گو] سرفراز / خرد را [لن وحظ : جهانرا] بنام [لن : بمهر] تو آمد [قا : باذا] نیاز

ب۳۱۳۷ : لن : بدانم ، قا : بزرگی و بور ؛

(دوم) : ط وك وقب ولن : وباهش توئی ؛ مب افزوده :

خرد را بنام تو آمد نیاز

ابا شاه با دانش و سرفراز

بدو گفت کیخسرو آری منم

جهانرا یکی خسرو نو منم

ب۳۱۳۸: مب افزوده:

که باکبر و با خود کین آمدی
ز دیدار تو دور بادا بدی
چگونه سپردی مرین دور راه
زطوس و زگودرز وکاوس شاه
چه داری خبر تن درستند و شاد
زخسرو همی بردل آرند یاد
جهانگیر رستم کو بیل تن
چگونست دستان و آن انجمن
چو بشنید کیو این سخن خیره ماند
زبانرا بنام جهانبان براند
یقین گشت اورا که جز شاه نیست
همان خواب گودرز کم راه نیست
بدو گفت شاها تو کیخسروی
که اندر جهان شهریار نوی

ب۳۱۳۹: مب بیت را ندارد.

ب۳۱۴۰: (دوم) مب: خوری، حظ: بادی و فرهی؛

ب۳۱۴۱: ط وك: خسرو کی ای، حظ: چنین گفت؛

(دوم) مب: ماذرم از پدر؛

ب۳۱۴۳: (دوم) قا وط وك وقب وحظ ومب: کی ایذر؛

ب۳۱۴۴: (دوم) لن ومب: بدیذ آورذ؛

ب۳۱۴۵: (دوم) حظ و مب: سپهدار کیو، لن: بیاید بتوران سرافراز؛ قا بیت را ندارد.

ب۳۱۴۶: مب: شما را، حظ: برتخت؛

(دوم): مب: سوی نامداران، ط وك وقب: بنزد دلیران و، قا بیت را ندارد.

ب۳۱۴۷: قا وط وقب ومب: جهانی بمردی؛

(دوم): قا: همین؛

ب۳۱۴۹: قا: نشان بزرگی؛

ب۳۱۵۲: لن: از کی کیقباد، مب: بداز که از کیقباد، حظ: بدآنکه از کیقباد؛

(دوم): حظ: بران، ك: — ترا نژاد؛

ب۳۱۵۳: مب: جنان دید؛

ب۳۱۵۴: (دوم) مب: بشادی، ط وك: برو خواندش آفرین، قب: برو خواندند آفرین، قا: برو خواند جند آفرین؛

ب۳۱۵۵: قا: تخت گاه، سایر نسخ: تخت شاه؛

(دوم): ط وك وقب: رستم کینه خواه، لن: رستم رزمخواه؛ مب پس از این بیت ۳۱۶۳ را بصورت زیر آورده و آن را درجای خود نیز ضبط کرده است:

وزان هفت ساله غم و رنج اوی
ز گستردن خواب و رکنج اوی

ب۳۱۵۶: ط وك وقب: ای سرافراز کی؛
(دوم): حظ: سرافراز بیدار فرخنده، قب: جهاندار و ، ط : جهاندار بیدار فرخنده ، ك : — بیدار ؛ مب بیت را ندارد .
ب۳۱۵۷: حظ : جهاندار و ، ط وك : جهاندار جوینده، قب ولن: داننده، مب : بکفتا که داننده؛
(دوم) : تمام نسخ: کرسبردی ؛
ب۳۱۵۸: تمام نسخ: بشاهی جهان ؛
(دوم) : لن : مهان ، حظ : وجای مهان ، قا وك وقب : بزرگان و تاج [قا: جای] مهان، ط : بزرکان و تاج شهان ؛ مب بیت را ندارد .
ب۳۱۵۹: مب: خورمی، حظ: مرا دل بدین ؛
(دوم) : مب: زمین ؛
ب۳۱۶۰: ط وك وقب ولن : بایران که ؛
(دوم) : حظ : بحکم وکرایش؛ قا بیت را ندارد . ط و ك و قب و لن و حظ و مب افزوده‌اند :
سیاوش [حظ : سیاوخش] را زنده کر دیدمی / ز تیمار ورنجش نبرسیدمی [ك وقب: نپرسیدمی، حظ : بپرسیدمی، مب: بدین تازه روبی نکردیدمی]
ب۳۱۶۱: ك : —
(دوم) : ط وك ومب: برآورد؛
ب۳۱۶۲: ط: ازان راه ، مب: از بیشه؛
(دوم) : مب: همی کفت هرکونه با پور شاه ؛
ب۳۱۶۳: مب: درد خود، ك: هفت —
(دوم) : ط وقب وحظ : کستردن خواب ، مب: کستردن خواب وزخورد خود، قا: کستردن راه وز جهراو، ك: — ن وآب، مب بیت را ذیل۳۱۵۵ نیز آورده است .
ب۳۱۶۴ : تمام نسخ : شاه‌کیو این [حظ: آن] سخن ؛
(دوم) : مب : که دارای ، قب: کیهان جه ؛
ب۳۱۶۵ : (دوم) قا ولن وحظ ومب : و درد و آرام، ط وك : بوشش و رنج و کرم و کذاز ؛
ب۳۱۶۶: قب: بفکند بر، حظ: بفکن فر؛
(دوم) : قا: باو بر، مب: پا و سر، لن: کشته بی ؛

ب۳۱۶۷: مب: وز ایران؛ ط وك پس از این بیت ۳۱۷۰ را آورده‌اند.

ب۳۱۶۸: لك وقب: درد رنجش، حظ: از رنج دیده بسوخت؛

(دوم): حظ: دلش پر؛

ب۳۱۶۹: قا وحظ: گفت اکنون، مب: همی گفت غمها و رنج؛

(دوم): قب ولن ومب: بخت و، قا: بردمد بخت و؛ حظ: زور و آرام؛ ط وك بیت را ندارند.

ب۳۱۷۰: (دوم) مب: بدان تا؛ مب افزوده:

کنون تا نیابد کسی آگهی
بباید شدن سوی تخت مهی
کی تاجور گردن افراخته
بشد تا کند کار ره ساخته

گفتن ساختن گیو برلشکر برادر بیژن و کشتن ایشان را

بساخت که او بد نگهبان اوی
روان بود پرمرز فرمان اوی
برادر بد او را ز بیژن یکی
فرستاد و درخواست زو اندکی
که تنها خود وجندی از سرکشان
ز نخجیر گوئی کند خون فشان
ده و هشت تن برگزید از سپاه
زخویشان خود جندی ازتخم شاه
فرستاد با او بنخجیرگاه
بتنگی رسیدند شاه و سپاه
بدان تنگ بی بن نهان بود گیو
که او را نشان داده بد شاه نیو
سر تنگ بگرفت شاه دلیر
خروشید گیو دلاور جو شیر
دو شیر دژم در میان رمه
فتادند جون گرگ روز دمه
جهانجوی با تیغ الماس‌گون
بهر زخم ترکی فکندی نگون
ازیشان کسی کر بسر درز داشت
بجان زخمی ازگیو گودرز داشت
ز ترکان نشانی بیکدم نماند
وزان خستگان خسته جائی نماند
بکرد آنگهی خسرو پاك دین
جهان آفرین را بسی آفرین
بخون پدرگفت زاین من
همینست کین نخستین من

ب۳۱۷۱: قا وط وك وقب ولن وحظ: سپهبد نشست؛

(دوم): تمام‌نسخ: همی‌رفت‌پیش‌اندرون

[قا: اندرش] کیونیو ؛
ب۳۱۷۲: مب: وزان تیغ ؛
(دوم): قا ولن: آمدش بی ؛
ب۳۱۷۳: (دوم) ك وقب: کل وخار، مب: کل اندرفکندی تنش ؛
ب۳۱۷٤: (دوم) ط وقب: دوتن را جوآمد دل ، مب: که آنرا سیاوش بنیاد کرد، ك: ــ ، مب افزوده:
سوی بوستان راند باکین و درد
جوآمد دو تن را دل وهوش کرد
[ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۱۷٤]
بیامد بر مادر مهر جوی
زگریه دو جشمش بکردار جوی
سوی کاخ رفتند هردو بهم
فرنکیس برجست دل پر زغم
بکفتند با او ز حال و خبر
وزان داستان کذشته بسر
ط و ك این عنوان را دارند: آمدن شاه کیخسرو [ك: کیخسرو] وکیو از مرغزار بنزد فرنکیس؛
ب۳۱۷٥: (دوم) مب: برین؛
ب۳۱۷٦: (دوم) ط: نهان دلیران، قا: جنان جون بوذ مردم راه جوی [ر.ك به مصراع ۲
ب ۳۱٦۹]؛
ب۳۱۷۷: (دوم) قا: برتن، ك وقب ولن: برسر؛
ب۳۱۷۸: حظ: وزین، ط وك وقب: زما آکهی، مب: که کر آکهی؛
(دوم): بم: نتازد بخواب، قب: ونیازذ، مب: ونارد، قا: ونتازذ، ط: بیارد بخورد و ىمارذ، ك: ــ رذ بخواب ؛
ب۳۱۷۹: مب: درآید؛
(دوم): حظ ومب: شده ناامید؛
ب۳۱۸۰: (دوم) ط وقب: نبینند نیز آشکار، حظ: نبینتد بیش آشکار ، مب: نه بینند از آشکار، لن: نماند نه نیز آشکار، ك: ــ را نهان ؛
ب۳۱۸۱: قا: خواه بر؛
(دوم): ط وك وقب ولن وحظ: مرز ما، قا: همین مرز ما جای ؛
ب۳۱۸۲: حظ: باك فرزند ، قب: بافرین فرو فرزند ، مب: کنون ای جهانجوی فرزند؛
(دوم): حظ ومب: تابکویم یکی، قا وط وك ولن بیت را ندارند ؛ ترتیب قب وحظ ومب: ۳۱۸۲،۳۱۸۳
ب۳۱۸۳: ط وك وقب: اکر اکهی، لن: وکر

آ گهی، حظ: مگر کاگهی؛

(دوم): ط ولن ومب: از آباد؛

ب۳۱۸۴: (دوم) حظ: به بینی بکردار خرم بهار؛

ب۳۱۸۵: ط وك وقب ولن: یکی جویبار، حظ ومب: یکی‌مرغزارست، قا: یکی جویبارست روشن روان؛

(دوم): بم: دیدنش دیده، ط وك وقب ولن وحظ ومب: زدیدار او تازه، قا: ز دیدار او پیر گردد جوان؛ ترتیب قا وط وك و قب ولن ومب: ۳۱۸۶، ۳۱۸۵

ب۳۱۸۶: قا وط وك وقب ولن ومب: توباکیو [ط وك وقب: و] زین؛

(دوم): ط وقب ولن: مرغزاران براه، مب: برو تا سرمرغزار، ك: مرغزاران —، حظ بیت را ندارد. قا وط وك وقب ولن ومب افزوده‌اند:

ببالا برانی یکی مرغزار
به‌بینی بکردارخرم [مب: خورم] بهار

لن پیش ازاین بیت، بیتی دیگر نیز افزوده:

ببینی یکی کوه سر بر سپهر
که بر روی نساید همی ابر چهر

ب۳۱۸۷: قا ولن: کنیذ کشذ؛

(دوم): بم: گهی خواب، قا وط وك وقب و حظ: در خواب راه [ط وك وقب: رای] سپهبذ، مب: زبد خواه راه سپه بد، لن: درخواب راه سپهبذ کشد؛

ب۳۱۸۸: حظ: اندرین؛ ترتیب مب: ۳۱۸۸، ۳۱۸۹، +، ۳۱۹۰

ب۳۱۸۹: (دوم) قب وحظ: تو بردار، قا ولن: جنورام ... بردارکام، ط وك: جو آرام کیرذ توبردار، مب: جوآرام گیرد توبردارجام؛

ب۳۱۹۰: حظ ومب: تنگ، لن: برو بیش او تنگ، قا: — برش تنگ بکشای جهر، ط وقب: برو بیش‌او نیک [قب: تنگ] و، ك: برو بیش او تنگ و بردارجهر؛

(دوم): قا: بیسا و، مب: بخواری تو بیسای، ط وك وقب ولن: وزان پس [لن: بخوان و] برو مال دستت بمهر؛

مب افزوده:

یکی اسب بینی که اندر جهان
ندیدست کس آشکار و نهان

ب۳۱۹۱: مب: نابدید؛

(دوم): مب: بدو، ط وك: رای روز؛

ب۳۱۹۳: قا وط ولن وحظ: درکوه، قب: بر

مرغزار ، مب : بردشت و برمرغزار ؛

ب۳۱۹٤ : مب : کیتی بسوز ، قا : — بارکی ؛

(دوم) : مب : بنعلت زمین را بدشمن بدوز ؛

لن افزوده :

کجا یابد او مر ترا بی کمان

جو بشنید خسرو جو شیر ژیان

مب افزوده :

جو آید بتوران بکین خواستن

عنانش ترا باید آراستن [ر.ك

به ب ۲۲۰٦]

ب۳۱۹٥ : ك : —

(دوم) : قا وط وقب ولن ومب : در بیش ،

حظ : از بیش ؛

قا عنوان دارد : رسیدن کیخسرو به شب

رنکث بهزاذ وشناختن اسب او را ومطاوعه

نمودن بموجب وصیت سیاوخش ، لن : کرفتن

کیخسرو اسب به زاذ را ، مب : کرفتن

کیخسرو شبرنکث بهزاد را .

ب۳۱۹٦ : حظ ومب : بران ، ط وك وقب : برزبالا ؛

(دوم) : ط وك وقب ومب : راه جوی ،

حظ : بودم مردم ؛

ب۳۱۹۷ : ط وقب : کله جون بیامذ ، ك : کله

جون —

(دوم) : قب : و سیراب کشتند ؛ لن

افزوده :

شتابان بشذ خسرو سرفراز

بنزدیک آن جشمه آمذ فراز

ب۳۱۹۸ : حظ : بهزادکی ، قا : بهزاد ویرا ، مب :

بهزاد و شه را ؛

(دوم) : مب : بانکث سرد ؛ ط وك بیت

را ندارند . ط وك ولن [لن پس از

ب ۳۱۹۷] افزوده‌اند :

ببهزاذ بنموذ زین و لکام

بران [قب ولن : بذان] تا برآیذ

بر [قب : آیدش بر ، لن : آیدش

از] آن کارکام

ب۳۱۹۹ : بم وقا : سیاوش حد نکث ، حظ : نشان

سیاوش ، ط : سیاوش بکنکث ، ك :

سیاوش — ؛

(دوم) : بم : حناح بلنکث ، ك ولن : جناح ،

ط : رکاب ... جناع ، مب : رکاب ...

جنای ، قا : وجناغ — ك

ب۳۲۰۰ : لن : برآبخور ، قا وط وك وقب ومب :

برآب خورجای ؛

(دوم) : قا ومب : وزانجایکه بای ننهاذ ،

لن : که زاکه [روی عبارت نوشته به

خطی دیگر:جنان]،حظ بیت را ندارد.

ب۳۲۰۱ : (دوم) قا : و باز ـ ی او ؛ لن و مب افزوده‌اند:

همی بوذ برجای شبرنگ زاد
زدوجشم خود [لن : او] جشمها
برکشاذ
شهنشاه [لن : سپهدار] با کیو کریان شده
[لن : شدند] / برآتش توکوبی که بریان
شده [لن : جو برآتش تیز بریان شدند]
کشادند ازدیدها [لن : دیذکان]
هردوآب
زبان برکشاده بافراسیاب [لن :
بر زنفرین افرسیاب]

ب۳۲۰۲ : حظ:او روی و موی،لن ومب:بمالید دستش ابر [مب:بران] جشم و روی؛

(دوم) : قب وحظ ومب : بشخود روی ، ك:و بخسوذ روی؛

ب۳۲۰۳ : قا ولن:لکامش بسر کرد و؛

(دوم) :قا وط وك وقب ولن ومب:همی‌از، حظ:همی از.:. بسیار یاد؛

ب۳۲۰٤:قا ولن:برزین و بفشارد،طوك وقب: برزین بیفشرد، مب:برزین بیفشارد،حظ: جو بشنید برزین بیفشرد؛

ب۳۲۰۵:(دوم) قا: ببویذ و، حظ : بتازید و بر کیو؛

ب۳۲۰۷ : حظ : کفت اهرمن ، ط وك : کین اهرمن؛

(دوم) :حظ:کشت‌درزبراوی،ك:ـ؛

ب۳۲۰۸:(دوم) لن:همه رنج ؛ مب افزوده :

برین بود تا خسرو آمد بدید
ازو رایت مهتری کستريد

ب۳۲۰۹:مب:ازکوه،حظ:کوه راه،ك : نیمه زان راه ببرید شاه ، ط : نیمه زان کوه ببریذ راه؛

(دوم) : حظ:کران بارکردآن رکیب سیاه،ك:ـ؛ مب افزوده :

ابر جایکه باز آرام یافت
ابر پشت بهزاد شه کام یافت

ب۳۲۱۰:ط وك:همی رفت تا ؛

(دوم) : ط وك وقب : سخن‌کفت،قا : همی‌آفرین خواند برشاه ؛ ترتیب ابیات قا: ۳۲۱۰،۳۲۱۸،۳۲۱۹،+،۳۲۱۵، ۳۲۱۶،++،۳۲۱۳،۳۲۲۰ و...

ب۳۲۱۱:قا بیت را ندارد .

ب۳۲۱۲: (دوم) حظ:شود بر؛قا بیت را ندارد.

ب۳۲۱۳: ط وك:بذین ایزدی،قب:بذان ایزدی،

لن: بذین ایزدی برز وفر؛
(دوم) : بم : اندرآری، ك وحظ: به بینی
روان، مب: بمردی درآئی به بندی میان ؛
ب۳۲۱٤: (دوم) قب: آیذت، قا بیت را ندارد.
ب۳۲۱۵ : قب : اندیشه‌ای، قا ولن وحظ ومب:
جنین کردی اندیشه‌ای؛
(دوم) :مب: بنزد جوان، ط وك وقب: آمد
ببردآن، لن: بخنک جوان؛
ب۳۲۱٦: قا وط وك وقب ولن: کرد باذ؛
(دوم) : قا وط وك وقب ولن: برازغم روان
من و دیو شاذ؛ قا افزوده :
شد این رنج من هفت ساله بباد
و دیکر کی عیب آورم بر نژاد
[ر.ك به ب۳۳۲٤]
جو کیو آنجنان دیذ بردش نماز
جنین کفت کای مهتر سرفراز
[ر.ك به ب۳۱۳٦]
ب۳۲۱۷: حظ: ازآب اندر؛ قا بیت را ندارد .
ب۳۲۱۸: (دوم) تمام نسخ: دل بد ؛
ب۳۲۱۹: ط وك وقب: اورندی، حظ: اورنکی،
لن: اورنکی وجاه وفر، مب: توئی پرورانیدهٔ
رای و فر ؛
(دوم) : لن : داده ، قا وط وقب وحظ :
برامیخت زیبا هنر یا [حظ: نا]، مب:
بیامیخت زیبا هنر با، ك : — زیبا هنر؛
قا افزوده :
بذو کفت کیخسرو ای بهلوان
بکویم جه اندیشه کردی روان
ب۳۲۲۰ : ط و ك : ببالای ایوان ، قا : ز بیشه
بایوان ؛
(دوم) : قا: جاره جو، حظ: شاه جوی ؛
لن بیت را ندارد .
ب۳۲۲۱: مب: بنزد ؛
ب۳۲۲۲: مب: سازشان ؛
(دوم) : بم: کسی‌آکه از رازشان، قا:
ز اسرارشان ؛
ب۳۲۲٤: (دوم) قا ومب: همی کرد، ط وك وقب:
روان سیاوش‌راکرد، لن: روان سیاوش
همی ؛ مب افزوده:
همی کرد نفرین بافراسیاب
دلی پر ز حسرت لبی پر ز باد
زبس‌خون که‌ازدیدکان راندودل
همه خاك زیر بیش کشت کل
ب۳۲۲۵: ط وك وقب ولن: ازدو، مب: ازین‌سان
همی بود با سوك و درد؛
(دوم): حظ: سوی کوه؛

ب۳۲۲۶ : (دوم) لك : نبذآن ، قب: کس آگاه اندر، قا : ازان کس نبوذ آکه ؛
ب۳۲۲۷ : (دوم) قا: کهر بود، مب: درم بود ؛
ب۳۲۲۸:قب: کنج و ؛
(دوم) :قا : کرز کوان ، مب: تیرو کرز ، ط : وکرز وتیغ کوان ، قب: کرز و کمان ؛
ب۳۲۲۹ : قا ولك وقب وحظ: سر کنج ، مب: سر بیش کنج بکشاد بسر ؛
(دوم) : مب: دردو ، لن:خون دل از ؛ ط از این بیت تا بیت ۳۴۱۳ را ندارد . ترتیب صفحات درست است و بیت ۳۲۲۸ در پایان صفحهٔ ۱۳۰ و بیت ۳۴۱۳ در اول صفحه ۱۳۱ است . منتهی درحاشیهٔ صفحهٔ ۱۳۰ رادّهٔ «سر کنج» را آورده است که نمودار کلمهٔ اول بیت اول صفحه بعدست.
ب۳۲۳۰ : مب : کای دیذه ، قا : کیو ای دیده رنج ؛
(دوم) : لك : آنجه خواهی ببران زکنج؛
ب۳۲۳۲ : (دوم) قا : ای شاه روشن روان؛ ترتیب ابیات در تمام نسخ: ۳۲۳۳، ۳۲۳۲
ب۳۲۳۳: لن: که ما باسبانیم ؛
(دوم) :قا وقب وحظ ومب: فداکردن ؛
ب۳۲۳۴ :قا : بهارو، لك وقب ولن وحظ :بهاران بهشت؛
(دوم) قا ومب: راند همه، لك:تو یابذ ؛
ب۳۲۳۵: (دوم) لن : بدسکالانت، قب: بدسکال تو افکنده، قا ولك ومب : بدسکالان تو کنده، حظ : بدسکالان توافکنده ؛
ب۳۲۳۶: مب: جو بفکنده بر ؛ حظ عنوان دارد: ردن کیخسرو ومادرش بایران زمین .
ب۳۲۳۷: حظ: زهرسوکی؛
(دوم) : حظ : ببردند چیزی کی ؛
ب۳۲۳۸: لك ومب: ترك بر ؛
(دوم) : قا: سلاحی، قب: همان خنجر و تیغ و کرز کران [ر. لك به‌مصراع ۲ بیت ۳۲۲۸]
ب۳۲۳۹: قا: را بازکرد؛
(دوم) :مب: بیاراست؛
ب۳۲۴۰ : (دوم) لن ومب : بدان ؛ مب عنوان دارد : روی نهادن کیخسرو وفرنکیس و کیو بایران .
ب۳۲۴۱: مب افزوده :

شتابان بایران نهادند روی
نهانی زهرکس همی پوی پوی

ب۳۲۴۲: قا: نهادند روی؛
(دوم) : حظ : نهانی جون بوذ کرم نرم ،

قا: چنان جون بوذ مردم جاره جوی [ر. ك
به ب ۳۱۹۶] لن عنوان دارد : رفتن کیو
و کیخسرو وفرنکیس بایران ؛
ب۳۲۴۳: قا ومب: جو شد، ك : همه شهر، قب:
جو شد... کفت و، لن: همه شهر... کفت
و، حظ: جو شد ... بران کفت و؛
ب۳۲۴۴: حظ: نماندآن .
(دوم): مب : بنزدیك بساخن بکفت، ك:
— ؛ مب افزوده :

بساخن رسید آکهی ناکهی
که از مرز ایران بشد فرهی
بخون بذر خسرو کینه جوی
زخون سران راند برجاره جوی
شتابان بنزدیك بیران دوید
ورا آکهی داد زانج شنید

ب۳۲۴۵: حظ : زتوران؛ك بیت را ندارد.
ب۳۲۴۶: حظ: سوشهر؛ ك :نهادست ؛
(دوم): لن:شاه ویل، قب: کینه جوی؛
ب۳۲۴۷: (دوم) قاوقب ولن وحظ: شاخ درخت،
ك : —، لن افزوده [بیت اول را مب نیز
دارد] :

همی کفت با دل [مب: خود] که آمذ بدید
سخن هرجه کوشم ز مهتر شنید
جکویم کنون بش افرسیاب
مرا کشت نزدیك او تیره آب

مب افزوده :

چه عذر آورم بیش افراسیاب
همی کفت و دو دیذکان پر زآب
ندانم چه‌آید بدین بوم و بر
ز جنکی که کرد او که یابد کذر
ز کفتار اخترشناسان نشان
بدید آمد ای فخر کردنکشان

ب۳۲۴۸: بم: زترکان ؛
(دوم) :قا وك وقب ولن وحظ: کردو،
مب:نستیهن و ؛ حظ جای مصراعها را
عوض کرده است.
ب۳۲۴۹: (دوم) قا وقب ولن وحظ ومب: برفتند
کرد از درکارزار، ك: — ؛ قا وك وقب
ولن وحظ افزوده‌اند :

سپهبذ جو نستیهن و بارمان
کجا بیل را کفت بیکارمان

مب افزوده :

جو نستیهن و کرد کلباد نیز
کجا بیل را کفت برکار حیز

لن و مب بیتی دیگر افزوده‌اند :

جنین [مب : همی] کفت بیران
بلشکر که هین
مخارید سرها ابر بشت زین
مب عنوان دارد: لشکر فرستادن بیران دنباله
کیو و کیخسرو.
ب۳۲۵۰: ك: کیورا نیزه؛
ب۳۲۵۱: (دوم) قا : اختر بدست او، مب: اختر
بد او این بر؛ نسخه‌ها افزوده‌اند:
اکر [مب: که کر] آب بکذارد آن بدنشان
جه ارذ [مب : بدآید] بدین مرز [حظ :
برین مرزو] برسر کشان [حظ: این، مب:
کردنکشان]
ب۳۲۵۲: قا وقب ولن: بذین، مب: ازین؛
(دوم) ك وقب ومب : برفتند و، قا: بیدار
سه؛
ب۳۲۵۳: حظ: فرنکیس را ؛
ب۳۲۵۵: قا: کیو را دل بخشم، ك: خفته — ؛
ب۳۲۵۶: (دوم) قا : اسب مردان ، مب : ساز
کردان، لن: بوذ رسم سالار نیو؛
ب۳۲۵۷: قب ولن : سرش شیرترك ، حظ : در
سرش خوذ و ترك، مب: زره برتنش بود و
برسرش ترك، ك: دربر— ؛
(دوم) قا : تن برنهاده ، ك وقب ولن : دل
ارغنده و تن نهاذه ، مب : دل اکنده و
دل نهاذه، حظ: دل آن عده وتن نهاذه ؛
ب۳۲۵۸: حظ: کرد سواران بدید؛
ب۳۲۵۹: (دوم) قا وك ومب: وجان هزبر، حظ:
وکام هزبر، قب ولن: کنارنکث شد مغز
وجان؛
ب۳۲۶۰: لن: درآمذ، قب: مهان سواران ، قا :
بتنکث سواران ؛
(دوم) حظ: ز بیکار او، مب: او دشت
شد ؛ ك و قب عنوان دارند: جنکث کیو
[قب: کیو کودرز] با ترکان؛
ب۳۲۶۱: (دوم) لن: زبولادبرز، قا: آتش زبولاذ
کرز؛حظ بیت را ندارد.
ب۳۲۶۲: قا: زخم بولاذ ؛
(دوم) قا وك وقب‌ولن‌وحظ: همه سرشد
از، مب: همه کرد از ؛ قا وك وقب ولن
وحظ افزوده‌اند:
دل کیوجونان بذی[ك وقب: حندان‌شد
از، لن : خندان شد از ، حظ : خویان
شدی] روز خشم / که جون جشمه
بوذیش دریا بجشم
ب۳۲۶۳: قا ولن وحظ ومب: وزان؛
(دوم) ك و قب وحظ: لشکری کشن و

[حظ بدون و] شیر ، مب : لشکرکشن
شیر ، لن : سرلشکرکشن وشیر؛
ب۳۲۶٤ : (دوم) قا : ز خون شد نیستان همه دست
و راه ؛
ب۳۲۶۵ : حظ : غمین شد ؛
(دوم) ك و قب و مب : کشت جون ، لن :
جون کلستان ؛ قا بیت را ندارد . مب
افزوده :
برآورد نیزه یل شیر کیر
بیوشید رخسار خورشید و تیر
همی‌زد جب وراست‌وزبیش‌وپس
بر نیزهٔ او ناستاد کس
به نیزه یکی را ز زین خدنک
ربود و بینداختی زیر چنک
همی این بران آن برین بربسفت
توکفتی ز ترکان روانها بکفت
ب۳۲۶۶ : مب : ازین‌سان ، سایرنسخ : ازایشان
فراوان بیفکند کیو؛
(دوم) قا وك وقب ولن وحظ : سواران نیو؛
حظ افزوده :
خروش آمذ و نالهٔ کره‌نای
همی کوه را دل برآمذ ز جای
ب۳۲۶۷ : ك : کردو ، قا : کرد بولاذ ؛

(دوم) بم : یال‌سفت ، قا وقب ولن ومب :
با یال ، ك : با یال ، حظ : کربالسفت ؛
ك وقب ولن افزوده‌اند :
یکی حملهٔ کرد [لن : حمله کردند]
برسان شیر
ابا [لن : بران] لشکرکشن و[لن
بدون و] با داروکیر
خروش آمذو نالهٔ کره‌نای
همی کوه را دل برآمد زجای
لن پیش از دو بیت بالا سه بیت دیگر
نیزافزوده[بیت‌اول‌را مب‌نیزافزوده] :
بذان کین همه فر کنخسروست
نه‌ازتیغ‌وکوبال [مب : ازکوشش
وکرز] کیوکوست
ندانم جه آیذ برین بوم و بر
ز حکم خداوندمان برکذر
ز کفتار اختر شناسان شان
بدآید بدین نامور سرکشان
مب افزوده :
دل کیو جندان بدی روز خشم
که جون جشمه بودیش‌دریا بجشم
ب۳۲۶۸ : حظ : خسته وکشتند ، مب : وکشته
کشتند ؛

(دوم) مب : سوی کرد بیران ؛ ترتیب ك وقب ولن: ۳۲۶۹،+۳۲۶۸۰

ب۳۲۶۹: قب: کشته دید ، ك ولن: کشته شد؛

(دوم) قب: کشته دید، لن: شد. قا : جون زعفران ، ك : ــ ن کشته ؛ ك و قب و لن افزوده‌اند:

کریزان برفتند یکسر سیاه
زکیو سر افراز لشکر پناه

مب افزوده:

خروش آمذ و نالهٔ کره‌نای
همی کیو را دل برآمد زجای
هرانکس که او را بدش بارکی
بسوی ختن شد بیکبارکی

ب۳۲۷۰: تمام نسخ: بنزدیك ؛

(دوم) ك: خون دل و؛

ب۳۲۷۱: قا وقب ومب: کفته‌ای، حظ: شاذ دل شاذ؛

(دوم) قا وحظ ومب: خرد یارداروتن آزاد [حظ: آباد]، قب ولن: خرذ یاذ دار و دل آباذ، ك: خرذ ــ ؛

ب۳۲۷۲: تمام نسخ: بس ما ؛

ب۳۲۷۳: ك وقب ولن وحظ ومب: هر کس، قا: بریکشتند هر کس؛

(دوم) حظ: یال او بر؛ مب افزوده:

بزخم کران و بکوبالشان
همی خرد شد بست با یالشان

ب۳۲۷۶: لن: چیزی که دریافتند؛

ب۳۲۷۷: (دوم) قا ومب: همه خسته، قب: بریان شدند ، لن: نژمان شدند ، حظ : زار وبران ؛

ب۳۲۷۸: (دوم) حظ: بیایذ نهفت ؛

ب۳۲۷۹: قب وحظ: کیوخسرو ؛

(دوم) ك وقب ولن و حظ : سان رفت بر ؛

ب۳۲۸۰: (دوم) حظ: توکه برکشایذ؛

ب۳۲۸۱: قا وك وقب ولن ومب: بکردان، حظ: دلاور بتران ؛

(دوم) بم وك: بدشت، مب: زرروزنبرد؛

ب۳۲۸۲: (دوم) حظ: مرا بس؛ لن افزوده:

برانسانش آوردم اندر رکیب
که کفتم نبینم هم اکنون نشیب

ب۳۲۸۳: (دوم) حظ ومب: کرفتش ز، قا: زدم من بران تارك ترك دار ؛

ب۳۲۸۴: ك : ــ

(دوم) قب: ساعد بیل، ك: ــ بیل ؛

ب۳۲۸۵ : (دوم) قا وحظ : نشنیده‌ام، قب: نیز

برسیده‌ام ؛

ب۳۲۸۶ : قب ولن وحظ : جنان ، مب : بجنکش ، قا : بجنکش . . . جنان ، ك : بزخمش — ؛

(دوم) قب ولن وحظ : نه‌دربیجش‌وکردش روزکار ، قا ومب : نه دربخشش وکردش روزکار ، ك : —کردش ؛ ك وقب ولن وحظ ومب افزوده‌اند :

کران کرزها موم [حظ : کور] بوذی به سنک [ك و لن : بسنک ، حظ و مب : بجنک] / سنان سواران ز جرم بلنک

نبوذی شکفتی [حظ : به بوذی شکفت از ، مب : نبودی شکفت از] برو یال او [ك : نبودی —] / شدی کوفته خرد [مب : سرز] جنکال او

لن میان دو بیت بالا بیتی دیگر نیزافزوده :

کنون خیره اهرمن دلکسل

ورا از تو برکرد و شد داغ دل

ب۳۲۸۷ : حظ : شدی ، ك وقب ولن ومب : نیز [لن : تیز] جوشان شدی ؛

(دوم) ك و قب و لن و مب : بیل خروشان شدی ، حظ : بیوذی‌جوبیل‌وخروشان شدی ؛

قا بیت را ندارد.

لن افزوده :

ازافکنده شذ روی هامون‌حوکوه

ز یک تن شدند آن دلیران ستوه

مب افزوده :

من آن دیدم ازکیو کز بیل مست

نه بیند بهندوستان بت پرست

[ر.ك به ب ۳۵۶۱]

ب۳۲۸۸ : (دوم) حظ : ننکست این ؛

ب۳۲۸۹ : (دوم)ك وقب‌ولن وحظ ومب : کردان مکن ؛

ب۳۲۹۰ : مب : نامدار ، قا : نستیهن و بارمان ؛

(دوم) قا : شیردمان ، مب : شیرشکار ؛

ب۳۲۹۲ : قا ومب : ازین ؛

ب۳۲۹۳ : ك : دلیرسوار ، قا ومب : سواردلیر ، حظ : — دو ؛

(دوم) قاومب : سرافرازهریک بکردار شیر ؛

ب۳۲۹٤ : لن : نمودند ، قا وقب ومب : نموذند ، حظ : سواران بوذند بشت ؛

(دوم) قا وقب : توران بکشت ، لن و حظ : ایشان‌بکشت ، مب : دلیران‌لشکر ؛

ك بیت را ندارد.

ب۳۲۹۵ : قا : کوازه ، حظ : باشدش ؛

(دوم) قا وقب ولن وحظ : مرد درفشی ،
مب: نه مرد درفشی و کو پاك ؛
عنوان قا: آمذن پیران ویسه درعقب کیخسرو وفرنکیس وکیو و محاربت او با کیو کودرز کشواد ، قب: جنکك کیو با پیران وکرفتار شدن پیران ، ك: کرفتار شدن پیران بردست کیو ، لن وحظ ومب عنوان ندارند.
ب۳۲۹٦: قا: ازایشان کزین ، مب: زترکان کزین؛
ب۳۲۹۷: قب: بدایشان ، حظ ولن: بایشان؛
(دوم) حظ: نبایذ ، لن: سایدت سوذ ، ك: — بسوذ ؛
ب۳۲۹۸: ك وقب ولن وحظ ومب: روز برسان شیر ، قا: روز برسان شیردمان ؛
(دوم) تمام نسخ: زرفتن نباید کشادن [حظ: کشادن نباید] میان؛
ب۳۲۹۹: قا: اکر؛
(دوم) ك: — شیران ؛
ب۳۳۰۰: (دوم) حظ: ازین؛
ب۳۳۰۱: حظ: زکفتار ؛ قا بیت را ندارد.
ب۳۳۰۲: (دوم) ك: اکهی یافت افراسیاب ؛ قا بیت را ندارد. ترتیب لن: ۳۳۰۳، ۳۳۰۲
ب۳۳۰۳: ك وقب وحظ ومب: برامذ ؛
(دوم) قا: بُراکنده بی‌تار ، حظ و مب: براکنده بی‌تار؛ لن افزوده:

برفتند ترکان جو باذ روان
بفرمان آن نامور پهلوان
وزان روی کیو و فرنکیس وشاه
شدندی شتابان بذان شاه راه
جنین تا بنزدیکی ژرف روذ
رسیدند با جوشن و درع و خوذ

مب عنوان دارد: کذشتن کیخسرو از جیحون بی کشتی
ب۳۳۰٤: ك وقب ولن: مغی ژرف ، قا: همی ژرف پهنیش ، حظ: میان ژرف وپهناش جون ماه ؛
(دوم) حظ: برو ، مب: کم راه ، قا: بدر رفتن ، ك وقب ولن: برو [لن: بدو] بر رفتن دژاکاه ؛
ب۳۳۰٥: مب: فرنکیس در بیش شاه ؛ تمام نسخ جای مصراعها را عوض کرده‌اند.
ب۳۳۰٦: حظ: بنکریست ، قا ومب: جو از دور زان ، ك وقب: جو از دور آن ؛
(دوم) قا وك وقب ولن: توران ، حظ: پیران بدید ؛
ب۳۳۰۷: حظ: دمان ، ك: بر — اکاه ؛
(دوم) حظ: راه کوتاه ، مب: بدان. . .

راه کوتاه، ك: — کان؛

ب۳۳۰۸: لن: ای مرد؛

(دوم) قب ولن: روزکارستیز؛ قب وحظ افزوده‌اند:

یکی لشکر آمذ بس[حظ: بر] ما
دمان
بترسم که تنگ اندر آیذ زمان

درفش سپهدار پیران ببین[حظ: بین]
شده تیره از کرد روی زمین

ب۳۳۱۰: قا وقب ولن وحظ ومب: کرده بر؛

(دوم) ك وقب و لن و حظ: بسته نزدیک افراسیاب، مب: برد تا بنزدیک افراسیاب، قا: بدارند نزدیک افراسیاب؛

ب۳۳۱۱: قاوقب ولن وحظ ومب: اند زبند، ك: وز —؛

(دوم) ك وقب ولن: چه داند؛

ب۳۳۱۲: قا وك وقب وحظ ومب: ای‌سربانوان، لن: کفت ای سربانوان [روی کلمهٔ سر به خطی دیگرنوشته: ور]

(دوم) حظ: برین، ك: رنجه داری؛ قب و حظ افزوده‌اند:

مرا این همه از پی خسروست
که او از بزرکان کیتی نوست

فلک روشن از نامور بخت اوست
زمین بندهٔ پایهٔ تخت اوست

کر ایدونک خواهد جهاندار ما
بخوبی و نیکیست بیکار[حظ: بر
کار]ما

به نیروی یزدان و دیهیم شاه
نترسم من از جنگ توران سپاه

ب۳۳۱۳: مب: بالای بند، ك: شاه —؛

(دوم) حظ: هیچ تند، ك: — لشکر؛

ب۳۳۱٤: لن افزوده:

بنیروی یزدان جان آفرین
سواری نمانم برافراز زین

ب۳۳۱۵: مب: ای سرفراز؛

(دوم) لن: کنون کار من بر تو کردد دراز، مب: کنون کار برشد بتوبردراز؛

ب۳۳۱٦: حظ: دام یافتم، قا: یافتی تو رها، مب: یافتستی رها؛

(دوم) لن: توخیره؛

ب۳۳۱۷: (دوم) بم وقا: برشیر؛ قب: ز شمشیر، ك ومب: ز شمشیر برشیر [ك: ابتدا شید نوشته بعدآن را خط زده وشیرنوشته]؛ لن: زشمشیربرچرخ خون؛

ب۳۳۱۸: مب: ای سرافرازشاه؛

(دوم) قا وك وقب ولن: بتاج تو.مب: مرا رفت باید بدین رزمگاه ؛

ب۳۳۱۹: (دوم) ك وقب ومب: نه بیجذ نژاد و. لن: نبیجد نژاذی روان . قا: نبیجد نژاذ کوان،حظ: نبیجد براذر روان ؛

ب۳۳۲۰: حظ: هست وهشتاد و؛

(دوم) قا: بلنکان کوهی و شیران دشت ، مب: پلنکان کوه و سواران دشت ؛ مب افزوده:

بمردی جهانی ز بن بر کنند
جو بر چرخ کردان کمند افکنند

ب۳۳۲۱: حظ: وشه خوذ یکی ؛

(دوم) ك وقب ولن: جه اندك که [لن: جه] بیذا نبینم یکی،قا ومب: جه اندك کی جز تو نبینم یکی، حظ: جه اندك بیذا نبینم اندکی ؛

ب۳۳۲۲: (دوم) قا وك وقب: تاجور بایذ ؛

ب۳۳۲۳: قا وقب ولن وحظ ومب: وکر، ك: وکر دور از ایدر تو کردی تباه ؛

(دوم) قا ومب: یکی ازدر؛

ب۳۳۲٤: قا وك وقب ولن وحظ: ودیکر کی عیب آورم ؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۳۲۵: مب بیت را ندارد. لن افزوده:

جو پیروز باشم هم از فرّ تست
جهان دیده در سایهٔ پرتست

ب۳۳۲۷: حظ ومب: سو سپهبد وزان ، قا: سو سپهدار وزان،ك وقب: ازان سو سپهبذ ازین [قب: وزین] سو. لن: ازان رو سپهبذ وزین روسپاه ؛

ب۳۳۲۸: (دوم) قا: ز بالای لشکر ،حظ ومب: همی خواست؛

ب۳۳۲۹: تمام نسخ: براشفت پیران ودشنام ؛

(دوم) ك وقب: رك بدنژاد، مب: بد تن بذ نژاد. حظ: کای بدین بد ، قا ولن: کفت ای بذ تن بذ نژاذ ؛

ب۳۳۳۰: قا وك ولن وحظ ومب: تو تنها، قب: تو تنها به پیش سپاه ؛

(دوم) مب: به پشت سپاه، قب: دلاور بدین رزمگاه ؛

ب۳۳۳۱: حظ: کنون دردلت ؛

(دوم) ك وقب ومب: تنت را ؛

ب۳۳۳۲: مب: شوی یک ، قا: کر از کوه آهن بوی ، حظ: اکر کوهی از آهنی یکک، ك وقب ولن: اکر ز [قب: کراز، ك ز را خط زده] آهنی کوه [ك: کوهی] ای یکک ؛

(دوم) قا: بکردت هزار ، قب ولن وحظ
ومب: ایندکردت هزار، ك: — ت هزار؛
ب۳۳۳۳: قب وحظ: شوی؛
(دوم) قب: بوشیده مرد و ستور ، حظ:
بوشیذه کرد وستور؛ قا وك ولن ومب بیت
را ندارند.
ب۳۳۳٤: مب: برتنت، ك وقب ولن: زره در
برت، قا: کند... برتنت، حظ: آن زره بر
برت؛
(دوم) قا ومب: کردی کشندت، ك وقب:
مردار بی برکشندت، لن: مرداری اندر
کشندت، حظ: مرد از بی برکشیذن زخاك؛
ب۳۳۳٥: (دوم) مب: سرآرد، ك: — زمان؛
ب۳۳۳٦: قا: زمانه‌بی‌اوهمی، قب: زمانه براوهمی،
حظ: نشمرد، لن: زمانه نفسهاش‌را بشمرد؛
(دوم) مب: دوان، قا ولن: بیاید بر [لن:
که بر] شیرنربکذرد؛ لن افزوده:

ازان بس بغرید کیو سترك
سر سرکشان بهلوان بزرك
که ای ترك بذکوهر دیو زاد
که جون تو سبهبد بکیتی مباد
بکین سیاوش مرا دیدهٔ
همانا که رزمم بسندیدهٔ
که‌جندان‌بزرکان هم‌ازترك وجین
که شدکشته‌بردست من روزکین
بتاراج دادم خان تو(کذا)
کزند آمذ از من ابر جان تو
دو مهتر زنت بود در انجمن
اسیر آوریدم کشان از ختن
یکی خواهرت بوذ و دیکر زنت
که لرزان بدندی بجان و تنت
دو ترك دژم جونك من دیدمش
بکهتر یکی بنده بخشیدمش
من اندر فراز و تو اندر نشیب
تو اندر شباب و من اندر شکیب
نمودی بمن بشت همجون زنان
برفتی غریوان و مویه کنان
ترا خوذ همی مرد باید جو زن
میان یلان لاف مردی مزن
بسان زنان مرد باید ترا
کجا مرد دانا ستاید ترا
کزین ننك تا جاودان مهتران
بکویند با روذ رامشکران
که تنها همی کیو خسرو ببرد
همی نامتان ننك باید شمرد

و دیکر بزرکان روی زمین
جه فغفورو قیصر جه خاقان جین
بزرکان و خویشان کاوس‌شاه
دلیران و کردان زرین‌کلاه
همه دخت رستم همی‌خواستند
همی بردلش خواهش آراستند
بدامادیش کس فرستاد طوس
تهمتن برو کرد جندی فسوس
تهمتن ز پیمانشان سر بتافت
ازیرا سزاوار خودکس نیافت
بکیتی نکه کرد رستم بسی
زکردان بسندش نیامد کسی
بمردی و دانش بفر و نژاد
بخورد و ببخشش مرا کرد یاذ
بمن داد رستم کزین دخترش
که بودی کرامی‌تر از افسرش
مهین دخت بانوکشسب سوار
بمن داد کردن‌کش نامدار
زجندان بزرکان مرا برکزید
سرم را بجرخ برین برکشید
سبردم برستم یکی خواهرم
مه بانوان شهربانو ارم

بجز بیلتن رستم شیرمرد
زکیتی ندارم کسی هم‌نبرد
جو با رستم آیم بکین خواستن
بباید ترا نوحه آراستن
مرن رزمکه بزمکاه منست
کرانمایه مغفر کلاه منست
هم اکنون بدین خنجر آبکون
کنم پیش جشمت جهان قیرکون
اکر زنده مانم کسی زین سباه
ز من نام مردی بکیتی مخواه
شهنشاه خسرو بایران برم
بنزدیک شاه دلیران برم
نشانمش بر نامور تخت عاج
نهم برسرش بر دلفروز تاج
وزان بس بپوشم کرانمایه کبر
کنم شهر توران کنام هزبر
بیایم بتوران جو شیر ژیان
ببندم بکین سیاوش میان
نه توران بمانم نه افرسیاب
کنم شهر توران جو دریای آب
منم پور کودرز کشواذکان
سر سرکشان کیو آزاذکان

توئی ترک بدبخت پیران شوم
که مه تاج بادت مه تخت و مه بوم
بدین تیغ هندی ببرم سرت
بگرید بتو جوشن و مغفرت
که خم کمندم کنون مرگ تست
کفن بی گمان جوشن و ترک تست
چو پیران زگیو این سخنها شنید
دلش گشت پربیم و دم درکشید
بلرزید برسان لرزنده بید
هم از جان شیرین بشد ناامید
فغان کرد ازان بس که‌ای شیرمرد
جهانگیر و شیراوژن اندر نبرد
بیا تا بگردیم هر دو چو شیر
بدان تا که پشت که آرد بزیر

ب۳۳۳۷: لن بیت را ندارد.
ب۳۳۳۸: قب: سرافرازشیر؛
ب۳۳۳۹: قب: گزان بر، ک ولن ومب: گزین نامور؛
(دوم) مب: ترا ای یل نامدار؛
ب۳۳۴۰: ک وقب: هزارند؛
(دوم) قب: اندرآمد؛
ب۳۳۴۱: حظ: من نیزه سر؛
(دوم) حظ: همی، قا ولن: سرانتان همه، قب ومب: سران شان همه، ک: سران را —؛
ب۳۳۴۲: ک: چشم؛
(دوم) قا وحظ ومب: پردرد و بر، قب ولن: پرجوش و بر، ک: پرجوش و سرپر زخشم؛
ب۳۳۴۳: حظ: بیفشرد، مب: بیفشاراد؛
(دوم) ک: دراورد —؛ مب پس از این بیت ۳۳۴۹ را آورده است.
ب۳۳۴۴: بدشت... زرود؛
ب۳۳۴۵: حظ: گیو آرزو را، ک: نکرد ایچ —؛
(دوم) مب: بران تا، قا وقب: تا سپهبد برآید ز؛
ب۳۳۴۶: قا وقب ولن: زچنگش بپستی، حظ: ز چنگش بپستی، مب: ز پیشش بپستی، ک: زچنگش بپیچید درچنگ گیو؛
(دوم) ک: شد ببالای نیو؛
قا عنوان دارد: گرفتن گیو گودرز پیران ویسه را
ب۳۳۴۷: (دوم) ک: — آورد گرز؛ قا و مب بیت را ندارند. لن افزوده:
یکی حمله آورد بر پهلوان
تو گفتی که بود اژدهای دمان
ب۳۳۴۸: بم وک: گریزان ازو، لن: نهانی ازان،

مب: ازان نامدار بلند ؛ لن افزوده:

بینداخت آنکه بسالار کیو

بذان تا ببند آورذ کرد نیو

ترتیب ابیات در ك وقب ولن وحظ: ۳۳۴۹. ۳۳۴۸

ب۳۳۴۹: قا بیت را ندارد. مب آن را پس از ب ۳۳۴۳ آورده.

ب۳۳۵۰: (دوم) حظ: افکندکردش ؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۳۵۱: (دوم) قب: به بیجان کمند ؛ مب بیت را ندارد وافزوده:

به ینداخت کیو دلاور کمند

میان سپهبذ بیامد به بند

ز زین کوهه اندر فکندش بخاك

جهاندار کرد از جهانجوی باك

ب۳۳۵۲: (دوم) ك وقب ولن وحظ: ببردش بدور ازلب، قا ومب: ببردش بدورازلب جویبار؛ لن عنوان دارد: کرفتار شدن بیران بردست کیو

ب۳۳۵۳: (دوم) قا: سلاحش؛ ك پس ازاین بیت ۳۳۵۸ را آورده.

ب۳۳۵۴: بم: درفشی، قا وك وقب ولن: کرفته بدست ؛

(دوم) حظ: برفت تا ؛

ب۳۳۵۵: (دوم) مب: بدیدندو... ناکام؛ك بیت را ندارد.

ب۳۳۵۶: قب ولن وحظ ومب: کره‌نای ؛ (دوم) قا: نای سرغین و، قب ولن: نای سرغین و، حظ: نای هندی و سرغین درای ؛ ك بیت را ندارد.

ب۳۳۵۷: قا وقب ولن وحظ: جوان [قب: این] دیذکیو، مب: جنان اندر آمذ سپهبد بتاب ؛ (دوم) حظ: کشتی بموج اندر آرذ شتاب، مب: کجا اندر آید بآب، قب ولن: جو کشتی ز آب اندر آمذ بتاب، ك بیت را ندارد.

ب۳۳۵۸: قا: بکتف ؛ (دوم) ك وقب: مانده از، مب: سپهبذ شدآنجایکه در؛

ب۳۳۵۹: قا وحظ: رکاب ؛ (دوم) لن ومب: خیره شد، قا: ازنهاب؛ ك وقب ولن وحظ افزوده‌اند:

بتیغ و رکیب و بکرز و [حظ: بسفت و بکرز و بیال و] بباذ / همی ترك را [ك: سرسرکشان] خاك برسرنهاد

ب ۳۳٦۰ : نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۳۳٦۱ : (دوم) ك وقب ولن : زکرزش شدند ؛ حظ بیت را ندارد.

ب ۳۳٦۲ : قا وك وقب ولن ومب : او بد ؛ حظ : قفایلان . . . او بد ؛

(دوم) ك و قب و مب : به بشت رمه ، لن وحظ : آمد میان رمه ؛

ب ۳۳٦۳ : لن : کریزان برفتند از ؛ قا و ك و قب وحظ ومب بیت‌را ندارند. لن جای مصراعها راعوض کرده. ترتیب لن : ۳۳٦٤، ۳۳٦۳

ب ۳۳٦٤ : لن : وبکذشت ازاب ، ك ومب : خیره بکذشت و ؛

(دوم) قا ومب: توکفتی ، حظ : توکفتی ک لشکرندیذه بخواب ؛

ب ۳۳٦۵ : مب : دوان تا ؛

ب ۳۳٦٦ : (دوم) قا وك وقب ولن ومب : دوان و؛ لن افزوده :

بر شاه بردش دل‌افکار و خوار
دو رخساره زرد و درافکنده زار
بیاذه بنزدیک خسرو زمین
ببوسیذ و بر شاه کرد آفرین

ب ۳۳٦۷ : قا ومب : بد تن بی ، قب : بدرك بی ، لن : کفت کین بذنی وفا ، حظ : بذین بی وفا ؛

(دوم) حظ : شذم در ؛

ب ۳۳٦۸ : (دوم) قب : کرو باذکشت این . لن : جو او باذکشت ، قا : جو او باذکشت او شوذ ؛ مب : سزد کر دهد این دکرجان بباذ ؛

ب ۳۳٦۹ : (دوم) قب ولن : خروشید و بوسیذ ، ك : — بد روی ؛

ب ۳۳۷۰ : قا ومب : جنین کفت ، حظ : آن شاه ؛

ب ۳۳۷۱ : مب : رنج وتیمار ؛ لن افزوده :

اکر بنده بوذی بدرکاه شاه
سیاوش خسرو نکشتی تباه
همان کر نبیوستمی ناکهان
فرنکیس را خاك بوذی نهان

ك عنوان دارد : رهانیدن کیخسرو بیران را ازدست کیو

ب ۳۳۷۲ : ك : ازدست ؛

ب ۳۳۷۳ : قا وك وقب ولن : آنکه نکه ؛

ب ۳۳۷٤ : (دوم) قا : نفرین برافراسیاب ؛

ب ۳۳۷۵ : ك وحظ : انکهی کفت ، لن : بکیو این جنین کفت ؛

(دوم) قا : کشیدی جنین ، حظ ومب : کشیدی جنین رنج و ، ك : کشیده جنین رنج ، قب ولن : جشیدی جنن رنج ؛

قب عنوان دارد : رهانیدن کیخسرو بیرانرا

ب۳۳۷۶: مب: چنین، حظ: این برهنر؛

ب۳۳۷۷: قا: بس ازدادکر بوذ او رهنمون ؛

(دوم) ك: بدان کین ؛

ب۳۳۷۸: مب : زدل مهرپرورده ؛ لن افزوده:

بما بخش ای نامور تو کنون

که هرکز نبد بر بذی رهنمون

حظ افزوده:

سزدکر تو بخشایش آری بذوی

ز بهر منش بذ نیاری بذوی

ب۳۳۷۹: قا وحظ ومب: ای شه بانوان ؛

(دوم) قا: باذشاه جهان [روی جهان‌نوشته: جوا] ،ك وقب ولن: که‌نوشه[لن: کانوشه] روان باذ شاه جهان ؛ حظ: که روشن روان باذ شاه جهان ؛ مب: که شادان بزی شاد و روشن روان ؛

ب۳۳۸۰: (دوم) تمام نسخ: بتخت سرافراز شاه ؛

ب۳۳۸۱: قا: پایم بذو ؛

(دوم) ك وقب وحظ ومب : بخونش، لن: زخونش کنم لعل روی زمین ؛

ب۳۳۸۲: قا: خسرو کای ؛

(دوم) لن : روانرا ز ، قا: سوکند شاهان ؛

ب۳۳۸۳: تمام نسخ: کنون دل بسوکند ؛

ب۳۳۸۴: قا : جوزان خنجر ؛ لن افزوده :

دل شاه خسرو بذو کرم دیذ

رخانش بر از آب و آزرم دیذ

بذوکفت‌کای شاه دل شاذ دار

روانرا ازین کار آزاذ دار

جو او صد هزاران فدای تو باذ

خرد زافرینش ردای تو باذ

زکفتار او رخ بر افروخت شاه

بخندید و رخشنده شد بش‌کاه

بذوکفت کای نیکپی پهلوان

بوی شاذ و دل شاد تا جاوذان

ب۳۳۸۵: (دوم) حظ: بکفت، قا: درستی بجست، مب: درستی نجست، ك: برتر [ابتدا برتن نوشته بعد اصلاح کرده] درستی کرفت، قب : برتن درستی کرفت ، لن : برتن درستی نهفت ؛

ب۳۳۸۶: حظ: جنان، ك: —

(دوم) قا : کی اکنون بشد بی کمان آن سیاه، ك وقب ولن: کی بالاشدی از کمان سیاه، مب: که باشی همی بی‌کمان بادشاه؛

ب۳۳۸۷: (دوم) حظ: بخشیذه جان؛ لن افزوده:

بکیو آنکهی کفت شاه دلیر

که اسپش مرا بخش ای نره شیر

قب وحظ [قب ذیل۳۳۸۸] افزوده‌اند:

تو آنی که کفتی [حظ : کوبی]
بکیتی‌جومن
سواری نباشد بصد انجمن
سپهدارترکان‌وشیران[حظ : ایران
وترکان] توبی
برزم اندرون بیم ایران توبی
کنون بیش من‌برده [حظ : بسته]
برآب جشم
نه‌نام و نه‌ننک و نه‌زور و نه‌خشم
همی لابه سازی بسان زنان
بر از ننک با شاه لابه‌کنان

ب۳۳۸۸: (دوم) قا: جز اینست‌کیتی بآوردکاه ؛
لن افزوده:
اکر خواهی این باذ بای دوان
دو دستت سندم سند کوان
یکی سخت سوکند را یاذ کن
بپیمان تن بسته آزاذ کن

ب۳۳۸۹: قا: جوبی مکر، قب ولن: خری مکر، ك ومب: بخری‌مکر، حظ: بسوکند خوردی تازه باز؛
(دوم) قا ومب: کی دستت ؛

ب۳۳۹۰: لن: بند من، مب: آن بند را، قا وقب: آن بند من، حظ: بکشاید . . . بند من، ك: کی نکشا — کس ؛

(دوم) ك: خواهیم بس، قا: با شدت و بس، مب: باشدت بس ؛

ب۳۳۹۱: لن: بند ترا، حظ: ازونیست پنهان ترا ؛

ب۳۳۹۲: ك ومب: بران ؛

(دوم) قا وك وقب ولن ومب: اسب و، حظ: بخرید جان و روان ؛

ب۳۳۹۳: لن: این‌بند، ك وقب: بندکس‌را، حظ: بکشاید ؛

(دوم) ك: خواهد وی ، حظ: وی این بایکاه، قا: زکلشهر باشذ ورا دستکاه ؛ مب بیت‌را ندارد.

ب۳۳۹٤: (دوم) قا وقب و حظ و مب : وزان ؛
لن افزوده:
برفت و همی‌خواند او آفرین
ابر شاه و بر پهلوان زمین
فرنکیس و کیخسرو خوب‌چهر
ببر در کرفتند او را بمهر
بذو کفت خسرو که بدروذ باش
جهان جاوذان تار و تو بوذ باس
اکر داذکستر دهذمان توان
نباشد دریغ از تو جیز و روان

عنوان: قا: آکهی‌یافتن‌افراسیاب‌ازتوجه کیخسرو وماذرش بایران بدلالت کیو و

درعقب ایشان تاختن ، ك : بازکفتن بیران
بیش افراسیاب از حال کیو ، مب : کرفتار
شدن بیران بردست کیو و رهاکردن او را ،
قب ولن وحظ عنوان ندارند.

ب٣٣٩٥ : (دوم) قا : بذو ؛

ب٣٣٩٦ : قا : کوس و بوق و ، لن : کوس روبش
سبه ،مب : بزد بوق وکوس و سبه ، حظ : و
بوق و بنه برنشاند ؛
(دوم) حظ : از آتش بکردار ؛

ب٣٣٩٧ : قا وقب ولن وحظ : دمان ؛
(دوم) ك وقب ولن : همی جست بر ،مب :
برسان باد دمان ؛

ب٣٣٩٨ : قا وقب ولن ومب : بدان ، حظ : جو
آورذ . . . بذان ؛

ب٣٣٩٩ : مب : همه لشکرخود براکنده ؛
(دوم) ك : کشته افکنده ؛

ب٣٤٠٠ : قا : بهلوان و سباه ، حظ ومب : بهلوان
سباه ؛
(دوم) حظ : برین ،ك : امذ ــ ن ؛

ب٣٤٠١ : قب : بجنک ،كولن وحظ : نبوذ آکهی ،
قا : نبذآکهی . . . ز کردنکشان ؛
(دوم) قا : سباهی دمان ، حظ : از ایران
سباهی ؛ مب بیت را ندارد.

ب٣٤٠٢ : لن : این دیو ؛
(دوم) قا : دل و بند ،ك ولن وحظ : دل و
رای ؛

ب٣٤٠٣ : لن : بودیش آموزکار ، حظ بیت را
ندارد.

ب٣٤٠٤ : ك وقب ولن وحظ ومب : کفت آسان ؛
(دوم) قب ولن : وکر ؛

ب٣٤٠٥ : قا وك ولن : بودست و ؛
(دوم) ك و قب و لن و مب : ندیدیم
[ك روی کلمه به خطی دیگر نوشته :
نبودست] ، قا : اونبودست کس ،حظ :
سباه . . . نبودست کس ؛

ب٣٤٠٦ : قب : جنک وکین سباه ؛
(دوم) قا : همی برد [روی کلمه نوشته :
رفت] ، لن : جنان رفت ؛ ك بیت را
ندارد.

ب٣٤٠٧ : قا وقب وحظ : سبهرم جوکفت و[قب :
کفت] سبهبذ ؛
(دوم) ك وقب ولن : به بیش ؛ مب بیت
را ندارد. قب پس از این بیت ٣٤١٠ را
آورده.

ب٣٤٠٨ : (دوم) قب : روی بالش ، قا و ك :
سرو ریش و بالش ،مب : سرو ریش و

یالش بخاك و بخون ؛

ب۳٤۰۹ : (دوم) قا : ازجنک ؛

ب۳٤۱۰ : حظ : نزدیک شد؛ قب بیت را پس از ۳٤۰۷ آورده ودراینجانیزتکرار کرده است.

ب۳٤۱۱ : قا : دید بسته بزین همجو ، قب وحظ ومب : دید بسته بزین بر [حظ : در] جو ، ك : ورا دیذ — ، لن : دیذ بسته همجو سنک بزین [روی همجو و بزین علامت خ و م گذاشته] .

(دوم) قب ولن : بربالهنک ، حظ : بشت بالهنک ،ك : — بربالهنک ؛

ب۳٤۱۲ : قا وك وقب ولن : ببرسیذ ازو ؛

ب۳٤۱۳ : حظ ومب : که ببل ،قا : کفت کای ژنده ببل ژیان ؛

(دوم) بم : درنده شیر ،مب : نه دیو و نه‌شیر؛

ط ازاین بیت ببعد را دارد .

ب۳٤۱٤ : حظ : نیایذ ؛

(دوم) قا : جنان کیو ،مب : کیو کودرز ای ؛

ب۳٤۱٥ : لن : ازوی که ازکرك وشیر ؛ سایر نسخ بیت را ندارند .

ب۳٤۱٦ : ط وك وقب ولن : که او بر ، قا ومب : بدان سان کی او بر ؛

(دوم) قا وك وط وقب ولن ومب : زبیمش ،

حظ بیت را ندارد.

ب۳٤۱۷ : ط وك : نخست ازدلیران بکرز ؛

(دوم) قا وقب و لن وحظ ومب : همی کوفت ؛

ب۳٤۱۸ : ك وقب : و بیال و بپای ، لن : و بپای و سال و رکیب ، ط : و سال و بپای و رکاب ،حظ : وبکوش وبپای ورکاب؛

(دوم) قب : نشیب ، ط وك :سوار سر افراز اندر شیب [ك:نشیب] ، حظ : کهی در فرازوکهی درنشیب ؛ قا ومب بیت را ندارند .

ط وك وقب ولن وحظ افزوده‌اند:

همی‌زد همی‌کشت کردان ما
نه اندیشه بوذش ز مردان ما

[حظ : زدندش همی تیز مردان ما]

ب۳٤۱۹ : (دوم) مب : زان بباريد ،حظ : فروزان کی باريد ؛ مب افزوده :

ستوهی نیامد ز شمشیر تیز
سواران کرفتند راه کریز

ب۳٤۲۰ : لن : بزین در ،قب : نخفت ،حظ : برین بر نخفت ؛

(دوم) قا : با باره ، ط وك ولن : باکرز ، قب : با باذ ؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۴۲۱ : مب : کرد سپاه ؛
(دوم) قا ومب : جزازمن ،ط وك وقب ولن وحظ : جزازمن نبد ؛
ب۳۴۲۲ : (دوم) قا وط وك وقب ولن : آمذ سر من ببند ، حظ : بپنداخت وآمذ سرمن ؛
ب۳۴۲۳ : قا : وتوش من ؛
(دوم) حظ : سرو کوش ، ط وك وقب ولن : تن وتوش من ؛
ب۳۴۲۴ : (دوم) قا ومب : بیفکند ، ط وك وقب ولن وحظ : برزین و ؛
ب۳۴۲۵ : حظ : وپای اندر ، ط وك وقب ولن : سر و یالم ؛
(دوم) ط وك وقب ولن : زیرسوکند ، حظ : زبان زروسوکند ؛ قا ومب بیت را ندارند . ط وك وقب ولن بیت را پس ازبیت ۳۴۲۹ آورده‌اند وحظ پس از۳۴۲۸ آورده‌است .
ب۳۴۲۶ : مب : شاه توران سپاه ؛
(دوم) قا وط وك وقب ولن : بدادارهر کام و ، حظ : بدادارو دیهیم و ، مب : بدادار کیهان و ؛
ب۳۴۲۸ : حظ : کس نکوئی ؛
(دوم) قا : روی همچنین تا ، قب وحظ : چنین هم روی تا ، لن : همیدون برو تا ، ط وك : چنین هم همی رو بجای ؛ مب بیت را ندارد و درعوض افزوده :

که نکشاید این بند من هیچ کس
کشاینده کلشهر باشد و بس
[ر.ك به ب ۳۳۹۰]

بیسته سرو پایم اندر کمند
بدل در کمان زیر سوکند و بند

ب۳۴۲۹ : ط وك وقب ولن وحظ : نزد سپهر . مب : رازست کردان سپهر ؛
(دوم) حظ : نخواهد ، لن : پاك جهر ، ك : برید — پاك جهر ، قا بیت را ندارد . ط وك وقب ولن پس ازاین بیت ۳۴۲۵ را آورده وپس ازآن افزوده‌اند :
یکی تن به‌آید ز حندین [لن : جندی] سوار [ك : هزار] / همانا که بردارد [لن : برکشت] این روزکار [ك : — ن روزکار]
قب بیتی دیگرنیز [پیش از بیت اخیر] افزوده :

بکفتش بدین کرزهٔ کاوسار
کینه برآرم از ایشان دمار

حظ نیز بیت زیر را افزوده :

کی یک تن به‌آیذ ز توران هزار
همانا که‌کین خواهذ این روزکار

ب۳٤۳۰: (دوم) حظ: زجشم؛
ب۳٤۳۱: (دوم) قا ومب: بترسیذ پیران، ك: — خامش بماند؛
ب۳٤۳۲: تمام نسخ: وزان؛
ب۳٤۳۳: تمام نسخ: کیوکودرزو [قب بدون و] آن [لن: این] دیو؛
(دوم) قا: ویا تیز، لن: غرنده و تیز، ط: کرتند، مب: غرنده برسان باذ؛ حظ: شوذ ... غرنده وتیز، ك: — کرتند باد؛
ب۳٤۳٤: حظ: رجرخ بلند؛
(دوم) ط وك وقب: وزتیغ، لن: دست و از تیغ، مب: کنمشان سرو پای یکسر به بند؛
لن افزوده:

فرنکیس را جون بجنگ آورم
بجشمش جهان تار و تنک آورم

حظ افزوده:

بکفتش بذین کرزهٔ کاوسار
بکینه برآرم از ایشان دمار

ب۳٤۳٥: ط وك ولن: میانش ببرم؛
(دوم) مب: ریزه ریز؛
ب۳٤۳٦: (دوم) لن: با وی، مب: چه جوید؛

حظ افزوده:

بسوی ختن رفت پیران نژند
وزین سو همی تاخت شاه بلند

ب۳٤۳۷: (دوم) قا: همه، حظ: برو دامن؛
ب۳٤۳۸: قا وط وك ومب: بهومان جنین کفت کاندر؛
(دوم) قب ولن: بکش، ط وك: را بکش‌از؛
ب۳٤۳۹: ط وك: کی کر، حظ: بجیحون، قب: — کرکیو، لن: جوایذ خبرکوز؛
(دوم) قا ومب: همه رنج؛
ب۳٤٤۰: (دوم) مب: دکر کونه ازکفتهٔ باستان؛
ب۳٤٤۱: (دوم) ط و قب ولن وحظ: شاه سر برزند با نژاد، ك: — ند با نژاد؛
ب۳٤٤۲: قا وك ومب: خارسان. حظ: خواستان؛
(دوم): قا وك: شارسان. قب: بران، لن: نماند همی بوم، مب: بران ... شارسان، ط: برخارستان؛ لن افزوده:

دل او بایران کرانذ بمهر
بتوران نمایذ براز کینه جهر

و عنوان دارد: کذشتن کیخسرو و فرنکیس وکیو ازآب جیحون
ب۳٤٤۳: قا وط وقب وحظ ومب: وباب؛

(دوم) حظ : درکذشتن ؛ ك عنوان دارد : برکذشتن کیخسرو و کیو و فرنکیس از جیحون؛

ب۳۴۴۴: قا وط وك وحظ: باز[ط: باژ] خواه؛ لن: برباژخواه. مب : یکبار با باژ ، قب : برفتند. . . باژخواه ؛

(دوم) مب: باپایکاه. لن: کشتی کذارد بیاید براه ؛

ب۳۴۴۵: تمام نسخ: نوست؛

(دوم) تمام‌نسخ: نشستی‌که‌زیبای‌کیخسروست؛ مب بیت را ندارد.

ط عنوان دارد: کذشتن کیخسرو وفرنکیس وکیو بی‌کشتی از روذ جیحون.

ب۳۴۴۶: حظ: باژخواه، قب ولن : بس کیو را باژ، ط وك : مرکیو را باژ [ك: بار] ،قا: بکیو آنکهی کفت بس باژ ؛ مب بیت را ندارد .

ب۳۴۴۷: قا وك: بایذ ازآب روذ، قب: بایدت آب رود، ط : بایذ از آب رود ؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۴۴۸: ط وك وقب وحظ: آنچ بایذ بخواه؛

(دوم) قا: بروذی کی‌تنک ؛ لن افزوده:

جو بشنید ازو باژبان کفت وکوی
سوی کیوکرد آنکهی تیز روی

ب۳۴۴۹: قا وط وك ولن وحظ : توکفت باژ . مب: نخواهم بذوکفت باژ اندکی ؛

(دوم) لن: بایذ یکی؛

ب۳۴۵۰: حظ: تو یا آب شاه ؛

(دوم) مب: برستار یا بوررخشنده ماه؛ ط وك وقب ولن: وکراین برستار افسر زماه ، قا وحظ: برستار با تاج رخشنده [حظ: واورنك] شاه ؛

ب۳۴۵۱: حظ: کشته خرد ؛

(دوم) ط وك وقب :کوی ، لن : زن نشانت کی اندر، حظ ومب: سخن‌را جنان کوی [مب : کوکه] ؛ عنوان قب : برکذشتن کیو با کیخسرو وفرنکیس بر آب جیحون بی‌کشتی، مب: جنک کردن کیو با کشتی‌بان وکذشتن از آب.

ب۳۴۵۲: قب: باژکز ، ط وك : بهر باژ اکر باز شهری، لن: اکر با شهنشاه شهری ؛ قا وحظ ومب بیت‌را ندارند. قا وقب‌ولن ومب افزوده‌اند:

کی باشی که شه را [قا: کی تاجش] کنی خواستار / جنین باذ بهائی ای خاکسار [قب: بادسار]

ب۳٤۵۳: لن: اکر، قا ومب: ویا مادر، حظ جای مصراعها را عوض کرده است.

ب۳٤۵٤: حظ: که شب رنکث؛

(دوم) حظ: دارد تکث؛

ب۳٤۵۵: قا ومب: کی جستی، ط وقب ولن وحظ: که جستی بکشتی زره، ك: کی جستی — ؛

(دوم) قا: کره از، مب: ندانی کشادن کره، ط وقب ولن وحظ: زره باید [حظ: یابذ] ازهر کسی باکره، ك: — باکره؛

ب۳٤۵٦: حظ: جامه از؛

ب۳٤۵۷: (دوم) قا وط و قب ومب: همی باژ، لن وحظ: همی باژ خواهی درین [حظ: برین]، ك: — ؛

ب۳٤۵۸: (دوم) قا وقب ولن وحظ: بدین‌مایه، ط وك: بذین مایه شاذی درشتی، مب: بربر زبانی بود مر ترا؛

ب۳٤۵۹: قب ولن: بشه کفت، ط وك: بشه کفت ار ایذونکث کیخسروی؛

(دوم) مب: جزازآب؛

قا عنوان دارد: کذشتن کیخسرو با ماذر و کیو ازجیحون براسب.

ب۳٤٦۰: ط وك وقب ولن وحظ: بکذشت از اروند [قب: اورند]؛

(دوم) ط وك ولن وحظ: همی داذ تخت؛ مب بیت را ندارد.

ب۳٤٦۱: ط وك: جهانی سراسر ببند آوری، حظ: جهانی بشادی شد اورا رهی؛

(دوم) ك ولن وحظ: باذی‌وفرهی، ط: روشنی باذی و سروری؛ مب بیت را ندارد.

ب۳٤٦۲: قا: اندیشه کر؛

(دوم) قا وط وك ولن وحظ ومب: بناه دلیران و، قب: سوار دلیران و؛

ب۳٤٦۳: قا وط وك ولن وحظ ومب: ببذ [حظ: بذ] آب، قب: ببذآب... با تو؛

(دوم) حظ: وبا بایکاه؛

ب۳٤٦٤: قب: غرقه ار، مب: غرقه یا، ط وك و لن: شوم کشته ما؛

(دوم) قا و ط وك و لن و حظ و مب: کرانی نباید [حظ: نیایذ]، قب: کرانی نبایذ که بیند؛

ب۳٤٦۵: مب: بودی‌سبب‌در، حظ: بهانه‌توبوذی مرا درجهان؛

ب۳٤٦٦: قب: بهزاد؛

(دوم) قا: ازین‌بار. ط وك ولن وحظ: ازین‌باره بر، قب: ازین کونه بر، مب: توزین بردل خود مکن؛

ب۳۴۶۷: قب: کنون بی کمانم. حظ: درکمانم؛

ب۳۴۶۸: حظ: برکند؛

(دوم) مب: برتو؛

ب۳۴۶۹: قب: تا خورند، حظ: ماهیانمان خورذ،
ط وك ولن: افکندتان وماهی خورذ؛

(دوم) قب: اندرت؛ مب: و یا زیر. حظ: بسبرذ. ط وك ولن: ویا... بسبرذ؛ قا بیت را ندارد.

ب۳۴۷۰: مب: اینست راه؛

(دوم) مب: فریاد خواه؛

ب۳۴۷۱: (دوم) قب: بمالیذ برخاك و بنهاذ. قا وط وك ولن وحظ: بنالیذ و برخاك بنهاذ.
مب: — وبرخاك بنهاد؛

ب۳۴۷۲: (دوم) قا ولن: نماینده‌ٔ داد و. قب: راه و دادم، حظ: نماینده برداذ راهم؛ مب: راه ودادم [روی دو کلمه علامت خ وم گذاشته است]، ط وك: بخسکی همان رهنمایم [ر.ك به مصراع ۲ بیت ۳۴۷۴]؛

ب۳۴۷۳: لن: وکژی مرا، حظ: درشتی و نرمی مرا بر. ط وك: درستی وکژی من از فر.
قب: بدریا وخشکی مرا. قا: بخشکی و تری مرا؛

(دوم) حظ: مایه‌ٔ فر. قا وط وك ولن: سایه‌ٔ بر. قب: برستش نمایم ترا من نخست؛
مب بیت را ندارد. ترتیب ابیات لن: ۳۴۷۳،+،۳۴۷۴ ط وك و قب و لن
افزوده‌اند:

بکمت این و بربشت شبرنکث شد
[ك: بر—]
بچهره بسان [ك: —ن] شباهنکث
شد

ب۳۴۷۴: قا: دلفروزم توبی؛

(دوم) قا: همان زور و روزم توبی؛ ط وك وقب ومب بیت را ندارند.

ب۳۴۷۵: حظ: بدریا اندر؛

(دوم) ط وك ولن وحظ: بازگاه. قا: تا بایکاه. مب: راند با پایکاه؛

ب۳۴۷۶: (دوم) قا وط وك وقب ولن: وزآب، حظ ومب: نه ترشد زجیحون و [مب: نه] ازآب سیر؛

ب۳۴۷۷: ط وك وقب ولن: بران؛

ب۳۴۷۸: لن: نیستان بر؛ قب: بران نی‌ستان بر، قا: بدانجایکه برنیایش؛ مب: برانجایکه برنیایش. حظ: بران داستان‌بر، ط وك: بران نیستان برستایش؛

(دوم) ط وك: نیایش؛ قب افزوده:

بران بوستان برکرفت آفرین
بران بوم آباذ و فرخ زمین

ب۳۴۷۹: ط وك: از آب ؛

ب۳۴۸۰: (دوم) تمام نسخ: برتراندازه ؛

ب۳۴۸۱: (دوم) قا: اسب برکستوان. ط وك: اب و برکستوان، لن: سه اسب وسه جوشن سه برکستوان. قب: سه اسب و بر و بسته برکستوان ؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۴۸۲: قب ولن: برین؛ ط وك: همی بکذرد. مب: بدین رود دریا ؛

(دوم) مب: خرد این جنین مردمان ؛

ب۳۴۸۳: تمام نسخ: ازخام کفتار؛

(دوم) مب: دیدآن روز بازار؛

ب۳۴۸۴: قب: برآراست... به تیری کذاشت ؛

(دوم) قا وط وك ولن ومب: برفراشت ؛

ب۳۴۸۵: قا وقب: ازبر. مب: ازپی، ط وك ولن: بیامذ برشهریار ؛

(دوم) ط وك: بیامذ بنزدیکی ؛

ب۳۴۸۶: قب: بسی هدیها ؛

ب۳۴۸۷: قا: ای کو کم خرذ ؛ ط وك ولن: ای کم کم خرد. حظ: ای بذنی خرذ. مب: ای کو پرخرد ؛

(دوم) لن وحظ: نکفتی. مب: نکفتی...

این رود ؛

ب۳۴۸۸: ط وك ولن وحظ ومب: باکهرشهریار. قب: جنین بانو و بر ؛ قا: جنین نامور باکهر ؛

(دوم) ط: جوآمذ بنزدیکی روذ بار [ر.ك به مصراع دوم ب ۳۴۸۵]؛ ط افزوده:

جنین برهنر خسرو تاج دار
همی از تو کشتی کند خواستار

[ر.ك بهمصراع دوم ب ۳۴۸۸]

ب۳۴۸۹: مب: ندانی کنون ؛

(دوم) ط وك: رسذ روز [ك بعداً رسد را خط زده نوشته: بود]، لن: رسدکین [روی عبارت نوشته به خطی دیگر: روز] ؛

ب۳۴۹۰: قا: کشت آن روذ؛ قب: ازان روذبان؛

ب۳۴۹۱: حظ: بارکاه ؛

(دوم) قب: برامذ زتوران، مب: بیامد همانکاه توران سپاه ؛

ب۳۴۹۲: قا ومب: بنزدیک ؛

(دوم) قا وط وك وحظ: درآب. لن ومب: کشتی نه مردم در؛

مب عنوان دارد: آمدن افراسیاب

بنزدیک رود جیحون.

ب۳۴۹۳: قب: سخت برباژ. قا: بانک برزد برباژ خواه؛

(دوم) قا وط: آن دیو؛

ب۳۴۹۵: (دوم) حظ: کس از آب، لن: کسی آب، قا ومب: کسی آب دریا زمین، قب: که برآب باشد گذر همچنین؛

ب۳۴۹۶: قب: وزهراب، قا: این موج با باد تیز؛

(دوم) قب: شذی. ك: جوایذر؛

ب۳۴۹۷: (دوم) ط وك ولن وحظ: کی گفتی... درکنار، قا وقب ومب: هوا داشتشان گفتی اندر؛ ط وك وقب ولن وحظ افزوده‌اند:

ویا [قب: وکر] خوذ زباذ بزان [ط: هوا، لن: وزان] زاده‌اند [ك: خوذ ز —] بمردم ز یزدان فرستاده‌اند

لن بیتی دیگر نیز افزوده:

جوبشنیدازین‌سان‌رخش‌گشت‌زرد برآورد از انده یکی باذ سرد

ب۳۴۹۸: لن وحظ ومب: وزان؛

(دوم) مب: بیفکن، قب وحظ: درافکن؛ ط وك: تو بشتاب، قا: بیفکن در آب؛ ط وك وقب ولن وحظ افزوده‌اند:

ببین تا کجا یابی آن رفتگان [ك: تا —] شدستند یا [ك: — یا] مانده‌اند [قب وحظ: از] خفتگان مگرشان بیابیم تو [ط وك ولن: بذان (لن: بران) تا بیابیم‌شان] زود باش بیاور تو کشتی [حظ: کیتی] و بدرود باش

ب۳۴۹۹: (دوم) قب: بیندیش؛

ب۳۵۰۰: قا ومب: دردل و؛

ب۳۵۰۱: (دوم) قب: کرکین آن، حظ: کرکین ازان، لن: کرکین لشکر شکن؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۵۰۲: مب بیت را ندارد.

ب۳۵۰۳: لن وحظ: روذ تا، ط: ازان روز تا. ك: ازین روذ —؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۵۰۴: (دوم) قب وحظ ومب: بیم و؛

ب۳۵۰۵: لن: ازدرد؛ حظ: دل و درد کشتند، ط وك: همه دل براز درد کشتند؛

(دوم) لن وحظ: روزکاری. قا وط وك ومب: برین نیز روزی [ط وك: روز] دراز. قب: نیامد برین روزکاری؛ عنوان قا (چند بیت بعد): آگهی یافتن

کودرز و کاوس شاه از آمذن کیخسرو و کیو و آرایش اصفهان و ایران جهت آمذن ایشان.

عنوان ط: رسیدن شاه کیخسرو و فرنکیس و کیو بایران زمین ، لك: رسیدن کیخسرو با کیو ومادر بایران زمین، قب: مژده فرستادن کیو از آمذن کیخسرو بایران زمین ، لن: آکاهی دادن کیو از آمذن کیخسرو ایرانیان را ، حظ: آکاهی یافتن ایرانیان از کار کیخسرو، مب: مژده دادن کیو بایرانیان از آمدن کیخسرو.

ب۳۵۰۶: قب: که باکیو، مب: برم. حظ: هم انکاه کیخسرو؛

(دوم) قب: جندی بغم، ط ولك: جندشادان و جندی. مب: جهان شد ازو... جندی بغم، لن: که باذی نجست از بر او دژم [ر.ك به ب ۳۵۱۲]

ب۳۵۰۷: قب ولن وحظ: زهر. قا: زهرسو نوندی بر، مب: نوندی برافکند هرسوی کیو، ط ولك: فرستادکان بس بر؛

(دوم) قا ومب: نامه بنوشت ازشاه نیو؛

ب۳۵۰۸: قاوط ولك ولن وحظ: سپهدار شاد، قب: جهانجوی شاد، مب: سرافراز شاد؛ قب وحظ افزوده‌اند:

دل افروز کیخسرو نیک بخت
که شد آب کردون [حظ: جیحون] بزیرش جو تخت

قب بیتی دیگر نیز افزوده:

برو انجمن شد سپاهی کران
زهر شهر و مرزی ز کنداوران

ب۳۵۰۹: قا وحظ: فرستادهٔ نامدار، ط ولك ولن: فرستادهٔ جست کرد و سوار. قب: فرستاده را کفت بس شهریار؛

(دوم) ط ولك: ونامدار، قب: ورادی و هم دوستدار، حظ: وبیداردل وهوشیار؛ مب بیت را ندارد. ترتیب قب: ۳۵۱۰. ۳۵۰۹

ب۳۵۱۰: قب: سواران رزم؛

(دوم) قا وط ولك ولن: انج بیش امذ از، حظ: آنچ بایست از، قب: انج بیش امد از رزم و بزم؛

ب۳۵۱۱: (دوم) قا: یکی راه یازان بسوی مهان، ط ولك ولن: بدان جای [لن: مرز] شاهان وجای مهان، قب: بفر جهانجوی شاه جهان، حظ: مکن راز بیدا بنزد مهان، مب: بنزدیکی نامور پهلوان؛ تمام

نسخ افزوده‌اند:
بکودرز کوتی ای جهان پهلوان
بخفتی [مب: توخفتی] وبیدار بوذت
[قا: بخت] روان [قا: جوان]
قب وحظ بیتی دیگر نیز افزوده‌اند:
سروشت نموذ از سر [حظ: غم]
انجام خواب
که آمذ بخیره زمین باز آب [حظ:
خیره زمین زافتاب]

ب۳۵۱۲: قب: آمد زراه، لن: آمذ جوباذ؛
(دوم) حظ: نخست، قب: به بیش آر بیل و
سنان و سپاه ؛ لن: جهان جند خندان شذ و
جند شاذ؛

ب۳۵۱۳: قب: نامه بنوشت نزدیک شاه؛
(دوم) قا وحظ ومب: فرستاده برجست و ؛
ط ولن: فرستاده برجست و آمذ براه، قب:
فرستاده برجست و بکرنذ راه ، ك: نشادی
خروش آمذ از بارکاه [روی مصراع
علامت خ مؤخر گذاشته . ر.ك به مصراع
۲ ب ۳۵۱۹].

ب۳۵۱٤ : قا ومب: کف افکن ، لن: افکن و.
قب: کتف افکن؛
(دوم) قب: بجنبید بر ؛ حظ جای مصراعها
را عوض کرده است.

ب۳۵۱۵: قب: فرستادهٔ شاه ؛
(دوم) قب: نخستش ؛

ب۳۵۱٦: حظ: همه، قا: نیایش همی ؛ قب: بداذش
بیام آنکهی نامه؛ ط ولك بیت را ندارند.

ب۳۵۱۷: لن: سیاوش دودیده برآب ؛
(دوم) قاوقب ولن وحظ: برافراسیاب؛
ط ولك بیت را ندارند.

ب۳۵۱۸: قب: وزانجا بشد، قا ومب: کاوس‌شاه؛
(دوم) حظ: بنالیذ خوی، قا: بنالیذراه.
مب : ز شادی خروش آمذ از بارکاه
[ر.ك به ب ۳۵۱۹] ؛ ط ولك بیت را
ندارند .

ب۳۵۱۹: لن: بدرکاه کاوس؛
(دوم) ط: بشاذی، حظ: ازدیذه‌کاه،
قب: جهانجوی کیخسرو آمذ زراه، ك:
فرستاده برجست و آمذ براه [روی
مصراع علامت م مقدم گذاشته . ر.ك
به مصراع ۲ ب ۳۵۱۳] ؛ قا بیت را
ندارد.

ب۳۵۲۰: قا: زفرزند، مب: که فرخنده شاه ؛
(دوم) ط ولك وحظ: براه ، قا: زشادی
خروش آمذ ازبارکاه [ر.ك به مصراع

۲ ب ۳۵۱۹] ؛ قب بیت را ندارد . لن بیت را پس از ابیات افزوده ذیل بیت ۳۵۲۲ آورده است.

ب ۳۵۲۱ : حظ : فرستاده بیش ؛

(دوم) مب : بدان ؛

ب ۳۵۲۲ : قب : جهانی بآدین؛

(دوم) قب : زهر ؛ لن افزوده :

وزین آگهی شد سوی نیمروز
بفیروزی کیو کیتی فروز

که آمد خرامان بایران زمین
بپیروزی خسرو پاك دین

ببخشید رستم بدرویش زر
که نامد کزندی بران شیر نر

وزان پس کسی کرد بانو کشسب
اباخواسته همچو آذر کشسب

هزار و دوصد نامور مهتران
ابا تخت و با جامهای کران

پرستنده سیصد غلامان دوشست
همان هریکی جام زرین بدست

برون رفت بانو زبش پدر
برکیو شد همچو مرغی بپر

فرستاد کیوش سوی اصفهان
پراکنده نامش بکرد جهان

ب ۳۵۲۳ : قا وقب ولن وحظ : وزان روی یکسر [حظ : دیکر] مهان . ط وك : وزین روی کیتی مهان . مب : وزان سوی یکسر سوی اصفهان ؛

(دوم) مب : برفتند جمله مهان جهان ؛

ب ۳۵۲٤ : مب : کاخی ؛ لن پس ازاین بیت ۳۵۲۷ را آورده.

ب ۳۵۲٥ : (دوم) ط وك و قب و لن وحظ : بزر اندرون ؛ قا ومب بیت را ندارند .

ب ۳۵۲٦ : قا ومب : با طوق و با کوشوار ، حظ : یکی یاره با تاج و با کوشوار ، قب : یکی یاره و تخت با کوشوار . لن : یکی یاره با طوق باکوشوار ؛

(دوم) قا : یکی جامه پر . قب ولن : یکی تاج پر ، مب : یکی تخت پر ؛ ترتیب قا ومب : ۳۵۲۷ ، ۳۵۲٦

ب ۳۵۲۷ : مب بدیبا و کوهر؛

(دوم) مب : جهان ، حظ : بیامد سرافراز شاه ؛

ب ۳۵۲۸ : قا وط وك وقب ولن ومب : اذین ؛

(دوم) تمام نسخ : میدان وخود [لن : وبس] برنشست ؛

ب ۳۵۳۰ : ط وك : هفتاد ؛

(دوم) حظ : شدن را بآئین ، ط وك : جه بیکانه مردم جه هشیارخویش ، قب : بر شاه کیخسرو خوب کیش ؛

قا ولن ومب بیت را ندارند.

ب٣٥٣١: (دوم) ط و ك و قب وحظ : شدندش سواران. قا: بذیره شدندش سواران ؛ مب بیت را ندارد . ترتیب بم : ٣٥٣١،٣٥٣٢
[متن ترجمهٔ بنداری هم با ترتیبی که در متن خود داده‌ایم مطابق می‌آید.]

ب٣٥٣٢: ط: براه، ك: — ؛
(دوم) ط: دیذو با او سباه، لن: کیوکودرز با ؛ قب عنوان دارد : استقبال رفتن کودرز با بزرکان.

ب٣٥٣٣: (دوم) قب: زروی سیاوش ، حظ: بی یاذ ؛ لن افزوده:

فروذ آمذ از بارکی بهلوان
کرفتش ببر شهریار جهان

ب٣٥٣٤: تمام نسخ افزوده‌اند:

تو بیداردل باش و بیروز [لن ومب: بیدار] بخت
بجای تو کشور نخواهم نه تخت

ط وك این بیت را پس از ب٣٥٣٥ افزوده‌اند وقب وحظ پس از ب ٣٥٣٣ .

ب٣٥٣٥: مب: زچشم تو بد خواه ؛

ب٣٥٣٧: (دوم) حظ: برین کونه، قا: کونه خرم نکر دیدمی ؛ مب بیت را ندارد.

ب٣٥٣٩: ط وك وقب: ازان ؛
(دوم) حظ: تخت، قب: فروزندهٔ تخت و کردن ؛

ب٣٥٤٠: قا وط وك وقب ولن وحظ: کیو و ؛

ب٣٥٤١: لن: خواب جنکی، قب: کرازندهٔ کرز جنکی توئی ؛
(دوم) قب: که درجاره ؛ مب بیت را ندارد.

ب٣٥٤٢: مب بیت را ندارد.

ب٣٥٤٣: حظ: نبودند؛
(دوم) قا وط وك ولن: بزمکاه نشست، قب: بزم وکاه نشست، حظ: بوم وکاه نشست؛ قا عنوان دارد: کفتار در ملاقات کیخسرو وکیکاوس را .

ب٣٥٤٥: قب: امد سوی؛
(دوم) بم : بوی رنکث و، ك : — ی و رنکث ؛

ب٣٥٤٦: قاوط وك وحظ: بآئین. قب ولن: بآذین؛
(دوم) ط : درد بام ، قب : برو بوم و دیوار؛ مب بیت را ندارد.

ب٣٥٤٧: مب بیت را ندارد .

ب٣٥٤٨: (دوم) حظ: ریخته درزیر، قب: شکر بوذشان ریخته ؛

مب عنوان‌دارد: پذیره‌شدن کاوس کیخسرو وکیورا.

ب۳۵٤۹: (دوم) حظ: سرکش زدیده برخ؛

ب۳۵۵۰: (دوم) ط وك وقب ومب: برروی او؛

ب۳۵۵۱: قا: جو آمذ جهانجوی؛

ب۳۵۵۲: حظ، زلشکر؛

ب۳۵۵۳: تمام نسخ: جنین داد پاسخ کی آن [ط: ای]؛

(دوم) لن: روکیتی، قب: همه، مب: بیذ روز، ط: کسی نسپرذ، ك: — ی کیتی؛

لن افزوده:

سپهبذ جه پرسد ازان شوم بخت
که مه کام باذش مه تاج و مه‌تخت
پذر را بذان زار واری بکشت
زنان مادرم را بزخم درشت
که تا من شوم کشته اندر شکم
که او را رهائی مباذا زغم
جوکشتم من از پاك ماذر جذا
بکوهم فرستاذ با ناسزا
میان بز و کاو و میش و ستور
سپردم شب و روز کردنده هور
سرانجام پیران بیامد زکوه
مرا برد نزدیک آن کین پژوه

ب۳۵۵٤: حظ ومب: جند پرسیدو، لن: زهرجای پرسیذ و هرجیز کفت؛ ترتیب لن:

۳۵۵۵، ۳۵۵٤ لن افزوده:

زسرکر بپرسذ کفتم زپای
زخورد ار بپرسذ کفتم زجای
بپردش ورا هوش و رایش خدای
مرا بی خرد یافت آن تیره رای
جو بی‌مایه‌ور یافت مغز سرم
بر عمزی فرستاذ زی مادرم

ب۳۵۵۵: قا وقب: کار و بیکار، حظ: از رای و کفتار، مب: بپرسید از کار و بیکار؛

(دوم) ط وك: از درد و. لن: ازخشم و آزاراوی، حظ: از رای وکردار اوی،

مب: به بپچید از درد و؛

قا ومب افزوده‌اند:

جنین کفت کاوس کای سرفراز
جهان‌را بتاج توباذا [مب: آمد] نیاز
کنون از تو سوکند خواهم یکی
که خرسند کردم بذان اندکی
بکوئی بدادار خورشید و ماه
باذرکشسب و بتخت و کلاه

که بر کین کنی دل ز افراسیاب
دم آتش اندر نیاری بآب
بخویشی مادر بدو [مب: همی]
ننکری
ز دل [مب: بدل] مهر اورا همی
بستری [مب: نشمری]
بکنج و [مب: زکنج] فزونی
نکیری فریب
همی کرفراز آیدت کر نشیب
بکویم که بنیاد سوکند چیست
خرد را و جانرا نکارنده کیست
بفرّ و بنیک اختر ایزدی
که هرکز نبیجی بسوی بدی
بکنج و بتخت و بتیغ و کلاه
بکفتار او بر نکردی ز راه
میانجی نخواهی بجز تیغ و کرز
منش برز داری و بالای برز
جو بشنید از او شهریار جوان
سوی آتش آورد روی و روان
فقط مب:
بیاورد داننده استا و زند
همی خورد سوکند شاه بلند
بدادار دارنده سوکند خورد
بروز سپید و شب لاجورد
بخورشید و شمشیرو تخت و کلاه
بمهر و بتیغ و بدیهیم شاه [مب:
وکاه]
که هرکز نبیچم [مب: سراز]
مهر او
نبینم بخواب اندرون چهر او
فقط قا:
یکی خط نوشتند بر پهلوی
بمشک از بر دفتر خسروی
وزانجایکه خوان و می خواستند
دکر کونه مجلس بیاراستند
ب۳۵۵۶: ط وك وقب ولن ومب: ابری بوذ؛
(دوم) حظ ومب: دوستار؛ قا بیت را
ندارد. مب افزوده:
وکر سر به‌بیچم من ازمهر و تاب
کنم مهربانی بافراسیاب
ب۳۵۵۷: حظ: بخواند، مب: نخواهد؛ قا بیت را
ندارد. لن افزوده:
دکر کفت تخسرو نکاوس شاه
که ای شهریار جهان دیده‌کاه

زکیو اریکوم بخسرو سخن
همانا چه جایست از وی سخن
عجب ماند و هست جای شگفت
کزین برتر اندازه نتوان کرفت

ب۳۵۵۸: حظ: کیو بسختی جندی، قا: بگفت
او کی این کیو سختی نموذ؛
(دوم) ط وك: مرا بود و رنج، قا ومب:
ورزم ازموذ؛

ب۳۵۵۹: رنجش. ك: رنجی نبردی، ط وحظ:
رنجی ببردی، مب: وکرنیز رنجش؛
(دوم) ط ومب: بتوران؛ قب بیت را ندارد.

ب۳۵۶۰: قا ولن وحظ ومب: بهلوان سباه؛
(دوم) حظ: بس من. ك: برما، مب: جو
آتش سامد؛ قب بیت را ندارد.

ب۳۵۶۲: قا ومب: هرکز بجنکک؛
(دوم) قا: برآید نهنکک، ط وك ولن: زدریا
بیایذ بران سان [لن: بذانسان]، مب: زدریا
برایذ بذانسان نهنکک؛
قب افزوده:

نخستین بجنکش سامذ سه صد
همه بهلوانان روز نبرد
جو نستیهن بارمان بهلوان
دکر رزم جویان و کنداوران
زخونشان زمین کرد جون لاجورد
به تنها ز تنها برآورد کرد
همه خسته و کشته کشتند زار
به بیچارکی کشته از کارزار
دکر باره سرسوی ایشان نهاذ
بتیغ او همی داد مردی بداد
فراوان بکشت و بیفکند زار
دکر زندکان بازکشتند خوار
هزیمت کرفتند لشکر همه
جنان جون زشیری کریزد رمه
مکر هم که بیران ویسه نژاد
به بیشش درآمد بکردار باد
جهان بهلوان کیو با او بهم
زجنکش نکرد ایج خود را دژم

لن افزوده:

جنین لشکری کشن و دو بهلوان
هزیمت کرفتند سرو جوان
سباهی ساورد سران کرد
نموذش ببیران همان دست برد

ب۳۵۶۳: قا وط وك ولن وحظ: وزان، مب:
وزان‌سان که... بیامد دلیر؛

ب۳۵۶۴: (دوم) قا وحظ ومب: کی کفتم؛ قب
بیت را ندارد. ط و ك بیت را پس از

بیت ۳۵۶۹ آورده‌اند.

ب۳۵۶۵: ط وك وقب ولن: یال وتر کش کمند ،

حظ: برو یال و بر کش کمند ، قا: بینداخت

از باذ خم کمند ؛

قب افزوده:

کشانش بیاورد در پش من

سخشوذ بروی دل ریش من

ب۳۵۶۶: (دوم) قب: وکرنی سرش کنده بوذی

زبار؛

ب۳۵۶۷: مب: درد بسر، حظ: ازان کو بدرد ؛

(دوم) تمام نسخ: کفتن من ؛ لن افزوده:

مرورا رهانید و ماذر بهم

ز جنکال آشفته شیر دژم

اکر نه مرا هم بسان بذر

همی‌خواست از تن جذا کرد سر

ب۳۵۶۸: قا وحظ: زجنکك ، ط وك ولن: همی

تا . . . زجنکك ، قب ومب: کنون تا . . .

زجنکك ؛

(دوم) حظ : برکرزه ، ط : نیاسوذه با ،

مب: کاوسنکك، قا: نیاسوذه بذ کرزه ؛

ب۳۵۶۹: قا وقب: دریا بخشم، مب : بکذاشت

دریا بمهر؛

(دوم) لن: بدریا نیفکند ، حظ : بیفکند،

مب: نیفکند جهر؛ لن پس‌ازاین باز ب

۳۵٦٤ را آورده است.

ب۳۵۷۰: (دوم) مب: همیشه‌بود شاد، ط وك‌ولن:

همیشه جوان باذ و روشن ، قا وحظ :

همیشه جوانست و روشن ، قب: همیشه

جوان باذ و فرمان روان ؛

قا ومب افزوده‌اند:

همان نامداران و مردان مرد

کی هستند از بشت این شیر مرد

[مب: ازوسازجویند روز نبرد]

همانکاه کودرز و کودرزیان

کشادند بر آفرینها زبان

نهادند سر یکسره برزمین

همی خواند هرکس بدو آفرین

لن پس از ب ۳۵۷۰ افزوده است:

جوکاوس کفتار خسرو شنید

رخانش بکردار کل بشکفید

سر کیو بکرفت اندر کنار

ببوسید روی و برش بیشمار

بکودرز بر شه کرفت آفرین

بر آن کشور و بوم و بر همچنین

یکی خلعتش داد کاندر جهان

نبد دیده کس از کهان و مهان

نبشتند منشور بر برنیان
خراسان و روم و قم و اصفهان
ورا داد سالار جمشید فرّ
دلاور بخورشید بر برد سر
کشیدی ورا کفت بسیار رنج
کنون برخور ای رنج دیده زکنج
هم‌آن‌کاه کودرز و کودرزیان
کشادند بر آفرینها زبان
نهادند سر یکسره بر زمین
همی‌خواند هرکس برو آفرین
فرنکیس را کلشن زرنکار
بیاراست با طوق و با کوشوار
در ایوان‌ها کاه زرین نهاد
فرازش همه دیبه چین نهاد
بدو کفت کای بانو بانوان
مبادی زاندوه هرکز نوان
برو بوم و بیوند بکذاشتی
فراوان بره رنج بر داشتی
کنون‌شهر ایران سرای تواست
مرا رهنماینده رای تواست
منم مهربان‌تر ز افرسیاب
بروی تو بینم مه و آفتاب
مرا جیز وکنج وروان آن تست
دراین‌مرزفرمان روان‌تست(کذا)
مه بانوان خواندش آفرین
که بی تو مبادا زمان و زمین
جو کاوس هر روز برخاستی
نخستین فرنکیس را خواستی
برفتی و دیدی وکردی سلام
فراوانش دادی درود وخرام
سبهدار کیخسرو و مهتران
نشستند وخواندند رامشکران
دوهفته شب وروز بودند مست
کهی جام باده کهی جامه دست
جوکاوس‌کی خورد جندی نبید
بیاورد مر کنجها را کلید
به بیش جهانجوی خسرو نهاد
همان هر زمان هدیهٔ نو نهاد

ب۳۵۷۱: ط وحظ: سطخر، مب: برسطخر؛
ب۳۵۷۲: قا: ازکاخ، مب: ازکاه؛
(دوم) حظ ومب: بایوان او؛
ب۳۵۷۴: قا ومب: باورنک؛
(دوم) تمام نسخ: بشاهی بروآفرین؛
ب۳۵۷۵: (دوم) قا وط وك وقب ولن وحظ: جز از طوس؛

ب۳۵۷۶: مب: باکاویانی درفش؛
(دوم) قا و ط و قب و لن وحظ: هم او را بذی کاویانی، مب: هم او را بدی کوس و زرینه کفش؛ قب عنوان دارد: دو کروهی کردن طوس و کودرز در باب کیخسرو، مب: سرکشی کردن طوس از بهر باذشاهی کیخسرو
ب۳۵۷۷: (دوم) قا: بروبر بیامی؛
ب۳۵۷۸: مب: بدست سر، حظ: بیامبرجهانجوی کیو، لن: بدست جهانجوی کیو، قا وط وك وقب: بیامذ جهانجوی کیو [ط: کرد]؛
(دوم) حظ: کی یال، قا ولن ومب: واهنکك شیر؛ عنوان قا: رفتن کیو بنزد طوس وبیغام کودرز اداکردن.
ب۳۵۷۹: حظ پس از این بیت ۳۵۷۵ را تکرار کرده‌است.
ب۳۵۸۰: تمام نسخ: وشیران ایران؛
ب۳۵۸۱: مب: سرکشیدی بفرمان؛
ب۳۵۸۲: قب ومب: اکر سربه‌بیچی، لن: اکر زانکك سجی، ك: اکربیچی تو زفرمان؛
ب۳۵۸۳: م وط و لن وقب: کیوست بیغام، حظ: وفرزند من؛
(دوم) قب: نامور؛ لن افزوده:

بکفتند با طوس کان حوی تو
که آمذ سرافراز بیذار کیو
بذره شد او را باورد شاذ
یل نیو بیغام مهتر بداذ

ب۳۵۸۴: حظ: بذر روی بنموذ؛
ب۳۵۸۵: (دوم) مب: رازرا، لن: رای تو باخرد نیست جفت، قا: هماناکمی نیست باداذ جفت؛
ب۳۵۸۶: قا ومب: جنس داد پاسخ سپهدار [مب: سرافراز] طوس؛
(دوم) قب: برمن؛
ب۳۵۸۷: قا: ازایران، مب: وزایران؛
(دوم) لن: سرافراز لشکر منم، قا: سرانجام لشکرمنم؛
ب۳۵۸۸: ط وك وقب: نبیره جهاندارشاه؛
(دوم) ك: آورده زیر، قا ومب: بزور اندر؛
ب۳۵۸۹: ط وك: هم از شیر، حظ: هرانکه کی برخاش؛
(دوم) حظ: دل شیر و، ط: دل ببر و جنکی بلنکك، ك: دل و جنکك جنکی بلنکك، قا: دل شیر و جرم نهنکك؛ لن ومب: دل شیرو جرم بلنکك؛

ب ۳۵۹۰: حظ: همی برمنی، قب: این روی و رای؛

ب۳۵۹۱: قب وحظ: برین؛

ب۳۵۹۲: قب: از تخم؛

(دوم) بم: نشانیم و بخت، ك: —آمذ بخواب؛

ب۳۵۹۳: (دوم) حظ: نه نکو، ط وك وقب: نه خرم بود، مب: نه خورم بود، قا ولن: نه خرم بوذ با نهنگ؛

ب۳۵۹٤: ط وقب ولن وحظ: رنجها را که، ك: رنجها —؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۵۹۵: (دوم) قا: و باك دین؛ حظ بیت را ندارد.

ب۳۵۹٦: (دوم) بم: سرافرازتر، مب: تر او بتخت، ط وقب ولن وحظ: تر زو بتخت، ك: — تخت؛

ب۳۵۹۷: مب: زکوهر بدشمن، قب: سو ندارد زدشمن؛

(دوم) ط وك: هم کام و، حظ: هم رای و، لن: فروزیبست و، مب: هم مهرو؛

ب۳۵۹۸: لن افزوده:

بذو کفت کای نامور نیو طوس
نباید که بیجی که زخم کوس
جو بینی سنانهای کوذرزبان
ازین سودجستن سراری زبان
بسی رنج بردیم هردو بهم
کنون داذی آنرا بباذ و بدم
تراکر بذی فرّ و رای درست
زالبرز شاهی نبایست جست
زافسر سر تو ازان شذ تهی
که نه مغز بوذت نه رای بهی
بکفتش سخنها ازین‌سان درشت
بتندی ازانجای بنموذ بشت

ب ۳٦۰۰: ط وك وقب وحظ ومب افزوده‌اند:

بایران [قب: برایران] نباشد جوخسرو سوار / نه بر [ط: بر، ك ومب: ابر] تخت با تاج و باکوشوار

لن افزوده:

برایوان نباشذ جو خسرو نکار
نه بر زین زرین جنو شهریار
بایران نیامذ جو خسرو سوار
نه بر تخت با طوق و باکوشوار

ب ۳٦۰۱: قا وط وقب وحظ: کودرز و، مب: و کفت آن زمان؛

(دوم) مب: کجا طوس کم باد، ك وقب ولن وحظ: کم باذ اندر؛ لن افزوده:

نمایم که اورا بفرمان و تخت
کرا زیبد و فرّ و اورنگ و بخت

ب۳۶۰۲: حظ: هشتاد ؛
(دوم) ط وك وقب وحظ: وز [قب: از] ایوان بهامون، قا: وز ایوان بیامد بدشت ؛

ب۳۶۰۳: (دوم) قا ولن ومب: برفتند بر کستوان؛ قب افزوده:
کس آمد بطوس سپهبد بگفت
که گودرز با کوس رفت از نهفت

ب۳۶۰٤: قا وط وك وقب وحظ: وزان سو، لن: وزان پس، مب: وزین سو ؛
(دوم) بم: کوه ء ؛
مب افزوده:
گزین کرد هفتاد تن نوذری
همه گرز دار و همه لشکری
عنوان مب: رفتن گودرز و طوس نزد کاوس از بهر پادشاهی

ب۳۶۰۵: قا وط وك ولن: گردان فراوان؛
(دوم) مب: به پیش اندرون اختر ؛ ترتیب حظ: ۳۶۰۶، ۳۶۰۵

ب۳۶۰۶: بم وط وك ولن: دید جندان ؛
(دوم) قا وط وك: همی خیره شد، قب وحظ: همی تیره، مب: کزان تیره، لن: بدو تیره شد گردش هور و ؛

ب۳۶۰۷: بم: کوه ء ؛ ط وك بیت را ندارد.

ب۳۶۰۸: حظ: جهانجو کیخسرو ؛
(دوم) قا ولن: بران پیل و ، مب: بران پیل بسته ؛ ط وك بیت را ندارند.

ب۳۶۰۹: لن: بگردش درون ؛
(دوم) قب: جزاین، حظ: بگیتی درون جای، لن: کفتی که اندرزمین جای ؛

ب۳۶۱۰: لن: بران تخت می‌تاخت خسرو ؛
(دوم) ط وك: رخشان بسر بر کلاه ؛
قب افزوده:
ابا یاره و طوق و با گوشوار
بدست اندرون گرزهٔ گاوسار

ب۳۶۱۱: (دوم) قب: امروز کر ، حظ: کی اگروز (کذا)، لن: اگرسازم اینجانبرد؛

ب۳۶۱۲: قب: هرسو ، مب: کشته‌کرده، لك: کینه‌آید، قا: همی کشته... هرسوسوار؛
(دوم) قا: این کارزار ، مب: ازایران نخیزد مرین ؛

ب۳۶۱۳: مب: بجز کام ؛
(دوم) مب: سرو، ط: برامد، قا: همی شب همه این ببینند بخواب [ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۶۱۷] ؛.

ب۳۶۱٤: قب: بدایشان، لن: بتوران رسد ؛

(دوم) ط وك وقب ولن وحظ : ایدهمه [قب : همی] روزکار بهی ؛ قا بیت را ندارد.

ب ۳۶۱۵ : حظ : جویای راه، قا : خردمندی ومرد جوینده، لن : خردمندی و جوینده ؛

ب ۳۶۱۶ : لن : بدن، قا ومب : ماکسی کربدن ؛

(دوم) مب : برزتیر، قا وحظ : برش تیر، لن : کمان جوب سر ؛

ب ۳۶۱۷ : (دوم) ط وك وقب : همه شب، حظ : همه شب آن، مب : همه شب همی بیند آنرا بخواب، لن : شب و روز بیند مرین را بخواب، قا : سر بخت ترکان برارد زخواب [ر. ك به مصراع ۲ ب ۳۶۱۳] ؛

تمام نسخ افزوده‌اند:

فرستاده از نزد [قا : آمدز] کاوس شاه

بیامد بر پهلوان سپاه

ط وك ولن پیش ازاین بیت وقب پس از آن بیتی دیگر افزوده‌اند:

جو بشنید کاوس کفتار راست

فرستاد کس هردوانرا بخواست

ب ۳۶۱۸ : نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۳۶۱۹ : نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۳۶۲۰ : ط وك : همه [ك : شما] پهلوانان ای. لن : شما پهلوانان این انجمن ؛

(دوم) ط وك ولن : سایند [ط : بیایند] هردو بنزدیک ؛ قا وقب وحظ ومب بیت را ندارند. ط وك ولن ابیات ۳۶۲۰ و ۳۶۲۱ را پس از بیت ۳۶۲۳ آورده‌اند.

ب ۳۶۲۱ : (دوم) لن : سخن بر. قا ومب : سخن بر کشادند در. حظ : کشادید در ؛

قا وقب وحظ و مب بیت را پس از ۳۶۲۳ آورده‌اند.

ب ۳۶۲۲ : قا : جنین کفت، ط وك : ای جهاندیده. مب : ای جهاندار، قب وحظ : کفت نرم ای جهاندیده، لن : که کاوس می کوید ای نره شیر ؛

(دوم) قا : درجام ؛

ب ۳۶۲۳ : لن : بکشای بند ازمیان ؛

(دوم) قا، سوذ خیزد، قب : سوذ آید، لن : که این سود کردد، ط وك : مباذا کزین سوذ ماند، مب : مباذا کزین سود خیزد ؛

ب ۳۶۲٤ : قب : طوس ای جهاندیده شاه ؛

(دوم) قا وط وك ولن وحظ ومب : از تاج و، قب : اکر . . . از تاج و ؛

ب ۳۶۲۵ : (دوم) لن : وکنج مهان، مب : تخت

کیان ؛ ط وك وقب وحظ ومب افزوده‌اند:

فریبرز با فر و برز کیان

میان بسته دارد جو شیر ژیان

ب٣٦٢٦: حظ: فریبرز باشد ؛ لن افزوده:

فریبرز با فر و برز کیان

نباشد نبیره ببندد میان

میان بسته دارد جو شیر ژیان

که فرزند شاهست و پشت کیان

ب٣٦٢٧: حظ: برخرد ؛ لن افزوده:

جرا می‌کنی برتن خود فسوس

نترسی جو بر پیل بندند کوس

ب٣٦٢٨: (دوم) لن: و بیدار وخامش؛

ب٣٦٢٩: حظ: جهاندیده ؛

(دوم) مب: کوئی بمغز و ، حظ: بفر و برای وبجهر ، ط وك: بفرو بجهرو باروند اوست ؛

ب٣٦٣٠: قب: توژ دارد همانا نژاد ؛

(دوم) ط وك ولن وحظ: از تخم ؛ مب بیت را ندارد.

ب٣٦٣١: حظ: جنین نیز ، قا ولن ومب: جنو [قا: جو او] مردکیست [لن: نیست] ؛

(دوم) قب: کفتار از؛

ب٣٦٣٢: قب: جشمش ، قا ومب: ندیدست جون جهر ؛

(دوم) قا وط وك وقب ولن ومب: برز بالا ، حظ: برز بالا ودیدار او ؛

ب٣٦٣٣: (دوم) قا و قب و حظ: کیان و برای ، مب: بفروکیان و برای ؛

ب٣٦٣٤: قا: کاروند رود ، ط وك: جو شاه آفریدون ، لن و قب و حظ: جو شاه آفریدون ز اروند [قب: ز اورند ، حظ: باورند] ؛ مب: فریدون کذارید رود ؛

ب٣٦٣٥: ط وك: مردی وآن فره ؛

(دوم) لن: ببندد دل و دست و حشم بدی ؛ لن افزوده:

دکر کو بخون پدر بر میان

ببندد بکردار شیر ژیان

از ایران بکرداند این رنج و تاب

بود برکفش هوش افرسیاب

مراکفت درخواب فرخ سروش

که فرش نشاند از ایران خروش

جو آراید او تاج و تخت مهان

برآساید از رنج و سختی جهان

ب٣٦٣٦: (دوم) قا وط وك ولن وحظ ومب: بلرزتند ؛

ط عنوان دارد : مناظره طوس و کودرز از
بهر پادشاهی کیخسرو ؛
ب۳٦۳۷: قا و ط وحظ : سلاح ؛
(دوم) قا و ط و ك و قب و لن وحظ : یال
کشتیت غرقه بخون ؛ مب از این بیت تا بیت
۳٦٤۳ را ندارد . ط و ك و لن و حظ
افزوده‌اند :
بتیغ نبردی ترا خستمی [حظ :
جستمی]
وزین کفت بیهوده وارستمی [ك
وط : کی رستمی]
میان کیان دشمنی افکنی
وزین خویشتن درمنی [لن : برزمی-
حظ : را —] افکنی
شهنشاه داند بذانکش هوا [حظ :
سزا] ست
دهد تخت شاهی کی او پادشاست
ب۳٦۳۸: ط وك وحظ : ای سرافراز پیر ، لن :
ای خردمند پیر ؛ قا وقب از این بیت تا بیت
۳٦٤۳ را ندارند .
ب۳٦۳۹: لن : وکر ، ط وك : اکر تیر ؛
ب۳٦٤۰: ط وحظ : اکر ، لن : یا کوه تاب ، ك :
اکر . . . سنك تاب ؛

(دوم) ك وحظ : بسوزد ، لن : بدرذ
سنانم دل ؛ ترتیب ابیات لن : ۳٦٤۱ ،
۳٦۳۹ ، ۳٦٤۰ ، + ، ۳٦٤۲ و . . . لن
پس از ۳٦٤۰ وحظ و ك پس از ۳٦٤۲
افزوده‌اند :
مرا و ترا کفت بیکار [لن :
کفت‌و] جیست
شهنشاه داند که خوذ شاه کیست
ب۳٦٤۱: ط وك ولن وحظ : اکر ؛
(دوم) ط وك ولن : نوذرشه شاه ، حظ :
نوذر شه شه نژاد ؛
ب۳٦٤۳: لن : جهان دیذه ؛
(دوم) لن : دل پرمکر دان ؛
ب۳٦٤٤: (دوم) تمام نسخ : کاهند هر ؛
ب۳٦٤۵ : (دوم) ط : شهنشاه داند که خوذ شاه
کیست ، ط در اینجا ابیات ۳٦٤۳ و
۳٦٤۵ را تکرار کرده و مصراع دوم
بیت اخیر را طبق ضبط بم آورده است .
لن افزوده :
سزاوار بخشش کنج و کلاه
اکر سرکشی ز تخت وسپاه (کذا)
ب۳٦٤٦ : (دوم) قا و ط و ك ولن وحظ و مب :
کی فرزند ؛

ب۳٦٤٧: مب: راه نیست ؛
(دوم) قب: دوبرمن یکیست، لن: مراهردو فرزند بردل یکیست ؛
ب۳٦٤٨: (دوم) قا: بدل ؛
ب۳٦٤٩: قا وقب: جاره سازم ، ط وك وحظ: کنون جاره سازم ، لن: یکی جاره دانم که، مب: یکی چاره . . . بمن ؛
ب۳٦٥٠: ط وك وقب ولن وحظ ومب: با دو ؛
(دوم) حظ: ارذویل، ط وك: بباید کرفتن ره اردبیل ؛
ب۳٦٥١: مب: بمرزی کجاآن دز ؛
(دوم) قب: اهریمن؛
ب۳٦٥٢: ك: برنجند از، ط: برنجید از، قا ولن ومب: ایزد برست ؛
(دوم) ط وك وقب وحظ: نیارذ بدان مرز موبذ نشست ، قا: نیایذ دران مرز موبذ بدست ، لن: که نتواند ایمن بکنبد نشست، مب: نیارد بدان مرز موبد پرست ؛ ط وك جای مصراعها را عوض کرده‌اند.
ب۳٦٥٣: (دوم) حظ: ازو تیغ ، قا ولن: نداریم ازو کنج و [لن بدون و] . مب: ازو کنج و کوهر دریغ ؛
ب۳٦٥٤: لن: شنیدند کودرز؛

(دوم) ط و ك وقب ولن وحظ ومب: سالار بیدار . قا: کی سالار بیذار افکنذ بن ؛
ب۳٦٥٥: قا وط وك وحظ ومب: بدین ، لن: بدان ؛
(دوم) لن: نزد زان نکوتر کسی ؛ قب بیت را ندارد.
ب۳٦٥٦: قا وقب وحظ: برین هم سخن ، مب: بدین هم‌سخن، ط وك: برین هم نشان دل ، لن: بران همکنان دل ؛
(دوم) لن: بیش سبهدار ؛
ب۳٦٥٧: حظ: خرشید ؛
ب۳٦٥٨: لن: فریبرز را طوس، ط وك ومب: نوذرهمان ؛
(دوم) قا ولن ومب: بیامد [مب: در آمد] بنزدیك شاه جهان [قا: زمان] ؛
ب۳٦٥٩: ط وك وقب وحظ: شاه بیدار ، لن: شاه کاوس، قا ومب: با شه سبهدار ؛
(دوم) ك: با سبه جون برم، قب: کنون با سبه من برم ، لن ومب: کجا با سبه من برم، ط: با سبه جون برم بوق و ، قا: کجا با سبه من برم بوق و ؛
عنوان قا: رفتن فریبرز و طوس بکرفتن

دز بهمن ونومید آمدن، لن: رفتن طوس و فریبرز بجنگ حصن بهمن.

ب۳٦٦۰: ط: همان برکشم، قا ولن ومب: من برم، حظ: همایون همان کاویانی؛

(دوم) ك وط: کنم من، قب وحظ: کنم زو، لن: کنم لعل رخشان ربع بنفش؛ قب پس از این بیت ۳٦٦۳ را آورده.

ب۳٦٦۱: ط وك: همچنان، لن: کنون درزمان من؛ قا وحظ ومب بیت را ندارند. بم وط بیت را پس از ۳٦٦۲ تکرار کرده‌اند.

ب۳٦٦۲: قب: فریبرز کوس؛

(دوم) لن: جهانی شده سرخ وزرد وبنفش؛ قا وحظ ومب بیت را ندارند.

ب۳٦٦۳: قب: فرزند با؛

(دوم) ط وقب: نباشد... بندد. حظ ومب: نباشد... به‌بندد؛ قا: نباشد ببندد نبیره، ك: — نبیره ببندد؛ لن بیت را ندارد ودرعوض افزوده:

بفر فریبرز و زور کیان
ببندم کیانی کمر برمیان

ب۳٦٦٤: قب: ازتوانی، مب: ارتوانی به‌بیش، لن: کفت هرکس که راند ز، حظ: کفت ارتوانی (کذا)

(دوم) قا وقب ولن ومب: نکردد شمار ایچ بر [قب: از] کم و بیش، ط وك: نکردد سخن هیچ بر کم و بیش، حظ: نکردر شما را شود کم و بیش؛

ب۳٦٦۵: بم: خداوند و؛

(دوم) قا: ساختن پیروزی، حظ: پیروی و، مب: توان یافت، لن: یافت پیروزی وتخت وکاه، ط وك: بوذ باج [ك: — تاج و] نیروز و تخت وسپاه؛

ب۳٦٦٦: حظ: فریبرزا کر؛

(دوم) قا: وچندین مپای؛ قب بیت را ندارد. قا وط وك ولن وحظ ومب افزوده‌اند:

به بیشی نباشد [ط وك: نجوید، حظ: به بینی زبیشی] سخن کم و بیش / زمانه نکردد ز آئین خویش [ر. ك به مصراع دوم ب ۳٦٦۳]

ب۳٦٦۷: ك وقب: با کوس وکاه [ك: کاه و کوس] ودرفش؛

(دوم) لن: زلشکر چهل مرد زرینه؛

ب۳٦٦۸: قب: برقلب؛

(دوم) قب: پیل وکوس وسپاه؛ ترتیب لن: ۳٦٦۹، ۳٦٦۸

عنوان قب: رفتن طوس وفریبرز بجنگ

دز بهمن جاذو، مب: رفتن فریبرز وطوس
بحصن بهمن و آمدن بی مقصود ؛
ب۳٦٦۹: تمام نسخ بیت را چنین دارند:
جو نزدیکی حصن بهمن رسید
برابر سبه را فرود آورید
ب۳٦۷۰: ك ومب: لشکر جنکجوی، قب: بشد
تیز با لشکر جنکجوی ؛
(دوم) لن: بتیزی؛ تمام نسخ افزوده‌اند:
سبه جون بنزدیکی دز [لن: جو لشکر بتنک
دز اندر] رسید / زمین [قا: زمی] همجو
آتش [لن: دریا] همی [حظ: یکی] بردمید
[ر. ك به مصراع دوم ب ۳٦٦۱]
ب۳٦۷۱: (دوم) قا و ط و ك و قب ولن: هوارا
روا، حظ: هوارا نوا ؛ تمام نسخ بیت را پس
از ۳٦۷۳ آورده‌اند.
ب۳٦۷۳: قا وط وك ولن وحظ: زمین، مب: زمین
کفتی از کرمی از ؛
(دوم) قب: اهریمن ؛
ب۳٦۷٤: (دوم) ط وك: بتیزی جو آیذ بدشت ؛
ب۳٦۷۵: ط وك: بکرز وکمان و، حظ: بکرز وکمان
یا بتیغ، لن ومب: بتیر و کمان و، قا: بتیر و کمان
یا بتیغ، قب: به‌تیر و کمان کر بکرز و کمند ؛
(دوم) قب: بجیزی که آرذ کزند، لن: که
بردشمن آرذ کزند ؛ قب افزوده:
بکوشد یکی نی کمان در نبرد
که تا سر نیارذ همی زیر کرد
ب۳٦۷٦: (دوم) قا وقب وحظ: دل‌شاه، ط وك:
را سر ساه، مب: دل آکاه نیست، لن:
وکر هست ازما کس آکاه نیست ؛
ب۳٦۷۷: لن: بجوشد همی ؛
(دوم) بم: تن نازکش، حظ و مب:
نازکش، قا ولن: برخروشذ ؛
ب۳٦۷۸: (دوم) قا وط وك وقب و حظ ومب:
جای، لن: بجای ندیدند بند اندرش ؛
ب۳٦۷۹: قا ولن ومب: ازرزم، قب: ازحصن؛
(دوم) قا: بیامذ، لن: بررنج راه، ط
وك: از راه رنج دراز، حظ: بیامذ برین
رنج راه، قب: جنین کفت با خسرو
سرفراز، مب: همان عزم ره کرد کودرز
ساز ؛ ترتیب مب: ۳٦۷۹، ۳٦۸۲،
۳٦۸۰، ۳٦۸۱، ۳٦۸۳ و... قب
افزوده:
ترا رفت بایذ همی رزم ساز
مکر کان بجنک تو آیذ فراز
ب۳٦۸۰: ط وك: جو آکاهی از آذراباذکان،
حظ: آکاهی آزاذ را باذکان؛

(دوم) مب : بنزدیک کودرز ، ط وك وحظ : بشد نزد کودرز ؛ قب ولن : بکیو و بکودرز؛

ب۳۶۸۱ : (دوم) قا : نبودند آنجا دکر رزمساز ، ط وك وحظ : ترا رفت باید همی رزمساز ؛ قب : ندیدند جز رنج راه دراز ، لن : بدل کفت باید شذن سرفراز ، مب : همان عزم ره کرد کودرز ساز ؛ مب مصراع اوّل را درحاشیه نیز آورده است . قا عنوان ندارد ، عنوان ط : کشاده شدن دز بهمن بر دست شاه کیخسرو ، ك : ــ ن حصن بهمن بردست کیخسرو ، قب : رفتن شاه کیخسرو و کودرز و کرفتن ، لن : رفتن کودرز و کیخسرو ببستن حصن بهمن ، حظ : رفتن کیو و کیخسرو بدز بهمن ، مب : رفتن کودرز و کیخسرو بحصن و کرفتن حصن را ؛

ب۳۶۸۲ : حظ : و خاست ، قب : بیاراست کودرز و بر ، مب : بیاراست پیران و ، لن : براراست کودرز و بر ؛

(دوم) قب : برآمذ سپاه و ، لن : سپهبد جهاندار ، حظ : سپهدار نو ، ط وك : سپهداران شاه نو ؛

قب افزوده :

همانکاه کودرز بر پشت پیل

یکی تخت بنهاد برسان نیل

ب۳۶۸۳ : (دوم) مب : نهادند بر ، قا وط وقب ولن وحظ : نهادند بر پیل [قا وقب : پیل و] جندی [لن : جنکی] سوار ، ك : ــ ؛

ب۳۶۸۴ : لن : بد درفش ؛ مب بیت را ندارد .

ب۳۶۸۵ : (دوم) ط وك ولن : بسر بر یکی تاج و ؛ قا و قب و مب بیت را ندارند . ترتیب لن : ۳۶۸۶ ، + ، ۳۶۸۵ ، ترتیب حظ : ۳۶۸۶ ، + ، ۳۶۸۵ ، + ، ۳۶۸۸ و . . .

حظ افزوده :

بشذ تا دز بهمن آزاذ شاه

خود و کیو و جندان سران سپاه

ب۳۶۸۶ : قب وحظ ومب : زبیجاذه تاجی وطوق ، قا : ز بیجاذه تاجی و طوقی ز زر ، لن : زبیجاذه طوقی و تاجی بزر ؛

(دوم) حظ : بزین اندرون ، مب : بدژ اندرون ، لن : اندرون نقش کرده کهر ؛ ط وك بیت را ندارند . قا وط وك وقب ولن وحظ افزوده‌اند [ط وك بیت را پس از ۳۶۸۴ آورده‌اند] :

همی کفت کامروز [حظ : امروز] روز [قب : روزی] نوست / نشست

جهاندار [لن: جهانجوی] کیخسروست

ب۳۶۸۷: نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۳۶۸۸: لن: شد سبه بر، حظ: جو نزدیکی دز برین بر، قا وقب ومب: جهانجوی [مب: جهاندار] برتخت زرین نشست [ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۶۸۵] ، ط: باسب اندر آمد زجای نشست، ك: بسر بر یکی تاج وکرزی بدست ؛ ط و ك جای مصراعها را عوض کرده‌اند.

ب۳۶۸۹: حظ: نبیسنده خواست . لن: نویسنده خواند بر؛

(دوم) ط و قب و ك و حظ : نامه بردی ز [كوحظ: بروی‌ز؛قب: برروی] قرطاس جین؛

ب۳۶۹۰: لن: بستند بر؛

(دوم) بم: مایهٔ خسروی ؛

ب۳۶۹۲: لن: بد برست؛

(دوم) ط و ك : زدست از بذی، قا: بیزدان بناهید وز بذ برست ؛ حظ افزوده:

توای بهمن جاذوی تیره جان

براندیش از کردکار جهان

ب۳۶۹۳: حظ: که اوهست،ك ولن: جاوید وبر؛

(دوم) ط و ك و قب و حظ : ده رهنمای ، قا ومب: جهاندارونیکی،لن: هم اویست نیکی؛

ب۳۶۹۴: (دوم) مب : خداوند بیل و خداوند مور ؛

ب۳۶۹۵: قا ولن وحظ ومب : اورنکث ، ط : اورند ؛

ب۳۶۹۶: (دوم) قب: درکاخ . حظ : دل کاو. مب: تا بشت ؛

ب۳۶۹۷: حظ: کز دز،مب: درو بوم ؛

ب۳۶۹۸: (دوم) حظ : سرش را بکرز . مب : سرانشان بکرز . قا وط وك ولن: سرش را زابر اندر ، قب : سرش را بکردانم اندرمغاك ؛

ب۳۶۹۹: قا: ان دستکاه ؛

(دوم) حظ: نیابدسباه، مب: نباشدسباه؛

ب۳۷۰۰: ط وك: خم درد وال . قا: جوعزم دوال؛

ب۳۷۰۱: قا وط وك بیت را ندارند .

ب۳۷۰۲: مب: همانا نه ازبشت ؛

(دوم) قب : فریزدانست ؛ قا و ط و ك بیت را ندارند.

ب۳۷۰۳: لن: کنم این،مب: کنندآن ؛

(دوم) مب : فرمان ؛ ط و ك بیت را ندارند .

ب۳۷۰٤: قا وط وك ولن وحظ و مب : خسرو دراز، قب: نیزه فرموذ خسرو دراز؛
(دوم) قا ومب: بنیزه همی [مب: سر] نامه را بست باز، لن: بروبست آن نامهٔ سرفراز، حظ: بنامه سرنیزه را بست باز، ط وك: بنیزه سرنامه را کرد باز. قب: برانداخت آن خسرو سرفراز؛
ب۳۷۰۵: لن: سنان درفشی ؛
(دوم) ط وك وحظ : جز از فر ؛ قب: فر شاهان، لن: فرشاهی ، قا : جز از فرشاهی نخواست ؛ مب بیت را ندارد.
ب۳۷۰٦: مب: با نامه رفت ؛
(دوم) مب : باره تفت ، قا : آن تند باره برفت ؛
ب۳۷۰۷: حظ : کفت این ؛ لن: وراکفت، قب: بفرمود کین، مب: بند من ؛
(دوم) حظ : دیوار این دربلند ؛
ب۳۷۰۸: مب: بران باره بر، قا وط وك : بنه نامه و نام، قب ولن وحظ: بنه نیزه ونام ؛
(دوم) بم: لختی بمان؛ قب وحظ: لختی بران، قا وط وك: تیز لختی بران. مب: نیز و لختی بران، لن: عنانرا بکردان و انجا بمان ؛ حظ افزوده:

جنین کن کی باباره این نیزه راست
براندکه فرمان خداوند راست

ب۳۷۰۹: ط وك وقب ولن: کیونیزه، مب: کیوو بکرفت نیزه ، قا : کیو نیزه کرفت بدست ؛
(دوم) مب : ازکین دل و جان . لن : بران آفرین کرد یزدان ؛
ب۳۷۱۰: ط ولن: درنهاد، قا وقب: جونیزه ؛
(دوم) قا: بیام ، لن: بفرجهانجوی . ط وحظ: خسرو بداد، ك وقب : بیام ... خسرو بداذ ؛
ب۳۷۱۱: قا ولن ومب : ز یزدان نیکی، ط وك : کرد یاذ، حظ: زدار... کرد یاذ ؛
(دوم) قب: جرمه‌را تیر، حظ: وزان... کرد یاذ ، ط وك: وزان... کرد یاذ ؛
ب۳۷۱۲: (دوم) حظ: وجان دز؛
ب۳۷۱۳: (دوم) ط وك وقب: طراك، قا: درآمد مغاك [روی کلمه نوشته: طراك] ، لن: هلاك ، حظ : یارهٔ ... طراك ؛ مب پس ازاین بیت ۳۷۱٦ را آورده . قب افزوده :

سرش را نکون اندرآمد بخاك
بنام جهاندار یزدان باك

ب۳۷۱٤: قب: کاه بهار، قا وط وك ولن وحظ ومب: رعدست وباد بهار؛

(دوم) ط وك وقب وحظ: آمد اندرشب از کوهسار؛ لن جای مصراعهارا عوض کرده.

ب۳۷۱۵: (دوم) قا: جه ازکرد راه، قب: شدآن بارهٔ دز جو ابری سیاه، ط وك ومب: جنین کفت با پهلوان سپاه [ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۷۱۷]، لن: ابا پهلوانان جنین کفت شاه؛ ترتیب قب: ۳۷۱۶، ۳۷۱۵ ط وك وقب ولن افزوده‌اند [قا ومب نیز بیت را پس‌از ۳۷۲۰آورده‌اند]:

جهان جون شب تیره تاریک شد

تو کفتی بشب روز [قب: شب و

روز] نزدیک شد

[ر.ك به ب۲۸۵۹]

ب۳۷۱۶: (دوم) قب وحظ: جهان شد، مب: بکردار غرنده ببر؛ قا: جهان شد بکردار غرنده ببر؛

ب۳۷۱۷: (دوم) ط وك: جه از بارهٔ دز جه‌کرد سپاه [ر.ك به مصراع دوم ب ۳۷۱۵]؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۷۱۸: مب: که یکسرهمه تیر، ط وك: بفرموذ تاتیر... کنند؛

(دوم) قا: هوارجو، لن: کمانرا. مب: کمانها جو، ط وك: کنند؛

ب۳۷۱۹: قب ولن: میغ و؛

(دوم) لن: که بارید از، قب: که بارذ زالماس مرک؛ مب بیت را ندارد.

ب۳۷۲۰: مب: بسی کرد بیکان، لن: بسی ببیکان، حظ: شد بلنکان، ط وك: به پیکان بسی شد زدیوان هلاك؛

(دوم) ط وك ولن وحظ: زهرکفته، مب: زهره‌کفته درآمذ بخاك، قب: زاهرمن اوفتاذه، قا: مرده دیذی فتاده؛

ب۳۷۲۱: قا وقب وحظ و مب: وزان؛ ترتیب م: ۳۷۲۱، ۳۷۲۰

ب۳۷۲۲: (دوم) قا وط وك وقب: وز فر شاه، حظ ومب: وفرمان شاه، لن: بفرمان برفتند دیوان زراه؛ ترتیب لن: ۳۷۲۳، ۳۷۲۲

ب۳۷۲۳: (دوم) لن: خندان ز روی، قب: و روشن زمین؛ قب افزوده:

کشاذه در دز بدیذ آن سپاه

برامذ ازو بانک فریاذ خواه

تهی‌کشت آن دز زدیوان نر

نکون شد جوآن حصن نامی و ر

ب۳۷۲٤: لن: کردان بفرمان ؛

(دوم) لن ومب : آن جایگاه ؛ قب و حظ بیت را ندارند. لن جای مصراعها را عوض کرده است.

ب۳۷۲۵: لن : بذر رفت آن ، قب وحظ : بشد [حظ : بذ] شاه درآذراباذکان ؛

ب۳۷۲٦: قب وحظ: شهرکرد ؛

(دوم) حظ: بران باغ ؛

ب۳۷۲۷: ط وك : ازانجای ، حظ : بران ، لن: وزانجاکه‌ان ؛ مب: ازآنجاکه‌آن ، قا: وزانبس یکی روشنی ؛

(دوم) ط وك وحظ : باره نیزه شد ، قب: باره تیز شد ، مب: باره ونیزه شد، قا: شد آن تیرکی سربسرنابدید ، لن: برو تیرکی شد همه نابدید ؛ عنوان لن : نهادن کیخسرو آتش کده ، مب: رفتن شاه کیخسرو بحصن

ب۳۷۲۸ : ط وك : درانجایگاه ، لن : خسرو بارانیان ؛

(دوم) حظ: تا برابر ، لن: کنبدی سربچرخ روان؛

ب۳۷۲۹: لن ومب: بهنای‌آن ؛

ب۳۷۳۰: حظ: سمی یکی، قب: ز بیرونش نیمی تکی ، ط وك: بیرون زبیم تکث ، لن: بیرون دوریکث ؛ مب بیت را ندارد .

ب۳۷۳۱: ط وك : نشسته بکرد ، قا ولن ومب : کردان بکرد اندرش ؛

(دوم) قا ولن ومب : بزرکان‌کی بودند از [لن: در] کشورش؛

ب۳۷۳۲: قا ولن ومب: دران، حظ: بران؛

(دوم) قا وحظ: بربوی ؛

ب۳۷۳۳: ط وك: بکذشت ازانجا ؛ حظ مصراع دوم را ندارد.

ب۳۷۳٤: حظ : از ایران، قا ومب: آمذ ز خسرو بشاه ؛

(دوم) ط وك: بدان ، حظ: بدان. . . فراوان ؛

ب۳۷۳۵: قا وط وك: مانده، مب: برومانده، قب: بدو مانده اندر ؛

(دوم) ط وك: کی خسروجنان فر، قب: آن روز بالا ؛

ب۳۷۳٦: ط وك: وزان بس همه یکث ؛

(دوم) قب: سوی شهریار؛

ب۳۷۳۷: (دوم) قا: سپاهی همه هم‌کروه ؛

ب۳۷۳۸: لن این بیت را با بیتی دیگر بصورت زیرتلفیق کرده:

جو دیدش در آمد زکلرنگ زر
هم از پشت شبرنگ شاه دلیر
ببوسید رویش براذر بلر
هم انجا بیفکند تختی ز زر

ب۳۷۳۹: تمام نسخ بجای این بیت ، بیت زیر را آورده‌اند:

بران [مب: بدان] تخت پیروزه بنشاندش
جوبنشست شاه[لن: بشاهی‌برو] آفرین خواندش

لن افزوده:

نشست از بر تخت زر شهریار
بسر بر یکی تاج کوهرنگار

ب۳۷۴۰: قب: کزین طوس ؛

ب۳۷۴۱: ك وقب: بیاورد بیش، لن: جهانجوی، حظ: بیامد به بیش ، قا: بیاورد بیش جهانجوی ؛

ب۳۷۴۲: (دوم) ط ومب: اختری، حظ: خجسته همی کاویانی ؛ قا بیت را ندارد. ك ازاین‌بیت به بعد تا پایان داستان را ندارد.

ب۳۷۴۳: مب: بلشکر ؛ لن وحظ افزوده‌اند:

بدو ده که ما را ازین مایه بس
کنه کرده‌را عمربس[حظ: کرده غم را بسر] مایه بس

عنوان مب: پوزش نمودن طوس بیش کیخسرو؛

ب۳۷۴۴: (دوم) لن: ازبیهده؛ مب: کارخویش ؛

ب۳۷۴۵: لن: جهان‌گیر ؛

(دوم) قب: بنزدیکی تخت ، حظ: بر خویش بر ؛

ب۳۷۴۶: لن: وراکفت بس ؛

(دوم) تمام نسخ: همین ؛

ب۳۷۴۷: ط ولن: از سپاه ، قب: کس اندر ، مب: نه بینم کسی را سزا در ؛

(دوم) قا ومب: بن سازو، قب: این نام و، لن: این تاج و. حظ: این فرو، ط: نزیبدکس این نام و؛ لن افزوده:

جز از توکسی را سزاوار نیست
بدل در مرا از تو آزار نیست

ب۳۷۴۸: قا: نباید ؛

(دوم) قب ولن و حظ: نه بیکانه را ؛ لن افزوده:

نهادند پیمان و عهدی تمام
برو کرد لشکر بشاهی سلام

ب۳۷۴۹: ط وقب وحظ: کی پیروز؛ مب: شاه‌از؛

(دوم) قا و لن و مب: خیره کرد ؛ تمام نسخ بیت را پس‌از ۳۷۵۵ آورده‌اند.

عنوان قا : باذشاهی کیخسرو بن سیاوش شصت سال بود.

ب۳۷۵۰: مب: سوی شاه کاوس بنهاد ؛ لن بجای این بیت، بیت زیررا دارد:

وزانجا سوی کاخ بنهاد روی
بفرموذ کاوس فرخنده خوی

ب۳۷۵۱: حظ: جو آکاهی آمد بکاوس؛

ب۳۷۵۲: ط وقب: با رخ ؛

(دوم) قب: سربیر ؛ لن افزوده :

دلی شاد از اسبان فرود آمدند
همه با نثار و درود آمدند

ب۳۷۵۳: (دوم) حظ ومب : نیا را بدیدار او بد نیاز ؛

ب۳۷۵۵: قا وحظ: بخمیذ و او ؛

(دوم) قب ولن: ستایش؛ حظ: درکرفت، قا ومب: ستایش... درکرفت ؛

ب۳۷۵٦: (دوم) حظ: به بخت ، قب : جهاندار کردن فراز ؛ تمام نسخ افزوده‌اند:

جوشاهان ز اسبان فرود آمدند
زبان و روان بر درود آمدند

لن بیتی دیگر نیز افزوده:

بشد خسرو و دست کاوس شاه
ببوسید و مالیذ رخ را بکاه

ب۳۷۵۷: (دوم) قب : اسب خسرو ؛ لن بجای این بیت، بیت زیر را دارد:

وزان بس نیا دست اورا بدست
کرفت و ببردش بجای نشست

عنوان مب : باذشاهی کیخسرو شصت سال بود.

ب۳۷۵۸: لن: نشاندش دلفروز بر؛ قب افزوده:

جو از مردم انبوه شد انجمن
همه کفتنیها بکفتش سخن

ب۳۷۵۹: (دوم) قا: شدآن از در تخت، قب: شد آن شاه ار تخت ، ط : بیکسو شداز مایه‌ور؛ قب افزوده:

دل انجمن زان سخن شاد شد
وز اندیشه کیخسرو آزاد شد
بذو داد تاج و بدو داد مهر
سپردش بذو کنج دینار و در
بشادی بذو لشکری بکروید
همی بهر تاجش نکو برورید

ب۳۷٦۰: حظ ومب: بکار آورید ؛

ب۳۷٦۱: قب: سیاوش خواند ؛

ب۳۷٦۲: ط ولن وحظ: برفتند برمایکان ، قب: ز بهر برفتند و بر مایکان ؛

(دوم) ط ولن: کران سایکان. قب: کران

شایکان، حظ: کوان و کرانمایکان ؛ قا و مب
بیت را ندارند.
ب۳۷۶۳: (دوم) قب ولن: بسی زر ؛ قا و مب
بیت را ندارند. عنوان قا: آغاز داستان
ب۳۷۶٤: (دوم) قا: بیکک ؛
ب۳۷۶۶: لن: بران داشتن، حظ: بران داشتت
شادمان ؛
(دوم) ط: نهانی همی رنجت اندرسان، قب:
نمانی همی رنجت ایذر نمان، لن: نمان ای بسر
درجهان جاودان، حظ: بمانی همی رنجت آید
زمان، مب: مدار ایج کونه روان برغان ؛
قا بیت را ندارد.
ب۳۷۶۷: مب: و به بیشی سخش، قا وط وقب
ولن وحظ: بیارای وبیشی سخش ؛
(دوم) بم ولن وحظ: خویش رخش، قا:
روز بیشن دل خویش نخش. قب و مب:
روز بیش دل خویش رخش ؛
ب۳۷۶۸: قا وقب ولن ومب: داد فرزند ؛ حظ
یکک مصراع افزوده: که شاه جهان درزمان
آنکس است.
ب۳۷۶۹: ط ولن: که کیتی بر ؛

(دوم) قب وحظ: جهانرا ؛ لن افزوده:
خردمند را بخشش دادکر
فزونی بجستست و هنکک و هنر
مب افزوده:
اکر کردکار سپهر بلند
دهدمان امان تا بکویم که چند
که خسرو نشیند جکونه بکاه
جکونه فرستد بتوران سپاه
کر آرایش کردکار سپهر
نماید مرا اندکی تازه چهر
بفرمان دادار این نامه را
کنم اسپری شاه خود کامه را
که‌شاه‌جهان‌برجهان‌کرکس‌است
جوبکزیدخرسندی‌اورا بس‌است
ب۳۷۷۰: حظ: یکی نیست. قب: بخشش کردکار ؛
(دوم) حظ: بخوردست انده مبر. قب:
بخورده است انده مدار ؛ مب: فزونی
نه‌خوبست انده، قا: فزونی مجو نیز انده،
ط ولن: فزونی نیابی تو انده ؛
مب در اینجا ابیاتی افزوده که جزء
پادشاهی کیخسرو باید ضبط شود.

ABŪ'L-ḲĀSIM FIRDAWSĪ

THE STORY OF

SIYĀWŪSH

FROM THE FIRDAWSĪ'S SHĀHNĀMA

Vol. I

edited and annotated

by

MOJTABA MINOVI

introduced

by

M. QARIB

CULTURAL STUDIES
AND
RESEARCH INSTITUTE

Tehran 1985